

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# قانونی اساسی، ظرفیت‌ها و راهکارها

مجموعه مقالات و مصاحبه‌های مندرج در «چشم‌انداز ایران»



## فهرست مطالب

قانون اساسی و قانون‌گرایی.....	أ
بخش نخست: سرمقاله‌ها و یادداشت‌های لطف‌الله میثمی.....	۱
قانون اساسی و اصلی‌ترین ویژگی دوم خرداد.....	۳
اصلاحات؛ بن‌بست‌ها و راهکارها.....	۸
اصلاحات؛ بن‌بست‌ها و راهکارها (بخش دوم).....	۱۳
نهضتی برای دفاع و آزادی.....	۲۰
موج دوم احیای قانون اساسی؛ درس‌هایی از انتخابات مجلس هفتم.....	۳۲
افسوس پدر طالقانی.....	۴۲
قوانین حرکت جامعه و قانون اساسی.....	۴۸
قانون‌گرایی: پاسخی به «چه باید کرد؟».....	۵۲
اعتمادسازی، شفافیت و قانون‌گرایی.....	۵۶
قانون اساسی در دو حرکت.....	۶۲
راهبرد ممکن.....	۷۹
بازی با قانون اساسی.....	۹۰
سخنی با مخاطب درباره اجرای قانون اساسی.....	۱۰۲
باز هم قانون اساسی.....	۱۱۹
براندازی قانونی؟.....	۱۲۶
باز هم قانون اساسی (۲).....	۱۵۱
<b>بخش دوم: گفتگو با کارشناسان.....</b>	<b>۱۶۱</b>
قانون اساسی در بستر تحولات اجتماعی (گفت‌وگو با دکتر محمد محمدی).....	۱۶۳
قانون اساسی و تئوری دولت در اسلام (گفت‌وگو با دکتر محمد محمدی).....	۱۷۳
شعار محدود، مقاومت نامحدود؛ چرا و چگونه؟ (گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی).....	۱۸۶
قانون اساسی؛ مناسبات و موانع (گفت‌وگو با دکتر کامبیز نوروزی).....	۲۱۲
آرای ملت اساس مشروعیت در قانون اساسی است (گفت‌وگو با حسین انصاری راد).....	۲۳۱
کیج‌دلان، کیج‌اندیشان و قانون اساسی (گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی).....	۲۴۸
قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان (گفت‌وگو با آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی).....	۲۵۲
قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام مهدی کروی).....	۲۸۳
قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام حسین انصاری راد).....	۲۹۵
قانون اساسی و دیدگاه‌های امام خمینی (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام علی‌اکبر محتشمی‌پور).....	۳۱۸
قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان (گفت‌وگو با آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی).....	۳۳۰
جایگاه قانون اساسی در اسلام و دیدگاه علما و کارشناسان.....	۳۴۴
دیدگاه آیت‌الله‌العظمی منتظری درباره قانون اساسی.....	۳۴۶

۳۶۳	بخش سوم: مقالات و یادداشت‌ها
۳۶۵	نفت و قانون اساسی ایران
۳۶۷	اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی
۳۷۳	موارد عدم اجرا و نقض قانون اساسی
۳۸۴	احیای حاکمیت قانون
۴۰۷	قانون اساسی، راهبرد مشروعیت دولت شهر نبوی
۴۱۶	قانون اساسی ایران و اصل برائت
۴۲۳	جایگاه قانون اساسی در اسلام
۴۳۰	مطلق‌اندیشی در فرایند قانون اساسی
۴۳۶	وفاداری به قانون اساسی

## قانون اساسی و قانون‌گرایی

از توقیف نشریه راه مجاهد، در فروردین ۱۳۷۲ تا تیرته نشریه در خرداد ۱۳۷۶ و راه‌اندازی چشم‌انداز ایران در سال ۱۳۷۸ فرصتی دست داد تا روی چند پروژه راهبردی کاری انجام دهم.

یکی از این کارهای راهبردی «تحقیقات میدانی» در اصفهان در زمستان ۷۴ و بهار ۷۵ پیرامون انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی بود. در زمستان ۷۴ جریان موسوم به چپ، در انتخابات اصفهان رأی چشمگیر ۷۵ درصدی را به خود اختصاص داد که در پی آن، محافظه‌کاران به‌تازده شدند. واکنش غیرمنطقی و بدون دلیل آنها ابطال انتخابات اصفهان توسط شورای نگهبان بود، به طوری که در بهار ۷۵ حتی محافظه‌کاران، رأی کمتری نسبت به زمستان ۷۴ کسب کردند و کرسی‌های مجلس را از دست دادند.

تحقیق میدانی من این نتیجه را در بر داشت که مردم اصفهان با توجه به عملکرد خشونت‌بار جریان‌های افراطی و بی‌رحمی‌های رؤیت شده حاضرند در یک حرکت قانونی و بدون رد پا، رأی مخفی خود را در صندوق بریزند و با پایداری و سماجت از کار خود دفاع کنند.

به این ترتیب، شورای نگهبان، تجربه تلخی را با ابطال انتخابات، در کارنامه خود رقم زد.

دست‌یازیدن به توان تاریخی مردم، دست‌آورد مهم این تجربه بود که طی مقاله‌ای به‌نام «انتخابات اصفهان» به قلم درآمد.

جهت اطلاع، این مقاله را به زنده‌یاد مهندس «عزت‌الله سبحانی» ارائه کردم. واکنش تشویقی ایشان، به انتشار این مقاله در شماره ۲۵ «ایران فردا» منجر شد، امری که توجه و تمرکز راهبردی بیشتر من به قانون‌اساسی و قانون‌گرایی را به‌دنبال داشت.

صبح روز چهارم خرداد ۱۳۷۶، از طریق تلفن، نتیجه انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری را به مهندس سحابی تبریک گفتم. ایشان در پاسخ من گفت؛ «نتیجه انتخابات اصفهان، در تمامی ایران سراسری شد...»

اصلی‌ترین شعار حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی، در این انتخابات قانون اساسی و قانون‌گرایی بود. با راه‌اندازی چشم‌انداز ایران، بیشترین دغدغه من، پیگیری قانون اساسی و قانون‌گرایی بوده و نتیجه آن، طی سرمقاله‌ها و مقاله‌هایی در چشم‌انداز ایران، منتشر شد. جالب این‌که در طول این مدت، احساسی به من دست داد که رابطه افراطی‌ها با قانون اساسی، مثل رابطه جن و بسم‌الله است و از سوی دیگر بخشی از روشنفکران ما قانون اساسی را کاغذپاره‌ای بیش نمی‌دانند. دستاوردهای منتشر شده در چشم‌انداز ایران درباره قانون اساسی در مجموعه‌ای جمع‌آوری شد که تقدیم نسل حاضر و آینده ایران عزیزمان می‌گردد.

باشد که از راست‌روی و چپ‌روی و پرداخت هزینه‌های اجتماعی پرهیز شود.

بهمن ۹۱

لطف الله میثمی



بخش نخست: سرمقاله‌ها و یادداشت‌های  
لطف‌الله میثمی



## قانون اساسی و اصلی‌ترین ویژگی دوم خرداد<sup>۱</sup> لطف‌الله میثمی

### مواضع آقای خاتمی و قانون اساسی

آقای خاتمی در مراسم تحلیف خود به پنج عنصر اشاره کرد. ۱- وحی محمدی(ص). ۲- اجتهاد شیعی. ۳- نقش مکان و زمان در احکام. ۴- مطلق نکردن برداشتهای دینی. ۵- احیای قانون اساسی که ثمره خون شهدا، انقلاب و رأی مردم است.

همچنین ایشان در مراسم دوم خرداد ۷۷ در دانشگاه، این نکته را مجدداً مورد تأکید قرار داد که اصلی‌ترین ویژگی دوم خرداد، شعار قانونگرایی است، به گونه‌ای که حتی مخالفین قانون هم ناچار شده‌اند که به شعار قانونگرایی تن دهند. یکی از برکات دوم خرداد طرح بستر واحد برای «سه نظام» موجود بوده است. این سه نظام عبارتند از:

- ۱- نظام مرجعیت و روحانیت. ۲- نظام فوق قانون. ۳- نظام قانون اساسی.
- ۱- رشد گرایش به قانونگرایی و همچنین مخالفت با سرکوبها سبب گردید تا نظام مرجعیت بیش از پیش به قانونگرایی اقبال نشان دهد، این نکته در حمایت برخی از مراجع از آقای خاتمی نیز خود را بخوبی نشان می‌دهد.
- ۲- جریانهایی که از ولایت فقیه تحت عنوان فوق قانون یاد می‌کردند، با این مشکل مواجه شدند که طرح ولایت فقیه خارج از کادر قانون اساسی با مناقشات بسیاری چه در سطح حوزه‌های علمیه و چه در مجامع آکادمیک و روشنفکری مواجه می‌شود و لذا اقبال آنان نیز به قانون اساسی و شعار قانون گرایی بیشتر شد.

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۲، مهر و آبان ۱۳۷۸.

۳- مردم با حرکت بالنده خود در دوم خرداد، برنامه‌های رییس جمهور را که اهم آن اجرای قانون اساسی بود، مورد تایید قرار دادند.

بر این اساس به نظر می‌رسد که در سه نظام مذکور، نظام قانون اساسی، می‌تواند به عنوان محوری اساسی هم نظام مرجعیت و هم ولایت فقیه را که به تعبیر برخی جناحها، فوق قانون است، پوشش دهد. در عین حال ملاک قرارگرفتن قانون اساسی می‌تواند از مطلق شدن برداشتهای دینی جریانهای مختلف جلوگیری کند.

ملاک قرارگرفتن قانون اساسی می‌تواند از مطلق شدن برداشتهای دینی جریانهای مختلف جلوگیری کند. با این وجود به نظر می‌رسد که یک دوران استراتژیک حداقل پنج ساله‌ای لازم است تا نفس قانونگرایی نهادینه شود

با این وجود به نظر می‌رسد که یک دوران استراتژیک حداقل پنج ساله ای لازم است تا نفس قانونگرایی نهادینه شود. اکثریت نیروهای ملی، مذهبی نیز بر این اعتقادند که شعار تجدیدنظر در قانون اساسی خارج از توان استراتژیک نیروها در شرایط کنونی بوده و از منظری کارشناسانه، مناسبات نیروها نشان می‌دهد که هرگونه اقدام در جهت تجدیدنظر، بیش از آنکه به سود مردم و نیروهای قانونگرا باشد، مورد بهره برداری نیروهایی قرار می‌گیرد که قانون اساسی موجود را مانعی بر سر راه خود می‌بینند. مصداق این نیروها از یک سو می‌تواند شرکتهای فراملیتی باشد که مایلند تمامی موانع قانونی بر سر راه گسترش خود در ایران را حذف کنند و از سوی دیگر جریانهایی وجود دارند که درصدد حذف جمهوریت از قانون اساسی می‌باشند. بر این اساس میتوان گفت که در صورت تجدیدنظر، حتی سی درصد روح ترقی خواهانه قانون فعلی احیا نخواهد شد. با این حال قانون اساسی کنونی تعارضات بسیاری در بطن خود دارد که ایجاب می‌کند به شکلی آکادمیک و به زبان قانون و بدون تشنج آفرینی به آنها پرداخته شود تا از رهگذر ظرفیتهای خالی قانون و استعدادهای بالقوه و بالفعل آن این تعارضات تخفیف پیدا کند.

به نظر می‌رسد که قانون اساسی در سه بخش قانونگذاری، اجرا و نظارت موجب پدیدآمدن مراکز متعددی شده است که می‌تواند به تعارض نیروهای موجود در نظام منجر شود. هر چند که از منظری دیگر تعدد مراکز قدرت می‌تواند به سود فرآیند دموکراسی باشد و از ایجاد یک حکومت تمرکزگرا و همچنین کودتا جلوگیری کند. ولی با اینحال نمی‌توان این نکته را نادیده انگاشت که تعدد مراکز تصمیم گیری، چه در بخش قانونگذاری و چه در اجرا و نظارت، می‌تواند در

حرکت موزون و هماهنگ توسعه اجتماعی خدشه وارد کند. با تاکید بر این نکته که به قول آقای خاتمی، این قانون ظرفیتهای خالی برای پیشبرد حرکت قانونی و دموکراتیک، دارد. ما معتقدیم این ظرفیتهای خالی که می‌تواند راه را برای شرح و بسط قانون و ماده‌های قانونی باز کند، پتانسیل مثبتی در قانون اساسی است که می‌تواند مبنای بسیاری از اصلاحات سیاسی اقتصادی و اجتماعی باشد.

### برخی از تعارضات موجود در قانون اساسی

۱- طبق اصل ۴ و همچنین اصل ۹۸ شورای نگهبان با تفسیر خود از مواد قانون اساسی آنها را مفهوم می‌بخشد. بر این اساس در واقع فهم شورای نگهبان از قانون اساسی بر خود قانون اولویت پیدا می‌کند. در اصول قانون اساسی این نکته به چشم نمی‌خورد که ملاک شورای نگهبان در تفسیر قانون اساسی چه چیزی باید باشد و آیا شورای نگهبان می‌تواند به گونه ای یک اصل را تعبیر کند که حداقل با حجیت ظاهری اصول دیگر در تعارض باشد؟ در اصل ۹۸ ملاک مشروعیت تفسیر شورای نگهبان از یک ماده قانونی، تصویب آن تفسیر توسط سه چهارم اکثریت شورای نگهبان دانسته شده است. این معضل در قضیه نظارت استصوابی بر انتخابات، که از دیدگاه شورای نگهبان تفسیر اصل ۹۹ قانون اساسی می‌باشد، خود را بخوبی نشان داد.

۲- براساس اصل ۱۱۲ قانون اساسی که مجمع تشخیص مصلحت را شکلی قانون بخشیده، عملاً اصل ۴ و همچنین اصل ۹۸ تحت الشعاع قرار گرفته است. در این رابطه آقای امامی کاشانی گفته بود: همان لایحه ای که صبح در شورای نگهبان خلاف شرع تلقی می‌شود و نباید اجرا شود، بعدازظهر همان روز می‌تواند بنابر مصلحت نظام لازم الاجرا قلمداد شود. این نکته، علاوه بر آنکه اذعان به مغایرت احتمالی پاره ای از دیدگاهها و تصمیم گیریهای شرعی و قانونی شورای نگهبان با مصالح ملت و نظام است، می‌تواند مجمع تشخیص مصلحت را در جایگاه دارا بودن حق وتوی تصمیمات شورای نگهبان قرار دهد.

۳- براساس اصل ۷۶ قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد و امام هم بر این نکته تاکید داشتند که مجلس در راس امور است. مجلس براساس اصل ۸۹ قانون اساسی می‌تواند با آرای دو سوم کل نمایندگان، حکم به بی کفایتی رییس جمهور بدهد و مراتب را به رهبری جهت

تنفیذ منعکس کند. از طرفی در نظارت بر وزارتخانه‌ها و سازمانها و نهادهای، می‌تواند زمینه عزل مسؤولین را فراهم آورد که عزل محمد هاشمی از سرپرستی صداوسیما یک نمونه از آن است. از طرف دیگر هیچ مقام و یا قوه ای نمی‌تواند مجلس را منحل کند، در حالی که سایر قوای مطروحه در قانون اساسی بالقوه در معرض عزل و برکناری یا انحلال هستند. برابر اصل ۱۱۲ مجلس می‌تواند مصوبه‌ای را که شورای نگهبان خلاف موازین شرع و قانون اساسی اعلام کرده است، با قید مصلحت نظام به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع دهد و در واقع اصل ۴ و ۹۸ قانون اساسی را دور بزند و حتی اصول ۹۳ و ۹۴ قانون اساسی را که مصوبات مجلس شورای اسلامی را بدون وجود شورای نگهبان فاقد اعتبار قانونی می‌دارند، به نوعی مخدوش کند.

۴- براساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس جمهور مسؤولیت اجرای قانون اساسی را به عهده دارد. ولی این نکته در قانون اساسی مشخص نشده است که چگونه تخلفات سایر قوا در اجرای قانون اساسی، می‌تواند از سوی رئیس جمهوری پیگیری شود. به گونه ای که اصل ۵۷ قانون اساسی (تفکیک قوا) مخدوش نشود. از طرف دیگر این نکته مبهم است که چه ابزاری در اختیار رئیس جمهور است که بتواند تخلفات از قانون اساسی را مورد پیگیری قرار دهد؟

به هر حال اهمیت قانون اساسی ایجاب می‌کند که به شکلی آکادمیک و به زبان قانون و بدون تشنج آفرینی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد

۵- مقام رهبری که با تمامی اختیارات مندرج در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، هماهنگی سه قوه را برعهده دارد، می‌تواند به اعتبار ماده ۸ این اصل، معضلات نظام را که از طرق معمول در قانون اساسی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام حل کند.

۶- قوه قضاییه که براساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی عالی‌ترین مقام آن توسط رهبری انتخاب می‌شود، در اصل ۱۵۶ قوه ای مستقل فرض شده است که در کنار سایر وظایف قضایی خود می‌تواند براساس بند ۳ همین اصل (۱۵۶) بر حسن اجرای قوانین نظارت داشته باشد، این شرح وظیفه با اصل ۱۱۳ قانون اساسی که مسؤولیت اجرای قانون اساسی را به رئیس جمهور محول کرده است، در تعارض می‌باشد و حتی می‌تواند موجبات کشمکش بین قوه مجریه و قوه قضاییه را فراهم کند که در قضیه محاکمه شهردار تهران و همکاران او شاهد آن بودیم.

۷- شورای عالی امنیت ملی یکی دیگر از مواردی است که می‌تواند مرکز دیگری را برای قانونگذاری شکل دهد. براساس اصل ۱۷۶ این شورا با ۱۳ عضو و به ریاست شخص رئیس جمهور اداره می‌شود. این شورا می‌تواند با ادعای حفظ امنیت، مصوباتی را به رهبری ارایه دهد که پس از تایید ایشان لازم الاجراست، که در واقع نهادهای قانونگذاری رسمی مانند مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و حتی مجمع تشخیص مصلحت دور زده می‌شوند.

این نکته مبهم است که چه ابزاری در اختیار رئیس جمهور است که بتواند تخلفات از قانون اساسی را مورد پیگیری قرار دهد.

علاوه بر موارد مذکور، معضلات دیگری در قانون اساسی وجود دارد که از حوصله این نوشتار کوتاه خارج است. در پایان لازم به یادآوری است که از یک منظر، می‌توان تعارضات فوق را عامل پیش برنده فرآیند دموکراسی دانست، چرا که از یک نظام تمرکزگرا جلوگیری می‌کند و از منظری دیگر آن را کند کننده روند متمرکز توسعه ارزیابی نمود. ولی به هر حال اهمیت قانون اساسی ایجاب می‌کند که به شکلی آکادمیک و به زبان قانون و بدون تشنج آفرینی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در این رابطه از تمامی صاحب‌نظران دعوت می‌کنیم تا با ارایه رهنمودها و راه‌حلهای ممکن، فرآیند قانونگرایی را در ایران تعمیق بخشند.

از تمامی صاحب‌نظران دعوت می‌کنیم تا با ارایه رهنمودها و راه‌حلهای ممکن، فرآیند قانونگرایی را در ایران تعمیق بخشند.

## اصلاحات؛ بن‌بست‌ها و راهکارها<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

اشاره: این روزها، با توجه به شرایط سنگین و بسته جامعه و ناهمواری‌های جانکاه در بخش‌های مختلف اجتماع، از جمله صنعت، اقتصاد، تجارت، اجرائیات، فرهنگ و... که شاید آن را در خوشبینانه‌ترین تحلیل، نه فروپاشی، بلکه انسداد و قفل شدن بدانیم، این سؤال مطرح است که آیا به‌راستی اصلاحات به بن‌بست رسیده است؟ این بدیهی است که جامعه با قفل‌مانده شدن بخش‌های کلیدی خود، نمی‌تواند به حرکتش ادامه دهد و آسیب‌های فزاینده آن را مردم در زندگی روزمره تحمل می‌کنند. دغدغه اصلی این است که "پس چه باید کرد؟"

\*\*\*

با آن‌که به ظاهر در شرایط قفل، فریز و انسداد به سر می‌بریم، ولی در این قفل‌شدگی و بن‌بست، روزنه‌ها و چشمه‌های امید را می‌توان دید. اصولاً نسبت به هر واقعه‌ای می‌توان دو بینش داشت. به‌عنوان مثال، می‌توان به شرایط خفقان و یأس‌انگیز دوران شاه اشاره کرد. وقتی متهم جدیدی را از بازجویی به سلول انفرادی می‌آوردند، نسبت به پاهای شکنجه‌شده و به‌اصطلاح متکاشده او از دو منظر نگاه می‌شد. یکی می‌گفت: "ببین! ساواک سوار است. با اینها نمی‌شود مبارزه کرد. ببین چه‌طور این برادرمان را لت‌وپار کرده‌اند؟! مگر با گوشت و پوست و استخوان تا چه حد می‌توان مقاومت کرد...؟" بینش دیگری هم می‌گفت: "اگر ساواک ثبات داشت یا احساس ثبات می‌کرد، هیچ‌گاه شکنجه نمی‌کرد، و این خود

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۱۶، مهر و آبان ۱۳۸۱.



دلیل سرنگونی رژیم است." که این بینش به واقعیت نیز پیوست. می‌بینیم که در رویارویی با یک واقعه، دو برخورد وجود دارد که از دو بینش سرچشمه می‌گیرند، از یک منظر به "استراتژی یأس" می‌رسیم و از نگاهی به "استراتژی امید". از یکی بریدگی و وادادگی درمی‌آید، اما از دیگری، مقاومت و فعالیت و سازماندهی. به نظر می‌رسد جامعه فعلی ما نیز در چنین شرایطی باشد.

واقعیت این است که جامعه ما به لحاظ راهبردی، شفاف‌ترین کشور در دنیا می‌باشد. از زمستان ۷۵ تا ۱۸ خرداد ۸۱، پنج فراندوم در ایران اسلامی برگزار شده است. از استقراء این پنج نقطه عطف اجتماعی - فکری، منحنی‌ای غیرقابل برگشت ترسیم می‌شود که چشم‌انداز آینده ایران را شیارشده، شفاف و روشن می‌نمایند. با هر تفکر و مکتبی که به این روند نگاه شود، راه‌گزینی وجود ندارد. و ما هم نباید از چنین موضعی دست برداریم. به‌خصوص که آمار و ارقام چنین روند شفافی - با وجود فیلترهای رسمی و غیررسمی - توسط جناح موسوم به محافظه‌کار اعلام شده است. هرچند محافظه‌کاران از راه‌های رسمی و غیررسمی، چپ و راست، تلاش دارند تا به هر ترفندی راهی برای گریز از این بن‌بست ایدئولوژیک - سیاسی و آماری بیابند. می‌توان این روند را دستاورد احیای قانون اساسی، جامعه مدنی و از محکمت استراتژیک این دوران دانست. حال، این سؤال مطرح می‌شود که چرا علی‌رغم این شفافیت استراتژیک، کارها پیش نمی‌رود و حالت قفل‌ماندگی ادامه دارد؟

برخی معتقدند اصلاحات به بن‌بست رسیده است به نظر می‌رسد این بن‌بست، ناشی از موانعی است که بر سر راه این شفافیت استراتژیک ایجاد شده و این موانع هم ناشی از درست بودن و ریشه‌ای بودن راهی است که انتخاب شده است. در پاسخ به چه باید کرد، رفع موانع، آن هم به اتکای این بافت هشتاد درصدی مردم است. راهکار آن هم این است که آرای میلیونی مردم سازماندهی شود. هر چند زمان‌بندی و مرحله‌بندی را طلب می‌کند و مشکلات بسیاری را در پی داشته باشد.

پیش از خرداد ۸۰، نسبت به آقای خاتمی دونوع نگرش بود. بسیاری مایوس بودند و می‌گفتند که ایشان رأی نمی‌آورد. برخی هم امیدوار بودند که مردم، در درجه اول به صداقت و در درجه دوم به نگرش و بینش جدیدی رأی می‌دهند که خاتمی سردمدار آن است. این دیدگاه معتقد بود که مردم شرایط قفل‌شدگی را درک

کرده‌اند و از موانع نیز مطلع‌اند و این را نیز می‌دانند که هر "نه روز، یک بحران" برای آقای خاتمی ایجاد کرده‌اند، لذا دریافته‌اند که تنها راه گشایش، تحول در بینش و نگرش و گفت‌مان حاکم است.

حتی برخی کسانی که به خاتمی رأی دادند، می‌گفتند خاتمی کاری از پیش نمی‌برد، ولی ما به او رأی می‌دهیم، چون خاتمی گفت: "آینده از آن نواندیشی دینی است" که بشارت‌دهنده طرحی نوین است و با گفت‌مان دینی رایج تفاوت بنیادی دارد. برخی نیز که طرفدار خاتمی بودند، اساساً پای صندوق‌های رأی نیامدند، چرا که می‌گفتند خاتمی با این همه موانع، کاری از پیش نمی‌برد و رأی دادن ما تأثیری نخواهد داشت. شاید بتوان گفت که شعور عمومی و ناخودآگاه مردم، به این نتیجه رسید که اگر هم بن‌بستی هست، به دلیل ریشه‌ای بودن و عظمت اصلاحات است. هجده‌خرداد نشان داد که مردم استراتژی امید را از دست نداده‌اند و خود را برای پرداخت تاوان سنگین اصلاحات انجام‌شده آماده کرده‌اند. شاید "ما" خودمان را برای عوارض و پیامدهای این حرکت عظیم آماده نکرده‌ایم. لذا موانع را بن‌بست تلقی می‌کنیم. اما خوشبختانه به نظر می‌آید که خاتمی می‌داند که چه می‌کند. چرا که در سخنرانی خود به مناسبت ۱۶ آذر ۸۰، در دانشکده فنی دانشگاه تهران گفت: "اصلاحات با بن‌بستی مواجه نیست. پنج فرارندوم شفاف برگزار شده. زندان بن‌بست نیست، من هم در این راه، جام شوکران سر خواهم کشید." وی در سخنرانی همدان گفت: "آنچه در ۱۸ تیر در کوی دانشگاه رخ داد، تاوان افشای قتل‌های زنجیره‌ای و در واقع اعلام جنگ به دولت بود." باید دید چه رادیکالیزم و رشدی داشته‌ایم و به منافع چه جریان‌هایی ضربه خورده که چنین واکنش‌های فاجعه‌آمیز و لکه‌های ننگ در پی داشته است. اشتباه ما این بود که به درستی دریافتیم که واکنش‌ها، فاز جنگی، نظامی و امنیتی پیدا کرده است. بنابراین خودمان را برای تنظیم نوع حرکت قانونی متناسب در برابر چنین شرایطی آماده نکردیم، و حتی علی‌رغم آن می‌خواستیم که آهنگ اصلاحات تندتر شود. آقای خاتمی هم می‌بایستی به نوبه خود توضیح بیشتری در این مورد می‌داد که جامعه از فاز سیاسی - قانونی، به فاز نظامی - امنیتی رفته است، تا نیروها هرز نروند.

دوم خرداد علاوه بر آرای شکننده و تغییر فاحش در صحنه سیاسی، مبرش یک نقطه عطف در زمینه ایدئولوژی نیز بود، که آیت‌الله آذری قمی - که چند دوره

ریاست جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را به عهده داشت - در جزوه‌ای با اشاره به بحران، مطلبی بدین مضمون نوشت: "از یک سو اجماع علمای دین و حوزه علمیه، یا صراحتاً فتوا به تأیید آقای ناطق نوری دادند و یا تلویحاً از ایشان تأیید ایدئولوژیک نمودند. ولی از سویی دیگر علی‌رغم این تأییدات، مردم از خاتمی حمایت کردند. آیت‌الله خامنه‌ای که به عنوان ولی فقیه می‌بایست از هویت فقهی و اجماع فقها دفاع کند، بر مبنای قانون اساسی، آرای مردم را تأیید کرد و خاتمی را تنفیذ نمود و با این حرکت جلوی بحران گرفته شد."

این نقطه عطف، پیروزی و حاکمیت قانون اساسی و یا رساله اجتماعی به شمار می‌رفت. به عبارتی، "اولویت احکام اجتماعی بر احکام فرعی و فردی" تثبیت شد. پس از دوم‌خرداد، چند تن از علما اشارات و ملاحظاتی در زمینه تغییر روش و بینش داشتند.

بسیاری هم به سکوت برگزار کردند، ولی بقیه در گفتار و رفتار خود واکنش نشان دادند و به آرای مردم که در راستای قانون اساسی ثمره انقلاب بود، تن ندادند. در این طرف قضیه، ما عموماً ویژگی‌های این نقطه عطف خجسته را درک نکردیم، بنابراین: اول آن‌که به واکنش‌های قطعی و حتی احتمالی آن توجه نداشتیم.

دوم آن‌که خود و زندگی خود را برای این واکنش‌ها آماده نکردیم. سوم آن‌که در نیافتیم که جامعه در سیر تحول خود، در یک فاز اجتماعی - فکری گام نهاده است.

چهارم آن‌که دقت نکردیم جامعه‌شناسان و اندیشمندان جهان در این مورد متفق‌القول‌اند که تحولات اجتماعی - فکری، در ذات خود، بسیار کند و بطئی است.

در حالی که وقتی جامعه در فاز نظامی - امنیتی به سر می‌برد و ماهیت تحولات، اجتماعی - فکری شده است، ما خواهان تندتر شدن حرکت بودیم. در چنین شرایطی با ویژگی‌های یادشده، حرکت‌های تند و چشمگیر، تنش‌زا و احیاناً به جنگ داخلی و هزینه‌های هنگفت منجر خواهد شد. ضمن درست نبودن آن، جامعه ما - آن هم پس از جنگ تحمیلی - توان پرداخت این هزینه‌ها را ندارد.

برخی اصلاح‌طلبان، طی مقالاتی نوشتند که پروژه افشای قتل‌های زنجیره‌ای را باید کنار گذاشت، زیرا در برنامه اصلاحات نمی‌گنجد. این پروژه ماهیتاً انقلابی بوده و ممکن است به فروپاشی نظام بینجامد، بهتر است آن را کناری نهاد و به اصلاحات

پرداخت." اینان به عظمت کار اعتراف دارند و می‌دانند که جناح راست افراطی برای ماندن دست به هر کاری می‌زند، زیرا خودش هم می‌داند که اگر شکست بخورد، تا صدسال دیگر هم به عرصه سیاسی کشور بازخواهد گشت. در این شرایط، بدیهی است که واکنش آنها بسیار سهمگین باشد.

در اوایل افشای قتل‌های زنجیره‌ای، در مقالات چشم‌انداز نیز آمده بود: "مصدق نفت را ملی، انگلیس را خلع ید، ارتش را ملی و بسیاری را از ارتش تسویه نمود و خاتمی وزارت اطلاعات را ملی و بسیاری را تسویه نمود." این حرکت بزرگ یعنی ملی کردن وزارت اطلاعات، تا آنجا که حتی از مدیران کل هم به دادگاه کشیده شوند، در هیچ‌جای دنیا سابقه نداشت. این مقایسه برای تقریب به ذهن و بدان جهت آورده شد که رشد چشمگیر، واکنش‌های چشمگیر را هم به دنبال خواهد داشت و این غیر از بن بست است. توجه شود که توسعه سیاسی در حدی است که آدم‌هایی با ادعای منطق، عقلانیت و اسلامیت، سندی غیرمنطقی و مکتوب ارائه دهند و بگویند: "حرکت ما شبیه ماشینی است بی‌ترمز در جاده‌ای سراشیبی و یک‌طرفه"، هرچند اینها مایل‌اند تعادل اصلاح‌طلبان را برهم زده و عصبانی کنند و به دام حرکت‌های غیرقانونی بیندازند، ولی متانت و صلابت ایجاد می‌کند که از روند شفاف پنج رفراندوم قانونی و شرعی دست برنداریم.

تشکل حزب مشارکت، برآمده از نهادهای انتخاباتی خاتمی و به‌دست آوردن سه چهارم کرسی‌های مجلس ششم، آن هم در مدتی کوتاه، از نرخ رشد بالا و چشمگیری برخوردار بود؛ که این هم یکی از دستاوردهای مهم دوران اصلاحات به‌شمار می‌رود. مجلس ششم به‌عنوان یک حزب بومی سرتاسری و قانونی به‌شمار می‌رفت. این اکثریت طبیعی، می‌توانست دگرگونی‌های قابل ملاحظه‌ای ایجاد کند که در واقع نوعی تغییر حاکمیت بود که با ترور حجاریان، جامعه به فاز نظامی‌تری کشیده شد، ولی ما متوجه نشدیم که این کارهای عظیم، واکنش نظامی هم در پی خواهد داشت. ما باید درمی‌یافتیم که سازماندهی و آهنگ حرکت را در فاز جدید تنظیم کنیم....

## اصلاحات؛ بن‌بست‌ها و راهکارها (بخش دوم)<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

در شماره ۱۶ نشریه چشم‌انداز ایران گفته شد که "رئیس‌جمهور خاتمی در سخنرانی خود در همدان اعلام کرد که آنچه در کوی دانشگاه اتفاق افتاد، تاوان پیگیری او درباره قتل‌های زنجیره‌ای و همچنین اعلام جنگ با دولت او بود." ترور آقای حجازیان نیز فضای مملکت را نظامی‌تر و امنیتی‌تر نمود. همچنین گفته شد که دوم‌خرداد ۷۶، نه‌تنها جهشی در روابط و مناسبات بود و از حقیقی در جامعه پرده‌برداری کرد، بلکه یک تحول ایدئولوژیک - آن‌هم به نفع قانون‌اساسی - در پی داشت که یک جناح را نسبت به آینده ایدئولوژیک خود مأیوس نمود. به نظر می‌رسد این عوامل دست به دست هم داد و فضای قانونی - سیاسی مملکت به فضای امنیتی - نظامی و اجتماعی - فکری تبدیل شد. نتیجه آن‌که فعالیت‌های مطبوعاتی، فرهنگی و سیاسی حتی قانونی بایستی مناسب با چنین فضایی انجام پذیرد تا نخست از جنگ داخلی و فرسایش نیروها و دوم از هرزروی نیروها جلوگیری نمود. در این شماره بر آنیم تا توضیحی درباره راست‌وحشی - افراطی و به عبارتی مافیای قدرت و ثروت بدهیم.

به یاد داریم که در آخرین شماره روزنامه مشارکت متعلق به حزب اکثریت، سرمقاله‌ای به نام "راست وحشی" نوشته شد. در واکنش به آن و در فردای آن روز، نه‌تنها از ادامه انتشار روزنامه "مشارکت" بلکه، از ادامه فعالیت روزنامه صبح امروز نیز جلوگیری شد. گفته می‌شد این دو روزنامه حدود یک‌میلیون تیراژ داشته‌اند که با توجه به ضریب گردش آن، چند میلیون خواننده داشتند انتشار این سرمقاله

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دوماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۱۷، آذر و دی ۱۳۸۱.

به نوبه خود بیانگر رشد، جهش و نقطه عطفی در اصلاح‌طلبان و جنبش دوم‌خرداد بود.

برای این‌که ماهیت چنین نقطه عطفی را توضیح دهیم، گذری در تحلیل‌های پیشین این جنبش نسبت به طبقات موجود در جامعه می‌نماییم. در این تحلیل‌ها پیش از انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، "اولاً جامعه بزرگ ایران و ایرانیان داخل و خارج، محدود می‌شدند به نظام جمهوری اسلامی. ثانیاً نظام جمهوری اسلامی محدود می‌شد به حاکمیت جمهوری اسلامی. ثالثاً حاکمیت جمهوری اسلامی نیز محدود می‌شد به چهار جناح؛ راست سنتی، راست مدرن، چپ و چپ جدید.

این تقسیم‌بندی نه تنها به لحاظ نظری نادرست و ناکافی بود، بلکه در عمل نیز جواب نمی‌داد. به عنوان مثال، انتخابات دوره پنجم در اصفهان را بررسی می‌کنیم. در فهرست نامزدهای انتخاباتی، فعالان سیاسی اصفهان به جمع‌بندی جدیدی رسیدند و نگرش خود را نسبت به طیف‌بندی جناح‌های راست تغییر دادند و به مدلی دست یافتند که پیروزی آن حیرت همگان را برانگیخت. بدین ترتیب که گفتند مانع اصلی حرکت قانونی، نه راست سنتی معرفت‌طلب است و نه راست مدرن کارگزار، بلکه مانع اصلی، جریان انحصارطلبی است که برای عموم مردم ملموس و محسوس است.

پیروزی در آن انتخابات مدیون متانت و پختگی سیاسی بود چرا که بین راست انحصارطلب و راست معرفت‌طلب تمیز قائل شدند و غیر از راست انحصارطلب، همه را در لیست نامزدها قرار دادند. فهرست نامزدها رأی قابل ملاحظه‌ای آورد و جریان انحصارطلب شکست فاحش و چشمگیری خورد. با این‌که دور اول انتخابات توسط فقهای شورای نگهبان باطل اعلام گردید، با این همه در دور دوم انتخابات نیز مردم اصفهان در یک حرکت قانونی با سماجت و پایداری از یک بافت هفتاد درصدی مردمی پرده‌برداری کردند که خواست‌های مشخص و معینی داشت. این انتخابات نشان داد که جریان مقابل بیش از هجده درصد آرای مردم را ندارد. فرمول ساده انتخابات اصفهان "همه با هم، منهای انحصارطلب" بود. همین فرمول بود که به مدل انتخابات ریاست جمهوری در دوم‌خرداد ۷۶ تبدیل شد. برای مقایسه، نظری به انتخابات دور پنجم در تهران می‌اندازیم.

شعار جریان چپ در انتخابات تهران نه "راست وحشی" نه "راست سنتی" و نه "راست مدرن" بود. در فهرست نامزدهای چپ حتی نام مهندس الویری نیز با همه صداقت و سوابق مبارزاتی‌اش در نظر گرفته نشده بود، چرا که اعتقاد این بود که وی در جریان راست مدرن طبقه‌بندی می‌شود. گرچه بافت مردم اصفهان با بافت مردم تهران یکی بود و از یک بافت سراسری حکایت می‌کرد، ولی این سؤال مطرح می‌شود که چرا چپ در انتخابات مجلس پنجم در اصفهان پیروز شد، ولی در تهران رأی کافی نیاورد.

به نظر می‌رسد، ناکامی چپ در انتخابات دوره پنجم مجلس در تهران به نادرستی و نارسایی تحلیل‌ها برمی‌گشت. مقایسه تجربه تهران با اصفهان نشان داد که بایستی در تحلیل‌ها به سرعت و دقت تجدیدنظر می‌شد.

تجربه انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۷۶، نشان داد که فرمول "همه با هم، منهای انحصارطلب" فرمول درستی است. پس از دوم خرداد، جامعه به طرف قانون‌گرایی و اصلاح‌طلبی عمیق‌تر و گسترده‌تری می‌رفت که در سال ۱۳۷۷ ناگهان با شبکه قتل‌های زنجیره‌ای مواجه گشت، همان‌طور که در همدان گفته شد، اصرار و پیگیری آقای خاتمی بود که رشد، جهش و نقطه‌عطف دیگری را به ارمغان آورد. تحلیلگران با پدیده‌ای روبه‌رو شدند که آقای خاتمی اسم آن را "غده سرطانی بدخیم" یا "قتل‌های زنجیره‌ای" گذاشت. تعجب این‌که در مرکز امنیت ایران، شبکه نامن‌کننده‌ای لانه کرده بود؛ شبکه‌ای که نه تنها در وزارت اطلاعات، بلکه در دیگر جاها و حتی کوی دانشگاه نیز می‌توانست جریان‌سازی کند. جریانی در درون وزارت اطلاعات کشف شد که سرنخ تمام گزینش‌ها، استعلام در مورد مطبوعات، احزاب، صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان رهبری، صلاحیت نمایندگان مجلس، صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و وزراء همه در دست باند و شبکه خاصی بود؛ که از این کانال مافیای قدرت و ثروت نیز به‌وجود می‌آمد. آقای خاتمی در سخنرانی خود در دانشگاه علم و صنعت در راستای برخورد با قتل‌های زنجیره‌ای به دانشجویان و ملت ایران اطمینان و تضمین داد که اولاً دیگر چنین قتل‌هایی از درون وزارت اطلاعات تکرار نخواهد شد، ثانیاً قول داد این حادثه از سوی محاکم و مراجع، پیگیری قضایی و ریشه‌یابی شود.

تحلیلگران ملاحظه کردند در کنار راست سنتی و راست مدرن، یک راست وحشی یا افراطی وجود دارد که خشونت‌طلب و انحصارطلب بوده و دست به چنین

اقداماتی می‌زند. به لحاظ تنویریک، آخرین سرمقاله روزنامه مشارکت، بیان کاملی از راست وحشی بود. آقای حجاریان از راست سلطنت‌طلب و سلطه‌گر نام برد که بیان دیگری از راست وحشی بود و بعداً به مافیای قدرت و ثروت موسوم شد. باید به این رשدها و جهش‌ها تبریک گفت که جامعه در حرکت قانونی و اجتماعی خود به تعریف جدیدی از راست به‌عنوان اصلی‌ترین مانع اصلاحات رسیده است. درواقع جامعه ما پس از انقلاب به برداشتی رسید که دکترمصدق رسیده بود. راستی که ملت ایران از آن رنج می‌برد، راست انحصارطلب، خشونت‌طلب و کودتاچی متکی به شرکت‌های فراملیتی نفتی و نظامی است، به‌طوری‌که ملت ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد با ارگان‌های وابسته به این راست مبارزه می‌کردند. قیام ملی پانزدهم خرداد با سرکوب همین شبکه مواجه شد و مبارزه نیروهای رادیکال، پس از پانزدهم خرداد، با نهادهای چنین راستی بود.

ابعاد راست وحشی عبارت است از:

الف - ترانزیت موادمخدر که گفته می‌شود سالانه در ایران دوازدهمیلیارد دلار درآمد خالص دارد که براساس آنچه در مطبوعات درج شد برای تضمین امنیت کاروان‌ها، یک چهارم آن یعنی سه‌میلیارد دلار به باند سعید امامی داده می‌شد. درآمدی بادآورده برمبنای "نازکی کار و کلفتی پول" که منشأ بی‌رحمی‌ها و بی‌انصافی‌هاست. بی‌مناسبت نیست که از شبکه قاچاق موادمخدر نیز نام ببریم که ابعاد آن را می‌توان از طریق آمار اعلام شده کشفیات موادمخدر که "مشتی است نمونه خروار" دریافت و نتیجه آن متأسفانه پنج‌میلیون معتاد و خانواده‌های نگران آنهاست.

ب - گروه‌های پورسانتاز نفت و کالا که از طریق قراردادهایی که با خارج بسته می‌شود تغذیه می‌شوند، چه در زمینه صادرات و چه در زمینه واردات. اینها ده الی پانزده درصد مبلغ قرارداد را به‌عنوان پورسانت می‌گیرند، بدون این‌که زحمتی بکشند، یعنی بدترین شکل استثماری که بی‌رحمی و خشونت می‌آورد. اینها معمولاً در خرید کالا نیز انحصار ایجاد می‌کنند که در مطبوعات از آنها به‌عنوان "سلطان آهن" و "سلطان شکر" و... نام برده شده است و همین‌ها مانع رشد و گسترش صنایع و تجارت ملی ما می‌باشند. برخی اقتصاددانان کلان می‌گویند اقتصاد ایران به‌سان استخر سوراخی است که هر چه آب در آن ریخته شود، سرریزی ندارد، در حالی‌که ما کشوری هستیم چهارفصل، دومین منابع گاز جهان، چهارمین منابع نفت



دنیا و پنجمین معادن فلزات و شبه‌فلزات دنیا را داریم. با این همه، زیر خط فقر قرار داریم، بنابراین باید دید سوراخ‌ها و منافذ کجا هستند.

ج - شرکت‌های صادرات - واردات خاص؛ در مقطعی وزارت اطلاعات به این نتیجه رسید که همان‌طور که سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا در داخل و خارج از این کشور شرکت‌هایی دارد و به طبقه اقتصادی قدرتمندی تبدیل شده است، در ایران نیز وزارت اطلاعات برای بقای خود باید دست به کار اقتصادی بزند. با این دیدگاه بود که سیصدشرکت یا بیشتر تشکیل شد. حجت‌الاسلام درّی نجف‌آبادی وزیر وقت اطلاعات دولت خاتمی برخورد با این شرکت‌ها را جزو برنامه‌های خود اعلام کرد. پس از ایشان حجت‌الاسلام یونسی اعلام کرد که رابطه این شرکت‌ها با وزارت اطلاعات قطع شده و یا واگذار شده‌اند. به نظر می‌رسد این شرکت‌ها، هم خودشان وجود دارند و هم اطلاعاتشان، و بخش اعظمی از واردات و صادرات نامرئی توسط اینها انجام می‌شود. بنادرنامرئی را نیز که حجت‌الاسلام کروبلی از آنها سخن گفت، باید به این بخش اضافه کرد. بعد از افشاگری آقای کروبلی، وزیرکشور گفت: "ورود شصت و هشت درصد کالاهای وارداتی از بنادر نامرئی است." به این ترتیب جایگاهی برای صنایع و تجارت ملی باقی نخواهد ماند.

د - سرمایه‌های سیال هوشمند؛ این سرمایه‌ها تقریباً معادل بودجه رسمی کشور بوده و با هوشمندی و سیالیت خود بیداد می‌کنند. به نظر می‌رسد سرمایه‌داران به قدری قدرت دارند که سیاست اعتباری بانک‌ها و نرخ پول را تعیین می‌کنند. صنایع ملی، از آنجا که نمی‌توانند اعتبار مناسبی دریافت کنند، برای ادامه کارشان مجبور می‌شوند به بازار آزاد روی آورده و پول‌هایی با نرخ نزول و یا حتی ۱۲۰ درصدی بگیرند و چون قادر به بازپرداخت آن نمی‌شوند، این سرمایه‌های هوشمند و سیال سهام این کارخانه‌ها را خریداری و صنایع ملی را از چرخه مملکت حذف می‌نمایند. علت دیگر بی‌رحمی و خشونت، همین سرمایه‌های سیال هوشمند و حالت ربوی آن است.

عناصر چهارگانه فوق به اضافه شبکه‌ای که در درون وزارت اطلاعات بود، با یکدیگر در تأثیر متقابل هستند و مجموعاً مافیای قدرت و ثروت را ایجاد کرده‌اند. با توجه به سیر متعالی که در آغاز مقاله به آن اشاره شد - و دوستان اصلاح‌طلب، خود نیز به پدیده راست افراطی یا راست وحشی رسیده‌اند - توقع این است که معادلات تحلیلی خود را عوض کرده و این رشد و جهش را در اجزای تحلیل‌های

خود بگنجانیم؛ به عبارتی این جهش و تغییر کیفی را در تغییرات کمی منظور بداریم. راست افراطی، با مشارکت نوددرصدی مردم در دوم‌خرداد ۷۶، و همچنین با انتخابات شوراها قدرت قبلی خود را از دست داد و از آنجا که نسبت به آینده خود نگران و مأیوس بود و احساس می‌کرد طبقه‌ای در حال اضمحلال می‌باشد، به واکنش مسلحانه دست زد. نمونه کوی دانشگاه و ترور حجاریان از آن جمله است. به این ترتیب، واژه "خشونت غیرقانونی" بر سر زبان‌ها افتاد. بودند کسانی که بر مبنای این رشدها و جهش‌ها، واکنش‌هایی چنین سهمگین را پیش‌بینی می‌کردند. از اشتباهات ما این بود که به مرزبندی در صفوف محافظه‌کاران اعتقاد نداشتیم. یک طیف از جریان محافظه‌کار، هم صداقت دارد و هم معرفت‌طلب است. طیف دیگری از این جریان، منفعت‌طلب است و بر اساس قانون اساسی و قوانین مصوب اجازه دارد تجارت ملی داشته باشد. کالاهایی را از بنادر رسمی وارد کرده، گمرک هم می‌دهد و بین تجار دست دوم و سوم توزیع می‌نماید. طبق قانون، سودی معادل ده تا سی درصد هم عایدش می‌شود که مالیات آن را می‌دهد.

اما یک اقلیت سازمان‌یافته و فعالی هم هستند که از طریق شبکه‌های خاص خود به "نازکی کار و کلفتی پول" می‌اندیشند. از بنادر نامرئی استفاده می‌کنند، تابع قانون کار نیستند و مالیات و گمرک هم نمی‌دهند و کنترلی هم روی آنها نیست و علی‌رغم این که رئیس مجلس از آن سخن گفت، با سکوت مطبوعاتی محافل محافظه‌کار مواجه می‌شود، آن را نه محکوم و نه تأیید می‌کنند. آیا ظلمی بالاتر از این در مملکت وجود دارد که تمام صنایع و تجارت ملی ما را فلج کرده و باعث این همه بیکاری شده است؟ همین‌ها هستند که موقع برداشت برنج داخلی، مقدار زیادی برنج وارد کرده و در تعاونی‌ها توزیع می‌کنند و...

به هر حال اگر دوستان اصلاح‌طلب، در تحلیل‌های خود این جناح‌ها را از هم جدا نکنند، بسیار طبیعی است که عناصر قدرت‌طلبی که در راست سستی و مدرن هستند، با راست وحشی پیوند خورده و مدیریت و سازماندهی آن را قبول نمایند و نتیجه آن این است که خشونت ادامه می‌یابد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که از یک سو اصلاح‌طلبان به لحاظ استراتژیک به راست وحشی می‌رسند، ولی در عمل مشاهده می‌کنیم که در معادلات تحلیلی خود آن را منظور نکرده‌اند؛ چرا که اگر این کار را می‌کردند، طبعاً می‌توانستند با راست

سنتی و راست مدرن به اتحاد نسبی برسند و راست افراطی را از آنجا که طبقه مشخصی نیست و شیوه تولید قانونی ندارد، منزوی کنند.

برخی مطبوعات خارجی، جریان کوی دانشگاه را، کودتایی برای سرنگونی خاتمی تلقی کردند، ولی علت این که راست سنتی و راست مدرن به این جریان نپیوست، این بود که آقای خاتمی در برنامه سوم خود، منافع این دو جناح را که مایل‌اند در راستای قانون از منفعتی برخوردار شوند، ملحوظ کرده است.

یکی از اصلاح‌طلبان معتقد بود: "علت این که دوستان قادر به مانور در تحلیل‌های خود نیستند، این می‌باشد که به لحاظ ایدئولوژیک، سنت و راست سنتی را مانع اصلی جامعه در حال گذار می‌دانند و آن قدر این مطلب در بدنه اصلاح‌طلبان آموزش داده شده و جا افتاده است که اگر رهبران اصلاح‌طلب بخواهند تغییری در معادله بدهند، به محافظه‌کاری متهم می‌شوند." "عجیب‌تر آن که مرز آشکاری بین سنت و مذهب هم نمی‌گذارند و طبیعی است که مذهبی‌های صادق نیز از این معادله نگران شوند. باید این را باور کنیم که راست افراطی با عملکرد قتل‌های زنجیره‌ای و ماهیت سرطانی بدخیم خود، نه به اصلاح‌طلبان رحم می‌کند، نه به راست سنتی و نه به راست مدرن. اگر درست عمل کنیم، جناح معرفت‌طلب و منفعت‌طلب راست، اعم از سنتی و مدرن به جبهه اصلاح‌طلبانی خواهند آمد که شعارشان احیای قانون اساسی و قانون‌گرایی است.

## نهضتی برای دفاع و آزادی<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

این روزها کاملاً مشهود است که هموطنان ما بیش از همیشه نگران و پردغدغه هستند؛ دغدغه نسبت به استقلال، نسبت به آزادی‌ها، نسبت به چند میلیون معتاد و خانواده‌هایشان، اخلاق فردی و اجتماعی، بحران هویت، بی‌آیه‌گی جوانان، بیکاری، فرار مغزها و اخیراً انتقال سرمایه از ایران به کشورهای خارجی، وضعیت منطقه و به‌خصوص عراق، افغانستان و فلسطین. این سؤال مطرح است که درمقابل این دغدغه‌ها، چه باید کرد؟

### الگوی پیروز: همه منهای انحصار

در زمستان ۱۳۷۴، انتخابات چشمگیری در اصفهان برای مجلس پنجم انجام شد و هفتاد درصد از مردم خواسته‌های مشخصی داشتند. شورای نگهبان در وهله اول، این انتخابات را باطل اعلام کرد. مجدداً انتخابات در بهار ۱۳۷۵ انجام شد و همان آرای هفتاد درصد و حتی بیشتر، تأیید شد. استان اصفهان یکی از قطب‌های صنعتی و کشاورزی کشور بوده و بیش از ده درصد شهدای جنگ تحمیلی به این استان تعلق داشته است. این استان در هیچ انتخاباتی، چنین شفافیت راهبردی و استراتژیک را به خود ندیده بود و به همین دلیل، بهت‌آفرین بود و باور نکردنی؛ لذا شورای نگهبان نتیجه انتخابات را باطل اعلام کرد. عناصری که در طراحی این انتخابات به کار رفته بود، حاکی از نظریه‌پردازی طبقاتی و اجتماعی جدیدی بود. فهرستی که رأی آورد، ترکیبی از طرفداران مرحوم امام و آیت‌الله منتظری، بدنه

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۲۲، مهر و آبان ۱۳۸۲.

راست مدرن کارگزار و بدنهٔ راست سنتی بود. در این انتخابات کسانی که نماد انحصار تلقی می‌شدند و تلقی عمومی این بود که انحصار رادیو و تلویزیون، دادگاه‌ها، آموزش و پرورش، اطلاعات و... در دست آنهاست، شکست خوردند. به‌طور خلاصه انحصار به‌معنای رویه‌ها و اعمالی تلقی می‌شد که غیرقانونی و یا فراقانونی بودند. ویژگی حرکت مردم در اصفهان، قانون‌گرایی بود و نشان دادند که در بستر یک حرکت قانونی حاضرند پیگیر و پایدار پای صندوق‌ها بروند و رأی مخفی خود را - که بدون رد پاس است - در صندوق‌ها بریزند. به نظر می‌رسد «تجربه زمستان ۷۴» و تکرار آن در «بهار ۷۵» در اصفهان، به «فرضیه‌ای» منتهی شد که گویا سرتاسر ایران از چنین شفافیت استراتژیکی برخوردار است. در یک‌سو بافت مردمی هفتاد درصدی و درسوی دیگر پانزده تا هجده درصد آرا قرار داشت.

### الگوی تهران؛ نه راست سنتی و نه راست مدرن

همزمان در انتخابات مجلس پنجم در تهران، یکی از فرصت‌های تاریخی را از دست دادیم که یک علت آن نظریه‌پردازی طبقاتی و اجتماعی‌ای بود که مدتی قبل از آن در هفته‌نامهٔ عصر ما به آن پرداخته شد و ملاک عمل روشنفکران مذهبی قرار گرفت.

در این نظریه‌پردازی، جامعهٔ ایران محدود به «نظام جمهوری اسلامی»، «نظام» محدود به «حاکمیت جمهوری اسلامی» و سرانجام «حاکمیت جمهوری اسلامی» محدود به چهار جناح و یا چهار طبقه در حاکمیت می‌شد: الف - راست سنتی ب - راست مدرن ج - چپ جدید د - چپ.

در این تقسیم‌بندی نماد راست سنتی مؤتلفه، نماد راست مدرن کارگزاران، نماد چپ جدید روند کیهان و جمعیت دفاع از ارزش‌ها و نماد چپ هم مجاهدین انقلاب و دوستان همفکرشان بودند. براساس این نظریه‌پردازی شعار انتخابات تهران «نه راست مدرن و نه راست سنتی» شد. در همین راستا در فهرست انتخاباتی آنها حتی امثال مهندس الویری به‌دلیل همکاری با راست مدرن گنجانده نشد. اگر راست مدرن یعنی آن مقاطعه‌کاری که سرمایه‌اش را برای عمران و آبادانی در جاده‌ها به خطر می‌اندازد و حقوق و بیمهٔ کارگران را می‌پردازد و در کادر قانون در پی کسب منفعت خویش نیز هست، و راست سنتی یعنی آن تاجری که با گرفتن اعتبار از بانک مرکزی کالایی وارد می‌کند و گمرگ و مالیات آن را می‌پردازد یا

کاسبی که از یک شهرستان کلایی را خریداری کرده و در جایی دیگر توزیع می‌کند، باشد، چرا نباید اصلاح‌طلب در بستر قانون‌اساسی از آن حمایت کند؟ اصولاً راست معرفت‌طلب که «تفکرش» راست است یا راست منفعت‌طلب که می‌خواهد در کادر قانون سودی را نصیب خود کند، چرا نباید در بستر قانون‌گرایی فعال باشد؟ اگر این معادله درست باشد، تقوای سیاسی ایجاب می‌کند که اصلاح‌طلبان بدون ترس از انگ و برچسب از این جریان‌های قانونی حمایت کنند. نتیجه نظریه‌پردازی فوق این شد که از دل شعار «نه راست سنتی و نه راست مدرن»، چپ جدید سر برآورد که عملکرد آن همانند راست افراطی بود. لذا در انتخابات مجلس پنجم در تهران، از آنجا که توجه کاملی به قانونمندی حرکت مردم نشد، محافظه‌کاران و راست افراطی رأی آوردند.

### باز هم الگوی پیروز «همه‌منهای انحصار»

شاید بتوان گفت فرضیه انتخابات اصفهان، در خرداد ۷۶ به صورت یک تئوری و «قانونمندی» درآمد که در سرتاسر ایران تکرار شد، نشان داد که یک بافت هفتاد الی هفتاد و پنج درصدی مردم اولاً: قانون‌گرایی را دوست دارند. ثانیاً: ضدانحصار و خشونت هستند. ثالثاً: چون بر این باور بودند که عملکرد انحصار جاهلانه و بی‌رحمانه است، در یک حرکت قانونی و رأی‌دادن مخفی فعال شدند و این، نشان می‌دهد که اگر فضای جامعه امنیتی و نظامی بشود، طبعاً آمار مشارکت به شدت کاهش خواهد یافت. رابعاً: آقای خاتمی هم به‌حق بر شعار قانون‌گرایی خیلی تأکید داشت تا حدی که ایشان به‌عنوان کاندیدای ریاست‌جمهوری در شب‌قدر در مراسم دفتر تحکیم وحدت، قانون‌اساسی را با دست بلند کرد و گفت: «حتی مقام رهبری نیز در کادر قانون است و ما مقوله‌ای فراقانونی نخواهیم داشت.»

### قانونمندی حرکت مردم؛ مشارکت قانونی بدون ردّ پا

آقای خاتمی در اولین سالگرد دوم خرداد در دانشگاه تهران گفت: «اصلی‌ترین ویژگی حرکت مردم در خرداد ۷۶ نیاز به قانون‌گرایی بود و حتی مخالفین قانون هم شعار قانون‌گرایی می‌دهند.» فرضیه انتخابات مجلس پنجم در اصفهان و

قانونمندی دوم خرداد ۷۶ نشان داد که رفتار مردم نیز قانونمند است، ولی اگر ما این رفتار را قانونمند نمی‌دانیم، این دیگر مربوط به خود ماست.

### فرصت‌سوزی‌های پی‌درپی

فرصت‌سوزی دیگر این بود که پیروزی دوم‌خرداد ۷۶ را به گل دقیقه نود تشبیه کردیم؛ به این معنی که حرکت مردم را قانونمند نمی‌دانستیم. این تحلیل مبنای برخوردهای غیرعلمی و غیرقانونی شد. (یکی از مبارزین در سال ۵۲ در زندان قصر پیش‌بینی کرده بود که به احتمال قوی آقای خمینی به حاکمیت می‌رسد. او رفتار جامعه را قانونمند می‌دانست و به همین دلیل پیش‌بینی او به تحقق پیوست.) پس از خرداد ۷۶، برخی نیروها در مصاحبه با رسانه‌های خارجی با نفی ویژگی حرکت قانونی مردم، بحث تغییر قانون‌اساسی را مطرح کردند و تحلیل‌شان این بود که خرداد ۷۶ یک «نه بزرگ» به حاکمیت بود. درحالی‌که مردم به شعار قانونگرایی دست یازیده بودند، شعاری که هم ایجابی بود و هم سلبی؛ زیرا اولاً قانون به خشونت و شکنجه مطلقاً «نه» می‌گوید و ثانیاً مردم به فکر سامان‌دهی آینده خود بودند و این سامان‌دهی را در احیای قانون‌اساسی - به‌عنوان تنها سند وفاق ملی - می‌دیدند. اما با طرح مباحثی نظیر «ما دیگر رهبر نمی‌خواهیم»، «ولی‌فقیه نمی‌خواهیم» که بوی تغییر قانون‌اساسی را می‌داد، این ویژگی قانون‌گرایی نادیده گرفته شد. این مباحث در قالب شعارهایی مثل «یک مملکت، یک دولت، آن هم به رأی ملت» یا «طالبان حیا کن، مملکت را رها کن» تجلی می‌یافت، درحالی‌که همه می‌دانند که مسئولان نظامی و مملکتی بیشترین حمایت را از احمدشاه مسعود و جبهه شمال می‌کردند و با طالبان در واقع، هم به لحاظ ایدئولوژیک و هم به لحاظ استراتژیک مخالف بودند. آقای خاتمی در پایان دوره اول ریاست‌جمهوری خود در دانشگاه تربیت مدرس گفت که اگر تجدیدنظر در قانون‌اساسی بخواهد به یک شعار استراتژیک - البته نه آکادمیک - تبدیل شود خیانت است. مردم علی‌رغم آگاهی نسبت به این سخن خاتمی، آرای زیادی به ایشان دادند، یعنی قانون‌گرایی را تأیید کردند.

خرداد ۷۶ یک نقطه‌عطف تاریخی بود که می‌خواست سه نظام تاریخی موجود در مملکت را به یک نظام تبدیل کند؛ ۱- نظام حوزوی که اصلاً به قانون‌گرایی مصطلح اعتقاد نداشت ۲- نظام فوق قانون ۳- نظام قانونی. طبعاً یک فرصت

استراتژیکِ هشت تا ده‌ساله لازم است تا جامعه ما این نقطه عطف را قانونمند کند، ولی ما با ندانم‌کاری‌های استراتژیک این فرصت را از دست دادیم.

فرصت دیگری که از دست دادیم این بود که با عمده‌کردن دشمنی با راست‌ستنی و نسبت‌دادن همه مشکلات به آنها، به انسجام مجدد این جریان که به نظر می‌رسید از درون در سراشیبی سقوط و ریزش است، کمک کردیم و این رفتار ما آنها را به واکنش واداشت. این درحالی بود که آیت‌الله آذری‌قمی که دو دوره رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه و مدتی هم مدیر روزنامه رسالت بود، مطرح کرد که «دوم‌خرداد یک نقطه عطف بزرگ بود زیرا بیشتر فقهای کلاسیک آقای ناطق‌نوری را برای ریاست‌جمهوری تأیید کرده بودند، اما ولی‌فقیه که کار اصلی‌اش تقویت هویت فقهی است، آرای مردم را تنفیذ کرد و این یعنی از دست‌رفتن پشتوانه ایدئولوژیک راست‌ستنی.» جریان ملی - مذهبی و اصلاح‌طلب هر دو مشی حذف راست‌ستنی را پیش گرفتند بدون آن‌که ارزیابی دقیقی از ابعاد راست‌ستنی داشته باشند. علاوه بر آن، در پروسه این حذف مرزبندی روشنی بین راست‌ستنی و مذهب ارائه نمی‌کردند. البته دوستان ملی - مذهبی بعدها به این جمع‌بندی رسیدند که این روش آنها و اصلاح‌طلبان خطا بوده است.

فرصت‌سوزی دیگر، نحوه نگرش به قتل‌های زنجیره‌ای، افشا و پیگیری آن بود. عمل درست، پیگیری تشکیلاتی - قضایی قتل‌های زنجیره‌ای بود، ولی به‌جای آن، عمدتاً برخورد ایدئولوژیک شد. درحالی‌که کارآجین نمودن داریوش فروهر و پروانه اسکندری پس از کشتنشان نه با فقه سنتی می‌خواند نه با مذهب و نه با قانون، بلکه یک رشته اعمال وحشیانه بود که فقط باید پیگیری قانونی و تشکیلاتی می‌شد و البته همزمان به مسائل فکری هم توجه می‌شد. ما این موضوع را همزمان در نشریه چشم‌انداز ایران مطرح کردیم.

### نوسان در شعارهای استراتژیک

با رویداد دوم‌خرداد و تنفیذ آرای مردم توسط مقام رهبری می‌رفت که معادلات جدیدی در ایران حکمفرما شود، ولی نقد غیرآکادمیک قانون‌اساسی و شعار تجدیدنظر در آن که نه متناسب با زمان بود و نه کارشناسی شده، باعث شد تا دائماً شعارهای استراتژیک ما در نوسان باشد؛ نظیر آرامش فعال، بازدارندگی فعال، اقدام هماهنگ، حرکت از پایین و چانه‌زنی از بالا، حاکمیت دوگانه، تقسیم این حاکمیت



به‌گونه‌ای که اصلاح‌طلبان قیم جمهوریت بشوند و محافظه‌کاران قیم دین و اسلامیت، عبور از خاتمی بدون این‌که حرفی فراتر از او داشته باشند و گامی در جهت سازماندهی منسجم و پرکردن خلأ سازماندهی برداشته شود، خروج از حاکمیت، عبور از قانون‌اساسی و درنهایت عبور از دین. در این راستا نخله‌ای از روشنفکران فرهنگی بیشترین تأثیر را بر اصلاح‌طلبان داشت. دو ماه قبل از خرداد ۷۶ نیروهای وابسته به این نخله فرهنگی بر این باور بودند که برای مبارزه با سنت به پنجاه سال کار فرهنگی نیاز داریم. جمع‌بندی آنها این بود که در انقلاب مشروطیت، در نهضت ملی و در انقلاب اسلامی، مبارزین از جریان سنتی شکست خوردند و حالا باید با کار فرهنگی درازمدت جلوی شکست را بگیرند. اما بعد از دوم خرداد ۷۶، این جریان فرهنگی بدون گذار از فاز سیاسی و تشکیلاتی، با مرحله‌سوزی، از فاز فرهنگی به فاز استراتژیک وارد شد که این پدیده منجر به افزایش سطح مطالبات مردم بدون وجود توان تشکیلاتی متناسب برای پاسخگویی به این مطالبات گردید. این نخله از ابتدای انقلاب، عمدتاً در بستر جنگ سرد و علیه کمونیسم بود و نسبت به ترانزیت موادمخدر، قاچاق کالا، حذف نیروها، شکنجه، اعدام‌های بی‌رویه، قتل‌های زنجیره‌ای، گروه‌های پورسانتاژبگیر نفت و کالا، تضاد ساختاری نفت، اعتیاد و... موضعی نگرفت. در نوشته یکی از هواداران این نخله مطرح شد که اهداف این جریان دو مؤلفه دارد: ۱- سرمایه‌داری ۲- راست جهانی. این، به نوبه خود بیان ایدئولوژی جدیدی بود که با هدف اصلی جنبش دوم خرداد - احیای قانون‌اساسی - در تعارض بود. متأسفانه در این سال‌ها راست افراطی به سازماندهی خود می‌پرداخت و طبقه‌اش را گسترش می‌داد، اما نخله فرهنگی همچنان لبه تیز حمله‌اش بعد از فروپاشی شوروی متوجه بنیادگرایی اسلامی و راست سنتی بود. ازسویی موتور محرک تجدیدنظر در قانون‌اساسی که از جانب راست افراطی و شرکت‌های بین‌المللی نفت تقویت می‌شد، هدف‌های زیر را تعقیب کرده است:

- ۱- حذف اصل ملی‌شدن نفت
- ۲- حذف جمهوریت
- ۳- حذف بخش اقتصاد دولتی و تعاونی
- ۴- حذف و یا حداقل محدودکردن حق تحقیق و تفحص مجلس از نهادهای زیرمجموعه رهبری

۵- ارجاع اصل ۱۱۰ قانون اساسی به اصل ۵۷ یعنی نامحدود کردن اختیارات ولایت فقیه

۶- تجدیدنظر در ترکیب حقوق دانان شورای نگهبان و...

درواقع نیاز جریان راست به تجدیدنظر در قانون اساسی، شعار طیفی از اصلاح طلبان نیز قرار گرفته بود. کارشناسی کارشناسان نیز نشان داده است که هرگونه تجدیدنظر در قانون اساسی با توجه به «مناسبات جاری و روابط تولید» به کم‌رنگ شدن محتوای انقلابی - اسلامی آن می‌انجامد.

خاتمی با شعار قانون‌گرایی، بار اول با بیست میلیون و بار دوم با بیست و دو میلیون رأی به ریاست جمهوری برگزیده شد، ولی از سوی طیفی از اصلاح طلبان با شعار تجدیدنظر در قانون اساسی روبه‌رو شد، درحالی‌که یکی از اصلاح طلبان در سمیناری شعار استراتژیک اصلاحات را «اقدام هماهنگ» معرفی کرد - که اگر این شعار به عمل می‌پیوست، شاهد جهش موزونی در خط‌مشی اصلاح طلبی بودیم - اما بدون هماهنگی با خاتمی و دیگر اصلاح طلبان، تجدیدنظر در قانون اساسی به‌عنوان یک شعار استراتژیک مطرح شد.

### جهش تئوریک در عرصه راهبرد

یکی از دستاوردهای مثبت جنبش اصلاح طلبی در ایران سرمقاله روزنامه «مشارکت» باعنوان «راست‌وحشی» بود که به‌دنبال آن روزنامه‌های صبح‌امروز و مشارکت - با وجود یک میلیون مخاطب - توقیف شدند و هزینه این کار مثبت خود را پرداختند. اما این پدیده در نظریه‌پردازی اجتماعی و طبقاتی چندان لحاظ نشد. در صورتی‌که می‌بایست بعد از آن، بدنه راست‌سستی، بدنه راست مدرن و دیگر نیروها در یک اتحاد نسبی دست به‌دست هم می‌دادند و لبه تیز مقابله متوجه رهبران و تشکل راست افراطی می‌شد، هرچند گاهی باعنوان مافیای سیاسی و اقتصادی از این جریان نام برده شد اما پیگیری جدی نشد. در مقاله «اصلاحات، بن‌بست‌ها و راهکارها» در نشریه شماره ۱۶ و ۱۷ و همچنین «جنبش دوم خرداد و ریشه‌ها» در نشریه شماره ۲۰ به این موضوع پرداخته شده است.

اجمالاً راست افراطی چند مؤلفه آشکار دارد:

الف: ترانزیت موادمخدر، که مسئولان اعلام کردند نمی‌توانیم با آن مبارزه کنیم.

ب: قاچاق موادمخدر، که حتی در زندان‌های جمهوری اسلامی هم به‌وفور یافت می‌شود و نشان می‌دهد توزیع‌کنندگان دارای شبکه گسترده‌ای هستند.

ج: بنادر نامریبی، که ۶۲ مورد آن را دکتر صحرائیان در تحقیقات میدانی خود اعلام کرده است. (یاس‌نو، ۲۳ شهریور ۸۲) آقای کروی هم به وجود این بنادر اشاره کرد و در مطبوعات جناح محافظه‌کار هم مخالفتی با آن نشد.

د: صادرات و واردات نامریبی، تا حدی که وزیرکشور می‌گوید ۶۸٪ کالاهای وارداتی از طریق قاچاق وارد ایران می‌شوند. دکتر صحرائیان معتقد است ارزش این کالاها سالانه معادل ۱۱/۲ میلیارد دلار است.

هـ: گروه‌های پورسانتاژبگیر نفت و کالا، که برخی موارد آن در روزنامه‌ها منتشر می‌شود و متأسفانه هیچ نیرویی به‌طور خاص روی آن کار نکرده است. و: قتل‌های زنجیره‌ای و پیامدهای آن، تا حدی که رئیس‌جمهور اعلام کرد آنچه در کوی دانشگاه اتفاق افتاد تاوان افشای قتل‌های زنجیره‌ای و اعلام جنگ به دولت بود.

ز: سرمایه‌های سیال ربوی که قدرت اقتصادی تعیین‌کننده‌ای دارند و...

به‌طور کلی مقوله‌های فراقانونی فوق که متکی به اصل «نازکی کار و کلفتی پول» هستند، هیچ‌سختی با تولید و تجارت قانونی ندارند...

برای مقابله با بحران بیکاری - به‌عنوان فلج‌کننده‌ترین بحران ایران - استفاده از اصل ۱۱۰ قانون اساسی، طرح تغییر قانون اساسی و تصویب سرمایه‌گذاری خارجی - که در مجلس ششم تصویب گردید - قلمداد شد؛ درحالی‌که از طریق قاچاق کالا از بنادر نامرئی، صنایع ملی ما فلج و در حال تعطیل شدن هستند و بیکاری نیز در حال افزایش است. این، نشان می‌دهد که روابط راست افراطی در حال گسترش است ولی متأسفانه در نظریه‌پردازی‌های اجتماعی به این طبقه ضدتولید توجه نمی‌شود.

برای مقابله با بیکاری، اصلی‌ترین کار، ساماندهی صنایع ملی بود تا با کسب یک هویت صنعتی ملی بتوانیم سرمایه‌داری خارجی را جذب و هضم نماییم، نه این‌که سرمایه‌گذاری خارجی منجر به چاق‌تر شدن راست افراطی گردد. (ر.ک: گفت‌وگو با مهندس عزت‌الله سبحانی «سرمایه‌داری ملی، امکان و ضرورت»، چشم‌انداز ایران،

شماره ۲)

## اصلاحات؛ بن‌بست یا مانع؟

ما باید به قانونمندی پشت انتخابات اصفهان و انتخابات ریاست جمهوری بازگشت نماییم که شعار اصلی آن قانون‌گرایی و «نه» به انحصار بود. از آنجا که نگرش فراقانونی و انحصارطلبی با قرائتی از گفتمان مذهبی توأم و تبیین شده بود، آقای خاتمی با شعار «آینده از آن نواندیشی دینی است»، توانست در خرداد ۸۰ رأی چشمگیری بیاورد. تا زمانی که گفتمان مذهبی خاص در حاکمیت عوض نشود، اصلاحی جدی در مملکت صورت نخواهد گرفت. به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین سرمایه استراتژیک نیروهای انقلاب و اصلاح‌طلب روند پنج‌فراندومی است که یک بافت ۸۰ درصدی از مردم با خواسته‌های معین، قانونی، مورد تأیید شورای نگهبان و مورد تنفیذ رهبری را نشان می‌دهد و حتی برای آنان که رهبری را به لحاظ شرعی فصل‌الخطاب می‌دانند، جای هیچ‌گونه توجیه و تفسیری باقی نمی‌ماند. ما نباید این سرمایه را به آسانی از دست بدهیم و دائماً باید روی آن پافشاری کنیم. فراندوم جدید هم مشکلی را حل نخواهد کرد و شاید جز هرج‌ومرج نتیجه‌ای نداشته باشد. کشور ما به لحاظ راهبردی، شفاف‌ترین کشور در دنیاست. بنابراین ما باید بین «مانع» با «بن‌بست» تفاوت قائل شویم. اصلاحات بن‌بست ندارد، آنچه می‌ماند موانع راه اصلاحات است. این مطلب را آقای خاتمی در سخنرانی خود به مناسبت ۱۶ آذر در دانشکده فنی تهران مطرح کرد که: «اصلاحات بن‌بست ندارد، زندان هم بن‌بست نیست، من هم جام شوکران خواهم نوشید.» این را هم باید گفت که عملکرد اصلاح‌طلبان هم در پیدایش برخی موانع بی‌تأثیر نبوده است. ندانم‌کاری‌های استراتژیک، مرحله‌سوزی‌ها و پرش از فاز فرهنگی به فاز استراتژیک، به راست افراطی در ایجاد شرایط امنیتی و نظامی کمک کرد. لذا بخشی از مردم را از صحنه خارج کرد و از مشارکت بازداشت. باید از تجربه تاریخی دوران مصدق عبرت گرفت که مردم در دو فراندوم چشمگیر در ۱۴ و ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ به حمایت از مصدق برخاستند اما زمانی که فضا نظامی - امنیتی شد مردم به صحنه نیامدند و کودتا موفق شد.

### عمل صالح زمان چیست؟

ما شاهد آنیم که از یک سو تمام وجوه استقلال از جمله تمامیت ارضی ما لرزان و از سوی دیگر آزادی‌های مصرّح در قانون اساسی زیر فشار است.

به نظر می‌رسد نخستین اقدام در نظریه‌پردازی جدید اجتماعی و طبقاتی این است که در مقابله با راست افراطی، می‌توان با بدنهٔ راست سنتی و مدرن اتحاد نسبی برقرار کرد. در این راستاست که اصلاح‌طلبان سیاسی به اصلاح‌طلبان اجتماعی و با طیف‌های وسیعی از اقشار جامعه نظیر کارگران بیکار شده یا در مظان بیکاری، خانواده‌های معتادان، دانشجویان، نسل جوان بی‌آتیه، سرمایه‌داری ملی و... پیوند می‌خورند. از آنجا که راست افراطی پرقدرت ولی اندک است، در این پروسه منزوی خواهد شد.

شایان ذکر است که در صحنهٔ خارجی نیز حاکمیت امریکا یعنی محافظه‌کاران جدید آنقدر افراطی هستند که در اقدام‌های خود حتی به کنفرانس داووس که راست‌ترین جناح دنیاست، سازمان اطلاعات مرکزی (A.I.C)، اطلاعات وزارت دفاع (A.I.D)، هم‌پیمانان نظامی خود در ناتو و کشورهای عربی که پمپ‌بنزین امریکا هستند و همگی با جنگ مخالف بودند، توجهی نکردند. حتی به اپوزیسیون عراق اجازهٔ دخالت در عملیات را ندادند. در واقع امریکای ۲۰۰۳ فقط مزدور می‌طلبد نه تعامل با نیروها. محافظه‌کاران جدید، خانم آلبرایت را هم «لیبرال بی‌بند و بار» می‌نامند. بنابراین با در نظر گرفتن مجموعهٔ تحولات داخلی و خارجی و با توجه به عملکرد راست افراطی در داخل و خارج، ما باید نگرش استراتژیک خود را نسبت به کلیه نیروها از نو ارزیابی کنیم.

دومین اقدام تقویت جریان دفاع و آزادی می‌باشد. در صدسال گذشته، جریان‌هایی موفق بوده‌اند که دستیابی به استقلال و آزادی را با هم دنبال می‌کردند؛ چنانچه در قانون اساسی انقلاب مشروطیت و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز این دو از هم جدایی ناپذیرند. مرحوم مصدق - گل سرسبد دموکراسی ایران - دموکراسی را از دل استقلال بیرون می‌کشید و همچنین مرحوم مدرس در پاسخ به این پرسش که «ویژگی انقلاب مشروطیت چه بود» می‌گوید: «انقلاب مشروطیت کادرهایی تربیت کرد که استقلال ایران را در مقطع تجزیهٔ ایران در سال ۱۹۰۷ بازیابی کردند.» مرحوم امام نیز اگر رهبری دفع تجاوز را خود به عهده نمی‌گرفت تا این حد از آزادی‌ها را هم بهره‌مند نمی‌شدیم.

مهندس سبحانی نیز معتقد است که استقلال در واقع دموکراسی در سطح ملی است. از سویی با توجه به هدف‌های اعلام‌شده از جانب محافظه‌کاران جدید امریکا، یعنی تغییر جغرافیای سیاسی منطقه، تغییر رژیم، جنگ پیشگیرانه، تخریب سازنده، جنگ تمام‌عیار، آنچه که در افغانستان و عراق کردند و این‌که ایران را در محور شرارت قرار دادند و از سویی دیگر با توجه به زیر فشار بودن آزادی‌های مصرح در قانون و به حساب‌نیاموردن آرای مردم، پیشنهاد می‌شود یک نهضت فراگیر «دفاع و آزادی» ایجاد شود که این نهضت دارای دو مؤلفه می‌باشد:

نخست این‌که طرحی برای دفاع از استقلال و تمامیت ایران داشته باشد و دوم، آزادی‌های مصرح در قانون اساسی را نهادینه کند. چنین نهضتی می‌تواند دفاع ما را تضمین کند، چرا که در درون این نهضت عناصر و نیروهایی هستند که استقلال‌طلب، مخالف اشغال و آزادیخواه هستند و از عملکرد سالم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در قبل و بعد از انقلاب برخوردار و روی استعمار نفتی نیز حساس هستند. به‌طور طبیعی پیام این جریان برای محافظه‌کاران جدید امریکا این است که به فرض ساقط کردن جناحی از حاکمیت ایران با عملیات مرگبار نظامی، با این نیروها چه خواهد کرد؟ چنین نهضتی، در برابر جنگ الکترونیک، بازدارنده‌تر از حتی سلاح اتمی و موشک دوربرد است. علاوه بر این، با توجه به هزینه‌هایی که امریکا در عراق می‌دهد، تصور اشغال یا حمله به ایران را در سر نخواهد پروراند.

پیام داخلی این نهضت به جریان راست‌افراطی که پنج فرزند دوم مردم را به حساب نیاورده و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی را هم رعایت نمی‌کند، این است که: «ما را در دوراهی انتخاب «استقلال» و یا «آزادی» قرار ندهید» چرا که اگر مردم در شرایط طاقت‌فرسا قرار گیرند، خواهند گفت: «مهرم حلال، جانم آزاد» مثل کسانی که می‌گویند «از آنجا که آزادی تعطیل بردار نیست، اگر آزادی در ایران جریان پیدا نکند، اشغال ایران توسط امریکا اشکال ندارد». برخی از نیروهایی که تجربه دفاع از تمامیت ارضی ایران در جنگ تحمیلی را داشته‌اند، روشنفکران را عاری از دغدغه تمامیت ارضی و استقلال ایران می‌بینند و فقط آنها را با شعار دفاع از آزادی می‌شناسند و برعکس روشنفکران نیز آن نیروها را آزادی‌خواه نمی‌دانند. مسلماً در تشکیل چنین نهضتی تنگ‌نظری‌ها را باید کنار گذاشت و با توجه به مناسبات جاری باید به قانون اساسی موجود وفادار بود و در سایه یک ساختار راهبردی شفاف، روی راست‌افراطی و ابعاد آن کار تفصیلی دقیق و کافی انجام داد.

در این صورت افراد، تشکله‌ها و حتی مسئولان جمهوری اسلامی از بالا تا پایین مخیر خواهند شد که یکی از دو راه - راست‌افراطی یا قانون‌گرایی براساس قانون‌اساسی - را انتخاب کنند؛ بدون شفاف‌شدن چنین ساختار استراتژیکی، سازماندهی، تشکل و حتی کار فرهنگی به‌جایی نمی‌رسد.

سومین اقدام کار روی چالش‌های فکری در درون ساختار استراتژیک دفاع - آزادی است. به‌عنوان مثال، دکتر شریعتی از درون دین مدرنیسم را نقد کرد، دکتر سروش از موضع مدرنیسم دین را نقد کرد. باید دید آیا راه سومی هم وجود دارد؟ مورد دیگر این‌که مرحوم امام به اعتبار قرآن در یک پروسه به نقد آموزش‌های حوزوی پرداختند. ایشان در سال ۱۳۴۸ در کتاب حکومت اسلامی به این مضمون گفتند که رساله‌های آقایان با آنچه که در قرآن هست از زمین تا آسمان تفاوت دارد. بعد از انقلاب هم گفتند کتاب‌های ارسطویی، بویی از آنچه که در قرآن دنبال می‌شود، نمی‌دهد. در واقع ایشان دو مؤلفه مهم آموزش‌های حوزوی را نقد کردند. آنگاه با پذیرش قانون‌اساسی به‌عنوان یک رساله اجتماعی، نقد دیگری بر این آموزش‌ها زدند و در نهایت گفتند حتی نماز و حج را می‌توان به خاطر احکام اجتماعی قرآن تعطیل کرد. شاید بتوان گفت گریز از دین سنتی و خلأ موجودی که به دنبال آن در جامعه مشهود است در اثر ضربه‌هایی است که به مبانی آموزشی حوزه خورده است؛ آن هم از طرف یک رهبر کاریزما، سنتی قانونی و مردمی.

### سخن پایانی

در شرایط کنونی و با توجه به دغدغه‌های موجود، هیچ نیرویی به‌تنهایی قادر به حل مسائل ساختاری ایران نخواهد بود و یک فراخوان ملی را می‌طلبد. اما آنچه مسلم است این کار باید در راستای یک ساختار استراتژیک و نهضتی برای دفاع و آزادی باشد.

## موج دوم احیای قانون اساسی؛ درس‌هایی از انتخابات مجلس هفتم<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

در انتخابات دور چهارم، پنجم و ششم مجلس شورای اسلامی، بین مردم، کاندیداها و شورای نگهبان اختلافاتی وجود داشت که این اختلافات به‌طور آشکار در انتخابات مجلس هفتم بروز پیدا کرد.

در دور چهارم به صورت گسترده‌ای کاندیداهای مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رد صلاحیت شدند. حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی سخنانی به این مضمون در خطبه‌های نماز جمعه ایراد کرد که با وجود رد صلاحیت تعداد زیادی از کاندیداها، آب از آب تکان نخورد و این نیست مگر به دلیل وجود نظام مبتنی بر ولایت فقیه. این سخن نشانگر کم توجهی به قوانین حرکت در جامعه و واکنش لایه‌های زیرین آن می‌باشد.

همان‌طور که به یاد داریم، در زمستان ۱۳۷۴، در انتخابات دور اول مجلس پنجم در اصفهان هفتاد درصد از مردم رأی‌های خود را از کسانی مانند آقایان پرورش، اژه‌ای و سالک که معمولاً در دوره‌های پیشین رأی می‌آوردند، گرفتند و به جریان جدیدی تفویض نمودند. اختلاف آرا به حدی چشمگیر بود که همه را بهت‌زده کرد و سرانجام نیز به ابطال انتخابات - بدون هیچ‌گونه دلیل و مدرکی از سوی شورای نگهبان - انجامید. رأی‌گیری مجدد در بهار ۱۳۷۵ این آمار را با قوت بیشتری تأیید کرد، تا آنجا که شورای نگهبان نیز مجبور به پذیرش صحت آرا شد.

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۲۴، بهمن و اسفند ۱۳۸۴.



با آن که هزینه‌های سنگینی در نتیجه ابطال آرا به مردم تحمیل شد، اما شورای نگهبان به ریشه‌یابی اشتباه خود نپرداخت؛ که اگر به بازبینی نگرش و جایگاه خود می‌پرداخت، اکنون دچار چنین بحرانی نمی‌شدیم. در دوره ششم، فقهای شورای نگهبان معتقد بودند که رد صلاحیت‌ها کاملاً شرعی بوده ولی در سایه قانون و حکم حکومتی، امکان ورود اصلاح‌طلبان به مجلس فراهم گردید.

در آستانه انتخابات دوره هفتم این اختلافات چشمگیرتر شد و در پی آن محرومیت‌ها، به جهشی در نوع نقد و نیاز پاسخگویی شفاف و بی‌پرده به مردم انجامید. عملکرد شورای نگهبان در رابطه با رد صلاحیت گسترده دوره چهارم و ابطال انتخابات اصفهان - که عوارض آن از دید آقای هاشمی رفسنجانی پنهان مانده بود - منجر به انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد شد، که می‌توان برخی از ویژگی‌های یک انقلاب را در آن دید. گستردگی و افزایش مشارکت، خصوصاً شرکت گسترده لشکریانی که دیده نمی‌شدند - نظیر زنان و جوانان - همه نشان‌دهنده وجود یک انقلاب بود و نادرست بودن نحوه نگرش ظاهربینی را که می‌گفت آب از آب تکان نمی‌خورد نشان داد.

رد صلاحیت‌شدگان دوره چهارم مجلس، با متانت، هریک به دنبال کار مطبوعاتی و امور فرهنگی و مدنی رفتند. در واقع این جریان، پیگیر و فعال بود و جریان مقابل را کد ماند. دوم خرداد در حقیقت احیای قانون اساسی بود. مردم به قانونی رأی دادند که هم "نه" داشت و هم "آری". نه، به خشونت و شکنجه و بی‌عدالتی و آری، به حقوق تصریح‌شده ملت در قانون. به قول آقای خاتمی "اصلی‌ترین ویژگی دوم خرداد قانونگرایی بود". در این دوران شش‌ساله بعد از دوم خرداد، بارها بین رئیس‌جمهور، رئیس مجلس و نمایندگان از یک‌سو و شورای نگهبان از سوی دیگر، اختلافاتی پیش آمده است. شورای نگهبان برای مخالفت‌های خود دلیل و برهانی ارائه نمی‌داد و این تحمیل دیدگاه‌ها منجر به بحران رد صلاحیت‌های گسترده اخیر گردید که حتی برای رئیس قوه مجریه و رئیس قوه مقننه نیز قابل تبیین نبود که در نامه‌های اعتراض‌آمیز آنها نیز مشهود است. بدین‌سان مقاومت‌هایی در راستای احیای قانون اساسی شکل گرفت که می‌توان آن را دومین موج احیای قانون اساسی نامید.

برخی از روشنفکران گمان می‌کردند که هیچ حرکتی در داخل ایران وجود ندارد، لذا چشم امید خود را به خارج دوخته بودند، غافل از این‌که اگر حرکتی نبود،

هرگز قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه، بستن مطبوعات، ترور حجاریان و بازداشت‌های گسترده در تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران پیش نمی‌آمد.

ترور حجاریان آغاز فاز نظامی - امنیتی در ادامه این روند بود، که با دستگیری فعالان سیاسی و فرهنگی و بستن فله‌ای مطبوعات ادامه یافت. در تمام این حرکات، ملت و رئیس‌جمهور و نمایندگان اصلاح‌طلب در یک سو و شورای‌نگهبان و طیف افراطی جریان محافظه‌کاران در سوی دیگر بودند.

نخست آن‌که؛ در نقطه عطف تحسن ۲۶ روزه نمایندگان در اعتراض به ردصلاحیت‌های گسترده غیرقانونی، روح قانون‌اساسی که از اراده ملت سرچشمه گرفته بود تجلی یافت. استدلال‌ها قانونی و حرکت نیز در کادر قانون‌اساسی بود. "شعارهای محدود و مقاومت نامحدود" کاملاً مطابق با موازین مدنی و در خانه ملت و با موافقت هیئت رئیسه مجلس بود از سوی دیگر، نمایندگان هم با تجمع و حرکت مردم از شهرستان‌ها و در نتیجه انتقال تحسن به بیرون مخالف بودند.

دوم؛ این تحسن از نوع حرکت‌های انقلابی و درعین حال کادر مدنی بود، چرا که گامی به سوی احیای قانون‌اساسی ثمره انقلاب به‌شمار می‌رفت. حتی یکی از مسئولان قضایی اعلام نمود تا زمانی که حرکت مدنی است، در آن دخالت نمی‌کنیم، مگر این‌که عمل مجرمانه‌ای اتفاق بیفتد و آنگاه ناچار نیروی انتظامی و سپس قوه قضاییه دخالت کنند.

دستاورد سوم؛ مقاومت نامحدود، پافشاری بر اهداف را در پی داشت. نمایندگان متحسن می‌گفتند بین مجلس ششم و هفتم چه تفاوتی وجود دارد که نمایندگان کنونی به دلایل شرعی رد صلاحیت شده‌اند؛ زیرا در این صورت مصوبات پس از این تاریخ در مجلس ششم هم غیرشرعی خواهند بود. با توجه به آنچه گفته شد، مخالفان تحسن، دلیلی بر "محکوم‌کردن"، "توطئه دانستن حرکت تحسن"، "مفسد فی الارض دانستن نمایندگان" و نیز "اتهام اقدام علیه امنیت ملی" نداشتند.

چهارم؛ از ویژگی‌های دیگر این حرکت این بود که بر مبنای خواست شخصی نبود و از این‌رو موفق به جلب اعتماد مردم و دانشجویان شد. تأیید این حرکت از سوی جریان‌ات خارج از کشور به جهت اثبات امکان‌پذیری حرکت قانونی در داخل کشور، مثبت و نشان‌دهنده غلط بودن شعارهای براندازانه جریان‌ات خارج از کشور بود.

پنجم؛ پیش از این حرکت، براساس یک تحلیل جامعه‌شناختی که معتقد بود امیدی به حرکت در داخل وجود ندارد، تنها امکان حرکت را حاکم‌شدن جریان راست و دخالت امریکا همچون الگوی عراق و افغانستان می‌دانست، اما حرکت نمایندگان، غلط بودن چنین تحلیل‌هایی را نشان داد.

ششم، محوریت اپوزیسیون قانونی به‌جای برانداز انتقال اپوزیسیون خارج به داخل در اثر این حرکت، دستاورد مهم دیگری نیز داشت و آن محوریت اپوزیسیون قانونی به‌جای برانداز بود، بنابراین جریاناتی که در داخل، دخالت امریکا در فراندوم بر سر نوع حکومت را مطرح می‌کردند، حرکت قانونی نمایندگان را تأیید کردند. یعنی بی‌اعتمادی مطلق، به اعتمادی تدریجی و حمایتی، هرچند تردیدآمیز، تبدیل شد.

امید است که دوستان چپ افراطی این درس را مدنظر خود قرار دهند، در بیست و پنج‌ساله گذشته بارها شاهد جابه‌جایی تضادها و به هم ریختن اولویت‌ها بوده‌ایم. مثلاً به‌جای درگیری با بقایای سلطنت، راست کودتاچی، ترانزیت موادمخدر و قاچاق آن و گروه‌های پورسانتاژ (قاچاق موادمخدر زیر نظر دبار بود و اعتیاد بیداد می‌کرد). لبه تیز حمله را بر این گذاشتند که دکتر محمد مصدق، آقای طالقانی و بنیان‌گذاران هم منافق یا مرتدند و گره‌هایی که با دست می‌شد باز کرد، با دندان یا حتی با اسلحه باز کردند. بدینسان راه "گفتمان جای اسلحه" بسته شد و به گرایش بسیاری نسبت به حرکات تند انجامید. بیست و پنج‌سال جابه‌جایی اضداد باعث نهادینه‌شدن راست وحشی با ویژگی‌های ترانزیت مواد و گروه‌های پورسانتاژ‌بگیر و شرکت‌های اقتصادی حول وزارت اطلاعات و بنادر نامریی، اعتیاد، زنان ویژه و... گردید. به‌طوری‌که مبارزه با آنها حتی با اتحاد تمامی نیروها بسیار دشوار و تقریباً ناممکن به نظر می‌رسد. یعنی مناسباتی شکل گرفته که هیچ قانونی را بر نمی‌تابد. بعد معرفتی این جریان خودکامه و خودسر و نه حتی دیکتاتور، از طریق عوامل مرموزشان منجر به تشکیل گروه‌های فشار شده است که گاهی به شکلی مترقی‌نما هم ظاهر می‌شوند.

می‌بینیم که در یک حرکت محدود و قانونی علی‌رغم حمایت دو قوه، نمایندگان نتوانستند به خواست خود برسند. علت را باید در حاکمیت مناسبات افراطی دید. خوشبختانه روزنامه مشارکت برای اولین بار از حضور راست وحشی پرده‌برداری کرد، اما متأسفانه پیگیری نشد. اگر به‌طور جدی با این مسئله برخورد شده بود و

در کشف و افشای آن همت می‌گماشتیم، شاید کار به اینجا نمی‌رسید. اولویت‌ها را از دست دادیم، در نتیجه مناسبات راست افراطی نهادینه شد و حالا تنها در سایه یک حرکت قانونی می‌توانیم به مرزبندی‌های نوین و فراگیر برسیم؛ چرا که راست افراطی نفس قانونگرایی را بر نمی‌تابد.

هفتم؛ موفقیت تحصن در ایجاد مرزبندی‌هایی نظیر اسلام انقلابی و پویا، اسلام عقب‌مانده متحجر، اسلام امام، حکومت قانونی، حکومت کودتایی، مجلس فرمایشی و مجلس ملی بود که از طریق روزنامه‌ها و بیانیه‌ها مطرح شد و در سطح جامعه گسترش یافت.

هشتم؛ این مرزبندی‌ها نقطه عزیمتی برای مقاومت در برابر قانون‌ستیزی و شکل‌گیری تشکل‌ها شد؛ بنابراین درس مهمی بود. آنهایی که شعار فراندوم و تغییر قانون اساسی می‌دهند، باید بدانند در چه بستری حرکت می‌کنند. این شعار بدین دلیل عملی نیست که نیروهای "قانونی کار" نتوانستند یک خواست قانونی را به کرسی بنشانند. با توجه به تجربه اخیر و مردود بودن جنگ داخلی، چگونه یک خواست غیرقانونی امکان‌پذیر است؟ در این مرحله شناخت موانع قانون و مناسبات آنها از اهمیت ویژه برخوردار است. برای تقریب به ذهن به نمونه‌ای تاریخی اشاره می‌کنیم؛ سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ دوران بسط آزادی‌ها بود و هرگونه فعالیت در دانشگاه و جامعه تا اندازه‌ای آزاد بود و سیر آن طوری بود که می‌رفت تا با ادامه راهپیمایی ۱۲ خرداد منجر به سرنگونی رژیم شاه شود. اما پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، دوران شناخت موانع و رفع موانع پیش آمد. اکنون وجوه مختلف موانع را باید شناخت و متناسب با آن برخورد کرد تا عناصر صادق آن جدا شوند. از آنجا که راست افراطی پایگاه طبقاتی ندارد، بنابراین منزوی شده و تضادهای آن تشدید خواهد شد. این حرکت با کسب اعتماد ازسوی مردم نظم نوینی را به وجود آورد که تفاوت اساسی این عملکرد را با قانون اساسی ثمره انقلاب نشان داده و مرزبندی‌های شفاف‌تری را نمایان ساخت. در سال ۱۳۴۲ استاد مطهری از زندان آزاد شده بود و مردم به دیدن ایشان می‌فتند. زندان رفتن من هم از دید مادرم در ابتدا یک ننگ بود، اما هنگام آزادی، استقبال مردم آنچنان وسیع بود که همه به زندان رفتن افتخار می‌کردند. این برخوردها، انسجام افراد زندان رفته را بیشتر نمود و به موضع واحدی رساند.

در حال حاضر نیز می‌بینیم که عملکرد منفی، موجب نزدیکی نیروها به یکدیگر شده است، تا آنجا که امیر محیبیان گفت: "عملکرد شورای نگهبان اشتباه بود، زیرا در بین جریانات دوم خردادی اتحاد به وجود آورد." می‌توان خاستگاه این نوع برخوردهای شورای نگهبان را گروه‌های افراطی دانست که نمی‌خواهند در مجلس هفتم اسمی از قتل‌های زنجیره‌ای، بستن مطبوعات، برخوردهای تحقیرآمیز زندانی کردن فعالان سیاسی و... برده شود. مجلس ششم در رابطه با ممنوعیت شکنجه، سلول انفرادی، تحقیق و تفحص از نهادهای تحت نظارت رهبری، پاسخگونموندن مسئولان نظام و... گام‌های مهمی برداشت که در سایه استمرار و پیگیری به ثمر می‌نشست.

اطلاعیه‌های اندیشمندان و دانشجویان در حمایت از تحصن و خواسته‌های آنها، خود تحول بزرگ دیگری است. با توجه به این قانون که تحولات اجتماعی درجا عمل نمی‌کنند و انتقام خدا زمان‌بر است. جامعه قوانینی دارد که اگر آن را نشناسیم، حتماً شکست خواهیم خورد، این‌گونه ابطال ایده‌ای که معتقد بود "اگر ده‌هزار نفر را هم رد می‌کردند آب از آب تکان نمی‌خورد" ثابت می‌شود. خدا کند موج سوم احیای قانون اساسی، دوم‌خرداد دیگری باشد، بدون هزینه‌های اجتماعی و بدون شورش‌های شهری ویرانگر.

\*\*\*

### قانون اساسی یا فهم شورای نگهبان

دیدگاهی در بین فقهای شورای نگهبان که در خطبه‌های نماز جمعه رسماً ایراد شد، وجود دارد (۱) این دیدگاه بر این باور است که نخست قانون اساسی جمهوری اسلامی و تک‌تک مواد آن مشروط به اصل چهار قانون اساسی است.

دوم این‌که اصل چهار قانون اساسی مشروط به موازین اسلامی است. سوم این‌که موازین اسلامی نیز مشروط‌اند به فهم فقهای شورای نگهبان. (۲)

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا در بطن قانون اساسی و تک‌تک مواد آن هیچ‌گونه شفافیتی نهفته نیست؟ آیا مردمی که انقلاب کرده‌اند و یا نمایندگان منتخب این مردم که روزی امثال همین‌ها این قانون را تصویب کردند قادر به فهم قانون اساسی و مواد آن نیستند؟ آیا قانون اساسی‌ای که از یک سو بیانگر روابط بین مردم در داخل کشور است و از سوی دیگر تنظیم‌کننده روابط داخل با خارج، قابل فهم برای خود مردم نیست؟ آیا نیروهایی که در زمان شاه علیه سلطنت موروثی

قیام کردند، به اتهام اقدام علیه سلطنت به زندان افتادند، شکنجه شدند و در بیدادگاه‌های نظامی به اعتبار حقوق ملت در قانون اساسی انقلاب مشروطه، شاه، ایادی او و شکنجه‌های قرون وسطایی‌اش را محکوم می‌کردند، نمی‌دانند شکنجه یعنی چه؟ آیا آنها نمی‌فهمند منع مطلق شکنجه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است یعنی چه؟

آیا فقط کسانی که حتی یک شلاق نخورده‌اند و شکنجه نشده‌اند و تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، سلطنت موروثی را قبول داشتند و مخالفت رسمی‌ای هم با قانون اساسی مشروطه سلطنتی نداشتند، آنها هستند که فهم درستی از شکنجه و منع شکنجه دارند! آیا مردمی که دوبار به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی دادند، نمی‌دانند که به چه رأی داده‌اند و آیا آن رأی کورکورانه بوده است؟ اگر چنین است و اگر مردم از این قانون سربلندی کرده‌اند بنابراین چون نفهمیدند که به چه قانونی رأی داده‌اند، آیا شرعاً قابل مواخذه و بازخواست هستند؟ آیا منظور اعضای محترم خبرگان تدوین قانون اساسی این بوده است که ملت ما قانون اساسی‌ای که به خودی خود مستقل و شفاف باشد ندارد، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد؟ پرواضح است که مرحوم امام خمینی با چندین مرجع تقلید و چهل و پنج نفر از مجتهدین جامع‌الشرایط و بسیاری از اسلام‌شناسان، مشروعیت قانون اساسی ثمره انقلاب و تک‌تک مواد آن را تأیید کرده و آنگاه به رأی مردم نیز گذاشته شد. آیا این بیان که هیچ‌یک از مواد قانون اساسی مشروعیت ندارند، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد بیان کاملاً درستی است و آیا منظور خبرگان قانون اساسی این بوده است؟ آیا تک‌تک مواد قانون اساسی به خودی خود مشروعیت نداشته و با موازین اسلامی مغایر است؟ آیا مانند مرحوم علامه نائینی که قانون اساسی انقلاب مشروطیت را رساله اجتماعی خود می‌دانست، مرحوم امام نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی را رساله اجتماعی خود نمی‌دانست؟ در جریان تدوین قانون اساسی و همچنین در اولین مجلس شورای اسلامی، برخی از فقها نبودند که می‌گفتند چه ضرورتی برای تدوین قانون اساسی وجود دارد؟ راستی قانون اساسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟ مگر نه این است که حلال و حرام محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است و همه چیز مشخص شده است پس این قانون چه ضرورتی دارد؟ اگر بنا باشد که قانون و تک‌تک مواد آن صراحت، شفافیت و مشروعیت نداشته باشد و آنچه هست بازتاب فهم شورای نگهبان باشد، بنابراین

باید صراحتاً گفته شود که ما چیزی به نام قانون اساسی ثمره انقلاب و جمهوری اسلامی نداریم. اگر مردم و نمایندگان منتخب مردم حق فهمیدن قانون اساسی را نداشته باشند، پس چگونه مردم می‌توانند به نمایندگان مجلس، نمایندگان خبرگان و مسئولان انتقاد کنند. مگر این سنت در صدر اسلام وجود داشت و بنیان‌گذار انقلاب آن را تأیید نکرد؟ چگونه مردان و زنان ما می‌توانند قضاوت کرده و بعد از قضاوت به این یا آن نماینده مجلس شورا یا مجلس خبرگان و یا رئیس‌جمهور رأی بدهند؟ برای نمونه اگر اصل ۱۱۳ قانون اساسی شفاف نباشد و این اصل شفاف نیز مطابق موازین اسلامی نباشد و بایستی از فهم فقهای شورای نگهبان بگذرد، بنابراین چه استبعادی دارد که اصل ولایت و اصل اسلامیت و جمهوریت شفافیت داشته باشد، یعنی آن هم باید از فهم فقهای محترم شورای نگهبان بگذرد. این بدان معناست که ما بدون فهم فقها نمی‌توانیم خداپاور، معادپاور و معتقد به آرای مردم باشیم.

حال اگر به جای قانون اساسی، فهم فقهای شورای نگهبان نهادینه شود، با چه مسائلی روبه‌رو خواهیم شد؟ در وهله نخست این پرسش مطرح می‌شود که فهم فقهای شورای نگهبان مبتنی بر چه ملاک و معیاری است؟ اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر قانون اساسی و تک‌تک مواد آن نباشد، مبتنی بر چیست؟ به نظر می‌رسد آنچه باقی می‌ماند این است که بگوییم مبتنی بر اجتهاد مصطلح و آموزش‌های جاری در حوزه علمیه است. حال ببینیم با چه تناقض‌نمایی روبه‌رو خواهیم شد:

❖ **نخست** این‌که اگر تک‌تک مواد قانون اساسی به اصل چهار شرط باشد و اصل چهار هم به موازین اسلامی مشروط باشد و موازین اسلامی هم به فهم فقهای شورای نگهبان مشروط باشد، این شرع و این فهم به نوبه خود قابل و توشدن به وسیله مجمع تشخیص مصلحت می‌باشد، چنان‌که در چند مورد از جمله قانون کار این اتفاق افتاده و خود فقها اعتراف کرده‌اند که صبح هنگام در نشست شورای نگهبان قانون کار مغایر قوانین شرع است، ولی بعد از ظهر در نشست تشخیص مصلحت، همان قانون کار موافق با مصلحت است. (۳) این فقهای محترم خود اعتراف کرده‌اند که موازین شرع با مصلحت جامعه و حقوق زحمتکشان کارگر مغایرت دارد، که البته خود به نارسایی قانون شرع در تشخیص مصلحت اعتراف کرده‌اند. یادآور نامہ مرحوم امام به فقهای شورای نگهبان می‌شویم که اگر شما احکام اجتماعی و مصلحت اجتماع را تشخیص می‌دادید، نیازی به نهاد

جدیدی به نام مجمع تشخیص مصلحت نبود. به نظر می‌آید نصیحت دلسوزانه امام برای این بود که جایگاه شورای نگهبان در جهت نهادینه‌شدن قانون اساسی مستحکم گردد.

❖ دوم این که خود فقهای شورای نگهبان پذیرفته‌اند که حکم حکومتی هم می‌تواند فهم و مصوبات آنها را وتو کند. چنان که در مورد تعیین صلاحیت‌ها پیش آمد. در این سیر هم می‌بینیم که جایگاه شورای نگهبان قابل تضعیف می‌باشد. سوم این که اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر شرع و شرع نیز مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد، مسلماً در حوزه‌های علمیه مراجعی بوده و هستند که به لحاظ آن نظام آموزشی فقیه‌تر و عالم‌تر و به زبانی ارشد هستند و به مقام مرجعیت رسیده‌اند. بنابراین فقها بایستی صادقانه فهم خود را تابع فهم مراجع ارشدتر از خود بکنند و از آنجا که مراجع معمولاً با هم اختلاف دارند و مرحوم امام گفتند که در بین فقها الی ماشاءالله اختلاف هست، آیا نتیجه آن برای مملکت، جز تشتت آراست؟ (۴) چهارم این که اگر فهم فقها مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد و این را هم بپذیریم که این آموزش‌ها دو مولفه اساسی دارد؛ یکی رساله‌های علما و دیگر کتاب‌های ارسطویی، بنابراین با این امر روبه‌رو می‌شویم که مرحوم امام خمینی که هم از مراجع سنتی بودند و هم بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی، از یک سو در کتاب "ولایت فقیه" بدین مضمون گفته‌اند که رساله‌های آقایان با قرآن تفاوت بسیار دارد و همچنین پس از انقلاب گفتند کتاب‌های ارسطویی بویی از آنچه در قرآن هست نبرده‌اند. در سال ۱۳۶۶ هم در تکمیل مواضع قبلی گفتند احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت دارد و احکام اجتماعی قرآن بیش از هفده برابر احکام فردی می‌باشد و در این راستا قانون اساسی جمهوری اسلامی، رساله اجتماعی ایشان و سند مشروعی به حساب می‌آید. مسلم است که این موارد و موارد دیگر جایگاه فقهای شورای نگهبان را در قانون اساسی سست می‌نماید. حال ببینیم منظور اعضای محترم خبرگان قانون اساسی که نهاد شورای نگهبان را مرجع حل اختلاف در تفسیر قانون اساسی قرار داده‌اند چه بوده است. آنها معتقد بودند که قانون اساسی با موازین اسلامی مغایرتی ندارد و یکایک مواد قانون قابل فهم، شفاف و مشروع است که پس از آن به رأی مردم هم گذاشته شده است. آنها بر این باور بودند که فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر روح قانون



که نشئت گرفته از انقلاب است و همچنین تک تک مواد قانون اساسی باشد که این مواد از مشروعیت کافی نیز برخوردار است.

بنابراین فهم شورای نگهبان مشروط به سلیقه آنها نیست. دوم این که فهم آنها مشروط به آموزش‌های جاری حوزه علمیه نیست. در واقع فهم آنها مبتنی بر قانون اساسی‌ای باید باشد که ثمره یک انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی است. حال به نظر می‌رسد برای برون رفت از بحرانی که گریبانگیر آن شده‌ایم، فقهای محترم شورای نگهبان ملاک و معیار فهم خود را مشخص کنند و این که آیا این قانون اساسی را قبول دارند و حاضرند به آن قسم بخورند و آیا مشروعیت تمام مواد آن را قبول دارند یا نه؟ اگر فهم ایشان مبتنی بر اجتهاد مصطلح و احکام فردی و فرعی است، این را توضیح دهند. (۵) اگر بناست حلال و حرام فقهی مشخص باشد و قانون اساسی دورزده شود و رد صلاحیت شود، آیا بهتر نیست که با صراحت و بی‌پرده اعلام شود؟ گفتنی است که مقام رهبری در جریان انتخابات دومین دوره ریاست جمهوری خود در مشهد گفتند: "فقه موجود، سیاسی نیست و بایستی فقه سیاسی تدوین گردد."

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- آیت‌الله محمد یزدی در خطبه‌های نماز جمعه؛ شنیده شده توسط لطف‌الله میثمی.
- ۲- که این فهم مبتنی است بر فهم اکثریت اعضای شورای نگهبان، نه الزاماً تمامی آنها.
- ۳- نقل قول مبتنی است بر گفته‌های آیت‌الله امامی کاشانی.
- ۴- نتیجه راهبردی آن، ملوک‌الطوایفی در ایران خواهد شد.
- ۵- در این باره مرحوم امام با رئیس‌جمهور منتخب و مورد تأیید خود نیز در سال ۱۳۶۶ صراحتاً برخورد کردند.

## افسوسِ پدر طالقانی<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

هوا ناجوانمردانه سرد است و شرایط بسیار سهمگین. هژمونی جنبش مترقی اسلامی در حال تعلیق و تردید. پدر طالقانی که به دنبال تبعید دوساله‌اش در زابل و کرمان و در اندوه شهادت جوانان برومند بنیانگذار محاسنش سفید شده، اینکه در زمستان ۱۳۵۴ با اندوه عمیق‌تری دست به گریبان است. وی در حیاط زندان اوین در حال قدم‌زدن و فکر کردن است. برادر محمدی، زندانی دل‌شکسته و به راه خطا نرفته با پدر طالقانی همقدم می‌شود، شاید که با او همدل نیز بشود. مدت زمانی در حالت تأمل و سکوت با هم قدم می‌زنند، پدر طالقانی با صدایی بلند و اندوهناک لب به سخن می‌گشاید:

"ای کاش حنیف زنده بود، ای کاش سعید زنده بود و ای کاش اصغر زنده بود. آنها اختراعی بودند که در دل تاریکی شب راهی را به روشنایی گشودند ولی کارشان به سپیده سحر نینجامید. هر چند در سپیده سحر چهار خرداد ۱۳۵۱ به سوی محبوب شتافتند." این بار بغض گلویش را می‌گیرد و باز تکرار می‌کند: "ای کاش حنیف زنده بود، ای کاش سعید زنده بود و ای کاش اصغر زنده بود و این راهی را که آغاز کردند به سر منزل مقصود می‌رساندند."

خبرهایی از بیرون زندان رسیده بود که بخش قابل توجهی از بچه‌های سازمان، راه بنیانگذاران را ادامه نداده و تغییر ایدئولوژی داده‌اند. این افراد پس از دستگیری مطالبی در بازجویی‌ها گفته بودند؛ گردانندگان سازمان امنیت، بخشی از این مطالب و بازجویی‌ها را به آقای طالقانی نشان دادند تا ایشان و دیگر آقایان را به رویارویی

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۲۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵.

آشکار با آنها بکشانند. این‌گونه بود که پدر طالقانی دردمندانه آه می‌کشید و افسوس می‌خورد.

۲۵ سال است که این جملات پدر طالقانی در گوش من طنین می‌اندازد و مرا به فکر فرومی‌برد که آیا راهی وجود داشت تا نیاز این مرد خدا برآورده شود؟ آیا در آن فضا، راهبردی وجود داشت که سعید، حنیف و بدیع‌زادگان همزمان با حفظ ارزش‌ها، سرانجام کارشان به اعدام نینجامد؟ آیا این افسوس پدر طالقانی، ریشه‌یابی او از ضربه‌ای بود که در سال ۱۳۵۴ به سازمان و به جنبش اسلامی خورد و یا این‌که صرفاً یک آرزو بود؟

تا آنجا که به مسائل راهبردی آشنا بوده و از پیشینه و روند آن واقعه آگاهی دارم، مجاهدین در خط‌مشی خود در سال ۱۳۴۴ برای مقابله با سرکوب‌های نظامی و رفع موانع آزادی به مبارزه مسلحانه رسیده بودند. این روش از مبارزه توسط آقایان آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس عزت‌الله سحابی و هشت نفر دیگر از زندانیان نهضت آزادی در سال ۱۳۴۳ به بچه‌های بیرون توصیه شده بود و کمیته دانشگاه نهضت آزادی در جریان امر قرار گرفت. مهندس بازرگان نیز در دادگاه تجدیدنظر گفت: "ما آخرین نیرویی هستیم که در دادگاه از مبارزه قانونی دفاع می‌کنیم." در سال ۱۳۴۷ نیز که بنیانگذاران، تشکیل سازمان و مشی مسلحانه را به اطلاع رهبران نهضت آزادی رساندند، از تأیید، دعای خیر و حمایت همه‌جانبه آنها برخوردار شدند. صحبت مهندس بازرگان در دادگاه، پیش‌بینی آینده با توجه به جو زمانه بود و به واقعیت نیز پیوست.

پس از دستگیری‌های سال ۱۳۵۰ و از این طریق اعلام موجودیت، سازمان با استقبال گسترده دانشجویان، مردم، روحانیون مبارز و مراجع روبه‌رو شد. آیت‌الله‌العظمی منتظری، آیت‌الله مطهری، آقایان دکتر باهنر، رفسنجانی، خامنه‌ای، انواری، حاجی عراقی و... از موجودیت و مشی سازمان استقبال کردند. حتی در سال ۱۳۵۴ مرحوم امام نیز قصد داشتند سازمان را تأیید کنند که آقای هاشمی رفسنجانی به ایشان توصیه کردند: همان مشی "نه تأیید، نه تکذیب بلکه حمایت از خانواده‌های زندانیان سیاسی" را دنبال کنند آقای هاشمی رفسنجانی از بحران‌های داخلی سازمان در آن مقطع مطلع بود.

در زمستان ۱۳۵۱ که در زندان عادل‌آباد شیراز بودم، خبر رسید که مهندس بازرگان طی ملاقاتی در جواب پرویز ثابتی و رضا عطارپور - از مسئولان بالارترتبه

ساواک - که از وی خواسته بودند با مشی مسلحانه سازمان مجاهدین آشکارا مخالفت کند، گفته بود: "شما اگر به قانون اساسی بازگشت کرده و اعمال و رفتارتان را قانونی کنید، مشی مسلحانه خود به خود کمرنگ شده و از بین خواهد رفت. در واقع مشی مسلحانه واکنش به بی‌قانونی‌های نظام شاهنشاهی است."<sup>۱</sup> بنیانگذاران سازمان تأکید داشتند که این مبارزه در وهله نخست باید مکتبی و قانونمند باشد و همان‌طور که ترمودینامیک و علم‌الاشیا قانونمندی دارد، مبارزات اجتماعی نیز باید از قوانین علمی، اجتماعی پیروی کنند.

در این راستا بود که کار سترگی انجام دادند؛ تدوین کتاب‌های "راه حسین"، "شناخت"، "راه انبیا - راه بشر"، "تکامل"، "اقتصاد به زبان ساده"، "نوشه‌گیری از چند سوره قرآن" و "تفسیر کامل نهج‌البلاغه" بخشی از کار آنها بود. از کتاب‌های مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مطهری، علامه طباطبایی و پلانک و... نیز بهره‌ها بردند؛ هم کار تشکیلاتی می‌کردند و هم کار مکتبی و فرهنگی، به‌طوری‌که در سال ۱۳۴۷ مهندس بازرگان، با دیدن دستاوردها، به آنها گفته بود "شما شاگردانی بودید که حالا استاد شده‌اید."<sup>۲</sup>

باز آن جمله پر افسوس پدر طالقانی مرا رها نمی‌کرد و می‌اندیشیدم که آیا آه و افسوس طالقانی بازتاب عینی هم دارد؟ با چندین بار مرور بر خاطرات و برخوردها و شنیده‌ها و دیده‌ها در نهایت به این نتیجه رسیدیم که مشی ما بیش از حد متعارف و توان تاریخی جامعه، رادیکال بود، به‌طوری‌که:

۱- مشی مسلحانه را به‌عنوان یک پوشش دفاعی در برابر یورش‌های وحشیانه رژیم شاهنشاهی پذیرفته بودیم تا مردم در پرتو این تشکل و دیگر تشکل‌ها یک چتر دفاعی داشته باشند.

۲- در کنار مشی مسلحانه، رژیم سلطنتی موروثی را هم قبول نداشتیم.

۳- افزون بر اینها، مشی پارلمانتاریستی را هم نفی می‌کردیم.

۴- مرزی بین قانون اساسی انقلاب مشروطیت که اصول و ارزش‌های زیادی در آن و متمم آن موج می‌زد، با رژیم شاهنشاهی نمی‌گذاشتیم و هر دو را با هم نفی می‌کردیم.

با مطالعه کتاب "جنگل" مصطفی شجاعیان متوجه شدم که میرزا کوچک جنگلی مشی مسلحانه را برای احیای قانون اساسی در تهران و سرتاسر مملکت پذیرفته بود تا سردمداران مملکت به روش، منش و معیار قانونی بازگردند. مطالعه نهضت ملی

با رهبری مصدق نیز مرا به این نتیجه رساند که قانون ملی شدن نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹)، خلع ید از شرکت غاصب انگلیس و ایران (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) و قیام ملی سی تیر ۱۳۳۱، در واقع در پرتو احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت پیروز شد و حرکت مردم در چهاردهم و نوزدهم مرداد ۱۳۳۲ فضا را بر سلطنت وابسته و شاه نالایق و حکومت موروثی آنچنان تنگ کرد که شاه فرار را بر قرار ترجیح داد. بنابراین با احیای آن قانون این امکان وجود داشت که سلطنت موروثی نفی شود. تجربه قیام مردم در سال‌های ۵۶ و ۵۷ مرا به این نتیجه رساند که با روح‌یابی و احیای قانون اساسی می‌توانستیم نه تنها به نتایج انقلابی مطلوبمان برسیم، بلکه اجازه ندهیم مقوله‌ای به نام سلطنت طلب به یک هویت تاریخی تبدیل شود و دوام پیدا کند؛ انقلابیون مشروطه در قانون تصریح کرده بودند که "سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌شود." ما می‌توانستیم این‌گونه روح‌یابی کنیم که "حتی سلطنت موروثی نیز وامدار رأی مردم است" و آرای مردم در این شرایط متوجه رهبری مرحوم امام است.

دو تجربه دیگر، تعمیقی در جمع‌بندی‌های من به وجود آورد:

الف - مجموعه حرکت‌هایی که در سال‌های ۵۵ تا ۵۷ در زندان قصر می‌شد، ما را به این جمع‌بندی رهنمون کرد که "شعار محدود - مقاومت نامحدود" و "شعار نامحدود - مقاومت محدود" یعنی اگر شعار محدود باشد، مقاومت نامحدود ما را به یک استراتژی پیروز می‌رساند، ولی اگر شعار و هدف نامحدود و طولانی باشد و مقاومت و پایداری نیز بخواهد نامحدود باشد، پیامدهای جبران‌ناپذیری را در پی خواهد داشت. نظیر عدم انسجام درونی، انسجام طرف مقابل و پرهیز نیروهای بینابینی از همراهی با جنبش و حرکت.

ب - در مطالعه نهضت ملی به این نتیجه رسیدم که مرحوم دکتر مصدق استراتژی پیروزی را در خلع ید دنبال می‌کرد، از سویی هدف را محدود نگه می‌داشت (دعوی حقوقی دولت ایران با یک شرکت خارجی، پرداخت غرامت، استفاده از انگلیسی‌ها به عنوان مقاطعه‌کار، آن هم در پرتو قوانین داخلی و بین‌المللی)؛ و از سویی دیگر تا آنجا که توانست نیروهای مختلف جامعه را به سمت این هدف بسیج نمود که تفصیل آن در مقاله "نهال‌هایی که درختان سایه‌گستری شدند؛ از ملی شدن تا خلع ید" (چشم‌انداز ایران شماره ۱۱، آبان و آذر ۱۳۸۰) آمده است.

تجربه استراتژی پیروز پیامبر(ص) در طراحی جنگ احد و همچنین تجربه استراتژی پیروز امام حسین(ع) (راه حسین، استراتژی پیروز، لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه) مرا بر آن داشت که کاوش‌ها و ژرف‌اندیشی‌های بیشتری در ارزیابی راهبرد مجاهدین داشته باشم. بیان آنچه در تابستان ۱۳۵۴ و پیش از دستگیری وحید افراخته بر سر اینجانب در بازجویی‌های کمیته مشترک ضدخرابکاری آمد، ما را در فهم این معنا یاری می‌رساند. کمالی، بازجوی ساواک، هنگام بازجویی از من، از خط‌مشی و الگوی ما و همچنین از الگوی لیبی و معمر قذافی پرسید، گفتم: "آن، یک کودتای نظامی بوده و دوامی نخواهد داشت." از الگوی انقلاب الجزایر پرسید، گفتم: "آنها پس از پیروزی مجبور شدند از دشمنان اسلحه بخرند و وابسته بشوند." از الگوی شوروی و چین پرسید، گفتم: "آنها هم سازشکارند." گفتم: "پس الگوی شما چیست؟" گفتم: "شاید یک جنگ درازمدتی مثل ویتنام را بتوان پذیرفت که در پرتو یک مبارزه درازمدت آبدیده و اصلاح شویم و آنگاه جامعه بدون وابستگی، رو به اصلاح برود." گفتم: "اعلیحضرت رفاه داده‌اند." گفتم: "هیتلر هم به مردم آلمان رفاه داد، آیا آن را قبول می‌کنید؟" در طول تاریخ کدام رژیم شکنجه‌گری توانست دوام پیدا کند؟" بلافاصله عملیات شکنجه، بی‌خوابی همراه با فشارهای روانی و ضرب‌وشتم و... به مدت یک هفته روی من اجرا شد. بازجوهای ساواک ملاحظه کردند که من نه تنها قانون اساسی را قبول ندارم، نه تنها رژیم شاهنشاهی را قبول ندارم، بلکه دست به اسلحه هم برده‌ام. این کار به لحاظ راهبردی - علمی شعار و هدفی نامحدود بود و نمی‌توانست در جناح‌های رژیم اختلافی بیندازد، بلکه آنها را در سرکوب جنبش یکدست‌تر و منسجم‌تر می‌کرد و ما می‌بایستی هزینه‌های انسانی هنگفتی می‌پرداختیم؛ بسیاری از ما را اعدام کردند، بسیاری را زیر شکنجه‌ها به شهادت رساندند و بسیاری را هم مجروح و معلول کردند که عوارض جسمی و روحی آنها هنوز هم پابرجاست.

اگر مبارزه دفاعی مسلحانه در کادر قانون اساسی انجام می‌دادیم، شاید به یک "استراتژی پیروز" نزدیک‌تر بود. در این راه هزینه‌های اجتماعی زیادی پرداخته شد و کادرهای بسیار ارزشمندی را از دست دادیم که می‌توانست چنین نشود. علی‌رغم شعار و هدف نامحدود و مقاومت نامحدود و به دلیل اصیل بودن خون شهدا و فساد بیش از حد تصور رژیم شاهنشاهی، بازجوهای ساواک در سال ۱۳۵۵ در برابر پایداری‌های نسل جوان و فهمیده سر تعظیم فرود آوردند، در سطح زندان

اعلام کردند که خطرناکترین کتاب‌ها را هم می‌توانند بخوانند، بدون این که جرمی بر آن مترتب باشد، فقط اسلحه نباشد. این عقب‌نشینی ناشی از بریدگی ساواک به‌عنوان یک ارگان "امنیتی - نظامی" دربار، امریکا، انگلیس و اسرائیل بود. این عقب‌نشینی ساواک نقطه‌عطفی بود که بیانگر نتیجه‌بخش بودن مبارزات و مبنایی برای آزادی‌هایی بود که در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به‌وجود آمد. بحث حقوق‌بشر کارتر نیز به‌دنبال این نقطه‌عطف درونی در جامعه مطرح شد. شاید اگر موضع مرحوم بازرگان را در سال ۱۳۵۱ اتخاذ می‌کردیم و هم در جامعه و هم در بازجویی‌ها این نگرش را اعلام می‌کردیم، تا زمانی که رژیم سلطنتی به رویه‌های غیرقانونی خود ادامه می‌داد، مبارزه مسلحانه برای احیای قانون‌اساسی و رفع موانعی چون ارگان‌های سرکوبگر ادامه داشت، بنابراین با هزینه‌های اجتماعی کمتری می‌توانستیم دستاوردهای بیشتری داشته باشیم و شاید بنیانگذاران هم در خط‌مشی بقای رزمنده می‌ماندند و به رزم خود ادامه می‌دادند و به ارتقای مکتب و حق‌مشی می‌پرداختند و دستاوردهای خود را نیز خوشه‌چینی می‌کردند. اگر من درست استدلال کرده باشم، "آه و افسوس پدر طالقانی واقعی و عینی بود و نه فقط یک آرزوی دست‌نیافتنی."

در آستانه سی‌ودومین سالگرد شهدای بنیانگذار هستیم؛ محمد حنیف‌نژاد، سعیدمحسن، اصغر بدیع‌زادگان، عبدالرسول مشکین‌فام، محمود عسکری‌زاده، علی باکری، علی میهن‌دوست، ناصر صادق و محمد بازرگانی. روحشان شاد و راهشان پررهرو باد.

امیدوارم این نوشته گام کوچکی باشد در راستای فعال‌کردن بحث‌های راهبردی، استفاده حداکثری از ظرفیت‌های قانون‌اساسی، به حداقل رساندن هزینه‌های اجتماعی، آموزش و گفتمان و پیگیری به‌جای روی آوردن به انفعال و اسلحه.\*<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> رجوع شود به مقالات "اصلاحات؛ بن‌بست‌ها و راهکارها" شماره‌های ۱۶ و ۱۷ و "نهضتی دفاع و آزادی"، شماره ۲۲ چشم‌انداز ایران. هر سه مقاله در این مجموعه مندرج می‌باشند.

## قوانین حرکت جامعه و قانون اساسی<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

چندی پیش از من پرسیده شد که گفت‌وگویی در کنار "قانون اساسی" به "قوانین حرکت" نیز اشاره کرده‌ام و گفته‌ام که باید به هر دوی اینها توجه کرد. این پرسش مطرح شد که اگر قانون اساسی را ثمره انقلاب و سند وفاق ملی می‌دانم، قوانین حرکت چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد و چنانچه با قوانین حرکت می‌توان به تبیین مسائل اجتماعی پرداخت، دیگر چه نیازی به قانون اساسی می‌باشد و منظور من از کاربرد این دو واژه با هم چه بوده است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که قانون اساسی ثمره حرکت یک جامعه می‌باشد. بزرگ‌ترین حرکت صورت گرفته در ایران، انقلاب بود و می‌توان گفت که قانون اساسی ثمره انقلاب مردم در سال ۱۳۵۷ بود و به قول آیت‌الله طالقانی این انقلاب هم توحیدی بود، هم اسلامی و هم مردمی. طراحان قانون اساسی هر کشوری سعی دارند که مواد آن از دینامیزم کافی برخوردار باشد، یعنی تا حد امکان و در بستر زمان بتواند پاسخگوی تحولات آینده باشد. برای نمونه قانون اساسی جمهوری اسلامی قانونی بسته نیست، بلکه قانونی باز و تعقل‌پذیر است؛ چرا که ازسویی توحید بر آن حاکم است و ازسویی نیز اسلام. و رأی مردم نیز میزان آن می‌باشد.

چنانچه برداشت جدیدی از توحید باشد و یا نوآوری‌ای در اسلام صورت گیرد و یا اراده مردم متبلور شود، تحولی در اجرای قانون به وجود می‌آید. بنابراین قانون باید به گونه‌ای طراحی شود که مانع تحول نباشد و امکان تحول در آن وجود داشته باشد. برای نمونه در قانون اساسی مشروطیت از حقوق ملت صحبت شده بود و

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۳۲، تیر و مردادماه ۱۳۸۴.



چند ماده نیز به سلطنت اختصاص داده شده بود. در یکی از این مواد نوشته شده بود که سلطنت موهبتی الهی است که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌گردد. در اینجا نیز دینامیزم لازمه در نظر گرفته شده است. یعنی در یک رژیم که جوهره آن مشروطه سلطنتی موروثی است، طراحان قانون نکته‌ای را در آن گنجانده‌اند که این نظام سلطنتی مشروط به رأی مردم است. یعنی اگر مردم بخواهند، می‌توانند رژیم سلطنتی را با رأی خود عوض کنند، چنان‌که این مسئله در بهمن ۱۳۵۷ اتفاق افتاد. اما منظور من از توجه به قوانین حرکت در کنار قانون اساسی این است که هر قانون اساسی‌ای مواد زیادی دارد که تمامی آنها به رأی مردم گذاشته شده است. اما در هنگام اجرای این مواد با پرسشی روبه‌رو می‌شویم که کدام ماده قانون را ابتدا اجرا کنیم و کدام یک را در مرحله بعد اجرا کنیم و کدام یک دربرگیرنده دیگر مواد است. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که ملاک اولویت‌بندی چیست؟ و اینجاست که قوانین حرکت جامعه به کمک ما می‌آید. در این راستا من مثالی می‌زنم؛ برگردیم به قانون اساسی انقلاب مشروطیت و اجرای آن در سال ۲۹ شمسی، در مقطع قانون ملی شدن صنعت نفت. ما می‌دانیم که دکتر مصدق حقوقدان بود و کاملاً به قانون اساسی و قانون مدنی اشراف داشت. او به‌خوبی آگاه بود که در قانون مدنی ما اگر پدری دخترش را بکشد یا پدربزرگی نوه خود را بکشد، قتل عمد محسوب نمی‌شود. آیا دکتر مصدق به‌جای پیشنهاد ملی شدن نفت نمی‌توانست به این ماده از قانون مدنی استناد کند و خواهان لغو و اصلاح آن بشود؟ طبیعتاً وی از تمام این مسائل آگاه بود. مصدق به قوانین حرکت جامعه نیز اشراف داشت و می‌دانست که در آن مناسبات اجتماعی و در آن درجه از تکامل اجتماعی جامعه، با استناد به آن ماده نمی‌تواند حرکتی فراگیر ایجاد کند. هدف وی احیای قانون اساسی از طریق قانون ملی شدن نفت بود و از این طریق توانست بسیج بی‌سابقه‌ای در میان ملت ایجاد کند. از برکات ملی شدن نفت و مالکیت ایران بر منابع خود - که به‌نوبه خود انقلابی در مالکیت بود - در پرتو جنبش ملی شدن نفت انسان‌هایی ارزنده چون آیت‌الله طالقانی، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی ساخته شدند که هر یک از این بزرگان نقش تعیین‌کننده‌ای در جامعه داشتند. پرسش اینجاست که مصدق در گام نخست باید به اصلاح قانون مدنی می‌پرداخت و یا احیای حقوق اساسی ایران، ملی شدن نفت و یا خلع ید؟

مورد دوم بررسی عوامل پیروزی انقلاب اسلامی است. همان‌طور که می‌دانیم در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ دوران بسط آزادی‌های مصرح در قانون اساسی بود. اوج مبارزات آزادی‌خواهانه این زمان به قیام ملی پانزده خرداد ۴۲ منجر شد که با سرکوب دربار، ساواک، ارتش و حمایت خارجی روبه‌رو شد. درجه رشد و تکامل اجتماعی مردم به جایی رسیده بود که رژیم سلطنتی وابسته راهی جز سرکوب نیروهای ملی و مذهبی و چپ - که متحد شده بودند - نداشت. بنابراین راه قانونگرایی با موانع بزرگی روبه‌رو شده بود که سد راه تکامل اجتماعی شده بودند و ادامه مبارزات آزادی‌خواهانه ایجاب می‌کرد که این موانع رفع شود. ادامه مبارزات دهه ۴۰ و ۵۰ به شعار "شاه باید برود" انجامید. بررسی قوانین حرکت و تکامل جامعه نشان می‌داد که در چنین فضایی شعار اصلاح قانون مدنی یا قانون اساسی دیگر جواب نمی‌دهد. در اثر نقایصی که در قانون وجود داشت و همچنین در اثر عدول از قانون‌گرایی و ابزار - قانونی، مناسباتی در کنار قانون شکل گرفته بود که این مناسبات به رژیمی حقیقی تبدیل شده بود و سد راه قانون و قانون‌گرایی و تکامل ملت شدند، بنابراین در این مورد نیز دو عامل قوانین حرکت و قانون اساسی در کنار هم و در تعامل با یکدیگر بود که جواب داد.

مورد سوم، خرداد ۱۳۷۶ است. همان‌طور که بارها در مقالات اشاره شده، پیش از خرداد ۷۶ یک رژیم حقیقی در کنار رژیم حقوقی شکل گرفته بود که مرکب بود از گروه‌های پورسانتاژبگیر نفت و کالا، شرکت‌هایی که حول وزارت اطلاعات تشکیل شده بود - که با رانت اطلاعاتی و امنیتی خود رقبای آزاد خود را حذف می‌کردند - درآمد ناشی از ترانزیت و قاچاق موادمخدر، بنادر نامریی و قاچاق کالا، وجود پول‌های سرگردان نزول‌خوار و گروه‌های خودسر قتل‌های زنجیره‌ای... و دیدیم که مجموعه اینها درصد بی‌رنگ کردن و قانون بود. در این مقطع آقای خاتمی اصل قانون‌گرایی را شعار خود قرار داد. بررسی قوانین حرکت جامعه نشان می‌داد که این شعار، مورد نیاز مردم بود و این درحالی بود که رابطه رژیم حقیقی و رژیم حقوقی مانند جن و بسم‌الله شده بود و مردم تمام آمال و آرزوهای خود را در قانون‌گرایی می‌دانستند. هر چند که قانون دارای نقایصی بود که اگر آقای خاتمی روی یکی از آن نقایص دست می‌گذاشت و به آن می‌پرداخت، چنین حماسه و بسیجی امکان‌پذیر نبود. این مسئله نه تنها در رابطه با قانون اساسی هر ملتی، بلکه درباره حقوق بشر جهانی هم صدق می‌کند. برای نمونه اگر حقوق بشر بخواهد

نهادینه شود و شکل تشکیلاتی به خود بگیرد تبدیل به سازمان ملل می‌شود. سازمان ملل هم چنانچه اجرایی شود، تبدیل به شورای امنیت می‌شود و قطعنامه‌های شورای امنیت لازم‌الاجرا می‌باشد. حال آن‌که در کنار سازمان ملل و شورای امنیت مناسبات حقیقی و زورمندانه‌ای به وجود آمده که شورای امنیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد و قطعنامه ۱۵۵۹ صادر می‌شود. آیا این مناسبات زورمندانه است که بد است یا حقوق بشر؟ ما از قطعنامه‌های زورمندانه نباید نتیجه بگیریم که حقوق بشر بد است. در اینجا می‌توان گفت که حقوق بشر را هم باید در کنار قوانین حرکت جهان بررسی کرد. نتیجه می‌گیریم که در بین تمام مواد قانون اساسی یا مواد حقوق بشر، باید بر روی ماده‌ای دست گذاشت که دربرگیرنده دیگر مواد باشد و با توجه به قوانین حرکت جامعه بسیج مردمی را هم به دنبال داشته باشد.

## قانونگرایی: پاسخی به «چه باید کرد؟»<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

فرض ما بر این است که جامعه ایران وسیع‌تر از نظام جمهوری اسلامی و نظام هم وسیع‌تر از دولت است. بنابراین با توجه به مسائلی که در جامعه، نظام و دولت می‌گذرد هر که می‌آید و آماده خدمتگذاری می‌شود، باید برای نجات جامعه بیاید و جناح‌بندی‌ها کنار گذاشته شود. مسائلی در جامعه ما می‌گذرد که تاکنون به این شدت و حدت دیده نشده، مانند فحشا، اعتیاد، بی‌آیه‌گی جوانان، مشکل ازدواج و مسکن، گرانی، قانون‌گریزی، گسیختگی، دلمردگی و....

دوم آن‌که هرکس می‌آید باید به یک اصل توجه داشته باشد که یک انقلاب شکوهمندی در ایران شد که این انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی بوده و ۹۸/۲ درصد به آن رأی دادند و نخستین ثمره آن، قانون‌اساسی جمهوری اسلامی بوده است. این قانون‌اساسی مقبولیت و مشروعیت دارد. مشروعیت آن به این معناست که تعداد زیادی مراجع و مجتهدان جامع‌الشرایط آن را امضا کرده‌اند و به لحاظ مقبولیت هم سه بار به رأی مردم گذاشته شده و سند وفاق ملی است و ما سندی بهتر از قانون‌اساسی نداریم، گرچه عدم انسجام‌هایی دارد، ولی در روابط موجود، تجدیدنظر در آن بهتر نخواهد شد که خود دلایل مستقلى می‌طلبند.

قانونگرایی می‌تواند دوقطبی کردن کاذب میان اصولگرایی و اصلاح‌طلبی را حل کند، چرا که ما اصولی بهتر از قانون‌اساسی نداریم و به گفته امام خمینی (ره) بر سر اصول میان فقها الی ماشاءالله اختلاف است. دکتر حسن سبحانی در این رابطه می‌گوید اصولگرایی همان قانونگرایی است. (چشم‌انداز ایران، شماره ۵۱) از سویی

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۵۲، آبان و آذر ماه ۱۳۸۷.

اصلاح‌طلبی هم همان احیای موارد تصریح‌شده در قانون اساسی است. آنچه در زمان سیدمحمد خاتمی اتفاق افتاد همانند ۴ بار انتخابات رفتارندوم‌گونه، افشای قتل‌های زنجیره‌ای، احیای انتخابات شوراها، منع مطلق شکنجه، آزادی بیان و گسترش و نهادینه‌شدن مطبوعات، جداکردن شرکت‌های اقتصادی از وزارت اطلاعات، همه و همه در راستای احیای قانون اساسی بود.

قانون اساسی ظرفیت‌های خالی بسیاری دارد که می‌توان آن را پر کرد؛ اگر ملی‌گرا هستید، مردم‌سالاری و حاکمیت ملی دارد، اگر مردم‌گرا هستید، حاکمیت مردم را دارد، اگر مترقی هستید مسائل عدالت‌طلبانه زیادی دارد، اگر دوست‌دار اسلام هستید، حاکمیت اسلام را دارد و اگر موحدید که حاکمیت توحید را دارد. اگر هرکدام از این موارد نوآوری شود و درک بهتری از توحید، اسلام و مردم‌سالاری ارائه شود، طبیعی است که ارتقا در قانونگرایی نیز به‌وجود می‌آید. قانونگرایی با اختیارات هیچ مقامی هم در تضاد نیست. لازمه توسعه جامعه این است که اقتدار و اختیار هم وجود داشته باشد، اما باید براساس قانون اساسی مسئولیت و پاسخگویی هم باشد تا مبادا تجربه پیش از سال ۱۳۵۷ تکرار شود.

یکی دیگر از برکات قانون اساسی این است که ما در عمل سه نظام داریم که گاهی با هم به تعارض کشیده می‌شود؛ نخست نظام حلال و حرام حوزه‌های علمیه، دیگری نظام قانون اساسی که از انقلاب مشروطیت به بعد شکل گرفت و عمدتاً دربرگیرنده احکام اجتماعی و اداره امور جامعه است و سوم دیدگاهی که جایگاه ولی‌فقیه را فوق قانون اساسی می‌داند، درحالی‌که ولایت‌فقیه هم جزء همین قانون اساسی می‌باشد.

برکت قانونگرایی این است که سه نظام را در یک نظام قانون اساسی ادغام می‌کند و وحدت جامعه را عمیق‌تر نموده و راه توسعه را آسان و هموار می‌نماید، تحقق این وحدت دست‌کم یک زمان هشت‌ساله می‌طلبد.

پیش از خرداد ۱۳۷۶ طیفی از جامعه می‌پرسید راست‌سنتی خطرناک‌تر است یا راست‌مدرن؟ اما دیدگاه قانونگرایی معتقد است راست‌مدرن و راست‌سنتی اگر به‌دنبال منافع قانونی باشند، دشمن به‌شمار نمی‌آیند، بلکه راست‌انحصارطلب و راست‌افراطی و جریانی که هیچ قانونی را برنمی‌تابد خطرناک است. مرحوم آذری قمی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ در رساله‌ای نوشت درواقع دوم خرداد پیروزی آرای مردم بر قانون اساسی بر اجماع فقها و ایدئولوژی سنتی بود. شعار خاتمی هم در

دوم خرداد، قانونگرایی و مبارزه با انحصار بود. حامل قانون باید کسی باشد که واقعاً به مشروعیت و مقبولیت تک‌تک مواد مصرح در قانون مؤمن باشد، نه این‌که به‌نام قانون، قانون را دور بزند، بلکه براساس همین قانون‌اساسی به مردم پاسخگو باشد، به آنها توهین نکرده و دروغ نگوید، کم‌این‌که خاتمی طی هشت‌سال نه دروغ گفت و نه به کسی توهین کرد.

از نظر خارجی نیز ما در شرایطی هستیم که امریکایی‌ها معتقدند حباب مسکن، حباب مالی و حباب اعتماد در آنجا شکسته شده و نزدیک به هزار دروغ از حکام چهارگانه امریکا کشف کرده‌اند و احتمال داده می‌شود اینها به خاطر این دروغ‌ها محاکمه شوند، اواما نیز در کنگره ایپک و در جمع یهودیانی که محرکان جنگ علیه عراق بودند گفت، این جنگ یک فاجعه بوده و ما باید از عراق بازگردیم. همه اینها نشان می‌دهد روندی کلی در امریکا وجود دارد تا امریکا به مسائل داخلی خود بپردازد. ما می‌توانیم از این فرصت و چشم‌انداز خوب استفاده کنیم و دوران توسعه‌ای شیرین و بدون توطئه داشته باشیم.

در اینجا علامت سؤالی ایجاد می‌شود که چه جریانی باید در ایران فعال شود تا با چنین ویژگی‌هایی تعریف شود: سیاست محکم دفاعی، سیاست دفاع از استقلال و آزادی و رویکرد به پیشرفت و حرکتی قانونگرا و تنش‌زدا، هم در داخل و هم در خارج. بنابراین هرکس کاندیدای ورود به این عرصه می‌شود می‌بایست اعتماد جهانی را نیز نسبت به ایران جلب کرده و به‌جای سیاست تقابلی و تهاجمی، سیاست محکم تدافعی مقاوم و تعاملی داشته باشیم.

راهبرد متناسب با شرایط زمان این است که چون روبنای فرهنگی امریکا دموکراسی است، ولی در عمل دنبال منافع ملی و هژمونی‌طلبی و جنگ است، بنابراین بهتر است ما راهی را انتخاب کنیم که به جنگ تمام‌عیار با امریکا نینجامد، که در آن صورت ما بازنده آن خواهیم بود. ما باید راه مقاومت را در پیش بگیریم، آن هم با پذیرش روبنای دموکراسی. اگر سازوکارهای دموکراتیک و مردم‌سالارانه واقعی را در پیش بگیریم، امریکا نه‌تنها قادر نیست توده‌های خود را علیه ما بسیج کند، بلکه ما با توجه به منطق قوی اسلام و زاد و ولد مسلمانان، به‌تدریج بر آنها پیشی می‌گیریم، برای نمونه مزیت حزب عدالت و توسعه ترکیه بر نظام ژنرال‌ها که در سنگر لائیک قرار گرفته‌اند این است که آنها به دموکراسی کامل معتقدند، ولی ژنرال‌ها و لائیک‌ها معتقدند دموکراسی نباید با هویت ترکیه نوین مغایرت داشته

باشد، چنان‌که اروپا در تضادی که میان حزب عدالت و توسعه با ژنرال‌ها بود، آن حزب را به لحاظ دموکراتیک تأیید کرد. این راهی بود که در دوران هشت‌ساله ریاست‌جمهوری خاتمی هم در پیش گرفته شد و امیدواریم جزء برنامه آینده ریاست‌جمهوری باشد، چرا که هزینه‌های اجتماعی را نه تنها کاهش می‌دهد، بلکه ممکن است آن را به صفر برساند.

در طول دوران هشت‌ساله ریاست‌جمهوری خاتمی کار بزرگی شد و آن این‌که وزارت اطلاعات را از آلودگی به شرکت‌های اقتصادی پیرامون خود نجات داد. به نظر می‌رسد این تجربه بار دیگر درباره دیگر نهادهای نظامی و امنیتی تعمیم یابد تا جایگاه سیاسی - قانونی خود را از دست ندهند. بوش سعی داشت با محور شرارت خواندن ایران، درآمد نفت به‌جای عمران و آبادانی، صرف طبقه‌سازی نظامی - امنیتی شود تا آنجا که همه مسائل سیاسی درون ایران، مانند شوروی پیش از فروپاشی، همه‌چیز در پرتو مسائل نظامی - امنیتی دیده شود و در این راستا پشتوانه قانونی و مردمی این نهادها کم شده و درنهایت از آنجا که صرفاً نظامی - امنیتی است در برابر جریان قوی‌تر از خود تسلیم شود.

نکته دیگر این‌که نهادهای نظامی - امنیتی با درس گرفتن از تجربه وزارت اطلاعات خود را از آلودگی‌ها به درآمدهای بادآورده، قراردادهای خارج از تشریفات نجات دهند تا جایگاه قانونی و مردمی خود را حفظ کنند.

امیدواریم ریاست‌جمهوری آینده در راستای احیای قانون‌اساسی به این مهم بپردازد.

## اعتمادسازی، شفافیت و قانونگرایی<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

در مقاله «گذار از نفت به مالیات»<sup>(۱)</sup> به وضعیت «خوداشتعالی» جامعه و غافلگیر شدن نیروهای امنیتی - اطلاعاتی در برابر اعتصاب یک هفته‌ای کسبه بازار و خیابان‌های اصفهان سخن به میان آمد و این که این اعتصاب در واکنش به مالیات بر ارزش افزوده و شیوه اجرای آن بود و این که اگر متانت لازم وجود نداشت درگیری شومی رخ می‌داد که جبران‌ناپذیر بود. این اعتصاب آن چنان زمینه‌ای در ایران داشت که به سرعت به بازار تهران، تبریز و تا حدی مشهد کشیده شد. شاید یکی از دلایلی که مسئولان نظام و جامعه‌شناسان به سرعت از این حوادث عبور کرده و به جریان‌هایی که در لایه‌های زیرین و اعماق جامعه می‌گذرد توجه کافی نشان ندادند و ریشه‌یابی مناسبی انجام نگرفت، عدم انعکاس مناسب و درست این رخدادها و وقایع از سوی صداوسیما و مطبوعات باشد. اگرچه من چند بار پیرامون این حوادث به تحقیقات میدانی دست زده‌ام، ولی همچنان نتوانسته‌ام آنچه در اصفهان گذشت را به قلم بیاورم. از همین رو نگرانم که نتوانسته باشم دین ملی و مطبوعاتی خود را نسبت به ملت، جامعه، نظام و انقلاب ادا کنم.

دکتر احمدی‌نژاد در بهار سال ۱۳۸۷ به مقوله مهمی اشاره کرد مبنی بر این که چند سال دیگر، نفتی برای صدور نخواهیم داشت و باید میزان دریافت مالیات از مردم را به سطح ۲۰ درصد افزایش دهیم. در پی این اعتراف - اگرچه دیر- لایحه مالیات بر ارزش افزوده به سرعت مراحل پایانی قانونی خود را طی کرده و به تصویب شورای نگهبان رسید و عجلولانه به مرحله اجرا گذاشته شد.

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۵۵، اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۸۸.



در شرایطی که مردم اصفهان در سال ۱۳۸۴ به دکتر احمدی‌نژاد رأی قابل‌ملاحظه‌ای داده بودند، واکنش‌هایی از سوی آنها به لایحه نشان داده شد و رئیس‌جمهور در برابر این واکنش‌ها به‌گونه‌ای مغایر با قانون اساسی، از اجرای آن عقب‌نشینی کرد.

متأسفانه صدسال صادرات ثروت پایان‌پذیر و تجدیدنپذیر نفت، درآمد تلقی شده و این درآمد را بیش از آن‌که صرف توسعه پایدار، زیرساخت‌ها و بین‌نسلی کنیم به تقویت مثلث «نفت، اسلحه و سرکوب» همت گماشته‌ایم.

اگر درآمد نفت را به‌جای هزینه‌های روزمره و ریزمره، صرف توسعه پایدار می‌کردیم، این توسعه به نوبه خود موجبات رونق اقتصادی نسل آینده را فراهم می‌کرد و ناچار نبودیم در دوران رکود اقتصادی و در شرایطی که دولت اعلام می‌کند رکورد چک‌های برگشتی شکسته شده و در شرایطی که دولت‌های دنیا به بخش خصوصی کمک می‌کنند تا دوران رکود را سپری کنند، با پیاده‌کردن مدرن‌ترین قانون مالیات در سستی‌ترین روابط تولید به افزایش و دریافت عجزلانه مالیات پردازیم. هم‌اکنون ما در مخازن نفتی خود با افت فشار، افت تولید ۳۵۰ هزار بشکه‌ای در روز و با نیمه دوم عمر مخازن روبه‌رو هستیم و با وجود تولید غیرصیانتی، حتی به مقدار سهمیه اوپک هم تولید نمی‌کنیم. از سوی دیگر، الگوی مصرف فراورده‌های نفتی در ایران روندی فزاینده داشته، به‌طوری‌که تا چند سال دیگر از جانب صادرات، درآمدی نداشته و تمامی تولید را باید به مصرف داخلی برسانیم؛ مصرفی که با جمعیت ۷۰ میلیونی، معادل مصرف چین با جمعیت ۱/۴ میلیارد نفری است. فراسوی این دو روند کاهنده و فزاینده، کاهش فاحش قیمت نفت را هم نباید از نظر دور داشت. شاید با توجه به این روندها باشد که هسته‌های عقلانی حفظ نظام، برای پیشگیری از فروپاشی دولت رانتیر و نفتی، تدبیری اندیشیده که مالیات را نه‌تنها افزایش داده، بلکه با جدیت و پیگیری براساس لایحه مالیات بر ارزش‌افزوده، از ملت دریافت کرد.

در مقاله گذار از نفت به مالیات اشاره شد که در راستای اجرای آن چیزی نمانده بود که در اصفهان واقعه‌ای مانند واقعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ رخ دهد که البته در پرتو یک «اتفاق» از آن پرهیز شد، با این تفاوت که معترضان و تظاهرکنندگان، انقلاب و نظام را از آن خود می‌دانستند و از همین وجه با واقعه ۱۷ شهریور ۵۷ به کلی

متفاوت بود، تا جایی که حتی خانواده‌های شهدا نیز از معترضان حمایت می‌کردند و کنشگران آن عموماً از انجمن‌های اسلامی و از همین سنخ بودند. من به واقع بر این باورم که مخازن زیرزمینی نفت ما در این صدسال مانند خوان نعمت، همه را سیراب کرده و به همه یاری رسانده، اما اکنون خود به یاری و کمک نیاز دارد.

شاید بتوان وضعیت مخازن نفت را به وضعیت مادران در جامعه تشبیه کرد که بارداری، شیرخوارگی و تربیت فرزندان را برعهده دارند و شیره حیات خود را به کاخ حیات آنها تبدیل می‌کنند، هنگامی که در سالخورگی با بیماری‌های متعددی چون پوکی و ساییدگی استخوان و ضعف جسمانی روبه‌رو می‌شوند و درحالی که همسر خود را از دست داده و فرزندان آنها به دنبال زندگی خود رفته‌اند، تنها یک هشتم از ساختمان - و نه زمین - آن هم ساختمان کلنگی و بی‌ارزش به آنها می‌رسد (هرچند اصلاحات جزئی در این باره انجام شده است). سرنوشت مخازن قدیمی نفت ما نیز مانند سرنوشت این مادران است.

اقتصاددانان ما از چالش‌های همزمان زیادی چون ۱- چالش کسری بودجه فاحش، ۲- عدم تعادل و تراز پرداخت (صادرات و واردات)، ۳- عدم تعادل در منابع و مصارف سیستم بانکی، نرخ بهره ۱۲ درصدی در اقتصاد تورمی ۲۵ درصدی، ۴- عدم تعادل در تولید و مصرف انرژی و ۵- عدم تعادل در بازار کالا، افزایش عرضه نیروی کار و کاهش تقاضا برای کار سخن می‌گویند، ولی کمتر به وضعیت مادر اقتصاد نفتی صدساله ایران توجه دارند که در اینجا مهندسی نفت با اقتصاد گره می‌خورد.

در سال ۱۹۷۱ صنعت نفت امریکا، تجربه‌ای را از سر گذراند که همانا آگاهی از این امر بود که نیمه دوم عمر مخازن آنها آغاز شده. در پی این رویداد زیرزمینی بود که از تولید داخلی کاسته و به واردات نفت از خارج افزودند، اگرچه از نظر موازنه پرداخت‌ها زیان می‌دیدند. به گونه‌ای که این روزها بیش از ۱۳ میلیون بشکه در روز، نفت وارداتی داشته و تنها هفت میلیون بشکه در روز تولید داخلی دارند، درحالی که توجه آنها به «مادر سنگ» (Mother Rock) و «سنگ مخزن» (Reservoir Rock) است، چرا ما برای این تجربه بشری ارزشی قائل نیستیم و هر دولتی که برای چهار سال اداره امور را به دست می‌گیرد به فکر بهره‌برداری هر چه بیشتر و هزینه‌کردن و دادن وعده و وعید به مردم است، به طوری که در سال ۱۳۸۷ تنها ۵۶

میلیارد دلار نفتی صرف واردات کالا (بدون واردات خدماتی) شده است. آن قدر باشتاب و بدون برنامه‌ریزی اساسی به جلو می‌رویم تا یک‌باره با وضعیت بحرانی فروپاشی دولت نفتی روبه‌رو شویم و برای فرار از این فروپاشی با فروپاشی دیگری روبه‌رو می‌شویم، یعنی همان افزایش و دریافت عجولانه مالیات آن هم در دوران رکود، بدون فراهم کردن بستری در راستای «اعتمادسازی، شفافیت و قانونگرایی»، به‌گونه‌ای که مردم آزادانه و داوطلبانه مالیات خود را بپردازند. بنابراین ما با دو بحران چالش‌برانگیز روبه‌رو هستیم:

الف - بحران محروم شدن از درآمدهای صادراتی نفت به دلیل الگوی مصرف، که به نظر می‌رسد زیربنا و مادر پنج چالش یادشده باشد. با این وصف حفظ نظام معتاد به درآمد نفت با مشکل جدی روبه‌رو خواهد شد.

ب - بحران ناشی از واکنش عجولانه و بدون ایجاد بستر برای افزایش و گرفتن مالیات، که در مقاله شماره ۵۳ هم به واکنش‌های مردم عموماً مالیات‌گریز و روحانیت دولت‌گریز در برابر این شیوه اشاره شد.

باید توجه کرد که روحانیت و مراجع نه تنها اعتراضی به اعتصاب کسبه بازار و خیابان‌ها نداشتند، بلکه سکوتی حمایت‌آمیز هم در برابر آن نشان دادند و حتی به اعتراضات مشروعیت بخشیدند. در ریشه‌یابی این پرسش، مطرح شده که براساس آنچه تاکنون توسط مسئولان بیان گردیده بازار و روحانیت دو رکن انقلاب ۱۳۵۷ بودند، ولی اکنون این دو رکن در برابر دولت اسلامی‌ای اعتراض دارند که در تیر ۱۳۸۴ به آن رأی داده بودند.

چه اتفاقی رخ داده؟ در ریشه‌یابی این امر باید نیم‌نگاهی به عملکرد نظام در برابر روحانیت داشت. گرچه شهید مطهری، ویژگی روحانیت شیعه را در کتاب مرجعیت و روحانیت، «عوام‌زدگی» می‌داند، ولی به نظر می‌رسد آن روحانیت شیعه که دین را برای خدا، خالص می‌گرداند و تلاش دارد راه انبیا و ائمه هدی را دنبال کند به دو مؤلفه: ۱- علم و اعلمیت و ۲- عصمت و تقوا توجه دارد.

نظام جمهوری اسلامی از طریق شورای مدیریت حوزه‌های علمیه در سه مورد مشخص، طلاب را به شکلی نسبتاً مناسب تأمین کرده است: الف - تأمین اجتماعی کامل، ب - ارائه مدرک معادل و ج - معافیت از خدمت وظیفه.

بنابراین چنانچه روحانیت بخواهد استقلال خود را در برابر دولت حفظ کند، قادر به این امر نخواهد بود، چرا که توان تأمین سه مورد یادشده را برای طلاب نخواهد داشت.

هنگامی که روحانیت احساس می‌کند در برابر عملکرد نظام استقلالش را در دادن نظر و فتوا از دست می‌دهد طبیعی است که آگاهانه - دست‌کم ناآگاهانه - واکنش‌های نامرئی داشته باشد. مدرسان از این‌که باید به‌گونه‌ای ببندیشند و چیزی بگویند که شورای مدیریت حوزه‌ها یا مسئولان نظام بخواهند از این دولت‌زدگی نگران بوده و باید به آن توجهی عمیق داشت. متأسفانه باید گفت بحران دیگری که جامعه ما با آن روبه‌روست، بحران احیای قانون اساسی است. به این معنا که سی‌سال از انقلاب اسلامی می‌گذرد و در این مدت به دلیل شرایط جنگی، تروریسم، بازسازی جنگ و منافع فردی و طبقاتی مختلف به گفته مهندس میرحسین موسوی رویه‌هایی باب شده که در عمل، قانون اساسی دورزده شده است. اگر اسمی از قانون‌نگری و احیای قانون اساسی برده شود و یا اقدامی در آن راستا انجام گیرد با برچسب براندازی روبه‌رو می‌شود به‌طوری‌که واژه «براندازی قانونی» هم بر سر زبان افتاده است. قانون اساسی، ثمره انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی و سند وفاق ملی است که توسط مراجع مذهبی، مجتهدان و نواندیشان دینی امضا شده و سه‌بار به رأی مردم گذشته شده و بیانگر اندیشه‌ای سامان‌یافته و همچنین اندیشه اجتماعی است، بنابراین سندی اصلاح‌طلبانه و همچنین اصولی است که در آن حاکمیت توحید، اسلام و آرای مردم لحاظ شده است.

وضعیت به‌گونه‌ای است که اگر یک شهروند و یا یک روزنامه‌نگار، نقدی به «فهم مبتنی بر اکثریت اعضای شورای نگهبان از قانون اساسی» داشته باشد، ضدیت با قانون اساسی و براندازی تلقی شده و کار به‌جای باریک می‌کشد و این درحالی است که این نقد، مستند به محکومات دین و مواد شفاف قانون اساسی است. بنابراین این پرسش پیش می‌آید که آیا ما اصولاً قانون اساسی‌ای داریم که مواد آن از مشروعیت و مقبولیت برخوردار است و یا آنچه داریم فهم غیرقابل نقد شورای نگهبان از آن است؟ برای نمونه اگر فهم فقهای شورای نگهبان در دوران مرحوم امام خمینی و رویه‌های ایشان را درباره انتخابات مورد تأکید قرار داده و به اعتبار آن فهم رویه‌ها و روح قانون اساسی که به آن رأی داده‌ایم نقدی به شیوه‌های جاری داشته باشیم آیا برانداز به‌شمار می‌آییم؟

امید است که مقام رهبری، مسئولان بلندپایه و نامزدهای ریاست‌جمهوری به این مسئله ظریف و چالش‌برانگیز توجه کافی نشان داده و راه برون‌رفت مناسبی را پیدا کنند. باشد که بیش از این، چالش قانون‌اساسی در میان نیروهای وفادار به اصول انقلاب و قانون‌اساسی، به بحران قانون‌اساسی تبدیل نشود.

اگر نیم‌نگاهی به تجربه بشری در امریکا بیندازیم می‌بینیم که آنها مدتی با بحران «مسکن»، «مالی»، «اعتماد» و «بحران فاجعه خواندن حمله به عراق و بیرون‌آمدن از عراق» روبه‌رو بوده و هستند، ولی برای برون‌رفت از این وضعیت، اولویت را به اعتمادسازی دادند که در پرتو آن مبارزات انتخاباتی میان یک زن و یک رنگین‌پوست آن‌چنان توجه مردم امریکا و جهانیان را برانگیخت که نخستین نتیجه آن جلوگیری از شورش‌های مسلم شهری دوران رکود بود و مردم را به آینده‌شان امیدوار کرد. در کشور خودمان آیا بدون اعتمادسازی می‌توان الگوی مصرف را اصلاح کرد و داوطلبانه مالیات داد؟ آیا با قانون‌گریزی و عدم شفافیت در مسائل کلان کشور می‌توان اعتماد را بازسازی کرد؟ آیا بدون شفاف‌شدن مسائل کلان اقتصادی می‌توان پروسه اخذ مالیات را شفاف کرد؟

پی‌نوشت:

۱- ر.ک: گذار از نفت به مالیات، لطف‌الله میثمی، چشم‌انداز ایران، شماره ۵۳.

## قانون اساسی در دو حرکت<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

مرحوم آیت‌الله طالقانی در بیان زیبایی گفتند انقلابی که در بهمن ۵۷ پیروز شد یک انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی بود. این انقلاب با ۹۸/۲ درصد آرای واجدین شرایط به تصویب ملی رسید. در پی آن انقلاب شکوهمند، مهمترین دستاورد ما قانون اساسی ثمره انقلاب بود که تاکنون سه بار به وسیله آرای مردم به تصویب ملی رسیده است؛ انتخاب اعضای خبرگان قانون اساسی، تصویب قانون در سال ۵۸ و تصویب بازنگری در سال ۱۳۶۸.

در قانون اساسی چنین آمده که انسان‌ها سرنوشت خود را خودشان رقم زده و در این راستا مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش و همچنین محور هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی، تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون تصریح شده است.

در قانون اساسی مصوب ۵۸، انتخاب رهبری، پذیرش عامه مردم بوده است که اگر شرایط سال ۵۷ و رهبری مرحوم امام تکرار شود منع عقلی و نقلی ندارد. قانون اساسی یک سند وفاق ملی بوده که از یک سو روابط داخلی ایرانیان را تنظیم می‌کند و از سوی دیگر روابط ایران با دیگر ملل و کشورها را. قانون اساسی از یک سو سندی اصلاح‌طلبانه است که آرای مردم و حقوق شهروندی را پذیرفته و از سوی دیگر یک سند اصولی است که حاکمیت توحید و اسلام را پذیرفته و به امضای چندین مرجع دینی و ده‌ها مجتهد جامع‌الشرایط و بسیاری از نواندیشان

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۵۷ شهریور و مهر ماه ۱۳۸۸.

دینی رسیده و درنهایت نیز مردم آن را پذیرفته و به آن رأی داده‌اند، از این رو قادر است به قطب‌بندی کاذب اصلاح‌طلبی و اصولگرایی پایان دهد. همچنین قانون‌اساسی قادر است نظام آموزشی حلال و حرام و نظام فوق قانون را در قانون‌اساسی واحد ادغام کرده و از این طریق وحدت جامعه را که لازمه توسعه و پیشرفت است تضمین کند.

قانون‌اساسی قادر است جامعه ما را از ملوک‌الطوایفی نجات دهد، چنان‌که اگر بنا باشد هر مرجع دینی یا مجتهد جامع‌الشرایطی خود را ولی فقیه بداند امر اداره مملکت با مشکلات زیادی روبه‌رو خواهد شد. از این‌روست که مقام رهبری با آرای مستقیم یا غیرمستقیم مردم انتخاب می‌شود. قانون‌اساسی یک اندیشه فردی نبوده، بلکه اندیشه‌ای اجتماعی و سامان‌یافته شامل آحاد مردم و اقوام ایرانی است. در قانون‌اساسی به صراحت مشروعیت نظام، نهادها و شخصیت‌های جمهوری اسلامی، وابسته و مشروط به انتخاب مردم است و حتی شخص رهبر نیز رسمیت و مشروعیت را پس از رأی و انتخاب مردم پیدا می‌کند، چون ولایت فقیه هر صورتی که داشته باشد هرچند نصب عام، اگر بخواهد از مقام ثبوت به مقام اثبات و خارج تبدیل شده و بالفعل شود - در میان مدعیان بسیار که همواره وجود دارند - صرفاً وابسته به تشخیص، شناخت، اعتماد و انتخاب مردم است که مستقیم از سوی مردم (چنانچه در مرجعیت فتوا در طول تاریخ انجام گرفته است) و یا به‌وسیله خبرگان منتخب مردم (چنان‌که در قانون‌اساسی وجود دارد) است. همچنین فتوای یک فقیه یا گروهی از فقها گرچه برای مقلدان آنها حجت شرعی تلقی می‌شود، اما برای این‌که در چارچوب اداره کشور قرار گیرد و تبعیت از آن برای تمام ملت الزام‌آور باشد نمی‌تواند متکی و مبتنی بر فتوای یک فقیه و یا گروهی از فقها قرار گیرد، بلکه باید به‌عنوان یک میثاق ملی و قانون‌اساسی مورد پذیرش و قبول قاطبه ملت باشد، چرا که در کشور ما بخشی از مردم را برادران و خواهران اهل سنت یا اقلیت‌های مذهبی و نادین‌محور و بخشی را هم متشرعان شیعی‌ای تشکیل می‌دهند که ولایت فقیه را که یکی از اصول قانون‌اساسی است قبول ندارند. حتی برخی از علمای بزرگ شیعه همچون شیخ انصاری، آخوندخراسانی و آیات عظام سیدمحسن حکیم، خوبی و برخی از مراجع درجه یک کنونی به ولایت فقیه فتوا نداده و آن را حکم شرعی نمی‌شناسند. افزون بر این، با این‌که مرحوم امام بنیانگذار جمهوری اسلامی به ولایت مطلقه فقیه فتوا می‌دهند

و مطلق فقیه جامع‌الشرایط را منصوب به نصب عام می‌دانند، هیچ‌کس به اندازه ایشان به رأی و اراده عمومی در میان رجال جمهوری اسلامی تکیه نکرده‌اند و در این جهت بیانات فوق‌العاده صریح و روشنی از ایشان وجود دارد که همه آشنا هستند و نیاز به تکرار آنها نیست. توضیح آن‌که ایشان واژه «مطلقه» را در برابر «مقیده» که یک اصطلاح فقهی است مطرح کردند که دو مؤلفه داشت: مؤلفه اول این بود که ولایت، مقید و محدود به صغیر و مهجور و مال سرگردان نبوده، بلکه تمامی موارد را شامل می‌شود و دیگر و مهمتر این‌که احکام اجتماعی قرآن بر احکام فرعی و فردی آموزش‌های جاری اولویت دارد و در این راستا بود که گفتند اجتهاد مصطلح کافی نیست و خطاب به فقهای شورای نگهبان گفته شد اگر احکام اجتماعی قرآن را می‌دانستید نیاز به تشکل جدیدی به نام تشخیص مصلحت مردم و نظام نبود. (هرچند واژه مردم نیز به تدریج حذف شد)

در همین راستا بود که راه بر تصویب قانون کار و دیگر قوانینی که با مقاومت شورای نگهبان روبه‌رو بود هموار شد و قانون اساسی، در آخرین نامه‌ای که از ایشان خطاب به نمایندگان مجلس به جای مانده، تحکیم، قابل اجرا و به صورت یک رساله اجتماعی در آمد. ایشان با وجود برخی دیدگاه‌ها که این روزها قوت گرفته منظورشان از مطلقه، استبداد نبود و همزمان با طرح این نظریه فقهی آیات عظام منتظری و صانعی با عنوان ولایت عامه توضیحاتی داده‌اند که این شائبه را منتفی می‌سازد. (۱)

شاید این مطلب برای بسیاری موجب تعجب باشد، مرحوم امام می‌گویند من یک وقت گفتم اگر ملت خواست بگوید که نه ما دیکتاتور می‌خواهیم، همه ملت گفتند که ما دیکتاتوری می‌خواهیم شما چه حقی دارید که بگویید نه. (۲) این درحالی است که ایشان استقلال و آزادی را با هم می‌خواستند چنانچه در قانون اساسی تصریح شده که نمی‌توان به بهانه حفظ استقلال، آزادی‌ها را لغو و به بهانه حفظ آزادی‌ها استقلال مملکت پایمال شود. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز در خطبه ۲۶ تیر ۸۸ تصریح کردند که در قانون اساسی همه چیز از جمله مقام رهبری مشروط به رأی مردم است و از نظر دینی به روایتی از کشف المحجبه استناد کردند که حضرت رسول (ص) به امام علی - با وجود این‌که صالح‌ترین بود - می‌فرماید در صورت عدم اجماع بر ولایت تو مردم را به خودشان واگذار و خداوند راهی برای فرج باز می‌کند. این نشان می‌دهد که حکومت زور و دیکتاتوری در اسلام وجود



ندارد و حکومت مشروع جز با رضایت و اجماع مردم امکان‌پذیر نیست. مرحوم طالقانی نیز در توشه‌گیری از فراز «لااکراه فی‌الدین» در قرآن می‌گوید در «ذات دین» اکراه، اجبار و استبداد نیست و این همان چیزی است که بنیانگذار جمهوری اسلامی به آن تصریح کرده و در عین حال مطابق با نص قانون اساسی است، از این‌رو در اداره حکومت مقبولیت مترتب بر شناخت و اعتماد است.

در قانون اساسی آمده اعتبار و مشروعیت اعضای مجلس خبرگان رهبری مانند انعقاد اصل مجلس خبرگان و مشروعیت آن نیاز به تنفیذ، تصویب یا تأیید مقام رهبری نخواهد بود. گرچه صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان از دور دوم به بعد توسط شورای نگهبان - غیرمستقیم توسط رهبری - انجام می‌شود، ولی این مطلبی نیست که در قانون اساسی آمده باشد، بلکه آیین‌نامه‌ای است که توسط خود مجلس خبرگان تصویب شده است و می‌تواند توسط همان مجلس تغییر کند. برخلاف فقهای شورای نگهبان، عزل و نصب و پذیرش استعفای برخی از اعضا هیچ‌گونه نیازی به تأیید، تصویب، تنفیذ و امضای مقام رهبری ندارد و از این‌رو خبرگان می‌تواند کاملاً مستقل عمل کند. در قانون اساسی آمده که شخصیت حقیقی فقیه جامع‌الشرایط رهبری مانند دیگر شهروندان در برابر قوانین قرار دارد و با آنها در مسائل حقوقی برابر است. همچنین رجوع مردم به آن شخصیت حقوقی - به‌خاطر عدالت و فقاقت وی - آن را از مرحله ثبوت به مرحله اثبات منتقل کرده و از قوه به فعلیت می‌رساند. بنابراین در سه بخش مهم مملکت یعنی قانونگذاری، اجرایی و قضاوت، حضور دو عنصر فقاقت و عدالت همراه با دیگر شرایط رهبری لازم است تا آن‌که تقریر قوانین، موافق موازین اسلامی باشد و یا مغایر آن موازین نباشد.... توضیح این‌که فقیه جامع‌الشرایط علمی و عملی رهبری نه‌تنها می‌تواند مقام رهبری را دارا باشد، بلکه موظف است «عهده‌دار» آن گردد، زیرا بنا بر ادله نصب عامه از یک‌سو و مفاد اصل پنجم قانون اساسی از سوی دیگر، همانا «تعهد» فقیه جامع‌الشرایط است نه «اختیار» او، چرا که در اصل یادشده آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر(عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده ولایت فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل ۱۰۷ «عهده‌دار» آن می‌شود». بنابراین وظیفه خبرگان اعطای چنین مقامی به شخص رهبر نیست، بلکه باید این ویژگی عدالت، فقاقت و... را دارا باشد و کار خبرگان تشخیص تحقق شرایط یادشده و بقای آن شرایط در شخص رهبر است،

از این‌رو خبرگان موظف است به‌طور دقیق درباره شرایط و اوصاف علمی و عملی رهبر مراقبت کند که مکانیزم آن در اصل ۱۱۱ آمده و به نحوی در شرایط خاص شورای رهبری نیز پیش‌بینی شده است. گرچه دوره رهبری در قانون قید نشده و زمانمند نیست، ولی مانند مرجعیت به دو علت ممکن است این زمان محدود شود: یکی به دلیل فقدان شرایط چه در حدوث و چه در بقا مانند کهنسالی، بیماری مهلک و یا رخدادهای تلخ و... که فاقد برخی از شرایط رهبری شود و زمانی به تحول و دگرگونی مربوط می‌شود که در دیگر فقهای هم‌تای او پدید می‌آید مانند آن‌که یکی از فقهای یادشده به برتری علمی، عملی یا مقبولیت عامه رسیده است که اگر در طلیعه انتخاب و تعیین رهبر چنین مطلبی حاصل شده بود حتماً آن فقیه به‌عنوان رهبر به مردم معرفی می‌شد و هم‌اکنون تحول و دگرگونی مثبت آن فقیه در حد وفور و فراوانی است که قابل اغماض نخواهد بود و مجلس خبرگان به معرفی آن فقیه ممتاز موظف است.

پس از پیروزی انقلاب، برخی از فقها بر این باور بودند که با داشتن نظام حلال و حرام ابدی در آموزش‌های حوزه علمیه چه نیازی به قانون‌اساسی داریم و ضرورتی برای آن نمی‌دیدند. اصرار مرحوم امام و اعضای شورای انقلاب باعث شد که هرچه زودتر صاحب قانون‌اساسی شویم تا در مملکت از ملوک‌الطوایفی احتمالی پیشگیری شود، ولی باوجود این‌که قانون‌نگاری نهادینه شد، آن دسته از فقهایی که تبیینی بر قانون‌اساسی نداشتند از راه دیگری وارد شدند و اعلام کردند که تک‌تک مواد قانون‌اساسی مشروط به اصل ۴ است و اصل ۴ هم مشروط به موازین اسلامی و موازین اسلامی هم مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. حالا این که این فهم فقیهان همان اجتهاد مصطلح است که کافی نبود و یا احکام فردی و فرعی است که احکام اجتماعی قرآن بر آن اولویت دارد و یا این که فهم فقها از آنجا که جایگاهشان در قانون‌اساسی تعریف شده باید متکی به اصول قانون‌اساسی باشد، مطلب مستقلاً را می‌طلبند که در گفت‌وگوهایی که با صاحب‌نظران انجام داده‌ایم به‌طور مشروح آمده است. (۳) ولی اگر فهم فقها مبتنی بر اجتهاد مصطلح و احکام فردی و فرعی باشد در عمل قانون‌اساسی دور زده می‌شود، یعنی ما صاحب قانون‌اساسی نشده‌ایم و هر چه هست فهم فقهای شورای نگهبان است، برای نمونه فقها - براساس آموزش‌هایشان - نمی‌توانند قبول کنند که زن صاحب رأی شود چرا که رأی را هم یک قضاوت دانسته و قضاوت را

برای زن جایز نمی‌دانند. افزون بر زنان، برای عموم مردان آن‌چنان قدرت تشخیص قائل نیستند که بتوانند میان دو مجتهد جامع‌الشرایط یا دو نامزد دیگر یکی را انتخاب کنند، از این رو تضادی میان حوزه علمیه و حوزه انتخابیه به وجود می‌آید و از آنجا که فهم آنها اصل است باید به گونه‌ای نظارت کند تا افرادی از صندوق درآید که شیوه تفکرشان با آنها یکی باشد (۴) و عملکرد این‌گونه نظارت‌ها تاکنون دیده شده و به نهضت دلیل‌خواهی مردم نیز در برابر رد صلاحیت‌ها - با وجود این‌که به ما آموزش داده‌اند که «نحن ابنا دلیل» (ما فرزند دلیل هستیم) «و قل هاتوا برهانکم» (دلیلان را بیاورید) - پاسخی داده نمی‌شود.

چند سالی است که آسیب‌های دیگری به ظهور رسیده و از سوی کسانی است که نه تنها در انقلاب نقشی نداشتند بلکه مخالف آن بودند و به شیوه دیگری قانون‌اساسی را دور می‌زنند، اینها می‌گویند: «به دلیل این‌که عقل مردم قاصر از پی‌بردن به فقیه افقه، عدل، اعلم و اتقی می‌باشد، ولی فقیه به صورت غیرمستقیم و از طریق مجتهدین تأیید شده از سوی شورای نگهبان انتخاب می‌شود و لذا به صورت انتخاب غیرمستقیم مردم می‌باشد. البته اینها همه ظواهر امر است و الا انتخاب مستقیماً توسط خداوند تبارک و تعالی انجام می‌شود و اوست که دل‌های مجتهدین مجلس خبرگان را به سوی ولی فقیه می‌گرداند. به دلیل این‌که ولی فقیه نایب امام معصوم و منتخب و منصوب از سوی خداوند تبارک و تعالی است، نامحدود و مادام‌العمر است. ایشان فقط در مقابل خداوند تبارک و تعالی پاسخگوست و در مقابل سایر افراد غیرپاسخگوست. همان‌گونه که عنوان شد عقل مردم عادی قاصر از ورود به این مسائل است و اساساً مردم عادی حق ورود به سیاست را به این معنا ندارند.

سایر فقها حق دخالت در حکومت را از حیث این‌که فقیه هستند ندارند و از این لحاظ فرقی با مردم عادی ندارند. لذا موضع سایر فقها و حتی مراجع نیز اطاعت است و ولی فقیه برای فقها نیز مثل سایر مردم غیرقابل نقد است.

مجلس خبرگان رهبری مجرای تجلی و ظهور مقام عظمای ولایت است، ولی در ادامه کار هرگونه نظارت به هر صورت باطل است و حتی نوشتن نامه به ایشان حرمت‌شکنی محسوب می‌شود، چون همان‌گونه که گفته شد از ایشان نباید در مورد اعمالشان سؤال کرد.

مقام عظمای ولایت دارای اختیارات نامحدود است و می‌تواند در زمانی که لازم می‌بیند حتی واجبات شرعی مثل حج را نیز برای مدت محدود تعطیل کنند تا چه رسد به تصمیمات جزئی‌تر از قبیل عزل، نصب مقامات و...  
 اختیارات مقام عظمای ولایت هیچ قید مکانی ندارد و ایشان ولی امر مسلمین جهان هستند.

آنچه در قانون اساسی در رابطه با اختیارات مقام عظمای ولایت آمده صرفاً نمونه و کف اختیارات است و نه سقف آن و همان‌گونه که از عنوان ولایت مطلقه مشخص است، این ولایت مطلقه بوده و در هیچ قید قانونی نمی‌گنجد و الا مطلقه نبود.  
 ولایت در ادامه رسالت و امامت بوده و در هر زمان مجرای فیض و عنایت الهی واحد است و لذا شورای فقها باطل است. چون ایشان نایب امام زمان (عج) می‌باشند، موضع مردم عادی ما در قبال ولایت مطلقه باید اطاعت مطلقه باشد و تفکر و سؤال در مورد عملکرد ایشان از وساوس شیطان است که باید به خداوند متعال پناه برد.»

من در ریشه‌یابی حوادث چند سال اخیر و ناآرامی‌های پیش و پس از انتخابات به دو تفسیر متفاوت از قانون اساسی رسیدم و مانند اظهارات مهندس میرحسین موسوی در بیانیه‌اش معتقدم گرچه انتخابات بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است، ولی مهمتر از آن جریانی است که اراده کرده نوع زندگی سیاسی ما را تغییر دهد، یعنی نه جمهوری‌ی به قرائت انقلاب داشته باشیم و نه اسلامی‌ی که راه را برای دستیابی به قانون اساسی ثمره انقلاب هموار کرد.

این مشکل، این چالش و به عبارتی این بحران قانون اساسی «در دو حرکت» (۵) را با صاحب‌دلی اندیشه‌ورز مطرح کردیم و ایشان به این مضمون گفتند:  
 چنین افرادی با چند نکته کلی اجمالی به این دیدگاه رسیده‌اند، نه این‌که به واقع نگاه جزءنگر و تفصیلی به احکام و شرایط داشته یا در فقه نگرش دقیق و موشکافانه داشته باشند. این جریان دو یا سه نکته بسیار کلی مبهم و اجمالی دارند و همواره آنها را با عبارت‌های مختلف تکرار می‌کنند.

**رأی نخست** این است که اساساً تصرف در مال غیر بدون اجازه مالک ممنوع است و همه ما مملوک خداییم و خدا مالک ماست و خود ما هم حق تصرف در خود را بدون اجازه مالک نداریم، بنابراین در تصرف در خود هم باید از مالک واقعی یعنی

خدا اجازه داشته باشیم. چه در ارتباط ما با خود خدا و چه در ارتباط ما با خودمان یا با انسان‌های دیگر و یا ارتباطات ما با عالم طبیعت باید مأذون از الله باشد. از این‌رو در این ارتباط‌های چهارگانه مانند رد و قبول، تقویت و تضعیف، نفی یا اثبات کنیم و همواره باید به زبان حال از خدا پرسید چه باید کرد و چه نباید کرد. یک بخش هم ارتباط ما با انسان‌های دیگر است که جلوه‌ای از آن عالم سیاست است. به هر حال ما در عالم سیاست در حال ارتباط با انسان‌های دیگر هستیم و در نهاد اقتصاد، خانواده، تعلیم و تربیت و حقوق و اخلاق هم این‌گونه است، از این‌رو در این نگاه اصلاً نمی‌توانیم خودمان بگوییم که نهاد سیاست، اقتصاد و... چگونه باید اداره شود. همه اینها باید از سوی خدا باشد، به این معنا که باید به قرآن و روایات معصومین رجوع کنیم و از آنها بپرسیم چه باید کرد و چه نباید کرد. به ظاهر ارتباط ما با خدا تنها از طریق کتاب و سنت است. این نوع تفکر در میان اهل سنت هم وجود دارد، اما آنها کتاب و تنها سنت نبوی را قبول دارند، ولی شیعه کتاب و سنت چهارده معصوم را قبول دارد، از این‌رو ما از خود چیزی نداریم تا قانونگذاری کنیم و حتی شیوه اجرای یک قانون را هم باید از خدا بپرسیم. اگر قرار باشد در اینجا نکته نقدآمیزی گفته شود باید گفت هیچ‌یک از این مبانی اصلاً اثبات نشده، بلکه مسلم فرض شده است. مسائلی که در عرف آموزش‌های سنتی جاری و متدینان سنتی وجود دارد، مسلم فرض شده است. هیچ‌یک از اینها اثبات شده نیست.

نکته دوم این است که با فرض مسلم انگاشته شدن اینها، اگر اثبات هم می‌شد - که محال است اثبات‌شدنی باشد - در عین حال با محتوای قرآن و روایات هم سازگاری ندارد. در قرآن و روایات نیز فرازهایی وجود دارد که برخلاف یا نقض آنهاست، از جمله امر به مشاوره. اگر این کار تزئینی بود، تزیین وقت همه نبود که به پیامبر امر شود از مردم مشاورت بخواهد؟ مسلماً فرض این بوده که از این مشاورت‌ها، پیامبر اکرم (ص) هم علم و فهم و تجربه جدیدی دریافت کند و قدرت تفکر جدیدی کسب کند و گرنه شوخی تلقی می‌شود که کسانی را به‌عنوان مشورت‌خواهی بخواهید، سخنانی هم رد و بدل شود آن‌گاه هم گفته شود این زینت‌المجالس و تزئینی است.

**رای دوم** که جنبه فلسفی‌تری دارد می‌گوید اگر بنا بر این باشد که اداره و تدبیر جامعه به دست کسی یا کسانی سپرده شود ما باید از دو اصل آنها اطمینان داشته باشیم، نخست از علم و دیگری از قدرت.

برای نمونه ما تحت تأثیر روانشناسی جدید غرب، چیزی را دائم تکرار می‌کنیم و در جمهوری اسلامی ایران هم با این‌که به گمان خود همه‌چیز را از اسلام می‌گیرند اما شما یک چیز را از صداوسیما، مطبوعات و... شاهدید و آن مقوله «اعتماد به نفس» است. آنها می‌گویند با بچه‌های ما باید به گونه‌ای رفتار شود که اعتماد به نفس در آنها تقویت شود، اما از این منظر دینی که این افراد دارند، اعتماد به نفس در مسائل زندگی با مشکل روبه‌رو می‌شود، زیرا ما باید اعتماد به کسی داشته باشیم که علم به اندازه کافی و قدرت نیز به اندازه کافی داشته باشد. آیا در هیچ مسئله‌ای و مشکلی به کسی رجوع می‌کنید که علم ناچیز و قدرت ناچیز داشته باشد؟ من باید چگونه بر کسی تکیه کنیم که از نظر علم و قدرت در حد صفر است. بنابراین اگر از منظر این افراد نگاه کنیم، نباید این همه از صداوسیما گفته شود بچه‌ها را باید با اعتماد به نفس بار آورد. باید چیزی می‌گفتند که در عرف اهل اخلاق ما، بویژه اخلاقی عرفانی ما گفته می‌شد و آن این‌که توکل بر خدا کنید و امور را به دست او تفویض کنید، زیرا انسان موجودی است که خدا از نظر علم و قدرت جز اندکی به او نداده است، پس موجودی که علم و قدرتش این است، چرا به خود اعتماد داشته باشد؟ بنابراین این جمله‌های ضد و نقیض از این نشأت می‌گیرد که این افراد اسلام و دنیا را به درستی نمی‌شناسند. افرادی با این دیدگاه از این نکته استفاده سیاسی کرده‌اند و از این‌رو دید فلسفی به کار بردند و گفته‌اند وقتی می‌گویید دموکراسی و رأی مردم، به کسی رجوع می‌کنید که علم و قدرت کافی ندارند. آنها می‌گویند آیا عاقلانه و خردمندانه است که ما در حل و فصل امور به کسانی رجوع کنیم که از نظر علم (نظری) و قدرت (عملی) این‌گونه هستند؟ ما باید به منبع قدرت رجوع کنیم. همان‌طور که در زندگی شخصی هم این مشی را در پیش می‌گیرید. اگر به کسی رجوع کردید تا نظرخواهی کنید، به کسی مراجعه کنید که زمینه علمی داشته باشد و یا اگر به کسی رجوع کردید تا مشکل شما را حل کند، به کسی رجوع کنید که قدرت لازم برای رفع آن مشکل عملی داشته باشد، پس چرا در عالم سیاست چنین نمی‌کنید و به انسان‌هایی رجوع می‌کنید که از نظر علم و قدرت کاستی دارند؟

اگر دقت کنید این نظریه با نظریه اولی تفاوت دارد. در اولی می‌گفت ما حق نداریم چون مملوک هستیم و مملوک باید به مالک رجوع کند. اما در نظریه دومی بحث این است که برای حل و عقد امور کسانی لازمند که علم و قدرت کافی داشته باشند، ولی علم و قدرت کافی در عالم انسانی یافت نمی‌شود، باید به عالم الهی رجوع کرد و از خدا که منشأ قدرت و علم است، استمداد کرد.

اما رأی سوم وجود دارد که بیشتر جنبه نقلی دارد و آن این است که در قرآن ترجیح‌بند بسیاری از آیات این است: اکثرهم لایفقهون، لایعلمون، لایشعرون، لایعقلون و... بنابراین نمی‌توان به اکثریت رجوع کرد بویژه که این آیات عموماً مدنی هستند. البته در اینجا مغالطه عظیمی صورت می‌گیرد که به آن اشاره خواهم کرد. «هم» در این آیات، جامعه‌ای است که پیامبر در آن زندگی می‌کرد (جامعه موجود). تسری دادن این «هم» از جامعه موجود به مخاطبان بالفعل و محقق پیامبر به غایبان و همه جوامعی که در مکان‌ها و زمان‌های دیگر وجود دارند، دلیل می‌خواهد. اگر من در این لحظه بگویم هوا گرم است اگرچه تعبیر اختصاری «هوا گرم است» را به کار برده‌ام، اما در واقع گفته‌ام که در فلان روز از فلان ماه از فلان سال و در فلان ساعت و فلان مکان هوا گرم است. البته همه اینها را من به زبان نیاورده‌ام، بلکه قرینه حالیه‌ای است که روشن می‌کند چه زمان و مکانی مراد است. حال اگر این «هوا گرم است» را شخص دیگری بخواهد درباره هر هوایی تعمیم بدهد، نیاز به دلیل دارد. از این رو اینها از کجا می‌توانند این «هم» را تعمیم یافته به کل بدانند؟ در کجای قرآن آمده همه انسان‌ها در هر مکان و زمان و هر وضعیتی اکثرهم لایعقلون هستند، اما مغالطه بزرگ این نیست، بلکه این است که با این بیان که اکثرهم لایعقلون، لایشعرون و لایفقهون حتی اگر از اشکال پیشین صرف‌نظر بکنیم، با این رأی ما اکثریت نفی شده، ولی رأی اقلیت نیز اثبات نشده است، بلکه با این رأی گفته شده که نباید به اکثریت رجوع کرد.

می‌توان تعبیر دیگری از این داشت که اکثریت از آن‌رو که اکثریت است گفته شده که محل اعتنا نیست، پس باید ویژگی‌های دیگری در آنها باشد، نه صرف اکثر بودن، تا محل اعتنا باشند، یعنی در اینجا عنوان شده که شما نمی‌توانید کمیت را لحاظ کنید. حال که گفته شده رأی اکثریت قابل پذیرش نیست و ویژگی یا ویژگی‌های دیگری باید داشته باشند، آیا ویژگی دیگر، در اقلیت بودن است؟! یعنی

استدلال آقایان بر این استوار است که گویا برای این که رأی مورد قبول واقع شود یک ویژگی لازم دارد و آن این است که در اقلیت باشد. در پاسخ به اینها باید گفت خیر، اگر قرآن گفته اکثرهم لایعلمون و... یعنی صرف این که رأی طرفدارانی دارد که اکثریت جامعه هستند، این رأی را نمی‌توان پذیرفت، بلکه باید رأی را بپذیریم که قائلین به آن رأی، غیر از اکثریت داشتن، ویژگی یا ویژگی‌های دیگری داشته باشند، نه این که آن ویژگی ضروری و لازم، در اقلیت بودن باشد.

لسان قرآن این است که برای پذیرش رأی، نه اکثریت ملاک است نه اقلیت. اگر اکثریت بودن ملاک اعتبار نیست به طریقی اولی، اقلیت بودن هم ملاک اعتبار نیست، بلکه ویژگی‌های دیگر لازم است. اگر آن ویژگی‌ها نباشد، انصافاً روی رأی اکثریت اجماع بیشتری است و اولویت دارد.

**رأی چهارم** هم معتقد است اگر همه مردم به دین التزام دارند - که فرض بر این است که اکثریت جامعه التزام دارند - دین کارشناس و صاحب‌نظر نیاز دارد. به همان صورت که اگر هزار نفر باشند و هیچ‌یک در مورد اتومبیل ندانند اگر یک نفر در مورد اتومبیل بداند، همه تسلیم او می‌شوند، از همین رو اگر بپذیریم به چیزی به نام دین التزام عملی داریم، این که به چه چیز امر و به چه چیز نهی می‌کند، حال اگر این مردم ۷۰ میلیون نفر هم باشند همان کسانی هستند که هواپیمایشان یا اتومبیلشان خراب شده و باید به آن یک نفر متخصص رجوع کنند. بنابراین آنها معتقدند ما برای التزام عملی به دین، باید بدانیم دین چه می‌گوید و این شرایطی نیاز دارد که این شرایط را اکثریت جامعه ندارد و تنها اقلیتی به نام روحانیون این شرایط را دارند. به تعبیر دیگر رجوع به روحانیون، رجوع به کارشناس و صاحب‌نظر است که در عرف عقلای همه جوامع پذیرفتنی است.

در این رأی هم چند خطا وجود دارد؛ آیا وقتی ما در جامعه به چند کارشناس رجوع می‌کنیم، مانند رجوعی است که به عالمان می‌کنیم؟ این دو رجوع تفاوت دارد، زیرا ما وقتی به پزشک برای جراحی رجوع می‌کنیم، او کارشناس است و ممکن است قطعه‌هایی از بدن را ببرد یا مجروح کند، اما ما می‌پذیریم، چون او کارشناس است، زیرا تجربه تاریخی نشان داده که از هر هزار نفر که زیر تیغ جراحی رفته‌اند، ۹۵۰ یا ۹۶۰ نفر سالم بوده‌اند، پس این جراح تجربه تاریخی دارد که این تجربه، کارشناس بودن او را ثابت می‌کند. نکته بعدی این است که غیر از



جراحی‌های موفق او، او چندین نفر دانشجو دارد که زیر نظر او جراحی آموخته‌اند و وجود آنها نشان می‌دهد او کارشناس است و از همه مهمتر این‌که ما پس از جراحی آشکارا احساس می‌کنیم حال ما از پیش از جراحی بهتر است. حال باید پرسید این موضوع در رجوع ما به روحانیون به صورتی که گفته شد و با این شرایط که ذکر شد وجود دارد یا خیر؟ آیا ما می‌توانیم بگوییم همان‌طور که جراح یا مکانیک ماشین به ما چیزی عرضه کرد که بهتر از چیزی است که بیشتر در اختیار او قرار گرفته بود، در مورد روحانیت هم این‌گونه است.

یا اگر مسئله‌ای هم داشتیم که به آنها رجوع کردیم، در حال حاضر فهم و تشخیص خود ما حکم می‌کند و مشکل ما رفع می‌شود، این‌گونه نیست. ما پیش از این‌که پا به عالم برزخ بگذاریم، چگونه می‌توانیم بفهمیم مشکل و مسئله ما رفع شده یا نه؟ اگر این‌گونه باشد که ما بفهمیم اگر به کسی رجوع کرده‌ایم مشکلمان حل شده و آنها که به ما رجوع نکرده بودند همچنان مشکل دارند در این صورت هر شیادی می‌تواند دکان باز کند و حتی سیدعلی محمد باب هم این ادعا را می‌کند که بهایی شوید تا وضع بهتر شود!

پس تفاوت مهم این است که در رجوع به غیر روحانیون، خود ما ادراک می‌کنیم که مشکل ما حل شده، اما در رجوع به روحانیون، ملاک روشن نیست که مشکل ما رفع شده است، چون همه‌چیز به پس از مرگ برمی‌گردد. این‌که گفته می‌شود در تجربه تاریخی ایران در بسیاری از موارد روحانیون توفیقاتی داشته‌اند مانند نهضت تنباکو، مشروطیت، نهضت ملی و انقلاب اسلامی باید توضیح داد که نخست رجوع به هرگونه استقرایی چه تجربی و چه تاریخی وقتی قانع‌کننده است که هم مواردی که مشکل‌گشایی شده و هم مواردی که مشکل‌زایی شده به‌شمار آیند. کشیشی می‌خواست کسی را مسیحی کند، او را به کلیسا برد و در تمام چهار دیوار کلیسا تصاویر بسیار ریزی در کنار هم نصب شده بود. کشیش به او گفت آیا می‌دانی این عکس‌ها متعلق به چه کسانی است؟ گفت نه. کشیش گفت تصویر کسانی است که بیماری بی‌درمان داشتند و رجوع به حضرت مریم و مسیح کردند و درمان شدند. آن مرد گفت بسیار خوب، تصویر کسانی که اینجا آمدند، ولی درمان نشدند و مردند را هم به من نشان بدهید تا نسبت‌سنجی کنم و ببینم چند نفر درمان شده‌اند و یا درمان نشده‌اند و تصمیم‌گیری کنم.

دوم و مهمتر این‌که فرق است میان این‌که یک روحانی به خاطر شأن اجتماعی که دارد کسب قدرت می‌کند و می‌تواند از این قدرت در راه مصالح مردم استفاده کند.

نقش روحانیون در مقاطع مختلف ممکن است شامل این مقوله شود. بسیاری از روحانیون از جایگاه اجتماعی خود به سود مردم استفاده کرده‌اند، اما بحث این است که آنها از کجا می‌توانند بگویند کارشناس دین هستند و از کجا معلوم سخن خدا را می‌گویند؟ مثلاً آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله طباطبایی در نهضت مشروطه نقش مثبتی داشته‌اند، چون قدرت اجتماعی‌ای داشتند که روشنفکران نداشته‌اند و از این قدرت به سود مردم بهره برده‌اند، اما مشکلی که با این روحانیون داریم این است آنها که می‌گویند «حکم خدا» این است و جز این نیست، از کجا می‌دانند چنین چیزی درست است، از کجا معلوم که آنها رأی خدا را می‌گویند؟ در قرآن داریم اگر اختلافی پیش آمد آن را به خدا و رسول ارجاع دهید آیا شیوه ارجاع به خدایی که اثبات می‌شود و در واقع مخلوق ذهن است ارجاع به خدای خالق آسمان و زمین است که اثبات‌پذیر نیست و مکانیزم ارجاع به رسولی که رحلت یافته چیست؟ گفته می‌شود روحانیون، اهل‌الذکر هستند و براساس آیه‌ای از قرآن باید برای حل مشکلات از آنها پرسید (فاسئلوا اهل‌الذکر). روحانیت شیعه که از زمان سیدرضی و سیدمرتضی در عراق و نجف تأسیس شد و هویت یافته از کجا معلوم که مصداق اهل‌الذکر است. در حال حاضر در میان همین اهل‌الذکر هم تا بخواهید اختلاف آرا وجود دارد، حتی در میان شیعیان امامی و اثنی‌عشری هم دیدگاه‌های متفاوتی است. گفته می‌شود اگر در مقام مقلد از مقلد تبعیت کنیم مأجور هستیم، هرچند مقلد ما خطا کرده باشد، این دیدگاه به نوعی به پلورالیسم فرهنگی میدان می‌دهد. همین که در یک زمان واحد با هم اختلاف نظر دارند، نشان می‌دهد ایدئولوژی آنها مشکل‌دار است و گرنه معنا ندارد که اگر علمی متدلوژی درست داشته باشد، پرسشی از این علم، چند پاسخ بیابد. از تمام اینها که بگذریم، می‌گویند باید ولی‌امر را ملاک قرار دهیم تا اختلاف‌ها حل شود. اینجا دو نکته وجود دارد، ولی‌امر برای این‌که ولی‌امر باشد، باید ابتدائیات آنچه را که عرف مسلمین است، زیر پا نگذارد، برای نمونه ما را دعوت می‌کنند در فلان سخنرانی اینشتین درباره نظریه نسبیت عمومی شرکت کنیم، ما که ریاضی نمی‌دانیم، اما با این وجود شرکت می‌کنیم. زمانی که اینشتین نظریه نسبیت عمومی خود را آغاز می‌کند، در ابتدای درس گفتار خود می‌گوید  $2 \times 2 = 5$ ، من از او می‌پرسم شما اشتباه می‌کنید چون  $2 \times 2 = 4$  است، او می‌گوید خیر  $5 = 2 \times 2$  است. وقتی پافشاری کرد ما که آنجا نشسته‌ایم می‌گوییم ما که فیزیک و ریاضیات نمی‌دانیم، اما این موضوع وجود دارد که کسی که بدیهی ریاضیات را زیر پا می‌گذارد، ما بدون

این‌که آنچه را در بالا و در نظریه نسبت عمومی و خصوصی می‌گذرد بدانیم از همان ابتدا به او شک می‌کنیم، چون خلاف آن چیزی که ما می‌دانیم می‌گوید. بنابراین این‌گونه جمع‌بندی می‌کنیم که مسائلی که از دسترس فهم ما خارج است را حتماً خلاف خواهد گفت.

قرآن می‌فرماید حتی اگر دشمنی‌ای در حق گروهی دارید در حق آنها بی‌انصافی نکنید و انصاف بورزید. این از بدیهیات قرآن است و مانند  $4 = 2 \times 2$  است. هر انسانی این را فهم می‌کند که وقتی قرآن می‌فرماید بعضی از شما درباره بعضی دیگر غیبت نکنید، آیا می‌پذیرد که به‌جای غیبت، تهمت بزنیم و براساس همان تهمت مجازات کنیم؟

به گمان من در قرآن یک اولیه مهم عقیدتی وجود دارد و هر انسانی آن را می‌پذیرد که «لا اله الا الله» یعنی غیر از الله هیچ‌کس درخور پرستش نیست و سخن هیچ‌کس بی‌چون و چرا به غیر از خدا پذیرفتنی نیست. ذیل این آیه در قرآن آمده که یهودیان و نصارا روحانیون خود را به جای خدا می‌پرستیدند. صحابه از امام باقر می‌پرسد آیا واقعاً روحانیون یهود و نصارا از مردم می‌خواستند آنها را بپرستند؟ امام باقر می‌فرماید که نه می‌گفتند و نه اگر می‌گفتند کسی می‌پذیرفت. صحابه می‌پرسد قرآن می‌گوید «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله»، یعنی آحبار و رهبان را به‌جای خدا برگرفتند. امام باقر می‌فرماید خیر، مراد قرآن این است که معامله‌ای با روحانیون خود می‌کردند که باید با خدا کرد و آن معامله این است که تنها باید سخن خدا را بی‌چون و چرا پذیرفت.

یهود و نصارا سخن عالمان خود را می‌پذیرفتند. اگر می‌گفتند یک دهم اموال خود را بپردازید، مردم می‌گفتند حکم خدا این است که یک‌دهم اموال را بپردازید، فردا می‌گفتند یک هشتم، مردم هم می‌گفتند خدا گفته است یک‌هشتم؛ یا یک‌دهم دیروز درست و یا یک‌هشتم امروز نادرست، و یا برعکس. همین مصداق آن آیه شد. ظاهراً در ذیل این آیه، صحابه از امام باقر می‌پرسد پس ما باید نسبت به خود شما، هم این‌گونه کنیم، امام باقر می‌فرماید شما هم باید چنین کنید و سخن مرا باید بر قرآن عرضه کنید و آنچه با قرآن موافق افتاد بپذیرید، وگرنه خیر.

قرآن اولیات اخلاقی هم دارد که دیگر نیاز به تفسیر ندارد که بگویید نمی‌دانید. خود قرآن گفته است که اگر از شما خواستند سخنی را بپذیرید بگویید دلیل بیاورد «قل هاتوا برهانکم».

نکته آخر هم این است که اگر قرار شد بگویند در اختلاف فتاوا و آرای دینی باید از ولی فقیه رأی را بپذیرید و بقیه مسائل را رها کنید، این تسلیم به منطق قدرت است، یعنی در شرایط مساوی باید دلایل کسی را پذیرفت که قدرت را به دست دارد و این خلاف اولیات قرآن است. در کجا قرآن می‌فرماید سخنی به صرف این که صاحب سخن دارای قدرتی است که دیگران این قدرت را ندارند پذیرفتنی است؟ در کجای روایات آمده که صاحب سخنی را به صرف این که قدرتمندتر از رقبا و بدیل‌های خود است باید پذیرفت. قرآن می‌گوید هر که از شما قبول خواست شما از او دلیل بخواهید و بگویید برهان شما چیست؟ مجموعه سخنان آنها در این چند رأی خلاصه می‌شود و همه آنها به تفصیل و جزء به جزء قابل نقد است.

به گمان من چهار رویه بر این سخن وجود دارد: رویه اول این است که همه پیش‌فرض‌های این رأی بدون دلیل است، برای نمونه اگر واقعه غدیر رخ داده بود، علی بن ابیطالب (ع) در خطبه شقشقیه می‌فرماید سوگند به خدا که فلانی جامه خلافت را به تن خود بیاراسته درحالی که خود می‌دانسته شایستگی من بر این جایگاه مانند محور نیازین آسیاست. از فضیلت سرشارم و سیمرخ اندیشه بر ستیغ منزلت من ره نمی‌تواند یافت.... گفته‌اند تا نشان دهند افضل هستند، ولی نقل قولی از پیامبر (ص) نمی‌آورند. ملاحظه می‌شود در صدر اسلام علی (ع) بدون استناد به سخن پیامبر استدلال شخصی می‌کند. نکته دیگر این که آیا ائمه گفته‌اند جانشینان ما، هرکسی است که مدعی جانشینی ماست یا شریطی باید داشته باشد؟ پس چرا از این شرایط سخن گفته نمی‌شود. این که نباید ظالم باشند از بدیهی‌ترین شرایط است «لاینال عهدی الظالمین». نکته سوم این که آیا پیش از تشکیل حکومت اسلامی در این ۱۴ قرن گذشته آیا مردم کافر می‌آمدند و کافر از دنیا می‌رفتند؟ پس اسلامی بودن و مسلمان بودن به وجود ولی فقیه مربوط نیست. فرض کنیم که بپذیریم به علما رجوع کنیم، حال در شریطی که خود علما هم می‌گفتند چه باید بکنیم؟

عامه مردم با این اختلاف در تفاسیر از سخنان خدا و منظور خدا، چه باید بکند. وقتی آرای خدا را به صورت متناقض بر ما عرضه می‌کنند، یکی می‌گوید خداوند گفته الف، ب است و دیگری می‌گوید الف، ب نیست و دیگری می‌گوید خدا گفته برخی الف‌ها، ب هستند و برخی ب نیستند، حال ما باید چه کنیم؟ متدلوزی وجود ندارد که با آن عامه مردم بفهمد رأی خدا را چه کسی می‌گوید.

اگر می‌گویند دل‌ها متوجه یک نفر شده است؛ همین هم از راه آرای مردم فهم می‌شود. نخست که دل‌ها متوجه کسی شدن، سندیت دینی و مذهبی ندارد. دیگر این که چه ترازو و میزانی وجود دارد تا بدانیم دل‌ها متوجه چه کسی شده است؟ گرچه در قانون اساسی آمده که حاکمیت از آن خداست، ولی خداوند ما را به سرنوشت خودمان مختار کرده تا سرنوشت‌مان را رقم بزنیم، ولی برخی می‌گویند آرای مردم تنها کشف حقیقت است.

باید گفت برای کشف حقیقت، حقایقی لازم است. هر حقیقتی با یک متدلوژی قابل کشف است. این که حقیقت از چه صنفی باشد مانند حقیقت منطقی ریاضی یا فلسفی و یا تجربی طبیعی و یا تجربی انسانی و یا عرفانی، متدلوژی متفاوتی را می‌طلبد هر متدلوژی به‌گونه‌ای در اختیار همه انسان‌ها نیست، پس چه متدلوژی می‌تواند در اختیار همه باشد؟ این همان سرمایه مشترک همه انسان‌هاست و سرمایه همه انسان‌ها هم چیزی جز حس و عقل نیست. آیا صرف این که همه ما انسان‌ها عقل و حس داریم کفایت برای کشف حقایق ریاضی می‌کند؟ خیر زیرا غیر از حس و عقل ما نیاز به آموزش داریم و در هر رشته آموزش خاصی مورد نظر است. حال حقیقتی که باید در کشف ولی فقیه باشد چه حقیقتی است؟ از هر صنف حقیقتی باشد، آموزش‌هایی می‌خواهد.

اشکال روش کشف این است که اولاً برای نمونه در فردی دو صفت وجود دارد و یک صفت نیست و در فرد دیگری دو صفت دیگر وجود دارد. در فردی سومی یک صفت هست و دو صفت دیگر نیست. آیا این صفات در یک رشته تسبیح به هم متصل شده‌اند که یا همه باید باشد یا هیچ‌کدام نباید باشد؟ پس بحث این خواهد بود که اگر چنین باشد، کدام صفت ارجح است؟ هر صفتی که بخواهید بسنجید، باید با کیفیت اداره مطلوب جامعه بسنجید، پس نیاز به این داریم تا بدانیم که علوم لازم برای اداره، تدبیر و یا کمال مطلوب جامعه چیست؟ در مورد اعلیت فقهی باید گفت کجا ثابت شده برای اداره و تدبیر کمال مطلوب یک جامعه به جای روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد یا سیاست و... فقه مصطلح را بدانیم.

\*\*\*

آنچه مطرح شد در حوزه مسائل معرفتی و احیاناً کج‌اندیشی بود. اما اگر درآمد‌های رانتهی و بادآورده مبتنی بر نازکی کار و کلفتی پول به فضای امنیتی - نظامی وارد شود و با تفسیرهای کج‌دلانه و کج‌اندیشانه از قانون اساسی تکمیل شود (۶) مثالی را

به وجود می‌آورد که برانداز اصول انقلاب، قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی خواهد بود. به همین دلیل است که چالش قانون اساسی به بحران قانون اساسی تبدیل شده است. به این معنا که اگر نامزدهای ریاست جمهوری شعار بازگشت به تک تک مواد قانون اساسی را بدهند برانداز تلقی می‌شوند. به نظر من این مقوله است که می‌تواند ریشه ناآرامی‌ها باشد. (۷)

امید است همان‌طور که مقام رهبری گفتند قانون اساسی ثمره انقلاب فصل الخطاب همه قرار گیرد، چرا که جایگاه همه چیز در آن تعریف شده و اگر ایراداتی به آن وارد است جایگاه تجدیدنظر قانونی هم در آن تعریف شده است. در یک کلام، خلاصه آنچه آقایان خاتمی، موسوی و کروبی می‌گویند این است که طی سال‌ها رویه‌هایی باب شده که در عمل قانون اساسی ثمره انقلاب دور زده شده است. تا آنجا که می‌دانم احیای قانون اساسی شعار قاطبه مردم ایران است و ربطی به انقلاب مخملی ... ندارد.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سخنرانی آیت‌الله منتظری درباره حکومت اسلامی، راه مجاهد، (حکومت ولایت مطلقه یا عامه تفاوت ولایت مطلقه با استبداد و...، شماره ۶۹، ۱۳۷۱)
- ۲- جایگاه مردم در نظام اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، چاپ ۱۳۸۷، ص ۳۲ و ۳۳
- ۳- جایگاه قانون اساسی در اسلام و دیدگاه علما و کارشناسان، آیت‌الله حسینعلی منتظری؛ آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی، حجت‌الاسلام والمسلمین حسین انصاری‌راد و آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی، چشم‌انداز ایران، شماره ۵۰؛ قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان، در گفت‌وگو با آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی، شماره ۴۶، حجت‌الاسلام مهدی کروبی و حجت‌الاسلام انصاری‌راد، شماره ۴۷.
- ۴- کیفیت مشارکت مردم در انتخابات اصفهان، ایران فردا، شماره ۲۵، اردیبهشت ۱۳۷۵.
- ۵- ر.ک: دو ملت زیر سایه خدا، نوشته توماس فریدمن، ترجمه لطف‌الله میثمی، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹.
- ۶- «اصلاحات، بن‌بست و راهکارها»، چشم‌انداز ایران، شماره‌های ۱۶ و ۱۷.
- ۷- «برانداز کیست، براندازی چیست؟»، چشم‌انداز ایران، شماره‌های ۹ و ۱۰.

## راهبرد ممکن<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

از هر چه بگذریم، نمی‌توانیم از حرکت شکوهمند انقلاب اسلامی به سادگی بگذریم. به قول مرحوم طالقانی ما انقلابی توحیدی، اسلامی و مردمی داشتیم. چیزی از انقلاب نگذشته بود که صاحب قانون‌اساسی‌ای به نام قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران شدیم که ثمره انقلاب نام گرفت و این قانون‌اساسی سند وفاق ملی ما ایرانیان شد. دستیابی به این سند وفاق ملی در کشور ما و جامعه ما کاری بسیار عظیم بود، چرا که زیربنای جامعه ما را سستی دینی تشکیل می‌داد که می‌توان آن را همان نظام حلال و حرامی دانست که در آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه و روحانیت است و نماد این نظام هم رساله‌های عملیه مراجع است. آنها معتقدند حلال و حرام محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است، بنابراین می‌گویند اصولاً ما چه نیازی به قانون‌اساسی داریم؟ چرا که تکلیف مؤمنان را این نظام حلال و حرام مشخص کرده است، برای نمونه در این نظام حلال و حرام، زن حق قضاوت ندارد، در نتیجه زن حق رأی‌دادن هم ندارد. در واقع یک زن با رأی خودش که در ذات خودش نوعی قضاوت است می‌تواند بین دو مجتهد جامع‌الشرایط یکی را انتخاب کند. قانون‌اساسی نه تنها روابط میان ما ایرانیان را تعیین می‌کند، بلکه رابطه کل جامعه ما را با جهانیان و کشورهای دیگر مشخص می‌کند. همین قانون‌اساسی جمهوری اسلامی سه‌بار به رأی زنان و مردان ایران‌زمین

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دوماهنامه «چشم‌انداز ایران» شماره ۶۰، اسفند ماه ۱۳۸۸ و اردیبهشت ماه ۱۳۸۹. این مقاله در آبان ۱۳۸۷ با عنوان «قانون‌اساسی، یک پیشنهاد راهبردی» برای نظرخواهی به صاحب‌نظران داده شد و طی سرمقاله جاری با ویرایشی جدید در دسترس خوانندگان نشریه قرار گرفته است.

گذاشته شد؛ یک‌بار زمانی که اعضای خبرگان قانون‌اساسی را انتخاب کردند تا قانون‌اساسی را تدوین کنند، بنابراین با همین رأی می‌شد که قانون‌اساسی را هم خودشان تصویب کنند. بار دوم با تأکید مرحوم امام پس از تدوین، قانون‌اساسی به رأی مردم گذاشته شد و در نهایت هم در تجدیدنظر قانون‌اساسی در سال ۱۳۶۸ با وجود تأیید مقام رهبری به رأی مردم گذاشته شد. نکته مهم در قانون‌اساسی این است که چندین مرجع تقلید و افزون بر آن، چند ده مجتهد جامع‌الشرایط و تعداد زیادی از اسلام‌شناسان، نواندیشان دینی و همچنین نمایندگان اقوام و اقلیت‌های دینی در تدوین آن نقش داشته، آن را امضا کردند و به این قانون‌اساسی رأی دادند، بنابراین تک‌تک مواد قانون‌اساسی از نظر مذهبی مشروعیت دارد و مغایرتی با اصول اسلام نداشته و ندارد. نه تنها مشروعیت دارد، بلکه مقبولیت هم دارد، زیرا به رأی عامه مردان و زنان گذاشته شده و در این راستا جنبه قانونی پیدا کرده است. اگر گروهی پیدا شوند و به دنبال تطبیق قانون با شرع باشند باید توجه داشته باشند که تک‌تک مواد این قانون مشروعیت دارد و به امضای مراجع و مجتهدان جامع‌الشرایط رسیده است. همچنین مردم تک‌تک مواد را فهم کرده و به آن رأی داده‌اند. این نکته که مراجع تقلید و مجتهدان جامع‌الشرایط گامی فراتر از احکام فرعی برداشته و به قانون‌اساسی که یک حکم اجتماعی و سند وفاق ملی است رأی داده‌اند بسیار مهم است و در واقع قانون‌اساسی، رساله اجتماعی مراجع می‌شود. اگر به یاد داشته باشیم در سال ۱۳۶۶ مرحوم امام مطرح کردند که احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی اولویت دارد و احکام اجتماعی قرآن ۱۷ برابر احکام فردی آن است. ایشان گفتند یکی از مصادیق این احکام اجتماعی همین قانون‌اساسی جمهوری اسلامی است که آن را فلسفه عملی اسلام دانسته‌اند. درباره قانون‌نگرایی، دکتر سیدجواد طباطبایی معتقد است که روشنفکری ایران با انقلاب مشروطیت شروع شد و در انقلاب مشروطیت، روشنفکرترین شخص مرحوم آیت‌الله نائینی بود که توانست دین و فقه را به صورت حقوق و قانون دریاورد تا به رأی مردم گذاشته شود. بنابراین عموم مؤمنان و متدینان انسان‌های لائیک، مذهبی سستی، مذهبی مترقی، جریان چپ سوسیالیست و به‌طورکلی همه شهروندان این قانون را قبول کردند.

عظمت دیگر قانون‌اساسی جمهوری اسلامی این است که صرفاً براساس اندیشه این و یا آن فرد نیست که دچار نوسانات بشود، بلکه یک «اندیشه اجتماعی» و



همچنین «اندیشه‌های سازمان‌یافته» است که می‌تواند اندیشه ملت کثیرالاقوام ایران تلقی شود. در فرهنگ جامعه ما، یک نظام عقیدتی مستتر است که در غیبت امام‌زمان(عج) مراجع تقلید خود را نماینده امام زمان می‌دانند و مقلدان هم برای آنها حق و توقائل هستند. تاریخ مبارزات معاصر هم نشان داده که روحانیون هرگاه در یک تشکل یا روابطی قرار گیرند خود را فصل‌الخطاب می‌دانند گویا که نظر نهایی را آنها باید بدهند، ولی عظمت قانون‌اساسی در این است که این دو نظام دیگر، یعنی نظام حلال و حرام و یا نظام فوق‌قانون را می‌تواند در یک نظام واحد ادغام کند تا جامعه ما بتواند توسعه‌ای شیرین را در انتظار داشته باشد که این را می‌توانیم ادغام سه نظام در یک نظام واحد تلقی کنیم. همچنین قانون‌اساسی می‌تواند به شیوه مناسب و ممکن تضاد سنت و مدرنیته را حل کند، چرا که نیروهای سنتی و مذهبی معمولاً خود را اصولگرا، و نیروهای مدرن و روشنفکر خود را اصلاح‌طلب می‌دانند. این در حالی است که مرحوم امام به این مضمون گفتند که علما بر سر اصول الی‌ماشاءالله اختلاف دارند، برای نمونه بر سر وحی، نبوت و معاد و حتی خدا که برخی آن را اثبات‌ناپذیر دانسته و برخی در پی ثبات آن هستند اختلاف دارند و اگر بخواهد با این اختلافات در اصول جامعه اداره شود، ما یک ملوک‌الطوایفی و هرج‌ومرج خواهیم داشت. اصلاح‌طلبان هم که اصولاً به دموکراسی برای اداره امور جامعه اعتقاد دارند طبیعی است که دموکراسی را جدا از قانونگرایی نمی‌دانند، بنابراین قانون‌اساسی و قانونگرایی می‌تواند تضاد این اصولگرایی و اصلاح‌طلبی را حل کند و قطب‌بندی کاذبی نخواهیم داشت، باشد که رعایت شود، چرا که اصلاح‌طلبان می‌خواهند اصلاحات مصرح در قانون‌اساسی اجرا و احیا شود. در ابتدای انقلاب که قانون‌اساسی به رأی مردم گذاشته شد ماده‌ای به‌نام تجدیدنظر در آن لحاظ نشده بود. علت این بود که آنها تمامی قوانین اساسی دنیا را مطالعه و ملاحظه کرده بودند که در تجدیدنظرهای بعدی یک سیر قهقراپی و افول دیده می‌شد و هر چه از صدر انقلاب دور می‌شویم پس از تجدیدنظر، تعدیل بیشتری را شاهدیم. اما پس از ۱۰ سال تجربه جمهوری اسلامی این ضرورت پیدا شد که در قانون‌اساسی تجدیدنظری صورت بگیرد. در پی آن رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی مرحوم امام خمینی هیئت تجدیدنظر را انتخاب کردند، در این تجدیدنظر برای نمونه پست نخست‌وزیری حذف شد، چرا که معتقد بودند میان نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور همواره اختلاف

است. به جای این که ریشه اختلاف از بین برود یک نهاد حذف شد. در این سیر ممکن است میان رئیس‌جمهور و مقام رهبری هم اختلاف‌هایی پیش بیاید. آیا باید نهاد ریاست‌جمهوری را حذف کرد یا فکری اساسی کرد؟ در قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸ نهاد شورای عالی امنیت ملی و نهاد تشخیص مصلحت نظام اضافه شد. تشخیص مصلحت در اصل مطلب مفیدی است و در کلام امام هم «تشخیص مصلحت مردم و نظام» بود، بعدها واژه مردم از آن حذف شد. پیش از آن هم بنا به قول و نظر امام دوسوم از نمایندگان مجلس و یا اکثریت آنها مصلحت را تشخیص می‌دادند و شورای نگهبان باید می‌پذیرفت و جنبه قانونی پیدا می‌کرد، ولی در عمل آنچه که انجام شد این بود که واژه مجمع تشخیص مصلحت نظام در قانون وارد شد و این مجمع می‌تواند در قانون اساسی هم تغییراتی بدهد، بدون این که به رأی نمایندگان منتخب مردم یا خود مردم رجوع و یا فراندومی انجام شود. در واقع اگر سرمایه‌گذار هوشمندی باشد می‌تواند بگوید ایران قانون اساسی ندارد، چرا که یک یا چند نفر می‌توانند قانون اساسی را عوض کنند و در نتیجه ریسک سرمایه‌گذاری بالا خواهد بود.

شورای عالی امنیت ملی هم در نفس خود پدیده خوبی است و نظام‌های دنیا هم آن را دارند، ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد این است که در مملکت ما همه چیز می‌تواند برچسب امنیتی بخورد و به جای رفتن به وزارتخانه خاص خود، به شورای عالی امنیت ملی برود. برای نمونه قراردادهای نفتی برای شکستن محاصره نفتی، جنبه امنیتی پیدا کرد و پس از حل و فصل به وزارت نفت رفت. در واقع وظیفه وزارت نفت به یک کار اجرایی صرف تقلیل می‌یابد و یا رابطه با عربستان به دلیل امنیتی بودن به شورای عالی امنیت ملی می‌رود و پس از حل و فصل، وزارت خارجه کار اجرایی آن را می‌کند. یا خرید اسلحه جنبه امنیتی پیدا می‌کند و به شورای عالی امنیت ملی می‌رود و بعد وزارت دفاع کار اجرایی آن را می‌کند. از آنجا که از ابتدای انقلاب، جریان‌های گنبد کاووس، کردستان، فرقان، مجاهدین و کودتای نوژه، مملکت دموکراسی محور ما را مملکت امنیت‌محور کرد و ادامه هم یافت، بنابراین در واقع شورای عالی امنیت ملی کشور محور همه کارها و همه وزارتخانه‌های اساسی مملکت شده است. به همین دلیل در ابتدای انقلاب نمی‌خواستند ماده‌ای به نام تجدیدنظر داشته باشیم و تحلیل آنها این بود که جامعه سیر قهقرایی را طی خواهد کرد و هرچه از انقلاب دور شویم قانون اساسی تعدیل یافته خواهد شد.

حالا که ۳۰ سال از انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی می‌گذرد جریان‌ی به‌تدریج حاکم شده که سه مؤلفه دارد؛ یکی فضای امنیتی - نظامی است به‌جای سیاسی - قانونی که در ابتدا بود و دیگری فضای نازکی کار و کلفتی پول است که در ابتدای انقلاب فضای اصالت کار بود در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم گفته شده بود ما باید ۳۰ سال زحمت بکشیم تا تفکر «اقتصاد به زبان ساده» که سرمایه‌اندوزی را بد می‌داند از جامعه رخت بر کند و اکنون ما دقیقاً در یک نقطه عطف تاریخی هستیم. سومین مؤلفه تفسیرهای تحریف‌گونه از قانون اساسی است که با روح انقلاب و قانون اساسی سنخیت ندارد. بنا به دلایل ذکر شده به نظر می‌رسد در چنین روابطی و معادلاتی که در جامعه ما حکمفرما شده، به‌هیچ‌وجه تجدیدنظر در قانون اساسی صلاح نیست و هر تجدیدنظری بشود تجدیدنظری منفی خواهد بود. برای نمونه آیت‌الله مصباح یزدی در پیش‌خطبه نماز جمعه گفتند اصل ۱۱۰ که اختیارات رهبری را محدود می‌کند باید به اصل ۵۷، یعنی ولایت مطلقه ارجاع شود تا این‌که اختیارات ولایت فقیه، نامحدود شود و به نظر من تا آنجا پیش برود که ولایت فقیه حق انحلال مجلس را هم پیدا بکند. درحالی‌که ولایت مطلقه در برابر ولایت مقیده بود و جوهر آن، ولایت احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی مندرج در رساله‌ها بود و نه آن‌که تفسیر مطلقه به‌معنای سلطنت مطلقه شود که منشأ دین‌گریزی بسیاری از جوانان شده است.

در نظام آموزش‌های جاری اعتقادی به انتخابات که در آن زنان و مردان ایرانی سرنوشت ایران را رقم بزنند ندارند، چرا که آنها اصلاً حق قضاوت برای زنان و مردان قائل نیستند. بنابراین به لحاظ تفکر و ایدئولوژی‌ای که دارند تن به انتخابات آزاد نخواهند داد و باید رأی مردم به کسانی که اینها صالح می‌دانند، داده شود. درواقع آرای مردم باید از فیلتر تفکرات فقهی این طیف روحانی - که احياناً ملهم از اندیشه‌های یونانی غربی است - بگذرد. به همین دلیل است که در این راستا قانونگذاری هم شده، برای نمونه نظارت استصوابی در هر مرحله گسترش بیشتری یافته است. به دلایل فوق من «شعار استراتژیک تجدیدنظر در قانون اساسی» را راهبردی درست نمی‌دانم. در معادلات سیاسی امروز اگر بخواهد در قانون اساسی تجدیدنظری شود طبیعی است اعضای آن هیئت تجدیدنظر طوری انتخاب خواهند شد که تمایلی به اصلاح‌طلبی و روح قانونگرایی نداشته باشند، درحالی‌که براساس قانون اساسی موجود حتی انتخاب مقام رهبری مشروط به آرای مردم و خبرگان

منتخب مردم است. جریانی است که می‌خواهد در تجدیدنظر به نوعی از الهی‌کردن برسد که کسی حق نداشته باشند انتقادی بکند و در این راستا هم قانون و هم آرای مردم دور زده شود.

من معتقدم علت این‌که مجلس ششم با آن عظمت و مترقی‌بودن و اکثریتی که داشت نتوانست در تصویب قوانین، موفقیت‌هایی به‌دست آورد این بود که از ابتدا به‌جای این‌که مهارت‌های قانونی‌اش را به کار بندد و در کادر ظرفیت‌های همین قانون اساسی موجود طراحی کند عمدتاً مشغول شعارهای فراقانونی‌ای شده بود که از سوی بعضی نمایندگان سر داده می‌شد، درحالی‌که می‌بینیم در صدر مشروطیت با این‌که ارتجاع، سلطنت و نیروهای واپسگرا بسیار قوی بودند، اما آنها توانستند قانون اساسی، متمم آن و قانون مدنی را تصویب کنند، با توجه به سیر جامعه معتقدم «ملاحظه‌کاری»، مترقی است و «محافظه‌کاری» به‌معنای حفظ قانون اساسی موجود، کاری انقلابی است تا زمینه را برای یک تحول مثبت ایجاد کند. معتقدم اگر هر رئیس‌جمهوری انتخاب شود همه باید با هم، هم‌قسم شوند که در چهار یا هشت سال ریاست‌جمهوری آینده دیگر شعار استراتژیک تجدیدنظر در قانون داده نشود. البته تغییر و تجدیدنظر سیر قانونی خود را دارد که هیچ‌گاه توقف‌پذیر نیست و همواره باید روی آن کار کرد، ولی نباید شعار استراتژیک و فلج‌کننده داده شود، چرا که همین قانون اساسی موجود را در برخی سطوح برنمی‌تابند و حاضر نیستند به آن قانون قسم بخورند. مرحوم بازرگان هم گفتند در ابتدای تصویب قانون، بسیاری از بزرگان حاضر نبودند به این قانون قسم بخورند، چرا که با آن نظام آموزشی مطابقت نداشت و هنوز هم نتوانسته‌اند جایگاه قانون اساسی را در اسلام تبیین کنند. نمونه دیگر تجربه دوم خرداد بود. براساس رساله‌ای که مرحوم آیت‌الله آذری قمی نوشت، دوم‌خرداد ۱۳۷۶، پیروزی قانون اساسی و آرای مردم بر فقه سنتی و اجماع فقها بود و آقای آذری قمی که دو دوره رئیس جامعه مدرسین بود معتقد بود دوم‌خرداد ۱۳۷۶ نقطه‌عطفی بود که درواقع فقه سنتی از قانون اساسی شکست خورد. چند روز به سال ۱۳۸۰ مانده در دانشگاه امیرکبیر مطرح شد براندازی قانونی هم داریم، یعنی امکان این‌که از همین قانون موجود حرکتی برانداز پیدا شود وجود دارد که یک هفته بعد هم ملی - مذهبی‌ها دستگیر شدند. از یک‌سو جمع‌بندی مقامات بالا این است که با همین قانون اساسی موجود می‌توان به کمک

آرای مردم براندازی کرد(۱)، ولی در روند دیگر طیفی از اصلاح‌طلبان شعار تغییر قانون و یا رفراندوم می‌دادند.

به هر حال می‌دانیم که قانون‌اساسی، قانون بسته‌ای نیست، بلکه قانون بازی است که می‌تواند تا زمانی مشمول آنتروپی و کهنوت نشود، چرا که قانون‌اساسی از یک سو به آرای مردم مشروط است و از سوی دیگر وابستگی به اسلام و همچنین وابستگی به توحید دارد، یعنی اگر ما بسیجی مردمی داشته باشیم و آرای مردم افزایش پیدا کند و درجه مشارکت بالا برود به تحول خواهد انجامید. همچنین اگر درک اسلامی و توحیدی خود را عمیق بکنیم می‌تواند بر روند حرکت‌های قانونی اثر بگذارد، برای نمونه می‌توان به آرای مردم در دوم‌خرداد ۱۳۷۶ یا ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ ... اشاره کرد. همچنین می‌توان برای درک عمیق‌تر توحید به سرچشمه دین یعنی قرآن استفاده کرد. شیطان هم خدا را قبول دارد و بی‌خدایی و بی‌دینی در قرآن به رسمیت شناخته نشده، پس این همه حذف نیرو چه معنایی دارد؟ وقتی شیطان که پدر مشرکان، ملحدان و... است خدای خالق را قبول دارد یا فرعون خدای خالق را قبول دارد، زبان دینی زبانی مشترک برای همه مردم است. بنابراین می‌شود با طیفی از فقها از نظر معرفتی برخورد جدی و پیگیر کرد تا توحیدی که در قرآن است ساری، جاری و نهادینه شود. به یاد داشته باشیم از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی از سوی بسیاری چهره‌ها چند ده سال کار فکری و مکتبی شد مانند علامه نائینی، علامه محلاتی، میرزا کوچک‌خان، مصدق، کاشانی، طالقانی، شریعتی، مجاهدین و... تا این‌که نقدهایی به قانون‌اساسی مشروطیت شد. درک توحیدی انقلاب اسلامی هم از مشروطیت بالاتر رفته بود و هم درک اسلامی و آرای مردم به حدی بود که از راه همان قانون‌اساسی انقلاب مشروطیت می‌توانستیم انقلاب اسلامی را نتیجه بگیریم. مرحوم مصدق، نهضت ملی شدن نفت و قانون ملی شدن را در واقع احیای قانون‌اساسی مشروطه می‌دانست و قانون‌اساسی مشروطیت، سلطنت را موهبتی الهی می‌دانست که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌شد. در آستانه انقلاب می‌توانستیم بگوییم حال به شخص پادشاه واگذار نمی‌شود و به شخص مورد اعتماد مردم چون آیت‌الله خمینی واگذار می‌شود و مسلماً جریان سلطنت‌طلب نیز هویتی پیدا نمی‌کرد و تداوم نمی‌یافت و مانند حالا در پشت قانون‌اساسی انقلاب مشروطه سنگر نمی‌گرفت. (۲) آن قانون‌اساسی چنین ظرفیتی داشت. قانون‌اساسی موجود نیز قانون بسته‌ای نیست و

می‌تواند با اراده سازمان‌یافته ملت همراه با ایمان نوشونده‌ای از اسلام و توحید مشمول آنتروپی و کهولت نشود. مسئله دیگر این است که مقام رهبری چندی پیش (شهریور ۱۳۸۸) تحلیلی بدین مضمون از قانون اساسی دادند که قانون اساسی موجود از دو قسمت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری برخوردار است: قسمت سخت‌افزاری آن همین قانون ظاهری و مواد آن است و قسمت نرم‌افزاری آن جهت‌گیری‌های فکری، شاخص‌های اصلی و شعارهای بنیادین انقلاب و مبانی اسلام است. ایشان افزودند که سیاست‌های اصل ۴۴ یک اجتهاد شرعی مبتنی بر قانون اساسی بود که توسط ایشان انجام شد. به عبارتی با تفسیر ایشان قانون تغییر کرد، یعنی درک اسلامی ایشان می‌تواند عملاً قانون اساسی را تغییر بدهد. حال اگر ملت درکشان را از اسلام بالاتر ببرند آیا نمی‌توانند با مواد قانونی برخورد تعالی‌بخش کنند؟ برای نمونه بسیاری از فقها از جمله آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی، آیت‌الله بیات زنجانی، مرحوم آیت‌الله منتظری، آیت‌الله موسوی خوئینی‌ها، حجت‌الاسلام محتشمی‌پور، حجت‌الاسلام انصاری‌راد و حجت‌الاسلام کروبی - که نشریه چشم‌انداز ایران با آنها گفت‌وگوهایی درباره قانون اساسی داشته - هیچ‌یک مبانی فقهای شورای نگهبان را برای نظارت استصوابی قبول ندارند، اینها هم متکی به قانون هستند و با استناد به قانون و تک‌تک مواد آن حرف می‌زنند.

آقای کروبی به‌هیچ‌وجه نظارت استصوابی را قبول ندارند و معتقدند روش مرحوم امام هم این نبوده است. ایشان مکاتبات و صحبت‌های خود با شورای نگهبان را در مجموعه‌ای چاپ و منتشر کرده‌اند. روزی در کوه‌های سوهانک با مرحوم مهندس بازرگان و مهندس عبدالعلی بازرگان راه می‌رفتیم، من از ایشان پرسیدم آقای مهندس، شما که با آوردن ولایت فقیه در قانون مشکل داشتید، چرا به قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ رأی دادید؟ ایشان به من پاسخی داد که بسیار تکان‌دهنده و راهبردی بود و هنوز هم آویزه گوش و فهم من است و این بود که آن زمان ما بر سر دوراهی گیر کرده بودیم؛ یک راه این بود که اصلاً قانونی نداشته باشیم و راه دیگر نفس قانونگرایی بود که به آن رأی دادیم و من بعد متوجه شدم در آن فضا برخی مراجع و گروه‌های دیگر رأی‌دادن به قانون را تحریم کرده بودند. برخی مراجع قبول داشتند و برخی هم قبول نداشتند و امام خمینی حکم شرعی به رأی به قانون داد، یعنی فضا علیه قانون اساسی و قانونگرایی بسیار قوی بود. من همیشه به مرحوم مهندس بازرگان به‌دلیل چنین نگرشی درود می‌فرستم. اکنون نیز به نظر

من فضای موجود سه مؤلفه دارد؛ نخست فضای امنیتی و نظامی و دوم نازکی کار و کلفتی پول، به عبارتی فضای ربوی و سوم تفسیرهای تحریف‌گونه از قانون. در این فضا ما بر سر دو راهی قرار داریم؛ یک راه نفس قانونگرایی است تا این‌که معادلات اجتماعی به نفع قانونگرایی تبدیل شود و آنگاه تجدیدنظر صورت گیرد و راه دیگر مخالفت با قانون اساسی و فروافتادن به خط‌مشی سرمایه‌اندوزی زیرزمینی و غیرقانونی، بنابراین در فضای موجود هرگونه تجدیدنظری به نفع همان راست افراطی است که هیچ قانونی را بر نمی‌تابند.

### راهبرد ممکن

پیشنهاد راهبردی من این است که به راه دکترمصدق توجه کنیم. او می‌گفت ما همیشه باید در انتخابات شرکت کنیم، اگر حق بود و تقلب در آن نبود دو حالت دارد: یا رأی می‌آوریم که و اگر هم رأی نیاوریم وزن اجتماعی ما روشن می‌شود. اگر هم تقلب بود افشاگری کنیم. برای نمونه در انتخابات مجلس شانزدهم با افشاگری تقلب‌ها، انتخابات دوباره برگزار شد و فراکسیون نهضت ملی در مجلس شانزدهم سرانجام موفق شد قانون ملی شدن نفت، آزادی انتخابات و صدها دستاورد دیگر را تصویب کند. مشارکت و انتخابات مسئله مهمی است که از قانون اساسی و از انقلاب برای تصمیم‌سازی مردم به‌جای مانده است و فرصتی به ما می‌دهد که فعال شویم، هر چند با موانعی روبه‌رو گردیم. این نظام با درآمد نفتی خود و استفاده از مذهب و ناسیونالیسم و دشمنان خارجی همیشه گروه زیادی را پای صندوق‌ها می‌آورد. درون نظام «قدرت چپ‌سازی» هم وجود دارد، چنان‌که در مجلس هفتم و سپس مجلس هشتم جناح چپ و راست از درون محافظه‌کاران به‌وجود آمد، بنابراین به تدریج کسانی که در انتخابات شرکت نمی‌کنند دچار انزوا شده و در ذهن مردم فراموش می‌شوند. نیروهای ملی - مذهبی و اصلاح‌طلب عمدتاً منافع ملی و صنایع ملی و اصولاً سرمایه‌داری ملی را قبول دارند و معتقدند در شرایطی که راست افراطی وجود دارد برای این‌که جامعه مدنی پشتوانه‌ای اقتصادی داشته باشد راهی جز ساماندهی سرمایه‌داری ملی وجود ندارد. - سرمایه‌داری‌ای که هم استثمار می‌کند و هم استثمار می‌شود - ما در این مقطع

با وجود ایدئولوژی‌مان که نفی‌کننده هر استثماری است انعطافی استراتژیک به خرج دادیم و بورژوازی ملی را پذیرفتیم.

حال پرسش این است که چرا در پروسه انتخابات، قانون اساسی را قبول نکنیم؛ قانونی که نه آن را به لحاظ دیدگاه‌های رایج فقهی، طیفی از فقهای حاکم قبول دارند و نه راست افراطی که نه تنها آن را، بلکه هیچ قانونی را بر نمی‌تابد درحالی‌که برخی در سطوح بالا معتقدند براندازی قانونی هم وجود دارد. پیشنهاد این است که در این شرایط که مملکت در آستانه بحران‌هاست، مشارکت کنیم و برای قانون اساسی موجود که تا این حد زیر فشار است و اجرا نمی‌شود، شرط و شروط نگذاریم.

همان‌طور که می‌دانیم در بهار ۱۳۸۷ دکتر احمدی‌نژاد در سیمای جمهوری اسلامی صحبت مهمی کرد. او اولاً اعتراف کرد ما بیش از چندسال دیگر نفت نداریم و ثانیاً گفت که باید مملکت را با مالیات اداره کرد. آنگاه افزود که در ایران به‌طور متوسط ۷ درصد درآمد‌ها به‌عنوان مالیات گرفته می‌شود، ولی در خارج از کشور این رقم به‌طور متوسط ۲۰ درصد است، بنابراین ۱۳ درصد دیگر را باید از مردم گرفت. در پی آن قانون مالیات بر ارزش‌افزوده به‌سرعت در مجلس تصویب و برای نخستین‌بار در اصفهان به اجرا گذاشته شد. کسبه اصفهان اعم از بازار و خیابان‌ها یک هفته در برابر آن مقاومت کرده و مغازه‌ها را تعطیل کردند و در تظاهراتی که تا مقابل سازمان صداوسیما اصفهان کشیده شد چیزی نمانده بود که ده‌هزار نفر معترض قلع و قمع و دستگیر و مجروح شوند که خدا رحم کرد و نگذاشت بار دیگر ۱۷ شهریوری به‌وجود آید. (۳) بازار تهران، مشهد و تبریز نیز در برابر این قانون مقاومت‌هایی کردند و دولت موقتاً عقب‌نشینی کرد. نفس‌کندن از نفت و رفتن به‌سوی مالیات خوب است به شرطی که این گذار از طریق دموکراسی، مردم‌داری و اخلاق‌خوش انجام شود، ولی به نظر می‌رسد قصد دارند این گذار را با رشد و گسترش فضای نظامی - امنیتی انجام دهند. آن‌گونه که من احساس می‌کنم این روند با مقاومت‌های مردم روبه‌رو می‌شود و آتش زیر خاکستر است. بنابراین ورود نیروهای دلسوز اعم از ملی‌ها، مذهبی‌ها، ملی - مذهبی‌ها و اصلاح‌طلبان به چرخه اداره امور، وظیفه‌ای ملی است و نباید شرط و شروطها مانع این امر شود.



امید است که با این پیشنهاد دلسوزانه و راهبردی برخورد فعال شده و من را از نظرات خود محروم نفرمایید. باشد که همه نیروها برای دستیابی به ایرانی آزاد و مستقل و پیشرو با شعار بازگشت به قانون‌اساسی و قانونگرایی دست به دست یکدیگر دهیم.

#### پی‌نوشت:

- ۱- ر.ک: سرمقاله شماره ۹ و ۱۰ چشم‌انداز ایران که بعدها به صورت کتابی باعنوان «برانداز کیست، براندازی چیست» توسط نشرصمدیه منتشر شد.
- ۲- ر.ک: چشم‌انداز ایران، سرمقاله شماره ۲۵، باعنوان «افسوس پدر طالقانی» و ۲۶ باعنوان «شعار محدود، مقاومت نامحدود؛ چرا و چگونه؟»
- ۳- ر.ک: چشم‌انداز ایران، سرمقاله شماره ۵۳، باعنوان «گذار از نفت به مالیات» لطف‌الله میثمی.

## بازی با قانون اساسی<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

بزرگترین دستاورد انقلاب مشروطیت، قانون اساسی ثمره انقلاب و متمم آن بود که برای نخستین بار صاحب سند وفاق ملی مبتنی بر «آرای مردم»، «اندیشه اجتماعی» و «اندیشه سامان‌یافته» شدیم و عظمت آن در این بود که در یک کشور و ملتی کثیرالاقوام، علما، اندیشمندان و صاحب‌نظران دور هم جمع شدند و در یک نقطه عطف بی‌سابقه دین و فقه به صورت قانون و حقوق درآمد و همه طیف‌های فکری و سلیقه‌ای آن را پذیرفتند. حقوق ملت در قانون اساسی انقلاب مشروطیت به شیوه چشمگیری خود را نشان می‌داد، به طوری که آرای مردم حتی در اصل سلطنت نیز موج می‌زد؛ سلطنت موهبتی الهی است که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌شود، یعنی رأی مردم نقش تعیین‌کننده داشت، بنابراین در مقطع ۱۳۵۷، این قانون اساسی به موجب رأی مردم، توانایی و دینامیزم آن را داشت که سلطنت موروثی را کنار گذاشته و نظام جدیدی را تعریف کند: «جمهوری اسلامی آری/ حکومت خودکامه هرگز»، و این شعاری بود که مردم ما با آن در روز ۱۱ فروردین ۱۳۵۷، جمهوری اسلامی را انتخاب کردند و نتیجه ۹۸/۲ درصدی آن در روز ۱۲ فروردین اعلام شد.

اما چه شد که انقلاب مشروطیت با قانون اساسی ثمره انقلاب به حکومت خودکامه‌ای تبدیل شد که نزدیکترین کارگزاران وفادار به شاه نیز او را خودکامه نامیدند و مردم علیه او قیام کردند؟ در این مختصر سعی می‌کنم مکانیزم این افول را در نقطه عطف‌های دستکاری و بازی با قانون اساسی نشان دهم:

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۶۱، اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۸۹.

نخستین بازی و دستکاری با قانون‌اساسی این بود که رضاخان برخلاف قانون‌اساسی، سلطنت را در خانواده پهلوی موروثی کرد. در قانون‌اساسی در اصل ۳۷ و ۳۸ آمده بود که سلطنت باید در خاندان محمدعلیشاه و اعقاب او نسل پس از نسل برقرار شود. رضاخان (سردار سپه) برای این که خودش قدرت را قبضه کند و احمدشاه را که با قرارداد زیانبار «۱۹۱۹» معروف به وثوق‌الدوله مخالف بود از سر راه بردارد. وی با ایجاد ارعاب و وحشت، مجلس مؤسسانی ترتیب داد تا این کار انجام شود. هر چند احمدشاه برخلاف پدرش می‌خواست به‌سان پادشاه مشروطه عمل کرده و در امور دخالتی نکند، ولی سردار سپه برای دستیابی به تمامی قدرت و اجرای عملی قرارداد استعماری وثوق‌الدوله به این کار دست زد، البته مردم از محمدعلیشاه دلخوشی نداشتند و از ایجاد امنیت توسط سردار سپه راضی به نظر می‌رسیدند. دکتر مصدق در مجلس شورای ملی ضمن تعریف از سردار سپه به‌عنوان یک نخست‌وزیر مقتدر و مؤثری که امنیت را در کشور برقرار کرده بود گفت چون شاه برابر قانون‌اساسی باید سلطنت کند نه حکومت و از مسئولیت مبرا است، بنابراین ایشان اگر بخواهد شاه باشد و به قانون‌اساسی تن دهد دیگر نمی‌تواند در امور اجرایی دخالت داشته باشد، پس به نفع مملکت است که او نخست‌وزیر باقی مانده و مسئولیت اجرایی داشته باشد. به هر حال در سال ۱۳۰۴ برای نخستین بار یک مجلس مؤسسان با ترس و لرز و با عدول از قانون‌اساسی، رضاخان را به سلطنت رساند و کسی جرأت مخالفت با آن را نداشت.

شعر زیر که توسط آقای افسر سروده شده بیانگر شرایط آن روز بود:

رأی را گر به مجلس شورا با قیام و قعود می‌دادند

و کلای مؤسسان از بیم با رکوع و سجود می‌دادند

در آن شرایط بود که میرزاده عشقی را ترور کردند و قصد ترور ملک‌الشعراى بهار هم داشتند و نسبت به مرحوم مدرس نیز تعرضاتی صورت گرفت.

مرحوم مصدق نیز که در مجلس شورای ملی بدون این که از سلسله قاجار دفاعی کرده باشد به این امر اعتراض کرد، اذیت و آزار شد و این‌گونه بود که قانون‌اساسی، بازیچه دست استبداد وابسته به استعمار شد.

دومین تفسیر تحریف‌گونه از قانون‌اساسی و بازی با آن این بود که رضاشاه، فوزیه دختر ملک فؤاد پادشاه مصر را به عقد ازدواج با محمدرضا فرزند و ولیعهد خود درآورد و این در حالی بود که در قانون‌اساسی صراحت داشت پدرومادر پادشاه یا

ولیعهد آینده باید مسلمان و ایرانی باشد. مجلس شورای ملی مهندسی شده توسط رضاشاه، با یک قیام و قعود معجزه‌آسا قانونی تصویب کردند که به این دخترخانم «مصری»، «صفت ایرانی» داده شود؛ با ذات مصری اما صفت ایرانی! مانند این است که یک طلبه با تصویب یک شبه قانونی نه تنها وصف مجتهد جامع الشرایط، بلکه وصف مرجعیت تامه داده شود بدون این که درس‌های مربوطه را خوانده باشد یا به یک مهندس وصف پزشک داده شود.

بدین سان از طریق تغییر قانون اساسی که سند وفاق ملی است یک فرد خارجی، وصف ملی و ایرانی پیدا می‌کند! رضاشاه که مدعی بود یک سرباز ساده‌زیست است طی شش سال سلطنت خود، یعنی در سال ۱۳۱۰ برخلاف کمال آتاتورک که ساده‌زیست مُرد با غضب املاک مردم به بزرگترین فئودال ایران تبدیل شد.

رضاشاه در سومین تهاجم به قانون اساسی و حقوق ملت به پایمال کردن رکن اساسی قانون، یعنی استقلال قضایی و قضات دادگستری پرداخت، اما ماجرا این بود که در متمم قانون اساسی اصلی به این مضمون می‌گفت استقلال قوه قضاییه به اندازه‌ای است که هیچ حاکم محکمه‌ای را بدون رضایت خود نمی‌تواند از منصب و مقامی که دارد عزل و یا به جای دیگری منتقل کند. متأسفانه در همان سال ۱۳۱۰ که رضاشاه بزرگترین فئودال ایران شد با تفسیر تحریف‌گونه قانونی را تصویب کرد که دادگستری بدون رضایت و موافقت قاضی بتواند او را از هر شهر به شهر دیگر منتقل کند. در این نقطه عطف، ذی‌نفوذان توانستند قاضی‌های نفوذناپذیری را که حقی را احقاق می‌کردند یا باطلی را ابطال می‌کردند از پیگیری یک پرونده بازداشته و پرونده را به قضات شرطی شده و کم‌هویت دادگستری بدهند.

خوشبختانه مرحوم مصدق در دوران زمامداری ۲۸ ماهه‌اش با استفاده از اختیارات قانونی خود این قانون و تفسیر تحریف‌گونه را - که نه تنها با روح قانون هماهنگی نداشت، بلکه با متن، قرائت و سیاق قانون هم مطابقت نداشت - لغو کرد.

چهارمین تهاجم به حقوق ملت و قانون اساسی که با روح و متن قانون نمی‌خواند تصویب قانون مقدمین علیه امنیت و سلطنت و همچنین مخالفان دارای مرام اشتراکی بود. این قانون نیز در همان سال ۱۳۱۰ در مجلس شورای ملی مهندسی شده به تصویب رسید و سه تا ده سال زندانی داشت. کسانی که مخالف عملکرد رضاشاه و بعدها محمدرضا شاه بودند با همین قانون، محاکمه و روانه زندان‌ها می‌شدند و از چرخه حکومت و مدیریت جامعه رانده و محروم شدند.

از آنجا که قضات دادگستری متعلق به نسل پرورش‌یافته انقلاب مشروطیت و یا حوزه‌های علمیه و پرورش‌یافته علمای اخلاق و معنویت یا تحصیلکرده‌های خارج بودند حاضر نبودند حقوقی را که قانون‌اساسی برای شهروندان متهم قائل است نادیده بگیرند، از این‌رو دادگستری و قضات مستقل آن، مانعی برای اجرای قانون مقدمین تلقی شدند.

در سال ۱۳۲۷ و در پی ترور شاه و برقراری حکومت نظامی، کارگزاران محمدرضا شاه فرصت را مناسب دانسته و پرونده متهمان اقدام علیه امنیت و سلطنت و مرام اشتراکی را به دادگاه‌های نظامی احاله کردند و این امر به صورت یک رویه ادامه داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی دکتر مصدق و حکومت نظامی، در پی آن پرونده دکتر مصدق، دکتر فاطمی و وزیران و هواداران او به دادگاه‌های نظامی فرستاده شد. در سال ۱۳۳۵ قانون ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) به تصویب رسید. در همان زمان قانون دادرسی ارتش نوشته شد و همه پرونده‌های سیاسی رسماً به دادگاه نظامی فرستاده شد، همچون پرونده‌های قاچاق موادمخدر و قاچاق اسلحه. متأسفانه از آن به بعد محمدرضاشاه در عمل و برخلاف قانون از سویی فرماندهی نیروهای مسلح را دارا بود و از سویی این فرمانبرداران نظامی، رئیس و قاضی دادگاه‌هایی می‌شدند که اتهام متهم این دادگاه اقدام علیه سلطنت بود. مجاهد شهید مهندس علی اصغر بدیع‌زادگان در سال ۱۳۵۱ در بیدادگاه نظامی خطاب به رئیس دادگاه گفت: «تیمسار، ریاست دادگاه نظامی! من به اتهام اقدام علیه سلطنت محاکمه می‌شوم، درحالی‌که شما خود را سرباز فرمانبر شاه می‌دانید و عکس پادشاه را بالای سرتان نصب کرده‌اید، بنابراین چگونه دادگاهی است که از پیش محکوم هستم؛ کدام بی‌طرفی؟ کدام قاضی مستقل؟ بنابراین شما صلاحیت محاکمه مرا ندارید.»

در پی تصویب قانون ساواک در سال ۱۳۳۵، ساواکی‌ها مانند نیروی انتظامی (پلیس) به صورت ضابط قضایی درآمدند، ولی چندی نگذشت که در عمل گزارش‌های ساواک مسیر دادگاه‌های نظامی را ترسیم می‌کرد و استقلال کم‌رنگ بعضی از قضات را نیز دور می‌زد. به این ترتیب با تحریف‌های آشکار از قانون‌اساسی و تجاوز به حقوق ملت، محمدرضاشاه تیشه به ریشه خود زد، یعنی از مردم و قضات دادگستری برید و تکیه‌گاه اصلی او، نیروهای نظامی تحت

فرماندهی خود و سازمان امنیت برای شاه شد و این گامی بود که در جهت فروپاشی سلطنت برداشت.

ملاحظه می‌کنیم که رضاشاه با تصویب قانون مقدمین توانست اندک‌اندک از یک‌سو ظاهر قانون‌اساسی مشروطه را حفظ و از سوی دیگر روح و محتوای آن را پایمال کند.

در دوران رضاشاه و بعدها محمدرضاشاه، هم مجلس شورای ملی داشتیم و هم انتخابات، ولی فهرست انتخابات توسط شهربانی، دولت و دربار و سپس ساواک تنظیم می‌شد، با وجود قدرت اجرایی چه نیاز به استناد به قانون و یا تغییر قانون داشتند؟ آیا جز برای حفظ منافقانه و ظاهری کارها؟ به تدریج این ظاهربینی‌ها و این نزدیک‌بینی‌ها بود که مانند موریانه ژرف‌نگری و آینده‌نگری نظام مبتنی بر قانون‌اساسی را فروخورد و در نهایت به فروپاشی نظام شاهنشاهی انجامید.

البته قضات شریفی بودند که احکامی صادر می‌کردند که خشم رضاشاه را به دنبال داشت، اما هراسی نداشتند؛ قضاتی بودند که حاضر نبودند استقلال قضایی خود را از دست بدهند، هرچند هزینه آن را پرداختند، برای نمونه رضاشاه پرونده‌سازی منصور الملک - پدر حسنعلی منصور - را از طریق شهربانی به دادگستری فرستاد تا محکوم شود.

مطابق قانون‌اساسی، محاکمه وزیران باید در هیئت دیوانعالی کشور برگزار شود. رئیس این هیئت، پرونده را در هیئت مطرح و آن‌گاه خود و قضات هیئت، رأی براثت منصورالملک را صادر کردند. رضاشاه در واکنش به این امر و در پنجمین تهاجم به حقوق ملت و نادیده‌گرفتن استقلال قضایی، آقای نیرالملک رئیس هیئت دیوانعالی کشور را برکنار کرد. قدرت اجرایی رضاشاه به حدی زیاد شده بود که هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی استقلال قوه قضاییه رعایت نمی‌شد و از آزادی‌های مصرح در قانون‌اساسی حرفی نبود. دیدگاه‌های شاه به جایی رسیده بود که گزارش دیوانعالی کشور باید مطابق میل او باشد. عملکرد او، ملت ضداجنبی ما را به جایی رساند که وقتی دشمن اشغالگر انگلیسی ما، رضاشاه را به خارج برد نه تنها هیچ اعتراضی صورت نگرفت، بلکه مردم خوشحال هم شدند.

رضاشاه گرچه خدماتی انجام داد، ولی اجازه نداد هیچ حزبی تشکیل شود. جلوی مشارکت مردم و تمرین دموکراسی را گرفت و همواره همه راه‌ها را به خود ختم می‌کرد. وقتی انگلیسی‌ها در شهریور ۱۳۲۰ این قدر قدرت و ابر شوکت را به

جزیره موریس با خواری و ذلت تبعید کردند، حتی خود محمدرضا شاه به تبعید پدرش و شاه مشروطه از نظر عاطفی و قانونی اعتراض نکرد.

ششمین و بدترین تهاجم به حقوق ملت و مردم‌سالاری نوشته شده در قانون اساسی، مصوبات دومین مجلس مؤسسان در اردیبهشت ۱۳۲۸ پس از ترور شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و در پی آن حکومت نظامی بود. گرچه محمدرضا شاه در عمل و برخلاف قانون، وزارت جنگ و وزارت دربار را داشت و نیروهای مسلح را فرماندهی و انتخابات را مهندسی می‌کرد، با این وجود تمامیت‌خواهی او سیری‌ناپذیر بود و در دومین مؤسسان، حق وتو و انحلال مجلسین را به‌دست آورد و در این راستا اصل ۴۸ قانون اساسی واقعاً پایمال شد.

افزون بر تمامیت‌خواهی شاه، انگلیس هم می‌خواست قدرت فزاینده قابل اعتمادی چون دربار را داشته باشد. با پایمال کردن این اصل، مشروطه تعطیل شده و با دست خود پایان رژیم سلطنتی مشروطه را اعلام کرد، هرچند خودش نمی‌فهمید و براساس روانشناسی دیکتاتور، در موضعی هم نبود که بفهمد. در اصل ۴۸ قانون اساسی پیش از بدعت ناپسند مؤسسان دوم آمده بود که:

«اگر مطلبی از سوی وزیری پس از تنقیح و تصحیح در مجلس سنا به مجلس شورای ملی رجوع می‌شود قبول نیافت، در صورت اهمیت، مجلس ثالثی مرکب از مجلسین سنا و شورا به حکم انتخاب اعضای دو مجلس و بالسویه تشکیل می‌شود تا در ماده متنازع فیه رسیدگی کنند. نتیجه رأی در مجلس شورای ملی قرائت می‌شود اگر موافقت دست داد فبها و الا شرح مطلب به عرض ملوکانه می‌رسد و هرگاه رأی مجلس شورا را تصدیق فرمودند مجری می‌شود و اگر تصدیق نفرمودند امر به تجدید مذاکره و مذاقه خواهند فرمود و اگر باز اتفاق آرا حاصل نشد و مجلس سنا با اکثریت دو ثلث آرا، انفصال مجلس شورا را تصویب کردند و هیئت وزیران هم جداگانه انفصال مجلس را تصویب نمودند فرمان همایونی به انفصال مجلس شورای ملی صادر می‌شود.»

اما با کمال تعجب در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ متن اصل ۴۸ به متن زیر تبدیل شد:

«اعلیحضرت همایونی می‌توانند هر یک از مجلسین شورا و سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نمایند.»

در روال قانونی، قوه مقننه قانونی را تصویب و هیئت وزیران آن را اجرا می‌کردند حالا پادشاه مشروطه و مبرا از مسئولیت حق پیدا می‌کند مجلسین سنا و شورای ملی

را در آن واحد منحل کند و این یعنی تعطیلی کامل مشروطه سلطنتی آن هم به دست خود اعلیحضرت. به نظر من شاه می‌بایست توسط یک دادگاه صالحه با هیئت منصفه به اتهام تعطیلی مشروطیت و حتی نظام شاهنشاهی محاکمه می‌شد که البته هیئت منصفه ۳۶ میلیونی در سال ۱۳۵۷ قضاوت خود را انجام داد و او را از سلطنت و خودکامگی عزل کرد و چون فضایی برای نفس کشیدن نداشت برای بار دوم به خارج فرار کرد.

تنها مخالفی که با مؤسسان شد از سوی قوام‌السلطنه و سپس دکتر مصدق بود و شاه لقب حضرت اشرف را از قوام پس گرفت. در چهار خرداد ۱۳۲۹ در جلسه ۲۷ مجلس شورای ملی، دکتر مصدق درباره مصوبات مجلس مؤسسان دوم گفت:

«در مجلس شورای ملی، پس از مجلسی که به‌عنوان مجلس مؤسسان برخلاف افکار عمومی تشکیل شد و از این مردم کسی به‌سمت نمایندگی در آن نبود که از قانون اساسی دفاع کند، اینجانب تصمیم گرفتم که در نخستین فرصت آنچه در صلاح مملکت و شخص اعلیحضرت همایونی است به عرض ملت برسانم. من نمی‌گویم قانون اساسی که زاده فکر بشر است لایتغیر است، ولی می‌گویم قانون اساسی را باید نمایندگان حقیقی ملت تغییر دهند و هرگونه تغییری که غیر از این باشد مورد تأیید ملت نیست و کار مجلس مؤسسان بی‌ارزش و غیرمعتبر است، از فوت بانی مشروطیت هنوز نیم‌قرن بیشتر نمی‌گذرد که ما با شش پادشاه رویه‌رو شده‌ایم. پادشاه جوانبخت ما به عمر طبیعی برسد و سالیان دراز سایه‌شان بر سر ما مستدام باشد، ولی این دعای خیر مستلزم این نیست که قانون از نظر اشخاص [شاه] وضع شود.

استفاده از حق انحلال مجلسین و بدون قید و شرط، گذشته از این که مجلس و مملکت را دچار مشکلات می‌کند برای نمایندگان مجلس هم متضمن زیان‌های بسیار است. یک نماینده حقیقی ملت چقدر باید در افکار مردم رسوخ پیدا کند و چقدر باید مورد اعتماد جامعه باشد تا بتواند حائز مقام نمایندگی شود؟ آیا سزاوارست که ناگهان مجلس منحل شود و نمایندگان از مأموریتی که مردم به آنها داده‌اند برکنار گردند؟ تهدید به انحلال، حربه ظالمانه‌ای است که اشخاص مغرض می‌توانند به کار ببرند و نمایندگان را همیشه متزلزل کنند. اصل ۴۸ قانون اساسی به صورتی که تغییر یافته - به‌وسیله مجلس مؤسسان دوم - رأساً باطل است».



می‌بینیم دکتر مصدق در گذرگاه‌های حساس و هر جا که پای مصالح کشور و قانون اساسی و حقوق ملت به میان می‌آمد، مردانه مقاومت می‌کرد و موضع فعالی داشت چه در مؤسسان اول و چه در برابر مؤسسان دوم. او دلسوزانه اتمام حجت می‌کرد و چون حرف‌های دلسوزانه و قانونی او را نشنیدند خود در مقطعی به حجتی برای مردم ما تبدیل شد. رمز اعتماد مردم به او در جریان نهضت ملی ایران، صداقت و مواضع قانونی او بود. او جوهر نهضت ملی را احیای قانون اساسی و در واقع بازگشت به قانون اساسی مشروطه معرفی کرد و برای نهضت ملی دو مؤلفه قائل بود: نخست آزادی انتخابات و در واقع انتقال قدرت از دربار به مردم و مجلس شورای ملی که نتیجه‌اش اصلاحات زیادی بود که مطلب مستقلی می‌طلبد و دوم استقلال و استیفای حقوق ایران در جریان نفت که به قانون ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت نفت سابق انجامید. دکتر مصدق در راستای بازگشت به قانون اساسی و رفع کارشکنی‌ها بود که از شاه تقاضا کرد به موجب قانون باید وزارت جنگ به‌عهده نخست‌وزیری باشد نه شاه مشروطه. شاه مقاومت کرد و مردم با قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و به‌جای گذاشتن ۳۰ شهید با خون خود درخت قانون اساسی را آبیاری، بارور و تنومند کردند و وزارت جنگ به وزارت دفاع تبدیل شد. بسیج بی‌سابقه مردم و تجلی اراده ملت در اوج خود بود، به‌طوری‌که با وجود آزادی‌های زیاد و مخالفت سران ارتش، فئودال‌ها، سرمایه‌داران کلان، روحانیون درباری و نبودن درآمد نفت، استقلال، خودکفایی و تمامیت مملکت نیز حفظ شد و این نبود جز در سایه اعتماد مردم به رهبری نهضت. شاه به دلیل اعمال غیرقانونی خود چون فضایی برای نفس کشیدن نداشت از مملکت گریخت و امریکا، انگلیس و ایادی داخلی آنها با یک کودتا او را به تخت پادشاهی برگرداندند که از این به بعد هیچ قانونی رعایت نمی‌شد. در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۲ جبهه ملی دوم و نهضت آزادی خواستار آزادی‌های مصرح در قانون اساسی شدند و حکومت قانون و حاکمیت ملی را طلبیدند. نهضت روحانیت نیز خواستار حاکمیت قانون بود و مراجع عظام با تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۴۱ در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالفت کردند و امیر اسدالله علم نخست‌وزیر وقت عقب‌نشینی خود را اعلام کرد. هماهنگی نیروهای ملی و مذهبی و مواضع قانونی و ضد استبداد آیت‌الله خمینی دوباره فضا را برای شاه تنگ کرد و شاه به منزل تیمسار نصیری فرار کرد و قیام ملی ۱۵ خرداد را سرکوب نمود. در بهمن ۱۳۴۱ رفراندومی ترتیب دادند که به

«انقلاب شاه و مردم» و یا «انقلاب سفید» معروف شد و همه نیروهای ملی و مذهبی را به زندان انداختند. به نظر من اصلاحات ارضی دو مؤلفه داشت: یکی گرفتن انگیزه از طرفداران مصدق که خواهان اصلاحات بودند و دوم فشار امریکا برای دستیابی به منافع خود، حتی صاحب‌بنظران وفادار به شاه نیز با این اصلاحات کارشناسی نشده مخالف بودند، درحالی‌که این اصلاحات حتی سیر قانونی خود را نیز طی نکرد. ولی شاه در شهریور ۱۳۴۲ درحالی‌که آیت‌الله خمینی و نیروهای ملی - مذهبی در زندان به سر می‌بردند مثلث معروف خود را اعلام کرد: الف - قانون اساسی انقلاب مشروطه ب - نظام شاهنشاهی ج: انقلاب شاه و ملت.

شاه برای نخستین بار نظام شاهنشاهی که جزء قانون اساسی بود را از قانون، تفکیک و آن را همردیف و مهمتر از قانون دانست تا هر جا اعمال غیرقانونی او توجیه ندارد و با مخالفت مردم روبه‌رو می‌شود آن اعمال را به نظام شاهنشاهی و اراده سنیه ملوکانه مستند کند.

می‌بینیم شاه مشروطه و میرا از مسئولیت برای نخستین بار رأساً قانونگذاری هم می‌کند و انقلاب شاه و مردم را جزء منابع قانونی و مهمتر از قانون اساسی معرفی می‌کند. در کنگره آزاد زنان و آزاد مردان در سال ۱۳۴۲ اعلام شد هرکس با انقلاب شاه و مردم مخالف باشد نمی‌تواند در انتخابات مجلس شورای ملی نامزد شده و یا در چرخه مدیریت مملکت مشارکت داشته باشد.

عَلَم نخست‌وزیر وقت به تمامی استانداران و فرمانداران رسماً بخشنامه کرد که «انقلاب سفید شاه و مردم تنها سند و مهمترین سند قانونی کشور است». یورش‌هایی که به حقوق ملت و قانون اساسی می‌شد از شماره خارج شد و این درحالی بود که رژیم خود را قانونی می‌نامید. در چنین فضایی سران نهضت‌آزادی، محاکمه و به حبس‌های طولانی محکوم شدند. مجلس شورای ملی، استقلال قضایی را پایمال‌تر و کاپیتولاسیون را تصویب کرد. مرجع تقلید شیعیان را به خاطر اعتراض به کاپیتولاسیون به خارج از ایران تبعید کرد و یکی از اساتید دانشگاه در کتاب تاریخ حقوق خود بدون توجیه قانونی نوشت: «منابع قانونی ایران عبارت است از قانون اساسی و مواد انقلاب شاه و ملت». انقلاب سفید، جزء مواد درسی دبیرستان شد و سعی بر این بود که شاه مشروطه را به‌عنوان قانونگذار و مجری نهادینه کند. اگر قدرت از طریق دین و قانون کنترل نشود طبیعی است که به مستی و نشنگی قدرت تبدیل می‌شود و حتی قوانین اساسی را هم ندیده می‌گیرد.

جنبش دانشجویی در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۲ به بسط آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی پرداخت. پس از سرکوب قیام ملی ۱۵ خرداد با موانعی چون ساواک، دربار و ضداطلاعات ارتش روبه‌رو شد. مرحوم بازرگان در سال ۱۳۴۳ در دادگاه نظامی خطاب به رئیس آن گفت ما آخرین گروهی هستیم که به زبان قانون با شما صحبت می‌کنیم و این بیان او جو زمانه بود و به واقعیت پیوست، جنبش دانشجویی در ادامه آزادیخواهی خود سعی داشت به رفع موانع آزادی بپردازد. این جنبش در برابر یورش‌ها و سرکوب سیستماتیک توسط ساواک و ضداطلاعات و دربار، اسلحه دفاعی را به دست گرفت. شاه که مست قدرت بود گفت آشپزهای ارتش، جنبش مسلحانه را از بین خواهند برد. در سال ۱۳۵۱ پرویز ثابتی معروف به مقام امنیتی و رضا عطارپور معروف به حسین‌زاده از سربازجوه‌های ساواک، دکتر سبحانی و مهندس بازرگان را به ساواک احضار کرده و از آنها خواستند که جنبش مسلحانه مجاهدین را محکوم کنند. آن دو گفته بودند که اگر شما به قانون اساسی بازگردید قدر مسلم جنبش مسلحانه کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد، اما شاه پیشنهاد بازرگان و سبحانی مبنی بر بازگشت به قانون اساسی را در سال ۱۳۵۷ مطرح کرد که دیر شده بود.

فضا به گونه‌ای بود که همه می‌دانستند رژیم، چشم‌ها و گوش‌هایش را به روی قانون بسته است و وقتی رژیم دم از قانون می‌زد مردم به سخره می‌گرفتند. سیسرون می‌گفت دو نوع اجرا داریم: اجرا با قانون و اجرا با زور؛ در اجرای قانون، خردورزی و عقلانیت رشد می‌کند، ولی در اجرا با زور، بی‌خردی و حکم زور. مستی قدرت شاه بویژه پس از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در مهر ماه ۱۳۵۰ و افزایش درآمد نفت به جایی رسید که حتی احزاب قلبی چون حزب مردم و ملیون را منحل و حزب رستاخیز را تنها حزب ایران دانست و به دسته‌بندی مردم ایران پرداخت که یا عضو حزب رستاخیز شوند یا بی‌تفاوت بمانند و اگر بخواهند مخالفت کنند از ایران خارج شوند. او برخلاف قانون، نه تنها به عزل و نصب نخست‌وزیران، بلکه به عزل و نصب وزیران هم می‌پرداخت و روی تک‌تک نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا نیز نظر می‌داد.

آیت‌الله خمینی از سال ۱۳۴۱ رژیم و شاه را به رعایت و بازگشت به قانون اساسی دعوت می‌کرد، ولی او که مست قدرت شده بود گوش شنوای خود را از دست داد و هر روز سرکوب را بیشتر و سیستماتیک‌تر می‌کرد تا این که آیت‌الله خمینی در

سیر اتمام حجت خود به حجتی تبدیل شده و مردم در بسیج بی سابقه‌ای رهبری ایشان را پذیرفتند. (۱) در سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ در زندان‌های شاه منتظر آن بودیم ۳۰۰۰ نفر را که برایشان پرونده‌سازی شده بود، دستگیر کرده و به زندان بیاورند، ولی خبری نشد. مقاومت در برابر شکنجه و ارباب، نقطه عطفی را در ساواک - این ارگان سرکوب - به وجود آورد که هر دانشجویی دستگیر شود به یک چریک و مبارز آبدیده تبدیل می‌شود، از این رو سربازجوی ساواک، ناصری، معروف به عضدی برای نخستین بار اعلام کرد دیگر خواندن هیچ کتابی جرم نیست، تنها اسلحه نباشد. این مقاومت‌ها، مقدمه آزادی در زندان بود. شاه که می‌دید تمام دانشگاه‌هایی که در زمان خود او پس از کودتا ایجاد شده؛ یا به جنبش مسلحانه پیوند خوردند یا از آنها هواداری کردند، سال ۱۳۵۵ اعلام کرد دیگر کسی را شکنجه نمی‌دهیم، که این خود اعتراف به شکنجه بود.

شاه در اوج جنبش منجر به انقلاب در سال ۱۳۵۷ طی سخنرانی به این مضمون گفت: «من صدای انقلاب شما را شنیدم. شما ملت ایران علیه ظلم و ستم به پاخاستید من از آن آگاهم... تضمین می‌کنم که در آینده حکومت ایران براساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد، ظلم و فساد خواهد بود...» از آنجا که «شاه و بی‌قانونی»، «شاه و نادیده گرفتن قوانین اساسی»، «شاه و دورزدن قانون»، «شاه و دورزدن ملت»، «شاه و سرکوب مردم»، «شاه و کودتا»، «شاه و اعدام فاطمی، نواب صفوی، مجاهدین و فدایی‌ها»، «شاه و خودکامگی»، «شاه و هزینه‌های اجتماعی فراوان» و... با هم یکی شده بود مردم دیگر توان پذیرش توبه او را نداشتند، چه می‌شد اگر از قانون اساسی عدول نمی‌کرد و شاه مشروطه باقی می‌ماند؟ چه می‌شد اگر او بدون پرداخت این همه هزینه‌های اجتماعی زودتر به قانون اساسی بازمی‌گشت؟ آیا به نفع خود او هم نبود؟ چند سال پیش، گفت‌وگویی با یکی از مسئولان انجمن معتادان گمنام داشتیم - که در چشم‌انداز ایران هم چاپ شد - او می‌گفت معتاد در وهله اول با مصرف مواد جان می‌گیرد، اما بعدها جان می‌دهد و همه چیز خود را اعم از دارایی، زن و فرزند و در نهایت خود را در راه نشنگی فدا می‌کند، مگر در این نهر روان و پرشتاب و بدون کنترل، به صخره سنگی یا شاخه درختی برخورد کرده و او را متوقف کند. آیا شاه نباید به نصیحت دلسوزان گوش می‌کرد و مست قدرت نمی‌شد تا پس از طی هزینه‌های اجتماعی زیاد با انقلاب مردمی روبه‌رو شود و به اصطلاح سرش به

سنگ بخورد و به قول مرحوم بازرگان یا ۳۶ میلیون را بکشد یا خودش از ایران برود. چه باید کرد تا به دام مستی قدرت و خودکامگی نیفتیم؟ به نظر می‌رسد باید اصل خطاپذیری بشر را بپذیریم و خود را همواره در معرض مشورت، انتقاد، نظارت و کنترل دین و قانون قرار دهیم، مگر پیامبر اکرم(ص) - که بشری مافوق بود نه فوق‌بشر بود - به مردم نمی‌گفت «اشيروا علی»، حتی برخلاف من، مرا مشورت دهید.

#### پی‌نوشت:

۱- ر.ک: «چه کسی مشروطیت را پایمال کرد، شاه یا روحانیت؟»، سیدمهدی غنی، ضمیمه روزنامه اعتماد، ۲۲ دی ۱۳۸۸.

## سخنی با مخاطب درباره اجرای قانون اساسی<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

دوست داشتم با هموطنان عزیزم چه در داخل و چه در خارج - که به دلیل ارتباطات چندان دور هم نیستند - پیرامون پاره‌ای از مسائل درد دل کنم که یکی از مهمترین آنها درباره اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی است. در بهار سال ۱۳۶۴ بود که در کوهپیمایی سوهانک تهران، مرحوم مهندس مهدی بازرگان و فرزندشان مهندس عبدالعلی بازرگان را دیدم. در میان گفت‌وگوهایی که شد از مهندس بازرگان پرسیدم شما که ولایت‌فقیه را قبول نداشتید، چرا به قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ رأی مثبت دادید؟ مرحوم بازرگان در پاسخ، مطلبی را گفتند که منشأ تحولی راهبردی در من شد. ایشان گفتند فضایی که در آن قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شد فضای ویژه‌ای بود، بدین معنا که مخالفت‌های جدی با قانون می‌شد و ممکن بود اصل قانونگرایی شکست بخورد و من صلاح را در آن دیدم که به نفس قانونگرایی رأی مثبت بدهم. خود ما هم ضمن تأیید قانون اساسی، رأی مثبت خود را مشروط کرده بودیم به متمم قانون که مرحوم امام وعده داده بودند. مرحوم بازرگان در این بیان کوتاه، مرزی بین ایدئولوژی و استراتژی‌شان قائل بودند و وقتی هم که نامزد ریاست جمهوری شده و منصرف شدند، در پاسخ خبرنگاری که از ایشان پرسید برنامه شما برای مملکت چیست؟ گفتند اجرای قانون اساسی. در آن فضا کمتر کسی به قانون اساسی و مندرجات آن توجهی عمیق داشت.

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۶۷، اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۰.

در این باره به یاد دارم وقتی مهندس عزت‌الله سبحانی مدیرعامل شرکت سهامی انتشار بودند یکی از دوستان عزیز مشترکمان هم آنجا بود. من به مهندس سبحانی پیشنهاد کردم شرکت سهامی انتشار، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را به زبان انگلیسی و عربی و فرانسوی ترجمه، چاپ و منتشر کند و معتقد بودم که این، سند یک انقلاب - به قول آیت‌الله طالقانی - توحیدی، اسلامی و مردمی است و می‌تواند منشأ تحولی در کشورهای منطقه، جهان و بویژه کشورهای نفت‌خیز مسلمان بشود. این دوست مشترک گفت این قانون اساسی ورق‌پاره‌ای بیش نیست که اجرا نمی‌شود، من گفتم به هر حال این قانون اساسی ثمره یک انقلاب است که مردم دو بار به آن رأی دادند و چندین مرجع و ۴۵ مجتهد جامع‌الشرایط و نواندیشان و روشنفکران مذهبی و نمایندگانی از اقوام آن را امضا کرده‌اند و می‌توانیم بگوییم قانون اساسی، ثمره اندیشه اجتماعی و اندیشه سامان‌یافته ملت ایران است، درحالی‌که اندیشه اندیشمندان ما عمدتاً فردی و غیرسازمان‌یافته است که به سختی زیر بار یکدیگر می‌روند، برای نمونه تاکنون ما شاهد یک سند اندیشه‌ورزی شده که ده تا بیست نفر آن را امضا کرده باشند نبوده‌ایم.

در ادامه کار مهندس بازرگان و نهضت‌آزادی ایران پس از انقلاب همیشه شعار قانون اساسی، قانونگرایی و التزام عملی به قانون اساسی را مطرح کرده است. در همان کوهپیمایی سوهانک، مهندس بازرگان به من گفتند در ابتدای انقلاب، اعضای شورای نگهبان حاضر نبودند به قانون اساسی قسم بخورند، چرا که عموم فقهای سنتی نفس قانونگرایی را قبول ندارند و به خیلی از مواد قانون اساسی هم انتقاد دارند. بیان ایشان درباره قانون اساسی عمومیت داشت، برای نمونه فرد یا گروهی را در ایران سراغ نداریم که تمامی مواد قانون اساسی را قبول داشته باشد که این یکی از مسائل مهم راهبردی ایران است. برای تقریب به ذهن و ذکر نمونه‌ای از قانونگرایی به خاطره‌ای اشاره می‌کنم؛ در سال ۱۳۵۱ در زندان عادل‌آباد شیراز بودیم که مرحوم دکتر یدالله سبحانی به ملاقات مهندس عزت‌الله سبحانی آمده بودند و به مهندس گفته بودند که ساواک مهندس بازرگان و خودشان را احضار کرده بود. حسین‌زاده سربازجوی ساواک و پرویز ثابتی، مقام امنیتی به آنها گفته بودند که چرا شما مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین را محکوم نمی‌کنید؟ این دو بزرگوار به ساواک توصیه کرده بودند که اگر شما به قانون اساسی انقلاب مشروطیت برگردید و آن را تماماً اجرا کنید مسلم است که مبارزه مسلحانه کم‌رنگ، بی‌رنگ و

بلاموضوع می‌شود. در سال ۱۳۵۵ عضدی یکی از سربازجوه‌های ساواک در درون زندان در یک عقب‌نشینی اعلام کرد که مطالعه هر کتابی - حتی کتاب تضاد مائو- آزاد است و جرمی ندارد مگر این‌که اسلحه‌ای در کار باشد و همان‌طور که دیدیم تا نزدیکی‌های انقلاب شعار مبارزان، اجرای قانون اساسی بود و حتی در غیاب شاه، شورای سلطنت هم مطرح شد و در این دو سال، دیگر صحبتی از مبارزه مسلحانه نبود.

مرحوم آیت‌الله طالقانی با آن پیشینه مبارزاتی‌شان علیه نظام شاهنشاهی در سخنرانی‌های شب قدر در کاخ سعدآباد (سال ۱۳۵۸) پیشنهاد کردند که بهتر است چند ماده از قانون اساسی انقلاب مشروطیت را حذف کرده و تغییر داده و وقت انقلاب را صرف مسائل انقلاب کنیم. این درحالی بود که مراجع و روحانی‌هایی که تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ قانون اساسی انقلاب مشروطیت را قبول داشتند به یکباره خواستار نفی رژیم سلطنتی و نفی کامل قانون اساسی بودند.

تحلیل مهندس بازرگان در سال ۱۳۵۸ نشان می‌دهد که چه خطراتی قانون اساسی و نفس قانونگرایی را تهدید می‌کرده است و شاید از نظر حقوقی بشود گفت توانایی‌های «رژیم حقیقی»، آن‌چنان زیاد بود که ممکن بود در اثر سهل‌انگاری بر طرفداران «رژیم حقوقی» و قانونی غلبه کند.

دستیابی به قانون اساسی در ایران اسلامی، هم الهام گرفته از تجربه پیامبر اسلام (ص) و قانون اساسی مدینه بود که در جامعه‌ای مرکب از مسلمانان مهاجر و انصار، یهودیان، مسیحیان، ستاره‌پرست‌ها و عشایر و قبایل جدا از یکدیگر تدوین، اجرا و نهادینه شد (۱) و هم الهام گرفته از تجربه مدرنیته بود. جالب این‌که در قانون اساسی مدینه تنها بسم‌الله الرحمن الرحیم صبغه اسلامی داشت و این در حالی بود که کفار نیز خدای خالق رحمن و رحیم را قبول داشتند.

دکتر جواد طباطبایی مطلبی درباره روشنفکری ایران دارد و بدین مضمون معتقد است روشنفکری ایران از انقلاب مشروطیت شروع شده و روشنفکرترین شخصیت آن انقلاب، علامه نائینی بود، زیرا ایشان توانست احکام دینی و فقهی را به صورت قانون و حقوق تبدیل کند تا در جامعه مرکبی چون ایران، هم یک مسلمان سنتی آن را بپذیرد، هم یک روشنفکر دینی اعم از سنی و شیعه، هم نواندیشان دینی و هم شخصیت‌های لائیک و سکولار و سوسیالیست و مارکسیست.



نظام آموزشی و مصطلح حوزه‌های علمیه ما، نظام مبتنی بر حلال و حرام و تغییرناپذیری این حلال و حرام است، طبیعی است که آنها با نظام قانون اساسی و قانونگرایی مشکلاتی داشته باشند. در نخستین مجلس شورای ملی، مرحوم آیت‌الله آذری قمی معتقد بود مجلس جایگاه تبادل اطلاعات است و حق قانونگذاری ندارد، چرا که ایشان بر این باور بود همان نظام حلال و حرام، پاسخگو و کافی است. (۲) این روزها نیز سردمداران این دیدگاه، همان افرادی هستند که به صراحت با قانون مخالفت می‌کنند که شرح آنها در مطبوعات و همچنین در سرمقاله چشم‌انداز ایران (شماره ۵۷) با عنوان «قانون اساسی در دو حرکت» آمده است. یکی از این اشخاص آقای مرتضی آقانه‌رانی نماینده مجلس هشتم است که از او با عنوان معلم اخلاق دولت یاد می‌شود، ایشان وقتی می‌خواهند به نطق نماینده‌ای اعتراض کنند و اشکال آیین‌نامه‌ای بگیرند به آیین‌نامه استناد نمی‌کنند، بلکه درستی و نادرستی را با حلال و حرام و شرعی و غیرشرعی بودن اعلام می‌کنند. طبیعی است که در این نظام آموزشی، چون معتقدند زن حق قضاوت ندارد بدیهی است که حق انتخاب هم ندارد، چرا که چنین حقی، اگر به یک زن بیسواد داده شود این توانایی را پیدا می‌کند که بین دو مجتهد جامع‌الشرایط قضاوت کرده و به یکی از آنها رأی بدهد، درحالی‌که به نظر من جریانی از روحانیتی که ما می‌شناسیم حتی به مردان - از آنجا که عوام هستند - چنین حقی را نمی‌دهد، بنابراین طبیعی است که «حوزه علمیه» با آموزش‌های خود در برابر «حوزه انتخابیه» و آرای مردم قرار بگیرد، مگر این‌که تحولی در آرا و عقاید آنها به‌وجود آید.

گفته می‌شود ابتدای انقلاب، اعضای شورای نگهبان نیز مخالف رأی‌دادن زنان بودند، مرحوم امام به آنها گفت اگر نظر خود را اعلام کنید من هم نظر خود را اعلام می‌کنم و آنها سکوت را بر اعتراض ترجیح دادند. بدین‌سان حق شهروندی و حق رأی زنان و مردان به شکل قانونی تثبیت شد، ولی مخالفان این امر آرام نشستند و پنهانی به کار خود ادامه دادند و با مهندسی انتخابات و مهارت‌های قانونی که داشتند به نظارت استصوابی و توسعه آن پرداختند، امری که با روح قانون اساسی مغایرت داشت و در گفت‌وگوهای زیادی که بخشی از آن در نشریه چشم‌انداز ایران آمده، مطرح شده است. (۳) این اقدامات برای این بود که آنچه حوزه علمیه می‌خواهد، از حوزه انتخابیه نتیجه شود. البته من در این مختصر به‌طور خوشبینانه به شکل معرفتی کار را دنبال می‌کنم.

افزون بر نظام آموزشی مبتنی بر حلال و حرام، یک جریان فوق‌قانونی هم در روحانیت ما وجود دارد که خودش - و نه قانون - را فصل الخطاب می‌داند و برای خودشان حق و تو قائلند، این پدیده در تاریخ معاصر ما یکی از موانع تشکل و همکاری تشکل‌ها با شخصیت‌های روحانی بوده است. من معتقدم که قانون اساسی و قانونگرایی قادر است سه نظام را در یک نظام متبلور کند؛ نظام قانونگرا. یکی دو ماه پس از خرداد ۱۳۷۶ در اردوی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با عنوان «سه نظام در یک نظام» سخنرانی کردم و به تفصیل توضیح دادم که جامعه ما حداقل به یک دوره هشت ساله نیاز دارد تا نفس قانونگرایی در درون نظام و ملت نهادینه شود، یعنی نظام حلال و حرام و نظام فوق‌قانون در دل نظام قانون اساسی حل شود. حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی هم پیش از دوم خرداد ۱۳۷۶ در ملاقاتی که با مقام رهبری آیت‌الله خامنه‌ای داشتند به ایشان گفتند اگر «ولایت فقیه» بخواهد به شکل فقهی در جامعه ما مطرح شود، چون مراجع و فقهای زیادی داریم که هریک خود را صاحب‌نظر و صاحب رأی می‌دانند و برخی هم معتقدند که فقیه‌تر هم هستند بنابراین چیزی نخواهد گذشت که ایران اسلامی به یک نظام ملوک‌الطوایفی تبدیل می‌شود - چنان‌که مرحوم امام نیز بر این باور بودند که بین علما و فقهای الهی ماشاءالله اختلاف وجود دارد - مگر این‌که مقوله ولایت فقیه در کادر قانون اساسی مطرح شود و جایگاه شورای نگهبان نیز ارگانی باشد در درون قانون اساسی؛ قانون اساسی‌ای که تمام مواد و اصول آن هم اصولی است و هم شرعی و هم اصلاح‌طلبانه است و به رأی مردم گذاشته شده و هم این‌که مراجع عظام و فقهای آن را امضا کرده‌اند.

در یکی از شب‌های قدر ماه رمضان، آقای خاتمی در اجلاس دانشجویان تحکیم وحدت، قانون اساسی را با دست بلند کرده و گفتند حتی ولی فقیه هم در کادر این قانون اساسی مطرح است. در این هنگام بود که دانشجویان به هیجان آمده و ایشان را به شدت تشویق کردند و نامزدی خاتمی در بین روشنفکران و سپس در جامعه، گل کرد. در سالگرد دوم خرداد ۱۳۷۶، آقای خاتمی در دانشگاه تهران گفتند هرکسی پدیده دوم خرداد را به‌گونه‌ای تحلیل می‌کند، ولی من اصلی‌ترین شعار دوم خرداد را همان قانونگرایی می‌دانم. گرچه ایشان انتقاداتی هم به قانون اساسی داشت، ولی در جلسه‌ای در دانشگاه تربیت مدرس شعار تجدیدنظر قانون اساسی را یک خیانت تلقی کرد که البته منظور ایشان شعار استراتژیک به معنای فلج کردن بود

که تا در قانون اساسی تجدیدنظر نشود هیچ‌کاری انجام نخواهد شد. مرحوم آیت‌الله آذری قمی که دو بار ریاست مجمع مدرسین را برعهده داشتند، در رساله مختصری درباره نقطه عطف دوم خرداد ۱۳۷۶ نوشتند که دوم خرداد در واقع پیروزی قانون اساسی و آرای مردم از یک‌سو بر اجماع فقها از سوی دیگر بود، چرا که اجماع فقها کاندیدای دیگری را تأیید می‌کرد، ولی مقام رهبری قانون اساسی و آرای مردم را تنفیذ کردند.

در دو سرمقاله چشم‌انداز ایران با عنوان‌های «افسوس پدر طالقانی» و «شعار محدود و مقاومت نامحدود، چرا و چگونه؟» (۴) به نقد خود و جنبش مسلحانه مجاهدین پرداختم، بدین‌گونه که ما خیلی رادیکال به معنای تند بودیم چرا که ضمن پذیرش مبارزه مسلحانه درازمدت به نفی رژیم سلطنتی، نفی قانون اساسی و نفی پارلمان‌تاریسم پرداختیم، درحالی‌که اگر مانند مرحوم میرزا کوچک‌خان مبارزه مسلحانه را به‌گونه‌ای ادامه می‌دادیم که شاه به قانون اساسی انقلاب مشروطیت تن بدهد و آزادی احزاب و مطبوعات و پارلمان و انتخابات آزاد را بپذیرد، قادر بودیم تضادهای زیادی در درون دربار، ارتش، ساواک و دادرسی ارتش ایجاد کنیم و هزینه‌های اجتماعی کمتری متحمل شویم و شهدای کمتری تقدیم کنیم تا «بقای رزمنده» بیشتری داشته باشیم. این دو سرمقاله پاسخی بود به افسوس پدر طالقانی که چندین بار در زندان اوین گفته بود ای کاش حنیف، سعید و اصغر زنده مانده بودند.

در قانون اساسی انقلاب مشروطیت، حقوق ملت زیاد بود. چند ماده قانون اساسی هم مخصوص حقوق سلطنت بود و در اصلی‌ترین آن بدین مضمون آمده بود که «سلطنت، موهبتی الهی است که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌گردد.» در چنین اصلی رأی مردم موج می‌زند، به طوری‌که در فضای پیش از انقلاب قادر بودیم به استناد همین قانون اساسی، سلطنت‌طلبان را قانع کنیم در چنین فضایی به موجب رأی مردم، رهبری و اداره امور مملکت به شخص آیت‌الله خمینی واگذار شده است، با این کار آنها نمی‌توانستند هویتی شوند و در سنگر قانون اساسی انقلاب مشروطیت قرار بگیرند. ما در جنبش مسلحانه مجاهدین نمی‌دانستیم چرا قانون اساسی را محکوم می‌کردیم، ظاهراً یک دلیل آن استناد صحبت‌های مهندس بازرگان در دادگاه تجدیدنظر در سال ۱۳۴۳ بود که بدین مضمون گفته بودند ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما صحبت کرده

و از قانون دفاع می‌کنیم. به نظر من برداشت ما از این بیان درست نبود، چرا که ایشان همان‌طور که در بالا گفته شد در سال‌های بعد نیز به قانون‌اساسی استناد می‌کرد.

در زمستان ۱۳۷۴ مقاله‌ای درباره انتخابات اصفهان نوشتم که مبتنی بر یک تحقیق میدانی در اصفهان بود. در این تحقیق میدانی به این نتیجه رسیدم که توان تاریخی مردم ما به دلیل حذف‌های چشمگیر از شخصیت و نیروها و آگاهی از این حذف‌ها، در حد یک حرکت قانونی و با رأی مخفی بدون ردپاست و در چنین حدی سمج هستند و پایدار، ولی اگر فضا تند و نظامی شود چنین کشش عمومی دیده نخواهد شد. بخشی از این مقاله در شماره ۲۵ نشریه «ایران فردا» منتشر شد. پس از پیروزی دوم خرداد ۱۳۷۶ به مهندس عزت‌الله سحابی تلفن زدم و ایشان ضمن تبریک این پیروزی گفتند جمع‌بندی اصفهان و شعار قانونگرایی، سراسری شد.

در پی دوم خرداد ۱۳۷۶ بعضی از تحلیلگران عملکرد و آرای مردم را «نه بزرگ» به نظام تلقی می‌کردند که شاید بهتر بود این «نه» را به عملکرد حاکمیت موجود منتسب می‌کردند نه به نظام جمهوری اسلامی که معادل قانون‌اساسی است، چرا که حاکمیت با تمامی وجوهش بازوی قانون‌اساسی است. اگر می‌گفتیم مردم ما به قانون‌اساسی‌ای رأی دادند که هم آری دارد و هم نه، بهتر بود. قانون‌اساسی، آزادی احزاب، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، اصل برائت، ممنوعیت مطلق شکنجه، شوراهای سراسری شهر و روستا و اصل کرامت انسانی را پذیرفته و به نظر نمی‌رسید که مردم در دوم خرداد ۷۶ به این مقوله‌ها نه گفته باشند، بلکه به همه اینها آری گفته بودند و در اصل ۵۶ نیز از آنجا که حاکمیت خدا مطرح می‌شود، با تئوکراسی به معنای دیکتاتوری و سلسله مراتب از بالا به پایین فرق می‌کند، چرا که در ادامه همین اصل آمده هر انسانی همزمان با حاکمیت خدا حق دارد سرنوشت خود را رقم بزند. (۵)

ما باید بین حاکمان زمانه با قانون‌اساسی و نظام فرق بگذاریم. از آنجا که قانون‌اساسی مبتنی بر آرای مردم است ظرفیت‌هایی دارد که حکمرانان جدید را جایگزین حکمرانان قدیم می‌نماید، بدون این که ثبات جامعه به هم بخورد.

پس از توقیف نشریه راه‌مجاهد در سال ۱۳۷۲ توسط آقای روح‌الله حسینیان دادستان دادگاه ویژه روحانیت، من و دوستان برخوردارهایی با وزارت اطلاعات

داشتیم. یکی از معاونان آقای فلاحیان می‌گفت جوهر و اصل نظام جمهوری اسلامی، وزارت اطلاعات است، چرا که هر کس بخواهد وکیل یا وزیر شود، حزبی یا روزنامه‌ای دایر کند و یا هرکس بخواهد رئیس‌جمهور شود با این وزارتخانه و تأیید و یا رد صلاحیت آن سروکار خواهد داشت و در همین راستا توصیه می‌کرد که نشریه «راه مجاهد» نیز با وزارتخانه هماهنگ باشد. من در پاسخ گفتم وزارت اطلاعات یکی از بازوهای نظام جمهوری اسلامی ایران است و نظام هم با قانون اساسی تعریف می‌شود و وزیر اطلاعات هم به مجلس شورای اسلامی و در واقع به ملت پاسخگوست و گزارش می‌دهد.

معمولاً حکام خودشان را با نظام یکی می‌گیرند و هر مخالفتی با آنها، مخالفت با نظام قلمداد می‌شود و متأسفانه اختلاف سلیقه در چرخه امور را به حق و باطل و شرعی و غیرشرعی نسبت می‌دهند و مملکت را با مشکلات جدی روبه‌رو می‌کنند. در جریان انتخابات دوم خرداد ۷۶ دیده شد که بعضی مراجع با وجود عدم اعتقاد به قانون، به آقای خاتمی رأی دادند که باعث تعجب خود آقای خاتمی شده بود که بعدها ملاحظه شد بی‌قانونی و قانون‌شکنی و دادگاه ویژه و دیگر نهادها، مراجع را آن‌چنان نگران کرده که به نفس قانونگرایی رأی داده بودند. همان‌طور که می‌دانید پس از ترور محمدرضا شاه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷، مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ به شاه ایران این اختیار را داد که مجلسین یعنی شورا و سنا را یکجا تعطیل کند. در پی آن، مرحوم دکتر مصدق آشکارا با این مصوبه مخالفت کرد، (۶) چرا که با روح و صراحت قانون اساسی نمی‌خواند، ولی با وجود این انتقاد مهم به قانون اساسی، در انتخابات دور شانزدهم شرکت کرد، چرا که باور داشت همیشه باید در انتخابات شرکت کرد. او معتقد بود اگر انتخابات، آزاد و بدون تقلب بود از دو حال خارج نیست یا پیروز می‌شویم و یا وزن اجتماعی خودمان معلوم می‌شود، اما اگر انتخابات آزاد نبود و تقلب شده بود، اعتراض می‌کنیم. مصدق و یارانش در انتخابات دوره شانزدهم به تقلب اعتراض کردند و انتخابات باطل شد و در انتخابات جدید، نمایندگان فراکسیون نهضت ملی وارد مجلس شدند که به تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت انجامید. منشأ قانون ملی شدن نفت و خلع ید، همین انتخابات آزاد و «رأی من چه شد» بود، آن هم در بستر قانونی که مصدق به آن نقد داشت. در واقع مصدق ملی شدن نفت را احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت می‌دانست. با این‌که اختیارات شاه به حدی بود که

می‌توانست مجلسین را منحل کند، ولی در پرتو قانون ملی‌شدن نفت و خلع ید و بسیج بی‌سابقه مردم، فضایی به‌وجود آمد که شاه نمی‌توانست مخالفت کند. مهم مطرح کردن عمل صالحی است که در پرتو آن مردم بسیج شوند و این بسیج به قدری عمق و گسترش داشت که فضا را برای نفس کشیدن شاه تنگ کرده بود و این سرباز فداکار! فرار را برقرار ترجیح داد. (۷) آقای خاتمی نیز در یک سخنرانی در روز ۱۶ آذر در دانشکده فنی مطرح کرد اصلاحات در بستر قانون اساسی بن‌بستی نداشته است، چرا که تاکنون پنج انتخابات رفراندوم‌گونه انجام شده که در این روند ۷۵ درصد مردم به اصلاحات قانونی رأی دادند، منظور ایشان این بود که اقلیتی ۱۵ تا ۲۰ درصدی حاضر نیستند به نتیجه انتخابات تن دهند. ایشان در همان سخنرانی گفتند زندان هم بن‌بست نیست و اگر لازم باشد جام شوکران را می‌نوشم.

به نظر من اگر در انتخابات سال ۱۳۸۴ تدبیر درستی می‌شد و پروسه اصلاحات ادامه می‌یافت به احتمال قوی، قانونگرایی برای مخالفان قانون هم نهادینه می‌شد. آقای کروبی در نوروز ۱۳۸۹ به من گفتند اگر اصلاح‌طلب‌ها در همین حدی که قانون اساسی و ولایت‌فقیه را می‌پذیرند، در مجلس ششم هم آن را می‌پذیرند نه تنها در مجلس ششم موفقیت‌های بیشتری داشتیم، بلکه مجلس هفتم و هشتم را هم از دست نمی‌دادیم. به نظر من هم نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم، با این که اکثریت را دارا بودند، اگر به جای طرح شعار رفراندوم و عبور از این و آن روی ظرفیت‌ها و مهارت‌های قانونی کار می‌کردند، نتایج بهتری می‌گرفتیم.

متأسفانه بعضی از متفکران ما، با این که جامعه مدنی و حرکت قانونی چندین انتخابات رفراندوم‌گونه و خروجی مثبت داشت، به جای این که مخالفت‌های خود را متوجه کسانی کنند که به نتایج انتخابات تن نمی‌دادند و قانونگرایی را بر نمی‌تافتند، مخالفت‌های خود را متوجه اصلاحات کردند و به بن‌بست رسیدن اصلاحات را مطرح کردند و حتی جامعه مدنی را هم به نقد کشیده و جامعه اخلاقی را جایگزین جامعه مدنی معرفی کردند آن هم جامعه اخلاقی‌ای که هیچ ملاک و معیاری برایش تعریف نمی‌کردند. چه باید کرد؟

اگر قانون اساسی بخواهد از راه‌های درون قانونی مورد تجدیدنظر قرار گیرد، ترتیبات تشکیلاتی آن به‌گونه‌ای است که به قانون اساسی تعدیل‌یافته‌تری دست خواهیم یافت و ظرفیت‌های مترقی همین قانون اساسی را از دست خواهیم داد و

کار به جایی خواهد رسید که اصلاح‌طلبان، انگیزه‌ای برای شعار قانونگرایی هم نداشته باشند و اگر بخواهد تجدیدنظر در قانون اساسی از راه انقلاب انجام شود مسلماً یک جنگ داخلی خونبار و فرسایشی در پیش خواهیم داشت که نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

درباره قانون اساسی دو تجربه همزمان در دنیا داشته‌ایم: نخست در ترکیه و دیگری در امریکا. در ترکیه با وجود یک قانون اساسی سکولار، آرای مردم به حزب عدالت و توسعه تعلق گرفت که گام‌های بسیاری در راستای آزادی، عدالت و توسعه موزون برداشته شد و برای همه سودمند بود. از سوی دیگر می‌بینیم قانون اساسی امریکا نیز سکولار است و محافظه‌کاران جدید (نئوکان‌ها) از دل این قانون اساسی به حاکمیتی جنگ‌طلب، مخرب و مذهبی خرافی تبدیل شده‌اند. علت آن این بود که ۷۵ درصد مردم امریکا مذهبی هستند و افزون بر مذهبی بودن دوست داشتند که رئیس‌جمهورشان نیز مذهبی باشد و افزون بر آن این رئیس‌جمهور از گزاره‌های مذهبی مانند خیر و شر، محور شیطانی و هر که با ما نیست دشمن ماست استفاده کند، به قول توماس فریدمن سرمقاله‌نویس نیویورک تایمز، (۸) مردم امریکا در نوامبر ۲۰۰۴ برای انتخاب رئیس‌جمهور پای صندوق‌های رأی نرفتند، بلکه می‌خواستند قانون اساسی جدید و امریکای جدیدی را رقم بزنند. توماس فریدمن می‌گوید هنر فرهیختگان امریکایی در این است که در جامعه‌ای با ویژگی‌هایی اینچنینی چگونه علم، حقوق بشر و دموکراسی را رقم بزنند که از نظر من هم این امر از جمله مسائل مهم و راهبردی جهان و منطقه است و هنر خاص خود را می‌طلبد.

اگر به جامعه خود برگردیم، طی این ۳۲ سالی که از انقلاب می‌گذرد مثلث ثروت و قدرتی به وجود آمده که یک ضلع آن تفسیرهای تحریف‌گونه از قانون اساسی است و ضلع دوم آن فضای امنیتی - نظامی با تمامی ابعاد آن است و ضلع سوم آن را مؤسسه‌های اقتصادی مبتنی بر نازکی کار و کلفتی پول و درآمدهای بادآورده رانتیر تشکیل می‌دهد. مسلم است که این مثلث مانع اجرای کامل قانون اساسی شده و می‌شود، بنابراین چگونه باید کار کرد؟ روشن است که در چنین شرایطی تجدیدنظر در قانون اساسی به نفع ملت نخواهد بود. به یاد دارم برای نخستین بار که می‌خواستیم نماینده مطبوعات را برای هیئت نظارت بر مطبوعات انتخاب کنیم آیت‌الله شیخ محمد یزدی هم نامزد شده بودند، ایشان در سخنرانی تبلیغاتی خود

گفتند مطبوعات رکن اول است نه رکن چهارم. البته مدیران مطبوعات، آقای دکتر گودرز افتخار جهرمی را انتخاب کردند. این پدیده نشان‌دهنده فضای اول انقلاب در مقایسه با فضای کنونی و مواضع بعدی آیت‌الله یزدی است. در سیر فعالیت‌های مطبوعاتی بارها به آقای جهرمی گفتم که مبدا در قانون مطبوعات تجدیدنظری بشود، چراکه یک سیر فقه‌رایی در جامعه مشاهده می‌شد. من در چنین شرایطی معتقدم مطالبات ما باید اجرای کامل همین قانون اساسی موجود باشد و روی آن پایدار بایستیم و پافشاری کنیم. به نظر من اگر در فضای سال ۱۳۵۸ نفس قانونگرایی در خطر بود و مهندس بازرگان تشخیص دادند که به نفس قانونگرایی رأی بدهند، امروزه نفس قانونگرایی بیشتر از آن زمان در معرض تهدید و خطر مثلث ثروت و قدرت است.

متأسفانه یکی از بحران‌های حاکمیت موجود شیوه طبقه‌بندی متهمان در درون زندان است که آنها را به چهار دسته تقسیم می‌کنند: منتقد، معترض، برانداز قانونی و برانداز، که در واقع برانداز قانونی هواداران مشی خاتمی، موسوی و کروبی هستند. یعنی دستگاه امنیتی ما معتقد است اگر قانون اساسی اجرا شود، حاکمیت خودشان در معرض خطر است که آن را معادل براندازی نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی تلقی می‌کنند.

در هفته‌های آخر اسفندماه ۱۳۷۹ اعضای نهضت‌آزادی و ملی - مذهبی‌ها را به اتهام براندازی دستگیر کردند، که البته در دادگاه اول و تجدیدنظر این اتهام بلاموضوع بود و مطرح نشد. به نظر من این واژه تناقض‌نمای «برانداز قانونی» یکی از بحران‌های حاکمیت موجود در نظام جمهوری اسلامی است، از یک سو می‌بینیم شعار معترضین قانونی احیای قانون اساسی و اجرای بدون تنازل آن است، درحالی‌که هسته‌های اصلی دستگاه امنیتی - اطلاعاتی و حاکمیت موجود، قانون اساسی را از آنجا که مبتنی بر آرای مردم است، برانداز می‌دانند. (۹) آیا در چنین شرایط و فضایی درست است که برخی از صاحب‌نظران ما به سادگی از قانون اساسی عبور کرده و بدیل و جایگزین شفافی هم برای آن ارائه ندهند و ناخودآگاه جامعه ما را به سوی انفعال یا به سمت تقابل و براندازی بکشانند؟ به نظر می‌رسد که در این نامعادله تنها مردم زیان می‌کنند.

بحران دیگر این است که هسته‌های اصلی امنیتی - اطلاعاتی و حاکمیت موجود، انتقاد و اعتراض قانونی مردم را جنگ نرم لقب داده‌اند و معتقدند که «جنگ نرم» از



«جنگ گرم» خطرناک‌تر است. مسئولان امنیتی چند روز پیش از عاشورای ۸۸ در گفت‌وگو با سران نهضت آزادی روی این «اولویت خطرناک» (۱۰) تأکید داشتند. یکی دیگر از بحران‌های نظام، فسادی است که اصطلاحاً ذاتی نظام شده است، به این معنا که دستور توقف پرونده اختلاس یا فسادی که حتی به مرحله بازداشت شخص مفسد رسیده، از هسته‌های اصلی نظام داده می‌شود، چرا که اگر اقدامی روی پرونده بشود نه تنها ضربه مالی و ثروت اختلاس شده، جبران نشده و نمی‌شود، بلکه یک ضربه امنیتی هم به آن افزوده می‌شود.

آقایان موسوی و کروبی می‌گویند عمیقاً به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی وفادارند و باورشان جنبه تاکتیکی و استراتژی ندارد. آنها اعتقاد دارند که بیشترین اجماع ملت ما روی همین سند وفاق ملی یعنی قانون اساسی است و در عمل هم دیدیم که به حماسه‌های عظیمی چون انتخابات پرشور ۸۸ و پس از آن منجر شد که به نظر می‌رسد اهمیت آن بسیار زیاد بود، چرا که مردم پس از ۳۰ سال می‌دانستند چه می‌خواهند و حول چه مانیفستی متحد شدند، درحالی‌که پیش از انقلاب می‌دانستند چه نمی‌خواهند.

این دو، چند ویژگی برای حرکت مردم قائل بودند: ۱- جنبش یک جنبش اجتماعی است، ۲- هدف این جنبش جابه‌جایی افراد نیست، ۳- جنبش خواهان اصلاحات در بستر قانون اساسی است، ۴- حرکت برای دستیابی به حقوق مصرح در قانون اساسی از راه مسالمت‌آمیز خواهد بود و ۵- اصراری نداریم اصلاحات به دست ما انجام شود، اگر دیگران هم همین اصلاحات را انجام بدهند ما خوشحال خواهیم شد و جوهر اصلاحات قانونی که مطالبه می‌شد حق شهروندی و ایران برای ایرانیان است که در همین راستا آیت‌الله‌العظمی منتظری در سال ۱۳۸۲ در رساله حقوق خود آیه ۱۲۶ سوره بقره را به صورت‌بندی فقه شهروندی تبدیل کردند و قاطعانه گفتند حقوق انسان‌ها مقدم بر حقوق مؤمنان است (۱۱) که راه را به تقسیم‌بندی شهروندان به درجه یک و دو مسدود می‌کرد.

با توجه به جایگاه آیت‌الله‌العظمی منتظری در تاریخ مبارزات ایران، ریاست ایشان بر مجلس خبرگان قانون اساسی، شیفته قدرت نبودن، شهامت ایشان و... در سال‌های آخر عمر خود چه در گفت‌وگو با روزنامه‌ها و نشریه چشم‌انداز ایران و چه در ملاقات‌هایی که با ایشان داشتیم توصیه می‌کردند که بلندپروازی را کنار گذاشته و مطالبات حول اجرای همین قانون اساسی موجود شکل بگیرد، هرچند

خودشان هم به قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸ رأی نداده بودند. ایشان معتقد بودند که طرح مسئله ولایت فقیه در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ همراه و ناگسستنی از «پذیرش عامه مردم» بود تا فقیه بتواند نظارت کند و مردم توصیه‌های او را پذیرا باشند، چرا که اگر پذیرش عامه نباشد طبیعی است که نظارت به دیکتاتوری خواهد انجامید. در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸ اگر مقام رهبری، منتخب خیرگان نیز باشد، در نهایت باید از پذیرش عامه مردم برخوردار باشد تا زمینه برای نظارت فراهم آید، این کار می‌تواند هر از گاهی از طریق یک نظرخواهی کم‌هزینه و علمی انجام گیرد و بهتر است این نظرخواهی علمی از شرکت مردم در یوم‌الله‌هایی چون ۲۲ بهمن و... تفکیک شود.

خطر موجود دیگر برای اجرای قانون اساسی و نفس قانون‌گرایی، تشکیلات مجاهدین به رهبری مسعود رجوی است. این تشکل از یک‌سو ولایت فقیه را به شدت می‌کوبد و از سوی دیگر شعار «مسعود - مریم» را سر می‌دهد. در این راستا مسعود رجوی رسماً گفته است که تمامی اعضا در برابر من مسئول بوده و باید به من گزارش بدهند، ولی من مسئولیتی در برابر آنها نداشته و تنها در برابر خدا مسئولم. آنها بدین ترتیب راه را بر هرگونه انتقاد از رهبری می‌بندند. درحالی‌که با همین «ولایت فقیه» به چند روش می‌توان برخورد انتقادی یا تعالی بخش کرد:

- نخست این‌که واژه‌های «ولایت» و «فقیه» دو واژه قرآنی است که می‌توان به کمک اصل ولایت و تفقه فی‌الدین که در قرآن آمده این دو واژه را تعمیق و تعالی داد.
- دوم این‌که ولایت فقیه در کادر قانون اساسی مطرح است و اگر بخواهد بیرون از قانون و به شکل فقه مصطلح مطرح شود همان‌طور که در بالا گفته شد، ایران به ملوک‌الطوایفی تبدیل خواهد شد، چون ولایت فقیه در کادر قانون مطرح است، بنابراین مبتنی بر آرای مردم است، در این حالت باید هوشیار و مواظب باشیم که انتخابات بدون نظارت استصوابی، درست و بدون تقلب برگزار شود.
- سوم این‌که ولایت که در قانون اساسی آمده برگرفته از اصل ولایت و امامت است که در واقع اصل امامت، تحقق توحید در تاریخ است و بنابراین وقتی این مقوله، «اصل» می‌شود، استدلالی می‌شود و از حوزه تقلید خارج و ابتکار آن از دست فقه سنتی به معنای «مصطلح» آن خارج می‌شود و به مقوله‌ای در

راستای نواندیشی دینی تبدیل می‌شود و می‌توان آن را با بینش، روش و منش پیامبر اکرم و علی (ع) و... مقایسه و نقدپذیر کرد. (۱۲)

- چهارم این که محتوای ولایت مطلقه که در قانون اساسی مصوب ۶۸ آمده براساس توضیحات آیت‌الله خمینی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله صانعی این بود که احکام اجتماعی بر احکام فردی و فرعی رساله‌ها اولویت پیدا کند که در واقعیت حاکمیت قرآن بر فقه مصطلح موجود بود که بعدها به مقوله اختیارات و قدرت تبدیل شد.
- پنجم این که براساس قانون اساسی، مسئولان باید پاسخگوی مردمی باشند که سه بار به این قانون اساسی رأی دادند.

بنابراین براساس مواد قانون اساسی ما نباید اجازه دهیم قدرتی غیرپاسخگو شکل بگیرد که مانند مسعود رجوی بگوید فقط در برابر خدا پاسخگو هستیم. نتیجه این که تشکل مجاهدین به رهبری رجوی از آنجا که خود را پیشتازترین پیشتازها و ایدئولوژی خود را بدون نقص و عیب می‌دانند به هیچ وجه تن به هیچ قانونی جز آنچه خود قبول دارند نمی‌دهند و خطری برای نفس قانونگرایی تلقی می‌شوند بویژه که پیوندهای زیادی با صدام، صالح مطلق، ایاد علاوی، عربستان و به تازگی جان بولتون و جیمز جونز پیدا کرده‌اند.

خطر دیگر برای اجرای قانون اساسی و نفس قانونگرایی، جریان ماجراجویی است که از دل جریان راست افراطی سر برآورده و درآمد نفت، حج و زیارت، بازنشستگی نفت، گمرکات، اصلاح قیمت‌ها و... را در اختیار دارد و صدای همه مؤسسه‌های قانونی علیه آنها درآمده که هیچ نوع قانونی را بر نمی‌تابند. از آنجا که آگاهی قانونی و آگاهی دینی و دموکراتیک و همراه آن قدرت نقد ملت از دولت بسیار بالا رفته، به نظر می‌رسد این جریان درصدد است با سردادن شعار مکتب ایرانی، مقوله‌ای را مطرح کند که اولاً هیچ ملاک و معیاری برای انتقاد از آن نباشد و ثانیاً راه را برای رهایی از حساسیت‌های امریکا به منظور رابطه با آن باز کند.

اینها معتقدند اصل ولایت فقیه مختص دوران غیبت امام زمان است، درحالی که ما در دوران ظهور به سر می‌بریم و کسی جز این گروه مختصات دوران ظهور را نمی‌داند و بنابراین کسی را یارای نقد نیست. آنها شعار نفی هولوکاست و انهدام اسرائیل را مطرح کردند و در پی آن هزینه‌های اجتماعی زیادی را به نفع اسرائیل پرداختیم، ولی از این دو شعار نیز عدول کردند. نتیجه این که اینها نیز قانون اساسی

و اجرای آن را به هیچ‌وجه بر نمی‌تابند و نفس قانونگرایی در معرض خطر جدی‌تری از سال ۵۸ قرار دارد.

مانع دیگری که نفس قانونگرایی را به خطر می‌اندازد، فرماندهان نظامی - امنیتی هستند که مدعی نجات ایران از جنگ تحمیلی و گروه‌های مخالف و محارب بوده و خود را خواص دانسته و برتر از هر قانونی تلقی می‌کنند، آنها معتقدند اگر انقلاب در خطر بود باید وارد عمل شوند، اما روشن نیست با کدام ملاک و معیار و مجوز قانونی؟ (۱۳) این جریان از آنجا که به مؤسسه‌های اقتصادی پیوند خورده مشکل به قانونگرایی تن می‌دهند.

اینها موانعی بود که به‌طور اختصار برشمردم و معتقدم در چنین شرایطی نباید اجازه دهیم قانون اساسی موجود تضعیف شود و تا آنجا که می‌توانیم باید از ظرفیت‌های آن بویژه در پروسه انتخابات استفاده کنیم. بیش از صدسال است که با تجربه قانون اساسی سروکار داریم و باید بیش از این روی آن کار خلاق انجام دهیم و از این تجربه ممتد به‌سادگی دست برداریم. قانون اساسی ما یک قانون اساسی بسته و آنتروپیک نیست، بلکه از سه مدخل مهم یک قانون باز است، چرا که قانون اساسی هم به مدخل توحید وصل است و هم به مدخل مکتب اسلام و هم به آرای مردم. اگر ما بتوانیم در این سه مقوله کاری اساسی کنیم، مسلماً در راستای هرچه نهادینه‌تر شدن قانونگرایی خواهد بود، برای نمونه مفسران بارها در توشه‌گیری‌های خود از قرآن گفته‌اند که در طول تاریخ، مردم به خدای خالق و توحید خالقی اعتقاد داشتند و انبیا آمدند تا اربابان مردم را به توحید خالقی ارتقا دهند و در توشه‌گیری از آیه ۲۱ بقره گفته‌اند همه انسان‌ها خالق را قبول دارند، بنابراین اگر این درک عمیق از توحید به قانون اساسی و جامعه ما تسری یابد. ما به هیچ‌وجه «شهروند درجه دوم و سوم» یا «خودی - غیرخودی» و یا حذف نیرو نخواهیم داشت و موفق خواهیم شد جامعه ایده‌آل بدون حذف نیروها را که در قرآن آمده عینیت بخشیم؛ ادعایی که نه «سنت» توانای آن است و نه «مدرنیته»، چرا که در هر دو اقتدارگرایی شکل گرفته است. تجربه دوم خرداد ۷۶، ۱۸ خرداد ۸۰ و ۲۲ خرداد ۸۸ نشان داد که مدخل آرای مردم باوجود فیلترهای موجود هنوز قدرتمند است و به نظر می‌رسد به همین دلیل حاکمیت‌های زمانه، روی قانون اساسی حساسیت دارند.

به یاد دارم در سال ۱۳۸۷ فضایی وجود داشت که گفته می‌شد اگر در انتخابات شرکت کنیم حاکمیت موجود به نفع خود بهره‌برداری خواهد کرد، ولی آقای خاتمی فرهنگ مشارکت در انتخابات را رواج و تعالی داد که البته پس از انصراف خود، دوباره مردم نسبت به شرکت در انتخابات دچار رکودی سخت شدند، اما با تداوم و پیگیری دوباره، فضای مشارکت بالا رفت و به حماسه ۲۲ خرداد ۸۸ انجامید.

به امید پیدایی فضایی آزاد و آرام که در پرتو آن همراه با آگاهی‌های قانونی و مشارکت مردم بتوان در قانون، تجدیدنظری مثبت انجام داد، هرچند همواره در تاریخ کج‌دلان، کج‌اندیشان، فتنه‌جویان و تأویل‌بافانی وجود داشته و خواهند داشت که بهترین قانون با حضور صالح‌ترین انسان‌ها را برنتافته و برنمی‌تابند. (آل‌عمران: ۷)

#### پی‌نوشت:

۱- ر.ک: قله بحران، قله مدیریت، تحلیلی بر جنگ احد، نوشته لطف‌الله میثمی، هاله سبحانی و نادر قیداری، انتشارات صمدیه، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۷ و همچنین اولین قانون‌اساسی مکتوب در جهان، سند مهم از دوران رسالت پیامبر(ص)، نوشته دکتر محمد حمیدالله، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، انتشارات بعثت، چاپ دوم، آذر ۱۳۶۶. دکتر ابراهیم یزدی نقل می‌کرد که برای تدوین قانون‌اساسی در سال ۵۸ به دایره‌المعارف بریتانیکا رجوع شد که در آنجا نوشته بود اولین قانون‌اساسی مکتوب، قانون‌اساسی مدینه توسط محمد(ص) بوده است.

۲- به نقل از محمد محمدی گرگانی، نماینده دور اول مجلس شورای ملی.

۳- ر.ک: قانون‌اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان، گفت‌وگو با آیت‌الله حسین موسوی تبریزی، شماره ۴۶ (آبان و آذر ۱۳۸۶) - گفت‌وگو با حجت‌الاسلام مهدی کروب، شماره ۴۷ (دی و بهمن ۱۳۸۶) - گفت‌وگو با حجت‌الاسلام حسین انصاری‌راد، شماره ۴۷، گفت‌وگو با آیت‌الله اسدالله بیات، شماره ۴۹ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۷) و همچنین قانون‌اساسی و دیدگاه‌های امام خمینی، گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سیدعلی اکبر محتشمی‌پور، شماره ۴۸ (اسفند ۱۳۸۷ و فروردین ۱۳۸۸) و نیز جایگاه قانون‌اساسی در اسلام و دیدگاه علما و کارشناسان، مقاله‌هایی از آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بیات زنجانی، حجت‌الاسلام انصاری‌راد و آیت‌الله موسوی تبریزی، شماره ۵۰ (تیر و مرداد ۱۳۸۸).

۴- ر.ک: چشم‌انداز ایران، شماره ۲۵ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۳) و شماره ۲۶ (تیر و مرداد ۱۳۸۳).

۵- اصل ۵۶ قانون اساسی: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طوقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.

۶- ر.ک: بازی با قانون اساسی، لطف‌الله میثمی، چشم‌انداز ایران، شماره ۶۱ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۹).

۷- اشاره به دکتر محمد مصدق که در دادگاه نظامی گفت: اگر اعلیحضرت خود را سرباز فداکار می‌داند چرا در شرایط بحرانی، مملکت را رها کرد.

۸- ر.ک: دو ملت زیر سایه خدا، توماس فریدمن، ترجمه لطف‌الله میثمی، شماره ۲۹ (دی و بهمن ۱۳۸۳).

۹- از رجا تا رسا (از رانده‌شدگان جمهوری اسلامی تا راه سبز امید)، لطف‌الله میثمی، چشم‌انداز ایران، شماره ۵۸.

۱۰- اولویت خطرناک، لطف‌الله میثمی، چشم‌انداز ایران، شماره ۶۲ (تیر و مرداد ۱۳۸۹) و درسی برای امروز، لطف‌الله میثمی، چشم‌انداز ایران، شماره ۶۳ (شهریور و مرداد ۱۳۸۹).

۱۱- وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند، چشم‌انداز ایران، شماره ۵۹ (دی و بهمن ۱۳۸۸).

۱۲- پیامبر اکرم (ص) با همه عظمت خود به مردم می‌گفتند «اشيروا علیه»، یعنی در مقابل من مشورت دهید، که بوی انتقاد هم می‌دهد نه تأیید.

۱۳- اظهارات حجت‌الاسلام والمسلمین پروازی در جمع برادران رزمنده (۱۳۷۶/۳/۱۲) از جریان انصار.

## باز هم قانون اساسی<sup>۱</sup>

لطف الله میثمی

قانون اساسی، اساسی‌ترین روابط بین ملت و دولت، بین کشور و جهان خارج و همچنین روابط بین مردم را تنظیم می‌کند.

اولین باری که ما از قانون اساسی برخوردار شدیم در پی انقلاب مشروطیت بود. انقلابیون مشروطه به جای سلطنت مطلقه موروثی، رژیم مشروطه سلطنتی را برای ایران پذیرفتند. برای نخستین بار در ایران، دین و فقه به صورت قانون و حقوق درآمد و بنابراین قانون اساسی و قانون مدنی توانست در یک جامعه مرکب از اقوام و اقلیت‌ها و دیدگاه‌های مختلف راهنمای عمل قاطبه مردم ایران گردد.

به قولی مدرنیته و روشنفکری در ایران، با قانون اساسی انقلاب مشروطه شروع شد و در پی آن بود که نظام حلال و حرام (آموزش‌های جاری سنتی) و نظام خودکامه فراقانونی در صورت‌بندی یک قانون واحد به نام قانون اساسی متبلور شد. قانون اساسی، گام اول برای دستیابی به مردم‌سالاری، توسعه و پیشرفت با تعریف جدید در بستر زمان بود.

قانون اساسی انقلاب مشروطه دارای نکات اساسی‌ای چون آزادی بیان، آزادی قلم و مطبوعات، آزادی احزاب و دستجات و اصل تبری بود که تمامی مواد آن مبتنی بر آرای مردم بود.

مواد مربوط به حقوق ملت بخش تعیین‌کننده قانون اساسی بود و حتی در اصل ۳۵ که حقوق سلطنت را نمایندگی می‌کرد سلطنت را موهبتی الهی می‌دانست که به

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۷۳، اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۱.

موجب آرای مردم به شخص پادشاه واگذار می‌شد: «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده.»

درواقع انقلابیون مشروطه با ظرافت خاصی سلطنت را موهبتی الهی دانستند که مشروط به توحید می‌شد و دیگر این‌که سلطنت موروثی را مشروط به آرای مردم کردند.

با این وصف ما قادر بودیم در مقطع سال ۱۳۵۷، یعنی انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی با استناد به این اصل فوق به رژیم سلطنتی مشروطه پایان داده و تغییر رژیم دهیم بدون این‌که هواداران سلطنت بتوانند در سنگر قانون اساسی انقلاب مشروطیت پناه گرفته و در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی قد علم کنند، و بدین سان می‌توانستیم هزینه‌های اجتماعی جامعه را به صورت چشمگیری کاهش دهیم.

در سرمقاله نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۶۱ با عنوان «بازی با قانون اساسی» نشان دادیم که رضاشاه و محمدرضا شاه چگونه و با چه مکانیزمی توانستند بین مواد قانون اساسی تبعیض قائل شده و اصل سلطنت را برجسته کنند و این‌گونه وانمود کنند که افزون بر قانون اساسی - که سلطنت مشروطه را دربرداشت - مردم باید نظام دیگری به نام سلطنت موروثی را هم بپذیرند، به طوری که بدون پذیرش این دو مقوله جدا از هم، کسی یا گروهی و حزبی نمی‌توانست در چرخه مدیریت مملکت فعال شود.

پس از قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این دو مقوله به چهار مقوله افزایش یافت؛ قانون اساسی انقلاب مشروطه، نظام سلطنتی موروثی، مواد اصلاحات شاه موسوم به انقلاب سفید و عضویت در حزب رستاخیز.

این تبعیض بین مواد قانون اساسی، این برجسته کردن یک اصل و همزمان تنازل اصول دیگر همان‌طور که در سرمقاله‌ها، مقالات و گت و گوه‌های پیشین چشم‌انداز ایران با صاحب‌نظران آمده، در یک کلمه «بازی با قانون اساسی» به قیام و انقلاب مردم انجامید و مردم به حدی بسیج شده بودند که حتی توبه شاه مبتنی بر بازگشت به قانون اساسی را هم نپذیرفتند و بدین سان بود که نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سرنگون شد.

در آستانه انقلاب مشروطیت جریان‌های دینی و نادین‌محوری بودند که سلطنت موروثی و رژیم شاهنشاهی را قبول نداشتند، ولی از نظر استراتژیک معادله نیروها



در وضعیتی قرار داشت که توان نفی موروثیت نبود و اگر چنین می‌شد کمکی به استبداد مطلقه بود، ولی انقلابیون مشروطه قانون را طوری تنظیم کرده بودند که اگر توان تاریخی مردم بالا رود و آرایشان به حد کافی شود بتوانند نظام سلطنتی را تغییر داده و نظام و قانون اساسی جدیدی را مستقر کنند و به همین دلیل بود که سلطنت را به آرای مردم مشروط کردند.

### پیش‌نویس قانون اساسی و قانون ثمره انقلاب

در جریان پیروزی انقلاب در سال ۵۷ تعدادی از متخصصین حقوق، پیش‌نویس قانون اساسی را به رشته تحریر درآوردند تا در مجلس مؤسسان منتخب مردم تصویب شود. این پیش‌نویس به تصویب دولت موقت جمهوری اسلامی و شورای انقلاب رسیده بود و مرحوم امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی این پیش‌نویس را مغایر با اصول دین ندانسته و آن را امضا کردند و حتی از سوی مرحوم امام پیشنهاد شده بود که این پیش‌نویس برای تصویب ملی به رفراندوم گذاشته شود که طبعاً از آرای مردم نیز در آن فضا برخوردار می‌شد، اما همان‌طور که می‌دانیم با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی این پیش‌نویس، سرنوشت دیگری پیدا کرد و درنهایت قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب خبرگان پس از امضای امام و مغایر ندانستن آن با اصول اسلامی به رأی عامه مردم گذاشته شد. مرحوم امام اصرار داشتند انقلاب و جمهوری اسلامی هر چه زودتر به قانون اساسی ثمره انقلاب مجهز شود.

تمامی مواد این قانون مبتنی بر آرای مردم بود، حتی با جود این‌که ولایت فقیه پذیرفته شده بود، با این وجود در اصل ۵ قانون اساسی این ولایت مشروط به پذیرش عامه و آرای مردم شده بود: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

گرچه برخی اصل ولایت فقیه را از نظر ایدئولوژیک قبول نداشتند، ولی از آنجا که اصل ولایت فقیه مشروط به پذیرش آرای مردم بود به آن رأی دادند، برای نمونه

مرحوم مهندس بازرگان به من گفتند در چنین فضایی بین دو امر قرار گرفته بودیم که آیا قانون اساسی داشته باشیم یا قانون اساسی نداشته باشیم و در چنین شرایطی من به نفس داشتن قانون اساسی و قانونگرایی رأی دادم، البته قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ نیز برخوردار بود از مقدمه قانون اساسی، شوراها، آزادی بیان و قلم، احزاب و اصل تبری و آزادی انتخابات و بسیاری از اصول دیگر که مبتنی بر آرای مردم و مردم سالاری است و تمامی مواد آن به دلیل امضای مرحوم امام، مراجع و چند ده مجتهد جامع الشرایط نیز از مشروعیت برخوردار بود. به نظر من در شرایط کنونی با توجه به معادله نیروها، نفس قانونگرایی نسبت به ابتدای انقلاب بیشتر در معرض خطر است.

### قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸

در اواخر سال ۱۳۶۷ خیرگان قانون اساسی به منظور تجدیدنظر در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و کار آن تا پس از رحلت مرحوم امام در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ ادامه یافت و برای بار سوم قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شد. بر مبنای قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸ فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر و دارای صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه و بینش سیاسی و اجتماعی و قدرت کافی برای رهبری که پذیرش اکثریت مردم را نیز دارا باشد، می‌تواند به مقام رهبری، ولایت امر و امامت امت برسد. (ر.ک به: اصل ۵، ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸)

از آنجا که برخی از مراجع، فقها و شهروندان اهل سنت و طرفداران سکولاریسم و لائسیته که اصل ولایت فقیه را به لحاظ دیدگاه‌های خودشان قبول ندارند و از آنجا که توصیه‌های مقام رهبری به منظور اجرای قانون، باید مورد پذیرش عامه مردم قرار گیرد، بنابراین به هر شکلی که مقام رهبری انتخاب شوند باید عموم مردم توصیه‌های ایشان را بپذیرند، وگرنه در صورتی که محبوبیت ایشان کم‌رنگ یا بیرنگ شود آغازی است برای استبداد که انقلاب اسلامی برای مبارزه با آن پیروز شد.

در قانون اساسی، برخی اصل ولایت فقیه را می‌بینند، ولی شرایط آن همچون عدالت، شجاعت، پذیرش عامه، مدیریت و مدبریت را نادیده می‌گیرند.

بدیهی است که در شرایطی که در مملکت ما برخی مراجع و فقها، اهل سنت و طرفداران لائیسیته که اصل ولایت‌فقیه را از نظر ایدئولوژیک قبول ندارند، متأسفانه عمده‌کردن، پررنگ‌کردن و برجسته‌کردن این اصل از یک‌سو و کم‌رنگ‌کردن همزمان شرایط فقیه چون پذیرش عامه، عدالت، شجاعت، مدیریت و مدبریت، نه به سود مملکت است و نه اعتبار قانون‌اساسی را تقویت می‌کند.

متأسفانه دو جریان غیرهمسو عملاً مؤید همدیگر شده و در میدان عمل وحدت پیدا می‌کنند و آب در آسیابی می‌ریزند که چرخ‌های آن به نفع قانون‌اساسی و قانونگرایی مملکت نمی‌گردد. این دو جریان عبارتند از نخست، جریانی که این اصل را پررنگ کرده و همزمان شرایط آن را و دیگر اصول قانون‌اساسی را کم‌رنگ می‌کند و اجازه نمی‌دهد نیروهای شایسته در چرخه مدیریت مملکت فعال شوند. در پی آن پررنگ‌کردن و همزمان کم‌رنگ‌کردن است که جریان دیگری که اصل ولایت‌فقیه را از نظر ایدئولوژیک قبول ندارند بر این باور اصرار می‌کنند که رکن رکن قانون‌اساسی ولایت‌فقیه است و بقیه اصول هیچ نتیجه این‌که این دو نیروی غیرهمسو متحداً و عملاً، قانون‌اساسی و قانونگرایی را که لازمه وفاق و مردم‌سالاری، توسعه و پیشرفت است تضعیف می‌کنند و این در حالی است که تک‌تک مواد قانون‌اساسی هم قانونیت دارد و هم مشروعیت، چرا که بنیانگذار انقلاب و مراجع و فقهای جامع‌الشرایط تک‌تک مواد آن را مغایر اصول دین ندانسته و هم این‌که سه بار به منظور تصویب ملی به رأی مردم گذاشته شده است. برجسته‌کردن یک اصل از اصول قانون‌اساسی از یک‌سو و نادیده‌گرفتن دیگر اصول قانون‌اساسی از سوی دیگر، درباره قانون‌اساسی انقلاب مشروطیت نیز به تدریج صورت گرفت و هزینه‌های اجتماعی زیادی به‌بار آورد.

دیدیم که دربار، ارتش و ساواک با شعار «خدا - شاه - میهن»، عکس شاه را در وسط قرار دادند به‌طوری‌که به قول مرحوم بازرگان «میهن» وزیر دست راست و «خدا» وزیر دست چپ او می‌شد و ابتدا اصل سلطنت که یکی از اصول قانون‌اساسی بود را بیرون کشیده و در کنار آن قرار داده و سپس آن را مقوله مستقلی قلمداد کرده و درنهایت آن را در برابر قانون‌اساسی قرار دادند. آری این «شاه درست‌کن‌ها» به پادشاه مشروطه هم ظلم کردند و پادشاهی که باید سلطنت کند و نه حکومت را به حاکمی شکنجه‌گر و متکی به نیروهای نظامی و امنیتی تبدیل کردند و دیدیم که چه شد. علاوه بر سرنگونی شاه - که او مستحق آن بود -

عمده کارشناسان ملی و قانونگرا که از سرمایه‌های اجتماعی مملکت بودند حذف شدند که هزینه اجتماعی بالایی بود.

اما از سوی دیگر اشتباه بزرگ نیروهای مبارز و مجاهد پس از قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این بود که قانون اساسی انقلاب مشروطیت را به گونه‌ای فهم و تفسیر کردند که توسط دربار، ارتش و ساواک تبلیغ می‌شد و می‌گفتند رکن رکن قانون اساسی همان نظام شاهنشاهی و اصل سلطنت موروثی است که از نظر اسلامی، منطقی و ایدئولوژیک توجیهی نداشت. مبارزین و مجاهدین پس از قیام ۱۵ خرداد و - سرکوب آن - با شعار براندازی رژیم سلطنتی موروثی و وابسته، حتی به قانون اساسی انقلاب مشروطه نیز رحم نکرده و آن قانون اساسی را هم نفی می‌کردند؛ قانون اساسی‌ای که مظلوم واقعی بود و از حقوق ملت و مردم سرشار بود.

نگارنده این سطور در دو سرمقاله در شماره‌های ۲۵ و ۲۶ نشریه چشم‌انداز ایران، با عنوان «افسوس پدر طالقانی» و «شعار محدود، مقاومت نامحدود؛ چرا و چگونه؟» این مقوله را بر اساس یافته‌های خود بررسی کرده و نشان دادم که شعار نفی قانون اساسی انقلاب مشروطه توسط مجاهدین هزینه‌های اجتماعی زیادی را در برداشت و قطب‌بندی‌ای را به وجود آورد که در وجه حق آن نیروهای آزادیخواه، استقلال‌طلب و عدالت‌طلب قرار داشتند و در وجه دیگر آن دربار، ارتش و ساواک قرار داشت که اصولاً اجرای قانون اساسی انقلاب مشروطیت را قبول نداشتند، اما ظاهراً در سنگر قانون اساسی نشستند و به سرکوب آزادیخواهان پرداختند.

اما از آنجا که اراده خداوند بر رشد و گسترش امت‌ها و ملت‌ها قرار گرفته، شاه با عملکردهای خود به صورت رهبر منفی انقلاب درآمد و مردم با دیدگاه‌های مختلف، رهبری مثبت مرحوم امام را پذیرفتند. آن‌گاه که شاه خود را مستأصل دید «شاه درست‌کن»‌ها هریک به گوشه‌ای فرار کرده و پناه بردند و شاه را تنها گذاشتند و او توبه معروف خود را بیان کرد که به قانون اساسی بازخواهم گشت، که البته مردم آن را نپذیرفتند.

نتیجه این‌که ملت ما بیش از یکصدسال است که تجربه قانون اساسی و قانونگرایی را در کارنامه خود دارد که ناشی از اندیشه سازمان‌یافته و خردجمعی ملت ما بوده و از این رو باید آن را پاس بداریم و به سادگی از دست ندهیم و این را مسلم بدانیم که از انقلاب مشروطیت تاکنون حقوق ملت و آرای مردم در هر چهار قانون اساسی

یادشده در بالا نقش والایی داشته و قرآن هم با مخاطب قرار دادن «ناس» تعمیق دهنده و گسترش‌دهنده این حقوق بوده و نه محدودکننده آن(۱)، طی این مدت بیش از یکصدسال وفاق ملی و اجرای بدون تبعیض و تنازل قانون‌اساسی شعار اساسی و پایدار ملت ما بوده است. امید است آن را پاس داشته و با مهارت‌های قانونی پیگیر آن باشیم.

#### پی‌نوشت:

۱- ر.ک به: دموکراسی دینی، قید یا امتیاز، گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی، شماره ۳۹، چشم‌انداز ایران.

## براندازی قانونی؟<sup>۱</sup>

لطف‌الله میثمی

از آنجا که در شرایط حساس کشور، وفاق ملی و همدلی از اوجب واجبات است و با توجه به این که طی دو دهه اخیر مقوله براندازی و بویژه براندازی قانونی به یکی از بحث‌های جدی در میان جریان‌های سیاسی، قضایی و امنیتی تبدیل شده و حتی در این رابطه دستگیری‌هایی انجام شده است، برآنم با توجه به سابقه ۵۳ ساله سیاسی خود مفهوم براندازی را در تاریخ معاصر ایران تا آنجا که در توان دارم کالبدشکافی کنم.

ورود من به دانشگاه در سال ۱۳۳۸ همزمان با رشد حرکت‌های مسلحانه در کشورهای گوناگون بود. در آن مقطع مردم کوبا و الجزایر با سرمشق قرارداد مبارزه براندازانه، به پیروزی‌های چشمگیری دست یافته بودند. البته در آن هنگام مبارزه در ایران کماکان به صورت قانونی و با روش‌های سیاسی پیش می‌رفت و هنوز مقوله براندازی زمینه‌ای جدی در میان جریان‌های فعال سیاسی پیدا نکرده بود و تا مقطع قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب بی‌رحمانه آن نیز تلقی عمومی نیروهای سیاسی این بود که می‌توان از طریق راهکارهای قانونی و مسالمت‌آمیز مبارزه کرد. شاید ضروری باشد که کمی به عقب‌تر برگردم و ریشه‌های تاریخی این موضوع را در مقطع حکومت رضاخان ارزیابی کنم. از پیروزی انقلاب مشروطه به بعد، آزادی احزاب، بیان و قلم به اوج خود رسید. در مجلس شورای ملی هم کمابیش نیروهای فعالی چون مرحوم مدرس و مصدق حضور داشتند. در مجموع این احساس در جریان استبدادی تقویت می‌شد که تا

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۷۵، آبان و آذرماه ۱۳۹۱.

آزادی‌های قانونی با چنین روالی وجود دارد نمی‌توانند یک‌تازی کنند. کودتای سید ضیاء - رضاخان در سال ۱۲۹۹ نقطه‌عطفی در مقابله با جریان رو به رشد مشروطیت بود. اما بعد از حاکمیت رضاخان، کودتاچیان احساس کردند که به دلیل شرایط ویژه جامعه بعد از مشروطه، اگر هم بخواهند جریان‌های فعال را سرکوب کنند، نیاز به یک محمل قانونی دارند. بعد از تثبیت سلطنت، رضاخان در سال ۱۲۱۰ قانون مجازات مُقَدِّمین علیه امنیت و سلطنت و معتقدان به اندیشه اشتراکی (کمونیسم) را وضع کرد. یکی از مواد این قانون، ممنوع کردن تشکل‌های سیاسی بیش از سه نفر بود. مجازات این جرم، سه تا ۱۰ سال زندان بود. در آن مقطع رضاخان براندازی را در دو بستر تعریف می‌کرد؛ نخست کسانی که به عملکرد غیرقانونی و دیکتاتورمآبانه سلطنت رضاشاه نقد داشتند و علیه سلطنت اقدام می‌کردند و دوم کسانی که اندیشه اشتراکی داشتند و از این موضع سلطنت را نقد می‌کردند. به هر حال تحت پوشش چنین قانونی بود که ۵۳ نفر معروف بازداشت شدند یا مرحوم مدرس به قتل رسید.

البته این قانون بعد از شهریور ۱۳۲۰ و ایجاد فضای جدید ناشی از سقوط رضاشاه و اشغال کشور توسط متفقین نمی‌توانست آن‌طور که مطلوب دربار بود مخالفان را منکوب کند، زیرا اگر چنین ادعایی هم علیه کسی می‌شد، او می‌توانست با رجوع به دادگستری و بهره‌جستن از قوانین جزایی و کیفری و همچنین تأسی جستن به اصول قانون‌اساسی تا حدودی از خود دفاع کند. به هر حال چون روح قانون‌اساسی انقلاب مشروطه و قانون مدنی در بافت قضایی ایران حضور داشت متهمان به براندازی می‌توانستند از خود دفاع کنند، از این‌رو بعد از ترور محمدرضاشاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - که به نظر من عملی حساب شده بود و به بهانه آن می‌خواستند شرایط حکومت نظامی را حاکم کنند - محاکم نظامی جایگزین دادگستری شدند. البته در آن مقطع ابتدا آیت‌الله کاشانی را دستگیر و سپس تبعید کردند. حزب توده نیز غیرقانونی اعلام شد و چند نفر از سرانش دستگیر شدند. چند ماه بعد، در اردیبهشت سال ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان تشکیل شد و اختیارات شاه افزایش یافت. در این مجلس، مصوبات بسیاری از نظر نمایندگان گذشت که عموماً در راستای تحکیم حکومت استبدادی بود. حق انحلال مجلس شورا و سنا را آن هم در یک لحظه به شاه دادند و او را در عزل و نصب نخست‌وزیر مختار کردند. در نهایت تصمیم‌گیری در مورد پرونده مقدمین علیه امنیت و سلطنت نیز به

دادگاه‌های نظامی واگذار شد. در واقع در این نقطه عطف تاریخ معاصر ما یک جایجای طبقاتی انجام گرفت و نیروهای مسلح که علیرغم قانون و براساس یک رویه زیرمجموعه شاه بودند قدرت قضایی - سیاسی مملکت را به دست گرفتند. شاه از این طریق می‌توانست تمام مخالفان خود را سرکوب کند و همین کار را هم کرد.

در چارچوب همین قانون مصوب مجلس مؤسسان بود که از سال ۱۳۲۸ به بعد، همه نیروهای سیاسی در دادگاه‌های نظامی محاکمه شدند. بنابراین از زمان وضع قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و سلطنت به بعد، رژیم سلطنتی خود را مختار دید که هر فرد منتقد و هر نیروی مخالفی را برانداز اطلاق کند و او را به دادگاه‌های نظامی تحویل دهد؛ نظامیانی که خود را فرمانبردار شاه می‌دانستند! قانون مصوب مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ هم دست شاه را در نحوه محاکمه متهمان بازمی‌گذارد.

از سال ۱۳۴۲ به بعد، شرایط تغییر می‌کند و کم‌وبیش خود نیروها هم اعلام می‌کنند که دیگر نمی‌توان در چارچوب این قانون با رژیم برخورد کرد. در این راستا بود که مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم آیت‌الله طالقانی و دیگر سران نهضت آزادی در سال ۱۳۴۳ در دادگاه تجدیدنظر نظامی خطاب به سران نظامی دادگاه این‌گونه زمره کردند که ما آخرین گروهی هستیم که از قانون اساسی انقلاب مشروطیت دفاع می‌کنیم و پس از ما گروه‌های دیگر این کار را نخواهند کرد.

منظور کسانی که براندازی رژیم را مطرح کردند، این نبود که ما قانون اساسی را قبول نداریم، یا این که به دلخواه نمی‌خواهیم براساس قانون کار کنیم، بلکه آنها می‌گفتند چون رژیم، قانون اساسی را نقض کرده است و به آن عمل نمی‌کند، باید با آن مخالفت کرد، ولی رژیم این مخالفت را براندازی تلقی می‌کرد. بیان مهندس بازرگان در دادگاه یک بیان توصیفی بود، ولی این پیش‌بینی او - به قول مهندس سبحانی - جوّ زمانه شد و به واقعیت پیوست و پس از آن گروه‌های زیادی به خط‌مشی برانداز رسیدند. به همین دلیل طرح شعار براندازی در آن مقطع، وجهه و حالت احساسی و غیرمنطقی نداشت، چرا که در طول بیش از سه دهه، نیروهای سیاسی از ظرفیت‌های قانونی استفاده کردند، فشارهای رژیم سلطنتی را تحمل کردند، محاکمات فرمایشی را به جان خریدند تا بالاخره بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به



این نتیجه رسیدند که با به‌کارگیری روش‌های گذشته، رژیم سلطنتی عقب‌نشینی نمی‌کند و دست از اقدام‌های غیرقانونی خود برنمی‌دارد. نقطه‌عطف این جریان دادگاه مرحوم بازرگان در سال ۱۳۴۳ بود.

رژیم ابتدا هر مخالفی را برانداز تلقی می‌کرد، درحالی‌که بسیاری از جریان‌های مخالف، براندازی رژیم را به آن معنا مطرح نمی‌کردند. با شروع مبارزه مسلحانه، مفهوم براندازی تا حدود زیادی با معنای مخالف مسلح تطبیق پیدا کرد. تعبیری که نیروهای مبارز از براندازی داشتند نیز به همین معنا نزدیک بود یعنی مخالفی که با سازماندهی مسلحانه، درصدد براندازی رژیم سلطنتی برمی‌آمد.

با اوج‌گیری مبارزات علیه سلطنت، رژیم شاهنشاهی خود را با یک معضل جدی روبه‌رو دید، چرا که اگر می‌خواست با تعبیر خودش از موضع براندازی، با مخالفان برخورد کند، ناچار بود دایره عملش را بسیار گسترده کند، که این از توانایی سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) خارج بود. به همین خاطر خود آنها هم در سال ۱۳۵۵ به تعریف جریان‌های مبارز برانداز تن دادند و گفتند کسی که عمل مسلحانه می‌کند، برانداز و خرابکار محسوب می‌شود. در آن مقطع نیروهای امنیتی کسانی که کتاب‌های ممنوع مطالعه می‌کردند و یا حتی مرام اشتراکی را قبول داشتند را با این ملاک برانداز نمی‌دانستند، درحالی‌که قبلاً هرگونه مخالفت یا عقیده متفاوتی را براندازی تعبیر می‌کردند، ولی اگر از ابتدا این مرزبندی واقعی را می‌پذیرفتند و بی‌جهت هر منتقدی را به دادگاه‌های نظامی نمی‌کشیدند و اجازه نمی‌دادند جامعه ایران متحمل این همه هزینه‌های اجتماعی نظیر اعدام‌ها و اعدام‌های انقلابی و بازداشت‌های وسیع شود، نیروهای سیاسی را به جمع‌بندی خط‌مشی برانداز نمی‌رساندند.

مرحوم بازرگان هم در برخورد با ساواک دائماً این نکته را تذکر می‌داد که اگر شما قانون را رعایت می‌کردید، به هیچ‌وجه مبارزه مسلحانه شکل نمی‌گرفت و اگر همین حالا هم به قانون وفادار باشید مبارزه مسلحانه کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد و از موضوعیت نیز خواهد افتاد. یعنی وضع قانون مجازات مقدمین در سال ۱۳۱۰ و تشکیل دادگاه‌های نظامی برای مخالفان سیاسی از سال ۱۳۲۸ به بعد، به تدریج شرایط را به سمت و سویی برد که راهی برای کار قانونی وجود نداشت. این موضوع ابتدا از دیدگاه رژیم حربه خوبی برای قلع‌وقمع مخالفان بود، اما غافل از این‌که در چنین فضایی هرکس با کوچکترین انتقادی ناچار است به صف جریان

براندازی ملحق شود. به این ترتیب، رژیم سلطنتی جبهه برانداز را در حد یک ملت گسترده کرد و تمهید دیر هنگام ساواک در سال ۱۳۵۵ برای تعریف مجدد براندازی سودی نبخشید و دو سال بعد رژیم شاه سرنگون شد.

نیروهای امنیتی در زمان شاه می‌گفتند قانون اساسی مشروطیت کشش مقابله با جریان‌های مخالف را ندارد، از این رو به منظور تأمین امنیت ضروری است شاه تام‌الاختیار شود و پرونده‌ها به دادگاه نظامی برود. قانون اساسی انقلاب مشروطیت دو وجه مهم داشت: یکی حقوق اساسی ملت و متمم قانون اساسی و دیگری حقوق سلطنت. حق سلطنت هم این‌گونه تعریف شده بود: سلطنت موهبتی الهی است که توسط مردم به شخص شاه واگذار می‌شود. اما کفه سنگین‌تر در قانون اساسی مشروطه، حقوق ملت بود که حتی ردپای آن در تعریف سلطنت نیز دیده می‌شود، زیرا آن را موهبتی الهی می‌داند که به موجب رأی ملت به شخص شاه تفویض می‌شود. بعد از کودتای ۱۲۹۹، رژیم سلطنتی تلاش کرد که کفه حقوق سلطنت را سنگین‌تر کند که چنین هم شد و شاه مشروطه به شاه مستبد تبدیل شد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز نقطه عطف دیگری در انحراف از قانون اساسی مشروطه بود و استبداد رژیم وارد مرحله جدیدی شد که اوج آن را در کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌بینیم. رژیم سلطنتی گام به گام دایره را تنگ‌تر کرد تا جایی که اگر کسی در ابتدا با پذیرش قانون اساسی مشروطه می‌توانست یک عنصر وفادار به قانون تلقی شود، در مراحل بعد ناچار بود که شروط جدید رژیم را هم بپذیرد. یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شرط تبعیت کامل از رژیم شاهنشاهی و بعد از سرکوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شرط پذیرش اصلاحات شاهانه اضافه شد. از دیدگاه رژیم سلطنتی، شهروندی یک فرد نخست با پذیرش قانون اساسی مشروطه، دوم با تبعیت از رژیم شاهنشاهی و سوم با پذیرش اصلاحات شاهانه محقق می‌شد. شاه می‌گفت همه باید این سه شرط را بپذیرند.

در دهه ۵۰ هم که حزب رستاخیر تشکیل شد، باز هم این دایره تنگ‌تر شد و گفتند هر کس نمی‌خواهد عضو حزب رستاخیر شود باید از ایران برود. البته بعداً کوتاه آمدند. بنابراین نادیده گرفتن حقوق اساسی ملت که در قانون اساسی مشروطه بر آن تأکید بسیار شده بود و در مقابل، افزودن اختیارات سلطنت از طریق قوانین

مصوب، صف‌بندی مذکور را شکل داد. در واقع قانون اساسی چندان مشکلی نداشت ولی چون آنها به دنبال استبداد و وابستگی بودند، آرای مردم را بر نمی‌تافتند. نکته ظریف در اینجاست که شرط دوم شاه برای احراز شهروندی اعتقاد به رژیم شاهنشاهی بود، در حالی که تبعیت از رژیم شاهنشاهی و سلطنت موروثی یکی از اصول قانون اساسی مشروطه بود و به‌طور طبیعی نیازی نبود که به صورت یک شرط مجزا در کنار قانون اساسی قرار داده شود، اما دلیل این کار این بود که برخلاف روح قانون اساسی مشروطه - که تأکید اساسی آن بر حقوق ملت است - رژیم می‌خواست حقوق سلطنت را عمده کند. در انقلاب مشروطیت هم درگیری‌ها بر سر محدود کردن سلطنت در کادر قانون اساسی مشروطه بود، حال این که شاه مجدداً اصل رژیم شاهنشاهی را از قانون اساسی تفکیک کرد و در عرض آن قرار داد.

نکته دیگری که در نقد روش رژیم پهلوی باید به آن توجه کرد، مسئله متمم قانون اساسی مشروطه است. این متمم به پیشنهاد علمای صدر مشروطه در قانون اساسی گنجانده شد که سلطنت موهبتی الهی است که به موجب رأی ملت به شخص پادشاه تفویض می‌گردد. این تعریف از سلطنت، اساساً شخص شاه را و امداً ملت می‌کرد، در حالی که رژیم شاه برخلاف این مسیر گام برداشت و در آن سه شرط معروف، ملت را به تبعیت محض از خود فراخواند. با این نگاه، حتی انقلاب سال ۱۳۵۷ و سرنگونی شاه در کادر قانون اساسی مشروطه قابل تبیین است و می‌توان این‌گونه استدلال کرد که ملت در آن مقطع رأی خود را پس گرفتند و به آلت‌ناتیو جدید یعنی مرحوم امام خمینی واگذار کردند. به نظر می‌رسد براندازی شاه در سال ۵۷، از پشتوانه قانون اساسی مشروطه نیز برخوردار بود و قانون اساسی این دینامیزم را داشت که همراه با تکامل اجتماعی و رشد نیروهای مولد، پاسخگوی زمانه باشد. این پرسش پیش می‌آید که اندیشه‌ای که ظرفیت تاریخی قانون اساسی مشروطه را از سال ۱۳۴۲ به بعد تمام شده می‌پندارد، زیر سؤال نمی‌رود؟ یعنی اگر برای این قانون، ظرفیت قائل باشیم، چگونه می‌توان موضع جریان‌های برانداز بعد از سال ۴۳ را پذیرفت که معتقد بودند دیگر نمی‌توان به صورت قانونی کار کرد؟

درواقع بعد از سال ۴۳ بحث بر سر این نبود که قانون اساسی فاقد ظرفیت است، بلکه بحث بر سر عدم تعهد رژیم سلطنتی به اجرای کامل قانون اساسی بود.

قانون اساسی مشروطه به روشنی مجوز تغییر پادشاه و تفویض آن را به دیگری صادر کرد، زیرا سلطنت را موهبتی الهی می‌دانست که توسط ملت به شخص شاه تفویض گردیده بود. بنابراین ملت می‌توانست در تفویض حق خود به حاکم جدید، قرارداد جدیدی را وضع کند. این‌گونه می‌توان نقطه عطف تبدیل قانون اساسی مشروطه به قانون اساسی جمهوری اسلامی را تبیین قانونی کرد تا هویتی به نام سلطنت طلب موضوعیت پیدا نکند.

برخی کارشناسان معتقدند اگر در آن مقطع به این موضوع توجه می‌شد، دیگر نیازی نبود که انقلابیون اعلام کنند ما این قانون را قبول نداریم و چهره یک حرکت غیرقانونی را برای انقلاب سال ۵۷ ترسیم کنند. یعنی متمم قانون اساسی مشروطه به خوبی براندازی رژیم شاه را پوشش قانونی می‌داد و بر مردم هم هیچ خرده‌ای نمی‌شد گرفت که چرا حاکم خود را عوض کرده‌اند. این دسته از صاحب‌نظران معتقدند در چنین صورتی به عالی‌ترین شکل از ظرفیت خالی قانون اساسی مشروطه استفاده شده بود و هزینه‌های بسیار کمتری در تغییر بافت هیئت حاکمه پرداخت می‌شد. از سویی هویتی نیز برای طرفداران خاندان پهلوی و سلطنت طلب‌ها باقی نمی‌ماند که ادعا کنند قانون اساسی مشروطه نادیده گرفته شده و براندازی رژیم پهلوی روندی غیرقانونی بوده است.

البته اعتقاد من این است که حتی با وجود این غفلت از ظرفیت قانون اساسی مشروطه، باز هم نمی‌توان بر حرکت مردم در سال ۵۷ خرده گرفت که چرا حکم به تغییر هیئت حاکمه دادند، زیرا متمم قانون اساسی مشروطه به آنها این حق را داده بود. همان‌طور که گفته شد قانون مقدمین مصوبه سال ۱۳۱۰ منشأ سرکوب‌ها بود که بعداً با ارسال پرونده‌هایی به دادگاه نظامی پس از مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ تکمیل شد. از سال ۱۳۲۸ به بعد نیروهای سیاسی که طبق این قانون محاکمه می‌شدند ابتدا صلاحیت دادگاه نظامی را با استناد به قانون اساسی رد می‌کردند ولی دادگاه نظامی این رد صلاحیت را نمی‌پذیرفت. به هر حال از سال ۱۳۱۰ به بعد دلسوزی‌های قانونی زیادی به کار گرفته شد تا قانون مقدمین لغو شود. گرچه این دلسوزی‌ها به نفع قانون و سلطنت مشروطه بود ولی به دلیل ظاهربینی و نزدیک‌بینی مقام سلطنت و فقدان دوراندیشی و ژرف‌اندیشی او فایده‌ای نداشت.

درواقع ریشه قانون مجازات مقدمین، قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله بود که مرحوم مدرس و مرحوم مصدق به طور جدی با آن مخالفت کردند. کودتای سوم اسفند

۱۲۹۹ نیز که به دست سیدضیاء و رضاخان انجام شد، مولود این قرار داد بود. ظاهراً به سبب مخالفت - در آغاز - احمدشاه و همچنین مرحوم مصدق و مرحوم مدرس با قرارداد وثوق‌الدوله، این قانون تصویب نشد و انگلیس به این جمع‌بندی رسید که اگر کودتا نکند و مخالفان را منکوب نکند، برای تصویب این سنخ قراردادها با دشواری‌های زیادی روبه‌رو می‌شود.

اشتباهی که از سوی عموم نیروها در آن مقطع صورت گرفت ساده‌اندیشی نسبت به ماهیت رضاخان بود. از یک‌سو کمونیست‌ها و جمهوریخواهان و از سوی دیگر اشخاصی چون آیت‌الله کاشانی و علامه نائینی، سلطنت رضاخان را تأیید کردند، حتی آیت‌الله کاشانی شخصاً در مراسم تاجگذاری رضاشاه شرکت کرد. این حسن ظن به رضاخان مجال داد که پایه‌های قدرت خود را تحکیم کند و در مرحله بعد با قوانین مصوب از جمله قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و سلطنت، مخالفان خود را سرکوب قانونی کند.

بعد از تصویب قانون مجازات مقدمین در سال ۱۳۱۲ - سال ۱۹۳۳ میلادی - با الغای قرارداد داری، قرارداد اسارت‌بارتری با انگلیس بسته شد. در آن مقطع بود که نیروهای سیاسی از جمله کمونیست‌ها فهمیدند که چه کلاهی بر سرشان رفته، اما چه سود که بساط استبداد گسترده شد و با وابستگی به انگلیس عمق بیشتری پیدا کرد و صداها در گلو خفه شد. مصدق را تبعید کردند، مدرس به شهادت رسید و گروه ۵۳ نفر به رهبری تقی ارانی بازداشت شدند. براساس همین قانون، نیروهای بسیاری از جمله گروه محسن جهانسوز از دم تیغ گذرانده شدند.

متأسفانه بعد از تبعیدشدن رضاخان نیروها نسبت به وجود این قانون، حساسیتی نشان ندادند و یا حداقل من در تاریخ ندیده‌ام که کسی با آن مخالفت کرده باشد. مجلس مؤسسان هم در سال ۱۳۲۸، با ارجاع محاکمات سیاسی به دادگاه‌های نظامی، گام بلند دیگری در سرکوب قانونی مخالفان و یا به گمان آنها جریان‌های برانداز برداشت. در اینجا ما شاهد دگرگونی مهمی هستیم که در جریان آن درواقع شاه تکیه‌گاه خود را از «مردم» به «ارتش» منتقل می‌کند. به این ترتیب یک تغییر طبقاتی هم شکل گرفت.

به هر حال بعد از دلسوزی‌ها و سرکوب‌ها بود که بالاخره انقلاب پیروز شد و این پرسش مطرح است که در فردای انقلاب نیز با نیروهایی روبه‌رو بودیم که به خط‌مشی برانداز علیه نظام جمهوری اسلامی دست زدند؛ آیا با همان ملاک‌های

قبل از انقلاب می‌توان حرکت آنها را تبیین کرد؟ همان‌طور که پیش از این اشاره کردم، حرکت مردم در سال ۱۳۵۷ اعمال حق حاکمیت خود بود که حتی قانون اساسی مشروطه هم مؤید آن بود. همین مردم در حرکت بعدی خود به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی دادند و پذیرفتند که در رأس این نظام، شخص مرحوم امام باشد که چهار ویژگی داشت:

نخست این‌که رهبر کارزماتیک انقلاب بود و مردم نوعی نگاه کاریزمایی به ایشان داشتند.

دوم این‌که بعد از انقلاب در کوتاه‌ترین زمان قانون اساسی به تصویب رسید و در همین کادر ایشان رهبر قانونی کشور شدند.

سوم، ایشان در موقعیت یک مرجع دینی هم قرار داشتند و مردم از ایشان پذیرش سنتی هم پیدا کرده بودند.

و چهارم این‌که حتی در یک چارچوب دموکراتیک ایشان از پشتوانه رأی اکثریت برخوردار بودند.

بیان این ویژگی‌ها گزارش تاریخی از آن مقطع است که با مطالعه تاریخ انقلاب، قابل انکار نیست. اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی هم که برخی از آنها بعداً به خط‌مشی براندازی رسیدند، در آن مقطع پذیرفته بودند که شخص امام، مقبولیت مردمی دارد و به واقع در رأس انقلاب است. این پذیرش، در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های آنها منعکس شده است. از مرحوم طالقانی گرفته تا هواداران دکتر شریعتی و نهضت‌آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، سازمان مجاهدین به رهبری رجوی، سازمان چریک‌های فدایی، حزب‌توده و... همگی به رهبری ایشان معترف بودند. چنان‌که مسعود رجوی خطاب به اشرف دهقانی از رهبران گروه منشعبین از چریک‌های فدایی می‌گوید تو نمی‌توانی با حاکمیت درگیر شوی، چون اگر آیت‌الله خمینی لب تر کند، دو میلیون نفر به میدان می‌آیند. البته بسیار شگفت‌انگیز است که چگونه خود رجوی چند ماه بعد این جمع‌بندی را نادیده گرفت و جنگ مسلحانه را آغاز کرد.

در سال‌های اخیر، جمع‌بندی بسیاری از گروه‌های خارج از کشور این بود که ما ابتدای انقلاب روی مردم مسلحه کشیدیم و حالا هم که توده‌ها بی‌سرپرست شده‌اند - البته به گمان آنها - روشنفکری باقی‌نمانده که رهبری حرکت را به دست بگیرد. بنابراین چه مواضع ابتدای انقلاب این‌گونه گروه‌ها را ملاک قرار دهیم و چه

جمع‌بندی‌های اخیر آنها را، حداقل این نکته را می‌توان استنباط کرد که نتیجه حرکت‌های مسلحانه ابتدای انقلاب در دهه ۶۰ درگیر شدن با انقلاب و مردم بود. اگر با همان ملاک‌هایی که ما با آنها جمع‌بندی نیروها را بعد از سال ۱۳۴۲ مورد ارزیابی قرار دادیم به درگیری‌های دهه ۶۰ نگاه کنیم، حرکت براندازانه بعد از انقلاب نه پشتوانه قانونی دارد و نه پشتوانه مردمی! درحالی که نیروهای برانداز بعد از ۱۵ خرداد ۴۲، به دنبال حداقل چهار دهه کار قانونی و استفاده از ظرفیت‌های قانونی به این جمع‌بندی رسیدند که رژیم سلطنتی ما را وادار کرده از خط‌مشی مسالمت‌آمیز دست برداریم و به منظور دفاع، اسلحه به دست بگیریم. شاهد مدعای آنها که با واقعیت هم منطبق بود، حرکت غیرقانونی رژیم و از همه مهمتر درگیری مردم با رژیم بود، که در چند فراز مهم از جمله نهضت ملی و قیام ملی ۱۵ خرداد به منصف ظهور رسیده بود. آیا در یک مقایسه تاریخی میان آنچه در مقطع رژیم سلطنتی با آن روبه‌رو بودیم، با آنچه طی یک روند شتابزده و فاقد منطق حرکت و بدون پشتوانه مردمی و قانونی بعد از انقلاب صورت گرفت، می‌توان یک نقطه مشترک جدی پیدا کرد؟ در سال ۵۸ مرحوم طالقانی بارها گفته بود حالا که انقلاب شد و رهبری خاصی پیدا کرده، توپ و تانک و اسلحه به چه درد شما می‌خورد. آنها حرف طالقانی را که پدر طالقانی می‌نامیدند گوش نکردند، ولی پس از هزینه‌های اجتماعی بسیار در نهایت بعد از ۲۶ روز دفاع جانانه از صدام در سال ۱۳۸۲ در برابر حمله آمریکا به عراق پرچم سفید را در پادگان بالا برده و توسط امریکایی‌ها خلع سلاح شدند. اینجا بحث ادعاها مطرح نیست، بلکه بحث قانونمندی حرکت براندازی مطرح است. ابتدای انقلاب هم برخی از نیروهایی که دست به حرکت برانداز زدند می‌گفتند ما شهید دادیم، ما زحمت کشیدیم، چرا هژمونی باید دست اینها باشد. آنها یک فرمول «همه یا هیچ» را دنبال کردند، بدون این که توجه کنند جریانی که باید برانداخته شود کیست، مردم چه دیدگاهی نسبت به این صف‌آرایی دارند، پشتوانه قانونی حرکت چیست، مراحل تاریخی آن چگونه طی شده است و ... .

در یک تعریف کاربردی از براندازی، باید گفت نوع نگاه به قانون‌اساسی، نقش مهمی بازی می‌کند، یعنی درگیری‌ها از آنجا شروع می‌شود که یا به واقع رژیم حاکم، قانون را زیر پا می‌گذارد، یا این که ادعای نیروی برانداز آن است که رژیم قانون را رعایت نمی‌کند. حال اگر این ادعا مطابق با واقعیت باشد، براندازی

پشتوانه قانونی و مردمی هم پیدا می‌کند و در عمل هم نتایج متفاوتی به بار می‌آورد. بنابراین اگر ادعای یک نیروی برانداز قرین با واقعیت باشد و استمراری هم در قانون‌شکنی باشد، مجرم اصلی مبارزه مسلحانه در واقع همان رژیم است که قانون را تحقق نمی‌دهد و نیروهای صادق را به این جمع‌بندی می‌رساند که راهی جز مبارزه مسلحانه باقی نمانده است. در این حالت جهت‌گیری مبارزه برای احیای قانون است و نه گریز از قانون و مخالفت با آن. برای نمونه هنگامی که میرزا کوچک‌خان در جنگل‌های شمال دست به اسلحه برد، تأکیدش بر این نکته بود که تا وقتی حکومت مرکزی به قانون اساسی عمل نکند، مبارزه مسلحانه ادامه دارد. در این مبارزه با آن که اسلحه هم به کار می‌رود، اما هدف نیروی درگیر صرفاً براندازی نیست، بلکه برای این است که حکومت را به اجرای قانون وادار کند. حال اگر رژیم به این مهم تن نداد، براندازی رژیم قانون‌شکن در دستور کار قرار می‌گیرد.

مهندس بازرگان هم با همین دیدگاه در دادگاه سال ۴۳، آن موضع را گرفت. او همواره بر این نکته تأکید می‌کرد که اگر حکومت، قانون را پیاده کند، جنبش مسلحانه تعدیل خواهد شد و در نهایت هم از بین خواهد رفت. وقتی قانون به‌عنوان یک مینا مخدوش می‌شود، هر طرف می‌تواند برای خود ادعاهایی داشته باشد، اما به نظر می‌رسد حرکتی به لحاظ تاریخی توفیق پیدا می‌کند که میثاق‌های دینی و ملی که در دوران جدید، شکل قانون اساسی را به خود گرفته است، مبنای عمل خود قرار دهد. در این رابطه اگر رژیمی دست به قانون‌شکنی بزند، به گواه تاریخ، دست به فروپاشی خود زده است. یعنی با عمل خود مشروعیت قانونی حکومت را از بین می‌برد و این مجوز را به دیگران می‌دهد که برای براندازی او اقدام کنند. بنابراین اگر چنین شد، رژیم حاکم باید در درجه نخست خودش را سرزنش کند. بنابراین اگر چنین نباشد و نیروهای برانداز تنها تضاد قدرت داشته باشند، حکومت می‌تواند با پشتوانه مردمی و قانونی با نیروهای برانداز مقابله کند و به این ترتیب، معادله طور دیگری تعریف می‌شود.

مشکل زمانی صورت لاینحل به خود می‌گیرد که یک نیرو خودش نمی‌پذیرد به فاز براندازی وارد شده است، اما رژیم حاکم ادعا می‌کند این نیرو استحاله‌گر و برانداز است. در اینجا ما نیاز داریم که مرزهای براندازی از نوع استحاله را با اصلاح‌طلبی مشخص کنیم تا برای حل مناقشه دارای ملاکی عینی باشیم که چه نیرویی به واقع در خط براندازی است و چه نیرویی به دنبال استحاله است و یا



این که کدام نیرو انگیزه اصلاح دارد. به هر حال هریک از این شقوق، مقتضیاتی دارد و نمی‌توان مرزهای میان آنها را مخدوش کرد.

ما در اسلام جایگاهی برای قراردادهای فیما بین داریم که در فرهنگ قرآنی از آن به‌عنوان «میثاق» و «عهد» یاد می‌شود. این میثاق وقتی فراگیر شد و مورد قبول یک ملت قرار گرفت، عنوان قانون‌اساسی پیدا می‌کند. ضرورت وجود قانون‌اساسی به عنصر زمان و تغییر زمان و مکان بازمی‌گردد و اگر قانون نباشد در روند تغییرات جامعه سردرگمی به‌وجود می‌آید. به هر حال وجود سلیقه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، طبیعت یک جامعه زنده و فعال است، اما در کنار این تفاوت‌ها و اختلاف‌ها اگر ملاک واحد و فراگیری وجود نداشته باشد، جامعه دچار فروپاشی می‌شود و راهی برای حل اختلاف باقی نمی‌ماند.

اگر قانون‌اساسی ملاک باشد جایگاه مخالف و موافق نیز معلوم است و تا زمانی که یک نیرو در کادر قانون با سیاست‌های حکومت مخالفت می‌کند، نمی‌توان به او برانداز گفت. در قانون‌اساسی کنونی هم چون جایگاه احزاب و رأی مخالف و موافق مورد تأیید قرار گرفته است، در واقع این معنا تأیید شده که یک حزب می‌تواند در کادر قانون رشد کند و حتی قدرت را به دست گیرد. الجزایر و ترکیه دو نمونه قابل مطالعه است که نشان می‌دهند چگونه احزاب می‌توانند در چارچوب قانون، شرایط جابه‌جایی قدرت را پیدا کنند.

در انتخابات شهرداری‌های الجزایر که در دوره مدیریت «بن‌جدید» رئیس‌جمهور این کشور - ۳۰ سال پس از انقلاب - صورت گرفت، جبهه نجات اسلامی با خط‌مشی کاملاً متفاوتی برنده انتخابات شد، که البته پس از نفی قانون‌اساسی انقلاب توسط این جبهه ژنرال‌های الجزایر در سنگر قانون نشستند و اجازه ندادند این تحول قانونی صورت گیرد. اما به هر حال به قدرت رسیدن جبهه نجات اسلامی الجزایر در چارچوب قانون‌اساسی الجزایر و مورد تأیید «بن‌جدید» بود، هرچند مورد پسند سیاستمداران و نظامیان الجزایری نبود.

در ترکیه نیز اربکان از طریق قانونی، آرای مردم را به خود جلب کرد، به‌گونه‌ای که در مجلس ترکیه، حزب رفاه، جناح قدرتمندی را شکل داد. البته ژنرال‌های ترک هم مانند نظامیان الجزایر این تحول را به براندازی نظام لائیک تعبیر کردند و اجازه ندادند اربکان به حیات سیاسی خود در رأس قدرت ادامه دهد.

مقام رهبری و نظام جمهوری اسلامی هم از تحولات در الجزایر و ترکیه استقبال کردند و در واقع بر این نکته صحه گذاشتند که نیروی مخالف می‌تواند در چارچوب قانون قدرت را به دست بگیرد، بنابراین مخالفت قانونی با عملکرد و سیاست‌های حاکم نمی‌تواند با براندازی یکسان شمرده شود. در نظام سیاسی غرب هم احزاب همواره آلترناتیو و جایگزین حکومت به‌شمار می‌آیند و این مجال را پیدا می‌کنند که به رأس قدرت راه یابند. آلترناتیوی که در چارچوب راهکارهای قانونی مانند فعالیت‌های حزبی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، رفراندوم قانونی و... به ارائه دیدگاه‌های خود می‌پردازد، نمی‌تواند با نیروی برانداز یکی شمرده شود. نمونه‌اش انتخابات اخیر گرجستان است که اپوزیسیون پیروز شد و قدرت حاکم به این پیروزی تبریک گفت و همچنین انتخابات ونزوئلا که رقیب چاوز، به پیروزی‌اش تبریک گفت.

البته استحال با براندازی مرزی جدی دارد. پس از انقلاب مشروطیت، روشنگران دینی ما در واقع همه استحال‌گر بوده‌اند، یعنی در عین پذیرش قانونی نظام مشروطه سلطنتی، کار فکری و فرهنگی می‌کردند تا مردم به یک تحول جدیدی برسند. آنها حتی موروثی بودن سلطنت را نقد می‌کردند و لازم می‌دیدند که در قانون اساسی مشروطه تجدیدنظر شود. بر این مبنا حق استحال‌گری را نمی‌توان از یک نیرو گرفت. درنهایت اگر خط استحال آن را غلط فرض کردیم، باید با آن برخورد فکری و فرهنگی کنیم، اما نمی‌توانیم مرز میان براندازی و استحال را مخدوش کنیم و بگوییم چون این استحال بعدها منجر به جابه‌جایی سیاسی می‌شود، پس حکم براندازی بر آن مترتب است؛ این همان اشتباهی بود که رژیم سلطنتی مرتکب آن شد و به دست خود جبهه برانداز را در حد یک مملکت گسترده کرد.

ازسویی قانون اساسی کنونی‌مان هم یک قانون بسته به‌شمار نمی‌آید و دارای سه سرفصل اساسی برای ارائه نظرات جدید و به تعبیری اجتهاد است: نخست این که حاکمیت توحید در آن وجود دارد، دوم این که حاکمیت دین را مطرح می‌کند و سوم این که به مردم‌سالاری اعتقاد دارد.

حال اگر فردی یا جریانی به درک متفاوتی از این سه سرفصل رسید، نمی‌توان به بهانه براندازی مانع از ارائه نظرات او شد.

منظور از حاکمیت توحیدی این است که ما در اندیشه توحیدی به خدایی اعتقاد داریم که از تصورات ما برتر است. «الله اکبر» یعنی خدا بزرگتر از همه چیزهایی

است که ما در ذهن خود تصور می‌کنیم و بر این اساس به هر تصویری از او برسیم، باز هم اذعان داریم که این تصور، خود او نیست و او بزرگتر است. سبحان‌الله نیز به معنای منزّه‌دانستن خدا از تمام تصورات و شائبه‌هایی است که در ذهن انسان وجود دارد. بنابراین کدام انسان موحدی می‌تواند به خود اجازه بدهد که تصورش از خداوند را نهایی‌ترین تصور فرض کند و مانع این شود که دیگران به درک دیگری از او دست پیدا کنند؟

عنصر دین هم از چنین قانونی تبعیت می‌کند و اگر کسی به منظور تطبیق مبانی با شرایط جدید، درک متفاوتی ارائه داد، نمی‌توان او را از اجتهاد دینی منع کرد. او می‌تواند نظر خود را ارائه دهد و بر مبنای آن، پیشنهادهای اجرایی خود را مطرح کند و اگر توانست، از طریق راهکارهای قانونی اجتهاد خود را به صورت آیین‌نامه و دستورالعمل درآورد و به قانون تبدیل کند.

مردم‌سالاری هم عنصر دیگری است که به نیروهای اجتماعی اجازه می‌دهد از طریق راهکارهای قانونی به جلب آرای مردم بپردازند. مردم هم در حال تکامل هستند و می‌توانند در یک روند قانونی و با استفاده از ابزارهای مختلف از جمله انتخابات، حرف خود را بزنند. در این چارچوب اگر کسی درصدد جلب نظر مردم برآید، نمی‌توان او را برانداز فرض کرد. در مجموع می‌توان گفت عنصر توحیدی در قانون‌اساسی به این معناست که هیچ تصویری از خداوند، نهایی‌ترین تصور نیست. عنصر اسلامیت، اجتهاد و روح‌یابی احکام و نقش زمان و مکان در احکام را مجاز می‌داند و عنصر مردم‌سالاری هم بر نقش تعیین‌کننده آرای مردم صحه می‌گذارد. حال اگر نیرویی از طریق یک راهکار قانونی و بدون زور و تجاوز به قانون و بدون محاربه و در چارچوب این سه عنصر، نظرات جدیدی را مطرح می‌کند و مقبولیت مردمی هم به دست می‌آورد باید به استقبال آن رفت، در غیر این صورت به گواه قرآن و تاریخ، هزینه‌های زیادی را باید بپردازیم.

با همین نگاه تحولات جامعه از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا خرداد ۱۳۸۴، علاوه بر این که در چارچوب مناسبات قانون‌اساسی بود، استحاله جامعه ایران را هم نشان می‌داد. بنابراین استحاله الزاماً منفی نیست و نشانه یک تحول‌خواهی تدریجی هم می‌تواند باشد. هرچند از موضع جریان‌هایی که همواره می‌خواهند موقعیت خویش را در مناسبات قدرت حفظ کنند، استحاله صورت دیگری از براندازی محسوب می‌شود.

در چارچوب تکامل اجتماعی، معنای استحاله آن است که یک اقلیت بالنده بتواند به اکثریت تبدیل شود. اگر ملتی بخواهد به تحول جدیدی برسد و نظرات یک اقلیت را مقبول ببیند، دیگر نمی‌توان آن را براندازی اطلاق کرد. بر چه مبنایی می‌توان از طرح نظرات یک نیرو در چارچوب قانون جلوگیری کرد؟

تجربه تاریخی نشان داده که اتفاق نظر یک ملت، جامعه را به‌خوبی اداره می‌کند و در عین حال مجال‌دادن به یک اقلیت، تکامل این جامعه را تضمین می‌کند. بنابراین اگر اقلیتی رشدیابنده بدون بهره‌گیری از ابزارهای غیرقانونی توانست نظر اکثریت دیگر را جلب کند، عینیت قانون تکامل اجتماعی است.

امام حسین(ع) که به حق سرور آزادگان است در روز عاشورا خطاب به سپاه دشمن می‌گوید ما و شما یک خدا، یک پیامبر و یک آیین داریم و تا زمانی که شمشیر نازل نشده است، برادر محسوب می‌شویم. یعنی محاربه و براندازی با به‌کارگیری اسلحه و آلت حرب ملازمت دارد و حتی به صرف داشتن اسلحه نمی‌توان کسی را محارب یا برانداز تلقی کرد که البته وضعیت آن را قانون هر کشوری تعیین می‌کند. برانداز کسی است که بدون دلیل جنگ را آغاز کند و درواقع به حقوق دیگران تجاوز نماید.

امام علی(ع) در مقام یک حاکم، به مخالف مجال می‌دهد که حتی در مسجد و در هنگام خواندن نماز ابراز مخالفت کند. ابراز مخالفت علنی خوارج با او و جسارت آنها که به خود اجازه می‌دادند حتی نماز و خطبه‌های امام علی(ع) را با دادن شعار و زمزمه «لا حکم الا لله» بر هم زنند، سبب نشد که امام علی(ع) آنها را برانداز و محارب فرض کند، تا آن‌که خوارج یک زن باردار را با قساوت کشتند و طفل او را به قتل رساندند و درواقع به حقوق مردم تجاوز کردند.

اما برخی از مریدان امام علی رویه او را قبول ندارند. آنها حتی می‌خواهند جبران مافات کنند، تا آنجا که می‌گویند ما دیگر نمی‌گذاریم مانند امام علی یا دیگر ائمه، مظلوم واقع شویم. آنها بر این اساس به ضرورت پیشدستی و جنگ پیشگیرانه می‌رسند و این روش برخورد را تجویز می‌کنند که حتی با فرض احساس خطر از سوی یک جریان مخالف، باید او را در نطفه خفه کرد، هرچند که او دست به هیچ اقدامی نزده باشد. بنابراین ضرورت دارد که عقلانیت روش امام علی شکافته شود تا ببینیم آیا مجال‌دادن به یک نیروی مخالف که احتمال کار خطرناک هم در آن ممکن است، کاری منطقی است یا نه.

اصل برائت در اسلام از استحکام بالایی برخوردار است و براساس آن نمی‌توان قصاص قبل از جنایت کرد، حتی تا دم مرگ هم ما با علم محدود بشری خود نمی‌توانیم قطعاً کسی را کافر تلقی کنیم و یا به او انگ و برچسب بزنییم. راه قرآنی، استمرار در تذکر و یادآوری و هوشیاری است. ما به نیرویی که می‌دانیم در تدارک چنین روندی است می‌توانیم تذکر بدهیم، به او بازتاب‌های منفی چنین حرکتی را یادآوری کنیم و... این روش برخورد، نیروهای صادق را از آنها جدا می‌کند. کما این‌که برخورد صبورانه امام علی، هشت هزار نفر را از لشکریان خوارج جدا کرد و تنها چهارهزار نفر بر ادامه راه خود اصرار ورزیدند. یعنی هم می‌توان صبور بود و هم هوشیاری خود را حفظ کرد. البته در این‌گونه مواقع، برخی حکومت‌ها با علم به این‌که می‌دانند فلان نیرو درصدد راه‌اندازی یک حرکت مسلحانه است، به او مجال می‌دهند تا سر بزنگاه میچ او را بگیرند و آنها را تماماً منهدم کنند. این یک شیوه پلیسی و انهدام نیروست نه هدایت نیروها، که جریان مذکور را تعقیب و مراقبت می‌کنند و می‌دانند او در چه مسیری حرکت می‌کند، اما به او تذکر نمی‌دهند تا در موقع مقتضی او را غافلگیر کنند. اما روش امام علی انهدام نیرو نبود، هدف او تبه و بیداری غافلان بود. او هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبود و اگر کسی پشت به میدان می‌کرد، به تعقیب او نمی‌پرداخت، چون از دیدگاه او اساس حرکت، هدایت انسان است.

من در تحلیل روش امام علی به این نکته اعتقاد دارم که مهلت‌دادن به نیرویی که هنوز دست به اسلحه نبرده، اما درصدد براندازی است به معنای نفی هوشیاری نیست و اتفاقاً همین هوشیاری ایجاب می‌کند که با اتخاذ یک روش اصولی و تعالی‌بخش کمیت و کیفیت نیروی برانداز را محدود کنیم. همان‌گونه که امام علی با سخنرانی‌های پیاپی و همچنین پیام‌هایی که برای خوارج می‌فرستاد، حدوداً هشت هزار نفر از آنها را جذب و یا حداقل از جنگیدن منصرف کرد. چه بهره‌ای بالاتر از این‌که بتوان بدون دست‌بردن به شمشیر بیش از نیمی از سپاه دشمن را از جنگیدن منصرف نمود. همچنین در سوره آل‌عمران پیامبر اکرم (ص) با روش مباحله با اهل کتاب - که من آن را روش گفتمان جان‌به‌کف می‌دانم - قادر شدند یک جنگ تمام‌عیار را بدون هزینه و با پیروزی به پایان برسانند. در سوره‌های آل‌عمران و بقره روش‌های گفت‌وگو با بنی‌اسرائیل و کار فکری و مکتبی با آنها و دیگر اهل کتاب و مشرکین بسیار زیاد است و تماماً در راستای کاهش هزینه‌های

جنگ و یا به صفر رساندن آن است. یعنی حکومت بدون آن که متوسل به زندان و شکنجه و کشتارهای جمعی شود، با برخورد صبورانه می‌تواند بخش عظیمی را از اتخاذ مشی براندازی بازدارد و در جریان‌های مخالف شکاف ایجاد نماید. البته این در صورتی است که حکومت مورد بحث مانند حکومت امام علی به دنبال حقانیت باشد. اما اگر چنین نشود شق مقابل آن قصاص قبل از جنایت است که بازتاب راهبردی آن به وحدت رساندن جناح‌های رو در رو است. در عالی‌ترین تجربه نظامی روز به این نتیجه رسیدند که بهترین راه برای مقابله با دشمن، طبقه‌سازی و پایگاه‌سازی در درون دشمن است تا جنگ و انهدام نیرو. این کار به هدایت نزدیک است.

متأسفانه ساواک شاه به یادی خود مأموریت می‌داد تا با توزیع کتاب‌های انقلابی در بین ایرانیان، آنها را جذب کند تا درنهایت تمامی گروه را به زندان و دادگاه نظامی تحویل دهد. این تجربه بارها به دو منظور تکرار شد، نخست حفظ موجودیتشان و دوم حمایت‌شدن و گرفتن وام از امریکا برای مقابله با دشمنان آنها. این روش بسیار ناجوانمردانه بود. جدا از ارزش‌گذاری اقدام پیشگیرانه حکومت‌ها در قلع و قمع نیروهای مخالف، از نظر کاربردی و تاریخی هم این شیوه موفقیت‌آمیز نبوده و هزینه‌های زیادی بر حکومت‌ها تحمیل می‌کند. در شرایطی که نیروها مرزبندی نشده‌اند، یک حکومت برای سرکوب مخالفان ناچار از برخورد گسترده با اقلشار اجتماعی است که این خود نیاز به گسترش سازمان‌های امنیتی دارد.

در چنین فضایی اعتماد میان ملت و حکومت به شدت مخدوش می‌شود و مناسبات مبتنی بر زور، ترس، یأس و ناامیدی حاکم می‌شود. وقتی یک حکومت در سرکوب مخالفان شتابزده عمل می‌کند، ناچار است که به شکنجه متوسل شود، چرا که به گمان خود می‌خواهد با تخلیه اطلاعات مظنونین، به اصل و منشأ جریان دسترسی پیدا کند، غافل از این‌که برخوردهای خشونت‌آمیز درنهایت حتی اگر با توفیق هم همراه باشد، خیل عظیمی از آدم‌های بریده و مأیوس را پشت سر خود به‌جای می‌گذارد. شاید اینها از مخالفین جدا شوند، اما تجربه نشان داده به صورت کیفی جذب حکومت سرکوبگر هم نمی‌شوند. به نظر من آرامش امام علی در برخورد با مخالفان، به ایمان خلل‌ناپذیر او و به اراده تکامل‌بخش خداوند بازمی‌گشت. ما هم اگر به این روند تکاملی ایمان داشته باشیم و یا حداقل به تجربه

تاریخ توجه کنیم، به موقتی بودن گزاره‌ها هم ایمان می‌آوریم. یعنی اگر حتی یک نیروی باطل موقتاً حاکم شد، چون راهکار تکاملی ندارد، مناسبات تکامل او را از تخت به زیر می‌کشد. بنابراین نباید نگران باشیم که اگر پیشدستی نکردیم یا متوسل به شکنجه و کشتار نشدیم، رقیب تا ابد کار خود را پیش می‌برد. بنابراین در یک روند تکاملی - چه از موضع حاکمیت و چه از موضع یک جنبش مخالف حکومت - طی کردن اصولی پروسه برخورد، ضرورت دارد. یعنی اگر حاکم شدیم و با جریان برانداز روبه‌رو شدیم، قصاص قبل از جنایت نکنیم و مراحل برخورد تعالی‌بخش با مخالف را طی کرده و در سرکوب حرکت‌ها پیشدستی نکنیم و اگر در موضع یک جریان سیاسی هستیم - مانند شرایط قبل از انقلاب - به طی کردن فاز قانونی و استفاده از ظرفیت‌های قانون توجه کنیم، حتی اگر این امر چندین دهه به طول بینجامد.

البته در تاریخ معاصر ایران مقاطعی وجود دارد که به این آسانی نمی‌توان درباره آن قضاوت کرد. برای نمونه گفته می‌شود بعد از کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، وقتی حرکت کودتاچیان موقتاً شکست می‌خورد، مرحوم دکتر فاطمی از مرحوم دکتر مصدق درخواست می‌کند که به او پست وزارت دفاع را محول کند تا با اقدام قاطع، کودتاچیان و خانواده سلطنتی را سرکوب کند. در مقابل، مرحوم مصدق این پیشنهاد را رد می‌کند و می‌گوید تا لوازم قانونی این کار مهیا نشود، دست به این کار نخواهم زد. همان‌طور که در خاطرات دکتر سعید فاطمی هم آمده است، مرحوم فاطمی می‌گوید این مجامله کار دست ما می‌دهد. ظاهراً مسائل بعدی هم صحت پیش‌بینی او را نشان داد و کودتاچیان فرصت قلع و قمع نهضت ملی را پیدا کردند. حال این سؤال مطرح است که این تعارض را چگونه باید حل کرد.

درک مرحوم فاطمی از شرایط درست بود، چرا که او تشخیص داده بود دشمنان نهضت ملی در یک فاز نظامی وارد صحنه شده‌اند. البته در اسناد تاریخی هم چیزی به چشم نمی‌خورد که دال بر مخالفت مرحوم مصدق با این تحلیل باشد، اما حرف مصدق این بود که اگر قرار بر مقابله نظامی با کودتاچیان باشد و بخواهند مثلاً عده‌ای را دستگیر کنند، این امر نیاز به پشتوانه قانونی دارد. بر همین اساس هم به مرحوم فاطمی گفته بود اگر اصرار به این کار داری به اتفاق وزیر دادگستری، وزیرکشور و چند نفر از کارشناسان به دنبال راهکار قانونی مناسب این برخورد باشید. البته راهکار دیگری هم می‌توانست راهنمای عملی نهضت ملی در آن شرایط

باشد. با توجه به این که جکسون نماینده دولت بریتانیا قبل از آن اظهار داشته بود تا مصدق سرنگون نشود مسئله نفت حل نمی‌شود و از سوی دیگر عنصر ارزنده‌ای چون سرتیپ افشارطوس به قتل رسیده بود، مصدق می‌توانست با استفاده از موقعیت خود که پشتوانه قانونی هم داشت، متناسب با یک فاز نظامی و امنیتی برخورد کند. همان‌گونه که در محورهای قبلی اشاره شد برخورد صبورانه و تعالی‌بخش با نیروهای دشمن منافاتی با هوشیاری ندارد و باید در اندیشه تمهیدات دفاعی هم بود. البته من پیشنهاد می‌کنم که برای یک نگرش همه‌جانبه به این‌گونه موقعیت‌های حساس و همچنین تحلیل اختلاف‌نظر مرحوم مصدق با مرحوم فاطمی در برخورد با کودتاچیان، اندیشمندان و صاحب‌نظران در مسائل استراتژیک به تأمل بیشتری پردازند؛ زیرا از یک سو این خطر وجود دارد که به بهانه برخورد قاطعانه با دشمن به دام یک رویه سرکوبگرانه بیفتیم و از سوی دیگر این نگرانی هم وجود دارد که دچار غفلت شویم و فرصت‌های تاریخی را از دست بدهیم. حل این تعارض یک سرفصل حیاتی در مباحث استراتژیک است که امید است صاحب‌نظران به صورت آکادمیک به دنبال راه‌حل آن باشند.

در دوره اصلاحات و ریاست‌جمهوری آقای خاتمی، برخی ایشان را به براندازی آرام متهم می‌کردند. با این تحلیل که آقای خاتمی با استفاده از راهکارهای قانونی و یا به اصطلاح استفاده از ظرفیت‌های خالی قانون درصدد یک دگرگونی اساسی در نظام جمهوری اسلامی است که در واقع از دیدگاه این جریان فکری، تفاوت ماهوی با براندازی نداشت.

باید گفت براندازی از نقطه‌ای آغاز می‌شود که راهکارهای قانونی به بن‌بست رسیده و یا این که قانون به صورت سیستماتیک و مستمر از سوی حکومت نقض شده باشد. بنابراین هرکس یا هر جریانی که وفادار به قانون است و در چارچوب آن حرکت می‌کند، به‌طور منطقی نمی‌تواند برانداز تلقی شود. یک اشکال بزرگ در این‌گونه تحلیل‌ها مخدوش‌شدن مرزبندی‌هاست. اگر تحول در چارچوب قانون مرادف براندازی شمرده شود، چه مرزی می‌توان میان جریان وفادار به قانون و مخالفان قانون ترسیم کرد؟ قانونی که چارچوب آن ظرفیت تحول را نداشته باشد، در گذر پرشتاب زمان به سرعت کارایی خود را از دست می‌دهد. نباید تصور کرد که یک قانون خوب، قانونی است که در تمام شرایط فقط یک راهکار ارائه بدهد. از دیدگاه من حتی قرآن که قانون تکامل را بیان می‌کند، با طرح آیات محکم و



متشابه راهکار تحول در چارچوب قانون تکامل را ارائه می‌دهد، یعنی از یک سو قوانینی دارد که در واقع قوانین مادر است و از سوی دیگر روش‌هایی ارائه می‌دهد که این قوانین مادر یا به تعبیر دیگر آیات محکم، در هر زمان و مکان، متناسب با شرایط و تحولات آن تحقق پیدا کند. بنابراین قانونی کارا و ارزشمند است که دینامیزم داشته و دارای تبصره‌های کاربردی در شرایط مختلف باشد. دیدگاهی که آقای خاتمی را متهم به براندازی می‌کرد باید به صورت مستدل نشان می‌داد خاتمی کدام یک از اصول محکم قانون اساسی را قبول نداشته و یا در عمل برخلاف آن گام برداشته است.

به نظر من منشأ فلسفی این دیدگاه قبول نداشتن تکامل است به این معنا که چون این افراد تکامل و حرکت یک پدیده را قبول ندارند و به یک روند یکنواخت معتقدند، هرگونه تحول جدید و یا غنا و باروری را به معنای براندازی آن می‌پندارند. آنها در بن تفکرشان تبیینی برای تکامل ندارند و هر حرکت جدیدی را نفی مطلق حرکت قبلی می‌دانند، درحالی که یک حرکت اصولی می‌تواند در چارچوب امکانات زمینه‌های جدیدی را به وجود آورد و متناسب با شرایط، راهکار ارائه دهد. اگر چنین باشد، دیگر نمی‌توان آن را با مفهوم براندازی یکی دانست. به استناد اصل ۱۷۷ قانون اساسی چند اصل تغییرناپذیر است: اسلامی بودن نظام، اتکا به آرای عمومی یا به تعبیری جمهوریت نظام و همچنین امامت امت یا ولایت امر و... بنابراین حتی در قانون اساسی هم تغییر به شرط آن که اصول لایتغیر را نقض نکند، مجاز شمرده شده و حتی راهکار تجدیدنظر در مواد قانون اساسی هم ارائه شده است. بنابراین چگونه می‌توان آقای خاتمی را به دلیل تحول‌خواهی در چارچوب قانون به براندازی متهم کرد. خاتمی در واقع مصداق تغییر در نظام بود نه تغییر نظام و به عبارتی تغییر در کادر قانون اساسی نه نفی قانون اساسی.

برخی مانند ژنرال‌های ترکیه، تحول‌خواهی اربکان را تجدیدنظری اساسی و نقض هویت می‌دانستند، به همین دلیل هم واکنش نشان دادند. یعنی معتقدند چون پای نقض هویت در میان است با عاملان این‌گونه حرکت‌ها باید همانند یک جریان برانداز برخورد کرد. این نیازمند بحثی اساسی است. با وجود آن که حزب رفاه با رأی اکثریت مردم ترکیه به قدرت رسید، جریان لائیک حاضر نشد به الزامات دموکراسی تن دهد و تمام توان خود را در جهت سرنگونی اربکان به کار برد که در نهایت هم او بعد از شش ماه ناچار شد کناره‌گیری کند و به دنبال آن حزب رفاه

غیرقانونی اعلام شد. البته تلاش ژنرال‌های ترک در این جهت ظاهراً پوشش قانونی داشت، اما جوهره تصمیم‌گیری آنها همین بحث هویت بود. اکنون در ایران هم یک جریان فکری مسائل را از این زاویه تحلیل می‌کند و ادعایش این است که پدیده دوم خرداد در نهایت به نقض هویت دینی منجر می‌شد و به همین دلیل آن را براندازی تدریجی و آرام تلقی می‌کردند. اما این پرسش پیش می‌آید که هویت مورد نظر چه ویژگی‌هایی دارد و آیا می‌توان به‌طور قطع و یقین آن را مساوی دین فرض کرد؟ این جریان در صورتی که بتواند ثابت کند تمامی دیدگاه‌هایش منطبق بر قرآن و سنت است، می‌تواند بحث نقض هویت دینی را پیش بکشد و ادعا کند که مخالفان این نظریه درصدد براندازی هویت دینی هستند. اما اگر با چندگونه اجتهاد روبه‌رو باشیم، به این سادگی نمی‌توانیم مخالفان نظریه خود را به براندازی هویت دینی متهم کنیم. اگر همین اصل ولایت‌فقیه را که در قانون اساسی آمده است، موضوع بحث هویت دینی قرار دهیم، خواهیم دید که دیدگاه‌های مختلفی درباره آن وجود دارد. در طول تاریخ هزارساله حوزه‌های شیعی چند فقیه و مجتهد را سراغ داریم که از این زاویه ولایت‌فقیه را مطرح کرده باشند؟ آیا غیر از این است که با تعداد کمی روبه‌رو خواهیم شد؟ در این صورت آیا جمع عظیمی از علمای حوزه که نظرات متفاوتی دارند نمی‌توانند ادعا کنند که اصل ولایت‌فقیه ناقض هویت سنتی و دینی آنهاست؟ یعنی در اینجا حتی اگر قرار بر اجماع هم باشد، طرح اصل ولایت‌فقیه به معنایی که در قانون اساسی آمده است می‌تواند برانداز و ناقض دیدگاه سنتی باشد. با توجه به همین معضل است که آقای خاتمی در آستانه انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و پس از آن می‌گفت ولایت‌فقیه تنها در چارچوب قانون اساسی جایگاه بسیار محکمی دارد. یعنی آن جریانی که به خیال خود حمایت از ولایت‌فقیه را فراتر از قانون اساسی می‌داند و طرح ولایت‌فقیه در چارچوب قانون اساسی را براندازانه می‌پندارد، به این موضوع توجه نمی‌کند که در بستری غیر از قانون اساسی «اصل ولایت‌فقیه» حتی از اجماع علما هم نمی‌تواند سود جوید. در واقع کسی که ولایت‌فقیه را از بستر قانون اساسی خارج کند و آن را صرفاً به‌عنوان یک اصل اعتقادی مطرح کند، زمینه‌های ملوک‌الطوایفی را در ایران فراهم آورده و به براندازی کمک می‌کند، چرا که آن را از یک اصل قانونی به یک موضوع فقهی مورد اختلاف تبدیل کرده است. ازسوی دیگر وقتی بحث حاکمیت دین مطرح می‌شود و در این میان عده‌ای هم متهم به این می‌شوند که درصدد

براندازی حاکمیت دینی هستند، جای تأمل بسیار دارد، چرا که یک رشته مطالب کلی را مطرح می‌کنند بی‌آن‌که مختصات و ویژگی‌های خاص آن را نشان بدهند. اساساً تفکری که به شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی انجامید و احکام اجتماعی قرآن و اسلام را مطرح کرد، پیش از پیروزی انقلاب در محافل سنتی و حوزوی اندیشه فراگیری نبود. بنابراین وقتی در نظام جمهوری اسلامی بحث از هویت دینی می‌شود باید توجه کنیم که با آموزه‌های سنتی فقه فردی مرزبندی جدی دارد، چرا که اساساً تفکر فقه فردی نمی‌تواند تبیین‌کننده یک نظام اجتماعی دینی باشد، هرچند که در حال حاضر عناصر معتقد به آن در نظام جمهوری اسلامی قبول مسئولیت کرده باشند. بنابراین جریان فوق قبل از آن‌که دیگران را متهم به نقض هویت دینی یا براندازی حاکمیت دینی کند، باید این موضوع را روشن سازد که مبانی استنباطش چیست. هنوز زمان زیادی از طرح مباحث این جریان با مرحوم امام در رابطه با تعریف احکام اولیه و ثانویه و همچنین حوزه اختیارات حکومت نگذشته است و این موضوع هنوز در خاطر طرف‌های درگیر است که بحث حاکمیت دینی با مبنائیت قانون‌اساسی - و نه احکام رساله‌ای - مورد اختلاف جدی طرفین بوده است. بنابراین چگونه می‌توان آن را بهانه‌ای قرار داد برای متهم کردن خاتمی یا دیگران به براندازی حاکمیت دینی؟ این‌گونه کارها شاید به‌عنوان یک ترفند سیاسی کارایی مقطعی داشته باشد اما نمی‌تواند معضلات درونی یک جریان را حل کند، علاوه بر این‌که روش صادقانه‌ای هم نیست. بنابراین آنهایی که پس از دوم خرداد، ضرورت بازنگری و جمع‌بندی در جناح خود را مطرح می‌کنند باید در درجه نخست این موضوع را مورد ارزیابی قرار دهند که چرا در بن تفکر خود نمی‌توانند جمهوری اسلامی با مبنائیت قانون‌اساسی را به‌عنوان احکام اجتماعی اسلام و قرآن تبیین کنند و چرا به‌طور مثال به برخی از طیف‌های خود خرده نمی‌گیرند که سوگند نخوردن به قانون‌اساسی با التزام به نظام جمهوری اسلامی منافات دارد. بنابراین طرح بحث هویت دینی و ملاک قراردادن آن برای تعریف براندازی نیاز به مرزبندی‌های بسیاری دارد و نباید کسانی که خود در این رابطه مشکل بینشی دارند، آن را ابزار تسویه حساب‌های سیاسی قرار دهند.

ازسویی می‌دانیم جایگاه یک هویت در نظام اجتماعی تا حدود زیادی جدا از ارزش‌گذاری، به مقبولیت آن نزد آحاد جامعه برمی‌گردد. یعنی حتی کسانی که بحث هویت دینی در جامعه ایران را مطرح می‌کنند به دلیل مقبولیت این هویت

می‌توانند مخالفان را مجاب کنند که مثلاً در یک مملکت شیعی نباید به مبانی اعتقادی تشیع توهین کرد یا آن را نادیده گرفت و بسیار غیرمنطقی به نظر می‌رسد که مثلاً در کشور چین، شما هویت غالب را این‌گونه تعریف کنید. بنابراین اگر جامعه‌ای تصمیم می‌گیرد هویت جدیدی پیدا کند، آیا کسی می‌تواند ادعا کند که برای حفظ هویت قدیم، آرای مردم را زیر پا بگذارد؟ مانند کاری که ژنرال‌های ترک در مقابل حزب رفاه انجام دادند، یا این‌که باید صرف‌نظر از ارزش‌گذاری، جایگاه هویت جدیدی را بپذیرد، هرچند که به آن ایراد داشته باشد.

البته توهین به هیچ‌وجه به هویت اقلیت نیز جایز نیست چه رسد به هویت قابل قبول عامه مردم. هویت اقلیت نباید نادیده گرفته شود، اقلیت حق کودتا علیه اکثریت را ندارد و اکثریت نیز نباید صدای اقلیت را در گلو خفه کند. اکنون در تعریف متفاوتی که از دموکراسی ارائه می‌دهند به این نکته اشاره می‌شود که در یک نظام دموکراتیک، علاوه بر تأمین نظر اکثریت باید شرایطی را مهیا کرد که اقلیت بتواند به اکثریت تبدیل شود. حزب رفاه در ترکیه یا جبهه نجات اسلامی در الجزایر یا جریان حماس در سازمان آزادیبخش فلسطین، ابتدا یک اقلیت بودند که در روند رشد خود نظر اکثریت را به خود جلب کردند. وقتی اینچنین شد به‌ناچار هویت جدیدی برای جامعه تعریف می‌شود، هرچند نظامیان ترکیه، الجزایر و... زیر بار چنین تحولی نرفتند و به بهانه حفظ هویت، مردم را سرکوب کردند. از دیدگاه من اراده تکامل‌بخش خداوند نیز بر این قرار گرفته است که همواره یک اقلیت تحت فشار را رشد می‌دهد و به حاکمیت می‌رساند. (بقره: ۲۴۹) این موضوع که در فلسفه سیاسی غرب هم این تحول در حال شکل‌گرفتن است که دموکراسی را تنها با ملاک رأی اکثریت تعریف نکنند، بلکه تضمین رشد و گسترش اقلیت را هم یکی از مبانی دموکراسی تلقی نمایند موجب خوشحالی است.

با این نگاه مفهوم براندازی را چگونه می‌توان تعبیر کرد؟ یعنی اگر یک اقلیت مجاز باشد به رشد و گسترش خود بپردازد، آیا تمهیدات او را در این راه می‌توان به توطئه براندازی علیه اکثریت تفسیر کرد؟

البته اگر تمهیدات اقلیت، قانونی باشد و خشونت نیز به کار گرفته نشود، نباید تلاش یک اقلیت را به‌منظور رشد و گسترش خود براندازی تلقی کرد. در غیر این صورت ناچاریم بسیاری از موضع‌گیری‌های تاریخی و سیاسی خود را در برابر جنبش‌های حق‌طلب که ابتدا یک اقلیت بوده‌اند، پس بگیریم و بپذیریم که مثلاً

حکومت اموی حق داشته است که اقلیت اصحاب امام حسین(ع) را در کربلا سرکوب کند. ما نباید با فراخور حالمان قواعد برخورد با مسائل را تغییر دهیم، مثلاً اگر در اکثریت قرار داریم، دائم دم از مردم بزنیم و اقلیت را به بهانه نداشتن پایگاه مردمی تحقیر کنیم و اگر در اقلیت قرار داریم شعار عوام کلانعام بدهیم و به رأی مردم بی‌اعتنا باشیم. به نظر من در این تعریف جدید از دموکراسی که در عین احترام به رأی اکثریت، ایجاد سازوکار به حاکمیت رسیدن اقلیت را شرط لازم دموکراسی می‌داند، رد پای اندیشه قرآنی را می‌توان دید. بر این اساس تکامل یعنی رشد و گسترش یک اقلیت - چه از منظر قرآن و چه از منظر دموکراسی - و نمی‌تواند مرادف با براندازی شمرده شود.

برای کاربردی کردن این موضوع برای انتقاد اقلیت از اکثریت موجود در هر جامعه‌ای چه ملاکی وجود دارد که براساس آن بتوانیم بین انتقاد و براندازی مرزبندی کنیم؟ طبیعی است که در صورتی که شائبه سوء در آن نباشد و با زبان قانون مطرح شود، به هیچ‌وجه نمی‌توان چنین انتقادی را مرادف با براندازی دانست.

حتی انتقاد به رأس نظام هم مشکل قانونی ندارد. ما در قانون اساسی مشروطه جایگاهی برای انتقاد از شخص شاه نداشتیم، زیرا شاه تنها باید سلطنت می‌کرد و نه حکومت، به همین دلیل چون مسئولیتی متوجه شخص شاه نبود، به‌طور طبیعی انتقاد هم موضوعیتی پیدا نمی‌کرد. در واقع می‌توان گفت شاه، رندانه از قانون اساسی مشروطه سوءاستفاده کرد، او از یک‌سو حوزه اختیارات خود را به‌طور غیرقانونی گسترش داد و از سوی دیگر با اتکا به قانون اساسی، خود را مبرا از هرگونه پاسخگویی دانست. در حالی که قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی این مزیت را دارد که برای شخص اول مملکت مسئولیت قائل شده و به همین دلیل هم او را در مقام پاسخگویی نیز قرار داده است. این، وجه ممیزه مهمی میان سلطنت موروثی و مقام ولایت فقیه از منظر قانون اساسی است. در اصل ۱۰۷ نیز بر این موضوع تصریح شده که رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده دارد و در برابر قوانین با دیگر افراد کشور مساوی است. نقطه‌قوت دیگر قانون اساسی اصل هشتم آن است که دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه همگانی در جمهوری اسلامی می‌داند که مردم و حاکمان در مقابل هم دارند. بنابراین بیان انتقاد نه‌تنها براندازی تلقی نمی‌شود، بلکه می‌تواند به معنای

به رسمیت شناختن جایگاه مسئولیت باشد، یعنی وقتی شما از کسی طلب پاسخگویی می‌کنید به معنای آن است که حوزه مسئولیت او را نیز پذیرفته‌اید. بنابراین نیرویی که درصدد براندازی است اساساً به فاز انتقاد رو در رو وارد نمی‌شود و به دنبال تمهیدات خاص خود می‌رود.

به نظر من اگر به بهانه انتقاد، هتک حرمت نشود و درچارچوب قانون اساسی رابطه انتقادی میان مردم و مسئولان نهادینه شود این تلقی غالب نخواهد شد که هدف از انتقاد تخریب و ترور شخصیت است. در عین حال اگر انتقادات جهت اثباتی داشته باشد و هر نقدی توأم با ارائه راهکار و راهبرد باشد، اندک‌اندک این شائبه که طرح انتقاد، مضمون براندازانه دارد از میان برخواهد خاست. همچنین نباید با اصل اقتدار مخالفت کرد. در نظام‌های دموکراتیک هم اقتدار و اختیارات وجود دارد. حتی اختیارات رئیس‌جمهور فرانسه از اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی ما بیشتر است. اقتدار لازمه توسعه است و با اقتدار است که موانع توسعه از بین می‌رود ولی مهم این است که اقتدار باید به مردم پاسخگو باشد تا دیکتاتوری شکل نگیرد.

به این معنا که در کنار عنصر مسئولیت همواره عنصر پاسخگویی وجود دارد. در نظر گرفتن رابطه متعادل بین مسئولیت و پاسخگویی، همان نکته‌ای است که مرحوم نائینی در کتاب «تنبیه‌الامه» بر آن پافشاری می‌کند، زیرا از دیدگاه او تنها خداوند است که «لایسئل عما یفعل» می‌باشد و بندگان او باید از عدم پاسخگویی در برابر عملکرد خود بپرهیزند. تعادل بین مسئولیت و پاسخگویی در عین حال که از روند فروپاشی جلوگیری می‌کند، در عمل نیز خط‌مشی برانداز را بلاموضوع می‌کند.

نگارنده با ۷۲ سال عمر و ۵۳ سال سابقه کم‌وبیش مبارزه، در پی کسب قدرت نیست، اما آرزو دارد که روزی همه نیروهای وفادار به قانون اساسی و حرکت مسالمت‌آمیز دست به دست هم داده و وفاق ملی جامعه ایران را بویژه در این شرایط حساس عینیت ببخشیم.

## باز هم قانون اساسی (۲)

لطف‌الله میثمی

انقلاب شکوهمند ایران که در بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید - به قول زنده‌یاد طالقانی - هم توحیدی، اسلامی و هم مردمی بود. چیزی از پیروزی انقلاب نگذشت که خبرگان قانون اساسی با رأی مردم تشکیل شد. در این خبرگان افرادی حضور داشتند که از توحید، قرآن و حدیث شناخت داشته و خود نیز شناخته شده بودند به طوری که کاندیداشدن آنها آرای مردم را در پی داشت.

بخشی از مجتهدین جامع‌الشرایطی که در چنین خبرگانی حضور داشتند هم‌اکنون از مراجع دینی مردم به‌شمار می‌روند. بیش از ۵۰ مجتهد جامع‌الشرایط و چندین نواندیش دینی و مرجع تقلید، بویژه مرحوم امام خمینی (ره) این سند وفاق ملی را امضا کردند. با وجود این، قانون اساسی در سال ۵۸ به رأی مردم گذاشته شد و پذیرش مردم را هم به‌دست آورد. بدین‌سان تک‌تک مواد قانون اساسی از مشروعیت و پذیرش مردم برخوردار شد. بارها مرحوم امام (ره) و همچنین مقام رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای - پس از تجدیدنظر در سال ۱۳۶۸ - این قانون اساسی را فصل‌الخطاب نامیدند. (۱)

بنابراین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ضمن این‌که اصولی است، اصلاح‌طلبانه هم هست و بارها در نشریه چشم‌انداز ایران اعلام شده که چالش‌های بین دو جریان اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی را باید سر میز مذاکره، حول قانون اساسی حل کرد و اصطلاحاتی چون براندازی قانونی و جنگ نرم را نباید به‌کار برد.

کسی حق ندارد به بهانه غیرشرعی بودن، لائیک یا سکولاریزاسیون قانون اساسی، تک تک مواد قانون یا کل آن را از فیلتر فهم خود عبور دهد و یا نص قانون اساسی را بدون تشکیل خبرگان و آرای مردم تغییر دهد و هرگونه فهمی از قانون اساسی باید متکی به تک تک مواد آن باشد.

متأسفانه در سال ۱۳۹۱ چالش‌هایی بین گروه‌های مختلف موسوم به اصول‌گرا بر سر اصل شفاف ۱۱۳ قانون اساسی درگرفت و ما برآنیم تا بدون توجه به جناح‌بندی‌ها و درست و نادرست بودن دیدگاه‌هایشان ارزیابی بی‌طرفانه‌ای از این اصل داشته باشیم.

آیت‌الله شیخ محمد یزدی هم عضو خبرگان قانون اساسی بودند و هم عضو خبرگان تجدیدنظر و چند بار هم عضویت شورای نگهبان را در کارنامه خود داشتند. ایشان دو بار توسط مقام رهبری به ریاست قوه قضاییه منصوب شدند.

آیت‌الله یزدی در مراسم تحلیف ریاست جمهوری حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی به‌عنوان رئیس قوه قضاییه شرکت کرده و بیاناتی درباره قانون اساسی و اصل ۱۱۳ آن ایراد کردند که داری اهمیت است به بخشی از آن، اشاره می‌شود:

«ما دیروز شاهد مراسم تنفیذ حکم رئیس‌جمهور محترم جناب آقای خاتمی در آن مراسم بسیار باشکوه و مجلل بودیم و راهنمایی‌ها و رهنمودهای مقام معظم رهبری را به‌طور کامل شنیدیم. امروز هم شاهد مراسم تحلیف رئیس‌جمهور محترم در مجلس شورای اسلامی هستیم که این دو مراسم، گویایی خاصی دارد که هر دو در قانون اساسی تصریح شده است. مراسم تنفیذ در بند (۹) اصل (۱۱۰) به‌عنوان امضای حکم ریاست جمهوری آمده و مشروعیت کار و رابطه رئیس‌جمهور را با رهبری و همکاری نزدیک و هماهنگی و توجه به رهنمودها را نشان می‌دهد و در حقیقت گویای این مسئله است که در سیستم حکومت اسلامی، وجود و توجه به این رابطه نقش زیادی در موفقیت خواهد داشت که خوشبختانه به این مطلب توجه کامل بوده و هست و مراسم تحلیف که در اصل (۱۲۱) قانون اساسی آمده است، گویای یک مطلب دیگری در نظام حکومتی هست که در حقیقت رابطه رئیس‌جمهور را با مردم و با نمایندگان مردم و توجه به نیازها و خواسته‌های مردم، اجرای چیزهایی که مورد نیاز جامعه و مردم است، این توجه را می‌دهد.



بحث تحلیف در قانون اساسی فقط در دو مورد ذکر شده، یکی درباره نمایندگان مجلس و دیگری در مورد رئیس‌جمهور و در قوانین عادی در بعضی از مشاغل مهم دیگری هم آمده است، یکی در ارتباط با پزشکان و دیگری در ارتباط با قضات. وقتی انسان به متون این قسم‌نامه‌ها توجه و مرور می‌کند می‌بیند به تناسب کار و اهمیت کار و نکاتی که مربوط به کار هر یک هست توجه شده و قسم‌نامه‌ها بر آن اساس تنظیم شده، ولی در هیچ‌یک از این قسم‌نامه‌ها قید نشده است که سمت و مقام خاصی باید حضور داشته باشد، جز در مراسم تحلیف رئیس‌جمهور که تصریح شده است باید در حضور رئیس قوه و اعضای شورای محترم نگهبان انجام بگیرد. شاید اگر متن قسم را دقت بکنیم و اشتراک حضور این دو ارگان را هم توجه بکنیم یک مطلب دیگری را به ما یادآوری می‌کند، چون مطمئناً قسم از نوع اخبار و یا تأکید که در کتب فقهی فرموده‌اند نیست. قطعاً از نوع پیمانی است که بین بنده خدا و خدا برقرار می‌شود و در حقیقت تعهدآور است و به اصطلاح، حینت دارد و عوارض دیگر فقهی که در باب خودش گفته شده دارد. قسم بسیار مهم و خاصی است...

شاید بشود این معنا این عنوان را تأیید بکند که حضور این دو شخصیت حقوقی به عنوان شاهد بر جریان تلقی می‌شود. یعنی در محضر ملت و مردم در مجلس شورا، در سیستم حکومتی قید کرده که این دو شاهد باید حضور داشته باشند و دو شاهد هم در نظر گرفته است، بعید نیست منظور این مطلب باشد که از این جهت من توصیه می‌کنم بخصوص نمایندگان محترم و طبعاً رئیس‌جمهور محترم که نسبت به قوانین حاکم بر کشور و بخصوص قانون اساسی بارها در صحبت‌هایشان اشاره کرده‌اند و می‌کنند و تکیه کرده‌اند و تکیه می‌کنند، به این فصل نهم قانون اساسی و مبحث اول فصل نهم قانون اساسی که از اصل (۱۱۳) شروع می‌شود (۲) تا اصل (۱۳۰) یک مرور جدیدی بشود و طبعاً در این مرور، مطالب بیشتری را به انسان می‌دهد و شاید این برداشتی که من عرض می‌کنم تأیید بشود.

من اینجا چون عرض کردم بنا نیست خیلی صحبت بکنم، می‌خواهم توجه رئیس‌جمهور، نمایندگان و حضار را به یک نکته دیگری که در اولین اصل از این فصل آمده است جلب کنم که در آن اصل، تعبیر این است که «بعد از مقام

رهبری، رئیس‌جمهور اولین شخصیت رسمی کشور است که مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را به عهده دارد.»

ملاحظه می‌کنید که ما معمولاً در تعابیر متعارفان، رئیس‌جمهور را رئیس قوه مجریه می‌دانیم و همین‌طور هم تعبیر می‌کنیم. یعنی مسئولیت‌های اجرایی کشور به عهده رئیس‌جمهور است و رئیس‌جمهور رئیس قوه مجریه است. اما ملاحظه می‌کنید که متن حقوقی قانون اساسی یک مقدار ظریف‌تر وارد بحث شده و می‌گوید «مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را دارد» از اینجا این بحث حقوقی مطرح شده است که اصلاً مسئله قانون اساسی مگر قانون اجرایی است؟ قانون اساسی قانون اجرایی نیست، قانون اساسی قانون مادر است و قوانین عادی که مجلس شورای اسلامی براساس آن قوانین تنظیم می‌کند قوانین اجرایی است. قانون اساسی که اجرایی نیست و این سبب شده که بحث بسیار خوب حقوقی در بین اهل فن به وجود آمده و بسیاری معتقد هستند، کم هم نیستند از حقوقدانان و قضات که معتقد هستند تعداد زیادی از اصول قانون اساسی اجرایی است و تکلیف معین کرده است، باید و نباید گفته است. جایز و ممنوع دارد، معنی این‌که رئیس‌جمهور مسئولیت اجرای قانون اساسی را دارد و بعد ریاست قوه مجریه ذکر شده است، یعنی اجرائیات قانون اساسی به عهده رئیس‌جمهور است و من یادم هست در یک موردی محضر ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت در موقعی که ریاست جمهوری را به عهده داشتند در یک مناسبتی در ارتباط با یک اصلی از قانون اساسی خدمتشان عرض کردم که خوب، این اصل می‌گوید شما مسئول اجرای این اصل هستید و می‌بایستی به این مسئله توجه دقیق‌تری بشود و به هر حال شما باید پاسخگوی اجرا یا عدم اجرای یا ضعف در اجرا باشید. ایشان (در جمعی که این بحث در آن جمع مطرح شد) فرمودند: همین‌طور است، بله بنده قبول دارم و اگر توجه لازم نشده، از این به بعد باید حتماً توجه لازم بشود و حتماً باید به اجرای این، عنایت بشود.

علت این‌که من این مسئله را اینجا اشاره می‌کنم این است که قانون اساسی که در حقیقت سیستم حکومت ما به آن تکیه دارد (در تمام بخش‌ها) این‌طور نیست که نصیحت و موعظه است، این‌طور نیست که یکسری بحث‌های کلی گفته است، هر وقت قانون عادی چیزی درباره آن معین کرد بسیار خوب، اگر

نه! خیر، برای بسیاری از وزرا تکلیف معین کرده است، حتی برای رئیس قوه قضائیه تکلیف معین کرده و تکالیفی را مشخص کرده است که من نمی‌دانم اگر رئیس قوه قضائیه این تکالیف را عمل نکرد چه کسی باید به او بگوید که چرا عمل نکردی؟! یک وقتی من در محضر مقام رهبری این بحث را مطرح کردم که بالاخره در سیستم باید یک جایی باشد که اگر مثلاً رئیس قوه قضائیه به تکالیفی که در قانون اساسی برای او معین شده است عمل نکرد یا رئیس قوه مجریه، یا رئیس قوه مقننه و یا رده‌های بعدی که در قانون اساسی وظایفی برایشان مشخص شده است، ایشان فرمودند این حرف درست و جای آن در نظام خالی است و ما از آن موقع هم دنبال این قضیه رفته‌ایم. هم‌اکنون هم در مجلس شورای اسلامی طرحی مطرح است و توجه به همین مسئله را دارد که ما، هم از کمیسیون حقوقی و هم مجلس شورای اسلامی این انتظار را داریم که به این مسئله هم توجه بیشتری بشود. بنابراین اصولاً مسئولیت اولیه رئیس‌جمهور، مسئولیت اجرای قانون اساسی و بعد ریاست قوه مجریه است.

همان‌طور که رئیس‌جمهور محترم و رئیس محترم مجلس فرمودند، واقعاً ما هم خوشحال و خرسند هستیم از این‌که این حالت، به تعبیر جناب آقای هاشمی که تعبیر بسیار خوبی هم بود که در دنیا از آن به‌عنوان انتقال قدرت تعبیر می‌کنند، ولی در نظام ما انتقال مسئولیت است که همین اصلی که من خواندم می‌بینید قبل از کلمه ریاست، اصلاً کلمه مسئولیت را به‌کار برده و می‌گوید: رئیس‌جمهور مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را دارد. یعنی مسئولیت به یک فرد شایسته، وارسته و واجد همه شرایط منتقل شده است و امیدوار هستیم با جهاتی که در قانون تعیین شده در فرصت کوتاه و کم، کابینه‌شان را با همکاری‌هایی که مجلس هم خواهد داشت معرفی بکنند و ان‌شاءالله دولت جدید بتواند به بهترین وجه ادامه راه تکاملی نظام را پی بگیرد و ان‌شاءالله به نقاط مطلوب برسیم.»

حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی که اصلی‌ترین شعارش قانون اساسی و قانون‌گرایی بود، سعی داشت در دوران ریاست‌جمهوری، شوراها و دیگر اصول معطله قانون اساسی را احیا کند. او هیئتی را برگزید تا کار نظارت بر اجرای قانون اساسی دارای اهمیت باشد.

مقام رهبری قانون اساسی را قانونی ممتاز و بسیار خوب و مبنای تمامی کارها و فعالیت‌های نظام و کشور برشمردند و با اشاره به نظر کاملاً مثبتشان در مورد تشکیل این هیئت تصریح کردند، با توجه به وظایف مصوبه ریاست جمهوری در قانون اساسی، انجام این مسئولیت خطیر از هیچ شخصیتی جز مقام ریاست جمهوری بر نمی‌آید. (۳)

اواخر مهر ۱۳۹۱ باز سر تفسیر اصل ۱۱۳ از قانون اساسی اختلافاتی پیش آمد به این معنا که رئیس دولت در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۹۱ درخواستی از رئیس قوه قضاییه برای بازدید از زندان اوین می‌کند و بلافاصله پاسخی محرمانه دریافت می‌دارد. رئیس دولت این پاسخ محرمانه را همراه با نامه ۱۶ مهر ۹۱ خود در تاریخ ۲۹ مهر ۹۱ رسانه‌ای می‌کند.

حسین شریعتمداری در سرمقاله ۳۰ مهر ۹۱ با عنوان «شاید وقتی دیگر» از رسانه‌ای شدن این نامه، به محمود احمدی‌نژاد انتقاد کرده و می‌نویسد چرا سایر نامه‌هایی که خطاب به سران قوا و یا خطاب به برخی از مقامات بلندپایه دیگر نظیر اعضای محترم کابینه نوشته‌اند را منتشر نکرده‌اند. بخصوص آن که برخی از آن نامه‌ها حاوی مطالبی است که آگاهی مدام از آن خالی از فایده نیست. وی ضمن قبول حق رئیس جمهور برای بازدید از زندان‌ها می‌نویسد رئیس قوه قضاییه با زمان بازدید موافق نبوده، نه با اصل آن و نباید دشمنان رسانه‌ای کردن چنین نامه‌هایی استفاده کنند.

احمدی‌نژاد در تاریخ ۱ آبان ۹۱ ضمن پاسخ به نامه محرمانه آیت‌الله آملی لاریجانی، نامه خود را رسانه‌ای کرده که این نامه در تاریخ ۲ آبان ۹۱ در روزنامه اعتماد و سایر مطبوعات منتشر می‌شود و تعجب خیلی‌ها را برمی‌انگیزد.

در ۳ آبان ۹۱ محمد ایمانی در سرمقاله‌ای در روزنامه کیهان با عنوان «دنده‌های معکوس، یک محور را می‌چرخانند»، واکنش نشان داده و با آن به مخالفت برمی‌خیزد. در پایان به این مضمون نتیجه می‌گیرد که در صورت تداوم، این خط‌مشی به همان‌جا منجر می‌شود که جریان مصطلح به فتنه با شعار اجرای بدون تنازل قانون اساسی منجر شد.

حسین مهدی‌زاده عراقی نیز در تاریخ ۳ آبان ۹۱ در روزنامه ایران به ارزیابی نامه ۱ آبان ۹۱ رئیس دولت و واکنش‌های مترتب بر آن پرداخت. در تاریخ ۴ آبان ۹۱ رئیس قوه قضاییه، آیت‌الله آملی لاریجانی، در ۱۲ مورد به پاسخگویی نامه ۱ آبان

۹۱ رئیس‌دولت پرداخته و خواست رئیس‌دولت را مبنی بر بازدید از زندان‌ها و سرکشی به بعضی از دادگاه‌ها دخالت در قوه‌قضاییه و فهم ناصحیح از قانون اساسی دانست.

در ۶ آبان ۹۱ صادق زیباکلام طی سرمقاله‌ای در روزنامه آرمان با عنوان «پایان جریان انحرافی» می‌گوید تا کنون اصول‌گرایانی که احمدی‌نژاد را روح و جسم و قلب جریانی می‌دانند که از آن به نام گفتمان سوم تیر ۱۳۸۴ یاد می‌کردند، متوجه شدند که دیگر نمی‌توانند جریان انحرافی را به حلقه‌ای نسبت دهند که اطراف احمدی‌نژاد را فراگرفته، اینها هر سیاست، تصمیم و موضع‌گیری که برخلاف نظر آنان بود را پای حلقه یادشده می‌نوشتند در حالی که از مدتی قبل چنین دیدگاهی، خریداری نداشت.

در همان تاریخ، امیر محبیبان فعال سیاسی اصول‌گرا طی گفت‌وگویی با روزنامه آرمان در همان شماره می‌گوید «اگر فرض را بر این بگذاریم که رئیس‌جمهور پروژه‌ای سیاسی را سامان داده است و در پی این باشد که افکار را از مسائل اقتصادی دور کند و در نزدیکی انتخابات فضای انتخاباتی ملموسی را ایجاد کند که به رئیس‌یک قوه اعمال فشار شود یا این که فضای حاشیه امن برای برخی دولتی‌ها ایجاد کند، اگر فرض را بر این بازی بگذاریم ورود این چنینی رئیس قوه‌قضاییه و پاسخگویی در این حجم و رفتن به سوی پاسخگویی به پرسش‌هایی که جنساً و ماهیتاً سیاسی است، نمی‌تواند در مقطع فعلی به صلاح باشد. ملاحظه می‌شود که امیر محبیبان بدون ارزیابی آشکار از اصل ۱۱۳ به ارزیابی سیاسی و مصلحتی این مکاتبات پرداخته است.

\*\*\*

به نظر می‌رسد آنچه از ارزیابی این مکاتبات به دست می‌آید اختلاف نظری است که در مورد اصل شفاف ۱۱۳ وجود دارد. اصل ۱۱۳ قانون اساسی در خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ و همچنین در خبرگان تجدید نظر قانون اساسی در سال‌های ۶۷ و ۶۸ میان بزرگان نظام که مورد تأیید مرحوم امام (ره) بودند، به طور تفصیل بحث شد.

در سال ۵۸ هماهنگی بین سه قوه، بخشی از اختیارات رئیس‌جمهور بود، اما در خبرگان تجدیدنظر به این نتیجه رسیدند که نخست باید نظارتی بر خود قوه مجریه وجود داشته باشد، دوم این که عملاً سال‌های پیش از ۶۸ هماهنگی بین سه قوه را

رهبری نظام، یعنی مرحوم امام(ره) انجام می‌دادند، بنابراین بهتر است این کار را قانون نیز در اختیار رهبری بگذارد. ولی در همان بحث‌های خبرگان تصریح شد که مسئولیت اجرای قانون اساسی با رئیس قوه مجریه است کما این که آیت‌الله محمد یزدی، که از ابتدای انقلاب در جریان قانونگذاری و شورای نگهبان و ریاست قوه قضاییه فعال بود، در ۷۶/۵/۱۳ در مراسم تحلیف رئیس‌جمهور سابق، سید محمد خاتمی، تصریح کرد که مسئولیت اصلی‌تر رئیس‌جمهور، اجرای قانون اساسی و مسئولیت اصلی‌اش، ریاست قوه مجریه است. همان‌طور که در بحث‌های خبرگان تجدیدنظر قانون اساسی آمده، مسئولیت اجرای قانون اساسی ایجاب می‌کند که رئیس‌جمهور حسن اجرای قانون را نظارت کند و در صورت تخلف، تذکر یا اخطار دهد و به مجلس نیز گزارش دهد و طبیعی است که این امر با دخالت در قوای دیگر متفاوت است. آیت‌الله عبدالکریم موسوی اردبیلی، ریاست شورای عالی قضایی وقت، در خبرگان تجدیدنظر بدین مضمون گفت: «من به تمرکز در یک نفر رأی دادم. من طرفدار این هستم که رئیس‌جمهور خمیرمایه‌اش سنگین‌تر است، چرا که هم رأی مستقیم مردم را دارد. هم تأیید رهبر را دارد و هم جایگاهش در قانون اساسی بعد از رهبر آمده است. طبعاً قوی‌ترین و صالح‌ترین فرد برای این کار انتخاب می‌شود... چرا قدرت را به نقطه ضعف تبدیل می‌کنید و آن را فسادآور می‌نامید؟ البته این بدیهی است که قدرت ممکن است فساد بیاورد، ولی مردم قدرت انتخاب دارند، نماینده‌ها را انتخاب کرده‌اند، نمایندگان هم قدرت انتخاب دارند و حکومت صالحه تشکیل می‌دهند و دولت را تشخیص داده‌اند و آن وقت دولت می‌شود دولت صالحه... بنابراین عقیده‌ام این است که در حال حاضر به صورت بالفعل به رئیس‌جمهوری مقتدر که دستش باز باشد و بتواند تصمیم بگیرد و پایگاه قانونی هم داشته باشد و جلوی او هم گرفته نشود، برای ثبات داخل و خارج، نیاز داریم... اگر در ایران افرادی را جمع کنند که زبان یکدیگر را بفهمند، ظاهراً بهتر از این جمع نمی‌توانند پیدا کنند، اما ما نیز با هم اختلاف برداشت داریم و هر کدامان یک چیز می‌گوییم. گاهی اختلاف هم ۱۸۰ درجه است. حالا اگر قرار باشد با همین اختلاف فکری ما را بیاورند بگذارند بر سر قدرت و هرکس فکر خودش را پیاده کند، چه می‌شود؟ این در حالی است که در قانون تصریح شده که رئیس‌جمهور مورد اعتماد است و در برابر ملت و مجلس و رهبری مسئول

است و باید پاسخگو باشد. بنابراین روی فساد قدرت زیاد تکیه نکنیم.» (برگرفته از مشروح مذاکرات شورای عالی بازرگری قانون اساسی، ص ۵۳۰)

مصالح انقلاب و نظام ایجاب می‌کند که قانون اساسی فصل الخطاب باشد و جناح‌بندی‌ها و حب و بغض‌ها و قطب‌بندی‌های جاری به بازی بر سر قانون اساسی تبدیل نشود. رؤسای جمهور و نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی می‌آیند و می‌روند ولی آنچه می‌ماند، باروری قانون اساسی ثمره انقلاب است که وفاق ملی ما را تضمین می‌کند. نگذاریم قانون تضعیف شود. اگر جناحی انتخابی کرده و از امام‌زمان (عج) نیز برای این انتخابات هزینه کرده و مخالفت با رئیس‌جمهور را مخالفت با امام‌زمان (عج) و در نتیجه مخالفت با خدا قلمداد کرده و پاسخگویی را کمرنگ و بی‌رنگ کرده است، آن را باید ریشه‌یابی کرد. نه این‌که قانون اساسی را کمرنگ کنیم.

طبق قانون مصوبات، مجلس نمی‌تواند مغایر تک‌تک مواد قانون اساسی باشد و لازمه تغییر قانون، تجدیدنظر قانونی و رفراندوم است و نمی‌توان قانون را به فهم یا منافع این یا آن جناح تغییر داد. (۴)

#### پی‌نوشت:

- ۱- ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ و ۷ خرداد ۱۳۹۱.
- ۲- اصل ۱۱۳: پس از مقام رهبری، رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد.
- ۳- برگرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، ۱۱ اسفند ۱۳۷۶
- ۴- مجموع این مکاتبات و مستندات به‌طور کامل در روزنامه‌ها آمده که تمامی آنها در سایت نشریه چشم‌انداز ایران قابل مشاهده بوده و مسلماً دانش قانون اساسی و قانون‌گرایی را تقویت می‌کند.





بخش دوم: گفتگو با کارشناسان



## قانون اساسی در بستر تحولات اجتماعی (گفت‌وگو با دکتر محمد محمدی)<sup>۱</sup>

آنچه باعث شد به سراغ دکتر محمد محمدی برویم، دغدغه قانون اساسی بود. در مطالعه تاریخ معاصر مقاطعی را شاهد بوده‌ایم که اراده ملت‌ها در تقابل با قانون اساسی موجود قرار گرفته است. انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران نمونه بارز این تقابل می‌باشد و تحولات خونین الجزایر نیز نمونه دیگری است. این که ملت در مقطعی، خواسته‌های خود را در قانون اساسی موجود متبلور نیند و در صدد تغییر آن برآید، یکی از مهمترین چالش‌هایی است که بر سر راه تثبیت یک قانون اساسی وجود دارد.

دکتر محمد محمدی «اهل گرگان از استان گلستان است. در مقطع دبیرستان با کتابهای مرحوم بازرگان و مرحوم طالقانی آشنا شد. بعد از آن که در دانشکده حقوق دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد، توانست به صورت مستقیم با مرحوم طالقانی و جلسات ایشان در مسجد هدایت ارتباط برقرار کند. خودش می‌گویند: "طالقانی نعمتی بود که قامت مرا بلند کرد." در انجمن اسلامی دانشکده حقوق با عده‌ای از بچه‌های دانشجو همراه بود و حتی در جلسات دادگاه بعد از سال ۴۲ مربوط به مرحوم بازرگان و مرحوم طالقانی شرکت می‌کرد. سال ۱۳۴۵ لیسانس حقوق را گرفت و در سال ۱۳۴۹ نیز موفق به اخذ فوق‌لیسانس شد. سال ۱۳۴۷ با مجاهدین آشنا شد و به عضویت سازمان درآمد. تا اینکه در سال ۱۳۵۱ طی یک درگیری مسلحانه دستگیر شد که تا پیروزی انقلاب در زندان بود. سال ۱۳۵۵ به دنبال اختلافات درونی مجاهدین در شش مورد مشخص با بچه‌های

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۸.

سازمان بحث‌های متعددی داشت تا بالاخره بعد از هیجده ماه گفتگو در سال ۱۳۵۶ به طور کامل از آنها جدا شد. بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۸ به استخدام دانشگاه درآمد و سال ۱۳۵۹ نیز به نمایندگی از طرف مردم شهرستان گرگان و آق قلا در مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. دارای دکترای حقوق با گرایش حقوق اساسی از انگلستان است.»

**چشم‌انداز ایران:** آقای دکتر محمدی از اینکه به دعوت ما پاسخ مثبت دادید، تشکر می‌کنیم. اولین سؤال ما درباره نسبت قانون اساسی و خواسته‌های اجتماعی (اراده ملی) است. شما چه رابطه‌ای بین این دو موضوع تعریف می‌کنید؟

**دکتر محمدی:** در ابتدا باید چند مفهوم را تعریف کنیم. نخست این ضرورت که چرا به نوشتن قانون اساسی رو می‌آوریم؟ با توجه به آنکه نگارش قانون به این صورت، در قرون اخیر متداول شده است؛ شاید ابتدایی‌ترین ضرورتی که به ذهن می‌رسد؛ وجود اندیشه‌های گوناگون در جامعه است که بعضاً در تعارض با یکدیگر هستند و امکان اجرای همزمان آنها وجود ندارد. در چنین شرایطی ما ناچاریم وجوه مشترک جریانهای مختلف را بصورت یک قاعده درآوریم که به تعبیر امروزی، قانون اساسی قلمداد می‌شود. پس در واقع قانون اساسی محصول توافق ملی و اراده ملی می‌باشد. فرض ما بر این است که نمایندگان، منتخب اکثریت جامعه می‌باشند که در این حالت قانون اساسی مصوبه آنها، تجلی اراده ملی خواهد بود.

**چشم‌انداز ایران:** اما شرایطی وجود دارد که اکثریت مردم در انتخابات، جهت تعیین نمایندگان خود برای تدوین قانون اساسی شرکت نمی‌کنند و در واقع منتخبین، نمایندگان اکثریت ملت نمی‌باشند. در آن صورت باز هم می‌توان قانون اساسی را محصول اراده ملی فرض نمود؟

**دکتر محمدی:** در چنین شرایطی حتی اگر اکثریت بالای پنجاه درصد هم شرکت نکنند؛ ناچاریم فرض را بر این بگذاریم که آنها قانون اساسی موجود را پذیرفته‌اند یا اینکه نسبت به آن حساسیتی ندارند. البته، این نکته بسیار مهمی است. معمولاً شرکت نکردن در فرایند شکل‌گیری قانون اساسی می‌تواند چند دلیل داشته باشد.

از جمله اینکه برخی افراد، حساسیتی نسبت به اصل موضوع ندارند و دیگر آنکه بدلیل رضایت از شرایط موجود، ضرورتی برای شرکت فعال خود نمی‌بینند.

چشم‌انداز ایران: ولی بهر حال در چنین شرایطی قانون اساسی نمی‌تواند محصول اراده ملی تلقی شود؛ چرا که طیف برکنار مانده از انتخابات در واقع اعمال اراده نکرده‌اند.

**دکتر محمدی:** البته یک حالت آن است که اکثریت بدلیل اخلال در سیستم انتخاباتی، نتوانند اراده خود را اعمال کنند. حالت دوم که در بسیاری از کشورهای جهان سوم رایج است؛ تغییر دادن سیستم در جهت حفاظت از منافع اقلیت حاکم و در راس قدرت می‌باشد. یعنی جریانی که به قدرت می‌رسد؛ چنان سیستم را شکل می‌دهد که هیچگاه جریانی جز خودش به راس قدرت دست پیدا نکند. ولی ما در تعریف حکومت قانونی، به یک ضابطه اساسی برمی‌خوریم. ضابطه یک حکومت قانونی این است که شرایط برای تبدیل اقلیت به اکثریت وجود داشته باشد یعنی اقلیتی که در عین پابندی به قانون اساسی موجود، این امکان را پیدا کند که با جلب آرای اکثریت، زمام امور را در دست گیرد. بطور مثال جریان حاکم کنونی در جمهوری اسلامی، دیروز در اقلیت بوده است این امکان باید وجود داشته باشد که معادله تغییر کند.

چشم‌انداز ایران: دو نکته‌ای که شما به آن اشاره کردید؛ موانعی جدی بر سر راه اعمال اراده ملی می‌باشد. ولی مشکل دیگری هم وجود دارد. یک قانون می‌تواند در مقطعی محصول اراده ملی باشد ولی با گذر ایام و تحول نسلیها و شکل‌گیری یک بافت جدید اجتماعی، ویژگی خود را از دست بدهد. رهبر فقید انقلاب هم در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ مطلبی را قریب بدین مضمون در مورد قانون اساسی مشروطیت گفتند که پدران ما نمی‌توانند برای ما تصمیم گیرنده باشند!

**دکتر محمدی:** این موضوع در نظامهای سلطنتی پیش می‌آید. در نظامهایی که حاکمیت و کل دولت هر چهار یا پنج سال عوض می‌شود، معمولاً مردم این فرصت را می‌یابند که تبلور نظرات جدید خود را ببینند. ولی یک حالت وجود دارد که با کمال تاسف باید آن را ویژگی جهان سومی تلقی نمود. یعنی قانون اساسی به‌گونه‌ای نوشته شده باشد که نتواند خود را با شرایط جدید وفق دهد و مردم

ناچار شوند که برای اعمال اراده خود، کل حکومت و قانون اساسی را تغییر دهند. در بسیاری از قوانین اساسی دنیا، یک رشته قواعد عام را تحت عنوان قانون اساسی ذکر می‌کنند تا در تحول شرایط، نیازی به تغییر آن نباشد.

### چشم‌انداز ایران: آیا این مشکل در قانون اساسی ما بچشم می‌خورد؟

**دکتر محمدی:** در قانون اساسی ما دو نکته وجود دارد که آن را با قوانین اساسی موجود در دنیا متمایز می‌کند. در قوانین اساسی بیشتر کشورها بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، افراد یک ملت از منظر حقوقی، مساوی تلقی شده‌اند و فرض را بر این گذاشته‌اند که کسی بخاطر رنگ، نژاد، جنسیت (زن و مرد بودن) و مذهبش امتیاز نداشته باشد. در قانون اساسی ایران تمامی موارد غیر از دو نکته مورد پذیرش قرار گرفته است. یکی در مورد تساوی جنسیتها و دیگری در مورد تساوی مذاهب در چنین حالتی افرادی که مسلمان و شیعه هستند، در مواردی از امتیازاتی نسبت به سایر اقلیتها برخوردارند. همچنین تنها ادیان زرتشتی، یهودی، مسیحی در ایران ادیان رسمی تلقی شده است و سایر اقلیتها رسمیتی ندارند.

### چشم‌انداز ایران: ظاهراً قوانینی از این سنخ را تغییرناپذیر تلقی کرده‌اند؟

**دکتر محمدی:** بله این موضوع در قانون اساسی مشروطه هم وجود داشت که سلطنت قاجار الی الابد غیرقابل تغییر است. وقتی رضاشاه روی کار آمد؛ خاندان پهلوی را در قانون اساسی جایگزین خاندان قاجار کردند و نوشتند: سلطنت خاندان پهلوی اصلی تغییرناپذیر است. در قانون اساسی فعلی هم چند اصل را تغییرناپذیر تلقی کرده‌اند. از جمله شیعه بعنوان مذهب رسمی، اسلامی بودن نظام، اصل ولایت و امامت، اتکا به آرای مردم و... اصول تغییرناپذیر قانون اساسی قلمداد شده‌اند. معمولاً در نظامهای سیاسی، مکانیسمی را قرار می‌دهند که در صورت تغییر دیدگاههای مردم، حکومت و قوانین نیز متناسب با آن تغییر کند. ولی در کشورهای جهان سوم معمولاً بدلیل عدم وجود مکانیسمهای تغییر در موارد نارضایتی شدید عمومی، مردم ناچار از شورش و انقلاب می‌شوند. قانون اساسی وقتی خیلی عام باشد، می‌تواند خود را با شرایط گوناگون وفق دهد و مردم برای اعمال اراده خود نیازی به شورش و انقلاب ندارند.

چشم‌انداز ایران: آیا در کشورهای غربی هم این امکان وجود دارد که مردم تمامی اراده خود را اعمال کنند؟

دکتر محمدی: من یک نمونه را می‌گویم. سال گذشته از یکی از شبکه‌های تلویزیونی انگلستان برنامه‌ای پخش شد که محتوایش رای گیری و نظرخواهی درباره نظام سلطنتی بود. چند سؤال مطرح بود: آیا شما با ادامه سلطنت ملکه الیزابت موافقت می‌کنید؟ آیا با تداوم سلطنت در خانواده پرنس چارلز ولیعهد انگلستان توافق دارید؟ و... از هر استان تعدادی را دعوت کردند که جمعی در حدود ۵ هزار نفر را شامل می‌شد. این برنامه نظرخواهی در سالن اجتماعات خیلی عظیمی شکل گرفت. نتیجه رای گیری هم جالب بود. حدود ۵۵ الی ۵۶ درصد به ادامه سلطنت ملکه رای دادند و بعضی‌ها با تداوم سلطنت در خاندان پرنس چارلز اصلاً موافق نبودند. وجود چنین راهکارهایی سبب می‌شود که مردم برای اعمال اراده خود به شورش و انقلاب متوسل نشوند.

چشم‌انداز ایران: شما به برخی قوانین لایتنیر در قانون اساسی اشاره کردید. از جمله اسلامیت نظام، ولایت و امامت و یا اتکا به آرای عمومی آیا این قوانین لایتنیر، موانعی بر سر راه اصلاحات قانون اساسی پدید می‌آورد؟

دکتر محمدی: طبیعتاً مواردی هم که شما به آن اشاره کردید؛ اجازه نمی‌دهد قانون اساسی از طریق خود قانون اساسی ترمیم شود. نکته دیگر، اختیارات رهبری در زمینه تغییر قانون اساسی (۱) است. تشخیص اینکه چه موادی از قانون باید تغییر کند؛ طبق اصل ۱۷۷ به عهده مقام رهبری گذاشته شده است و اینکه چه کسانی باید این تغییرات را اعمال کنند باز هم به عهده مقام رهبری است. مجموعه کسانی که در این تغییر قانون می‌توانند اعمال نظر کنند، اکثراً در حیطه رهبری می‌باشند. از جمله اعضای شورای نگهبان که ۶ نفر از آنها منصوب رهبری است، همچنین اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت یا پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان (که در مرحله انتخاب از کانال شورای نگهبان منصوب رهبری می‌گذرند). در کنار اینها ۱۰ نفر هم به انتخاب مستقیم مقام رهبری اضافه می‌شوند؛ به اضافه رؤسای سه قوه که در این میان رییس قوه قضاییه هم توسط رهبری انتخاب می‌گردد.

چشم‌انداز ایران: آیا مجموع این اختیارات در قانون اساسی مصوب سال ۵۸ نیز وجود داشت؟

**دکتر محمدی:** نکته خیلی مهم، تغییر اساسی در بازنگری سال ۶۸ می‌باشد. انجام همه کارهایی که قبلاً به شکل شورایی بود، جای خود را به مدیریت واحد داد. شورای رهبری حذف شد و رهبری واحد جایگزین گردید. شورای صداوسیما جای خود را به رییس صداوسیما داد که آن هم منتخب رهبری است. شورای عالی دفاع حذف و انتخاب اعضای آن به رهبری واگذار شد. جنگ و صلح با پیشنهاد شورای عالی دفاع و تایید مقام رهبری بود که با حذف شورای عالی دفاع از قانون، این بخش هم حذف شد. شورای عالی قضایی حذف شد و به جای آن رییس قوه قضاییه مطرح گردید که آن هم به انتخاب رهبری است. بطورکلی، تغییرات قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ از منظر بوجد آوردن یک مدیریت متمرکز و قدرتمند شکل گرفت و بسیاری از اختیارات رهبری موجود در اصل ۱۱۰ در سال ۱۳۶۸ اضافه شد که در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ وجود نداشت. بطورمثال مقام رهبری حق تعیین سیاستهای کلی نظام را دارد، حق نظارت بر اجرای آنها را دارد و...

چشم‌انداز ایران: فرض کنیم که اراده مردم در شرایط کنونی به تغییر اصول تغییرناپذیر قانون اساسی معطوف شود. در این صورت دوباره همان سؤالی که در ابتدای بحث از شما داشتیم پیش می‌آید. یعنی قانون اساسی، ثمره اراده مردم در یک مقطع بود و در مقابل اراده کنونی مردم قرار خواهد گرفت. در این حالت چه باید کرد؟

**دکتر محمدی:** ببینید من دو فرض را مطرح کردم. یکی فرض تغییر اصول قانون اساسی، منتهی در چارچوب قانون اساسی و فرض دیگر تغییر کلی قانون اساسی خارج از چارچوب قانون اساسی. در مورد دوم فرض عقلانی اینست که در صورت وجود شرایط، عقلای جامعه راه حل منطقی و خردمندانه‌ای پیش بگیرند تا از خسارات‌های یک تحول خشونت‌آمیز جلوگیری شود.

چشم‌انداز ایران: ولی با توجه به مکانیزمی که شما تشریح کردید؛ خبرگان که به منظور تجدیدنظر گرد هم می‌آیند، اکثراً منتخب رهبری خواهند بود. در آن صورت چگونه از دل این مجموعه بازنگری اساسی بیرون خواهد آمد؟



دکتر محمدی: متأسفانه در قانون اساسی مصوب سال ۶۸ این پیش بینی را نکرده اند.

چشم‌انداز ایران: به نظر می‌رسد در این مورد جای نگرانی زیادی وجود داشته باشد. چرا که اگر ما به بن‌بست برسیم؛ بدلیل عدم وجود راهکارهای قانونی، احتمال بروز درگیری قهرآمیز از سنخ تجربه الجزایر وجود خواهد داشت و طبیعی است که چنین حالتی استقلال ایران را به خطر می‌اندازد!

دکتر محمدی: همانگونه که شما اشاره کردید هر چه تحول با خشونت عمومی همراه باشد، خسارت بیشتری وارد می‌شود. "دایانا" همسر سابق "پرنس چارلز" محبوبیت بسیاری در انگلستان داشت. بدلیل کمکهای "دایانا" به موسسات خیریه و همچنین افراد محروم یا دارای بیماریهای صعب‌العلاج، او به عنوان یک پدیده مردمی شهرت یافته بود. در تشییع جنازه او "ملکه الیزابت" مورد شماتت مردم قرار گرفت که چرا در فقدان "دایانا" مانند سایرین اشک نمی‌ریزد و چرا سرد برخورد می‌کند. این اعتراضها آنقدر تداوم یافت تا ملکه بالاخره در تلویزیون انگلیس از مردم معذرت خواهی نمود و گفت: "من" فهمیدم که چرا "دایانا" اینقدر محبوب بوده است؟ یعنی بلافاصله احساس مردم و اراده مردم منعکس شد و "ملکه الیزابت" نیز عکس‌العمل نشان داد. بعد از این قضیه هم رای‌گیری شد که در ابتدای صحبت مطرح کردم. چرا که حاکمیت انگلیس می‌خواست مردم را ارزیابی کند.

چشم‌انداز ایران: از مسایلی که در مورد مرگ "دایانا" و واکنشهای "خاندان سلطنتی" در انگلستان مطرح کردید، من این نکته را نتیجه می‌گیرم که قبل از حادثه شرایط اجتماعی، مدیریت جامعه باید قضیه را درک کند.

دکتر محمدی: بله. من می‌خواهم بگویم که اگر روزی اراده اکثریت مردم بر امری قرار گرفت، مناسبترین و عاقلانه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین کار این است که آن اراده را بشناسیم و نگذاریم جامعه به سمتی برود که نه به نفع جامعه است و نه به نفع هیچکس دیگر.

چشم‌انداز ایران: آیا راههای دیگری چون نظرسنجی، می‌تواند جایگزین رفتارندوم شود و در این موارد می‌توان براساس نظرسنجی‌ها اراده مردم را تشخیص دهیم؟

دکتر محمدی: در این موارد راههای دیگر جز رفراندوم، به مشکلات زیادی برمی‌خورد!

چشم‌انداز ایران: به هر حال ممکن است هر چند روز عده ای تقاضای رفراندوم کنند و بگویند که مردم چنین حکومتی را نمی‌خواهند. چنین وضعیتی نیز به تشنج منجر خواهد شد.

دکتر محمدی: اراده اکثریت مردم با اراده یک گروه اندک قابل تمیز است.

چشم‌انداز ایران: از دیدگاه آقای خاتمی، قانون اساسی ظرفیتهای خوبی برای اصلاحات در بطن خود دارد که از سوی جریانهای منتقد قانون اساسی نادیده گرفته می‌شود آیا می‌توان به جای شعار تجدیدنظر در قانون، از این ظرفیتهای سود جست؟

دکتر محمدی: به نظر من، تشخیص اینکه این ملت چه می‌خواهد؛ باید به خود ملت واگذار شود. در این حالت اگر اکثریت مردم اراده تغییر قانون اساسی را داشتند؛ تنها راه برخورد با این معضل، روش عقلانی مدیریت جامعه است تا بتواند راه حلی را برای قضیه پیدا کند. به نظر من امکان پیدانمودن راه حل در چنین بحرانهایی وجود دارد. در دنیا، قانون را تبلور اراده ملت می‌دانند و به همین دلیل به آن احترام می‌گذارند. بر این اساس، اخلاص‌گری در مسیر قانونگذاری را نگران‌کننده می‌بینند. آن هم به این دلیل که در میان مردم ایجاد بی‌اعتمادی می‌کند. این نکته، بخصوص برای ملل جهان سوم گران قیمت‌ترین چیز است. یعنی اگر در کشورهای جهان سوم، اعتماد ملت به حکومت کم شود؛ میلیاردها دلار درآمد نفت و گاز نمی‌تواند خلا ناشی از آن را پر کند. اعتماد مردم به حکومت نه تنها ارزش فرهنگی، بلکه ارزش اقتصادی هم دارد. من فکر می‌کنم که در جهان سوم، یک سیاستمدار استراتژیست کسی است که صادقانه با مردم برخورد کند تا مردم به او اعتماد کنند. البته نمی‌گویم کاری کند که به او اعتماد کنند؛ بلکه می‌گویم اگر صادق باشد، مردم به او اعتماد خواهند کرد. هرگاه مردم به دولتشان اعتماد کرده‌اند معجزه آفریده‌اند. دوران حکومت مرحوم "مصدق" یا اوایل انقلاب یا سالهای جنگ، این قاعده را

تایید می‌کند. ما می‌توانیم ادعا کنیم که تحول اجتماعی معجزه می‌کند. مجموعه ملت، مانند همان "سی مرغی" است که بدنبال "سیمرغ" بودند و صداقت می‌تواند این "سی مرغ" را معجزه گر کند. جریان قتل‌های اخیر هم، میدان مناسبی برای جلب اعتماد مردم می‌باشد. اگر دولت خاتمی در این راه موفق شود، ارزشی کمتر از ملی کردن نفت نخواهد داشت. چرا که در طول تاریخ مردم ما به دولتها بی‌اعتماد بوده اند و با آنها فاصله داشته‌اند.

چشم‌انداز ایران: به نظر می‌رسد شما در اینجا، عمدتاً یک راه حل اخلاقی برای مشکل ارایه می‌دهید. مرحوم محمدتقی جعفری می‌گفت: "حضرت علی(ع) گفتند: مردم مرا نمی‌خواهند. حسن جان! بیل مرا بیاور؛ می‌خواهم بروم سراغ کشاورزی!"

دکتر محمدی: بله. نمونه زنده آن هم به نوعی وجود دارد. "دانیل اورتگا" و حزب "ساندنیستها" در نیکاراگوئه زیر فشار قرار گرفتند. آنها علیرغم داشتن قدرت نظامی و در اختیار داشتن ارتش به انتخابات تن دادند و نتیجه آن را هم پذیرفتند و از مسند کار کناره گرفتند.

چشم‌انداز ایران: سؤالات ناگفته بسیاری داریم که بدلیل محدودیت، در زمان دیگری با شما مطرح خواهیم کرد. با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

#### پی‌نوشت‌ها:

(۱) فصل چهاردهم - بازنگری در قانون اساسی - اصل یکصد و هفتاد و هفتم: بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در موارد ضروری به ترتیب زیر انجام می‌گیرد: مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رییس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید:

۱. اعضای شورای نگهبان
۲. رؤسای قوای سه گانه
۳. اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام
۴. پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری
۵. ده نفر به انتخاب مقام رهبری

۶. سه نفر از هیات وزیران

۷. سه نفر از قوه قضاییه

۸. ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی

۹. سه نفر از دانشگاهیان

شیوه کار و کیفیت انتخاب و شرایط آن را قانون معین می‌کند.

مصوبات شورا پس از تایید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آرای عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی برسد. رعایت ذیل اصل پنجاه و نهم در مورد همه‌پرسی "بازنگری در قانون اساسی" لازم نیست. محتوای اصل مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی و جمهوری بودن و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.

## قانون اساسی و تئوری دولت در اسلام (گفت‌وگو با دکتر محمد محمدی)<sup>۱</sup>

در شماره گذشته چشم‌انداز ایران، اساسی‌ترین محور گفت و گوی ما با دکتر محمدی، ارزیابی تقابلی بود که در برخی مقاطع بین اراده ملتها و قانون اساسی پدید می‌آید و اینکه راه برون رفت چیست؟ آیا می‌توان به مکانیسمی اندیشید که بدون توسل به حرکتهای خونبار، مواد قانون اساسی متناسب با اراده یک ملت تغییر یابد. در گفتگوی حاضر، نظر ما بر آن بود که در ادامه آن بحث، اصطکاک نهادهای متنوع مطرح شده در قانون اساسی از نهاد رهبری گرفته تا ریاست جمهوری و مجلس کالبدشکافی و نهایتاً به این پرسش پاسخ داده شود که آیا وجود نهادهای موازی و تکرر مبادی قدرت در قانون اساسی، اهرمی برای اعمال دموکراسی است، یا اینکه به تعبیر برخی مانعی بر سر راه توسعه متمرکز می‌باشد؟ مطالعه این گفت و گو نشان خواهد داد که دکتر محمدی در این لایه از بحث متوقف نشده و به تحلیل عمیقتری از قانون اساسی و روند تاریخی نظریه پردازی سیاسی در ایران دست یازیده است.

چشم‌انداز ایران: جناب آقای محمدی! به نظر می‌رسد ما در زمینه بررسیهای نظری درباره موضوع نظریه قدرت و حکومت از یک خلا بنیادی رنج می‌بریم. شاید به همین دلیل است که قانون اساسی ما تعارضاتی را در بطن خود نشان می‌دهد و علی‌رغم وجود موادی مترقی، رابطه آنها با نظریه سیاسی مشخص نیست. ارزیابی شما چه می‌باشد؟

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۲، مهر و آبان‌ماه ۱۳۷۸.

**دکتر محمدی:** در مقدمه بحث باید بگوییم که پیش از وقوع انقلاب اسلامی، عدم حضور شیعه در بافت حکومتی را می‌توان دلیلی بر کم کاری علمای ما در زمینه نظریه پردازی سیاسی دانست و خلا موجود به بافت عمومی متفکرین شیعه قابل بسط و گسترش است. شاید بتوان گفت مرحوم نایینی و همچنین مرحوم امام در یکصدساله اخیر تلاش داشته اند تا خلا فوق را پر کنند، هر چند که در حال حاضر می‌بینیم این کارها نیز تداوم پیدا نکرده است. بعد از انقلاب نیز با کمال تأسف به دلیل وجود تلقی خاص از حکومت و قدرت، نظریه پردازی سیاسی در زمینه نظریه دولت و حکومت رشد نکرد. چرا که این کار مشکلاتی را با خود به همراه می‌آورد که مانع از پیگیری افراد محقق می‌شود و محقق حاضر نیست هزینه چنین کاری را بپردازد. این گونه تداعی شده است که مباحثه و تحقیق درباره مسایل مربوط به نظریه حکومت و دولت، نوعی معارضه با حاکمیت موجود است. نظریه پردازان یا ترجیح می‌دهند حرفی نزنند یا اینکه آن را در لفافه ای از تعبیر علمی و فلسفی بپیچند که طبعاً مخاطبان آنها را محدود می‌کند و این بزرگترین آفت یک بحث تحلیلی و علمی است.

**چشم‌انداز ایران: در رابطه با نظریه پردازی سیاسی، آیا می‌توان در شرایط کنونی به مانند میرزای نایینی به قرآن و سنت استناد نمود و نظریه متناسب با زمان و مکان ارایه کرد؟**

**دکتر محمدی:** بله، می‌توان این کار را انجام داد و به نظر من، یکی از نقاط قوت ما ارزشهای دینی است. ما در قرآن یک رشته مبانی داریم که در زمانهای مختلف، بدون آنکه جهت گیری تغییر کند، قابل طرح است. شما می‌دانید که مرحوم نایینی مبتکر یکی از نظریه‌های پیشتاز در این زمینه است. او قوانین را به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم کرد و قوانین متغیر را چنان تعبیر کرد که در روند زمان و مکان عوض می‌شود. او بحث دولت و حکومت را جزو قوانین متغیر اسلام قلمداد نمود. براساس دیدگاه نایینی، نظریه دولت را نمی‌توان به تمامی زمانها و مکانها تعمیم داد. کما اینکه این نظریه در عصر مشروطه به یک صورت تقریر شد و هشتادسال بعد در عصر جمهوری اسلامی به گونه ای دیگر و در همین بیست ساله بعد از انقلاب هم ابتدا در سال ۵۸ قانون اساسی را به یک

صورت شکل دادیم و در سال ۶۸ برخی از مواد آن را تغییر دادیم. بنابراین، شکل حکومت نمی‌تواند ابدی باشد و این موضوع نکته مهمی در بحث ماست.

چشم‌انداز ایران: مرحوم طالقانی در حاشیه تفسیر سوره آل عمران به این نکته اشاره کرده است که قرآن شکل خاصی را برای حکومت ارایه نکرده است و در واقع شکل حکومت همیشه تابع تکامل اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی است.

دکتر محمدی: این نکته مهمی است. با تعبیری که از مرحوم نایینی عرض کردم، ما نمی‌توانیم شکل حکومت و سازمانهای دولتی را قدسی فرض کنیم. بطور مثال شورای نگهبان یک نهاد است که طراحان قانون اساسی آن را به این صورت شکل دادند. اما نمی‌توان گفت که این شکل مناسب ترین و بهترین شکل زمان است. جهت گیری حکومت می‌تواند بر اساس موازین اجتماعی و اصول اسلامی باشد، این اصول و موازین مانند عدالت، آزادی، کرامت انسانی... مشترک میان همه انسانهاست. اما شکل حکومت، میزان اختیارات و رابطه مردم و دولت نیازمند ضوابطی است که ما براساس نیازهای منبعث از مکان و زمان می‌توانیم آنها را تغییر دهیم و اصلاح کنیم.

چشم‌انداز ایران: یکی از نکاتی که از دیدگاه برخی صاحب‌نظران یک (تناقض‌نما) در قانون اساسی ما محسوب می‌شود، طرح جمهوریت و اسلامیت در کنار یکدیگر است. از دیدگاه اینان تعارض فوق‌زیربنای بسیاری از نابسامانیهای موجود در نظام سیاسی ایران است. آیا می‌توان این ادعا را پذیرفت؟

دکتر محمدی: من برداشتی را که از این قضیه دارم، خدمتان عرض می‌کنم. یک نظریه این است که بگوییم، مبنا آرای مردم است و دولت چیزی جز نماینده خواستها و ارزشها و اعتقادات مردم نیست. در حال حاضر اکثر کشورهای دنیا این نظریه را پذیرفته‌اند. براین اساس دولتها خود را مسؤول اداره جامعه می‌دانند و نه هدایت جامعه! و به عبارت دیگر خود را نماینده مردم می‌دانند و نه رهبر مردم! اما طرف دیگر نظریه موجود در قانون اساسی با توجه به بخش اسلامیت آن است. در این بخش تلاش بر آن بوده است که نظریه سنتی شیعه که حکومت حقه را نماینده مشروع ولی عصر تلقی می‌کند، ملاک قرار دهد و از این دیدگاه هر حکومتی که نمایندگی از امام زمان (عج) نداشته باشد، قانوناً مشروع نیست.

چشم‌انداز ایران: علم به زمان، یکی از معضلات ما در قانون اساسی است. فقیهی که نگهبان قانون اساسی تلقی می‌شود، باید فهمش به روز باشد و زمانی می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد که دانش روز را نیز فرا بگیرد. این دیدگاه در باب مشروعیت حکومت را علامه نایینی هم گفته است و مرحوم طالقانی نیز در مقدمه تنبیه الامه و تنزیه المله به آن اشاره کرده است.

**دکتر محمدی:** نکته جالب نظریه پردازی مرحوم نایینی در همینجاست. او می‌گوید، حکومت زمانی مشروع است که نمایندگی ولی عصر(عج) را داشته باشد. ولی حالا که رابطه ما با او قطع است، چه باید کرد؟ او می‌گوید، همه ما انسانهای ناقصی هستیم. بر این اساس اگر بطور مثال ۲۷۰ نماینده کنار هم بنشینند، اجتماعشان تا حدود زیادی نقصان فردی آنها را جبران می‌کند. علامه نایینی با این توجیه نظری، وجود مجلس شورا و حکومت مشروطه را تبیین می‌کند و به نظر من او این بحث را خیلی زیبا مطرح کرده است. او می‌گوید، انسانهایی که علم آنها، تقوای آنها و سایر شرایط آنها دارای کم و کاست است، در یک نظام شورایی می‌توانند تا حدود زیادی این نقیصه را جبران کنند.

چشم‌انداز ایران: به هر حال جایگاه اسلامیت در تفکر مرحوم نایینی چگونه تبیین می‌شود؟

**دکتر محمدی:** اگر اسلامیت نظام یا حکومت، در داشتن سمت نمایندگی از ولی عصر(عج) است، در این حالت نایینی معتقد است که رای ۲۷۰ نفر، بیشتر این حالت را تداعی می‌کند تا اینکه فقط یک نفر را نماینده معصوم تلقی کنیم.

چشم‌انداز ایران: ما مجلس سنا را حذف کردیم و این مسؤولیت سنگین را به عهده ۱۲ نفر اعضای شورای نگهبان گذاشتیم که از یک طرف مصوبات مجلس را با قانون اساسی تطبیق دهد و از طرف دیگر اسلامیت قوانین را تضمین کند. آیا تعریف مشروعیت حکومت تحت عنوان نمایندگی ولی عصر، یک دیدگاه سنتی شیعه می‌باشد یا اینکه در دوران اخیر پدید آمده است؟

**دکتر محمدی:** عده ای از محققین معتقدند که این نظریه سابقه ای در حدود دو قرن دارد و شما قبل از این نمی‌توانید اثری از آن با این شکل در تاریخ شیعه پیدا



کنید. حالا برخی آمده اند و این نظریه را مبنا گرفته اند که «نمایندگی ولی عصر»، اسلامیت یک حکومت را تعریف می‌کند و این اسلامیت را هم مساوی با فقه مرسوم معرفی می‌کنند.

**چشم‌انداز ایران:** اگر از این زاویه به فلسفه وجودی شورای نگهبان قانون اساسی نظر کنیم، آیا می‌توان گفت که شکل کنونی نظارت فقهای شورای نگهبان، متأثر از این نظریه دویست ساله است؟ آیا تسلط به فقه فردی می‌تواند مشروعیت حکومت را تضمین کند؟

**دکتر محمدی:** شورای نگهبان دو مسؤولیت برعهده دارد. یکی مسؤولیت تطبیق مصوبات مجلس با قانون اساسی و دیگری تطبیق آن با شریعت اسلام است. در نظارت قسم دوم، اسلام را معادل فقه می‌گیرد، در حالی که به قول مرحوم محمدباقر صدر، اساساً فقه ما فقه دوران محکومیت شیعه (برکناری شیعه از حکومت) است. کل استنباطهای فقهای ما متعلق به دورانی از تاریخ است که شیعه حاکمیت را در دست نداشته است.

علامه نائینی می‌گوید، انسانهایی که علم آنها، تقوای آنها و سایر شرایط آنها دارای کم و کاست است، در یک نظام شورایی می‌توانند تا حدود زیادی این نقیصه را جبران کنند.

**چشم‌انداز ایران:** برخی عدم حضور شیعه در بافت حکومتی را دلیلی بر گرایش فقها به فقه فردی می‌دانند؟

**دکتر محمدی:** این نظریه درست است و به همین دلیل باید با نظریه پردازیهای جدید راهگشایی کرد. بطور مثال از شرایط عمومی فقهای شورای نگهبان، آگاهی به زمان است که در اصل ۹۱ قانون اساسی به آن اشاره شده است. این آگاهی به زمان مستلزم آگاهی به بسیاری از پدیده‌های عصر کنونی است، یعنی آگاهی به اقتصاد روز، جامعه شناسی نوین، حقوق جدید و.. علاوه بر این، هر یک از این علوم شاخه‌های متعددی دارد، بطورمثال بنده در رشته حقوق صرفاً راجع به حقوق اساسی می‌توانم اظهارنظر کنم و در زمینه حقوق بین الملل نمی‌توانم اظهارنظر نمایم. یا بطورمثال رشته قلب دهها رشته تخصصی را دربرمی‌گیرد. دهها رشته دیگر وجود دارد که ما به برخی از آنها علم اجمالی داریم. علم به زمان یکی از

معضلات ما در قانون اساسی است. فقیهی که نگهبان قانون اساسی تلقی می‌شود، باید فهمش به روز باشد و زمانی می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد که دانش روز را نیز فرا بگیرد. علاوه بر این تبیین ما از اسلامیت چیست؟ آیا اسلام را معادل فقه می‌گیریم؟ آیا فقه به معنی فهم فقهای پیشین از احکام اسلام است؟ در آن صورت فقیه به کسی باید گفت که تاریخ فقه را بداند.

چشم‌انداز ایران: اینکه قانون اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی اصولاً با فقه حوزوی قابل تطبیق نیست، آیا ما را نیازمند نمی‌کند که در تعریف اسلامیت به دنبال مبانی دیگر باشیم. یعنی همان کاری را که میرزای نایینی آغاز کرد و مرحوم طالقانی آن را تداوم بخشید؟

دکتر محمدی: این موضوع نکته مهمی است. به نظر من هم اگر بخواهیم اسلامیت را به معنای برداشت فقهای گذشته تعبیر کنیم، با معضل مواجه بوده و خواهیم بود و پذیرای قانون اساسی هم نمی‌توانیم باشیم، مگر اینکه از زاویه دیگری اسلام را مورد کنکاش قرار دهیم. سخن این نیست که محکومات قرآن تغییر کند، چرا که اجتهاد به معنای آن است که محکومات و اصول را مبنای جهت‌گیری خود قرار داده و مصادیق و موضوعات زمانه را در آن جهت تحلیل و تفسیر نماییم.

چشم‌انداز ایران: آیا به تعبیر مرحوم طالقانی می‌توان گفت که محکومات در بستر زمان و مکان جاری می‌شوند. و تعبیر دیگر مشابه تلقی می‌گردند؟

دکتر محمدی: همین‌طور است. سخن ما این نیست که در قانون اساسی اسلامیت را بگذاریم یا اینکه ارزشهای قرآنی را به کناری بگذاریم. در قانون اساسی دو نظریه اسلامیت و مردم‌سالاری وجود دارد که تدوین‌کنندگان قانون اساسی تلاش در جمع این دو داشته‌اند. بخشی از قوانین از اعلامیه جهانی حقوق بشر و بخش دیگر از مبانی سنتی شیعه گرفته شده است و برخی از ناهمگونیها در قانون اساسی به همین مبانی دوگانه بازمی‌گردد.

چشم‌انداز ایران: اگر امکان دارد نمونه‌ای از این ناهمگونی را در قانون اساسی توضیح دهید؟

**دکتر محمدی:** بطور مثال طبق اصل ۱۹ قانون اساسی ایران تمام مردم از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند. این اصل در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز هست. ولی از طرف دیگر در اصل ۱۱۵ قانون اساسی بر این نکته تاکید شده است که رییس جمهور باید معتقد به مذهب رسمی کشور باشد.

**چشم‌انداز ایران: آیا تمامی این ناهمگونی‌ها به قانون اساسی مربوط است یا اینکه از ساختار سیاسی، اجتماعی هم ناشی می‌شود؟**

**دکتر محمدی:** برخی از این مسایل حتی از نظر قانون کنونی هم جای بحث دارد. بطور مثال یکی از شروط کاندیدا شدن برای نمایندگی را داشتن اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه ذکر کرده اند. این شرط به معنای آن است که ما برای مردم اعتقاد سنج بگذاریم و به تعبیر دیگر باورسنجی کنیم. این باورسنجی موجب می‌شود که ما در خصوصی ترین مسایل زندگی مردم و افراد دخالت کنیم. در صورتی که طبق اصل ۲۳ قانون اساسی تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد. حتی اگر بجای اعتقاد معنای التزام را در نظر بگیریم، باز هم به لحاظ حقوقی این کار ضرورت ندارد، چرا که اگر کسی از قوانین جاری تخلف کند، مجازات می‌شود، چه ملتزم باشد و چه نباشد. اگر کسی علیه نظام قیام مسلحانه کند، چه معتقد به امام زمان(عج) و ولایت فقیه و... باشد و چه نباشد، مجازاتش تفاوتی نخواهد کرد. براین اساس باورسنجی و گرفتن التزام و... ضرورتی ندارد.

**چشم‌انداز ایران: در رابطه با اسلامیت موجود در قانون اساسی چه اشکالات ساختاری دیگری وجود دارد؟**

**دکتر محمدی:** یک نکته همان بود که در قسمتهای قبلی به آن اشاره کردم. یعنی مرادف دانستن اسلامیت با فقه و از طرف دیگر مشروط کردن تفسیر اسلامیت به شش نفر فقیه شورای نگهبان. در واقع اگر چهار نفر از این شش نفر در یک تفسیر اتفاق نظر داشته باشند، آن تفسیر شکل قانونی به خود می‌گیرد. یعنی عملاً کل اختیارات تشخیص اسلامیت قانون به عهده ۴ نفر از شش نفر گذاشته شده است. این نکته را باید پاسخ داد که آیا در چنین دنیای پیچیده‌ای، این کار عظیم از عهده این عده محدود برمی‌آید؟ آیا به لحاظ تخصصی و به لحاظ کارشناسی، این تعداد

محدود می‌توانند چنین کار سنگینی را انجام دهند، مخصوصاً اینکه پسوند اسلامی هم داشته باشند؟ بحث این نیست که مرجعی برای تشخیص اسلامیت قوانین وجود نداشته باشد، بلکه باید توجه کرد که باری را سنگینتر از توان افراد، بر آنها تحمیل نکنیم.

در قانون اساسی دو نظریه اسلامیت و مردم سالاری وجود دارد که تدوین کنندگان قانون اساسی تلاش در جمع این دو داشته‌اند. بخشی از قوانین از اعلامیه جهانی حقوق بشر و بخش دیگر از مبانی سنتی شیعه گرفته شده است و برخی از ناهمگونیها در قانون اساسی به همین مبانی دوگانه بازمی‌گردد.

### چشم‌انداز ایران: آیا می‌توان شورای نگهبان را معادل مجلس سنا دانست؟

**دکتر محمدی:** به نظر می‌رسد آقایان فکر کردند که شورای نگهبان را به جای سنا بگذارند. در حالی که در سایر کشورها شورای نگهبان قانون اساسی مرجعی غیر از مجلس سنا است. در تمامی دنیا مجالس حالت دومرحله‌ای دارد. در آمریکا کنگره و سنا و در انگلیس مجلس عوام و مجلس لردان و... معمولاً مجلس دوم متشکل از پخته‌ترین، باسوادترین و باتجربه‌ترین افراد است که بطور معمول، سوابق طولانی در امور اجرایی یا قانونگذاری دارند یا اینکه متخصص و کارشناسند. این مجلس دوم و به تعبیری سنا، مصوبات مجلس اول را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. ما مجلس سنا را حذف کردیم و این مسؤولیت سنگین را به عهده ۱۲ نفر اعضای شورای نگهبان گذاشتیم که از یک طرف مصوبات مجلس را با قانون اساسی تطبیق دهد و از طرف دیگر اسلامیت قوانین را تضمین کند.

### چشم‌انداز ایران: اگر بخواهیم این "Paradox" را ترسیم کنیم، قانون اساسی کنونی

را چگونه می‌توان ارزیابی نمود؟

**دکتر محمدی:** یکی از پارادوکسهای ما تعارض حاکمیت ملی با اختیارات وسیع ۴ نفر فقیه شورای نگهبان (اکثریت مطلق) است. یعنی از یک سو پذیرفته ایم که نماینده مجلس، شخص رییس جمهور و حتی رهبری، مستقیم یا غیرمستقیم توسط مردم انتخاب شوند، اما در سوی دیگر قضایا چنان سازمان داده شده است که عملاً اختیارات ۴ نفر از شش نفر اعضای شورای نگهبان حاکمیت ملی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این معضل، یک بحث نظری است و من نمی‌خواهم مانند یک بحث

سیاسی و بحث روز آن را دنبال کنم، چون به اساس بحث لطمه می خورد. باید این مساله روشن شود که اگر اسلامیت به معنای فقهی بودن و آن هم به تشخیص ۴ نفر از شش نفر فقیه شورای نگهبان باشد، ما همواره با این مشکل مواجه خواهیم بود. نکته ای را که می خواهم به آن اشاره ای داشته باشم، نظریه نمایندگی حکومت از طرف خداوند است. این نظریه فقط در اندیشه شیعه مطرح نیست، بلکه در کل قرون وسطی و اندیشه مسیحیت نیز این نظریه موج می زده است و حتی یهودیان نیز به این نظریه اعتقاد دارند. در این تفکر ابتدا خدا را اصل می گیرند، سپس حکومت به عنوان نماینده خدا مطرح می شود و در درجه بعد مردم قرار می گیرند. ولی بعد از قرون وسطی اصل حاکمیت ملت مورد قبول قرار می گیرد و هرگونه نمایندگی حکومت از طرف خداوند نفی می شود. این یک مرحله مهم در نظریه دولت است.

حضرت علی (ع) برای اینکه روسری خانمها عقب یا جلو برود، برای مالک اشتر دستور کار نمی نویسد، اما برای ظلم به یک زن یهودی فریادش به آسمان می رود.

چشم انداز ایران: وقتی به قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم که حضرت نوح (ع) می گوید: «ان اعبدا لله واتقوه و اطیعون» یعنی خدا را عبادت کنید و تقوای او را پیشه نمایید و مرا اطاعت کنید. این رابطه را چگونه تبیین می کنید؟

دکتر محمدی: ببینید، در هیچ کجای دنیا این نکته مطرح نیست که مردم از حکومت اطاعت نکنند. من در مدتی که در انگلستان بودم، این نکته را می دیدم که میزان احترام مردم به حکومت و قانون صدها برابر بیشتر از آن چیزی است که در کشور ما جریان دارد. اطاعت از حکومت، اصلی است که امروز در همه جای دنیا وجود دارد. بحث ما بر سر مکانیزمی است که این اطاعت را تحقق می بخشد. بطورمثال در کشورهای پیشرفته امروزی، مردم منفعت فردی خود را با اجرای قانون گره می زنند و به همین دلیل نجات خودشان را در تبعیت از قانون می بینند و می دانند که اگر فردی عمل کنند، به ضرر همگان تمام می شود. ما نیز می توانیم در هماهنگ نمودن اسلامیت و جمهوریت، به دنبال چنین مکانیزمهایی باشیم.

چشم انداز ایران: یعنی شما بین روش قرآن و مردم سالاری هیچ تناقضی نمی بینید؟

**دکتر محمدی:** من هیچ تناقضی نمی‌بینم. ضمن اینکه در هیچ کجای دنیا مردم سالاری و دموکراسی به معنای خالص قضیه وجود ندارد. این تعبیر خوبی است که می‌گوید: میان نظریه‌های حکومتی، بدترین نوع آن دموکراسی است و در عین حال ممکن ترین و عملی ترین آن هم دموکراسی است. بر این اساس، پذیرش دموکراسی به معنای آن نیست که یک نظریه ناب و خالص و پذیرفته شده می‌باشد. بحث در شرایط کنونی این است که راه حل ممکن غیر از دموکراسی وجود ندارد.

چشم‌انداز ایران: در این تفکر ابتدا خدا را اصل می‌گیرند، سپس حکومت به عنوان نماینده خدا مطرح می‌شود و در درجه بعد مردم قرار می‌گیرند. ولی بعد از قرون وسطی اصل حاکمیت ملت مورد قبول قرار می‌گیرد و هرگونه نمایندگی حکومت از طرف خداوند نفی می‌شود. این یک مرحله مهم در نظریه دولت است. در جامعه ما از دوطرف، دموکراسی و اسلام را یک "Paradox" محسوب می‌کنند از طرفی برخی روشنفکران می‌گویند اصالت مبانی دموکراسی با اندیشه دینی مخدوش می‌شود و از طرف دیگر برخی روحانیون مانند آقای مصباح، دموکراسی را مخدوش کننده اندیشه دینی می‌بینند. آیا می‌توان راه حل سومی را جستجو کرد؟ آیا اندیشه طالقانی و خاتمی در واقع می‌تواند یک راه سوم باشد؟

**دکتر محمدی:** این دو جریان را ما از عصر مشروطه به بعد می‌توانیم دنبال کنیم. یک دسته کسانی هستند که می‌گویند عصر دین تمام شده و اندیشه دینی حرفی برای گفتن ندارد و حتی اصول و مبنایش نیز با عصر کنونی وفق ندارد، در مقابل هم کسان دیگری هستند که ادعا می‌کنند بین دین و مشروطه جمع نمی‌شود. البته در یک حالت می‌توان گفت هر دو طرف راست می‌گویند. یعنی اگر دین به همین معنایی باشد که این جریان می‌گوید، قابل جمع با دموکراسی و مردم سالاری نیست، ولی اگر تلقی دیگری از دین داشته باشیم، مگر می‌توان احترام به انسان، کرامت انسان، عدالت اجتماعی، آزادی و... را غیردینی تلقی کرد؟ آیا این ارزشها، دینی نیستند؟ به جای آنکه اسلامیت و جمهوریت را در مقابل هم قرار دهیم، باید هم اسلام و هم جمهوری را تفسیر کنیم و سپس رابطه و تعامل آنها را با یکدیگر پیدا نماییم.

چشم‌انداز ایران: به هر حال این سؤال پیش می‌آید که اندیشه دینی چگونه در حوزه دولت دخالت می‌کند؟

دکتر محمدی: وقتی ما از تعامل حکومت و ارزشهای دینی صحبت می‌کنیم، بدین معنا نیست که حکومت در زندگی شخصی افراد دخالت کند و حتی نوع عبادت کردن آنها را تعیین کند. شما سراسر نهج‌البلاغه را مطالعه کنید. حضرت علی (ع) برای اینکه روسری خانمها عقب یا جلو برود، برای مالک اشتر دستور کار نمی‌نویسد، اما برای ظلم به یک زن یهودی فریادش به آسمان می‌رود. ما تا زمانی که اسلامیت را مرادف با فقه بدانیم، آن هم فقهی که در واقع برداشت علمای پیشین از احکام است، همواره در این چالش خواهیم بود. متأسفانه معضلی که وجود دارد این است که ما عقب‌تر از زمان حرکت می‌کنیم و به همین دلیل راه‌حل‌های ما دیرتر از زمان خودش مطرح می‌شود.

چشم‌انداز ایران: در اندیشه سیاسی حکومت بعد از انقلاب عنصر مصلحت بتدریج جایگاه ویژه‌ای بدست آورده است تا جایی که حتی در قانون اساسی نهادی را به نام مجمع تشخیص مصلحت می‌بینیم. آیا می‌توان نظریه مصلحت نظام را یک نظریه نوین سیاسی تلقی نمود؟

دکتر محمدی: اساساً نظریه مصلحت نظام قبلاً نیز در غرب مطرح بوده است و تا زنگی ندارد.

چشم‌انداز ایران: گفته می‌شود در کشورهای غربی یک انسجام مردم سالارانه در بافت سیاسی و حکومتی وجود دارد که بر این اساس، تعارضی بین قوای مختلف آنها به چشم نمی‌خورد. آیا در این سیستمها نیز یک نهاد توکننده وجود ندارد؟

دکتر محمدی: ما می‌توانیم سؤال را به این صورت مطرح کنیم که تناسب درگیرها و اختلافها در یک کشور سازمان یافته و ایران به چه میزان است؟ در این حالت من پاسخ می‌دهم که این نسبت بسیار کمتر از اینجاست.

چشم‌انداز ایران: به هر حال مواردی مانند قضایای اخیر رییس جمهور امریکا وجود دارد که می‌بینیم یک دادستان که عقاید مذهبی نیز دارد، رییس جمهور را که نماینده مردم است تحت تعقیب قرار می‌دهد. آن هم در حالی که اکثر مردم امریکا نسبت به کلیتون خوش بین هستند و حتی نظر خیلی‌ها بر این بود که در

این پیگیری، اصول دموکراسی نقض شده است. چرا که یک قاضی با این اختیارات وسیع فوق دموکراسی عمل می‌کند.

دکتر محمدی: بله و به نظر من حسن قضیه هم در این است که نقد و گفت و گو را پذیرا می‌شوند چرا که هیچ راهی برای بشر وجود ندارد که توسط آن بتواند بطور کامل مانع از تخلفات شود.

چشم‌انداز ایران: در رابطه با حل تناقضات قانون اساسی یک راه حل ایده آل، همان مطلبی بود که شما به آن اشاره کردید. یعنی برقراری تعامل بین اسلامیت و جمهوریت، ولی در کوتاه مدت با قانون اساسی موجود چگونه باید برخورد نمود؟

دکتر محمدی: به هر حال باید از ظرفیتهایی که در قانون اساسی وجود دارد استفاده کنیم، چون در حال حاضر شعور اجتماعی نیز تکامل پیدا کرده است و به این اعتبار می‌توان تاکید بیشتری بر روی عنصر جمهوریت داشت.

چشم‌انداز ایران: آقای خاتمی نیز بارها بر ظرفیتهای خالی قانون اساسی تاکید کرده است. آیا با همین قانون اساسی موجود می‌توانیم به سود مردم کار کنیم؟

دکتر محمدی: بله، می‌توانیم این کار را انجام دهیم. بطورمثال اگر در انتخاب افراد شورای نگهبان دقت بیشتر شود و افرادی برگزیده شوند که هرچه بیشتر به مقتضیات روز و تخصصها آگاه باشند، می‌توان از همین قانون اساسی موجود بهره برد. اساساً یک تحول تدریجی، پایدارتر و مفیدتر است، تا اینکه عکس‌العملی و خشونت آمیز باشد. در چارچوبهای قانونی موجود نیز ظرفیتهایی وجود دارد که ما را قادر می‌سازد که مسایل را به شکلی عقلایی و خردمندانه پیش ببریم.

چشم‌انداز ایران: یا اینکه انتخابات آزادتر برگزار شود و اعمال نظرهای وزارت اطلاعات و شورای نگهبان در رابطه با کاندیداها کمتر شود.

دکتر محمدی: بله. در همه جای دنیا معمولاً کاندیدا شدن بسیار آسان است، ولی در مرحله بعد که مردم انتخاب می‌کنند، مرزبندی اصلی به وجود می‌آید. این مردم هستند که باید تشخیص بدهند چه کاندیدایی به درد نمایندگی می‌خورد. صرفاً همین که سوء سابقه کیفری نداشته باشد، برای کاندیدشدن او کفایت می‌کند. در مراحل بعد مردم خودشان تشخیص می‌دهند. ولی اگر بخواهیم در چرخه طبیعی



حق مردم دخالت کنیم و بگوییم آن کسی را انتخاب کنید که به تشخیص ما بهتر است، در واقع بار مسؤلیت اقلیت حاکم را بیشتر کرده ایم. چرا که در آن حالت هر نقضیه ای هم پیش بیاید، مردم آن را ناشی از تحمیل حکومت خواهند دانست. در حالی که اگر مردم خودشان انتخاب کنند، نتیجه تصمیم گیری خود را خواهند دید و تلاش می کنند که در دوره های بعدی انتخاب بهتری داشته باشند. چرا ما نمی توانیم از این توان عظیم اقیانوس مانند مردم استفاده کنیم، با آن که مردم ایران تواناییهای بسیاری دارند؟

اگر بخواهیم در چرخه طبیعی حق مردم دخالت کنیم و بگوییم آن کسی را انتخاب کنید که به تشخیص ما بهتر است، در واقع بار مسؤلیت اقلیت حاکم را بیشتر کرده ایم. چرا که در آن حالت هر نقضیه ای هم پیش بیاید، مردم آن را ناشی از تحمیل حکومت خواهند دانست.

چشم انداز ایران: اگر بخواهیم در نقش مشاور حاکمیت سیاسی ظاهر شویم، آیا دلسوزانه می توانیم به آنها بگوییم که عمل به قانون اساسی مانع از انفجار اجتماعی می شود؟ چرا که از طرفی نمی توان مانع از تکامل ملت شد و از طرف دیگر هرگونه شورش، فرجام تخریبی شورش مشهد در سالیان پیش را بدنبال خواهد داشت. بنابراین تنها راهی که باقی می ماند، بازکردن راه مردم براساس عمل به قانون اساسی است؟

دکتر محمدی: من این مطلب را به گونه دیگر می گویم. اساساً یک تحول تدریجی، پایدارتر و مفیدتر است، تا اینکه عکس العملی و خشونت آمیز باشد. در چارچوبهای قانونی موجود نیز ظرفیتهایی وجود دارد که ما را قادر می سازد که مسایل را به شکلی عقلایی و خردمندانه پیش ببریم. به نظر من در همین شرایط اگر از این ظرفیتهای بهره ببریم، خیلی از راه حلها پدیدار می شوند. ولی در رابطه با تغییرات احتمالی قانون هم راه حلهای منطقی وجود دارد. وقتی احزاب و مطبوعات حضور داشته باشند و نظریات مطرح شود، دیگر کسی در توالی علیه حکومت شعار نمی نویسد و هیچ کس مجبور نیست در تاکسی نسبت به کسی فحاشی کند. وجود شرایط برای گفتن نظریات و مباحثه "Discourse" سبب می شود که مسایل به شکل منطقی جلو رود. مهم آن است که در گام نخست نفس قانون گرایی جا بیفتد و سپس در این چارچوب گفت و گو صورت بگیرد.

## شعار محدود، مقاومت نامحدود؛ چرا و چگونه؟ (گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی)<sup>۱</sup>

پس از درج سرمقاله "افسوس پدر طالقانی" به قلم مدیر مسئول در شماره ۲۵ نشریه، اظهارنظرها و برداشت‌های متفاوتی مطرح شد؛ از آنجا که سرمقاله به صورت فشرده و اجمالی تدوین شده بود، لذا بر آن شدیم تا با تفصیلی بیشتر و نگاهی همه‌جانبه و فراگیر طی گفت‌وگویی با مهندس لطف‌الله میثمی به شرح آن بپردازیم، تا شاید از ابهام‌ها کاسته شود. باشد که خوانندگان عزیز، ما را از رهنمودها، نقدها و نظرهای خود محروم ننمایند.

چشم‌انداز ایران: یکی از نخستین پرسش‌هایی که پس از مطالعه "افسوس پدر طالقانی" به ذهن متبادر می‌شود، مربوط به مشی مبارزه مسلحانه با رژیم سلطنتی است. شما در آنجا مطرح می‌کنید که این مشی در آن زمان از حد متعارف و توان تاریخی ما رادیکال‌تر بود. وقتی آن زمان را بررسی می‌کنید، می‌بینید که ناگزیر همه جنبش‌های آزادیبخش دنیا به سمت مبارزه مسلحانه کشیده شده بودند. پیشتازان جنبش ایران هم این نوع از مبارزه را پذیرفته بودند و به نظر می‌رسد که نه در ایران و نه در دیگر نقاط دنیا در آن مقطع تاریخی هیچ راه دیگری برای برخورد با رژیم‌های به‌شدت دیکتاتور و مستبد و وابسته باقی نمانده بود. چنانچه بسیاری از این جنبش‌ها هم موفقیت‌های شایان توجهی کسب کردند. بنابراین نقد شما نسبت به مشی مسلحانه در آن مقطع به نظر می‌رسد که نه از نگاه "آن زمان" بلکه با نگاه "این زمان" است و این چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. لذا لازم است

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۲۶، تیر و مردادماه ۱۳۸۳.

توضیح بیشتری در این زمینه بفرمایید تا مشخص شود که آیا نظر شما درست فهم شده است یا نه؟

مهندس میثمی: در آن سرمقاله این طور قید شده بود که در آن زمان چهار نوع رادیکالیسم با همدیگر تلفیق شده بودند؛ مبارزه مسلحانه، نفی پارلماناریزم، نفی قانون اساسی مشروطه و نفی رژیم موروثی شاهنشاهی. من معتقدم که تلفیق این چهار مولفه بیش از حد توان طبیعی - تاریخی ملت ما بود، اما این به معنای نفی مشی مسلحانه در آن مقطع نیست. در مقاله قید شده بود که پیام سران نهضت آزادی به بیرون از زندان هم در تأیید مبارزه مسلحانه بود و همچنین گفته شده بود که در سال ۱۳۴۷ هم که دیداری بین بنیانگذاران سازمان مجاهدین با آقایان طالقانی، بازرگان و سحابی صورت گرفت و بنیانگذاران مشی آینده خود را با آنان در میان گذاشتند، آنها خوشحال شدند و دعای خیر خود را بدرقه آنان کردند و در رابطه با کارهای مکتبی و آموزشی که تدوین کرده بودند به آنان گفتند که شما شاگردهایی بودید که حالا استاد شده‌اید. حتی وقتی بچه‌های سازمان، هواپیمایی را از دبی در سال ۱۳۴۸ ربوده و به طرف بغداد برده بودند و شش نفر زندانی خود را نجات دادند، وقتی این خبر به مرحوم بازرگان رسید، با خوشحالی گفته بود که من خانام را می‌فروشم و به این حرکت‌ها کمک می‌کنم. مرحوم طالقانی برای مرحوم امام - که در نجف بود - در نامه‌ای با دستخط نامریی نوشته بود که این نه‌نفر همان اصحاب کهف هستند، جوانانی هستند که به خدا ایمان آورده‌اند و خدا ایمانشان را زیاد کند (انهم فیه امنوا بر بهم و زدناهم هدی. کهف: ۱۳) وقتی تراب حق شناس این نامه را برای امام در نجف می‌برد و آن نامه نامریی را مریمی می‌کند امام با تعجب و خنده می‌پرسند که این کار بچه مسلمان‌هاست؟! امام فکر می‌کردند این کارها را فقط غیرمسلمان‌ها انجام می‌دادند. امام گفته بودند که این بعضی‌ها به کمپانی‌های نفتی وابسته‌اند و من از آنها کمک نمی‌خواهم. بنابراین در آن مقاله هیچ تردیدی در صحت مشی مبارزه مسلحانه نشده بود، زیرا پروسه همراه کردن و توجیه دیگر نیروها را - حتی سران نهضت آزادی که از پختگی کافی برخوردار بودند - به خوبی طی کرده بود. منتها نکته این بود که انقلابیون انقلاب مشروطه هم بالاخره انقلابی بوده‌اند، چه علمای مشروطه و چه روشنفکران مشروطه، اما توان تاریخی‌شان این نبود که سلطنت موروثی را نفی کنند. اگر در آن مقطع سلطنت موروثی را به طور مطلق نفی

می‌کردند، چپ‌روی محسوب می‌شد و در خط استبداد بود و نهضتشان متلاشی می‌شد. بنابراین با توجه به آن توان، سلطنت را مشروط کردند؛ یعنی سلطنت و استبداد مطلقه و خودکامه را تبدیل به سلطنت مشروطه کردند، مشروط به قانون. مشروطه یعنی مشروط به قانون اساسی و متمم قانون اساسی که حقوق ملت در آن بسیار لحاظ شده بود، منتها حقوق سلطنت یکی دو تا بیشتر نبود. در آن یکی دو اصل هم دینامیزی لحاظ شد که در بستر زمان اگر توان ملت زیاد بشود، بتوانند موروثیت را هم نفی کنند و این در قانون اساسی مشروطیت این‌گونه آمده که "سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌گردد" به عبارت دیگر، سلطنت وامدار رأی مردم است. در عمل هم دیدیم وقتی که قرار بود سلطنت از خاندان قاجار به خاندان پهلوی منتقل بشود، برای این کار مجبور بودند مجلس موسسانی تشکیل بدهند که نماینده رأی مردم بشود - هر چند فرمایشی - ولی این کار را انجام دادند تا ظاهر قانون حفظ بشود و در آن مجلس موسسان بود که تاج سلطنت را بر سر رضاخان گذاشتند. حتی آیت‌الله کاشانی هم در آن زمان در مجلس موسسان بود و پیشنهاد کرده بود که به جای فرزند "ارشد"، فرزند "الیق" گذاشته بشود. یعنی سلطنت به فرزند لایق‌تر به ارث برسد. یک تبصره هرچند کوچک هم همانجا به ماده سلطنت موروثی زده بود. دیدیم که با گذر زمان و تغییر مناسبات، توان مردم هم بالا رفت و در مقطع سال‌های ۵۶ و ۵۷، مردم به قدری رشد کرده بودند که اراده‌شان بر این قرار گرفته بود که سلطنت موروثی و شاه مستبد فاسد و وابسته را نمی‌خواهند و باید برود. حتی مرحوم بازرگان در مذاکراتی که در سفارت امریکا در ایران داشته و اسنادش هم منتشر شده، گفته بود "۳۶ میلیون مردم ایران می‌گویند شاه باید برود، اگر شاه بخواهد بماند، ۳۶ میلیون نفر باید کشته بشوند." با این توضیح ملاحظه می‌کنید که مشی مبارزه مسلحانه ضد رژیم سلطنتی موروثی در آن سرمقاله نفی نشده است. حتی از تجربیاتی در تاریخ معاصر ایران در این سرمقاله استفاده شده که یکی از آنها تجربه میرزا کوچک‌خان است. او می‌گوید من مبارزه مسلحانه می‌کنم برای این که تلنگری به حکومتی که در تهران مستقر است زده شود و دست از بی‌قانونی بردارد. یا در زمان مصدق می‌بینم قانون ملی شدن نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) با احیای همان قانون اساسی مشروطه انجام شد، قانون خلع ید (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) و قیام سی‌تیر ۱۳۳۰ هم با همان قانون انجام شد که پیروزی بزرگی بود. در فرآیند

دوره مصدق برای انحلال مجلس در ۱۴ و ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ اراده مردم برای احیای روح قانون اساسی دومرتبه متجلی است. حتی در قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هم از قانون اساسی مشروطه عبور نشد، درحالی که در ابتدا یک قیام مردمی و دموکراتیک بود و اگر با اعمال ساواک و ضداطلاعات به یک حرکت کور تبدیل نمی شد، شاه به طور طبیعی سقوط می کرد. (اشاره به تظاهرات ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ و فرار شاه به خانه سرلشکر نصیری)

برداشت من در آن سرمقاله این بود که اگر مردم هوشیار بودند و دانش قانونی داشتند و علمای ما قانون اساسی مشروطه را تا یکی - دوماه پیش از انقلاب رد نکرده بودند و می فهمیدند این قانون ظرفیت هایی دارد، به این قانون استناد می کردند که به موجب فلان اصل قانون، مردم قیام کرده اند و به موجب رأی مردم، حکومت مثلاً به شخص آیت الله خمینی واگذار می گردد. این کار هزینه های اجتماعی ما را بسیار کم می کرد، چرا که سلطنت طلب دیگر نمی توانست به یک هویت ماندگار تبدیل بشود و در سنگر انقلاب مشروطیت و قانون اساسی آن مستقر شود.

چشم انداز ایران: شما انقلاب مشروطیت، بعد قیام جنگل و سپس نهضت ملی شدن نفت در سال ۲۹ تا ۳۲ را مطرح می کنید. به نظر می رسد که در دهه ۴۰ و ۵۰ جهش این پروسه، نفی سلطنت موروثی باشد. شعار دهه پنجاه بعد از گذشت هفتادسال که رژیم سلطنتی امتحان خود را پس داده است، نمی تواند همان شعار زمان مشروطیت باشد. بنابراین، این نظر شما در ذات خودش دارای تناقض است. بالاخره همین مردم با پشت سر گذاشتن پروسه ای که شما برشمردید به تغییر رژیم رسیده بودند. آن وقت دیگر چاره ای جز شعار نفی سلطنت موروثی نبود. اگر تحلیل شما را بپذیریم، باید شعار سال ۱۳۵۷ یعنی تغییر رژیم سلطنتی موروثی را پس بگیریم و بگوییم که سلطنت به قوت خودش باقی است، ولی امام بیاید جای شاه بنشیند، چون از یک سو صلاحیت دارد و از سوی دیگر مردم به این کار تمایل دارند، البته با همان تعریفی که در قانون اساسی مشروطیت هست که سلطنت وامدار رأی مردم می باشد.

مهندس میثمی: توان تاریخی مردم در مشروطیت به اندازه ای نبود که موروثیت را نفی کنند، اصلاً کار درستی هم نبود. منتها در قانون اساسی ماده ای گنجانده بودند

که دینامیزم داشته باشد که در بستر زمان، مکان و تکامل ملت، وقتی نیروها به حدی برسند و توانمند شوند این کار را بکنند و در مقطع انقلاب این کار را کردند. ما می‌توانستیم دو مرحله بگذاریم؛ یک مرحله با استناد به خود قانون بگوییم که این قانون اساسی مشروطیت را مفت و مجانی دست سلطنت‌طلب‌ها ندهیم. یک قانون انقلابی را دست نیروهای ارتجاعی وابسته و فاسد ندهیم که پشت آن سنگر بگیرند و علیه اراده مردم حرکت بکنند. در مرحله دوم وقتی که سلطنت از جانب مردم رد شد، می‌توانستیم در قانون تجدیدنظر کنیم و مجلس موسسان داشته باشیم. در خود قانون اساسی هم مجلس موسسان پیش‌بینی شده بود. بنابراین نباید به آن زودی از آن گزاره - ظرفیت‌های خالی قانون اساسی مشروطیت - گذر می‌کردیم. من خودم هم در آن زمان متوجه این قضیه نبودم، همین قدر که مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۳ گفت: "ما آخرین گروهی هستیم که از قانون دفاع می‌کنیم" فکر کردیم که دیگر باید قانون را کنار بگذاریم. درحالی که می‌توانست مشی مسلحانه باشد، منتها با استفاده از قانون و ظرفیت‌های قانونی. خود من هم متوجه این مرز ظریف نبودم.

چشم‌انداز ایران: از شعار مبارزه قانونی، مشی مسلحانه در نمی‌آمد؛ زیرا در آن صورت شما پروسه قانونی را طی نکرده‌اید تا به مبارزه مسلحانه برسید. مهندس میثمی: پروسه قانونی طی شده بود و دادگاه نهضت‌آزادی - که کاملاً حرکت‌هایشان قانونی بود - انتهای این پروسه بود. ولی در کنار قانون مناسبات به وجود آمده بود و نهادهای سرکوب مثل ساواک و ضداطلاعات ارتش و مناسبات دربار شکل گرفته بود. اصولاً خودشان هم این را دریافت کرده بودند که مصالح عالی‌شان یعنی حفظ سلطنت از طریق قانون اساسی مشروطه تأمین نمی‌شود و به همین دلیل سرکوب‌های رژیم غیرقانونی شده بود. آنها مناسبات غیرقانونی را نهادینه می‌کردند تا در پرتو آن مناسبات، خود را حفظ کنند. یکی از دلایل مبارزه مسلحانه این بود که قیام‌های سی‌تیر و ۱۵ خرداد با سرکوب نظامی روبه‌رو شد. بنابراین بنیانگذاران مجاهدین به این نتیجه رسیدند که باید نهاد یا تشکیلی به‌عنوان یک چتر دفاعی بالای سر مردم وجود داشته باشد و از آنها حفاظت کند تا بتوانیم در برابر آن یورش‌های نظامی و امنیتی از خود دفاع کنیم و به قول حنیف‌نژاد اگر توی سر ما زدند ما هم به‌عنوان بازدارندگی یکی توی سرشان بزنیم. این نیاز مردم

آن زمان بود و نخبه‌ها هم آن را تأیید می‌کردند. در واقع مبارزه مسلحانه یک چتر دفاعی برای مبارزه با موانع قانون بود. معنی مبارزه با موانع قانون این نیست که خود قانون را که مورد تهاجم قرار گرفته کنار بگذاریم. قانون در ذات خودش مترقی بود؛ از آن قیام سی‌تیر قانون ملی شدن نفت و همه‌پرسی ۱۴ و ۱۹ مرداد سال ۱۳۳۲ و قیام ۱۵ خرداد درمی‌آمد.

چشم‌انداز ایران: با چه استدلالی می‌گویید این حرکات‌ها از قانون‌اساسی مشروطیت درآمد؟

مهندس میثمی: برای این‌که مبارزات سال‌های ۳۹ تا ۴۲ مبارزات قانونی بود. هیچ‌کس دست به اسلحه نبرده بود. ۱۵ خرداد هم قانونی بود؛ تظاهراتی بود در ۱۲ خرداد که از مسجد حاج‌ابوالفتح شروع شد و آمدند جلوی دانشگاه تهران. این قدر این حرکت دموکراتیک، عظمت داشت که در واقع احساس می‌شد که رژیم سلطنتی دارد ساقط می‌شود و ساواک گرد آتش‌زا درون کیوسک‌های تلفن و باجه‌های بلیت‌فروشی ریخت و با این رفتارها قیام مردم را پنجر کرد تا یک شورش کور تلقی گردد.

چشم‌انداز ایران: نظر برخی این است که این استدلال، یعنی مبارزه مسلحانه برای احیای قانون‌اساسی، در ذات خودش تناقض دارد. چه‌طور این دو در یک‌جا جمع می‌شوند؟ شما همواره تأکید داشته‌اید که مجاهدین یک پروسه مطالعاتی دقیق انجام داده بودند؛ تمامی نهضت‌هایی که در ایران اتفاق افتاده بود با دقت بررسی شد و همه به این نتیجه رسیدند که ریشه همه مشکلات ما نظام سلطنتی موروثی است. پس اولین شعار راهبردی، شعار نفی سلطنت موروثی بود؛ نفی سلطنت موروثی یعنی نفی بخشی از قانون‌اساسی مشروطیت. تحلیل شما یعنی بازنگری به آن پروسه مطالعاتی که گفته می‌شود یک پروسه علمی و جامعه‌شناسانه بوده است و چه بسا که در این بازنگری برسید به این‌که نباید به نفی سلطنت موروثی می‌رسیدید و در دل همان نظام سلطنت موروثی و با اتکا به قانون‌اساسی مشروطه تضادها را حل می‌کردید.

مهندس میثمی: هنوز هم تأکید می‌کنم کار علمی و جامعه‌شناسی دقیقی انجام شده بود، اما نه به این معنا که الزاماً به جمع‌بندی کاملاً صحیح و بی‌عیب و نقصی

رسیده باشیم. به‌رحال تجربیات بعدی روی جمع‌بندی ما اثر می‌گذارد. پیش از اعدام بنیانگذاران، ما در زندان اوین - همان‌طور که در جلد دوم خاطراتم، "آنها که رفتند" آمده - دائم با هم ارتباط داشتیم و خط بچه‌ها این بود که به‌گونه‌ای رفتار کنند که اعدام نشوند. اول هم قرار نبود که حتماً اعدام شوند. اما پس از نوشتن نامه مسعود رجوی به بچه‌های زندان‌های دیگر و لو رفتن آن، ساواک متوجه شد که خط ما این است که اعدام نشویم و بمانیم. بنابراین ما داشتیم کار کارشناسی می‌کردیم و خط بچه‌ها "بقای رزمنده" بود. به‌خصوص بعد از این‌که آقای محمد محمدی گرگانی زیر شکنجه مقاومت کرده بود و از طریق او کسی لو نرفته بود، محمدآقا خیلی امیدوار شده بود. هم‌زمان روحانیت مبارز هم از جنبش مسلحانه حمایت کرده بود و محمدآقا می‌گفت که ما باید بگذاریم روحانیت گام‌های بعدی را هم بردارد. اگر راهی برای انعطاف بود به‌گونه‌ای که اصل مبارزه ضربه نیند، حتماً این کار را می‌کردیم. همان‌طور که در خاطراتم آمده ساواک سه شرط گذاشته بود که ما اصلاً حاضر به کوتاه‌آمدن جلوی آن نبودیم و واقعاً جای کوتاه‌آمدن هم نداشت، یا باید مبارزه مسلحانه را رد می‌کردیم و آن را مرادف با خرابکاری می‌دانستیم، یا باید می‌پذیرفتیم که مارکسیست‌ها دشمن اسلام‌اند و شرط سوم را هم به خاطر ندارم. اگر هرکدام از اینها را می‌پذیرفتیم انسجام درونی‌مان از بین می‌رفت. بنابراین بچه‌ها سعی داشتند انعطافی نشان دهند به‌طوری‌که ارزش‌ها حفظ بشود و بچه‌ها هم بمانند.

### چشم‌انداز ایران: انعطاف در راهبرد یا در تاکتیک؟

**مهندس میثمی:** انعطاف در تاکتیک. همان‌طور که گفتم من بعدها به این نتیجه رسیدم که یک مرز ظرفیتی در این میان وجود دارد که ما متوجه آن نشده بودیم. سال‌های ۳۹ تا ۴۲ آزادی‌های سیاسی بسط پیدا کرده بود و در پرتو این آزادی‌های قانونی جبهه‌ملی و نهضت‌آزادی شکل گرفتند، انجمن‌های اسلامی شکل گرفت و تظاهرات جلالیه با صدهزار نفر در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ شکل گرفت. بین نهضت‌آزادی، جبهه‌ملی، استادان دانشگاه و روحانیون بزرگ اتحادی به‌وجود آمده بود و این اتحاد به قیام دموکراتیک ۱۵ خرداد منجر شد. حتی ارزش آن اتحاد بالاتر از آن قیام بود. قیام را رژیم به یک شورش کور تبدیل کرد که بتواند



سرکوب هم بکند. بعد از محکومیت سران نهضت آزادی این زمزمه بر سر زبان‌ها افتاد که دیگر حرکت قانونی میسر نیست.

**چشم‌انداز ایران: آیا فعالیت مخفی هم می‌تواند یک حرکت قانونی باشد؟**

**مهندس میثمی:** بله، یک حرکت قانونی می‌تواند مخفی هم باشد. تأکید می‌کنم یک مرز بسیار ظریفی هست که اگر آن سه‌سال ۳۹ تا ۴۲ دوران گسترش آزادی‌ها بود، از آن به بعد باید مبارزه خود را متوجه موانع بسط آزادی‌ها می‌کردیم. این موانع مشخصاً ساواک، ضداطلاعات ارتش و دربار بودند که اتکای همه آنها به ارتش وابسته بود. ما باید مبارزه را در این چارچوب سامان می‌دادیم و می‌گفتیم شما دارید غیرقانونی سرکوب می‌کنید ما هم داریم قانونی دفاع می‌کنیم، و سنگر قانون‌اساسی مشروطه را به‌راحتی از دست نمی‌دادیم. به یاد دارم که ما حتی در اطلاعیه‌های سیاسی - نظامی‌مان اعلام می‌کردیم که "چون یکی از ما را زیر شکنجه شهید کردند ما فلان عملیات را کردیم." مبارزه مسلحانه یک حالت دفاعی برای ما داشت. بنابراین ما بن‌بست قانونی نداشتیم و با آن قانون‌اساسی می‌توانستیم کارمان را ادامه بدهیم. ولی آن موانعی که برشمردم نمی‌گذاشتند ما فعالیت قانونی بکنیم.

**چشم‌انداز ایران: مجاهدین در دفاعیات خود در دادگاه نظامی بیشتر به دو چیز تأکید می‌کردند، یکی مظاهر استثماری و استعماری امریکا و انگلیس و دیگری اعمال وحشیانه ساواک، و به‌طور مستقیم به نفی رژیم شاهنشاهی و نفی قانون‌اساسی اشاره نمی‌کردند. ملاحظه کنید که داشتید پروسه قانونی را طی می‌کردید ولی رژیم مانع بود و حتی تحمل تکثیر یک جزوه یا اعلامیه را هم نداشت. پس درواقع شما شعار نفی قانون‌اساسی شاهنشاهی را به‌طور مشخص اعلام نکرده بودید.**

**مهندس میثمی:** بله، خود مهندس بازرگان هم در طی دادگاه یا پس از آن چنین چیزی را اعلام نکرده بود. اما ما برداشت درستی از این‌جمله ایشان که "مبارزه قانونی دورانش به سر رسیده" نکردیم، انگار که قانون عیب دارد و ما خیلی زود دست از قانون برداشتیم. ما با این‌که در سال‌های ۴۲ - ۱۳۳۹ در حوزه‌های جبهه‌ملی و نهضت آزادی روی قانون کار می‌کردیم و مواد آن را آموزش می‌دادیم،

اما بعد از ۱۵ خرداد دیگر یک نفر قانون را مطالعه نکرد که ببیند چه ظرفیت‌هایی دارد.

چشم‌انداز ایران: حرکت قانونی یعنی این که اگر به شما ظلمی شد با مراجعه به نهادهای نظام موجود قادر باشید این ظلم را مرتفع کنید. آیا نظام چنین ظرفیتی داشت و ظلمی را مرتفع می‌کرد؟ علاوه بر این، آیا یک سازمان با مشی مسلحانه، در نظامی که قانون‌اساسی دارد و شما آن قانون را قبول دارید جایگاهی دارد و آیا در این قانون این نحوه از مبارزه پیش‌بینی شده که بشود اسم این کار را حرکت قانونی گذاشت؟

مهندس میثمی: نه، ولی چون آنها از قانون عدول کردند ما می‌توانستیم بگوییم چون شما به قانون خودتان عمل نمی‌کنید و سرکوب می‌کنید، ما برای حفظ جانمان - که یک امر طبیعی است - به سازماندهی دفاعی رو آورده‌ایم.

چشم‌انداز ایران: خوب اول باید ثابت می‌کردید که آنها غاصب قانون‌اند و به واقع قانون را زیر پا گذاشته‌اند و آن را قبول ندارند.

مهندس میثمی: با توجه به دادگاه سران نهضت‌آزادی و سرکوب ۱۵ خرداد مشخص بود که کار آنها غیرقانونی بود و ما از ابتدا گفتیم که این رژیم غیرقانونی است. حرف من این است که باید با همین شعار یعنی "غیرقانونی بودن رژیم" جلو می‌رفتیم. منتها ما قانون را از معادلات حذف کردیم، درحالی‌که هنوز ظرفیت‌های قانون ناشناخته مانده بود. علاوه بر این، هیچ‌کدام از علما هم قانون را رد نکرده بودند و هیچ‌کس یا جریانی هم بیانیه یا مانیفستی رسمی مبنی بر پایان یافتن دوره قانون‌اساسی مشروطیت نداده بود. تا یکی دو ماه پیش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز نشینده‌ایم کسی از علما قانون‌اساسی انقلاب مشروطیت را رسماً رد کرده باشد. یک نکته مهم دیگر این که ما با حذف قانون‌اساسی از معادلات، دیگر قادر نبودیم نیروهای بینابینی را جذب کنیم و یا در بین نهادهای نظام تضاد ایجاد کنیم. مثلاً عده‌ای بودند که رژیم سلطنتی را قبول نداشتند ولی مبارزه مسلحانه را هم قبول نداشتند، اگر ما یک شعار قانونی داشتیم می‌توانستیم چنین نیروهایی را با خود همراه کنیم.

**چشم انداز ایران:** فکر نمی‌کنید رژیم آن قدر افول کرده بود که شما حتی اگر شعار شفاف دفاع از قانون اساسی را هم می‌دادید باز هم تحمل نمی‌کرد.

**مهندس میثمی:** من فکر می‌کنم که یک دلیل سرکوب‌ها این بود که ما نه قانون را قبول داشتیم و نه پارلمانتاریزم را، آن هم با مشی مبارزه مسلحانه. حتی تا جایی پیش رفتیم که شهید بدیع‌زادگان در دادگاه نظامی گفت "آقای رئیس ما را متهم می‌کنید به مبارزه علیه سلطنت، شما هم که عکس پادشاه بالای سرتان است، پس شما قاضی بی‌طرفی نیستید، بنابراین حکم ما مشخص است." اتهام ما اقدام علیه سلطنت و امنیت بود. چریک‌های فدایی علاوه بر این، یک جرم دیگر هم داشتند و آن هم قبول داشتن مرام اشتراکی بود. از نظر مصوبه قانونی ۱۳۱۰ مرام اشتراکی جرم بود. از سه تا پنج نفر که دور هم جمع می‌شدند و کار سیاسی می‌کردند می‌گفتند مقدم علیه سلطنت و امنیت. ببینید، در سال ۱۳۴۳ که برای بازپرسی به دادرسی ارتش رفته بودم در شعبه هفت به بازپرس اعتراض کردم که "چه کار غیرقانونی انجام داده‌ام؟" در آن زمان من به جرم فعالیت در نهضت آزادی به زندان افتاده بودم. سرهنگ بهزادی که بعدها رئیس دادرسی ارتش شد گفت: "نهضت آزادی مخالف قانون نیست ولی مخالف مصالح عالیه است!" آنها به خوبی می‌دانستند که همه مبارزان، سلطنت موروثی را قبول ندارند، منتها از این قانون استفاده بهینه می‌کنند. نیک می‌دانستند اگر احزاب و دسته‌جات در چارچوب همین قانون آزاد باشند، سلطنت سرنگون می‌شود. درست به این دلیل بود که اینها برای تأمین به قول خودشان "مصالح عالیه" یعنی مصالح دربار و سلطنت، قانون را دور می‌زدند و به قانون‌گریزی رو می‌آوردند.

**چشم انداز ایران:** خوب همین موارد نشان نمی‌دهد که رژیم ظرفیت قانونی نداشته است؟

**مهندس میثمی:** قانون ظرفیت برای مبارزه داشت ولی سلطنت جایگاه چندان در قانون نداشت و در مردم هم پایگاهی نداشت؛ بنابراین اجرای قانون به نفع سلطنت می‌انجامید. در سطح "مصالح عالیه" یعنی در سطح بالا این را می‌دانستند که اگر قانون اجرا شود و حرکت‌های قانونی شکل بگیرد، این، مساوی با سرنگونی رژیم شاهنشاهی است. تجربه حرکت مصدق و ۱۵ خرداد را هم داشتند. ولی در رده‌ها و سطوح پایین‌تر این را نمی‌گفتند و همه دادگاه‌ها ما را با توسل به قانون محکوم

می‌کردند؛ فلان ماده قانون راجع به اشرار این را می‌گوید، فلان ماده در مورد مقدمین علیه سلطنت این را می‌گوید، در مورد مرام اشتراکی این را می‌گوید و... باور کنید که قانون‌گرایی بدین معنا در آن زمان در سطوح پایین بیشتر جاری بود. مثالی از شرایط کنونی برایتان بزنم؛ وقتی در سطوح بالای نظام خودمان از اصطلاح "برانداز قانونی" استفاده می‌شود و براساس آن اقداماتی هم صورت می‌گیرد این یعنی چه؟ یعنی این که اینها می‌دانند که قانون‌اساسی آنقدر ظرفیت مردمی دارد که بسیاری از نیروها با طی یک پروسه کاملاً قانونی می‌توانند فرض کنید وارد مجلس شوند و در نظام و سطوح حاکمیت جایگاهی داشته باشند و هیچ ایراد قانونی هم ندارد. متأسفانه اسم این روند را "براندازی قانونی نظام" می‌گذارند و اصلاً نمی‌گذارند که چنین پروسه‌ای شکل بگیرد و آن را مخالف مصلحت می‌دانند. ولی ما این را براندازی نمی‌دانیم؛ مثل روندی که در بسیاری از کشورهای اروپایی و امریکایی طی می‌شود و یک حزب می‌رود و یک حزب دیگر می‌آید و برای مدتی اداره مملکت را به دست می‌گیرد و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد. منتها در اینجا بعضی‌ها این را در پروسه "حق و باطل" می‌برند و "براندازی قانونی" را مطرح می‌کنند، و تمام تلاش خود را می‌کنند تا به تعبیر آنها قدرت و یا بخشی از قدرت دست "باطل" نیفتد. غافل از این که انتخابات، الزاماً حق و باطل را مشخص نمی‌کند.

**چشم‌انداز ایران: برانداز نظام که نیستند. برانداز نظام کسی است که نه قانون اساسی را قبول دارد و نه به آن التزام دارد. کسی که التزام به قانون دارد، نمی‌تواند برانداز نظام باشد.**

**مهندس میثمی:** نظام نه، ولی ممکن است یک اصل از قانون یا یک جناحی از حاکمیت را قبول نداشته باشند. از این رو می‌ترسند که طبق قانون‌اساسی، رفتارندوم قانونی بشود و یا خبرگان قانون‌اساسی برای تجدیدنظر در قانون تشکیل بشود و مثلاً در اصولی از قانون‌اساسی تجدیدنظر بشود. ویژگی جامعه ما مثل انگلستان نیست که هر حزبی می‌آید به ملکه وفادار است، هر چند این احزاب رقیب و یا مخالف یکدیگر هم باشند به ملکه وفادارند. در ایران مناسبات این‌طور نیست و برای مثال چون اصل ولایت فقیه به‌گونه‌ای زودرس در قانون‌اساسی سال ۵۸ گنجانده شد و بعد هم در سال ۶۸ خیلی سریع در آن بازنگری شد و به شکل

خاصی مطرح شد، این ترس وجود دارد که فرضاً اگر جریان دیگری حاکم بشود در این اصل تجدیدنظر بکند.

چشم‌انداز ایران: التزام که بالاتر از اعتقاد است؟ التزام سازوکارهای خاص خودش را می‌طلبد. وقتی جریانی می‌پذیرد که به قانون التزام دارد و وارد عرصه دموکراتیک می‌شود، دیگر نباید از او ترسید.

مهندس میثمی: بله، التزام به این قانون اساسی دارند ولی همین قانون اساسی هم در ذات خودش عناصری دارد که به استناد آن می‌شود رفتارندوم کنند و با تکامل ملت قانون هم متحول بشود. این را در سطوح بالای نظام به‌خوبی می‌دانند. مثل قانون اساسی مشروطیت که عنصری در خودش داشت که سلطنت هم امدار آرای مردم بود.

چشم‌انداز ایران: شما در سرمقاله شماره ۲۵ گفته‌اید که در زمان شاه مبارزه پارلمانتاریستی را قبول نداشتید و این را به‌عنوان یک نقطه ضعف در سیر مبارزاتی خود مطرح کرده‌اید. اصلاً در آن زمان چیزی به‌عنوان مبارزه پارلمانتاریستی مطرح نبود تا کسی به‌عنوان یک شیوه مبارزاتی جدی برای رسیدن مطالبات مردم به آن نگاه کند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ ما دیگر مجلسی به آن معنا نداشتیم و رقابتی در صحنه انتخابات مطرح نبود. منظور شما از مبارزه پارلمانتاریستی در آن زمان چیست؟

مهندس میثمی: ببینید! ما در آن موقع همه کسانی را که وارد پارلمان می‌شدند، نماینده شاه و وابسته و مرتجع می‌دانستیم. این حرف ما از جهتی درست بود اما اگر ما شعار "انتخابات آزاد" و "روابط سالم" و "پارلمان مردمی" را می‌دادیم و پیگیری می‌کردیم و از رادیکالیزم خود می‌کاستیم، می‌توانستیم به مبارزه پارلمانتاریستی معنا ببخشیم. درواقع با این کار از اصول و ارزش‌های خود هم کوتاه نیامده بودیم. ما این را درک نمی‌کردیم که چرا پارلمانتاریزم را نفی می‌کردند شاید ما نفی مبارزات پارلمانتاریستی را از جریان‌های چپ و مارکسیستی به عاریت گرفته بودیم بدون این‌که روی معنای آن تأمل کنیم. پارلمانتاریزم یعنی "دموکراسی نمایندگی" یعنی هرکسی در یک انتخابات سالم و آزاد رأی می‌آورد و به مجلس می‌رود، می‌تواند مطالبات مردم را در پارلمان پیگیری کند؛ همان کاری که مصدق

کرد. البته علاوه بر فضایی که از نیروهای مارکسیستی به ما رسیده بود آقایان میلانی و شریعتمداری هم بعد از ۱۵ خرداد انتخابات را تحریم کردند و در اجرایی کردن آن تحریم، خود من هم نقش داشتم. یعنی دیگر هیچ‌کس در انتخابات شرکت نکرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم یاران مصدق در انتخابات شرکت نکردند، البته اللهیار صالح یک‌بار در سال ۱۳۴۰ شرکت کرد.

چشم‌انداز ایران: به نظر شما امکان داشت به‌طور جدی شعار مبارزه پارلمانتاریستی را دنبال کرد؟ آیا شاه و نهادهای رژیم و ساواک ظرفیت این کار را داشتند؟ به نظر می‌رسد شما که به مشی مسلحانه رسیده بودید همه این جزئیات را موشکافی کرده بودید و به این رسیده بودید که دیگر چنین ظرفیتی وجود ندارد و امکان ندارد که رژیم شاه اجازه چنین فعالیتی را بدهد؟

مهندس میثمی: این امر نباید مشروط به اجازه آنها می‌شد. ایراد به خود ما بود که پارلمانتاریزم را به شدت نفی می‌کردیم، درحالی‌که باید این را به‌عنوان ابزار فشار در همه‌جا استفاده می‌کردیم و به آنها می‌گفتیم پارلمان‌های شما قلابی و فرمایشی و غیرقانونی است، ما پارلمان‌های مردمی و واقعی و قانونی را قبول داریم. ما حتی شعارش را هم نمی‌دادیم!

چشم‌انداز ایران: اما به نظر می‌رسد مجاهدین خلق اگر ضربه‌ای خوردند، بیشتر از همین مشی مسلحانه و عملگرایی‌شان بود تا از شعاری که مطرح می‌کردند، اما شما همچنان روی نوع شعار بحث می‌کنید؟ شاید آن رویکرد پراتیک و عمل‌گرایی که در مجاهدین خلق بود بیشتر به آنها ضربه زد تا شعار نفی رژیم شاهنشاهی. اگر مبارزه مسلحانه را این‌قدر گسترش نمی‌دادند، شاید کمتر ضربه می‌خوردند.

مهندس میثمی: رژیم بیشتر از انسجام و کار مکتبی عمیق و تشکیلاتی وحشت داشت، و مبارزه مسلحانه جو و روح زمانه بود و متأثر از انقلابات کوبا، یمن، ویتنام و الجزایر. حتی مهندس بازرگان در شهریور ۱۳۴۲ و حتی پیش از شروع محاکمات، هنگام آزادی حنیف‌نژاد از زندان با دست به او اشاره کرد که این بار دیگر با اسلحه بیا.

چشم‌انداز ایران: من هم می‌گویم اگر بچه‌ها سرکوب و اعدام شدند، به خاطر مبارزه مسلحانه یعنی جو زمانه بود، نه به خاطر این که شما شعار قانون‌اساسی نمی‌دادید، یا شعار مرگ سلطنت موروثی را می‌دادید.

مهندس میثمی: اصلاً توده‌ای شدن ما به علت مشی مسلحانه ما بود. مردم وقتی فهمیدند که ما مبارزه مسلحانه می‌کنیم و یک چتر دفاعی برای آنان درست کرده‌ایم و حاضریم در این راه جانبازی کنیم، به ما پیوستند؛ درست است فشار رژیم به این دلیل هم بود، اما به دلیل نفی قانون‌اساسی و رژیم شاهنشاهی هم بود. اگر ما در کادر قانون با اینها برخورد می‌کردیم - هرچند بالایی‌هایشان می‌فهمیدند که قانون‌اساسی به زیان آنهاست ولی بدنه نظام متوجه این امر نبود - ما می‌توانستیم هم نیروهای بینابینی را جذب کنیم و هم شکاف‌های بیشتری در بدنه رژیم و ساواک ایجاد نماییم و این باعث می‌شد که حداقل بدنه نظام در کادر قانون با ما برخورد می‌کرد و در کادر قانون هم از حقوق ما دفاع می‌کرد. ما باید می‌گفتیم تا زمانی که شما غیرقانونی عمل می‌کنید و سرکوب می‌کنید، ما هم دست به اسلحه می‌بریم. روسای ساواک در سال ۱۳۵۱ به مهندس بازرگان گفتند که جلوی مجاهدین موضع آشکار بگیر. ایشان این کار را نکرد و گفت "شما کارهای غیرقانونی کرده‌اید اینها هم دست به اسلحه برده‌اند، من هم نمی‌توانم جلوی اینها را بگیرم، اگر شما به قانون بازگشت کنید، اینها هم دست از اسلحه برمی‌دارند" رژیم در سال ۱۳۵۶ متوجه شد که باید به قانون برگردد که دیگر خیلی دیر شده بود. شاه هم می‌دانست اگر به قانون برگردد چند روزی بیشتر دوام ندارد. پتانسیل مردم را هم در زمان مصدق دیده بود؛ مهندس سبحانی نقل قول می‌کرد که شاه از مردم متنفر شده بود که چرا در فراندوم مورد نظر مصدق شرکت نموده و او را بیرون کردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم گفت که خودم دانشگاه درست می‌کنم و کادرهایی تربیت می‌کنم که به من وفادار باشند. وقتی دید که تحصیل‌کرده‌های دوران خودش هم به او وفادار نماندند، فهمید که دیگر جایی برای ماندن ندارد.

چشم‌انداز ایران: این سخن مهندس بازرگان که می‌گوید "ما آخرین گروهی هستیم که داریم از قانون دفاع می‌کنیم" شاید با این جمع‌بندی بوده که نهادهای رژیم آنقدر با فساد آمیخته شده‌اند که این نهادها از قانون کاملاً جدا شده‌اند و قانون دیگر نمی‌تواند اینجا کارکرد داشته باشد. بنابراین به این نتیجه می‌رسد که

آن مشی‌ای که تا آن زمان خودش دنبال می‌کرد؛ که شاید بشود با همان مبارزات قانونی درون آن رژیم اصلاحاتی انجام داد، دیگر پاسخگو نیست. یعنی پرونده آن نوع از مبارزه را در ذهن خودش کاملاً بسته می‌بیند و به این می‌رسد که این رژیم باید براندازی بشود و آن قدر با فساد آمیخته و عجین شده که دیگر هیچ قانونی نمی‌تواند آن را اصلاح کند و با این جمع‌بندی است که پیش از دادگاه به مرحوم حنیف‌نژاد اشاره می‌کند وقت آن رسیده که دست به اسلحه ببرید.

مهندس میثمی: مهندس بازرگان در سال ۱۳۵۱ به ثابتی (از سران ساواک) گفته بود که شما دست از بی‌قانونی بردارید اینها هم دست از اسلحه برمی‌دارند و به قانون برمی‌گردند. حتی سال‌های ۱۳۵۶، ۱۳۵۷ هم ایشان می‌گفت شورای سلطنتی تشکیل بشود و سیر قانونی طی بشود. اینها نشان می‌دهد که ایشان همواره به کارکرد قانون توجه داشته است.

چشم‌انداز ایران: وقتی رژیم این قدر با فساد عجین شده بود چه طور توانستید از او بخواهید که قانون را رعایت کند؟

مهندس میثمی: همان‌طور که گفتم ما باید با موانع قانون مبارزه می‌کردیم نه این‌که شعار نفی یک قانون مترقی مبتنی بر آزادی مردم را می‌دادیم. حالا هم وقتی موانعی بر سر راه اصلاحات هست باید با موانع برخورد کرد. گیر ما این است که تا مانعی بر سر راه اصلاحات سبز می‌شود، به جای این‌که ببینیم این موانع چیست و چرا و چگونه پیدا شده، فوراً سراغ قانون می‌رویم و می‌گوییم قانون عیب دارد و به جای این‌که با موانع برخورد کنیم، در بدو امر مشکل را قانون می‌بینیم. من هم در گذشته و هم در حال به این نحوه نگرش ایراد دارم، ما نباید آنقدر شیفته ضدیت‌ها بشویم که راه و هدف‌های ایجابی خودمان را فراموش کنیم. این ببینش می‌تواند در مقطع کنونی نیز پاسخگوی نیاز جامعه ما باشد.

چشم‌انداز ایران: خوب شما همه توانتان را گذاشته بودید برای رفع همین موانع و نهادهایی که خودشان را به قانون تحمیل می‌کردند، ولی آن طرف قضیه که قانون پشتش بود به محاق رفت. مگر غیر از این بود؟

مهندس میثمی: درست است، دقیقاً نیت ما همین بود. اما از آن طرف، هم شعارمان نامحدود بود و هم مقاومت‌مان و همین امر ضربه‌پذیری ما را بیشتر کرده بود. اما دو



عامل باعث شد که پیروزی‌های چشمگیری داشته باشیم و نهایتاً رژیم شاه سقوط کند: یکی خون پاک بچه‌ها بود که هیچ‌گونه وابستگی به هیچ‌چیز نداشتند. در پاک‌ی خون بچه‌ها، ساواک هم شکی نداشت. ساواکی‌ها به ما می‌گفتند "که شما نه اعتیاد دارید، نه اهل سیگار و الکل هستید، هیچ فساد اخلاقی دیگری هم ندارید، مسلمان هم هستید، دوست داریم بچه‌هایمان مثل شما باشند ولی تنها ایراداتان این است که افراطی هستید". عامل دیگر هم فساد بی‌حد و اندازه رژیم و نهادهای آن بود که حتی ما هم فساد و وابستگی آنها را تا این حد ارزیابی نکرده بودیم. در سال ۱۳۵۶ سربازجوی ساواک در زندان در یک سیر عقب‌نشینی اعلام کرد که هر کتابی را می‌توانید بخوانید - حتی تضاد مائو را - ولی اسلحه در کار نباشد. بعد هم کارتر در سال ۱۳۵۷ حقوق‌بشر را مطرح کرد و می‌دانیم که پیش از سقوط رژیم شاه همه زندانیان سیاسی آزاد شده بودند؛ ابتدا ساواک به‌عنوان ارگان امپریالیسم در برابر مقاومت‌ها عقب‌نشینی کرد و اصطلاحاً "برید" بعد هم کارتر حقوق‌بشر را مطرح کرد. اما متأسفانه قبل از آن کلی از کادرهایمان از دست رفته بودند. اگر انعطاف بیشتری به خرج داده بودیم و "بقای رزمنده" را بیشتر در نظر می‌گرفتیم - که البته بچه‌ها تلاش کردند تا آن اعدام‌ها عملی نشود - شاید بسیاری از آن کادرها را که دیگر جایگزینی هم برای آنها نداشتیم، از کف نداده بودیم.

اگر ما می‌توانستیم همه پیروزی‌هایمان را از سنگر قانون به‌دست بیاوریم - مثل مواردی که در آغاز گفت‌وگو به آنها اشاره کردم - چند حسن داشت: نخست آن‌که نیروهای بنیابینی را جذب می‌کرد، دوم باعث انسجام بیشتر خودمان می‌شد و سوم آن‌که در میان جناح‌های مختلف رژیم، تضاد می‌افتاد.

من در خاطراتم گفته‌ام وقتی زمزمه تغییر ایدئولوژی بلند شد با توجه به خصلت‌هایی که از شهرام سراغ داشتیم، به بهرام می‌گفتم که شهرام ذاتاً آدم عافیت‌طلبی است و مبارزه مسلحانه برایش گران تمام می‌شود. از آنجا زمزمه تغییر ایدئولوژی را سر می‌دهد که از دل مارکسیسم مبارزه مسلحانه نتیجه‌گیری نمی‌شد. اگر کسی مارکسیست فلسفی باشد و عمیقاً مارکسیسم را فهمیده باشد، می‌داند که اصلاً از آن - در آن شرایط - مبارزه مسلحانه در نمی‌آمد. حتی بیژن جزنی می‌گفت که "فدایی‌ها تابع مذهبی‌ها شده‌اند و مبارزه مسلحانه شعار خرده‌بورژوازی چپ و بورژوازی ملی است." بنابراین من فکر می‌کنم حتی تغییر ایدئولوژی هم هزینه‌ای بود که به خاطر رادیکالیسمی که بر ما حاکم بود پرداخت کردیم؛ زیرا آن

رادیکالیزم آدم‌هایی مثل شهرام را از دستیابی به شعار نامحدودمان مأیوس کرده بود و چون جرأت ابراز آن و نفی مبارزه مسلحانه را نداشت، شعار تغییر ایدئولوژی را داد تا توسط آن و درنهایت مبارزه مسلحانه را رد کند، چنانچه این کار را کرد.

چشم‌انداز ایران: جمله‌ای در دفاعیات شهید علی میهن‌دوست هست که می‌گوید "ملت ما تمام راه‌های مسالمت‌جویانه را آزمایش کرد و وقتی به ندای حرکت او برای اصلاح، با توپ و تفنگ پاسخ داده می‌شود، ناچار است که دست به سلاح ببرد و حق خود را با زور بگیرد." بنابراین، برخورد با رژیم‌هایی که هیچ جناحی در آن برای دفاع از حقوق قانونی این ملت کوچک‌ترین حرکتی نمی‌کند، متفاوت است با نظامی که در آن یک جناح و یا طیف در حاکمیت حاضر است از حقوق ملت و قانون اساسی دفاع کند و درمقابل جناح سرکوبگر بایستد. در اینجا می‌شود گفت با ظرفیت‌های بسیاری که در قانون وجود دارد، از حقوق ملت می‌توان در یک پروسه آرام و تدریجی و کاملاً قانونی دفاع کرد. اما به نظر شما آیا قانون در آن مقطع اصلاً زنده بود و حیات داشت که بشود از آن دفاع کرد؟ از یک موجود زنده می‌شود دفاع کرد نه از یک موجودی که دفنش کرده‌اند.

مهندس میثمی: قانون ظرفیتش را داشت، ولی مناسبات در کنار قانون فضا را تنگ کرده بود. موانع را با قانون اشتباه نکنید. در همان شرایط هم هنوز تا حدودی فعالیت‌های حسینیه ارشاد ادامه داشت - آن موقعی که اسمی از شاه برده نمی‌شد - انجمن اسلامی مهندسین هر سال مراسم می‌گرفت. حتی بعضی‌ها به شاه فحش می‌دادند ولی کاری با آنها نداشتند. اما روی کسانی که کار حساب‌شده تشکیلاتی و آرام می‌کردند، حساس بودند. حنیف‌نژاد معتقد بود که مردم به درجه بالایی از رشد و آگاهی رسیده‌اند و می‌دانند که این رژیم، رژیم معاویه و یزید است و ستمگر است. باید روی دانش استراتژیکی و دانش تشکیلاتی کار کرد. با این استدلال موفق شد دویست کادر در شرایط خفقان تربیت کند، رژیم روی این چیزها حساسیت بسیار داشت.

چشم‌انداز ایران: شما در سر مقاله گفته‌اید، مشی ما بیش از حد متعارف و توان تاریخی جامعه، رادیکال بود. همچنین گفته‌اید که مردم در پرتو تشکل مجاهدین و دیگر تشکل‌ها احساس می‌کردند یک چتر دفاعی دارند. شاید مکانیزم تعدیل مشی رادیکال مجاهدین را دکتر شریعتی انجام داد. یعنی ارتباط بین جبهه و پشت جبهه

برقرار می‌کرد و این توان را به‌وجود می‌آورد که مردم به مبارزه مسلحانه بپیوندند و رادیکالیزم حرکت شما را تعدیل می‌کرد.

مهندس میثمی: بله، حرکت از حسینیه ارشاد به‌سوی سازمان بود. بسیاری از بچه‌های حسینیه ارشاد جذب سازمان شدند و ما این را یک تقسیم‌کار می‌دانستیم، به این صورت که شریعتی دارد با آموزش‌های دیالکتیکی خودش دگماتیزم بچه‌های سستی را می‌شکند و آنگاه ما آنها را عضوگیری می‌کنیم. یعنی حسینیه ارشاد بخشی از کار آموزشی ما را انجام می‌داد. شاید بتوان گفت بعد از اعضای حجتیه، درصد بالای عضوگیری ما از آموزش‌دیدگان دکتر شریعتی بودند. اگر بچه‌ها به نیاز کار استراتژیک و تشکیلاتی نرسیده بودند در همان حسینیه ارشاد می‌ماندند. اما آنها دنبال یک سازمانی می‌گشتند که کار بنیادی بکنند. به‌قول شریعتی یک حرف داریم که حرف می‌آورد و یک حرف داریم که عمل می‌آورد. حرف‌های شریعتی در تداوم به عمل نیاز داشت و همین نیاز بود که بچه‌ها را از حسینیه ارشاد به سمت سازمان می‌کشاند.

چشم‌انداز ایران: یعنی خودش نمی‌توانست به مثابه یک رهبر تشکیلات عمل کند و بچه‌ها را روانه یک تشکیلات برتر می‌کرد؟

مهندس میثمی: فکر می‌کنم این‌گونه بود، برای این‌که نزدیک‌ترین دوستان شریعتی مثل حسن و محبوبه و... جذب سازمان شدند.

چشم‌انداز ایران: شما از این بحث و ضرورت قانون‌گرایی در آن مقطع، چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید؟ چه دستاورد تاریخی برای ما دارد؟ اکنون کسانی هستند که می‌گویند ما قانون‌اساسی را قبول داریم و به آن التزام هم داریم، اما متأسفانه اراده‌هایی خود را بر قانون تحمیل می‌کنند و نمی‌گذارند که قانون عملی شود. چگونه باید با این روند برخورد شود؟

مهندس میثمی: ببینید، روح تحلیل من این است که هر شیوه و تاکتیک از مبارزه را انتخاب کنیم، اگر حول محور قانون‌اساسی - که دستاورد بزرگ مبارزات تاریخ معاصر ملت ایران است - باشد، یقیناً هزینه کمتری خواهد داشت. راهی غیر از این، هزینه‌های اجتماعی زیادتری می‌طلبد. روش پیگیرانه و تدریجی شعارهای اصلاح‌طلبانه گزینه برتر پیش روی ماست، آن هم برای بازگشت به روح

قانون اساسی دستاورد ملت ایران. ما تاکنون هزینه‌های اجتماعی هنگفتی پرداخته‌ایم و با گوشت و پوست و استخوان آن را لمس می‌کنیم، نگذاریم که این هزینه‌ها بار دیگر پرداخت شود.

نظر من این است که بسیاری از اینها با عملکرد منفی خودشان، خودافشایی می‌کنند. تا دیروز ملت، روحانیت را معلم اخلاق خود می‌دانست، ولی اکنون پرسش‌های فراوانی پیرامون اندیشه و عملکرد آنها دارد. یا مثلاً عملکرد شورای نگهبان در انتخابات مجلس پیش از هر چیز و هرکس به زیان خودشان و دیدگاه‌هایشان تمام شد. بنابراین در سیر یک مبارزه قانونی موانع اصلاحات افشا می‌شوند. این خودش آگاهی‌بخش است و اصلاً نیازی هم به آنتاگونیسم و یا مبارزه مسلحانه نیست. اکنون توده‌های مردم یک هویت کمی و کیفی شده‌اند و اصلاً قابل قیاس با سال‌های پیش از انقلاب نیستند. همین‌طور در سطح منطقه و جهان؛ امریکا با ۵۰۰ میلیارد دلار بودجه نظامی و ۳۷ میلیارد دلار بودجه امنیتی به عراق حمله می‌کند. همه فکر می‌کردند که به سرعت مسئله عراق را فیصله می‌دهد و بعد مثلاً می‌آید سراغ ایران، ولی امریکا "ابر قدرت افکار عمومی" را نادیده گرفت. جورج سوروس در کتاب "رویای سلطه امریکایی" می‌گوید که یک سوم مردم انگلیس قویاً می‌گویند که بوش خطرناک‌تر از صدام است. تا وقتی که این هویت کمی و کیفی توده‌ها در منطقه، در دنیا و در ایران هست، چه نیازی به پرداخت هزینه‌های دیگر هست؟ بنابراین در چنین شرایطی - همان‌طور که پیش از این هم گفتیم - نه انفعال را به صلاح می‌دانم و نه اسلحه را.

چشم‌انداز ایران: اما این افشاگری‌ها و مشخص شدن موانع قانون و اصلاحات چه ضمانت اجرایی دارد؟ مطالبات مردمی بالا رفته و مردم صرفاً به گزارش تحقیق و تفحص و مانند اینها قانع نیستند، می‌گویند این تنها یک افشاگری است و فایده‌ای ندارد، پشت آن باید اجرا و عمل باشد و چون مافیای قدرت و ثروت و قاچاق ... و تسلیم روند قانونی نمی‌شوند، شاید نتیجه آن یا انفعال باشد یا آنتاگونیسم؟

مهندس میثمی: اگر اصلاحات و اصلاح‌طلبان در یک سیر قانونی با لایه‌های متعادل و قانون‌گرایی از جریان‌های راست سنتی، مدرن، بورژوازی ملی و صنایع ملی و نیروهای ایثارگری که پای‌بندی‌هایی به آرمان‌های انقلاب و مردم دارند، پیوند بخورند، در درازمدت این نیروی عظیم می‌تواند با مافیای سیاسی و اقتصادی

هم برخورد کند. چرا ما باید در داخل زندان و فضای بازجویی و یا از موضع ضعف و زمانی که می‌خواهند ما را از قدرت حذف کنند، به فکر این پیوندهای اجتماعی بيفتيم؟!

چشم‌انداز ایران: به دلیل ظرفیت عظیم دموکراتیکی که مردم ایران دارند، به بسیاری از اخبار و اطلاعات آگاهی دارند؛ البته ممکن است ذهنشان پراکنده باشد و نتوانند این اخبار و اطلاعات را به هم ربط دهند و یا به‌طور سیستماتیک از آن به یک نتیجه درست برسند، اما به‌خوبی از وجود بنادر نامریی، قاچاق موادمخدر، قاچاق کالا، عوامل قتل‌های زنجیره‌ای، بوروکراسی وحشتناک اداری و... آگاه هستند. ولی واقعاً نمی‌دانند چه باید بکنند؟

مهندس میثمی: اساس کار حنیف‌نژاد این بود که مبارزه هم یک علم است و ما باید قوانین مبارزه اجتماعی را بشناسیم.

مردم در ۱۸ خرداد سال ۱۳۸۰ می‌دانستند که خاتمی بسیار محدودیت دارد و ممکن است با "هر نه روز یک بحران" هیچ کاری هم از او برنیاید، اما به این دلیل به او رأی دادند که گفت "آینده از آن نواندیشی دینی است" و نقدهای زیادی هم به تحجر و تفکر سنگواره‌ای کرد و این یعنی نقد و درگیر شدن با بینش و گفتمان حاکم. به نظر من از سیدجمال‌الدین اسدآبادی تاکنون، برداشتهای سنتی از دین نقد شده و حالا دارد جهش آن روند صورت می‌گیرد بنابراین باید این روند نقد ۱۵۰ ساله را در مقطع کنونی تئوریزه و مرزبندی کنیم و ظلم آشکاری را که با این بینش به ملت ایران روا می‌شود نشان دهیم و این فرصت خوبی است. هرچند ممکن است عوامل مرموزی این ظلم را روا بدارند، ولی این بینش همواره نقد شده، پشتوانه فکری آنهاست. ما نیاز به یک انقلاب استراتژیک - آن هم درون‌دینی - داریم نه مثل برخی روشنفکران که نه‌تنها این بینش را نقد جدی نکردند که به جهاتی بینش سنتی را تکمیل و تأیید هم کردند و گفتند "کار دین را به دینداران بسپارید، کار سیاست را به سیاست‌مداران". دیندارها و متخصصین دین ما چه کسانی هستند؟ همچنین گفته شد جمهوریت از آن ما، اسلامیت از آن آنها! خوب، آنها هم با تیغ اسلامیت همه را حذف کردند! متأسفانه این گروه از روشنفکران ما تلاش ۱۵۰ سال مبارزات نواندیشی دینی. را نادیده گرفتند؛ بنابراین ما باید به ضربه‌پذیری ذاتی اصلاح‌طلبان توجه کنیم.

چشم‌انداز ایران: شما گفتید که مبارزه یک علم است که باید آن را شناخت و گفتید که در آن مقطع قانون مبارزه را از دیالکتیک درآوردند. در رسیدن به این علم و شناخت و قانون چه چیزی اصل است؟ آیا یک اصل ثابت وجود دارد یا این که منوط به شرایط است؟ شما در آن سرمقاله هم به این مسئله اشاره کرده‌اید. مبارزات "مکتبی و قانونمند" به‌طور خاص چیست؟

مهندس میثمی: ما می‌گوییم اراده خداوند بر تکامل قرار گرفته و این اراده نه فقط در طبیعت که در اجتماع و تاریخ هم جاری است. این یک اصل است و با اعتقاد به این اصل به دنبال کشف این تکامل در اجتماع می‌گردیم. وجه دیگر این است که ما صرفاً به مکتب و اصول نباید تکیه کنیم و باید بینش کارشناسی هم داشته باشیم و درک کنیم که در چه زمان و مکانی هستیم. یک مثال قرآنی عرض می‌کنم؛ وقتی به حضرت موسی(ع) وحی شد که با فرعون درگیر شود، او نه گفت آری و نه گفت نه، بلکه به دنبال توان‌سازی رفت. موسی به خدا گفت هارون را وزیر من قرار بده. ویژگی هارون این بود که در میان قوم خود زندگی می‌کرد و نسبت به آنها شناخت واقعی داشت. پس در اینجا صرف داشتن متدلورژی درست کافی نبود، باید در کنار روش، میزان شناخت هم باشد. وقتی موسی می‌گوید هارون به کمک بیاید، یعنی این که من سال‌ها از این قوم دور بوده‌ام و شناخت کافی و واقعی از آنها ندارم و در این زمینه به کمک هارون نیاز دارم تا این شناخت را کسب کنم. در جامعه ما عده‌ای تجربه دارند و میزان شناختشان خیلی زیاد است، عده‌ای هم تنها شناخت کتابی و تئوریک دارند. این دو باید با هم تلفیق بشود؛ هم روش و شناخت درست و هم میزان شناخت. میزان شناخت درست هم از یک حزب سرتاسری درمی‌آید. شناخت کل مملکت کار کوچکی نیست. اگر مرحوم حنیف‌نژاد و یارانش در سال ۱۳۴۴ به میزان متناسبی از شناخت رسیدند به این دلیل بود که یک روند را طی کرده بودند؛ دانشگاه یک حزب سرتاسری بود و انجمن‌های اسلامی دانشجویان هم سرتاسری شده بود. نهضت آزادی و جبهه‌ملی هم همین‌طور. حضور در همه اینها و برخورد فعال با آنها باعث شده بود که بچه‌ها به شناخت جامع‌تری از ایران برسند. روی اصلاحات ارضی و تعاونی‌های روستایی و همه‌چیز کار کارشناسی کرده بودند. بنابراین به‌طور نسبی - نه صددرصد - تحلیل‌هایشان از جامعه درست درآمد.

چشم‌انداز ایران: شما از تجربه مبارزات گذشته و ضرورت قانون‌گرایی و استفاده از ظرفیت‌های قانون‌اساسی، به راهبرد "شعار محدود، مقاومت نامحدود" رسیده‌اید. بفرمایید که این شعار چه ویژگی‌هایی دارد؟

مهندس میثمی: پیش از این که این شعار یک دستاورد استراتژیک باشد، الهامی است که از حرکت امام‌حسین گرفتیم و همچنین الهامی است از حرکت مرحوم مصدق، و از آن به‌عنوان یک حرکت توحیدی نام می‌بریم. حرکتی توحیدی است که نخست نیروهای حق‌طلب را منسجم کند و دیگر تضاد نیروهای مقابل را تشدید بکند، آنگاه بتواند نیروهای بینابینی را جذب کند. وقتی این اصل در مقطع زمان و مکان جاری شود، به یک شعار استراتژیک تبدیل می‌شود. مثلاً "نفت ملی" یک شعار محدود است که بیشترین نیروها برای تحقق آن بسیج می‌شوند و واقعاً هم حرکت پیروزی بود و اگر امریکا به کمک انگلیس نمی‌آمد انگلیس بلعیده شده بود.

امام حسین به اعتبار صلح امام حسن حرکت خود را شروع می‌کند و شعار خیلی بزرگی هم نمی‌دهد؛ ایشان می‌گویند این صلح ۲۰ سال دوام داشته است، ده‌سال در زمان امام حسن و معاویه و ده‌سال هم در دوران خودم و معاویه. حالا چرا از این صلح عدول می‌کنید و می‌خواهید سلطنت موروثی از آن در بیاورید و برای یزید بیعت بگیرید؟ ایشان با اتکا به این عهدنامه صلح قیام کرد و گفت علت این قیام را هم تبیین می‌کنم؛ سلطنت موروثی جاودانه یعنی اطلاق کردن یکی از صفات خدا به بنده. علاوه بر این، امام حسین زمان‌بندی قیام را هم در نظر داشت، به همین دلیل معادلات ایشان درست از آب درآمد. نیروها از هر طرف آمدند و مردم کوفه نیز با او بیعت کردند. حتی آدم‌های فرصت‌طلب هم نامه نوشتند. وقتی امام‌حسین اینها را دید به طرف کوفه حرکت کرد. وقتی جلوی راه ایشان را گرفتند، گفت اگر مردم نخواستند من برمی‌گردم. اگر می‌گذاشتند برود، مردم با او بیعت می‌کردند و نظام یزید سرنگون می‌شد. اگر می‌گذاشتند برگردد مصونیت پیدا می‌کرد و نیروهای بینابینی به خط‌مشی او یعنی عدم بیعت با یزید می‌پیوستند. در کربلا هم در صورت عدم جنگ در دو ماه حرام محرم و صفر فرصت می‌کرد تا با آگاهی بخشی به لشکریان کوفه، آنها را با خود همراه کند. بنابراین لشکریان یزید به این نتیجه رسیدند که حتی یک روز هم به او وقت ندهند و جنگ را با غوغاسالاری شروع کردند. شکستی که یزید و لشکریان او خوردند عدول از قرآن

بود. بعد از معاویه باید انتخابات آزاد انجام می‌شد و خلیفه تعیین می‌شد و در صلح‌نامه اسمی از یزید نبود. بنابراین اگر به آن زمان برگردیم، خواسته امام حسین یک چیز اتویایی نبود که یا همه یا هیچ باشد. اگر قوانین همان زمان هم رعایت می‌شد، در محرم و صفر جنگی صورت نمی‌گرفت و بسیاری از نیروها به شعار قانونی و الهی عدم بیعت با یزید می‌پیوستند. با این دیدگاه شعار امام حسین به یک استراتژی پیروز انجامید.

**چشم‌انداز ایران: ظاهراً در انقلاب ۱۳۵۷ به ویژگی‌هایی که شما برای یک حرکت توحیدی و یک استراتژی پیروز برشمردید، توجه درخوری نشد.**

**مهندس میثمی:** در اوایل جنگ تحمیلی شنیده بودیم که مرحوم تیمسار ظهیرنژاد گفته بود که باید تنگه هرمز را ببندیم.

شبی به دیدار مرحوم رجایی رفتیم. به ایشان گفتیم "قضیه چیست؟ از یک طرف چهار استان ما اشغال شده و از آن طرف آقای ظهیرنژاد می‌گوید باید تنگه هرمز را هم ببندیم؟! این تنگه برای ما یک تنگه تجاری است، با این کار دنیای نفت و تجارت را هم با خودمان دشمن می‌کنیم. ما توانش را نداریم که همزمان با صهیونیست‌ها و جناح‌های نظامی با جناح‌های تجاری نیز درگیر شویم." ایشان گفت: "اگر آمریکا به ما حمله کند تازه انقلابمان اصیل می‌شود." گفتیم: "مگر در اصلت انقلاب شک دارید؟" بعضی‌ها دوست داشتند دشمن تراشی کنند. معنی این نگرش یعنی اصلت این حرکتی را که انجام داده‌ایم باور نداریم که با دشمن تراشی باید اصلتش معلوم بشود. پس از این گفت‌وگو مرحوم رجایی همان شب یک بیانیه داد و صحبت آقای ظهیرنژاد را تکذیب کرد.

**چشم‌انداز ایران: آیا اکنون معتقدید استفاده از ظرفیت‌های موجود قانون‌اساسی، این ویژگی‌ها - که ما در سال ۱۳۵۷ و در آغاز جنگ تحمیلی کمتر به آن توجه داشتیم - را دارد؟**

**مهندس میثمی:** از نتایج فرعی توجه به این جمع‌بندی این است که قانون‌اساسی موجود را درست رد نکنیم، درست هم نپذیریم. ببینیم چه سنگ‌هایی دارد؟ این سنگ‌ها را مفت و مجانی دست طرف مقابل ندهیم. رابطه طرف مقابل ما با قانون‌اساسی رابطه جن است با بسم‌الله. اصلاً این قانون را قبول ندارد، چه برسد به



این که بخواهد اجرا بشود. برخی می‌گویند حلال و حرام حضرت محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است و ما نیازی به قانون اساسی نداریم. گردانندگان بنادر نامریی و قاچاقچیان مواد مخدر و کالا و پورسانت‌زبگیرها هم آن قدر منافعشان باد آورده است که اصلاً نمی‌توانند نفس قانون‌گرایی را قبول کنند. حتی جسته و گریخته نظرات خود را هم اعلام کرده‌اند که باید در این قانون اساسی تجدیدنظر بشود؛ از جمله اصل ۱۱۰ که اختیارات ولی فقیه در آن محدود است، ارجاع بشود به اصل ۵۷، ولایت مطلقه، که هیچ حدی برای آن متصور نباشد. اقتصاد دولتی از قانون کلاً برچیده بشود. اقتصاد تعاونی چون با بازار مغایرت دارد آن هم برچیده شود. بخش خصوصی هم می‌شود "بخش مخصوصی". یا مثلاً مورد دیگر اصل منع شکنجه است که آن قدر تبصره به آن می‌زنند که از محتوا خالی می‌شود و... در آغاز انقلاب، منطق جریانی که می‌گفت ماده مربوط به تجدیدنظر را در قانون اساسی نگذاریم، این بود که "ما تمام انقلاب‌های عالم را بررسی کرده‌ایم با هر تجدیدنظری که در قانون اساسی بعد از انقلاب‌شان شده، قانون بی‌محتواتر شده است." اینها قانون اساسی انقلاب مشروطیت را می‌دیدند که رضاشاه در سال ۱۳۱۰ اصل مربوط به مقدمین علیه سلطنت را و محمدرضاشاه در سال ۱۳۲۸ مجلس موسسان را به آن افزود و همه دادگاه‌های سیاسی به دست ارتش افتاد. از آن موقع، حکومت، نظامی شد و حق عزل و نصب وزرا به شاه واگذار شد.

چشم‌انداز ایران: پرسش این است که این جریانی که اصلاً قانون را قبول ندارد، چه ارتباطی دارد با این نهادهایی که به ظاهر می‌گویند قانون را قبول داریم و ابزار ما اجرای قانون است، منتها قانون را به رأی خودشان تفسیر می‌کنند نه با روح قانون؟

مهندس میثمی: با همین تجدیدنظری که سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی ما شد، یک شورای عالی امنیت ملی درست شد که همه تصمیمات آنجا گرفته شود و عملاً وزارت نفت و وزارت امور خارجه و... دور زده می‌شود و اصلاً می‌توانند تمام قانون را به نام امنیت دور بزنند و خارجی‌ها می‌گویند شما اصلاً قانون اساسی ندارید، چون مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌تواند اصول قانون اساسی را - چه به لحاظ شرعی و چه به لحاظ حقوقی - به خاطر مصلحت نظام وتو کند.

علی‌رغم همه اینها ظرفیت قانون در بدبینانه‌ترین حالتش این است که مملکت دست مجمع تشخیص مصلحت باشد، به‌طور مستمر قانون را وتو کند و در بهترین حالت هم می‌توانیم از دل همین قانون به تحول عظیمی دست یابیم. چرا ما این پتانسیل را نادیده بگیریم و این سنگر را دو دستی تقدیم طرف مقابل بکنیم، درحالی‌که می‌دانیم قانون‌گرایی را اصلاً باور ندارند. در الجزایر وقتی جبهه نجات اسلامی به رهبری عباس مدنی در انتخابات مقدماتی رأی چشمگیری آورد، گفت "این قانون اساسی انقلاب الجزایر مربوط به ۳۰ سال قبل است و باید در آن تجدیدنظر نماییم." ژنرال‌ها و فرماندهان ارتش الجزایر که خیلی هم ثروتمند شده بودند از این موضع استراتژیک عباس مدنی نهایت بهره‌برداری را کردند و از سنگر قانون اساسی انقلابی که یک میلیون شهید داده، جبهه نجات اسلامی الجزایر - حزب عباس مدنی - و مردم الجزایر را سرکوب کردند. عباس مدنی ناچار شد عقب‌نشینی کند و دیدیم که الجزایر به چه سرنوشتی دچار شد.

قانون اساسی ما هم قانون اساسی یک انقلابی است که نظام سلطنتی را واژگون کرده و مقدمه قانون اساسی که روح قانون نیز هست خیلی عظمت دارد. حتی اگر بخواهیم در این شرایط تعریف خوبی از اسلام ارائه کنیم، در مقدمه قانون وجود دارد و به کمک آن می‌توان نشان داد که اسلام بعضی از مدعیان، اسلام واقعی نیست. اسلام واقعی، اسلام قرآن و نهج‌البلاغه است که در مقدمه قانون اساسی به آن بسیار استناد شده است. لذا با همین روح قانون می‌توان گفتمان حاکم و به‌دنبال آن مناسبات را تغییر داد.

چشم‌انداز ایران: خیلی از صاحب‌نظران معتقدند که این قانون در ذات خودش تناقضاتی دارد که استفاده از ظرفیت‌های قانون را مشکل می‌کند که شاید یکی از آنها هم خود شما باشید. آیا شما فکر می‌کنید با شعار محدود استفاده از ظرفیت‌های موجود قانون اساسی می‌شود با این تناقضات هم برخورد کرد؟ به عبارت دیگر می‌شود یک برخورد درون قانونی کرد یاخیر؟

مهندس میثمی: ضمن این‌که معتقدیم و دغدغه اصلی ما این است که در کنار این قانون، مناسباتی وجود دارد که مانع اجرای قانون‌اند و باید برای رفع این موانع مبارزه کرد، یک دغدغه دیگر هم داریم و آن این‌که چه باید کرد تا فضا برای این‌که قانون اساسی بهتری داشته باشیم، مساعد شود. تناقضاتی در قانون اساسی کشف

کرده‌ایم و در گفت‌وگوهایی که با آیت‌الله منتظری، آقای مهدی هادوی، دکتر ناصر کاتوزیان و... داشته‌ایم، به این موضوعات تا حدودی پرداخته‌ایم که امیدواریم بتوانیم به این بررسی‌ها ادامه بدهیم. یکی از تناقض‌های ذاتی قانون این است که از یک سو مجلس در رأس امور است ولی از سوی دیگر شورای نگهبان می‌گوید که طبق اصل چهار همه مواد قانون اساسی مشروط به اصل چهار است، اصل چهار هم مشروط به موازین اسلامی است، درک موازین اسلامی هم با ماست. این که روح قانون اساسی انقلاب در کجای این استدلال وجود دارد معلوم نیست. مجمع تشخیص مصلحت هم می‌گوید اصل چهار قانون اساسی با اختیاراتی که این مجمع دارد و تو می‌شود و در صورت تشخیص مصلحت مردم و نظام، مجمع می‌تواند کل قانون اساسی را و تو کند. اصل ۱۱۰ ماده‌ای دارد که رهبر می‌تواند در معضلات نظام دخالت کند. مثلاً اگر کارشناسی نشان بدهد که مشکل اصلی اشتغال است و مشکل اشتغال هم با سرمایه‌گذاری خارجی حل می‌شود، در اینجا دو بند از قانون اساسی با دخالت رهبر می‌تواند و تو شود. از سوی دیگر گفته می‌شود که این قوه قضاییه مستقل است که در بسیاری از پرونده‌ها حرف آخر را می‌زند و می‌تواند با برخی از بازداشت‌ها مملکت را فلج نماید. در مواردی نیز گفته می‌شود که این سیستم اطلاعات کشور است که در نهایت حرف آخر را می‌زند و در واقع صلاحیت کاندیداهای خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و.. را تأیید یا رد می‌کند و عملاً این سیستم در رأس امور است. بنابراین صاحب‌نظران ما ضمن این که باید قانون موجود را ارج بنهند، می‌بایست این دغدغه را هم داشته باشند که برای بهبود این قانون به لحاظ آکادمیک فکر کنند، مقاله بنویسند و همایش‌های علمی برگزار کنند.

برای تقریب به ذهن این توضیح را خدمتتان عرض کنم که از نظر من بهترین قانون، قرآن است. در زمان حیات خود پیامبر هم عده‌ای کج‌دل جلوی قرآن مقاومت می‌کردند و نمی‌گذاشتند اجرایی شود. قرآن این مزیت را نسبت به مکاتب و قوانین دیگر دارد که می‌گوید در کنار هر قانون اساسی - حتی بهترین قانون - گروه‌های کژدلی که منافعشان را از دست می‌دهند، وجود دارند و باید برای آن فکری کرد؛ مثلاً اگر خاندان بنی‌امیه نگذاشتند که قرآن اجرا بشود، نمی‌توانیم بگوییم قرآن غلط است، بلکه باید به دنبال رفع موانع بود که آن هم در آغاز جز با شفاف‌سازی و مرزبندی امکان‌پذیر نیست.

## قانون اساسی؛ مناسبات و موانع (گفت‌وگو با دکتر کامبیز نوروزی)<sup>۱</sup>

چشم‌انداز ایران: ترجیح می‌دهیم در این گفت‌وگو درباره "قانون اساسی و مناسبات و موانع" آغازکننده بحث، خود شما باشید و در خلال آن پرسش‌های مورد نظر نشریه هم مطرح شود. چرا که در این زمینه تحقیقات وسیعی نموده‌اید.

دکتر نوروزی: موضوع قانون به‌طور کلی و قانون اساسی به‌طور خاص از موضوعاتی است که در نظام اجتماعی و گفتار سیاسی ایران در طول یک قرن اخیر بسیار مطرح بوده است. اطلاع دارید که نخستین قانون اساسی در ایران قانون اساسی مشروطه بوده است که در سال ۱۲۸۵ شمسی تنظیم شد و یک سال بعد متمم آن به تصویب رسید و ایران برای نخستین بار از چیزی به‌نام قانون اساسی برخوردار شد. بعد از آن هم بلافاصله پارلمان در ایران تشکیل شد و قوانین عادی هم به فراوانی به تصویب رسیدند. این رویداد از نظر نظام اجتماعی ایران تحول بسیار بزرگی به‌شمار می‌رفت. در تحلیل نظری، در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در ایران، هم در عصر مشروطه و پس از آن، تفکر غالب این بوده است که علت تامه نبود دموکراسی یا توسعه‌نیافتگی جامعه ایران، در نبود قانون و فقدان قوانین دموکراتیک پیشرفته است. این طرز تلقی عمدتاً دموکراسی یا استبداد یا آمریت را نتیجه مستقیم اراده حکومت می‌داند تا حدی که اگر حکومت اراده کند دموکراسی الزاماً محقق می‌شود و اگر حکومت نخواهد، آزادی الزاماً محقق نخواهد شد. طبیعی است نتیجه قهری این طرز تلقی به شکل تلاش برای وضع قانون اساسی یا قوانین عادی دموکراتیک یا تغییر آنها متجلی می‌شود. اما یک پرسش بسیار جدی و

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۲۶، تیر و مرداد ۱۳۸۳.

بنیادی وجود دارد که قانون آیا الزاماً به محض تصویب به اجرا درخواهد آمد؟ و این که چه عواملی ممکن است موجب اجرا یا عدم اجرای قانون بشوند؟ همه می‌دانیم که اجرای قانون اساسی در ایران، همیشه با مشکل روبه‌رو بوده است. بعد از مدت کوتاهی از تصویب، بخش‌های مهمی از قانون اساسی مشروطه تعطیل یا معوق می‌شود و پس از آن هم دومین قانون اساسی که در جامعه ایران تجربه می‌شود، قانون اساسی جمهوری اسلامی است که بخش‌هایی از این قانون هم معطل مانده است. در اینجا ما به این پرسش برمی‌خوریم که چه عوامل یا موجباتی در جامعه ایران باعث تحقق نیافتن کامل قانون اساسی و قوانین زیرمجموعه آن می‌شود؟ پاسخ ساده به این پرسش کاملاً سطحی و روبنایی این است که ضعف دستگاه‌های اجرایی باعث اجرانشدن قانون می‌شود. این پاسخ غلط نیست، اما کاملاً سطحی و موردی است و نمی‌تواند یک پاسخ منسجم و سیستماتیک باشد اما رایج‌ترین و معمول‌ترین پاسخی که به این پرسش داده می‌شود و در ادبیات سیاسی، حقوقی و اجتماعی و به‌خصوص در مورد قوانین مربوط به نهادهای حقوق اساسی مطرح است این است که قانون اساسی به دلیل قدرت آمرانه حکومت اجرا نمی‌شود. به عبارت دیگر در فرهنگ سیاسی ایران تصور بر این است که علت اصلی اجرانشدن قانون اساسی، "حکومت‌ها" هستند.

چشم‌انداز ایران: در رابطه با قانون اساسی مشروطیت هم همین استدلال مطرح می‌شود؟

دکتر نوروزی: بله. در واقع چه در مورد قانون اساسی مشروطه و چه در مورد قانون اساسی جمهوری اسلامی، تصور رایج این است که این حکومت است که نمی‌گذارد قانون اساسی تمام و کمال اجرا بشود و اگر حکومت بخواهد اجرا می‌شود. بحث اصلی از همین پرسش و همین پاسخ شروع می‌شود.

چشم‌انداز ایران: البته معمولاً این صاحبان قدرت هستند که ممکن است با حقوق اساسی ملت مخالفت داشته باشند. از ابزارهای قدرت هم برخوردارند و می‌توانند حقوقی را که در قانون اساسی برای ملت پیش‌بینی شده است رعایت نکنند. همیشه هم دولت‌ها هستند که در مظان ایراد نقض قانون اساسی قرار می‌گیرند.

**دکتر نوروزی:** این صورت ظاهری مسئله است و از نظر حقوقی محض هم غلط نیست. دولت مسئول اجرای قانون است و اگر خودش قانون را اجرا نکند، مسئولیت دارد. اما اگر موضوع را عمیق‌تر بررسی کنیم و به جای نگاه از قلمرو حقوقی محض، از حوزه جامعه‌شناسی حقوق تحلیل کنیم، پاسخ دیگری خواهیم یافت. در واقع از منظر جامعه‌شناسی حقوق، پرسش بنیادین این است که چرا دولت این توانایی را پیدا می‌کند که قانون را اجرا نکند یا حتی آن را نقض بکند. یک جنبش اجتماعی با سختی و مرارت پیش می‌رود، با اندیشه‌های اصلاحی و آزادیخواهانه، پیروز و سپس حاکم هم می‌شود. ولی باز دست‌کم بخش‌هایی از همان مناسبات پیشین را - که قبلاً نفی شده بود - در عمل بازتولید می‌کند. یعنی آنچه در مرحله استقرار نظم جدید اتفاق می‌افتد، دست‌کم از آنچه که در مرحله نفی نظم حقوقی قبلی خواسته می‌شد خیلی فاصله می‌گیرد. چرا نظم جدیدی که برآمده همان جنبش است، نمی‌تواند همه خواست‌های جنبش را در قالب‌های حقوقی و نظم جدید برقرار کند؟ تجربه یکصد و چندساله ما می‌گوید که دولت عامل اصلی و اولی نیست؛ زیرا اگر چنین بود، در مشروطه و نیز پس از آن، این اتفاقات نمی‌افتاد.

این طرز تلقی، که برای شکل‌گیری دموکراسی و یا استبداد، علت اصلی را اراده حکومت‌ها و دولت‌ها می‌داند، در اصل عامل اراده سیاسی را عامل اصلی می‌داند و نقشی اثرگذار برای ساخت اجتماعی و مقتضیات آن قائل نیست؛ اینها می‌گویند اگر در جامعه‌ای دموکراسی هست، علتش آن است که دولت خواسته و اگر استبداد وجود دارد، باز هم به دلیل خواست دولت است. پس باید آزادیخواهان به رأس قدرت بیایند تا از بالا آزادی را در جامعه منعکس کنند. اتفاقاً جوهر این نوع تفسیر همان استبداد است؛ این‌که عده‌ای بیایند و از بالا به مردم استبدادزده، آزادی هدیه کنند. گرچه قوانین دموکراتیک تصویب می‌شود، اما عملاً طرحی استبدادزده تولید می‌شود.

اما در یک طرز تلقی دیگر، استبداد یا دموکراسی محصول اراده سیاسی نیست، بلکه دستاورد مناسبات و ساختار اجتماعی است که ساختار قدرت هم بخشی از آن است. پس اگر قرار است دموکراسی اتفاق بیفتد، باید در ساختار اجتماعی تغییراتی روی دهد. قوانینی که با ویژگی‌های پیچیده، گونه‌گون و بغرنج ساختار اجتماعی سازگار نیستند، نمی‌توانند جامعه را به دنبال خود بکشند. این قوانین در

واقع چون از درون جامعه بیرون نیامده‌اند، نمی‌توانند جامعه را در جهت مطلوب خود سامان دهند.

چشم‌انداز ایران: برای مثال، قانون کار، که به این دلیل که متناسب با فرهنگ کارگری در ایران تدوین نشده، پس از چندین سال اکنون بحث ضروری بازنگری آن در سطح جامعه و مسئولان مطرح است. هرچند که این قانون از نظر حقوقی از مبانی محکمی برخوردار است.

دکتر نوروزی: نکته‌ای که شما در مورد قانون کار فرمودید کاملاً درست است. فرهنگی که در موضوع روابط قانون کار ایران منعکس است، هنوز در کشور ما چندان نهادینه نشده است. مسئله این است که ما نمی‌توانیم همه این کمبودها را به عهده اراده حکومت بگذاریم.

چشم‌انداز ایران: آیا قانون می‌آید که مناسبات را سامان بدهد یا آن‌که قانون باید از مناسبات بجوشد؟  
دکتر نوروزی: هر دو با هم.

چشم‌انداز ایران: مناسبات مورد نظر شما چه هستند؟ از یک طرف می‌گویید که قانون قانون‌اساسی مشروطه، دموکراتیک بود، اما از آن طرف می‌گویید که مناسبات لازم برای اجرای آن وجود نداشته است. اگر قانون‌اساسی از مناسبات نجوشیده باشد، باید عنوان دموکراتیک را از روی آن برداشت. قانون‌اساسی‌ای دموکراتیک خواهد بود که از مناسباتی جوشیده باشد و در یک روند طبیعی رو آمده باشد. نکته دیگر این‌که مناسباتی که نتوانسته این قانون را اجرا بکند چه بوده است؟ مردم و حاکمیت چه سهمی داشته‌اند؟ موانع چه بوده‌اند و ضعف‌های طبیعی جامعه ایران چه بوده است؟

دکتر نوروزی: پرسش شما بجاست. من باز هم تأکید می‌کنم که قانون‌اساسی مشروطه دموکراتیک بود ما هر قانونی را از دو منظر با دو منطقی می‌توانیم نگاه کنیم؛ وقتی ما از منظر درونی قانون را نگاه می‌کنیم، با یک منطقی حقوقی وارد آن می‌شویم: حرف این قانون چیست؟ آیا پیرو قواعد و اصول حقوقی بوده؟ ادبیات و نگارش آن چقدر حقوقی است؟ و این قبیل امور. این می‌شود داوری حقوقی

محض از قانون. اما از یک منظر، نسبت قانون با امور موضوعی خارج از خودش مطرح می‌شود. اینجا منطبق حقوق و روش‌شناسی حقوقی به‌تنهایی پاسخگو نیست. ما باید ببینیم که این قانون با بیرون از خودش و با موضوعش چه نسبت و ارتباطی دارد. ممکن است قانونی به لحاظ حقوقی خوب باشد - مثلاً در همین بحث‌های حقوق اساسی می‌گوییم قانون دموکراتیک است و به لحاظ حقوقی هم قانون کاملی است - اما وقتی می‌خواهد با بیرون از خودش ارتباط برقرار کند، مشکل پیش می‌آید. اینجا دیگر اشکال به ذات خود این قانون وارد نیست. قانون در داخل خودش خوب است، ولی با مناسبات اجتماعی تناسب ندارد. یعنی قانونگذار نتوانسته درک درست و دقیقی از مسائل اجتماعی پیدا کند و مقررات منظم را در قالب قانون، به‌گونه‌ای طراحی کند که در پازل مناسبات اجتماعی جایگاه محکم و نقشی اثرگذار بیابد.

چشم‌انداز ایران: قوانین جزئی یا قوانین زیرمجموعه‌ای برای همین است که قانون اساسی مادر را متناسب با شرایط سامان بدهد، مگر غیر از این است؟ نگفتید که چه اتفاقی افتاد که قانون اساسی مشروطه دموکراتیک اجرا نشد؟

دکتر نوروژی: خود اینها متضمن قواعد و اصولی است که باید دید همان‌ها تا چه اندازه قابل تحقق است یا این‌که برای کم‌کردن این فاصله و متناسب کردن آن، چه روش‌هایی را می‌توان ارائه داد. بله، قانون این کار را می‌کند، ولی خود این نهادها گاهی اصولاً ممکن است ناسازگار باشند یا این‌که اجرا مستلزم مقدماتی باشد که باید آن را در مناسبات اجتماعی فراهم آورد. مثالی می‌زنم: هیئت منصفه نهادی است که از سال ۱۲۸۶ شمسی با متمم قانون اساسی مشروطه، به نظام جمهوری ما وارد شد. خود هیئت منصفه مفهومی است وابسته به افکار عمومی. افکار عمومی و وجدان جمعی باید وجود داشته باشد و مشارکتی با عرصه عمومی داشته باشد و با هویتی معین، رابطه متقابلی با ساختار قدرت داشته باشد تا هیئت منصفه تشکیل بشود و کارش را به درستی انجام بدهد. تصور من این است که دست‌کم در آن سال‌ها این ویژگی‌ها در جامعه ایران وجود نداشته، هرچند که دولت هم مایل به تلاش برای تحقق این نهاد نبوده است. اما در دو دهه اخیر، مجموعه تحولات اجتماعی به‌تدریج جوری تغییر می‌کند که از یک سو شرایط اجتماعی برای شکل‌گیری این نهاد آماده‌تر می‌شود و از سوی دیگر این شرایط، خودش را به



دولت تحمیل می‌کند و در یک رابطه تعاملی، سرانجام نهادی با عنوان هیئت منصفه واقعیت خارجی پیدا می‌کند.

وقتی می‌گویم "مناسبات"، حکومت و دولت هم بخشی از آن است - غیر از دولت‌های کودتایی - دولت را برآیند خود مناسبات می‌دانم و آن را از مناسبات جدا نمی‌کنم و دولت خودش بخشی از مناسبات اجتماعی است. لذا اگر در جامعه‌ای دولتی هست - با هر ویژگی - این سیستم حکومتی به شکل‌های مختلف خصوصیات و مناسبات اجتماعی را بازتاب می‌دهد که وقتی خودش به قدرت می‌رسد این وضعیت را تشدید می‌کند. در دولت‌های کودتایی این مسئله به‌گونه‌ای دیگر است؛ دستگاه عظیم نظامی می‌آید و خود را تحمیل می‌کند.

چشم‌انداز ایران: منظورتان از مناسبات چیست؟ شیوه تولید، تکامل نیروهای مولد اعم از انسان، ابزار و روابط بین انسان‌ها مورد نظر شماست یا این‌که فرهنگ و آگاهی را در نظر دارید؟

دکتر نوروزی: تمام اینها هست. شیوه تولید، نظام طبقات، ویژگی‌های فرهنگی جامعه، گروه‌بندی‌ها و ساخت‌های اجتماعی، دینی، عشایری، روستایی و شهری، نظام پیچیده و دقیق قواعد رفتاری عرفی و... همه این منظومه را در نظر دارم. با همین مفهوم تأکید می‌کنم که دولت به نوعی برآیند همین مناسبات است.

چشم‌انداز ایران: ممکن است این مناسبات اجتماعی دربرگیرنده اکثریت جامعه ما نباشند، ولی قدرت فلج‌کنندگی داشته باشند. آیا آن هم مورد نظرتان هست؟ فرض کنید اول انقلاب بنی‌صدر ده‌میلیون رأی آورد و مدنی دومیلیون. آن‌موقع گفته می‌شد که دومیلیون رأی مدنی مهم‌تر و کارسازتر از ده‌میلیون رأی بنی‌صدر است با این استدلال که پشت ده‌میلیون رأی بنی‌صدر تشکیلاتی وجود ندارد، ولی پشت دومیلیون رأی مدنی کارخانجات و بازاری‌ها هستند. مثلاً اگر یک روز شیر پاستوریزه توزیع نشود تهران را فلج می‌کند. یک کارخانه‌دار یک رأی نیست و می‌تواند کارخانه را تعطیل کند. به این دلیل می‌گفتند قدرت آقای مدنی با مناسباتی که دارد، از ده‌میلیون رأی بنی‌صدر بیشتر است. منظور شما به‌طور شفاف چیست؟ آیا مناسبات به‌عنوان عامل بازدارنده قانون‌اساسی مطرح است یا منظور

این است که ملتی اصلاً رشد نکرده تا صلاحیت پیگیری اجرای این قانون را داشته باشد؟

**دکتر نوروزی:** به هر حال بعضی گروه‌های اجتماعی از قدرت نفوذ و قدرت عمل بیشتری برخوردار هستند و بعضی کمتر که این هم باز به همان مناسبات برمی‌گردد. مثلاً به قول شما در دوره‌های مختلف تاریخ ایران، بعضی از گروه‌ها بیشتر تأثیر گذاشته‌اند و بعضی کمتر می‌شود این را مطرح کرد که جنبش‌ها یا جریان‌های آزادخواه در ایران چه خصوصیتی داشته‌اند که نتوانسته‌اند شکل‌پذیری درستی کنند. نتوانسته‌اند به یک نظم سازمانی و پایدار چه در بخش مدنی و چه در بخش سیاسی یا قدرت رسمی دست پیدا کنند. چه موجباتی سبب شده است تا جنبش‌های اجتماعی، بخش‌های مدرن‌تر جامعه، که احتمالاً نقش فعال‌تری هم در شکل‌گیری و پیشرفت جنبش‌ها داشتند، بعد از موفقیت جنبش و در مرحله استقرار نظم جدید، به تدریج یا ساخت رسمی قدرت را به بخش‌های سنتی‌تر واگذار کنند یا اگر خودشان به قدرت رسیدند، کارکرد آمرانه پیدا کنند. این پیچش‌ها هم در بحث رابطه قانون و مناسبات در جامعه ایران وجود دارد. سخن من این است که قانون، هم برای سامان دادن نظم اجتماعی در مناسبات و هم خودش از دل آن مناسبات بیرون آمده است. موانعی در خود مناسبات وجود داشته که نگذاشته قانون - خصوصاً در بخش حقوق ملت و قواعد اصلی دموکراسی - اجرا شود. این نیست که فقط عین‌الدوله یا محمدعلی‌شاه یا لیاخوف یا قزاق‌های رضاخانی و بعد از آن خود رضاشاه، علت اصلی انحراف از قانون اساسی مشروطه بوده باشند. درست است اینها خیلی هم موثر بودند، اما چه می‌شود که آن جنبش عظیم مشروطه‌خواهی که با رسیدن به قانون اساسی مشروطه پیروز می‌شود، آرام‌آرام در کنارش جریان ضدمشروطه‌ای راه می‌افتد با گرایش‌های کاملاً استبدادی. به این ترتیب، قانون اساسی مشروطه خیلی ساده و راحت در مدت چهارده سال - تا سال ۱۲۹۹ که رضاشاه بخش اصلی قدرت را به دست می‌گیرد - آرام‌آرام کنار گذاشته می‌شود.

چشم‌انداز ایران: من از صحبت‌های شما این‌گونه فهمیدم که آدم باید "ملاحظه‌کار" باشد تا "محافظه‌کار"، یعنی این‌که ملاحظه مناسبات را هم در طراحی قانون اساسی بکند. علی‌رغم این‌که انقلاب مشروطیت خیلی عظیم بود،

عواملی مثل رضاشاه، لیاخوف، محمدعلی شاه و عین الدوله را یک پدیده خارجی ندانیم و در معادلاتمان در نظر بگیریم.

**دکتر نوروزی:** دقیقاً. اینها پدیده‌های داخلی‌اند و خودشان بخشی از مناسبات هستند. به‌گونه‌ای دیگر ما می‌توانیم این مثال را در مورد نهضت ملی هم بگوییم. نهضت ملی هم در دوره خودش نهضت بسیار بزرگی بود که سرمشق خیلی از جوامع و کشورهای دیگر می‌شود. اما آن موج عظیم توفانی با ارزان‌ترین قیمت و توسط معمولی‌ترین آدم‌ها در یک صبح تا ظهر طومارش در هم پیچیده می‌شود و اثری از واکنش مردمی درمقابل آن مشاهده نمی‌شود. ضمن آن‌که ارزش تلاش جریان‌های سیاسی در آن دوران به‌جای خود محفوظ است. این قانون نیست که جامعه را می‌سازد، درواقع جامعه است که به قانون معنا می‌دهد. قانون یک مفهوم ذهنی دارد و قانونگذاری یک عملیات ذهنی است. مفسر حقوقی هم قانون را تفسیر ذهنی می‌کند. زمانی که می‌خواهد این قانون در جامعه متعین بشود، جامعه است که آن را معنا می‌کند. البته در همه دنیا قوانین متروک فراوانی داریم، ولی در ایران فوق‌العاده زیاد است. به لحاظ تاریخی این تجربه در ایران به‌نظر می‌رسد که اثبات شده است، آنچه در ایران مسئله است قانون نیست، چنان‌چه در دوره‌های پیشین، قوانین خوبی داشته‌ایم - چه قانون اساسی و چه قوانین عادی - اما تنها به لحاظ نظری قوانین خوبی داشته‌ایم و در عمل معنای دیگری پیدا کرده‌اند.

به‌عنوان نمونه: در قانون اساسی جمهوری اسلامی از اصل بیست و چهار - اصل آزادی قانون مطبوعات که از سال ۱۳۵۸ در قانون اساسی هست - تا چند سال پیش اصلاً نه حرفی به میان می‌آمد و نه استفاده‌ای از آن می‌شد و نه به‌درستی اجرا می‌شد. اکنون هم به‌درستی اجرا نمی‌شود، ولی بهتر شده است. در چند سال اخیر اتفاقاتی افتاد که این اصل به یکی از اصول مطرح قانون اساسی تبدیل شد که در گفتمان حقوقی و سیاسی همه طرف‌های رقابت سیاسی بر آن در عمل تأکید دارند. پیش از این مناسباتی بود، آرام‌آرام در آن تغییراتی پدید آمده و جلوه جدیدی به این قانون داد و معنایی روشن‌تر و عملی به آن بخشید.

چشم‌انداز ایران: اما در سال ۱۳۵۸ که این قانون شکل گرفت مردم تشنه آزادی بودند، استبداد زمان پهلوی همه مطبوعات، کتاب‌ها، مقالات و همه‌چیز را به روی جوان‌ها بسته بود و جوانان واقعاً تشنه آزادی نشر بودند. معنی این حرف را دقیقاً

می‌فهمیدند که به خاطر داشتن و مطالعه کردن یک کتاب ممنوع شده چه شکنجه‌ها که شده بودند. بنابراین به نظر نمی‌رسد اصل آزادی مطبوعات در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ یک امر ذهنی بوده باشد، بلکه برعکس با تمام وجود نیازش لمس می‌شد و برای جوان‌ها قابل فهم بود. البته ما می‌پذیریم که هنوز کار فرهنگی گسترده‌ای نکرده بودیم تا بدانیم چه‌طور باید وارد عرصه مطبوعات آزاد شد، منتها آن یک توسعه فرهنگی را می‌طلبید که برعهده قانونگذاران و نخبگان جامعه است. به نظر می‌رسد در بحث شما بین "موانع" و "مناسبات" مرزبندی نشده است؛ این که به فرض چه موانعی آگاهانه جلوی آزادی مطبوعات را - علی‌رغم نیاز شدید جامعه به آن - گرفتند. به عبارت دیگر هر حرکت نویی که در جامعه عینیت می‌یابد و نیروهایی هم آن را قبول دارند موانع طبیعی هم بر سر راه خود دارد و باید با آنها برخورد و مقابله کرد. اول انقلاب برای همه آزادی ملموس بود، ولی شاید بگوییم که مهندسی آن را نمی‌دانستیم. حالا چون آمده‌ایم روی مهندسی و نحوه تحقق این آزادی کار می‌کنیم، لایحه مطبوعات گل سرسبد قانون اساسی می‌شود.

دکتر نوروزی: اتفاقاً این موردی که شما مثال زدید، از مصادیق همان پرسش یا نقیصه‌ای است که پیشتر هم گفتیم. نخست آن که این مطالبه آزادی چه اندازه زاینده ساختار اجتماعی بوده و دوم آن که چرا با وجود آن که در قوانین هم متجلی شد اما نتوانست در عمل صورت واقعی کاملی پیدا کند. گذشته از این، مقصود من از این که قانونگذاری یک فعالیت ذهنی است به معنای منفی آن نبود، بلکه به این معنا بود که یک ایدئالیزی است که هرکسی هر چیزی خواست روی آن بگوید. مقصودم این است که اصولاً قانونگذاری یک امر اعتباری است. موضوعی وجود دارد که قانونگذار می‌خواهد برای آن نظمی برقرار کند یا نظمی را تغییر بدهد یا ایجاد کند. قانونگذار مفاهیمی را از آنها اعتبار می‌کند و در قالب عبارت‌های قانونی منعکس می‌کند. اما هر تغییر و واقعه جدیدی که می‌خواهد در جامعه اتفاق بیفتد با مقاومت‌هایی همراه است. این مقاومت‌ها ممکن است از ناحیه گروه‌های اجتماعی باشد یا از ناحیه ساخت رسمی قدرت. بله، این مقاومت هم هست. اما بحث این است که خود این تغییر از کجا باید اتفاق بیفتد. مثالی که مطرح شد این بود که در سال ۱۳۵۷ مردم همه دنبال آزادی بودند، اما در همان سال هرکدام از ما از آزادی چه چیز می‌فهمیدیم! معنای آزادی چیست؟ اینها واژگان کلی است.

آزادی و کرامت انسانی که مقدس هم هستند و سال‌های طولانی است که مدام تکرار شده و جان‌های پاک‌ی هم بر سر این واژگان گذاشته شده و خیلی‌ها زندگی و آسایش خود را بر سر این واژگان داده‌اند. اما در جامعه، در کلیات اجتماعی یا همان تعبیری که به کار بردید "مهندسی اجتماعی" واقعاً به چه معناست؟ وقتی در جامعه ایران می‌خواهیم بدانیم مابه‌ازای بیرونی آزادی چیست؟ بخشی از این آزادی در امر سیاسی روشن است و حاملانی دارد. در حوزه سیاسی می‌گوییم که مثلاً مردم بتوانند آزادانه رأی بدهند و آزادانه سخن بگویند. این درست است. اما آیا دموکراسی فقط همین است یا مفاهیم پیچیده‌تر و عمیق‌تری هم وجود دارد؟ آیا دموکراسی از سیاست شروع می‌شود و به ساختار اجتماعی سرایت می‌کند و یا این‌که دموکراسی سیاسی خودش نتیجه روابط دموکراتیک در ساختار اجتماعی است؟ هنوز هم در مناطق مهم ایران پدر به خودش حق می‌دهد برای ساده‌ترین خطای دخترش او را به قتل برساند و بعد هم از طرف طایفه و اهل محل به‌عنوان قهرمان شناخته بشود. موارد زیادی داشته‌ایم در این سال‌های طولانی که کسی این کار را کرده و مردم در مقابل دستگاه قضایی و پلیس از او دفاع کرده‌اند. جای اینها کجاست؟ بنابراین مفهوم آزادی در عرصه سیاسی تا اندازه‌ای روشن است، اما اگر ما وسیع‌تر نگاه کنیم، در بخش‌های دیگر چندان هم روشن نیست. مسئله این است که ما قانونی را به تصویب می‌رسانیم به‌عنوان قانون اساسی. این قانون اساسی می‌خواهد در چه جامعه‌ای به اجرا دربیاید؟ آیا قانون اساسی در این جامعه می‌تواند معنای آرمانی خود را عینیت بخشد؟ تجربیات یک قرن اخیر نشان می‌دهد که مناسبات و عواملی - گاه ناشناخته - وجود دارند و خیلی دقیق نمی‌توانیم در مورد آنها صحبت کنیم، ولی مناسباتی وجود دارند که چندان نتوانسته برای محقق کردن آنچه در قانون اساسی می‌آید موفق باشد.

اینجا به آغاز بحث برمی‌گردم؛ آری درست است که قانون هم یکی از چیزهایی است که باید روی آن کار بشود، اما مسئله کاملاً فراموش شده همین "مناسبات" است. مثلاً مفهوم نهاد مدنی. نهادهای مدنی یکی از مهم‌ترین واحدهایی بودند که در پیشرفت اروپا و توسعه دموکراسی در اروپا تأثیرات جدی گذاشتند. در واقع نهادهای مدنی می‌توانند نهادهایی داوطلبانه باشند مثل تشکل‌های حمایت از محیط‌زیست، حمایت از گروه‌های ناتوان یا کم‌توان یا انواع اتحادیه‌های صنفی و

تشکل‌های کارگری، نهادهایی که در آن، گروه‌های اجتماعی برای دسته‌بندی خواسته‌هایشان و تعامل با سیستم اجتماعی و سیستم قدرت منسجم می‌شوند.

چشم‌انداز ایران: مهندس میرحسین موسوی هیئت‌های عزاداری را هم جزو نهادهای مدنی می‌شمرد. می‌تواند این‌گونه باشد؟

دکتر نوروزی: من از بعضی جامعه‌شناس‌ها شنیده‌ام یا در آثار آنها خوانده‌ام که این نهادها را هم به‌عنوان نهادهای مدنی تلقی می‌کنند. به اعتقاد من هم، با اصول کلی نهادهای مدنی سازگار است. در سال‌های اخیر چقدر مفهوم نهادهای مدنی جدی گرفته شد؟ چقدر نیروهای اجتماعی در نهادهای مدنی توزیع شدند یا نهادهای مدنی جدید ایجاد شد؟ در این دوره که به دوره اصلاحات مشهور شده تمام انرژی فقط در بخش سیاسی متمرکز شد و در جاهای دیگر از آن غفلت شد. مثلاً یک بخش از مناسبات اجتماعی ما به مسئله آموزش و پرورش برمی‌گردد. نظام آموزش و پرورش در ایران تا چه اندازه می‌تواند فرهنگ دموکراسی تولید کند؟

چشم‌انداز ایران: شما می‌گویید مثلاً آموزش و پرورش بیاید فرهنگ یا مناسباتی ایجاد کند که مردم را به سمت دموکراسی سوق بدهد. اما مناسباتی در درون مردم که داخل جامعه تعاملی دارند وجود دارد که هرچند از نظر روشنفکری که قانون‌اش را هم از فرانسه، بلژیک و کشورهای مرفعی می‌آورد این مناسبات سالم نیست، اما به‌هرحال وجود دارد. کودک در خانه و محله با روابط دیگری سروکار دارد که خیلی پیچیده‌تر و قدرتمندتر از آن چیزی است که آموزش و پرورش به او می‌دهد. حال، چگونه قانونگذار در شرایط دموکراتیک یک‌سری قوانین دموکراتیک را درون کشوری می‌آورد که هنوز مناسبات قبیله‌ای و قومی - به‌عنوان موانع جدی - بر آن حاکم است؟ در چنین فضایی چه باید کرد؟ به فرض قانونی که از خارج وارد شده، اگرچه مرفعی و دموکراتیک است، اما هیچ نسبتی با این شرایط ندارد و از آن طرف شرایط هر چند ارتجاعی است، روشنفکر نمی‌تواند آن را بپذیرد و نمی‌تواند در قانون هم لحاظ کند. پس چه‌طور می‌تواند آن روابط قومی، قبیله‌ای را به رسمیت بشناسد؟

وقتی حضرت محمد(ص) قرآن را به‌عنوان یک نظام قانونگذاری برای جامعه عرب آورد، بخش عظیمی از مناسبات - هرچند ارتجاعی جامعه عرب را که با

روح قرآن نمی‌خواند - به رسمیت شناخت تا در یک سیر تدریجی با آن برخورد کند و اساساً بر مناسبات درون جامعه عرب تأثیر بگذارد. برخی از صاحب‌نظران ما معتقدند که در دوران مشروطیت باید فرهنگ متناسب را تولید می‌کردیم. آیا صرفاً باید این کار را می‌کردیم یا این که قانون‌اساسی مشروطه جایگاه خاص خود را داشت و باید تدوین می‌شد؟ آیا اشکال به آن قوانین وارد است یا به روشنفکر؟ به هر حال از یک طرف ما ناگزیر بودیم که از کشورهایی که مدرن‌ترند الگو بگیریم و روشنفکر نمی‌توانست خودش را از این فرایند جدا کند و از سوی دیگر مناسبات جامعه ایرانی یک واقعیت بود. در اینجا روشنفکران ما چه نقشی را می‌توانستند ایفا کنند؟

دکتر نوروزی: صرف‌نظر از مفاهیم آرمانی، دموکراسی‌ای که می‌خواهد روی زمین و در متن زندگی مردم باشد آیا یک مفهوم جهان‌شمول است که همه‌جا و در همه زمان‌ها قابل اجراست یا وابسته به خصوصیات قومی و اجتماعی هم هست؟ شخصاً معتقدم که سازوکارهای دموکراسی امری کاملاً بومی است. برای نمونه، در سوئیس سازوکارهای دموکراسی به‌گونه‌ای است که همه موضوعات مربوط به زندگی روزانه مردم به رأی مستقیم مردم گذاشته می‌شود. از کسی شنیدم که به علت ترافیک سنگین، شهرداری ژنو تصمیم گرفت که پل دیگری - که این طرف شهر را به آن طرف شهر وصل می‌کند - ایجاد کند و این را به رفراندوم گذاشتند. مدلی که در ایالات متحده است یک مدل است. آنچه در هندوستان می‌گذرد به‌عنوان یک دموکراسی بزرگ از ویژگی‌های دیگری برخوردار است و...

اما روشنفکر ایرانی تا به حال پاسخی به این پرسش نداده است که آنچه از نظر او دموکراسی نامیده می‌شود، در واقع چه معنایی دارد؟ شاید بشود این تعبیر را به کار برد که روشنفکر ایرانی همیشه عمده‌ترین انرژی خود را تنها صرف اعتراض به وضع موجود کرده است و هیچ‌گاه به وجه ایجابی رفتار روشنفکری توجه نکرده است. مثلاً همواره صحبت از این شده که فاصله طبقاتی بد است. پاسخش چیست؟ با خصوصیات جامعه ایران و از دید قشربندی در جامعه ایران چه نظام حقوقی برای این حوزه‌های اقتصادی می‌توان ترسیم کرد؟ به این پرسش‌ها پاسخی داده نشده است. عمده‌ترین اتفاقی که افتاده این است که مفاهیم کلی عمومی که در غرب رخ داده در میان روشنفکران ما جا افتاده و موفقیت‌آمیز هم بوده است اما تلاشی برای درک مفاهیم بنیانی نشده است. منظورم تنها روشنفکران دانشگاهی

نیستند بلکه بخش بزرگی از روحانیت - در اندیشه سیاسی - هم این‌گونه بوده‌اند. شاید روشنفکر ایرانی تلاش کافی نکرده و دنبال این کار مهم نرفته تا آن دستاوردهایی را که در اثر جنبش‌های اجتماعی به‌دست می‌آید چگونگی نهادینه کند. ما بعد از یک‌صدسال تلاش‌های عظیم اجتماعی، به نقطه‌ای رسیده‌ایم که آرام‌آرام می‌خواهیم به پرسش‌های عمیق‌تر و شاید انتقادی‌تری بپردازیم.

هدف و تفکر و رفتار اصلی جریان روشنفکری در ایران و اصلاً اندیشه سیاسی در ایران، معطوف به تغییر قدرت سیاسی بوده و توجهی به تغییر خود مناسبات نداشته است و انرژی برای این بخش گذاشته نشده است. شاید بشود این‌گونه تعبیر کرد که این انرژی کلاً باید توزیع بشود و ضمن آمدن آن قوانین دموکراتیک، همزمان باید برای تغییرات اجتماعی هم اقدام کرد. در ایران نهادهای مدرن کارکرد کاملی ندارند. مثلاً نهاد مالیات؛ در ایران هیچ‌گاه از دورانی که وزارت دارایی تشکیل شد، از همان زمان رضاشاه تا به امروز، مالیات‌دادن و مالیات گرفتن یک رفتار نظام‌یافته اجتماعی نبوده است. همیشه از نظر مردم مالیات، پول زور است که دولت می‌گیرد. از نظر دولت هم مالیات پولی است که هر طور شده باید سر جمع بگیرد.

**چشم‌انداز ایران: فرهنگ گریز از پرداختن مالیات در همه اقشار ایرانی - اعم از روشنفکر و غیرروشنفکر - پایگاه جدی دارد.**

**دکتر نوروزی:** بله، در همه هست و هر دو طرف - مردم و دولت - هم حق دارند. می‌توانم بگویم که روح فرهنگ مالیات در ایران تقریباً همان چیزی است که در عهد قاجار بود. این درواقع بیانگر فاصله‌ای است که بین نظام قانونی و واقعیت بیرونی وجود دارد. بدیهی است که این فاصله با قانونگذاری محض حل نمی‌شود.

**چشم‌انداز ایران: تکیه شما روی کلمه "محض" یعنی این‌که قانونگذاری لازم است اما کافی نیست؟**

**دکتر نوروزی:** بله، یعنی ایجاد تغییرات پایدار مستلزم تغییرات اجتماعی است. حتی در نظام‌های قانونگذاری پیشرفته در جوامع پیشرفته، قانونگذار تنها منبع و مأخذ وضع قواعد حقوقی نیست. گروه‌های اجتماعی و نهادهای مدنی هم در تولید



قاعده حقوقی سهیم هستند و این به نزدیک شدن قانون با مناسبات خیلی کمک می‌کند. در ایران قانونگذاری به این شکل است که یک دانای کل به نام قانونگذار در رأس وجود دارد و بین قانونگذار تا خود جامعه یک نهاد واسطه هم وجود ندارد. قانونگذار به‌عنوان یک دانای کل به هر چه تشخیص می‌دهد عمل می‌کند. مشارکت عمومی یا مشارکت گروه‌های ذی‌نفع در فرایند قانونگذاری وجود ندارد. اینجا چندین گره به‌وجود می‌آید، یکی این‌که شناخت موضوعات جامعه برای قانونگذار مشکل می‌شود. دیگر این‌که فاصله بین قانونگذار و مردم باعث می‌شود که مردم امکان پذیرش کمتری از قانون داشته باشند و ضریب احتمال اجرای قانون کاهش پیدا می‌کند. بنابراین مسئله مهم این است که جریان روشنفکری، مسئله تغییرات را فقط نباید در حد "تغییر در قانون" بدانند چه‌بسا که خود قانون نقش درجه دوم داشته باشد. آنچه مهم است گسترش مناسبات دموکراتیک در متن اجتماعی است که چنین رفتاری مستلزم حوصله، فرصت و تحمل است. دموکراسی امروز اروپا، دستاورد ششصد تا هفتصد سال تحولات عظیم اجتماعی است. ما نمی‌توانیم تصور داشته باشیم که تصویب یک قانون، دو روزه نسخه دموکراسی و توسعه را بیچند و مشکل ما را حل کند.

چشم‌انداز ایران: آیا پیش از این‌که به مناسبات درون مردم فکر کنیم، نیاز نیست که به مناسبات درون روشنفکران بیندیشیم؟ یعنی روشنفکران ما به این درک برسند که باید به مناسبات درون مردم فکر کنند و آن را بشناسند. روشنفکر ما معمولاً هر چه را که وارد شود به‌سرعت می‌پذیرد. مثلاً وقتی مفهوم نهاد مدنی وارد ایران شد، با همان معنای کلی و در همان کادر پذیرفت. درحالی‌که نهادهای مدنی غرب در قالب احزاب، سندیکاها و اصناف شناخته می‌شوند ولی در ایران نهادهای دیگری وجود دارند که مردمی، عمومی و شخصی‌اند. مثلاً در دوران مشروطه قهوه‌خانه‌ها یکی از سازمان‌های مشروطه بودند که در آنها خبرها ردوبدل می‌شد و خیلی جدی عمل می‌کردند، ولی اینها در معادلات یک روشنفکر محاسبه نمی‌شود، چون او عادت کرده وقتی اسم نهاد آمد، مابه‌ازای آنچه آنها در کشورشان شناخته‌اند، ما هم باید بشناسیم! دکتر شریعتی می‌گوید که مسجد پارلمان مسلمان‌ها بوده است. او در عرصه دین این کار را کرد؛ ساختار دین را طوری مطرح کرد که می‌شد سازمان‌های عمومی

داخلی جامعه ایران را شناخت و با آنها سنخیت داشت. روشنفکر ایرانی با مفاهیم مدرن - که به آن اعتقاد هم دارد - این کار را نکرده است. گویی وقتی که اسم دموکراسی می‌آید دقیقاً آن تعریف‌هایی که آنجا هست باید بیاید و برای همین در سال ۱۳۵۷، کل قانون را به رأی کل مردم می‌گذارند و این رأی - چون به اسم دموکراسی و رأی عمومی گرفته شده - پشتوانه‌ای می‌شود که به هیچ‌وجه حق تغییری وجود ندارد. به این فکر نمی‌کنند که حتی خدا هم حکم خود را در قرآن عوض کرده است. اما از آنجا که قانون رأی نود درصد مردم را داشته نباید تغییر کند با هرکس هم که راجع به آن نظر مخالف بدهد، باید برخورد کرد. به نظر می‌رسد ذهن روشنفکران ما وارداتی است و هنوز مناسبات درونی خودشان تغییر نکرده تا بتوانند گامی برای تغییر مناسبات اجتماعی بردارند.

**دکتر نوروزی:** فراتر از جریان روشنفکری، اندیشه سیاسی و اندیشه مدیریت جامعه نیز دچار این نارسایی است. تصور عمومی در ایران از قانون این است که قانونی که به تصویب رسید حتماً اجرا می‌شود. از آن طرف قانون هم به نوعی نتیجه اراده سیاسی و حکومت تصور می‌شود، لذا وقتی جریان یا فرد انقلابی یا اصلاحگر می‌خواهد جامعه را تغییر بدهد، تمام تلاش خود را می‌کند تا وارد ساخت قدرت بشود که بتواند قانون را تغییر بدهد و جامعه درست بشود. تمام رفتار سیاسی ایران در سال‌های گذشته مبتنی بر همین پیش‌فرض بوده است.

چشم‌انداز ایران: در حوزه‌های علمیه هم همین‌طور است. طلبه‌ها می‌گویند که اگر ما نوآوری داشته باشیم و آن را علنی کنیم ما را منزوی می‌کنند. بنابراین باید سعی کنیم اول مرجع بشویم، قدرت داشته باشیم، بعد تحول ایجاد کنیم. در این روند تا بخواهند مرجع بشوند باید با ناملازمات زیادی سازش کنند. ممکن است در راستای این سازش باندهایی دورشان را بگیرند که اینها وقتی مرجع شدند و قدرت پیدا کردند اصلاً یادشان برود که می‌خواستند نوآوری کنند.

**دکتر نوروزی:** بله، این مدل اندیشه سیاسی و اندیشه اداره جامعه در ایران است. از این واقعیت غفلت می‌شود که در خود جامعه منظومه بزرگ و پیچیده‌ای از قواعد رفتاری عرفی وجود دارد که کار خودش را انجام می‌دهد و اتفاقاً جامعه ایران از این حیث بسیار قابل مطالعه است. اگر به عقب‌تر برگردیم، جامعه ایران در معرض تهاجم اقوام بسیاری قرار گرفته و ضریب مقاومت در جامعه ایران از این

نظر خیلی بالاست. وقتی ایران به وسیله اعراب فتح می‌شود، مدت کوتاهی نمی‌گذرد که زبان فارسی به زبان عربی قوام می‌دهد، یعنی بر آن تأثیر می‌گذارد؛ کشور مغلوب بر زبان کشور غالب تأثیر می‌گذارد! وزرای برجسته دولت‌های عرب ایرانی هستند؛ از جمله برامکه، خواجه‌نصیر و خاندان سهل. بعد مغول‌ها می‌آیند و باز همین اتفاق می‌افتد. قبل از مغول‌ها ترک‌ها می‌آیند. هر قومی که می‌آید با زبان، فرهنگ و لباس ایرانی خارج می‌شود. ضریب مقاومت در برابر تهاجم خارجی، در ذات فرهنگ ایران بالاست. بنابراین نمی‌شود چشم بر این فرهنگ بست و تصور کرد که این فرهنگ مانند مومی است در دست حاکم یا حتی حزب سیاسی که هر آنچه که خواست می‌تواند با آن انجام دهد. این نظام عرفی را باید شناخت. دولت از زمانی که قانون مجازات عمومی در ایران به تصویب رسید، با آیین فصل یا خونبری یا خون‌بس - که به‌ازای خون‌بهای دختر به خانواده مقتول تحویل می‌دهند - می‌جنگد، ولی هنوز موفق نشده آن را تغییر بدهد. یک عرف غیرانسانی که با ارزش‌های امروز ما و دنیا، مطلقاً ناسازگار است.

### چشم‌انداز ایران: مصدق هم اصلاً دست روی آن نگذاشت.

دکتر نوروزی: نمی‌شود این نظام را نادیده گرفت. باید دقیقاً آن را شناخت و حداقل این را باور کرد که برای ایجاد تغییر در این مناسبات، قانون اگرچه کارکرد دارد، ولی اصلاً یک امر کافی نیست و همین مناسبات می‌تواند معنای قانون را کاملاً تغییر بدهد. یا مثلاً حداقل تا حدود سال‌های دهه سی، نظام عشایری در ساخت حکومت در ایران تأثیر مستقیم داشت. عشایر قدرتمند بودند که در ساخت سیاسی ایران اثر می‌گذاشتند. اینها مسائلی است که باید ذهن جریان‌های فکری، سیاسی و حتی اداره‌کنندگان حکومت را به این سمت هدایت کند که ایجاد تحول در جامعه ایران مستلزم تغییر در مناسبات اجتماعی است و تغییر در مناسبات اجتماعی مستلزم ورود در مناسبات و اقدامات تدریجی و ملایم در تغییر این مناسبات است.

چشم‌انداز ایران: دو جریان قوی وجود دارد که می‌تواند مانع قانون‌گرایی باشد؛ نخست طبقه یا جریانی که اعتقادی به جایگاه قانون‌اساسی در دین اسلام ندارد و می‌گوید وقتی که حلال و حرام حضرت محمد(ص) تا روز قیامت مشخص و

ثابت است، "ما دیگر چه نیازی به قانون اساسی داریم؟ مرحوم آیت‌الله آذری قمی در مجلس اول گفت که مجلس جایگاه ارتباطات است، قانون هم مشخص است و ما به تقنینیه هم احتیاج نداریم." اینها عملاً قانون را دور زدند. یا این که آیت‌الله محمد یزدی در خطبه‌های نمازجمعه به این مضمون گفت که تک‌تک مواد قانون اساسی مشروط است به اصل چهارم، اصل چهارم مشروط است به موازین اسلامی، موازین اسلامی هم مشروط است به فهم شورای نگهبان. خوب فهم آنها حوزوی است و قانون چیزی است که با آموزش‌های حوزه نمی‌خواند.

جریان و طبقه دیگر پورسانناژبگیران کلان و قاچاقچیان و دلان بزرگ اسلحه و نفت و ترانزیت‌کنندگان مواد مخدر هستند که با قانون منافع اینها هم به خطر می‌افتد و از موضع منافعشان اصلاً قانون را قبول نداشته و ندارند. آیا می‌توان گفت اینها هم جزو مناسباتی است که شما از آن صحبت می‌کنید که گرچه بهترین قانون هم باشد، اینها قانون را دور می‌زنند؟

دکتر نوروزی: شاید من نتوانم تعبیر مانع را به کار ببرم، ولی واقعیت این است که آن تصور سنتی فقه هم بخشی از واقعیت اجتماعی ماست و در طول یک قرن اخیر کاملاً هم اثرگذار بوده است. اگر بگوییم از زمان واقعه رژی، تحریم تنباکو و فتوای میرزای بزرگ که شاید از اولین مصادیق ورود جدی روحانیت ایران به عرصه سیاسی است، این تأثیر مشهود است. در دوره مشروطه درمقابل میرزای نائینی یا آقای بهبهانی و آقای نوری و بعد از آن، این تأثیر و طرز تلقی یکی از واقعیت‌های جامعه ایران است. ممکن است که فراز و فرود داشته باشد، ولی واقعیتی انکارناپذیر است که در متن نظام اجتماعی ما وجود دارد. اینها چیزهایی است که من تأکید می‌کنم. باید حداقل این پرسش مطرح باشد که چه عواملی باعث می‌شود با وجود قوانینی که مجموعاً می‌توانیم بگوییم از نظر حقوقی محض، قوانین خوبی هستند اما نمی‌گذارند که این قوانین محقق بشوند. این عوامل به اعتقاد من منحصر در اراده سیاسی حکومت نیست. بخش اعظم آن در نوع مناسبات اجتماعی است.

چشم‌انداز ایران: یکی از دوستان لائیک می‌گفت که با قانون اساسی جمهوری اسلامی زن‌ها توانستند رأی بدهند، این کار را شاه هم در بهمن ۱۳۴۱ با فراندوم شاه و ملت انجام داد. گفتیم تفاوت آن این است که اینجا یک مرجع سنتی و

کاریزما، سازمان روحانیت را به جایی رسانده که رأی دادن زنان را بپذیرند، درحالی که در آموزش‌های آنان این کار حرام بود زیرا رأی دادن خودش یک نوع قضاوت است که یک زن یا مرد بی‌سواد تشخیص می‌دهد که بین دو مجتهد جامع‌الشرایط به کدام رأی بدهد و قضاوت هم برای زن ممنوع است. این رهبر کاریزما و مرجع سنتی مناسباتی را که مانع قانون‌گرایی بودند تغییر داد و از موضع شرعی، رأی‌دادن را تأیید می‌کند. لذا این می‌تواند یک کار روشنفکرانه باشد. در اثر انقلاب این نحلّه از سازمان روحانیت متاثر شد و رأی زنان را پذیرفت؛ یعنی در واقع قضاوت زنان را هم - هر چند با اکراه - پذیرفته است و این دگردیسی مهمی است.

دکتر نوروزی: بله، مثال‌های دیگری هم می‌شود زد که در واقع اندیشه فقهی در ایران اگرچه در رساله‌های عملیه خوب منعکس نشده، ولی در عمل بسیار تغییر کرده است. حتماً با ضوابط قضاوت در فقه شیعه آشنا هستید که قاضی باید چه شرایطی داشته باشد و چگونه قضاوت کند. جرایمی که در فقه شیعه در نظر گرفته شده، شامل حدود قصاص و دیات است. تعزیرات به دست حاکم است و برای آن قانون نداریم. اما نظام حقوقی ایران مبتنی بر اصل قانونی بودن جرم و مجازات است. این خیلی با تفکر سنتی فقه فرق دارد و پذیرفته شده هم است، هرچند که هنوز در رساله‌های عملیه نیامده است. این تحولات در دستگاه روحانیت هم اتفاق افتاده، در امور خانواده، امور کیفری و مدنی نیز تغییرات زیادی مشاهده می‌شود.

چشم‌انداز ایران: نتیجه بحث شما چه می‌شود؟ مناسبات را مطرح می‌کنید یا متدولوژی برخورد با مناسبات و این که چگونه می‌توانیم به یک قانون مناسب دست بیابیم را هم مطرح می‌کنید؟

دکتر نوروزی: این بخش هم قابل طرح است، اگرچه خود بخش مستقلمی می‌شود. به اعتقاد بنده هر جریانی که در ایران در اندیشه تغییرات اجتماعی به سمت آرمان‌های مطلوب است، ناچار باید این را بپذیرد که در وهله نخست تغییرات اجتماعی و ایجاد نظم حقوقی مناسب مستلزم اقداماتی برای اصلاح در مناسبات اجتماعی است. باید آن بخش از مناسبات اجتماعی که زمینه‌ساز شکل‌گیری و بازسازی انواع استبدادهاست شناخته بشود و به آرامی برای تغییر آنها تلاش شود. تغییرات فرهنگی یک بخش از این تلاش‌هاست. به‌خصوص می‌خواهم تأکید کنم

بر تلاش برای شکل‌گیری و گسترش انواع نهادهای مدنی. نکته بعد این که در جامعه ایران پیدا کردن الگوهای تعامل با حکومت باید مورد توجه قرار بگیرد. الگوهای تقابلی، ما را همچنان به سمت همان تجربه تکراری یک‌صدساله اخیر می‌برد. حکومت به‌عنوان یک بخش واقعی از این مناسبات در یک فرایند تعاملی است که بایستی تحقق پیدا بکند و سرانجام این که این فرآیند نمی‌تواند یک فرایند کوتاه‌مدت باشد. اندیشه سیاسی در ایران به تغییرات دفعی، فوری و آنی عادت کرده است. باید بپذیریم که تحولات و تغییرات به‌خصوص دموکراتیک در جامعه، زمان طولانی می‌خواهد. مسئله چندین و چنددهه است. منتها زمانی که جهت‌گیری‌اش را پیدا کند، خودش آرام‌آرام حرکت خواهد کرد. در این فرایند طبیعی است که قانون هم موثر است.

و اما قانون خوب، قانونی است که در وهله نخست با مشارکت فعال و اثرگذار گروه‌های ذی‌نفع اجتماعی تهیه بشود. همان‌طور که پیشتر گفتیم، در ایران گروه‌های ذی‌نفع اجتماعی اصلاً نقشی در قانونگذاری ندارند. نهایتاً در حد یک کارشناس، یا با دولت و یا با نماینده مجلس - آن هم در حد اظهارنظر - ارتباط دارند و تعیین‌کننده نیستند. این روند مستلزم پیچیدگی‌هایی است که من خودم انتظار ندارم به این زودی چنین اتفاقاتی بخواهد بیفتد.

مهم‌ترین راهکار این است که باید انرژی نیروهای اجتماعی بر سطح مناسبات گسترش پیدا کند و به‌خصوص در فرایند تعاملی با نظام حکومتی قرار بگیرد. نفی و تقابل با حکومت و بی‌توجهی به ساخت‌های اجتماعی نتیجه‌ای جز تلف شدن سرمایه اجتماعی نخواهد داشت.

چشم‌انداز ایران: از فرصتی که در اختیار نشریه گذاشتید متشکریم.

## آرای ملت اساس مشروعیت در قانون اساسی است (گفت‌وگو با حسین انصاری راد)<sup>۱</sup>

چشم‌انداز ایران: در گفت‌وگوی پیشین که با شما داشتیم، به این مهم اشاره کردید که در قانون اساسی همه‌چیز به آرای مردم مشروط است، از انتخاب مقام رهبری گرفته تا انتخابات دیگر و گفتید تنها راهی که برای ما مانده شرکت در انتخابات با ائتلاف اصلاح‌طلبان است؛ با توجه به شکل‌گیری این ائتلاف در انتخابات تجمیعی ۲۴ آذر، ممکن است ارزیابی خود را بیان کنید؟

حجت‌الاسلام انصاری راد: ابتدا به کلیاتی اشاره می‌کنم و بعد در مورد پرسش‌ها، توضیح می‌دهم. علاقه‌مندم به اهمیت رأی مردم و بیش از هر چیزی به اساسی و محوری بودن رأی مردم، در مشروعیت نه‌تنها رهبری و رئیس‌جمهور و نمایندگان، بلکه مشروعیت اصل نظام جمهوری اسلامی پردازم. اگر مردم انتخاب نکنند و در مرحله‌ای که مردم هنوز رأی نداده و اعتماد و انتخاب نکرده‌اند، هیچ‌چیزی رسمی و قانونی و در مرحله اثبات نداریم، نه‌تنها رهبر و رئیس‌جمهور و نماینده مجلس و دولت، بلکه نظام جمهوری اسلامی نداریم، زیرا طبق نص قانون اساسی، تحقق نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان یک سیستم مشروع و قانونی و رسمی مبتنی بر آرای عمومی و رأی مردم است، اصل اول قانون اساسی تصریح می‌کند که حکومت ایران، جمهوری اسلامی است به‌دلیل این‌که در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸، با اکثریت ۹۸/۲ درصد تمام کسانی که حق رأی داشتند به آن رأی مثبت دادند، بنابراین در قانون اساسی، مشروعیت نظام هم مبتنی بر رأی مردم است، رهبری هم با اختیارات مفصل و احصاشده و مهمی که در قانون اساسی به ایشان

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دوماهنامه‌ی «چشم‌انداز ایران»، شماره ۴۲، اسفند ۱۳۸۵ و فروردین ماه ۱۳۸۶.

داده شده است و گفته می‌شود ۸۰ درصد اختیارات کشور در دست رهبری است، دقیقاً مبتنی بر رأی مردم و انتخاب خبرگان منتخب مردم است. صریح قانون اساسی (۱) این است که تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است و این خبرگان منتخب است که از بین مجتهدان جامع‌الشرایط بسیار فردی را تشخیص می‌دهند و انتخاب می‌کنند.

این‌که آقای مصباح می‌گوید، اصالت جمهوریت تفکری است شرک‌آمیز و جمهوری که همه‌چیزش و اختیارش در دست مردم باشد و تابع هوس‌های مردم نوعی شرک است و بحمدالله ما از این شرک مبرا هستیم (۲) و یا می‌فرمایند، متأسفانه کسانی در اثر ضعف ایمان یا معرفت و تحت‌تأثیر فرهنگ لیبرال دموکراسی غرب می‌خواهند این بحث را نیز به نظام‌های غربی برگردانند و بگویند اعتبار ولی‌فقیه هم به رأی مردم است (۳) و نیز می‌گویند، ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات مجلس رضایت ولی‌فقیه است و اگر قانون اساسی را امام امضا نکرده بود، حتی اگر تمام مردم هم رأی می‌دادند هیچ اعتبار شرعی و قانونی نداشت. (۴) این سخنان آقای مصباح نه تنها برخلاف صریح قانون اساسی، بلکه نفی و انکار نظام جمهوری اسلامی است که قانون اساسی چارچوب و مرزهای آن را نشان می‌دهد. ثانیاً برخلاف تصریحات و اقدامات بنیانگذار جمهوری اسلامی است. (۵) ثالثاً برخلاف منطوق عقلی و فقهی در تعیین ولی‌فقیه است زیرا ولایت‌فقیه در مقام ثبوت هر صورتی داشته باشد در مقام اثبات تعیین و تعیین ولی‌فقیه از بین مدعیان بسیار در میان مجتهدان جامع‌الشرایط مبتنی بر تشخیص و اعتماد و انتخاب مردم است و هیچ راه عقلی و شرعی جز تشخیص و اعتماد و انتخاب مردم بی‌واسطه و یا به‌وسیله خبرگان منتخب مردم برای تعیین ولی‌فقیه وجود ندارد. رابعاً ولایت‌فقیه گرچه فتوای عده‌ای از فقها و بخصوص فتوای بنیانگذار جمهوری اسلامی است، اما در مقابل فقهای بزرگی مانند شیخ انصاری و آخوند خراسانی و مرحوم نائینی و آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خویی و بیش از یک‌نفر از بزرگ‌ترین مراجع کنونی که احتمالاً بیشترین پیرو را نیز دارند به ولایت‌فقیه فتوا نمی‌دهند و بنابراین ولایت‌فقیه برای بخش عظیمی از مردم به‌عنوان مجتهد و یا مقلد حکم شرعی تلقی نمی‌شود و الزام‌آور نمی‌باشد، پس اگر ولایت‌فقیه بخواهد الزام شرعی و قانونی برای همه مردم داشته باشد چاره‌ای جز تصویب آن به صورت قانون نخواهد بود. بدیهی است که ولایت‌فقیه صرفاً به‌عنوان یک حکم شرعی نمی‌تواند مورد اتفاق جامعه



ایرانی باشد. این امر مورد اختلاف است و ولایت فقیه فتوای عده‌ای از فقهاست، اما قانون اساسی وقتی آن را به‌عنوان یک اصل قرار داده و به رأی می‌گذارد و پذیرفته می‌شود، الزام‌آور و قابل عمل می‌شود. دیگرانی هم که ولایت فقیه را حکم شرعی نمی‌دانند به آن احترام می‌گذارند و اگر حکومت و قانون اساسی مشروع است و مردم به آن رأی داده‌اند برای آنان الزام‌آور و تعهدآور است؛ بنابراین مهم‌ترین رکن در قانون اساسی که نظام جمهوری اسلامی بر آن تکیه دارد و چارچوب آن را معین می‌کند رأی مردم است و این منطقی و عقلی است، که قبل از این که مردم نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مجلس را انتخاب کنند در مقام اثبات و رسمیت ما چیزی به نام نظام جمهوری اسلامی و رهبری و سایر سمت‌های رسمی و قانونی نداریم و اگر مبنای مشروعیت و تحقق نظام جمهوری اسلامی و بقیه ارگان‌ها، رأی مردم و انتخاب آنهاست، هیچ‌کس در این مرحله که مردم انتخاب می‌کنند و رسمیتی ندارد تا بتواند شرطی را بر مردم تحمیل کند و اگر انتخابات شرایطی دارد و باید رعایت شود شرایطی است که مردم به آن رأی داده و پذیرفته باشند، شرطی که انتخاب مردم را محدود سازد و بر آن تحکم کند و آن را نفی کند قطعاً غیرمشروع است، نتیجه این است که در قانون اساسی انتخابات مشروع و انتخابات آزاد انتخاباتی است که احزاب و مطبوعات و شخصیت‌های سیاسی و غیرسیاسی بدون هیچ قید و شرطی احساس آزادی در رأی دادن کنند و به نتیجه آرای خود در تمام مراحل مطمئن باشند.

اگر شرایط انتخابات به صورتی است که حتی احزابی که عضوی از پیکره ملت و جمهوری اسلامی هستند، مانند جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نهضت آزادی، ملی - مذهبی‌ها و شخصیت‌های مستقلی از این قبیل که با تمام وجود هر چند با اختلاف برداشت‌ها وابسته به نظام اسلامی هستند از داشتن روزنامه و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم باشند و صلاحیت آنها رد شده، در چنین وضعی انتخابات دچار اشکال اساسی است و حقیقت این است و راه نجات نیز این است که حق انتخاب حق همه ملت ایران است بدون هیچ تبعیض و استثنا و هرگونه محدودیتی که به این حق انتخاب آزاد خدشه وارد سازد، اصل انتخابات را مخدوش خواهد ساخت.

درباره انتخابات خبرگان هم عرض می‌کنم، خبرگان منتخب مردم، کارشناسان شناخت رهبری هستند و شرایط و نوع این کارشناسان را اصل موضوع رهبری و

شرایط خاص آن تعیین می‌کند که از این معنا به اصل مناسبت حکم و موضوع تعبیر می‌شود. معنای این اصل عقلی و بدیهی مورد استناد فقها این است که صفات و شرایط رهبری نوع کارشناسان مناسب آن را معین می‌کند، همچنان‌که برای شناخت سرطان و مسائل پزشکی، پزشک و متخصص پزشکی لازم است و برای شناخت مسائل کشاورزی، متخصص امور کشاورزی لازم است و این دو نوع کارشناس هرگز نباید جابه‌جا شوند، برای شناخت و انتخاب رهبری نیز که باید عادل و مجتهد مفتی در ابواب فقه و دارای بینش جمیع سیاسی و اجتماعی تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری (۶) باشد، کارشناس خاص مناسب این صفات لازم است؛ برای عدالت چند نفر عادل شهادت می‌دهند و برای اجتهاد کارشناس مسائل فقه لازم است و برای بینش سیاسی و اجتماعی و قدرت مدیریت و رهبری کشور بدون هیچ تأمل و تردیدی کارشناس و متخصص سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و مدیریت و رهبری در سطح کلان کشور و حتی در سطح بین‌المللی لازم است تا بتوانند رهبری را در بعد اجتهاد و سیاست و مدیریت کلان کشوری و جهانی تشخیص دهند و انتخاب کنند و بر او نظارت نمایند و به تصریح قانون اساسی اگر رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شده یا فاقد یکی از شرایط یادشده در اصول پنجم و یکصدونهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است او را از مقام خود برکنار کنند. (۷) کسانی که به تصریح قانون اساسی مسئول تشخیص رهبری در میان مجتهدان مدعی هستند تا او را از سوی مردم انتخاب نمایند و بر او نظارت کنند و در صورت فقد شرایط او را عزل نمایند، بدون شک باید نخبه‌ترین و دانشمندترین و موجه‌ترین شخصیت‌های فقهی و سیاسی و مورد اعتماد مردم باشند.

اشکال دیگری که در باب تعیین خبرگان رهبری وجود دارد این است که صلاحیت کاندیداهای خبرگان به‌وسیله شورای نگهبان تعیین می‌شود و شورای نگهبان نیز به‌وسیله رهبری معین می‌گردد. به نظر می‌رسد اشکال این نوع انتخاب احتیاج به فیلسوف و ژرف‌نگری زیاد ندارد، اما تعجب است از برخی از مدعیان فلسفه که دور واضح این نوع انتخاب را بهانه‌جویی مخالفان می‌خوانند و می‌گویند: از همان اوایل این شبهه را مطرح کردند، البته جواب‌های قانع‌کننده و منطقی به اینها داده شد و هر روز به شکلی دامن می‌زنند و مخصوصاً برخی جوان‌ها گمان می‌کنند که این مسئله جدی است. (۸) توضیح روشن این است که رسمیت و

قانونی بودن رهبر در مقام اثبات متوقف بر انتخاب خبرگان است و چگونه امکان دارد رهبری از خبرگانی که خود رهبر به آنها رسمیت بخشیده است، رسمیت دریافت کند، این تقدم شیء بر خودش است و از این جهت فرقی بین وجود عینی و وجود اعتباری نیست که گاهی هست و گاهی نیست و وجود و عدم آن دائرمدار علت آن است. حقیقت این است که اقتضا، محتوا و مفهوم حقوقی انتخاب خبرگان از سوی مردم برای تعیین رهبری که مهم‌ترین اختیارات و نقش را در اداره کشور دارد ایجاد می‌کند که نخبگان درجه اول کشور در بخش فقهی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری مجلس خبرگان را تشکیل دهند و از استقلال کامل در پژوهش، نظارت، اظهارنظر و تصمیم‌گیری برخوردار باشند.

چشم‌انداز ایران: در شورای دوم، مردم منفعل بودند، در حالی که فرایند انتخابات قانونی بود و کسی رد صلاحیت نشد، ولی در شورای سوم عوامل بازدارنده بیشتر بود، ولی مردم بیشتر شرکت کردند. از نظر شما، ویژگی حرکت مردم چه چیزی است؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** شورای دوم، مسبوق به انتخابات ریاست‌جمهوری اول و دوم آقای خاتمی بود و همچنین در شورای اول که با اکثریت قاطع مردم انتخاب شدند. در دوره اول ۸۰ درصد مردم شرکت کردند و آقای خاتمی رأی کم‌نظیری آورد. در مرحله دوم انتخابات ریاست‌جمهوری هم مردم شرکت کردند و آقای خاتمی را با رأیی بیش از رأی اول، انتخاب کردند. مجلس ششم در همین راستا با رأی اکثریت مردم به اصلاح‌طلبان تشکیل شد. در شورای شهر اول، مردم مجدداً به اصلاح‌طلبان رأی دادند. احساس مردم این بود که با چهار انتخاب اساسی که اصلاح‌طلبان را با رأی قاطع انتخاب کرده بودند، مطالبات قطعی آنان چون حاکمیت قانون و بسیاری مسائل دیگر، محقق نشد. در مرحله بعد یأس مردم از انجام مطالبات، سبب شد که در انتخابات شورای دوم شرکت نکنند و در نتیجه اصول‌گرایان با رأی بسیار محدود و کمی شورای شهر را به دست گرفتند، اما انتخابات اخیر هم به مجلس هفتم و هم به انتخابات ریاست‌جمهوری نهم مسبوق بود که باز مردم متوجه شدند که شرکت‌نکردن آنها نمی‌تواند کارساز باشد و نتیجه‌ای ندارد. بنابراین بخشی از مردم احساس کردند که شرکت آنها از

شرکت نکردن بهتر است. نتیجه هم این شد که دیدیم اصلاح‌طلبان در سطح کشور، اکثریت آرا را از آن خود کردند.

چشم‌انداز ایران: گفتمان دموکراسی در ایران و منطقه پس از اشغال عراق، به گفتمان امنیت تبدیل شد، آیا ناامنی در منطقه و نگرانی از جنگ و برخی تندروی‌ها تأثیری بر آرای مردم نداشت؟

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: می‌توان گفت که شعارها و تندروی‌ها پس از دوم خرداد ۸۴، مردم را به این نتیجه رساند که این شعارها نمی‌تواند برای کشور ما مفید باشد. این جنبه هم تا حدی در حضور مردم در انتخابات موثر بود.

چشم‌انداز ایران: برخورد مسئولان نظام را در این انتخابات چگونه تحلیل می‌کنید؟  
حجت‌الاسلام انصاری‌راد: تصور نمی‌کنم این انتخابات برای مردم، انتخابات شوق‌آمیز، امیدوارکننده، با اطمینان و اعتماد بسیار باشد. آشکارتر بگویم مردم در مقایسه بین دو نیرو این رأی را دادند، فرار از امری که مردم از آن تا حدی هراسناک بودند. البته این تحلیل در مورد شهرستان‌های بزرگ و تهران قابل تبیین است. در شهرستان‌ها، وضعیت متفاوت است و کاملاً جنبه محیطی دارد، جنبه‌های سیاسی آن از تهران بسیار کمرنگ‌تر است. شرکت آنها تا حدی مسائل و منافع شخصی، قبیله‌ای، گروهی و فردی را در بر می‌گیرد.

چشم‌انداز ایران: فهرستی که کاندیداهای اصلاح‌طلبان که مورد تأیید آقایان خاتمی، کروبی و هاشمی بود، در دست بخشی از مردم قرار گرفت، آیا کسانی که به این فهرست رأی دادند، آگاهانه رأی دادند یا خیر؟  
حجت‌الاسلام انصاری‌راد: قشری از سیاسیون و کسانی که با مسائل سیاسی آشنا بودند، با توجه به شرایط عمومی کشور و تجربه‌های گذشته، تشخیص دادند که در این انتخابات شرکت کنند و ائتلاف آقایان خاتمی، کروبی و هاشمی و در جمع اصلاح‌طلبان، بدون شک موثر بوده است.

چشم‌انداز ایران: اظهارنظرهای مسئولان اجرایی نشان می‌داد که توافق زیادی با یکدیگر نداشتند. از سوی دیگر در هیئت ناظران هم به دلیل نارضایتی مردم و

اختلاف میان اصول‌گرایان، یکدستی نبود، اصول‌گرایان هم فهرست واحدی نداشتند، در نتیجه هدایت سازمان‌یافته آرا در این دوره از انتخابات نمی‌توانست وجود داشته باشد. این نظریه تا چه حد درست است؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** بین آقایان احمدی‌نژاد و قالیباف به‌طور مشخص اختلاف مواضع وجود داشت و در بین اصول‌گرایان هم در کلیت اختلافی وجود داشت و نتوانستند به فهرست واحدی برسند، طبیعتاً در موفق‌نبودن اصول‌گرایان موثر بود و در پراکنده‌شدن آرای اصول‌گرایان نقش ایفا کرد. اجمالاً به نظر می‌رسد مشکل اساسی در مسئله انتخابات، همان چیزی است که در سطح کشور وجود دارد و عبارت است از این‌که مردم احساس نمی‌کنند آنچه مطلوب آنهاست و اراده آنها بر آن تعلق گرفته، بتواند نتیجه انتخابات باشد.

چشم‌انداز ایران: آیا می‌توان گفت مردم در تحلیل شرایط چنین استدلال می‌کنند، در حالی‌که در عراق و افغانستان ناامنی است، انتخابات روزنه‌امیدی برای امنیت است؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** در بدنه جامعه این مسائل خیلی موثر نیست. در بین سیاسیون کم و بیش این تحلیل وجود دارد و ممکن است تأثیری داشته باشد، ولی آن‌طور که در بدنه جامعه این تحلیل کارساز باشد، وجود ندارد.

چشم‌انداز ایران: گفته می‌شد آقای هاشمی نمی‌خواستند کاندیدا شوند، اما مقامات بالا از ایشان خواسته‌اند که کاندیدا شوند. آقای هاشمی هم با این تضمین که تخریبی علیه ایشان صورت نگیرد و هدایت سازمان‌یافته آرا هم نباشد شرکت کردند و به‌دنبال این تضمین بود از حق نظارت بر انتخابات استفاده کرده و تعدادی ناظر در حوزه‌ها قرار دادند. این موضوع تا چه حد می‌تواند صحت داشته باشد؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** آقای هاشمی با دو تجربه‌ای که از انتخابات گذشته مجلس و ریاست‌جمهوری داشتند، طبیعتاً ایجاب می‌کرد که با احتیاط بیشتری وارد انتخابات شوند. البته من خبر مستندی ندارم، ولی قراین این نظریه را تأیید می‌کند که آقای هاشمی باید ارزیابی دقیقی از نیروهای موثر داشته باشند و تفاهمی برای عدم تخریب وجود داشته باشد تا ایشان در انتخابات شرکت کرده باشند.

چشم‌انداز ایران: اختلاف آرای چشمگیر میان آقای هاشمی و رئیس پیشین مجلس خبرگان چگونه تبیین می‌شود؟  
حجت‌الاسلام انصاری‌راد: تصور می‌کنم مردم بین دیدگاه‌های تا حدی اصلاح‌طلبانه آقای هاشمی و نظرات اصول‌گرایانه دیگر کاندیداها تفاوت قائل شدند. رأی به ایشان، رأی به اصلاحات بود.

چشم‌انداز ایران: آیا می‌توان این را رشد سیاسی مردم به‌شمار آورد؟  
حجت‌الاسلام انصاری‌راد: با ائتلافی که ایشان با آقایان کروبی و خاتمی کردند، مردم آقای هاشمی را نماینده اصلاح‌طلبان شناختند.

چشم‌انداز ایران: گفته می‌شود عده‌ای از بدنه مردم که وفادار به آبادگران بودند، وقتی مقام رهبری گفتند دولت نباید در انتخابات دخالت کند، اما آنها ستادهایی به‌نام حامیان دولت و رایحه خوش خدمت مطرح کردند. این کار را مغایر با سخنان رهبری دانستند و باعث شد که به آنها رأی ندهند. آیا این برداشت درست است؟

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: کسانی که در این انتخابات زیر پرچم دولت قرار داشتند، به‌واسطه برخی از سیاست‌های داخلی و خارجی دولت، از بسیاری از آرای مردم محروم شدند.

چشم‌انداز ایران: در شورای دوم تلاشی صورت گرفت که حتی آقای تاج‌زاده هم وارد شورا نشود. چه شد که این‌بار حاضر شدند هزینه اجتماعی بدهند، ولی این ریسک را بکنند که افرادی بالا بیایند؟

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: سردمداران مملکت و آنهایی که اداره کشور را در دست دارند، به رأی و شرکت مردم احساس نیاز می‌کنند. تصور می‌کنم این هراس وجود داشت که اگر آن سخت‌گیری‌های گذشته را تکرار می‌کردند و مقداری انعطاف نشان نمی‌دادند به شرکت‌نکردن مردم می‌انجامید و این برای رهبران اصول‌گرا قابل تحمل نیست.

چشم‌انداز ایران: پس چرا این عدم انعطاف را در رد صلاحیت کاندیداهای خبرگان نشان دادند و سخت‌تر از دوره‌های پیش عمل کردند، ولی رأی خبرگان بیش از شورای شهر بود. این موضوع را چگونه تبیین می‌کنید؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** باید بگویم از جزئیات آنچه که در صندوق‌ها و شمارش آرا رخ داده اطلاع دقیقی ندارم. از این نظر اظهارنظری در کیفیت اخذ آرا و اعلام آرا نمی‌توانم داشته باشم، اما این‌که انتخابات خبرگان را با انتخابات شوراها هماهنگ کرده‌اند، الزامی برای بسیاری از مردم به وجود آورد که در حوزه رأی‌گیری به خبرگان هم رأی بدهند. همان‌طور که برخی از اخبار می‌گویند، در بعضی از حوزه‌ها الزامی هم بود، دو یا سه برگ به دست اشخاص می‌دادند، یعنی وضعیتی بود که کمتر کسی می‌توانست سر صندوق تصمیم بگیرد که به کجا رأی بدهد. اگر این دو انتخابات را جدا می‌کردند، وضعیت انتخابات خبرگان به این شکل نبود.

چشم‌انداز ایران: تحلیل بعضی‌ها این بود که مردم نسبت به انتخابات خبرگان بی‌تفاوت هستند و آن را با انتخابات شوراها تجمیع کردند که رأی خبرگان هم بالا برود، اما در عمل دیدیم آرای که مردم به خبرگان دادند در تهران بسیار بیشتر از شوراها بود.

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** البته من نمی‌توانم این را تأیید کنم. چون در تهران شاهد بودم که در برخی از حوزه‌ها بسیاری از مردم تنها به شوراها رأی می‌دادند و در خبرگان و حتی در میان‌دوره‌ای مجلس شرکت نمی‌کردند، از این رو این امر عجیبی است.

چشم‌انداز ایران: آیا مردم در این انتخابات از روی شوق شرکت کردند یا از روی عادت؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** برداشت من این نیست که مردم با امید، شوق، اطمینان و اعتماد شرکت کردند، منظورم، توده مردم است. هر چند ممکن است عده‌ای از سیاسیون چه اصلاح‌طلب و چه اصول‌گرا، این‌گونه شرکت کرده باشند، ولی عامه مردم نمی‌توانستند با اعتماد، آسودگی و امید در این انتخابات شرکت کنند. شرکت

آنها به این دلیل بود که اگر نمی‌توانند همه اهداف و مقاصد را تأمین کنند، دست‌کم به بخشی از آنها برسند.

چشم‌انداز ایران: برخی معتقدند در خرداد ۱۳۷۶ هم تقریباً چنین اتفاقی افتاد، یعنی مردم برای فرار از یک وضعیت به وضعیت دیگر در انتخابات شرکت کردند، به طوری که آن را یک انتخابات با شکوه دانستیم. در این انتخابات هم می‌خواستند به وضعیتی جدید، هر چند ناشناخته، روی آورند. مرز این دو انتخابات چیست؟

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: آن انتخابات باشکوه بود چرا که ۸۰ درصد مردم با شوق و اطمینان به این‌که بالاخره از مدیریتی که ناراضی بودند رهایی می‌یابند، در آن انتخابات شرکت کردند. بعد هم مردم به تدریج به چهره و شعارهای آقای خاتمی امیدوار شدند. درحالی‌که در انتخابات اخیر حتی حداقل از این حالت وجود نداشت.

چشم‌انداز ایران: ستادهای نزدیک به دولت خود را برخوردار از ۳۰ میلیون رأی می‌دانستند به همین دلیل حاضر به ائتلاف با دیگر گروه‌ها نمی‌شدند. سرمقاله‌های روزنامه کیهان در آن روزها به اصول‌گرایان توصیه می‌شد که اصلاح‌طلبان ائتلاف کردند، چرا شما که حق هستید با هم ائتلاف نمی‌کنید. باوجود این توصیه آنها خود را برتر می‌دانستند و اصلاً انعطاف نداشتند، علت این نبودن شناخت چه بود؟ آیا غرور بود یا کانال‌های خبری آنها اشتباه عمل کرد؟

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: معتقدم این جریان در انتخابات ریاست‌جمهوری هم به آن شکل نبود که بتواند ارزیابی از اوضاع جامعه داشته باشند و تصمیم جدی بگیرند. در این مرحله هم طرفداران دولت را به حد کافی، آگاه از شرایط اجتماعی نمی‌دانم. صرف‌نظر از خط‌مشی آنها، این جریان استنباط دقیقی از مطالبات و نیازهای واقعی جامعه و راه رسیدن به آنها نداشته و به اشتباه افتادند.

چشم‌انداز ایران: این ویژگی به خاطر روش شناخت آنهاست یا غرور ناشی از ۳۰ میلیون رأی؟

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: بیشتر از ویژگی‌های نفسانی، به نوع فهم و شناخت از مسائل اجتماعی مربوط است.



چشم‌انداز ایران: بالاخره ۱۷ میلیون رأی ریاست‌جمهوری غرور تشکیلاتی هم می‌آورد و ممکن است غرور یا مسائل خصلتی نباشد.

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** البته در اصلاح‌طلبان این غرور و خام‌بینی و سوءتفاهم به وجود آمد. یعنی برداشت اصلاح‌طلبان، ناشی از بد فهمی از واقعیات بود و البته اشتباهی تاکتیکی و موردی بوده و ریشه‌دار نبود.

چشم‌انداز ایران: یک برآورد نشان می‌دهد که بسیاری از افراد سستی که به آقای خاتمی رأی دادند و بعد هم جزو ۱۷ میلیونی بودند که به آقای احمدی‌نژاد رأی دادند، در این انتخابات هم با حمایت آقای خاتمی از فهرست اصلاح‌طلبان، با امید و اعتماد به آنها رأی دادند. این دسته از مردم هم دیندارند و هم معتقد به نظام و خیلی هم سیاسی نیستند، اما در انتخابات اخیر به اصلاح‌طلبان رأی دادند. آیا این دسته از مردم سیری را طی کردند و با همان عقیده‌های گذشته، در این مقطع رأی داده‌اند و روند آنها قابل پیش‌بینی است؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** در بین سنت‌گرایان، اصول‌گرایان و محافظه‌کاران، افراد مخلص، متدین، بی‌غرض و غیروابسته به گروه‌های سیاسی، کم نیستند. بدون شک این دسته که منفعی در جناح اصول‌گرا ندارند و از سویی وابسته به جناحی نیستند و نگاهی بی‌طرفانه به مسائل اجتماعی دارند، می‌توانند به آقای خاتمی اعتماد کنند و چهره، گفتار و رفتار آقای خاتمی از نوعی صفا، صمیمیت و اخلاص برخوردار است که می‌تواند این نوع افراد را که حتی سیاسی هم نیستند، جذب کند. حضور آقای خاتمی در این انتخابات بدون شک، بخشی از این آرا را جذب کرد.

چشم‌انداز ایران: برخی معتقدند اگر فهرست ائتلافی مشترک، مثلاً دو ماه زودتر بین مردم پخش می‌شد، میزان آرا بالاتر می‌رفت و یکی از ضعف‌های انتخابات این بود که این فهرست دیر پخش شد.

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** بله، البته اگر زودتر این ائتلاف انجام می‌شد و سازماندهی شده‌تر این فهرست را به مردم ارائه می‌دادند و جدی‌تر از سوی سران اصلاحات تأیید می‌شدند، تأثیر بیشتری داشت.

چشم‌انداز ایران: پیش از انتخابات، اصلاح‌طلبان چندان امیدی به پیروزی نداشتند، اما می‌گفتند که ائتلاف از انتخابات مهم‌تر است. یعنی اگر اساس این ائتلاف استوارتر شود، در مقاطع بحرانی اصلاح‌طلبان می‌توانند فراخوان دهند و مانع از ایجاد خط‌مشی نادرست در کشور شوند، چه راهکارهایی وجود دارد که این ائتلاف عمیق‌تر شود؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** سال گذشته در گفت‌وگویی گفتم که عرض و طول اصلاح‌طلبان به اندازه تمام ملت ایران است. مفهوم این حرف این است که من تمام ملت ایران را اصلاح‌طلب و طرفدار اصلاحات می‌دانم. به معنای دیگر، تقریباً بیشتر ملت ایران از مدیریت کشور آن‌چنان رضایتی ندارد و طبیعتاً طرفدار اصلاحات هستند. این یک روی قضیه است، اما روی دیگر این‌که کسانی باشند که بتوانند آرا و آرمان‌ها و تمایلات مردم را جذب کرده و اعتماد مردم را جلب کنند؛ همان‌طور که در مراحل در مورد آقای خاتمی اتفاق افتاد و بعد شکست خورد و تا حدی فروریخت. به نظر می‌رسد اگر کسانی بتوانند به درستی از یک استراتژی اصلاح‌طلبانه حمایت کنند و آن را مطرح کرده و جا بیندازند و در عین حال نشان دهند که قادرند تا درجاتی این استراتژی را پیاده کنند، اکثریت قاطع مردم به چنین کسانی رأی می‌دهند، یعنی هم به اصلاحات رأی می‌دهند و هم به کسانی که بتوانند این استراتژی را نمایندگی کنند.

**چشم‌انداز ایران:** منظور شما از اصلاحات، همان فرایندی است که آقای خاتمی در نظر داشتند، یعنی تأکید روی قانون‌اساسی و عمل در چارچوب آن؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** به نظر من در وهله نخست اصلاحات سیاسی است که مشارکت واقعی مردم در حاکمیت است، لازمه آن انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و مصونیت شهروندان به لحاظ حقوقی و در برابر آسیب‌هایی است که از سوی اقتدارگرایان متوجه آنها می‌شود. از نظر اقتصادی، یک برنامه اقتصادی، که بتواند مشکلات اقتصادی کشور را برطرف کند. از نظر سیاست خارجی، اصلاحات به این معناست که حاکمیت بتواند با همه دنیا ارتباط مسالمت‌جویانه و دادوستد برقرار کند و منافع ایران و ملت ایران را در سطح جهان با سیاست‌های مسالمت‌جویانه تأمین کند و دست از جنگ و ستیز در خارج و

داخل کشور بردارد و همه شهروندان خود را شریک در همه کشور بدانند و حکومت را به بیگانه ندهند.

یکی از ویژگی‌های اصلاحات، قانون‌گرایی است. این‌که مردم باور کنند قانون حکومت می‌کند، البته این به آن معنا نیست که قانون‌اساسی اشکال ندارد یا قابل اصلاح نیست، قانون‌اساسی نیازمند به اصلاح است، در عین حال معتقدم اگر به همین قانون‌اساسی و قوانین موضوعه کنونی عمل شود، ما می‌توانیم گام اول را در جهت پیشرفت برداریم و البته باید قانون‌اساسی که یک قانون بشری است و ناهماهنگی‌هایی را در خود دارد اصلاح شود.

چشم‌انداز ایران: تحلیلی از ویژگی‌های مردم ایران وجود دارد و آن این‌که مردم ایران نارضایتی خود را از وضع موجود به این صورت ابراز می‌کنند که به یک جریان ناشناخته و معترض که تا به حال سابقه‌ای نداشته و آن را نمی‌شناسند رأی می‌دهند، با این امید که تغییر و تحولی ایجاد شود. بعضی هم می‌گویند آقای خاتمی در دور اول عنصر شناخته‌شده‌ای نبود، اما این بار در رأی مردم دیده می‌شود که نفرات شناخته‌شده‌تر هر سه فهرست، رأی آورده‌اند، هم فهرست اصلاح‌طلبان، هم فهرست آقای قالیباف و هم فهرست حامیان دولت، به اضافه چند نفر از مستقل‌ها.

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: مردم گاهی از سیاست‌ها و یا مجریان آن سیاست‌ها ناراضی هستند و در شرایط خاصی تجربه‌ای می‌کنند و از یک مقام منتخب ناراضی می‌شوند، طبیعتاً در برخی از موارد برای فرار از او به فرد ناشناخته‌ای رأی می‌دهند. این قاعده‌ای عقلایی است و برای فرار از آنچه تجربه کرده و از آن ناراضی است به چیزی رأی می‌دهد که ولو ناشناخته است، ولی دست‌کم از آن تجربه تلخ فرار می‌کند. در مسئله شوراها می‌توان گفت مردم به یک قدرت متقین که تا حدی می‌شناختند و در درجه‌ای قابل اعتماد بود، رأی دادند. مثلاً افرادی چون آقایان نجفی و مسجدجامعی یا خانم ابتکار، در جمع نشان داده بودند که می‌توانند تا حدی در راستای منافع مردم حرکت کنند. مردم در یک انتخاب معقول اینها را بهترین تشخیص دادند و به آنها رأی دادند و در درجه‌ای ایدئال و برای مردم قابل قبول بودند. جای این تذکر هست که اگر پانصد هزار نفر طرفدار اصلاحات به فهرست اصلاح‌طلبان در تهران رأی می‌دادند، تحولی در مدیریت تهران و حتی

کشور پدید می‌آید. مردم هوشمند تهران این نکته را باید مورد عنایت قرار می‌دادند و رهبران اصلاح‌طلب نیز باید به این مسئله عنایت خاص بکنند.

**چشم‌انداز ایران: در مورد آقایان چمران و شیبانی چطور؟**

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** البته آنها هم افرادی بودند که به‌طور نسبی، در مورد آنها هم چنین حالتی وجود داشته است و از اعتماد مردم بهره بردند و این رأی نهایی اصول‌گرایان بود.

**چشم‌انداز ایران: آقای چمران هم در جناح خودشان، اعتماد کسب کرده بود. آیا**

**می‌توانیم بگوییم رای ایشان هم ناشی از همین اعتماد بود؟**

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** به‌طور نسبی، بله. اگر فرض کنید در این شرایط کاندیداهایی با چهره‌های متفاوت می‌آمدند، چه‌بسا آقای نجفی و خانم ابتکار هم رأی نمی‌آوردند. یعنی در بین جمعیتی که بودند با رأی‌دهندگان متفاوت که از راست و اصلاح‌طلبان شرکت کردند، اینها چهره‌های شناخته‌شده‌ای بودند که تا حدی توانستند آرای مردم را نمایندگی کنند و در حقیقت آنها با رأی بالای اصول‌گرایان آمدند.

**چشم‌انداز ایران: مرحوم دکتر مصدق تزی داشت که در دوره‌ای که فئودال‌ها**

**حاکم بودند و عناصر درباری و عوامل انگلیس به مجلس راه داشتند، می‌گفت ما باید در هر انتخاباتی شرکت کنیم؛ در صورتی که انتخابات آزاد باشد این شرکت کردن دو حالت دارد؛ یا پیروز می‌شویم، یا وزن اجتماعی ما در جامعه مشخص می‌شود، اگر هم انتخابات آزاد نبود و تقلب شد، افشاگری می‌کنیم و اتمام حجت می‌کنیم و مردم به تدریج به ما اعتماد پیدا می‌کنند. آیا این نظریه‌پردازی می‌تواند در همه دوره‌ها کلیت پیدا کند؟**

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** قطعاً، برای ملتی که سابقه انتخابات، بخصوص در زمان

دکتر مصدق را دارد، اگر در آن زمان پنجاه‌سال از مشروطیت گذشته بود، ولی بخش عظیمی از مردم، از انتخابات اطلاعی نداشتند. بویژه روستاها اصلاً نمی‌دانستند انتخابات چیست و نتیجه آن چه می‌شود؟ من انتخابات دوره هفدهم را به خاطر دارم، بیشتر مردم نه انتخابات را به درستی می‌دانستند و نه به نتیجه آن می‌توانستند

امیدوار باشند. درحالی که امروز این گونه نیست. امروز حتی در دهات چهره‌های سیاسی کشور و مسئولان منطقه‌ای و استانی را کاملاً می‌شناسند. امروز مردم می‌توانند محاسبه کنند و کاملاً احساس می‌کنند که صاحب رأی هستند و رأی آنها می‌تواند موثر باشد. در آن دوران این گونه نبود. مطلبی که مرحوم مصدق گفته است سخن حکیمانه‌ای در زمان خاص خودش است، ولی به نظر من نمی‌تواند این قاعده‌ای باشد که در هر شرایطی در انتخابات شرکت کنیم. معتقدم تحریم انتخابات هم در یک مرحله‌ای می‌تواند پیامی را ابلاغ کند که شرکت در انتخابات و حتی افشاگری نمی‌تواند آن کار را انجام دهد. در شرایطی اگر ملتی آگاه باشد و سیاستمداران و رهبران سیاسی مملکت آگاه باشند، در برابر شرایط خاصی از عدم آزادی انتخابات، می‌توانند انتخابات را تحریم کنند. با تحریم انتخابات، مستبد یا گروه مستبدان را سر جای خودشان بنشانند، ضمن این که مطلب دکتر مصدق را در شرایطی تأیید می‌کنم، ولی تحریم انتخابات هم، یک مسئله بسیار حساس و اساسی است که در جای خودش می‌تواند اعمال شود.

**چشم‌انداز ایران: با تشکر از فرصتی که در اختیار نشریه چشم‌انداز ایران و خوانندگان آن قرار دادید.**

#### پی‌نوشت‌ها:

۱- اصل یکصد و هفتم قانون اساسی: پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصدونهم بررسی و مشورت می‌کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصدونهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت‌امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

۲- پرتو سخن، ۱۷ اسفند ۱۳۷۹.

- ۳- پرتوسخن، یادنامه نهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری، ص ۲۵.
- ۴- روزنامه سرمایه، ۱۱ دی ۱۳۸۴.
- ۵- اسلام به ما اجازه نداده است دیکتاتوری کنیم، تابع آرای ملت هستیم، ملت هر طور رأی داده هم از آنها تبعیت می‌کنیم. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۴.
- انتخابات مال همه مردم است. مردم سرنوشت خودشان دست خودشان است. این‌طور نیست که انتخابات را چند تا مجتهد عمل کنند این معنا دارد که مثلاً دویست مجتهد در قم و یکصد مجتهد در جاهای دیگر بیایند انتخابات کنند دیگر مردم بروند کنار. این یک توطئه است که انتخابات یا دخالت در سیاست حق مجتهدین است. می‌گویند که سیاست حق مجتهدین است یعنی در امور سیاسی ایران پانصدنفر دخالت کنند، یعنی مردم بروند سراغ کارشان، چند نفر پیرمرد ملا بیایند دخالت کنند. این از آن توطئه سابق بدتر است برای ایران برای آن‌که آن یک عده، علما را کنار می‌گذاشت. این تمام ملت را می‌خواهد کنار بگذارد این مجتهدین را با دست همین ملت می‌خواهد از بین ببرد. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۳۶۷ - ۹.
- ۶- اصل یکصدونهم قانون‌اساسی: شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلفه فقه. ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری. در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد مقدم است.
- ۷- اصل یکصدویازدهم قانون‌اساسی: یکی از مشاهیر می‌فرمایند همان‌طور که در صورت واجدان شرایط و اوصاف رهبری کار مجلس خبرگان کشف و اعلام آن بود در صورت فقدان یکی از آنها وظیفه خبرگان کشور کشف و اعلام آن است نه عزل رهبر، زیرا فاقد شرایط یا اصلاً رهبر نبود یا از رهبری منعزل می‌شود و از انعزال او در اصل یکصدیازدهم چنین تعبیر شد (از مقام خود برکنار خواهد شد) یعنی منعزل است نه معزول اگر در سطر بعد همان اصل سخن از عنوان عزل رهبر آمده است به این معنا نخواهد بود که مجلس خبرگان او را معزول می‌کند، بلکه همان منبع فقهی که او را نصب نمود عزل می‌کند و مجلس خبرگان ستمی جز کشف عزل و نصب رهبر ندارد نه انشای عزل یا انشای نصب. (اعتماد ملی، ۲۴ آبان ۸۵) اولاً مقام اثبات و رسمیت‌بخشیدن و قانونی کردن از مقام ثبوت جداست و مجلس خبرگان بعد از تشخیص، انتخاب می‌کند و رسمیت و قانونی می‌سازد و این چیزی است که منشأ اثر است. پیشتر نبود و این نصب است و عزل و نصب در مقام اثبات معنا دارد. گویا در این بیان فرقی بین مقام ثبوت و اثبات گذشته نشده است. ثانیاً آن منبع فقهی که در نوشته به آن اشاره می‌شود مورد اختلاف بین فقهاست و نمی‌تواند

موجب الزام شرعی و قانونی برای کسانی شود به ولایت فقیه فتوا نمی‌دهند یا مقلد کسانی هستند که معتقد به ولایت فقیه نیستند. پس ولایت فقیه با قانون اساسی است که می‌تواند برای همگان الزام‌آور و تعهد‌آور باشد. ثالثاً قانون اساسی یک متن عادی و معمولی نیست که به آسانی لغات آن را تأویل کرد و عزل را منعزل معنا نمود. عزل و برکناری در قانون اساسی دقیقاً و به درستی در جای خود استدلال شده است و خبرگان رسمیت و قانونی بودن را که به شخصی می‌دهد در صورت فقه شرایط از او می‌گیرند. بعد از رسمیت و انتخاب خبرگان است که ولی فقیه منشأ اثر می‌شود و تصمیمات او در حدود اختیارات لازم الاجراست و پس از عزل و با فقد شرایط خبرگان از مقام رسمی و قانونی که به او داده شده بود معزول می‌گردد. رسمی و قانونی شدن یک اعتبار است که خبرگان به‌عنوان وکلای ملت به کسی می‌دهند و می‌گیرند. اصل یکصدویازدهم قانون اساسی: "هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصدونهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به‌عهده خبرگان مذکور در اصل یکصدوهشتم می‌باشد.

در صورت فوق یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند تا هنگام معرفی رهبر، شورایی مرکب از رئیس‌جمهور، رئیس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را به‌طور موقت به عهده می‌گیرد و چنانچه در این مدت یکی از آنان به هر دلیل نتواند انجام وظیفه نماید، فرد دیگری به انتخاب مجمع، با حفظ اکثریت فقها، در شورا، به‌جای وی منصوب می‌گردد. این شورا در خصوص وظایف بندهای ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰ و قسمت‌های (د)، (ه) و (و) بند شش اصل یکصدودهم، پس از تصویب سه‌چهارم اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام اقدام می‌کند. هر گاه رهبری بر اثر بیماری یا حادثه دیگری موقتاً از انجام وظایف رهبری ناتوان شود، در این مدت شورای مذکور در این اصل وظایف او را عهده‌دار خواهد بود."

۸- پرتو سخن، یادنامه نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (آیت‌الله مصباح یزدی)

## کج‌دلان، کج‌اندیشان و قانون اساسی (گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی)<sup>۱</sup>

توضیح: در شماره ۳۷ چشم‌انداز ایران مطلبی با عنوان «یادی از یادآوران عرصه روشمندی» به چاپ رسید که در آن، نوآوری آیت‌الله طالقانی در مورد آیات ۷ و ۸ سوره آل‌عمران که می‌تواند گامی در جهت درک روشمندتری از قرآن و رسیدن به افقی بالاتر باشد، پرداخته شده بود، چرا که به اعتقاد ایشان این دو آیه کلید فهمی برای تسری دادن به سراسر قرآن است. همچنین در این ارتباط گفت‌وگوهایی حول محورهای بنیادی‌ای با عناوین «زمان در متن دین» (شماره ۴۰)، «تأویل‌بافی کج‌دلانه و تأویل» (شماره ۴۱)، «زمان‌زدگی یا سوارشدن بر زمان» (شماره ۴۳) و «راسخان در علم و تأویل مکتبی» (شماره ۴۴ و ۴۵) چشم‌انداز ایران به چاپ رسید. در گفت‌وگوی این شماره به یکی از مزیت‌های نسبی قرآن در رابطه با قانون‌اساسی و کج‌دلی و کج‌اندیشی پرداخته شده است.

چشم‌انداز ایران: مرحوم طالقانی بر این باور بودند که قرآن، کتاب راهنمای عمل است و رفتار، گفتار و کردار خودشان نیز مصداق این امر بود. در توشه‌گیری از آیات ۷، ۸ و ۹ سوره آل‌عمران نیز سرپل‌هایی برای راهنمایی و مزیت‌هایی بر دیگر مکاتب وجود دارد. شما نیز معتقدید که قرآن راهنمای عمل است. ممکن است در مورد این مزیت‌ها توضیح دهید؟

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در «دوماهنامه چشم‌انداز ایران»، شماره ۴۶، آبان و آذر ماه ۱۳۸۶. این گفت‌وگو در واقع بخش ششم از یک سلسله گفتگوهاست که در شماره‌های متوالی «چشم‌انداز ایران» منتشر شده‌اند و این بخش بر بحث «قانون اساسی» متمرکز است.



مهندس میثمی: به نظر من یکی از موارد بهینه بودن قرآن نسبت به دیگر مکاتب به رسمیت شناختن وجود، حضور و واقعیت کج‌دلان و کج‌اندیشان در طول تاریخ است. ملاحظه می‌کنیم از یک‌سو تاریخ گواهی می‌دهد که انبیا در زمان خودشان صالح‌ترین افراد بودند و از سوی مخالفان، نقد «همزمان» و «واردی» در مورد آنها شنیده نشده است و از سوی می‌بینیم همیشه در طول تاریخ در برابر انبیا، کج‌دلان و کج‌اندیشان حضور داشته و عزم خود را جزم می‌کردند تا انبیا را از پای درآورند، هرچند موفق نمی‌شدند.

### چشم‌انداز ایران: منظور شما از نقد «همزمان» و «وارد» چیست؟

مهندس میثمی: منظورم این است که در زمان انبیا، اتهام‌های زیادی به آنها زده می‌شد که تمامی این اتهام‌ها در قرآن آمده است و عموماً این اتهام‌ها براساس جهل، انکار و عناد و از موضع منافع طبقاتی بوده است، ولی نقدهایی که در زمان آنها وارد می‌شده عینیت نداشته، یعنی وارد نبوده است.

ممکن است ما با دانش کنونی خودمان بر گذشته نقدی بکنیم، ولی این نقد را نقد همزمان نمی‌گوییم. نقد همزمان نقدی است که متناسب با توان تاریخی نیروهای آن زمان باشد. برای نمونه، یک دانش‌آموز اول نظری، نظریه جاذبه - دافعه نیوتن را بهتر از خود او در زمان خودش می‌فهمد، ولی این از اهمیت نیوتن نمی‌کاهد.

### چشم‌انداز ایران: کج‌دلان و کج‌اندیشان در قرآن با چه واژه‌ای معرفی شده‌اند و آیا

این واژه‌ها به متن وفاداری دارد؟

مهندس میثمی: در این باره در بخش‌های پیشین گفت‌وگو، توضیحات مفصلی آمده است. (۱) این کج‌دلان و کج‌اندیشان در قرآن با واژه «زیغ» معرفی شده‌اند «و اما الذین فی قلوبهم زیغاً» (۲) این فراز از آیه نشان می‌دهد کج‌دلان با «تشابه» خود درصدد تأویل‌بافی کج‌اندیشانه و فتنه‌جویی هستند. «فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء فتنه و ابتغاء تأویل» کج‌دلان و کج‌اندیشان در قرآن به شکل‌های مختلف مانند «ملا»، «مترفین» و «مستکبرین» معرفی شده‌اند. دکتر شریعتی این جماعت را اربابان زر و زور و تزویر می‌نامد. به آنها اربابان دینار و درفش و دروغ هم می‌گویند. از مزیت‌های این بحث در قرآن این است که:

نخست؛ وجود و واقعیت زیغیون یا کج‌دلان و کج‌اندیشان را به رسمیت می‌شناسد. دوم؛ این‌که عداوت و دشمنی آشکار اینها را با بنی‌آدم بیان می‌کند. سوم؛ این‌که به بهترین شیوه‌ای مطرح می‌کند که حتی در زمان پیامبر اکرم(ص) که بهترین مجری بود و بهترین قانون مورد تأیید از سوی خدا را در دست داشت، کج‌دلان کمر همت بسته‌اند تا بنی‌آدم و حتی انبیا را از پای درآورند. چهارم؛ این‌که قرآن ۱۲ بار به شکل‌های مختلف، شیطان را به‌عنوان دشمن آشکار بشریت مطرح می‌کند(۳) و جهان‌بینی این کج‌دلان و کج‌اندیشان را نیز معرفی می‌نماید. در این راستا باید گفت شیطان، قسم یاد کرده که همه را گمراه خواهد کرد مگر بندگان خالص شده که البته علیه آنها نیز وسوسه و توطئه می‌کند، ولی موفق نمی‌شود.(۴) پنجم؛ این‌که با توجه به این واقعیت تاریخی که گروهی عزم خود را جزم کرده‌اند که سد راه خدا، راه انبیا و راه تکامل شوند و حتی در برابر بهترین قانون و بهترین مجریان آن، یعنی محمد(ص) و یارانش بایستند و به‌دلیل منافع بادآورده‌شان و... هیچ قانونی را بر نمی‌تابند، بنابراین جمع‌بندی یا نتیجه راهبردی برای ما این‌گونه نهادینه می‌شود که در برابر هر قانون اساسی‌ای نیز در طول تاریخ، عده‌ای دست به مقاومت و نافرمانی می‌زنند. از این‌رو وقتی قانونی به‌خوبی اجرا نمی‌شود در وهله اول نباید ذهنمان متوجه عدم انسجام در قانون شود، بلکه باید به موانع کج‌دلان و کج‌اندیشان توجه شود که اصولاً براساس نازکی کار - کلفتی پول و به‌دلیل منافع بادآورده‌شان هیچ نظم و قانونی را بر نمی‌تابند.

**چشم‌انداز ایران: آیا در تاریخ معاصر، نمونه‌ای هست که این مطلب را روشن کند؟**

**مهندس میثمی:** فکر می‌کنم نمونه بارز آن، دوره فعالیت‌های سیاسی - دانشگاهی خودم، یعنی سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۳۹ باشد. آن سال‌ها دوره فعالیت‌های قانونی و بسط آزادی‌های مصرح در قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود که هر چند با موانعی روبه‌رو بود، ولی این توسعه آزادی‌ها به اتحاد نیروهای ملی و مذهبی و قیام ملی ۱۵ خرداد انجامید. این قیام با سرکوب خونین دربار، ساواک و ضداطلاعات ارتش روبه‌رو شد. نیروهای مبارز در ادامه آزادی‌خواهی‌شان می‌بایست با این موانع مبارزه می‌کردند که این موانع عبارت بودند: از دربار، ساواک و ضداطلاعات ارتش شاهنشاهی. اما برخی به‌جای اولویت‌دادن به مبارزه با

موانع و ارگان‌های سرکوب، شعار نفی قانون اساسی را دادند. در چنین شرایطی این نفی قانون - ابتدا به ساکن - به نفع کج‌دلان و کج‌اندیشان، زیغیون و کسانی که اساساً هیچ قانونی را بر نمی‌تابند، است. (۵) در شرایط کنونی نیز کسانی هستند که راه کج‌دلی و کج‌اندیشی را در پیش گرفته و از درآمدهای سرشار و بادآورده‌ای چون ترانزیت و قاچاق مواد مخدر، پول‌های سرگردان، پورسانت‌ها، نفت، کالا و... برخوردار بوده و از این‌رو جلوی حرکت قانونی ایستاده و براساس نازکی کار - کلفتی پول دست به حذف نیروهای قانون‌گرا می‌زنند. هر قانونی بالاخره در بردارنده تناقضات و عدم انسجام‌هایی است.

### چشم‌انداز ایران: به عقیده شما زمان‌بندی برخورد با تناقضات و عدم انسجام‌های احتمالی قانون چگونه باید باشد؟

مهندس میثمی: قرآن به‌عنوان یک کتاب بهینه و راهنمای عمل به ما می‌آموزد که در برخورد با حرکت‌های برخلاف قانون باید سه مرحله را طی کرد: در مرحله اول، باید متوجه دشمنان قانون‌گرایی و یا کج‌دلان و کج‌اندیشان شویم که هیچ قانونی را بر نمی‌تابند. در مرحله دوم، باید با آنهایی تعامل شود که به لحاظ معرفتی جایگاهی برای قانون‌گرایی در کنار احکام سستی قائل نیستند. در مرحله سوم، باید در راستای چنین پروسه‌ای درصدد رفع عدم انسجام‌ها یا تناقضات درونی قانون باشیم. امیدوارم در شماره‌های آینده از این آیات نتایج کاربردی دیگری داشته باشیم.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رجوع شود به چشم‌انداز ایران، شماره ۴۱ باعنوان «تأویل‌بافی کج‌دلانه و تأویل».
- ۲- (آل عمران: ۷)
- ۳- .. ان‌الشیطان للانسان عدو مبین (یوسف: ۵) و آیات مشابه دیگر.
- ۴- قال فبعضرتک لاغویهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین (ص: ۸۳-۸۲).
- ۵- رک. به سرمقاله‌های شماره ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ چشم‌انداز ایران با عناوین «درس‌هایی از انتخابات مجلس هفتم: موج دوم احیای قانون اساسی»، «افسوس پدر طالقانی» و «شعار محدود، مقاومت نامحدود».

## قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان (گفت‌وگو با آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی)<sup>۱</sup>

چشم‌انداز ایران: همان‌طور که در جریان بوده‌اید دیدگاهی است که توسط یکی از فقهای محترم شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه تهران رسماً ایراد شد که بر این باور است؛ تک‌تک مواد قانون اساسی ثمره انقلاب اسلامی، مشروط به اصل چهارم آن است. دوم این‌که اصل چهارم قانون اساسی مشروط به موازین اسلامی است. سوم این‌که موازین اسلامی نیز مشروط به فهم اکثریت فقهای عضو شورای نگهبان است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا در بطن قانون اساسی و تک‌تک مواد آن، هیچ‌گونه شفافیتی وجود ندارد؟ آیا مردمی که انقلاب کرده‌اند و یا نمایندگان منتخب این مردم که روزی امثال همین‌ها این قانون را تصویب کردند قادر به فهم قانون اساسی و مواد آن نیستند؟ آیا قانون اساسی‌ای که از یک سو بیانگر روابط بین مردم در داخل کشور است و از سوی دیگر تنظیم‌کننده روابط داخل با خارج، قابل فهم برای خود مردم نیست؟ آیا نیروهایی که در زمان شاه علیه سلطنت موروثی قیام کردند، به اتهام اقدام علیه سلطنت به زندان افتادند، شکنجه شدند و در بیدادگاه‌های نظامی به اعتبار حقوق ملت در قانون اساسی انقلاب مشروطه، شاه، ایادی او و شکنجه‌های قرون وسطایی‌اش را محکوم می‌کردند، نمی‌دانند شکنجه یعنی چه؟ آیا آنها نمی‌فهمند؟ برای نمونه منع مطلق شکنجه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است یعنی چه؟

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در «دوماهنامه چشم‌انداز ایران»، شماره ۴۶، آبان و آذر ماه ۱۳۸۶. آیت‌الله موسوی تبریزی، دبیرمجمع مدرسان و محققان حوزه علمیه قم می‌باشند.

آیا فقط کسانی که تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، سلطنت موروثی را قبول داشتند و مخالفت رسمی‌ای هم با قانون‌اساسی مشروطه سلطنتی نداشتند، آنها هستند که فهم درستی از شکنجه و منع شکنجه دارند! آیا مردمی که دوبار به قانون‌اساسی جمهوری اسلامی رأی دادند، نمی‌دانند که به چه رأی داده‌اند؟ و آیا آن رأی کورکورانه بوده است؟ اگر چنین است و اگر مردم از این قانون سرپیچی کرده‌اند بنابراین چون نفهمیدند که به چه قانونی رأی داده‌اند، آیا شرعاً قابل مؤاخذه و بازخواست هستند؟ آیا منظور اعضای محترم خبرگان تدوین قانون‌اساسی این بوده است که ملت ما قانون‌اساسی‌ای که به خودی خود مستقل و شفاف باشد ندارد، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد؟ پرواضح است که مرحوم امام خمینی با چندین مرجع تقلید و چهل و پنج نفر از مجتهدین جامع‌الشرایط و بسیاری از اسلام‌شناسان، مشروعیت قانون‌اساسی ثمره انقلاب و تک‌تک مواد آن را تأیید کرده و آنگاه به رأی مردم نیز گذاشته شد. آیا این بیان که هیچ‌یک از مواد قانون‌اساسی مشروعیت ندارند، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد بیان کاملاً درستی است و آیا منظور خبرگان قانون‌اساسی این بوده است؟ آیا تک‌تک مواد قانون‌اساسی به خودی خود مشروعیت نداشته و با موازین اسلامی مغایر است؟ آیا مانند مرحوم علامه نائینی که قانون‌اساسی انقلاب مشروطیت را رساله اجتماعی خود می‌دانست، مرحوم امام نیز قانون‌اساسی جمهوری اسلامی را رساله اجتماعی خود نمی‌دانست؟ آیا در جریان تدوین قانون‌اساسی و همچنین در اولین مجلس شورای اسلامی، برخی از فقها نبودند که می‌گفتند چه ضرورتی برای تدوین قانون‌اساسی وجود دارد؟ راستی قانون‌اساسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟ مگر نه این است که برخی می‌گویند حلال و حرام محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است و همه چیز مشخص شده است پس این قانون چه ضرورتی دارد؟ اگر بنا باشد که قانون و تک‌تک مواد آن صراحت، شفافیت و مشروعیت نداشته باشد و آنچه هست بازتاب فهم شورای نگهبان باشد، بنابراین باید صراحتاً گفته شود که ما چیزی به نام قانون‌اساسی ثمره انقلاب و جمهوری اسلامی نداریم. اگر مردم و نمایندگان منتخب مردم حق فهمیدن قانون‌اساسی را نداشته باشند، پس چگونه مردم می‌توانند به نمایندگان مجلس، نمایندگان خبرگان و مسئولان انتقاد کنند. مگر این سنت در صدر اسلام وجود نداشت و بنیانگذار انقلاب آن را تأیید نکرد؟ چگونه مردان و زنان ما می‌توانند قضاوت کرده و بعد از قضاوت به این یا آن نماینده مجلس شورا یا مجلس

خبرگان و یا رئیس‌جمهور رأی بدهند؟ برای نمونه اگر اصل ۱۱۳ قانون اساسی شفاف نباشد و این اصل شفاف نیز مطابق موازین اسلامی نباشد و بایستی از فهم فقهای شورای نگهبان بگذرد، بنابراین چه استبعادی دارد که اصل ولایت و اصل اسلامیت و جمهوریت شفافیت داشته باشد، یعنی آن هم باید از فهم فقهای محترم شورای نگهبان بگذرد. این بدان معناست که ما بدون فهم فقها نمی‌توانیم خدا باور، معادباور و معتقد به آرای مردم باشیم. حال اگر به جای قانون اساسی، فهم فقهای شورای نگهبان نهادینه شود، با چه مسائلی روبه‌رو خواهیم شد؟ در وهله نخست این پرسش مطرح می‌شود که فهم فقهای شورای نگهبان مبتنی بر چه ملاک و معیاری است؟ اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر قانون اساسی و تک‌تک مواد آن نباشد، مبتنی بر چیست؟ به نظر می‌رسد آنچه باقی می‌ماند این است که بگویم مبتنی بر اجتهاد مصطلح و آموزش‌های جاری در حوزه علمیه است. حال ببینیم با چه تناقض‌نمایی روبه‌رو خواهیم شد:

نخست این‌که اگر تک‌تک مواد قانون اساسی به اصل چهار مشروط باشد و اصل چهار هم به موازین اسلامی مشروط باشد و موازین اسلامی هم به فهم فقهای شورای نگهبان مشروط باشد، این شرع و این فهم به نوبه خود قابل وتوشدن به وسیله مجمع تشخیص مصلحت می‌باشد، چنان‌که در چند مورد از جمله قانون کار این اتفاق افتاده و خود فقها اعتراف کرده‌اند که صبح هنگام در نشست شورای نگهبان قانون کار مغایر قوانین شرع است، ولی بعد از ظهر در نشست تشخیص مصلحت، همان قانون کار موافق با مصلحت است. این فقهای محترم خود اعتراف کرده‌اند که موازین شرع با مصلحت جامعه و حقوق زحمتکشانش کارگر مغایرت دارد، که تلویحاً اعترافی به نارسایی قانون شرع در تشخیص مصلحت است. یادآور نامه مرحوم امام به فقهای شورای نگهبان می‌شویم بدین مضمون که اگر شما احکام اجتماعی و مصلحت اجتماع را تشخیص می‌دادید، نیازی به نهاد جدیدی به نام مجمع تشخیص مصلحت نبود. به نظر می‌آید نصیحت دلسوزانه امام برای این بود که جایگاه شورای نگهبان در جهت نهادینه شدن قانون اساسی مستحکم گردد.

دوم این‌که خود فقهای شورای نگهبان پذیرفته‌اند که حکم حکومتی هم می‌تواند فهم و مصوبات آنها را وتو کند، چنان‌که در مورد تعیین صلاحیت‌ها پیش آمد. در این سیر هم می‌بینیم که جایگاه شورای نگهبان قابل تضعیف می‌باشد. سوم این‌که اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر شرع و شرع نیز مبتنی بر آموزش‌های جاری

حوزه‌های علمیه باشد، مسلماً در حوزه‌های علمیه مراجعی بوده و هستند که به لحاظ آن نظام آموزشی فقیه‌تر و عالم‌تر و به زبانی ارشد هستند و به مقام مرجعیت رسیده‌اند. بنابراین فقها بایستی صادقانه فهم خود را تابع فهم مراجع ارشد از خود بکنند و از آنجا که مراجع معمولاً با هم اختلاف دارند و مرحوم امام گفتند که در بین فقها الی ماشاءالله اختلاف هست، آیا نتیجه آن برای مملکت، جز تشتت آراست؟ چهارم این که اگر فهم فقها مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد و این را هم بپذیریم که این آموزش‌ها دو مؤلفه اساسی دارد؛ یکی رساله‌های علما و دیگر کتاب‌های ارسطویی، بنابراین با این امر روبه‌رو می‌شویم که مرحوم امام خمینی که هم از مراجع سنتی بودند و هم بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی، از یک سو در کتاب "ولایت فقیه" بدین مضمون گفته‌اند که رساله‌های آقایان با قرآن تفاوت بسیار دارد و همچنین پس از انقلاب گفتند کتاب‌های ارسطویی بویی از آنچه در قرآن هست نبرده‌اند. در سال ۱۳۶۶ هم در تکمیل مواضع قبلی گفتند احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت دارد و احکام اجتماعی قرآن بیش از هفده برابر احکام فردی می‌باشد و در این راستا قانون اساسی جمهوری اسلامی، رساله اجتماعی ایشان و سند مشروعی به حساب می‌آید. مسلم است که این موارد و موارد دیگر جایگاه فقهای شورای نگهبان را در قانون اساسی سست می‌نماید. حال ببینیم منظور اعضای محترم خیرگان قانون اساسی که نهاد شورای نگهبان را مرجع حل اختلاف در تفسیر قانون اساسی قرار داده‌اند چه بوده است. آنها معتقد بودند که قانون اساسی با موازین اسلامی مغایرتی ندارد و یکایک مواد قانون قابل فهم، شفاف و مشروع است که پس از آن به رأی مردم هم گذاشته شده است. آنها بر این باور بودند که فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر روح قانون که نشأت گرفته از انقلاب است و همچنین تک تک مواد قانون اساسی باشد که این مواد از مشروعیت کافی نیز برخوردار است. بنابراین فهم شورای نگهبان مشروط به سلیقه آنها نیست. دوم این که فهم آنها مشروط به آموزش‌های جاری حوزه علمیه نیست. در واقع فهم آنها مبتنی بر قانون اساسی ای باید باشد که ثمره یک انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی است. برای برون رفت از این مسائلی که گریبانگیر آن شده‌ایم، خدمت شما آمده‌ایم. بر آن شدیم تا با توجه به سخنرانی شما در مراسم افتتاحیه کنگره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی توضیحات روشن‌کننده‌ای بدهید، چرا که شما هم در جریان انقلاب فعال بوده‌اید،

دادستان کل انقلاب و نماینده مجلس بوده‌اید و هم‌اکنون هم علاوه بر رئیس خانه احزاب و دبیرمجمع محققان و مدرسان، مدرس حوزه علمیه قم هستید.

آیت‌الله موسوی تبریزی: مطلبی که بیان کردید مطلبی اساسی است؛ در ابتدا باید قدری خارج از قانون اساسی، یعنی خارج از نظام جمهوری اسلامی صحبت کنیم. عده‌ای از علما معتقدند که شارع مقدس اسلام در رابطه با همه جزئیات اعمال انسان - فردی یا اجتماعی - دخالت دارد و ما حکم همه اعمال‌مان را باید از قرآن و شروع جست‌وجو کنیم. این را افرادی می‌گویند که به دخالت حداکثری اسلام و احکام اسلام در امور مردم معتقدند «منطقه فراغ» و یا «مالانص فیه» یا منطقه‌ای را که به اصطلاح شارع مقدس اسلام در اختیار مردم گذاشته است، راه بسیار ناچیز و مضیق است. بعضی از فقها اعتقاد دیگری دارند و می‌گویند شرع مقدس اسلام تمام عرفیات، معاملات به معنای اعم و اخص (مثل صلح و...) و هر آنچه مربوط به «معایش عباد»، یعنی زندگی مردم است را در اختیار خود مردم گذاشته است، مگر عبادات و «الا ماخرج فی الدلیل» و مگر آنجایی که شارع مقدس اسلام رسماً دخالت کرده و دخالت‌هایش گاهی موضعی و موردی است و گاهی هم در شرایطش دخالت کرده است که شرح آن فرصت مستقلى می‌طلبد. ملاحظه می‌کنیم کل معاملات که در جامعه رایج است را شارع مقدس اسلام با جملاتی مثل «او فو بالعتود» (اسرا: ۳۴) و «احل الله البیع» (بقره: ۲۷۵) و... امضا کرده است، به این خاطر که بگوید همین کاری را که انجام می‌دادید درست است نه این که یک تأسیس باشد، یعنی مردم را از نگرانی درآورده که همان کارهایی که انجام می‌دادید و معامله می‌کردید، انجام دهید. در جایی هم گفته است «لاتأكلوا الاموالکم بینکم بالباطل الا ان تكونوا تجاره ان تراض» (نسا: ۲۹) «تجاره ان تراض» یعنی تجارت براساس رضایت، از هر نوع که باشد و به هر اسمی که باشد. صدها یا هزارسال بعد اگر نوعی از معاملات پیش بیاید که اسم خاصی داشته باشد که نه بیع، نه صلح و نه اجاره باشد. فرض کنید مثل بیمه و...، «تجاره ان تراض» شامل اینها و همه معاملات عرفی دیگر می‌شود. مثلاً شارع مقدس اسلام می‌فرماید امانات را به اهلش ادا کنید، یعنی مدیریت کشور را به آدم عادل، و براساس قانون عدالت‌محور و بر انسان‌های مدیر و مدبر و... بسپارید و وقتی قرآن می‌فرماید امانات را به اهلش بسپارید، مهمترین امانات، مدیریت کشور و منافع مردم است. یا این که در رابطه با امور روابط اجتماعی بین دولت‌ها و کشورها، امور خانواده‌ها مثل مسئله ازدواج،



بچه‌داری و... شارع مقدس اسلام چیزهایی را بیان کرده و بیش از ده - پانزده آیه هم در قرآن هست مبنی بر این که همسران با یکدیگر و با فرزندان‌شان به معروف عمل کنند. مثلاً پرداخت هزینه‌ها با معروف باشد، رفتارش با معروف باشد، بچه را اگر به مادر می‌دهند که شیر دهد طبق معروف رفتار کند و اگر خرجی و نفقه می‌خواهد به مقدار با معروف بخواهد. معروف هم چیزی است که عرف آن را می‌پذیرد و مناسب و عادلانه می‌داند.

### چشم‌انداز ایران: آیا معروف نسیتی با عرفان و خدامحوری دارد؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: نه، اصلاً امر به معروف هم به همان معنی است که گفتیم. معروف یعنی آنچه را که عرف به‌خوبی می‌شناسد و در برابر منکر است و عرف آن را استنباط می‌کند. معروف از همین عرف است و تناسب با عرف دارد و منکر آن است که عرف از آن به زشتی یاد می‌کند و پس می‌زند.

### چشم‌انداز ایران: اگر عرف جامعه ما بگوید که روسری نباشد این معروف است؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: البته، در صورتی که نهی یا امری و دخالتی از سوی شارع مقدس اسلام نباشد، مینا همان عرف است. برای نمونه پوشیدن لباس هم باید طبق عرف باشد. فرض کنید در جامعه‌ای یک نوع لباس پوشیدن، حتی برای مردان، هتک حرمت آن جامعه باشد نباید بپوشند. این مسئله را عرف تعیین می‌کند و شارع مقدس اسلام هم دخالت نکرده است.

### چشم‌انداز ایران: یعنی تبرج نباشد.

آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، در تمام اینها شارع مقدس اسلام به خود مردم واگذار کرده، مگر استثنایی که شارع مقدس دخالت کرده است. شارع مقدس بیشترین کارها را به خود مردم ارجاع داده، البته با یک سلسله کلیاتی که بیان کرده است؛ مثل این که امور زندگی باید عادلانه باشد، تقسیم معاش باید عادلانه باشد، زمین‌ها باید آباد باشد، کشور باید مدیریت داشته باشد و... اینها کلیاتی است که در فقه به غالب آنها احکام «ارشادی» می‌گویند یعنی اگر شارع هم نمی‌گفت عقل درک می‌کرد که یک مدیر کشور باید مدیر و عادل باشد و شناخت بر مدیریت کشورش داشته و پاک و سالم باشد که ما از آن تعبیر عدالت می‌کنیم. در تمام دنیا

نیز همین را می‌گویند اگرچه گاهی در کشورها برخی حقه‌بازها، دزدها و.. خودشان را در ظاهر پاک نشان می‌دهند و به دنبال رأی مردم می‌آیند و رئیس می‌شوند وگرنه عقلاً در هر کشوری پاکی، صداقت، سابقه خوب و مدیریت و علم و تخصص را برای افراد در تمام اموری که به آنها واگذار می‌کنند لازم می‌دانند. شارع نیز همین را امضا کرده و این یک مسئله اصولی است. حال برگردیم به اصل سؤالتان که آیا قانون‌اساسی‌ای داریم یا آنچه هست فهم فقهای شورای نگهبان است؟ من به خاطر دارم پیش از تصویب قانون‌اساسی عده‌ای می‌گفتند ما قانون‌اساسی نمی‌خواهیم و اگر امام خمینی گروهی را مانند اعضای شورای انقلاب به اضافه چند فقیه مشخص کند و آنان هر چیزی را صلاح بدانند تصویب کنند، همین قانون می‌شود و اصولاً مجلس شورای ملی - که بعدها مجلس شورای اسلامی گفته شد - لازم نیست. من یادم است هنگامی که از سوی امام خمینی (ره) به‌عنوان عضو شورای عالی تبلیغات انتخاب شده بودم و اعضای دیگر آن شورا عبارت بودند از حضرات آیات جنتی، امامی کاشانی، مهدوی کنی، عبایی خراسانی (ره)، باهنر (پس از شهادت آقای باهنر آقای شرعی بود) که جمعاً شش نفر می‌شدیم. آن زمان سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات قم زیر نظر شورای عالی تبلیغات بود و تقسیم کار شده بود. مثلاً دفتر تبلیغات را آقای عبایی اداره می‌کرد، سازمان تبلیغات را آقای جنتی و شورای هماهنگی تبلیغات را من اداره می‌کردم و دبیر آن بودم.

**چشم‌انداز ایران: آیا شورای هماهنگی تبلیغات برای دعوت به تظاهرات می‌کرد و فهرست انتخاباتی هم می‌داد؟**

**آیت‌الله موسوی تبریزی:** بله، در شورای هماهنگ تبلیغات که دبیرش من بودم تمام احزاب کشور از جمله مجاهدین انقلاب، حزب جمهوری اسلامی، دفتر تحکیم و جامعه روحانیت مبارز، دبیرخانه ائمه جمعه و... شرکت می‌کردند. ستاد تبلیغات دهه فجر هم بود که زیر نظر این شورا اداره می‌شد، به راهپیمایی و تظاهرات نیز در مناسبت‌ها دعوت می‌کرد، ولی فهرست انتخاباتی نمی‌داد. البته اینها حاشیه ماجراست. در آن روزها فکر می‌کنم در سال ۱۳۶۱، جلسه‌ای در دفتر تبلیغات قم داشتیم، در مورد شوراها با هم صحبت کردیم دونفر از فقهای عضو این شورا در آن روزها می‌گفتند که اصلاً مجلس شورا چه لزومی دارد؟ امام باید

عده‌ای را معین کند، فکر کنند و عده‌ای هم شرعی بودن آن را معلوم کنند، همین کافی است. یعنی اصلاً معتقد به این نبودند که مجلس شورایی باشد. یا در رابطه با قانون اساسی هم گروهی اصلاً اعتقاد نداشتند که قانون اساسی داشته باشیم.

چشم‌انداز ایران: آیا ملاک آنها همان پابرجا بودن حلال و حرام محمد(ص) و به عبارتی احکام جاری در حوزه‌های علمیه، تا روز قیامت بود؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، البته این آقایان آن روزها غرض خاصی را هم نداشتند، بلکه اعتقادشان این بود و این‌گونه نبود که بخواهند قدرت‌طلبی و انحصارطلبی کنند. من دست‌کم آن زمان این احساس را درباره آنها نداشتم، ولی با آنها مخالفت کرده و بحث می‌کردیم و می‌گفتیم این حرف درست نیست. به هر حال امام (ره) براساس دیدگاهی که در رابطه با امور مردم داشت و معتقد بود خداوند این امور را به خود مردم واگذار کرده، الزاماً می‌گفت قانون اساسی داشته باشیم از دو جهت؛ یکی این‌که نمایندگان مردم بیایند و آنچه را که لازم است و به مصلحت مردم است بگویند و دیگر این‌که وقتی مردم آمدند و نماینده تعیین کردند و قانونی را تصویب کردند، این قانون در جامعه میثاقی معتبر، ماندنی و قابل اجرا می‌شود و با رفتن فرد عوض نمی‌شود و اگر زمانی عوض شود خود مردم باید دوباره رأی دهند و تغییری در آن ایجاد شود، از این رو امام (ره) اصرار شدیدی داشت که قانون اساسی هر چه زودتر تصویب شود و با توجه به مخالفت‌ها و گاهی نیز توطئه‌هایی که از سوی ضدانقلاب‌ها می‌شد که می‌خواستند علیه نظام جمهوری اسلامی تبلیغات کنند. عجله امام دو دلیل بود؛ یکی به لحاظ برون مرزی و جلوگیری از توطئه‌های ضدانقلاب و دیگری به لحاظ ساده‌لوحی‌های بعضی از علما که این‌گونه افکار را داشتند. ایشان برای این کار، بیش از دولت موقت و مرحوم بازرگان عجله داشت. امام آن‌قدر عجله داشت که پیش‌نویس قانون اساسی که دکتر حبیبی نوشته بود و در آن ولایت‌فقیه هم نبود را پذیرفتند. در کتابی باعنوان «جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی و مذهبی در ایران» نوشته آقای رسول جعفریان که توسط مرکز اسناد به چاپ رسیده است، در صفحه ۳۷۶ نقل می‌کند که «در اصل سوم پیش‌نویس قانون اساسی که در سال ۱۳۵۸ امام امضا کرده بود آرای عمومی مبنای حکومت است. طبق دستور قرآن که «وشاورهم فی الامر و امرهم شورا بینهم» (شورا: ۳۸) امور کشور باید از طریق شوراهای منتخب مردم و

در حدود صلاحیت آنان و به ترتیبی که در آن قانون و قوانین ناشی از آن مشخص می‌شود حل و فصل گردد.» و در آنجا آقای رسول جعفریان نقل می‌کند که «انجمن حجتیه پیشنهادی داده است که اصل ۳ اصلاح شود. به ترتیب ذیل؛ اصل ۳: «ولایت الهیه فقیه به نیابت امام عصر(عج) مبنای حکومت است و تحت این ولایت به پیروی از اصول قرآنی.»

آیت‌الله خزعلی نیز طی مصاحبه‌ای در سال ۱۳۶۰، با ماهنامه‌ای غیررسمی به نام «انجمن مهدویت اصفهان» در این باره نقل کرده و از انجمن حجتیه دفاع کرده است که انجمن خوبی است و من می‌خواستم با آقای مطهری نزد امام بروم و از انجمن حجتیه نزد امام دفاع کنم که آقای مطهری شهید شد و تنها رفتم و.... یکی از دلایلی که آقای خزعلی در دفاع از انجمن حجتیه می‌گوید این است که ولایت‌فقیه در قانون اساسی نبود و انجمن حجتیه این را پیشنهاد کرده است که با این نقل قول آقای جعفریان همخوانی دارد.

در جای دیگر هم آقای هاشمی رفسنجانی در جلسه‌ای در بیت آیت‌الله منتظری - البته زمانی که ایشان قائم مقام بودند - بود، من و آیت‌الله عبایی هم بودیم، در آنجا آقای هاشمی رفسنجانی صحبت کرد که انجمن حجتیه پیشنهاد خود درباره قانون اساسی را به‌وسیله آقای آیت به خبرگان قانون اساسی آوردند. در اینجا مسئله این است که امام(ره) با این که معتقد به ولایت‌فقیه از طریق نصب بودند آن پیش‌نویس قانون اساسی را که ولایت‌فقیه نداشت، امضا کرد و آن جریان معروفی است که امام فرمود این را به آرای مردم بگذارید و اگر آن زمان می‌گذاشتند قطعاً در آن روز این پیش‌نویس رأی می‌آورد و آقای بازرگان و آیت‌الله طالقانی و... مخالفت کردند، و گفتند که آیت‌الله خمینی در بهشت‌زهرها قول دادند مجلس مؤسسان باشد. ما باید از طریق مجلس مؤسسان این کار را بکنیم و این‌گونه پیش‌نویس را مستقیم به آرای مردم نگذاریم. امام می‌گفتند مجلس مؤسسان طول می‌کشد و شاید معطل شویم و امام برای تصویب قانون اساسی بسیار عجله داشت، سرانجام به پیشنهاد آقای طالقانی یک راه میانه‌ای را عمل کردند و گفتند مجلس خبرگان باشد و تعدادش هم کم باشد و امام شرط هم گذاشتند که در مدت دو ماه بررسی و تمام شود. البته زمان آن اضافه شد، ولی آن حرکتی که امام انجام می‌داد به جایی رسید که اصل ولایت‌فقیه و اصل ۴ را هم آوردند و امام آن را به آرای عمومی هم گذاشتند و دو بار به قانون اساسی رأی داده شد. اگر اصلاح

قانون اساسی را در سال ۱۳۶۸ هم حساب کنیم سه بار رأی داده شد. یکبار نمایندگانی انتخاب کردند که قانون اساسی را تصویب کنند. دوم؛ رفاندم پس از تصویب در سال ۱۳۵۸ که برای تحکیم آن بود و گرنه لزومی نداشت. مثل این که اکنون قوانین مصوب مجلس را هیچ لزومی ندارد که دوباره به رأی مردم بگذاریم. مردم رأی داده‌اند که نمایندگان بروند و قانون را تصویب کنند. آن موقع هم همین‌طور بود، مردم به نمایندگان خبرگان رأی داده بودند که بروند و قانون را تصویب کنند. آنها تصویب کردند. امام دوباره به رأی مردم گذاشتند. این توضیحات برای این بود که نشان دهم امام هم واقعاً به قانون اساسی و رأی مردم معتقد بود و سوم؛ پس از تجدیدنظر و اصلاح آن در سال ۱۳۶۸.

**چشم‌انداز ایران: برخی معتقدند طرح پیشنهاد ولایت فقیه توسط آیت‌الله منتظری بود، آیا درست است؟**

**آیت‌الله موسوی تبریزی:** طرح پیشنهاد با آیت‌الله منتظری نبود، ایشان آنجا تحکیم کردند، یعنی مبنای ولایت فقیه را آقای منتظری تحکیم و تأیید کرد که در مجلس خبرگان بسیار جا افتاد. همان‌طور که می‌دانید ولایت فقیه حتی در حوزه‌ها و فقها یک مسئله مسلم و جا افتاده‌ای نبود و اکنون هم برای بعضی‌ها خیلی جا افتاده نیست، یعنی دست‌کم در محدوده وسعت اختیارات ولایت فقیه اختلاف‌های زیادی است. از غیبت کبری تا به حال علمای بزرگ یا اصلاً بحث نکردند و یا اگر کردند محدود بود و در وسعت و محدوده شمول ولایت فقیه اختلاف زیادی دارند.

**چشم‌انداز ایران: منظور این است که می‌گویند دکتر آیت از طریق آیت‌الله منتظری این طرح را مطرح کردند؟**

**آیت‌الله موسوی تبریزی:** این واقعیت ندارد، ولی آیت‌الله منتظری در تبیین مبانی و تثبیت آن اصل در مجلس خبرگان هم کمک کرد و هم ولایت فقیه را تدریس کرد. البته هم یک نوع کمکی بود و هم یک نوع ولایت فقیه را رد کردن و نوع دیگرش را تثبیت کردن بود. یعنی آیت‌الله منتظری برخلاف معروف، در آن درس‌ها هم نظریه امام را که نظریه نصب است کاملاً رد یا دست‌کم در آن تردید می‌کند.

چشم‌انداز ایران: در راه مجاهد سخنرانی ایشان را چاپ کردیم و ایشان گفتند نظر من با قدما و جدیدی‌ها کاملاً متفاوت است. گویا ایشان از راه فلسفه به ضرورت حکومت می‌رسند. آن‌گاه می‌گویند اسلام برای حاکم ۱۶ ویژگی قائل است؛ هشت ویژگی ایجابی و هشت ویژگی سلبی.

آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، مبانی استدلالی و استنادهایی که به آیات و روایات توسط امام(ره) برای اثبات ولایت فقیه شده بود، توسط آیت‌الله منتظری در درس‌های ولایت فقیه نقد شد و در زمان مرحوم امام رادیو درس‌های آیت‌الله منتظری را پخش می‌کرد و امام هم گاهی اوقات درس‌های ایشان را از رادیو گوش می‌دادند و در همان‌جا تمام ادله روایی امام را یکی یکی بررسی می‌کرد و از نظر سند و دلالت رد می‌کردند، ولی به ولایت فقیه انتخابی که حتی اصل، وسعت و مدت اختیاراتش هم به دست مردم است که می‌تواند پنج‌ساله و ده‌ساله و... یا بدون مدت باشد همه آن را بیان کرده و نظر ایشان ولایت فقیه انتخابی است، یعنی اصل مشروعیت ولایت فقیه با مردم است، میدان و وسعت مشروعیت هم با مردم است و زمان آن هم با مردم است. نخست این‌که مردم باید رئیس و رهبر حکومت را انتخاب کنند و دوم این‌که مردم باید فقیه عادل را انتخاب کنند و سوم این‌که بدون انتخاب مردم هیچ فقیهی مشروعیت بر حکومت مردم را ندارد و اگر اعمال قدرت و حکومت کند شرعاً جایز نیست و نوعی تصرف در امور دیگران (تصرف عدوانی) است. بنابراین مسائلی که ذکر شد در رابطه با اصل مسئله ولایت فقیه بود که می‌خواستم عرض کنم که قانون اساسی و اعتقاد امام به قانون اساسی این بود که خیلی سریع باید انجام گیرد که انجام گرفت. این اصرار ایشان بود که با وجود مخالفت‌هایی از سوی بعضی از روحانیت و حتی دانشگاهی‌ها، سریعاً ما صاحب مملکتی با نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی شدیم.

مسئله دیگر این‌که نظر مرحوم امام این بود که اسلام حداکثر دخالت‌ها در امور مردم را ندارد و این‌گونه نیست که در جزء‌جزء امور مردم حکمی خاص داشته باشد، چرا که اسلام کلیاتی دارد. افزون بر آن، یک سلسله مصالح جامعه است که خداوند اختیاراتش را در دست حکومت قرار داده، یعنی به اصطلاح امام حتی در زمان پیغمبر برای رسول‌الله(ص) و در زمان ائمه(ع) برای همه ائمه معصومین و ایشان حکومت را شعبه‌ای از ولایت حق می‌دانند. ولایت حقی را که خداوند به پیغمبر داده، شعبه‌هایی دارد؛ یک شعبه آن ولایت معنوی است و دیگری ولایت

تکوینی و شعبه‌ای نیز از ولایت رسول‌الله حکومت است که این حکومت اعمال ولایتش براساس مصالح جامعه است و در آنجایی که مصلحت را تشخیص داد اعمال ولایت می‌کند و به نظر امام این ولایت، حکومتی منتقل از خدا به حکومت مردمی است. حال این حکومت مردمی یا بگوئیم ولی فقیه‌ای که از سوی مردم انتخاب شده، یا این که بگوئیم ولی فقیه‌ای که از سوی امامان نصب شده حالا فرقی نمی‌کند. به هر حال این ولایت منتقل می‌شود و در آنجاست که مصالح را تشخیص داده و کار قانون را انجام می‌دهد و اعمال می‌کند. این دو نظریه متعلق به مرحوم امام بود باعث می‌شد که قانون‌اساسی کارش به سرعت پیش برود و نقایصی نیز که در قانون‌اساسی اول بود بعدها با ارجاع به مجلس و با مجمع تشخیص مصلحت جبران شود که در بازنگری قانون‌اساسی، مسئله تشخیص مصلحت نیز نهادینه شد. تا اینجا مقدمه‌ای بود که ذکر کردم و اما درباره سؤال شما، ما در ابتدا باید وظیفه شورای نگهبان را بدانیم و این اشتباه را رفع کنیم. وظیفه شورای نگهبان از نظر قانون‌اساسی این نیست که بگوید فلان قانون مطابق اسلام است و قبول یا رد کند. وظیفه شورای نگهبان، تشخیص «عدم مغایرت» است.

### چشم‌انداز ایران: عدم مغایرت با اسلام یا قانون‌اساسی؟

**آیت‌الله موسوی تبریزی:** با اسلام. البته شورای نگهبان دو وظیفه دارد که با وظیفه قانونی آن، اکنون کاری نداریم، درباره وظیفه شرعی آن صحبت می‌کنم. به دو تعبیر دقت کنید؛ یک وقت می‌گوییم شورای نگهبان باید بگوید این مطابق اسلام هست یا نه؟ این یک مسئله است. از دل مطابق اسلام است این مسئله درمی‌آید، اسلامی که شورای نگهبان می‌فهمد یا اسلامی که امام (ره) می‌فهمد یا اسلامی که علمای مشهور می‌فهمند، یا این تعبیر را بگوئیم که «عدم مغایرت با موازین اسلام» آنچه در قانون‌اساسی آمده است و یکی از وظایف فقهای شورای نگهبان است تشخیص عدم مغایرت با موازین اسلامی است. وقتی ما می‌گوییم یک قانونی در مجلس تصویب شده، اگر بگوئیم باید مطابق با اسلام باشد، این ممکن است زمانی که در مجلس تصویب شد به شورای نگهبان برود و شورای نگهبان آیه و روایتی مطابق آن پیدا نکند و می‌گوید مطابق نیست، ولی وقتی بگوئیم عدم مغایرت با موازین اسلامی، اگر هم هیچ آیه و روایتی نبود این عدم مغایرت کافی است و

شورای نگهبان وظیفه‌اش این نیست که بگوید مغایرت دارد. مغایرت در جایی است که یک روایت معتبر که قابل عمل فقهاست یا آیه‌ای صریح و روشن که باز مورد عمل و قابل اجتهاد فقهاست برخلاف این قانون باشد. وقتی یک روایت معتبر آن‌گونه که گفتیم با آن شرایط یا این‌که آیه صریح و ظاهری که فقها به آن استدلال کرده‌اند مغایر با این نباشد، به صرف این‌که ما در اسلام مطابق این روایت پیدا نکردیم حق ندارند رد کنند. این تعبیر دو تاست. مثلاً در اصل ۹۱، در دو جا این تعبیر است: «به‌منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون‌اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها» و نمی‌گوید از نظر مطابقت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها بلکه می‌گوید از نظر عدم مغایرت، مصوبات مجلس شورای اسلامی، شورایی به‌نام شورای نگهبان تشکیل می‌شود. در اصل ۹۴ می‌گوید: «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود، شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده‌روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون‌اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر ببیند برای تجدیدنظر به مجلس بازگرداند و در غیر این صورت مصوبه قابل اجراست.»

چشم‌انداز ایران: در اینجا هم مغایر قید شده و هم انطباق با موازین است. آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، البته انطباق بر «موازین اسلام» است نه بر «اسلام».

چشم‌انداز ایران: ممکن است فرق اینها را توضیح دهید؟ آیا موازین اسلامی، عرف اسلامی یا اسلام‌پسند است؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: نه، هم عرف و هم شرع است و فرقی ندارد، موازین این است، یعنی آنجایی که شارع مقدس اسلام دستور صریح دارد مطابق با آن باید باشد و آنجا که دستور صریح ندارد، به عرف ارجاع می‌شود. این هم موازین اسلام است، یعنی موازین اسلام در خیلی جاها مسائل را به عرف واگذار کرده است. مثلاً شارع مقدس اسلام نگفته شما حکومتتان را شورایی انجام دهید یا متمرکز، البته در قرآن هم هست که «و امرهم شوری بینهم»



چشم‌انداز ایران: مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» معتقدند شکل حکومت در اسلام نیامده است و شکل حکومت تابعی از درجه تکامل اجتماعی آن جامعه است.

آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، در هیچ جای اسلام، شکل حکومت این‌که جمهوری باشد یا ولایت یا سلطنتی یا خلیفه‌ای و... باشد، نیامده است. آنچه در اسلام هست این است که عدالت اجرا و درست عمل شود و راه رشد باز شود و... حال ممکن است یک نفر با مشورت عده‌ای اعمال حکومت کند و یا این که یک وقت هم این‌گونه نیست. شورایی حاکم می‌شود و تصویب می‌کند و دستور اجرا می‌گیرد، مثل همین مجلس شورا که قانون تصویب می‌کند و خیلی از جاها که پارلمان حاکم است. پس آنچه مسلم است این است که شارع مقدس اسلام شکل حکومت را مشخص نکرده و به مردم واگذار کرده است. در این قسم جاها قانونگذاری مغایرت با موازین اسلامی ندارد. آنجایی که قرآن صراحت دارد قوانین باید مطابق باشد. حتی اگر آیه‌ای هست که ظاهر آن آیه باعث شبهات علما شده است و دوگونه معنا کرده‌اند و یا دو جور نتیجه‌گیری کرده‌اند و مجلس قانونی گذاشته که با گروهی از فقها نظراتشان مطابق است. شورای‌نگهبان به خاطر این‌که گروهی از فقها آن نظر را قبول ندارد نمی‌توانند بگویند مطابق شرع نیست. برای این‌که آن فقهایی که آن نظر را دارند، آن را مخالف و مغایر با شرع ندیده‌اند. مغایرت با موازین اسلامی یک رشته اجتهاداتی می‌خواهد که براساس آن اجتهاد گفته می‌شود قانون مغایرت دارد یا نه؟ نمونه‌های زیادی در این باره وجود دارد.

چشم‌انداز ایران: خیلی از فقها حکومت را امری مجازی و اعتباری می‌دانند و فقط مسائل فردی را حقیقی می‌دانند.

آیت‌الله موسوی تبریزی: نه، در رابطه با مسائل غیرحکومتی می‌گوییم. من نمونه‌هایی عرض می‌کنم. فرض کنید ارث بردن همسر از شوهرش در اموال غیرمنقول. عده‌ای از فقها گفتند براساس یکسری روایات معتبر، همسر از غیرمنقول نیز ارث می‌برد. بعضی هم گفته‌اند که قیمت آن را ارث می‌برند نه خود اموال غیرمنقول را، یعنی باید معادل پول آن را بدهند، ولی مشهور آن است که نه از عین زمین و نه از پول آن ارث نمی‌برد.

چشم‌انداز ایران: آیت‌الله صانعی در این باره نظر داده و گفته‌اند زن از شوهر ارث می‌برد.

آیت‌الله موسوی تبریزی: در این باره روایت‌های معتبری داریم، ولی روایات دیگری نیز وجود دارد که با این روایات در تعارض است. یک دسته گفته‌اند ارث می‌برد و دسته دیگری گفته‌اند نمی‌برد. از آنجا که آن دسته از روایت‌ها که می‌گویند ارث می‌برد، مطابق فتوای اهل تسنن است؛ عده‌ای گفته‌اند ما آنها را قبول نداریم، ولی در این طرف چندتن از قدما گفته‌اند که ارث می‌برد و اینها می‌توانند بگویند نخیر، درست است که این دو روایت متفاوت است. ولی این دسته روایت که می‌گوید ارث می‌برد مطابق قرآن است. قرآن می‌گوید اگر بچه نداشته باشد یک چهارم و اگر بچه داشته باشد یک هشتم از ماترک ارث می‌برد و ماترک شامل منقول و غیرمنقول می‌شود. یک دسته از فقها می‌گویند به خاطر مطابقت قرآن این روایت ترجیح دارد، گروهی دیگر می‌گویند به دلیل مطابقت با اهل تسنن روایت دیگر ترجیح دارد. بنابراین نه حرف آنها خلاف موازین اسلام است و نه حرف اینها، ولی کدام یک اسلام واقعی است؟ که آن را نمی‌دانیم، بلکه هر دو اجتهاد است و چون اجتهادش براساس میزان است هر دو در روز قیامت مأجور هستند و هیچ‌کدام معذب نمی‌شوند، زیرا معذور هستند و براساس اغراض شخصی این حرف را نزدند، بلکه اجتهادشان به آن رسیده است.

چشم‌انداز ایران: پس شما نتیجه می‌گیرید که فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر همین قانون اساسی باشد که هم مشروعیت دارد و هم به رأی مردم رسیده است؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: میزان، اجتهاد و میزان اسلامی است، یعنی اگر یک قانون در مجلس تصویب شد و خلاف قانون اساسی و موازین اسلامی نبود مثلاً قانونی را تصویب کردند که اجتهاد مشهور مغایر با آن است، ولی خلاف میزان اسلامی نیست که همه فقها بگویند قطعاً این باطل است. در این صورت اینها حق ندارند که این را رد کنند. نتیجه می‌گیریم که جایگاه اصل چهار در قانون اساسی همین است. اصل چهار می‌گوید این اصل بر تمام قوانین حتی اصول قانون اساسی حاکم است. این به آن معنی است که شورای نگهبان نسبت به تمام قوانین و حتی به اصول اسلامی قانون اساسی به عدم مغایرت با موازین اسلامی توجه کند و وقتی حدود چهل نفر از مجتهدان در خبرگان قانون اساسی و امام(ره) و مراجع دیگر آن

زمان و اسلام‌شناسان و... به این اصل و کل «قانون اساسی» رأی دادند، یعنی قانون اساسی، خلاف موازین اسلامی نیست و شورای نگهبان تا امروز که در اینجا بحث می‌کنیم و حدود ۲۸ سالی است که از تصویب قانون اساسی می‌گذرد، تاکنون هیچ‌کدام از فقهای گذشته و موجود عضو شورای نگهبان نگفته‌اند که فلان اصل قانون اساسی خلاف موازین اسلام است، یعنی همه اصول آن را در عمل تأیید کرده و رد نکردند. بنابراین قانون اساسی از این جهت با موازین اسلامی مغایرت ندارد چرا که نخست در خبرگانی تصویب شده که حدود ۴۰ نفر مجتهد در آنجا حضور داشته است و دوم این‌که در کنار آرای مردم، بیشتر فقهای مسلمان شیعه ما نیز به آن رأی دادند و امام(ره) در رأس آن بود، درحالی که امام هم هیچ‌وقت برخلاف شرع رأی نمی‌داده است. افزون بر آن، امام برای تصویب قانون اساسی حکم شرعی هم دادند و سوم این‌که شورای نگهبان هم تا به امروز ۲۸ سال است که به همین قانون اساسی استناد و عمل می‌کند و ازسوی آنها شنیده نشده که بگویند خلاف موازین شرع اسلام است.

**چشم‌انداز ایران: آیا اعضای شورای نگهبان برای پابندی به این قانون اساسی، مانند نمایندگان مجلس باید قسم یاد کنند؟**

**آیت‌الله موسوی تبریزی:** چنین اصلی در قانون نداریم که حتماً شورای نگهبان باید قسم بخورد. جواب اصلی به پرسش شما این است که قانون اساسی مغایرت با موازین اسلامی ندارد، اگرچه ممکن است یک عضو شورای نگهبان بگوید یک جای آن را قبول ندارم. مثل این‌که معتقد باشد زن حق رأی ندارد، چون آن هم نوعی قضاوت است، ولی آنچه مسلم است براساس موازین اسلامی است و نباید مانعی ایجاد کنند. در رابطه با تفسیر قانون اساسی هم، که به عهده شورای نگهبان است، تفسیر وقتی است که ابهامی پیش بیاید. برای نمونه؛ طبق اصل ۱۱۳، اجرای قانون اساسی به عهده ریاست‌جمهوری اسلامی است و کاملاً روشن است.

**چشم‌انداز ایران: پس چرا با این اصل شفاف مخالفت می‌شد؟**

**آیت‌الله موسوی تبریزی:** اشکال ما همین است. مخالفت‌هایی هست که متأسفانه شورای نگهبان در تاریخ خود انجام داده که این باعث شبهه شده است. به گفته امام جایگاه آنان به‌گونه‌ای است که باید طوری رفتار شود که شبهه‌ای به‌وجود نیاید،

ولی طوری رفتار کردند که مثلاً در رابطه با انتخابات، شبهه‌هایی به وجود آمده است.

چشم‌انداز ایران: آیا نخواهند گفت این فهم شورای نگهبان است و قطعیت دارد، چرا که در این مورد شفاف هم قبول نکردند. پرسش اصلی ما در اینجاست که در این گونه موارد چه باید کرد، شاید آنها قانون اساسی را مشروع نمی‌دانند؟  
آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، اگر به اصل مسئله ایراد بگیرند و بگویند که ما قانون اساسی را قبول نداریم، تکلیف روشن است، ولی این‌طور نیست. می‌گویند ما قانون اساسی هم داریم و به قانون اساسی اعتقاد داریم، ولی تفسیر آن به عهده ماست، اگرچه خلاف ظاهر باشد. مشکل اینجا پیش می‌آید که اصل قانون اساسی را در نظر مردم بی‌اعتبار می‌کنند.

چشم‌انداز ایران: آیا قبول دارید که عدم انسجام‌هایی هم دارد؟  
آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، اما می‌شود آن را زمانی برطرف کرد. منتها این که قانون اساسی ما وابسته به فهم شورای نگهبان است نه، این گونه نیست. قانون اساسی، قانون اساسی است. آنجا که صریح است تفسیر نمی‌خواهد، از این‌رو تا به حال هم به غیر از چند مورد محدود تفسیر از شورای نگهبان خواسته نشده است و بعضی از موردها که تفسیر شده واقعاً منصفانه بوده است. غیر از یکی دو مورد که عمل شورای نگهبان مورد شبهه است؛ مثلاً یکی از آنها اصل ۹۹ است که شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری ریاست‌جمهوری مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را برعهده دارد. این نظارت، بسیار روشن است که نظارت بر انتخابات است. مثلاً مسلم است که شرایط منتخبان مجلس شورای اسلامی را خود مجلس تصویب می‌کند و در اصول قانون اساسی گفته شده که شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب‌کنندگان را مجلس تعیین می‌کند.

چشم‌انداز ایران: ممکن است اصل آن را بخوانید؟  
آیت‌الله موسوی تبریزی: اصل ۶۲: «مجلس شورای اسلامی از نمایندگان ملت که (به‌طور مستقیم) و با رأی مخفی انتخاب می‌شود، تشکیل می‌گردد. شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و کیفیت انتخابات را قانون معین خواهد کرد.»

مسلم است که در اصل ۹۹، فقط نظارت بر انتخابات بیان شده است. اصل ۹۹ می‌گوید: شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را برعهده دارد. قانون در رابطه با مجلس خبرگان هم در جای خودش گفته است که شرایط کاندیداها را خود خبرگان معین می‌کنند. در رابطه با مجلس شورای اسلامی نیز خود مجلس تعیین می‌کند. در رابطه با ریاست جمهوری یک سلسله شرایط را قانون اساسی معین کرده و یک سلسله از آن را نیز مجلس معین می‌کند. به هر حال آنچه مسلم است براساس قانون اساسی که هم مشروعیت داشته و هم رأی مردم گذاشته شده، شورای نگهبان هیچ‌گونه دخالتی در رابطه با شرایط کاندیداها و انتخاب‌شوندگان ندارد، ولی در عمل می‌بینیم که اینها می‌گویند نه، شرایط کاندیداها باید برای ما محرز شود، درحالی‌که در قوانین عادی هم چنین چیزی نداریم. نکته دیگر این‌که اصل ۶۲ قانون اساسی می‌گوید انتخابات با رأی مستقیم مردم است. اما این شکل از نظارت که شورای نگهبان انجام می‌دهد، رأی مستقیم مردم را غیرمستقیم می‌کند. در واقع انتخابات دو بار انجام می‌شود؛ یک‌بار شورای نگهبان نمایندگان را انتخاب می‌کند، بعد مردم به این نمایندگان رأی می‌دهند، ولی اگر به روال قانون اساسی عمل کنیم که شرایط را نمایندگان مجلس تعیین می‌کنند، این، هم قانونی است و هم آرای مستقیم مردم را در بر دارد و هم مشارکت بیشتر می‌شود. می‌خواهم عرض کنم این عمل شورای نگهبان است که این اشکالات را می‌آورد و گرنه قانون اساسی ما در این‌گونه جاها مشکلی ندارد که هم مصوب است و هم مصرح.

چشم‌انداز ایران: در سال‌های اخیر نقد عملکرد شورای نگهبان را معادل نفی قانون اساسی تلقی کرده و در این راستا، مطبوعات از جمله نشریه چشم‌انداز ایران، روند تفهیم اتهام و دادگاه را در دادگستری طی کرده‌اند.

آیت‌الله موسوی تبریزی: انتقاد به هیچ‌کس جرم نیست. نقد علمی در هر مقامی و در هر رتبه‌ای باشد جرم نیست، حتی ممکن است به نظر شنونده یا افرادی این نقد غلط باشد.

چشم‌انداز ایران: حتی امام تخطئه را نیز گفتند اشکالی ندارد، ولی در عمل مطبوعات دستشان بسته و راه نقد عملکردها نیز بسته است.

آیت‌الله موسوی تبریزی: امام (ره) حتی تخطئه بحث ولایت فقیه و ولی فقیه را نیز فرموده که برای رشد انسان‌ها یک هدیه الهی است.

چشم‌انداز ایران: آیا در مطبوعات هم چاپ شده است؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: در جلد بیستم صحیفه امام که مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام آن را چاپ کرده، در صفحه ۴۵۱ امام در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای جمله مذکور را بیان کرده‌اند یا مثلاً در صحیفه امام جلد بیست‌ویکم صفحه ۱۷۶ آمده است: پس از اعلام وجود اختلاف میان فقها و همچنین سلیقه‌های مختلف در مسائل مهم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و عبادی می‌فرماید: «... مهمتر از همه اینها ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسئله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کردند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است. فقها امروز برای آن باید فکری بنمایند...» لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی و فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد.

چشم‌انداز ایران: یکی از فقهای عضو مجلس خبرگان قانون‌اساسی نقل کرده، در مجلس خبرگان بحث بر سر این بود که جایگاه شورای نگهبان کجاست؟ شورای نگهبان بازوی این نظام، یعنی یکی از ارکان نظام جمهوری اسلامی و این قانون‌اساسی است و فهم فقها نیز باید مبتنی بر تک‌تک اصول این قانون باشد که در واقع رساله اجتماعی امام نیز هست و ایشان گفتند اگر بخواهد فهم فقهای شورای نگهبان مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه علمیه باشد از آنجا که بین فقها الی ماشاءالله اختلاف هست، تشتت آرا پیش می‌آید و اداره مملکت دچار اختلال می‌شود. درحالی‌که قانون‌اساسی سند وثاق ملی است و همان‌طور که گفتید، مراجع و فقها به آن رأی دادند. آیا شما اطلاعی از چنین مذاکراتی دارید؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: عین آن مذاکرات را نمی‌دانم ولی نظر امام(ره) را در این مورد از بعضی فرمایشات ایشان در نامه‌ای به مجمع تشخیص مصلحت می‌شود فهمید و در پاسخ سؤال‌های بعدی بیان خواهم کرد.

چشم‌انداز ایران: با وجود این همه انتقاد مبنی بر این که قانون اساسی صراحت دارد نظارت نباید استصوابی و دخالتی باشد، در عمل مملکت در این سیر قرار دارد. گروهی از شهروندان هستند که می‌گویند پس ما نباید در این حرکت‌های قانونی شرکت کنیم، چرا که قانون به اینجا کشیده و در عمل از مسیر اصلی‌اش منحرف شده است و یا به دام انفعال می‌افتند یا تحریم یا احتمالاً سیرهای خطرناک‌تر. باید چه کار کرد؟ این در حالی است که شرایط حساس مملکتی مشارکت هر چه بیشتر مردم را می‌طلبد.

آیت‌الله موسوی تبریزی: از قدیم گفته‌اند حریم امامزاده را متولی باید نگاه‌دارد. من معتقدم از چیزهایی که می‌شود جزو کرامات امام نقل کرد یکی همین مطلب است که من دست‌کم دو بار به یاد دارم، به شورای نگهبان می‌فرماید که کاری نکند مثل زمان مشروطه مردم بگویند ما شورای نگهبان نمی‌خواهیم و طوری باشد که مردم نسبت به شورای نگهبان بی‌اعتقاد باشند و منزلت و جایگاه شورای نگهبان را خودتان حفظ کنید. دست‌کم یک موردش مسلماً در رابطه با برخوردهایی بوده که در همین انتخابات در رابطه با رد صلاحیت بعضی از اشخاص یا ابطال رأی بعضی از حوزه‌های انتخابیه بوده است. البته در جاهای دیگر هم هست که در رابطه با قوانین مجلس است که شما باید کاری کنید، در عین حال که موازین اسلام را رعایت می‌کنید مصالح جامعه را نیز در نظر بگیرید، در جلد بیست و یکم صحیفه امام صفحه ۲۱۷ آمده است: «تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند.»

چشم‌انداز ایران: در جای دیگری گویا خطاب به شورای نگهبان گفته‌اند: اگر شما احکام اجتماعی قرآن را می‌دانستید

آیت‌الله موسوی تبریزی: البته این تعبیر را ندیده‌ام، ولی به دنبال مطلب قبلی، امام می‌فرماید: «و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوریهاست نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین این‌که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد و خدا آن روز را نیاورد باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای نکرده اسلام در پیچ‌وخم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.» (صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۲۱۸)

چشم‌انداز ایران: ما این‌طور می‌فهمیم اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر احکام فردی و فرعی باشد، از آنجا که قانون اساسی، احکام اجتماعی است، به نقض آنها می‌انجامد. درحالی‌که امام این مجموعه احکام را اجتهاد مصطلح نامیدند که کافی نیست.

آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، امام حتی به نقض ظاهری آن هم معتقد نبودند. در صحیفه نور جلد بیست‌ویکم، صفحه ۲۱۷ این نامه به مجمع تشخیص مصلحت نظام است که در ابتدا شأن نزول آن را می‌گوییم؛ آن زمان که ما در مجلس سوم بودیم؛ در آنجا از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت، بعضی از وزیران می‌خواستند سوءاستفاده یا حسن استفاده کنند، بعضی قوانینی را که می‌دانستند در مجلس تصویب نمی‌شود، می‌خواستند به مجمع تشخیص مصلحت ببرند تا تصویب شود و عمل کنند از جمله ما شنیدیم که از سوی وزارت اطلاعات یکی دو بار مطرح شده بود (آن زمان آقای ری شهری وزیر اطلاعات بود) که یک قوانینی را مصوب و پیشنهاد کنند و به مجمع تشخیص مصلحت ببرند آنجا تصویب شود که وزارت اطلاعات تبدیل به سازمان اطلاعات زیر نظر رئیس‌جمهور و یا رهبری شود، یعنی آن را از وزارتخانه بودن در بیاورند و مجلس نتواند بر آن نظارت کرده و رئیس مربوطه را استیضاح یا مورد سؤال قرار دهد.

چشم‌انداز ایران: البته طبق قانون، مجلس می‌تواند در نهادهای زیرمجموعه رهبری تحقیق و تفحص کند؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: نه، رئیس سازمان اطلاعات انتصابی خواهد بود و وزیر نیست که مجلس آن را تعیین کند، رهبر تعیین می‌کند. به هر حال ما حدود ۹۰ نفر



نماینده مجلس بودیم که در ۷ آذر ۱۳۶۷ نامه‌ای خطاب به امام نوشتیم که در جلد سوم صحیفه امام، صفحه ۲۰۲، این نامه چاپ شده، در آنجا گفتیم مجمع تشخیص مصلحت به خاطر هدف‌های دیگری بود و اکنون گروهی مجلس را دور می‌زنند و مراکز قانونگذاری موازی مجلس درست می‌کنند.

چشم‌انداز ایران: در واقع این نامه به نفع نهاد شورای نگهبان هم بود، چرا که آنها هم دور زده می‌شدند.

آیت‌الله موسوی تبریزی: اسامی برخی از آنهایی را که امضا کردند: آقایان فخرالدین حجازی، صادق خلخالی، موسوی لاری، نجفقلی حبیبی، اصغرزاده، سیدحسین موسوی تبریزی، اسدالله بیات، محمدعلی صدوقی، مجید انصاری، حسین هاشمیان و بیشتر اصلاح‌طلبانی که خیلی طرفدار امام بودند و در واقع این نامه اعتراضی به دورزدن مجلس و شورای نگهبان توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام بود که امام تشکیل داده بودند.

چشم‌انداز ایران: آیا آن زمان هم تشخیص مصلحت نظام رئیس داشت؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: نه، آن موقع به صورت شورایی اداره می‌شد. این شورا را امام تشکیل داده بود. امام دو سه روز بعد جواب نامه را دادند و نوشت: «با سلام، مطلبی که نوشته اید کاملاً درست است. ان‌شاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنند. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام بازگردد و بعد می‌گوید: «از تذکرات همه شما سپاسگزارم و به همه شما دعا می‌کنم.» برخورد امام با اعتراض ما این بود. این نامه در تاریخ ۷ آذر ۱۳۶۷ بود و امام حدود یک ماه بعد در ۸ دی ۱۳۶۷ نامه‌ای به مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌نویسد. در آن نامه می‌نویسد: «آنچه تاکنون مجمع تشخیص تصویب کرده مادام که مصلحت است به قوت خود باقی است. پس از آن تنها در مواقعی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف است به همان صورت که در آیین‌نامه مصوبه آمده و تصویب شده بود عمل گردد...» و در آخر آن فرموده‌اند که: «تذکری پدرانه به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از اینها مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار

مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک، کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌هاست نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین حالی که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد و خدا آن روز را نیورد باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای نکرده اسلام در پیچ‌وخم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.»

البته در اینجا نکته‌ای عرض کنم با این‌که امام می‌فرماید شما توان خود را به کار ببرید تا خلاف شرعی صورت نگیرد، آنجا می‌فرماید که مصلحت را در نظر بگیرید. وقتی این دو را کنار هم می‌گذارید، معنایش این است که مصلحت را در نظر گرفتن عین اسلام و شرع است.

**چشم‌انداز ایران: آیا منظور از مصلحت اولویت‌دادن به احکام اجتماعی است که در اجتهاد روی آن کار نشده بود؟**

**آیت‌الله موسوی تبریزی:** بله، نامه‌ای دیگر امام در پاسخ به آیت‌الله خامنه‌ای در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۶۶ که درباره احکام اجتماعی نوشته است: «پس از اهدای سلام... من میل نداشتم در این موقع حساس به مناقشات پرداخته شود و عقیده دارم که در این مواقع سکوت بهترین طریقه است و البته ماها نباید گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست.» در اینجا درباره خودش می‌گوید: «اشکال بلکه تخطئه یک هدیه الهی برای رشد انسان‌هاست لکن صحیح ندانستم که جواب مرقوم شریف و تقاضایی که در آن شده را به سکوت برگزار کنم.» و بعد ادامه می‌دهد: «از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این‌طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی و الهیه تقدم دارد صحیح نمی‌دانید» و بعد مفصل در این باره می‌فرماید: «اگر صحیح نبود باید بگوییم عرض حکومت الهیه و ولایت فقیه مفوضه به نبی اسلام یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد و اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ‌کس نمی‌تواند به آنها ملتزم باشد. مثل خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است و یا حریم آن در چارچوب احکام

فرعیه نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود و خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو - سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گرانفروشی و قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است. باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه و حج است، حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزلش را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند، حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یکجانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. «اینها از مسائلی است که جزو مصالح است. نظر امام و نظر بسیاری از عرفا و فیلسوف‌ها که از قرآن الهام گرفته‌اند این است که احکام اسلام برای انسان است نه انسان برای احکام اسلام. اصلاً خدا احکام اسلام، انبیا و کتاب‌های آسمانی را برای این فرستاده است که همه اینها در راه سازندگی، تربیت و تکامل انسان است و اینها تا جایی پیش می‌روند که با مصالح عالیله تربیت اسلامی تعارض نداشته باشند و از این رو ممکن است در شرایطی به گفته امام یک حکمی در یک زمان واجب باشد، ولی همان حکم در زمان دیگر حرام باشد، برای این که در این زمان دیگر با تربیت اسلام و تعالی آن زمان و نظام اسلامی و تکامل نظام اسلامی هماهنگی ندارند، بنابراین حکم آن عوض می‌شود.

بیشتر احکام مجازات‌ها به خاطر تربیت و اصلاح مجرمین است تا جایی که ما بدانیم این مجازات‌ها در تربیت و اصلاح جامعه و مجرمین مؤثر است باید آنها را انجام دهیم. آنجا که بدانیم یک نوع مجازات نه‌تنها در اصلاح مجرم مؤثر نیست، بلکه در مخدوش کردن چهره نظام و اسلام خیلی مؤثر است، یعنی باعث می‌شود که اسلام در جامعه و دنیا منفور باشد و مردم از اسلام متنفر شوند نباید اجرا کنیم. در سال ۱۳۵۹ با حکم یکی از قضات دادگاه‌های انقلاب در کرمان خانمی را

سنگسار کردند و خبرنگاران خارجی فیلمبرداری کرده بودند و نشان دادند. من هم آن زمان هنوز قاضی دادگاه انقلاب تبریز بودم. آقای بهشتی - رئیس دیوان عالی کشور- و دیگران هم به سنگسارکردن اعتراض داشتند و من شخصاً از امام(ره) پرسیدم. امام فرمودند: این کار را نکنید، وقتی علیه ما این همه تبلیغات می‌کنند این چه خاصیتی دارد که انجام دهید. یا این‌که انگشت بریدن و دست بریدن را امام گنّت انجام ندهید و تا زمانی که امام زنده بود و آن موقع که من دادستان کل انقلاب شدم گفتیم این مجازات را اجرا نکنند. یا فرض کنید در تعلیم و تربیت؛ ما در قرآن داریم در یک موقعیت و شرایط خاص می‌شود همسر یا بچه را برای تربیت تنبیه کرد و یا معلم به خاطر ادب می‌تواند شاگرد را تنبیه کند و این معلوم است که به خاطر ادب است و به خاطر تحکیم خانواده در آن زمان بود، این هدف در آیات به‌خوبی روشن است. اما وقتی می‌دانیم حتی یک شلاق‌زدن و یک بد و بیراه گفتن و یا برخورد غلط نه‌تنها برای تحکیم خانواده کمک نمی‌کند، بلکه موجب گسستن رابطه خانوادگی می‌شود، اینجا باید زدن ممنوع باشد. در گذشته اگر به یاد بیاورید معلم‌ها بچه‌ها را با خط‌کش و... می‌زدند ما خیلی ناراحت نمی‌شدیم و فردای آن روز با احترام می‌رفتیم و سر کلاس می‌نشستیم. اما اکنون اگر بچه را کتک بزنی اصلاً درس نمی‌خواند و فراری می‌شود. یا حتی پدر و مادرها در تربیت بچه، او را کتک می‌زدند و مؤثر هم واقع می‌شد. اما حالا فرهنگ عوض شده، اگر پدر و مادر بچه را کتک بزند، نه‌تنها مؤثر نیست، بلکه جری‌تر می‌شود. پرخاش می‌کند و از خانه فراری می‌شود. در اینجا مشخص است که کتک‌زدن حرام می‌شود، چون دیگر برای تأدیب نیست، بلکه تخریب است.

چشم‌انداز ایران: آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه گفتند حرف‌هایی که الان من می‌زنم امام می‌شنود و اگر غیر از این بود توضیح دهند. ایشان در ادامه گفت، ملاک تشخیص مصلحت از دیدگاه امام، آیه پنج سوره قصص می‌باشد(۱) که در واقع روح قرآن را نشان می‌دهد که حاکمیت مستضعفین بر مستکبرین است و نخستین ثمره آن تصویب قانون کار بود. آیا مشابه این سخن را از خود امام شنیده‌اید؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: من شخصاً چیزی شنیده‌ام، ولی از تمام کلمات امام که کم هم نیست و اخیراً نشر آثار امام، جزواتی به‌نام «تبیان» دارد. در آنجا مجموعه‌ای

است که مصلحت جامعه و نظام در دیدگاه‌های فقهی و حکومتی امام آمده و چاپ شده است. تا جایی هم که ما می‌دیدیم امام عباراتی داشته است مثل اسلام پابرهنگان و خاک‌نشینان یا این‌که کوخ‌نشینان را به کاخ‌نشینان ترجیح می‌دهم و... اصولاً مبنای فقهی امام مصلحت جامعه و نظام است و درباره مصلحت نظام، حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه مطالبی دارد بویژه در عهدنامه مالک‌اشتر، حضرت علی به مالک اشتر می‌فرماید که تو در کارهای خود مصالح عامه مردم را در نظر بگیر نه خواص را. چرا که عامه مردم همیشه راضی می‌شوند، همیشه پشتیبانی می‌کنند، تنهایت نمی‌گذارند و در مواقع حساس با تو هستند، ولی خواص به این زودی راضی نمی‌شوند، در مواقع گرفتاری فرار می‌کنند و... این ریشه همان مسئله است که امام می‌فرماید عامه مردم را در نظر بگیرید. حضرت امیر می‌فرمایند رضای عامه را بر رضای خواص مقدم بدانید.

چشم‌انداز ایران: امام می‌گفتند مصلحت مردم، جامعه و نظام؛ چرا مردم و جامعه حذف شده است؟ طرفداران امام هم دیگر از کلمه مردم استفاده نمی‌کنند.

آیت‌الله موسوی تبریزی: امام سه تعبیر دارد: مصلحت مردم، مصلحت نظام و مصلحت اسلام. به نظر امام هر سه اینها یکی است مصلحت نظام همان مصلحت مردم و مصلحت اسلام است. وقتی می‌گوییم مصلحت نظام، یعنی اکثریت مردمی که در جامعه زندگی می‌کنند.

چشم‌انداز ایران: امام یک‌بار درباره احکام ثانویه گفتند اگر دو سوم نمایندگان مجلس که با ضوابط شرعی و قانونی توسط مردم انتخاب شده‌اند، قانونی را تصویب کردند، همان مصلحت است و شورای نگهبان هم باید آن را تأیید کند. چه شد که این متوقف شد و امام در سال ۱۳۶۶ ولایت عامه و اولویت و حاکمیت احکام اجتماعی بر احکام فردی و فرعی مطرح کردند و در واقع فقه مصطلح را دور زدند؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: همان‌طور که می‌دانید در رابطه با قوانینی که مجلس تصویب می‌کرد گاهی و در بعضی مواقع حساس که لازم هم بود در جامعه به نظر نمایندگان عمل شود، اینها را شورای نگهبان به‌عنوان خلاف اسلام رد می‌کرد و این مسئله به یک معضلی در سال ۶۴-۶۲ بین شورای نگهبان و مجلس تبدیل شده بود

و طوری شد که آقای هاشمی که در آن موقع رئیس مجلس بودند چند بار نزد امام آمدند و گله کردند و امام نامه‌ای به مجلس نوشت که اگر نمایندگان تصویب کنند و ضرورت را تشخیص دهند کفایت می‌کند و شورای نگهبان آن را رد نکند.

### چشم‌انداز ایران: آیا ضرورت همان مصلحت است؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، مدتی بعد از آن دوباره حرف و حدیث‌هایی پیش آمد و امام موافقت دوسوم مجلس را شرط کرده بودند که آن دوسوم نیز حاصل نمی‌شد و دخالت‌های زیادی می‌شد.

### چشم‌انداز ایران: آیا حاصل می‌شد و شورای نگهبان دخالت می‌کرد؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، گاهی مخالفت‌هایی می‌شد. در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۶ آقایان خامنه‌ای (رئیس‌جمهور)، اردبیلی، حاج‌احمد آقا خمینی، هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی نامه‌ای مفصل به امام نوشته‌اند که این نامه در جلد بیستم صحیفه امام صفحه ۴۶۳ آمده است: «... در سایه اظهارات اخیر آن وجود مبارک از نظری مشکلاتی که در راه قانونگذاری و اداره جامعه اسلامی به چشم می‌خورد برطرف شده و همان‌گونه که انتظار می‌رفت این راهنمایی‌ها مورد اتفاق نظر صاحب‌نظران قرار گرفت. مسئله‌ای که باقی‌مانده شیوه اجرایی اعمال حق حاکم اسلامی در موارد احکام حکومتی است. در حال حاضر لوایح قانونی ابتدا در وزارتخانه‌های مربوط، سپس در کمیسیون مربوط در دولت و سپس در جلسه هیئت دولت مورد شور قرار می‌گرفت. پس از تصویب در مجلس معمولاً دو شور در کمیسیون‌های تخصصی دارد که با حضور کارشناسان دولت و بررسی و نظرات متخصصان که معمولاً پس از اعلام و انتشار به کمیسیون‌ها می‌رسد انجام می‌شود و معمولاً یک لایحه در چند کمیسیون به تناسب مطالب مورد بررسی قرار می‌گیرد و دو شور هم در جلسه علنی دارد که همه نمایندگان، وزرا و یا معاونان وزارتخانه‌های مربوط در آن شرکت می‌کنند و به تناسب تخصص‌ها اظهارنظر می‌کنند و پیشنهاد اصلاحی می‌دهند و اگر کار به صورت طرح شروع شود گرچه ابتدا کارشناسی دولت را همراه ندارد، ولی در کمیسیون‌ها و جلسه عمومی مانند لوایح، کارشناسان مربوطه نظرات خود را مطرح می‌کنند، پس از تصویب نهایی، شورای نگهبان هم نظرات خود را در قالب احکام شرعی یا قانون‌اساسی اعلام

می‌دارد که در مواردی مجلس نظرات آنان را تأمین می‌نماید، ولی در مواردی هم که از نظر مجلس قابل تأمین نیست که در این صورت مجلس و شورای نگهبان نمی‌توانند توافق کنند و همین‌جاست که نیاز به دخالت ولایت فقیه و تشخیص موضوع حکم حکومتی پیش می‌آید. اگرچه موارد فراوان از این نمونه‌ها، در حقیقت اختلاف ناشی از نظرات کارشناسان است که موضوع احکام اسلام یا کلیات قوانین اساسی را خلق می‌کند. اطلاع یافته‌ایم که جنابعالی درصدد تعیین مرجعی هستید که در صورت حل‌نشدن اختلاف مجلس و شورای نگهبان از نظر شرع مقدس اسلام و یا قانون اساسی و تشخیص مصلحت نظام و جامعه، حکم حکومتی را بیان نماید.» آن وقت امام (ره) در جواب فرموده‌اند: «بسم الله الرحمن الرحیم. گرچه به نظر اینجانب پس از طی این مراحل زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند احتیاج به این مرحله نیست. لکن برای رعایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجت‌الاسلام خامنه‌ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی‌ها و میرحسین موسوی و وزیر مربوط برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم رأی اکثریت اعضای حاضر این مجمع مورد عمل قرار گیرد احمد در این مجمع شرکت می‌نماید تا گزارشات جلسات به اینجانب سریع‌تر برسد.»

#### چشم‌انداز ایران: یعنی حاج‌احمد آقا حق رأی ندارد؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: بله، سپس می‌فرماید: «حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام نظام جمهوری اسلامی را تابلوی تمام‌نمای حل معضلات خویش می‌داند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد و اسلام امریکایی و مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند. از خدای متعال می‌خواهم تا در این مرحله حساس آقایان را کمک فرماید.» ببینید اول آن‌گونه بود و بعد اینها دیدند که باز مشکلاتی از این طرف و آن طرف ایجاد شد، مثلاً گفتند

که احکام ثانویه در حال عمده‌شدن و حکم اولیه در حال نابودشدن است. و حتی بعضی نامه‌های اعتراض‌آمیز نیز به حضرت امام نوشتند و در راه مجلس مشکل ایجاد کردند تا مسئولان وقت از امام(ره) درخواست کردند و امام مجمع تشخیص مصلحت را تشکیل دادند.

**چشم‌انداز ایران: آیا این مسئله جرأت زیادی نمی‌خواهد که یک فقیه و مرجع سنتی بگوید که احکام اجتماعی اولویت دارد و می‌شود نماز، روزه و... را موقتاً تعطیل کرد؟**

آیت‌الله موسوی تبریزی: برای یک مرجع قدرتمندی مانند امام(ره) که در علم و تقوا یکی از ممتازترین شخصیت‌های حوزوی و دینی هستند و در اظهارنظرها و اعمال خودش جز خدا را در نظر نمی‌گیرند مشکل نیست و حکم خدا را با جرأت اعلام می‌کنند. حتی شاگرد امام جناب آقای قدیری به امام آن موقع در رابطه با بعضی از فتاوی‌ای امام در مورد شطرنج و موسیقی و غیره اگر ساحت قدس حضرت‌عالی از این‌گونه مسائل به دور باشد. به نظر من بهتر است و ضرورتی در نشر آنها دیده نمی‌شود و امام(ره) پس از پاسخ مفصل نوشته‌اند: شما را نصیحت پدرانه می‌کنم که سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس‌نماها و آخوندهای بی‌سواد واقع نشوید، چرا که اگر بناست با اعلام و نشر حکم خدا به مقام و موقعیت‌مان نزد مقدس‌نماهای احمق و آخوندهای بی‌سواد صدمه‌ای بخورد بگذار هرچه بیشتر بخورد. (صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۱۵۲-۱۵۱)

چشم‌انداز ایران: زمانی که مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز انشعاب کردند، امام این انشعاب را تأیید کردند و شنیده شد آقایان رفسنجانی (رئیس مجلس)، خامنه‌ای (رئیس‌جمهور)، ری‌شهری (وزیر اطلاعات) و تقریباً تمام ارکان نظام جمهوری اسلامی آن زمان نزد امام رفتند و گفتند ما مخالف چنین انشعابی هستیم و صلاح نیست، ولی امام تأیید کرده بودند، این مسئله بسیار مهم است. اگر مسئله، حفظ نظام بود، باید به حرف مسئولان نظام گوش می‌دادند و انشعاب را تأیید نمی‌کردند. آیا مصلحت چیزی بالاتر از حفظ نظام است. یا در موشک‌باران سال ۱۳۶۵، هم‌زمان با جنگ، نظام در معرض تهدیدهای زیادی بود، ولی امام به آن توجهی نداشتند. ممکن است در این مورد مهم توضیحی بدهید.



آیت‌الله موسوی تبریزی: حرف‌ها و تبلیغات زیادی علیه انشعاب بود، ولی آنچه مهم است به نظر امام شاید مصلحت در انشعاب و چند صدایی شدن روحانیون بود که در نهایت به صلاح مردم و نظام بود. حضرت امام این مطلب را در پاسخ به استجازه عمده از روحانیون این چنین می‌فرماید: «انشعاب از تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل و ایجاد تشکیلات جدید به معنای اختلاف نیست.» (صحیفه امام، جلد ۲۱، صفحه ۲۲)

چشم‌انداز ایران: آیا وقتی گفته می‌شود حفظ نظام اوجب واجبات است می‌توان برای حفظ آن به هر شیوه‌ای حتی شکنجه دست زد؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: شکنجه به معنای اعتراف گرفتن بر گناه و جرم به هر صورت و همیشه ممنوع است (قانوناً و شرعاً) و در دادگاه‌های اسلامی هیچ ارزش حقوقی ندارد و شکنجه‌گر در این صورت مجرم است. ولی وقتی صحبت از حفظ نظام می‌شود باید بدانیم نظام یعنی چه؟ نظام و مردم در نظر امام یک چیز است و منافع آنها یکی است و لذا معتقدم امام آن فتواها را که دادند و این مصالح را که معرفی کردند، این مسئله از اصل انقلاب مهمتر بود، یعنی برای ماندگار بودن انقلاب و برای اداره نظام و معاش مردم و در نتیجه اعتلا و گسترش اسلام لازم بود.

چشم‌انداز ایران: آیا شما در این باره از امام چیزی دیگر شنیده یا خوانده‌اید که امام مصلحت را معادل اسلام و مردم می‌داند که مجمع تشخیص مصلحت به گروهی تبدیل نشود که به میل خودشان هر کاری بکنند؟

آیت‌الله موسوی تبریزی: آقای ناطق نوری در دوره سوم مجلس نماینده تهران بود که در تاریخ ۶۷/۶/۲۸ به امام نامه‌ای نوشتند که در جلد بیست و یکم صحیفه نور، صفحه ۱۴۲ آمده است: «در رابطه با رأی اعتماد به اعضای محترم دولت، حضرت‌عالی راجع به حجت‌الاسلام جناب آقای محتشمی وزیر محترم کشور که پاسخ آن روز رأی‌گیری بین نمایندگان پخش و از تربیون مجلس خوانده شد و ایشان مجدداً به‌عنوان وزیر کشور انتخاب شدند، لکن بعضی در سطح مجلس و حتی از تربیون آن چنین منعکس می‌کنند، کسانی که به آقای محتشمی رأی مثبت ندادند، مخالفت با فرمان شما کردند. چنانچه مصلحت بدانید بیان فرمایید که آیا نظر مبارکتان رأی مثبت دادن به ایشان بود یا کسانی که به ایشان رأی ندادند. خدای

نکرده خلاف فرمان حضرت‌عالی و قهراً خلاف شرع اسلام عمل نمودند یا خیر؟» مرحوم امام در جوابشان می‌نویسد: «جناب حجت‌الاسلام آقای ناطق نوری دام حفظه، باسلام، در جمهوری اسلامی جز در مواردی نادر که اسلام و حیثیت نظام در خطر باشد آن هم با تشخیص موضوع از طرف کارشناسان دانا، هیچ‌کس نمی‌تواند رأی خود را بر دیگری تحمیل کند و خدا آن روز را هم نیاورد. من تمام سعی خود را می‌نمایم که با نسبت، مطلبی به من مظنون نگردد.» بعد می‌گوید: «من شما را هم فردی متدین، متعهد و مبارز و دارای هوش سیاسی می‌دانم. برای من، شما و آقای محتشمی فرقی ندارد. من هر دوی شما و همین‌طور همه دست‌اندرکاران صدیق نظام و تمام افرادی چون شما که قلبشان برای اسلام و ایران می‌تپد را فرزندان اسلام و انقلاب می‌دانم. همه باید سعی کنیم تا روح وحدت و پاکی را بر محیط کارمان حاکم گردانیم تا بتوانیم تمام این قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها را به زانو درآوریم. باید تلاش کرد زهد و قدس اسلام ناب محمدی را از زنگارهای تقدس‌مآبی و تحجرگرایی اسلام امریکایی جدا کرد و به مردم مستضعفان نشان دهیم. ما اگر توانستیم نظامی بر پایه‌های نه شرقی و نه غربی واقعی و اسلام پاک و منزه از ریا، خدعه و فریب را معرفی نماییم، انقلاب پیروز شده است.» اینها نکات بسیار جالبی است، اینها به صورت کتاب درآمده و باید رویش کار کرد.

چشم‌انداز ایران: با تشکر از وقتی که در اختیار نشریه و خوانندگان آن قرار دادید.

پی‌نوشت:

۱- «و نرید ان نمن علی‌الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین»

## قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام مهدی کربوبی)<sup>۱</sup>

توضیح: هر چه به هشتمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی نزدیکتر می‌شویم، بحث نظارت شورای نگهبان که سال‌هاست براساس فهم اعضای آن از اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی تفسیر می‌شود، در معرض نقد بیشتری قرار می‌گیرد. سابقه تفسیر موسع شورای نگهبان از دایره نظارتش به انتخابات مجلس چهارم برمی‌گردد که در آن زمان موجب شد اکثریت کاندیداهای جریان وابسته به خط امام، موسوم به جناح چپ به دلیل رد صلاحیت از راهیابی به مجلس باز مانند و بدین ترتیب جریانی که تا پیش از این در زمان مرحوم امام در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی نقش اساسی را ایفا می‌کرد، حذف شد. روند رد صلاحیت‌ها که عموماً طی این سال‌ها دامن تنها یک جریان سیاسی را گرفته و همواره جریان مقابل، موسوم به محافظه‌کاران از آن مصون مانده‌اند، هر چه جلوتر رفته مشروعیّت و جایگاه نهاد شورای نگهبان را مورد پرسش قرار داده است. نهادی که قانونگذاران اولیه هنگام تدوین قانون اساسی به‌منظور جلوگیری از اعمال نفوذ دولت‌ها در انتخابات نقش ناظر را برای آن تعیین کردند و غافل از آن‌که این ناظر بعضاً در مواردی در جایگاه مجری ظاهر شده و یا در مقابل شکایت رد صلاحیت‌شدگان یک طرف دعوا قرار گرفته است. چنان‌که برخورد سخت‌گیرانه شورای نگهبان در انتخابات مجلس هفتم که به رد صلاحیت جمع کثیری از اصلاح‌طلبان انجامید، این ادعا را قوت می‌بخشد.

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دوماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۴۷، دی و بهمن ماه ۱۳۸۶.

حجت‌الاسلام مهدی کروی از جمله یاران مرحوم امام خمینی است که شاید بیش از هر شخصیت دیگری طی این سال‌ها در مورد برداشت شورای نگهبان از حوزه اختیاراتش و مسئله رد صلاحیت‌ها وارد چالش جدی با این نهاد شده است. نامه‌های او که سابقه دو دوره ریاست مجلس را در دوره‌های سوم و ششم در کارنامه فعالیت خود دارد به آیت‌الله احمد جنتی دبیر شورای نگهبان در اذهان ملت ایران هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد. او در بسیاری از این نامه‌ها تفسیر استصوابی شورای نگهبان از اصل ۹۹ قانون اساسی را فاقد وجهت قانونی دانسته است.<sup>۱</sup> به همین خاطر چشم‌انداز ایران در ادامه بررسی موضوع جایگاه قانون اساسی و فهم فقهای شورای نگهبان از این قانون که پیش از این نظرات علما و کارشناسان مربوطه را انعکاس داده، این بار به سراغ مهدی کروی رفته و دیدگاه او را در این زمینه جویا شده است.

\*\*\*

چشم‌انداز ایران: همان‌طور که در جریان بوده‌اید دیدگاهی است که توسط یکی از فقهای محترم شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه تهران رسماً ایراد شد که بر این باور است؛ تک‌تک مواد قانون اساسی ثمره انقلاب اسلامی، مشروط به اصل چهار آن است. دوم این که اصل چهار قانون اساسی مشروط به موازین اسلامی است. سوم این که موازین اسلامی نیز مشروط به فهم اکثریت فقهای عضو شورای نگهبان است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا در بطن قانون اساسی و تک‌تک مواد آن، هیچ‌گونه شفافیتی وجود ندارد؟ آیا مردمی که انقلاب کرده‌اند و یا نمایندگان منتخب این مردم که روزی امثال همین‌ها این قانون را تصویب کردند قادر به فهم قانون اساسی و مواد آن نیستند؟ آیا قانون اساسی‌ای که از یک سو بیانگر روابط بین مردم در داخل کشور است و از سوی دیگر تنظیم‌کننده روابط داخل با خارج، قابل فهم برای خود مردم نیست؟ آیا نیروهایی که در زمان شاه علیه سلطنت موروثی قیام کردند، به اتهام اقدام علیه سلطنت به زندان افتادند، شکنجه شدند و در بیدادگاه‌های نظامی به اعتبار حقوق ملت در قانون اساسی انقلاب مشروطه، شاه، ایادی او و شکنجه‌های قرون وسطایی‌اش را محکوم می‌کردند، نمی‌دانند شکنجه

<sup>۱</sup> شهروند امروز، شماره ۲۶، ۴ آذر ۱۳۸۶.

یعنی چه؟ آیا آنها نمی‌فهمند؟ برای نمونه نمی‌دانند منع مطلق شکنجه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است یعنی چه؟

آیا فقط کسانی که تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، سلطنت موروثی را قبول داشتند و مخالفت رسمی‌ای هم با قانون اساسی مشروطه سلطنتی نداشتند، آنها هستند که فهم درستی از شکنجه و منع شکنجه دارند؟ آیا مردمی که دوبار و در واقع سه بار به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی دادند، نمی‌دانند که به چه رأی داده‌اند؟ و آیا آن رأی کورکورانه بوده است؟ اگر چنین است و اگر مردم از این قانون سرپیچی کرده‌اند بنابراین چون نفهمیدند که به چه قانونی رأی داده‌اند، آیا شرعاً قابل مؤاخذه و بازخواست هستند؟ آیا منظور اعضای محترم خبرگان تدوین قانون اساسی این بوده است که ملت ما قانون اساسی‌ای که به خودی خود مستقل و شفاف باشد ندارد، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد؟ پرواضح است که مرحوم امام خمینی با چندین مرجع تقلید و چهل و پنج نفر از مجتهدین جامع‌الشرایط و بسیاری از اسلام‌شناسان، مشروعیت قانون اساسی ثمره انقلاب و تک‌تک مواد آن را تأیید کردند و آنگاه به رأی مردم نیز گذاشته شد. آیا این بیان که هیچ‌یک از مواد قانون اساسی مشروعیت ندارند، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد بیان کاملاً درستی است و آیا منظور خبرگان قانون اساسی این بوده است؟ آیا تک‌تک مواد قانون اساسی به خودی خود مشروعیت نداشته و با موازین اسلامی مغایر است؟ آیا مانند مرحوم علامه نائینی که قانون اساسی انقلاب مشروطیت را رساله اجتماعی خود می‌دانست، مرحوم امام نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی را رساله اجتماعی خود نمی‌دانست؟ آیا در جریان تدوین قانون اساسی و همچنین در اولین مجلس شورای اسلامی، برخی از فقها نبودند که می‌گفتند چه ضرورتی برای تدوین قانون اساسی وجود دارد؟ راستی قانون اساسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟ مگر نه این است که برخی می‌گویند حلال و حرام محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است و همه چیز مشخص شده است پس این قانون چه ضرورتی دارد؟ اگر بنا باشد که قانون و تک‌تک مواد آن صراحت، شفافیت و مشروعیت نداشته باشد و آنچه هست بازتاب فهم شورای نگهبان باشد، بنابراین باید صراحتاً گفته شود که ما چیزی به نام قانون اساسی ثمره انقلاب و جمهوری اسلامی نداریم. اگر مردم و نمایندگان منتخب مردم حق فهمیدن قانون اساسی را نداشته باشند، پس چگونه مردم می‌توانند به نمایندگان مجلس، نمایندگان خبرگان و مسئولان انتقاد کنند؟ مگر این سنت در صدر اسلام وجود

نداشت و بنیانگذار انقلاب آن را تأیید نکرد؟ چگونه مردان و زنان ما می‌توانند قضاوت کرده و بعد از قضاوت به این یا آن نماینده مجلس شورا یا مجلس خبرگان و یا رئیس‌جمهور رأی بدهند؟ برای نمونه اگر اصل ۱۱۳ قانون اساسی شفاف نباشد و این اصل شفاف نیز مطابق موازین اسلامی نباشد و بایستی از فهم فقهای شورای نگهبان بگذرد، بنابراین چه استبعادی دارد که اصل ولایت و اصل اسلامیت و جمهوریت شفافیت داشته باشد، یعنی آن هم باید از فهم فقهای محترم شورای نگهبان بگذرد. این بدان معناست که ما بدون فهم فقها نمی‌توانیم خدا باور، معادباور و معتقد به آرای مردم باشیم. حال اگر به جای قانون اساسی، فهم فقهای شورای نگهبان نهادینه شود، با چه مسائلی روبه‌رو خواهیم شد؟ در وهله نخست این پرسش مطرح می‌شود که فهم فقهای شورای نگهبان مبتنی بر چه ملاک و معیاری است؟ اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر قانون اساسی و تک‌تک مواد آن نباشد، مبتنی بر چیست؟ به نظر می‌رسد آنچه باقی می‌ماند این است که بگوییم مبتنی بر اجتهاد مصطلح و آموزش‌های جاری در حوزه علمیه است. حال ببینیم با چه تناقض‌نمایی روبه‌رو خواهیم شد:

نخست این‌که اگر تک‌تک مواد قانون اساسی به اصل چهار مشروط باشد و اصل چهار هم به موازین اسلامی مشروط باشد و موازین اسلامی هم به فهم فقهای شورای نگهبان مشروط باشد، این شرع و این فهم به نوبه خود قابل وتوشدن به وسیله مجمع تشخیص مصلحت می‌باشد، چنان‌که در چند مورد از جمله قانون کار این اتفاق افتاده و خود فقها اعتراف کرده‌اند که صبح هنگام در نشست شورای نگهبان قانون کار مغایر قوانین شرع است، ولی بعد از ظهر در نشست تشخیص مصلحت، همان قانون کار موافق با مصلحت است. این فقهای محترم خود اعتراف کرده‌اند که موازین شرع با مصلحت جامعه و حقوق زحمتکشان کارگر مغایرت دارد، که تلویحاً اعترافی به نارسایی قانون شرع در تشخیص مصلحت است. یادآور نامه مرحوم امام به فقهای شورای نگهبان می‌شویم بدین مضمون که اگر شما احکام اجتماعی و مصلحت اجتماع را تشخیص می‌دادید، نیازی به نهاد جدیدی به نام مجمع تشخیص مصلحت نبود. به نظر می‌آید نصیحت دلسوزانه امام برای این بود که جایگاه شورای نگهبان در جهت نهادینه‌شدن قانون اساسی مستحکم گردد.

دوم این‌که خود فقهای شورای نگهبان پذیرفته‌اند که حکم حکومتی هم می‌تواند فهم و مصوبات آنها را وتو کند، چنان‌که در مورد تعیین صلاحیت‌ها پیش آمد. در

این سیر هم می‌بینیم که جایگاه شورای نگهبان قابل تضعیف می‌باشد. سوم این که اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر شرع و شرع نیز مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد، مسلماً در حوزه‌های علمیه مراجعی بوده و هستند که به لحاظ آن نظام آموزشی فقیه‌تر و عالم‌تر و به زبانی ارشد هستند و به مقام مرجعیت رسیده‌اند. بنابراین فقها بایستی صادقانه فهم خود را تابع فهم مراجع ارشد از خود بکنند و از آنجا که مراجع معمولاً با هم اختلاف دارند و مرحوم امام گفتند که در بین فقها الی ماشاءالله اختلاف هست، آیا نتیجه آن برای مملکت، جز تشتت آراست؟ چهارم این که اگر فهم فقها مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد و این را هم بپذیریم که این آموزش‌ها دو مؤلفه اساسی دارد؛ یکی رساله‌های علما و دیگر کتاب‌های ارسطویی، بنابراین با این امر روبه‌رو می‌شویم که مرحوم امام خمینی که هم از مراجع سنتی بودند و هم بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی، از یک‌سو در کتاب "ولایت فقیه" بدین مضمون گفته‌اند که رساله‌های آقایان با قرآن تفاوت بسیار دارد و همچنین پس از انقلاب گفتند کتاب‌های ارسطویی بویی از آنچه در قرآن هست نبرده‌اند. در سال ۱۳۶۶ هم در تکمیل مواضع قبلی گفتند احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت دارد و احکام اجتماعی قرآن بیش از هفده برابر احکام فردی می‌باشد و در این راستا قانون اساسی جمهوری اسلامی، رساله اجتماعی ایشان و سند مشروعی به حساب می‌آید. مسلم است که این موارد و موارد دیگر جایگاه فقهای شورای نگهبان را در قانون اساسی سست می‌نماید. حال ببینیم منظور اعضای محترم خبرگان قانون اساسی که نهاد شورای نگهبان را مرجع حل اختلاف در تفسیر قانون اساسی قرار داده‌اند چه بوده است. آنها معتقد بودند که قانون اساسی با موازین اسلامی مغایرتی ندارد و یکایک مواد قانون قابل فهم، شفاف و مشروع است که پس از آن به رأی مردم هم گذاشته شده است. آنها بر این باور بودند که فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر روح قانون که نشأت گرفته از انقلاب است و همچنین تک تک مواد قانون اساسی باشد که این مواد از مشروعیت کافی نیز برخوردار است. بنابراین فهم شورای نگهبان مشروط به سلیقه آنها نیست. دوم این که فهم آنها مشروط به آموزش‌های جاری حوزه علمیه نیست. در واقع فهم آنها مبتنی بر قانون اساسی‌ای باید باشد که ثمره یک انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی است. برای برون رفت از این مسائلی که گریبانگیر آن شده‌ایم، خدمت شما آمده‌ایم.

**حجت‌الاسلام کروبی:** برای مقدمه باید بگویم قانون اساسی ایران، قانونی بسیار خوب و جامع‌الاطراف است و البته طبیعی است که هر چه غیر از کلام مستقیم خداست ممکن است نقص‌ها و کاستی‌هایی داشته باشد. از سوی دیگر تمامی اصول این قانون اساسی به اصل چهار آن برمی‌گردد که تأکید دارد قانون اساسی نباید خلاف موازین اسلامی باشد. این را همه ما قبول داریم و قطعاً اکثریت قاطع مردم هم که به آن رأی داده‌اند، نمی‌خواستند خلاف اسلام عمل شود. اما با این مقدمه باید به چند نکته توجه کنیم، این قانون توسط مجموعه‌ای از فقها، علما، مدرسین حوزه علمیه و شخصیت‌هایی چون آقای بهشتی و... تدوین شده که همگی تأکید داشتند هیچ‌یک از اصول آن خلاف موازین اسلام نباشد و نه قطعاً خلاف نظر شورای نگهبان. همه فقها حتی در سطح مراجع با هم اختلاف آرا دارند و برداشتشان از اسلام متفاوت است. چنان‌که آیت‌الله العظمی امام خمینی (ره) نوعی برداشت فقهی از اسلام داشتند و آیت‌الله العظمی خوانساری برداشت فقهی دیگری. حالا فرض کنید شش فقیه شورای نگهبان، کامل و جامع‌الشرايط باشند که البته چنین چیزی هم نیست، اما بالاخره نظر شش فقیه است. قانون اساسی می‌گوید خلاف موازین اسلامی نباشد که این موازین اسلامی هم کاملاً روشن است. دیگر نظر چند فقیه و مجتهدانی که در سطح مرجعیت نیستند نمی‌تواند معیار مطلق موازین اسلامی باشد. این به این دلیل است که ما هم‌اکنون مراجع زیادی داریم که اساتید بزرگی در محضر آنها درس خوانده‌اند و آثار علمی و کتاب‌های فراوانی نیز دارند. بنابراین معلوم است صرفاً نظر شورای نگهبان نمی‌تواند ملاک اسلام باشد، اما در حال حاضر شورای نگهبان درباره اختیارات خودش در قانون اساسی برداشت خاصی دارد.

واقعیت این است، فلسفه این که قانونگذاران اولیه تفسیر قانون اساسی را برعهده شورای نگهبان گذاشتند (که البته به نظر من کار بسیار پخته‌ای بوده است)، آن بوده که حتی‌الامکان جلوی هرگونه انحرافی از قانون اساسی را بگیرند. شورای نگهبانی مرکب از شش فقیه که توسط عالی‌ترین مقام کشور یعنی رهبری تعیین شوند. آن هم مقام رهبری که شرطش مرجعیت در قانون اساسی سال ۵۸ است. مظهر، تبلور و مصداقش نیز امام خمینی (ره) بودند که آن انقلاب عظیم اسلامی را به وجود آورده و جمهوری اسلامی را بنیان گذاشتند. از سوی دیگر در کنار این شش فقیه هم گفتند شش حقوقدان باشند. جالب اینجاست که نگفتند این شش حقوقدان را



مستقیماً خود قوه قضاییه تعیین کند و بلکه خواستند از دو فیلتر مهم بگذرند؛ اول این حقوقدانان توسط شورای عالی قضایی (که در آن زمان شورا بوده و حتی مسئولیت قوه را یک نفر نداشته است) به مردمی‌ترین رکن نظام، یعنی مجلس معرفی شوند و سپس مجلس هم به آنها رأی دهد. خوب ببینید به نظر خودشان بسیار دقت و محکم‌کاری کرده‌اند. البته گروه اولی که در زمان امام به‌عنوان اعضای شورای نگهبان انتخاب شدند، مسائلی را پیش آوردند و در انجام مسئولیتشان آن‌قدر بالا و پایین و فراز و نشیب داشتند که حضرت امام بارها ناگزیر از هشدار و تذکر شدند و زمانی که به تذکرات امام توجه دقیق و جامع و کامل نشد، سرانجام ایشان ناگزیر از تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام شدند. یاد می‌آید دکتر مهرپور عضو حقوقدان شورای نگهبان یک سلسله مقالاتی را چند سال پیش داشت که طی آن صریحاً گفته بود اگر شورای نگهبان با قانون‌اساسی درست برخورد می‌کرد و تفسیر و برداشت درستی از قانون اساسی می‌داشتند، قطعاً هیچ‌گاه حضرت امام مجمع تشخیص مصلحت نظام را تأسیس نمی‌کرد.

**چشم‌انداز ایران:** در این باب نقل قول‌هایی از حضرت امام (ره) بر جای مانده است، چنین چیزی را گفته‌اند.

**حجت‌الاسلام کروبی:** بله، من هم معتقدم ظرفیت استفاده از قانون‌اساسی طوری بود که بتواند اگر مشکلاتی برای نظام پیش آید، آنها را حل کند. البته اگر این حرف‌ها را من بزنم ممکن است بگویند چون فلانی با شورای نگهبان اختلاف سلیقه و نگاه دارد، محل اعتنا نیست و یا اگر بگویم حضرت امام نیز چنین چیزی را گفته‌اند، باز بگویند چون ایشان به حضرت امام خیلی علاقه‌مند است، این حرف را می‌زند، ولی این‌که از میان حقوقدانان شورای نگهبان، که بسیار با اندیشه‌ها و نظرات حضرت امام (ره) آشنا بوده و در سال‌هایی حضور مؤثر در شورای نگهبان داشته و شاهد بحث‌ها و نقطه‌نظرات آنها بوده است و نیز دارای سابقه حوزوی بوده‌اند، بگوید چیز دیگری است. به هر روی در حال حاضر شورای نگهبان از یک سو مفسر قانون اساسی شده است و از سوی دیگر هم جاهایی که به خودش برمی‌گردد به‌گونه‌ای تفسیر می‌کند که می‌خواهد. در واقع سخت‌گیری می‌کند. برای نمونه درخصوص همین بحث نظارت شورای نگهبان بر انتخابات که اختلاف نگاه وجود دارد، بد نیست به دلیل آن در گذشته رجوع کرد. در زمان شاه یک تجربه

تلخی برای نیروهای انقلابی کشور وجود داشت و آن هم دخالت دربار و ساواک در انتخابات بود. از این رو قانونگذاران پس از انقلاب هنگام تدوین قانون اساسی برای این که قوه مجریه در انتخابات اعمال نفوذ نکرده و رئیس‌جمهورهای آینده، مجلس فرمایشی درست نکنند، گفتند برای انتخابات ناظر بگذاریم تا از هرگونه انحرافی جلوگیری شود. چنان‌که در مشروح مذاکرات خبرگان اول برای تدوین قانون اساسی وجود دارد، بحث‌های مختلفی در این زمینه صورت گرفت، حتی عده‌ای پیشنهاد کردند که نظارت بر عهده دیوان عالی کشور گذاشته شود و در نهایت به این نتیجه رسیدند بهترین کسانی که می‌توانند از قانون اساسی پاسداری کرده بر انتخابات نظارت داشته باشد، فقها و حقوقدانان هستند، زیرا هم با شرع و هم با قانون آشنایند. البته اکنون از آن زمان سال‌هاست که گذشته است و عده‌ای از آنان رحلت کرده و عده‌ای شهید شده‌اند، ولی هنوز کسانی در قید حیات‌اند و بارها به ما گفته‌اند که ما به دلیل آن‌که رؤسای جمهور آینده، مجلس را در قبضه خود نگیرند، شورای نگهبان را به‌عنوان ناظر بر انتخابات تعیین کردیم. حالا شورای نگهبان به جای این که به دنبال تضمین انتخابات آزاد باشد و از حقوق مردم دفاع کند، به صلاحیت افراد تکیه کرده که چه کسی صالح است و چه کسی صالح نیست!

فرض کنیم که نظارت شورای نگهبان استصوابی است و می‌تواند در مورد صلاحیت افراد هم اعلام نظر کند و مثلاً یک آدمی که فاسد و یا ساواکی و یا ضد دین است، رد صلاحیت کند، اما پرسش اینجاست که چرا در بررسی صلاحیت‌ها، دیدگاه‌ها و منش‌های سیاسی خود را دخالت می‌دهند؟ چنان‌که ۹۰ درصد به بالا، رد صلاحیت‌های کاندیداهای یک جریان سیاسی را در بر می‌گیرد و با کاندیداهای جریان دیگر سیاسی به‌گونه‌ای رفتار می‌شود که آنها انسان‌هایی آسمانی و بی‌عیب و نقص هستند. (بحث ما این است که چرا فقط با یک جریان سیاسی خاص برخورد حذفی می‌شود و الا با قبول شدن رقبا نه تنها مخالف نیستیم بلکه خوشحال هم می‌شویم.) از سوی دیگر شورای نگهبان نظارت خود را هم اکنون به دخالت رسمی در اجرا افزایش داده است و حال آن‌که از اصل ۹۹ قانون اساسی چنین چیزی نمی‌توان برداشت کرد. شما ببینید در همین اصل ۹۹ در قانون اساسی پیش از بازنگری، هیچ حرفی از نظارت شورای نگهبان بر انتخابات خبرگان در میان نبوده است. حجت‌الاسلام شیخ عبدالله نوری تعریف می‌کند، هنگام بازنگری،

آیت‌الله جنتی به من گفت نظارت خبرگان را هم به این اصل اضافه کنیم. این نشان می‌دهد آقایان کاملاً به گسترده‌شدن حوزه نظارتی‌شان توجه داشته‌اند و حال آن‌که رفتار آنها در انتخابات خبرگان نیز اعتراض‌هایی را بخصوص انتخابات اخیر خبرگان به همراه داشته است. برای نمونه آقای عباسی فرد را رد صلاحیت می‌کنند که حدود ۱۲ سال عضو حقوقدان خودشان بوده است و دلیل آن را حمایت خوانین و یا پخش تصاویرش توسط زن‌های بدحجاب اعلام می‌کنند و یا به بهانه امتحان ندادن، افرادی را رد صلاحیت می‌کنند که یک‌بار دفعه قبل امتحان داده‌اند. خوب این نتیجه بیشتر شدن قدرت شورای نگهبان است. البته حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هم گاهی وارد شده و به آنها تذکر می‌دهند.

جالب اینجاست همان‌طوری که برخورد شورای نگهبان با موضوعاتی چون قانون کار یا بودجه‌های سالانه و... در زمان حضرت امام موجب شد مجمع تشخیص مصلحت نظام تشکیل شود، ما هم در هر چهار سال مجلس ششم به دلیل اشکالات شورای نگهبان آخر سر بودجه‌های سالانه را به مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌بردیم. بنابراین وقتی در اصل چهارم قانون اساسی تأکید می‌شود همه اصول این قانون و نیز تمامی قوانین و مقررات دیگر باید براساس موازین اسلامی باشد، یعنی خلاف اسلام نباید باشد و نه صرفاً خلاف نظرات و برداشت‌های فقهی شورای نگهبان که آن هم متأسفانه هم‌اکنون با مسائل سیاسی روز و جناح‌بندی‌ها توأم شده است؛ البته آیت‌الله‌شیرمحمد یزدی خیلی اصرار دارند که بگویند اصلاً سلیقه سیاسی در شورای نگهبان مطرح نیست و صرفاً کار کارشناسی صورت می‌گیرد، من هم در مورد خود ایشان تا حدود زیادی این را قبول دارم حال آن‌که سلیقه سیاسی چیزی نیست که در شیوه عمل اشخاص و نهادها معلوم نشود، ولی چه بسا خودشان عنایت نداشته باشند که دارند چگونه برخورد می‌کنند!

این اشکال شورای نگهبان یک اشکال عمومی است که در جریان‌های موسوم به چپ و راست وجود دارد. چنان‌چه من یقین دارم اگر همین فردا فقهای شورای نگهبان از جریان چپ منصوب شوند، باز همین مشکل را خواهیم داشت و با سلیقه روبه‌رو می‌شویم. ما باید کاری کنیم که فرهنگ و روحیه انحصارطلبی و مطلق‌گرایی را در میان خود از بین ببریم. مشابه چنین رفتاری را به یاد می‌آورم، هنگام انتخاب اعضای کمیسیون‌های مجلس ششم، بعضی از کمیسیون‌های حساس خواهان بیشتری داشت، اما برخی از این اصلاح‌طلبان بدون توجه به آیین‌نامه

مجلس که سوابق تخصصی و تحصیلی و نیز حضور پیش از این اشخاص در این کمیسیون‌ها (در دوره‌های قبل مجلس) را ملاک قرار می‌داد، قصد داشتند اکثریت اعضای آن کمیسیون‌ها را از میان خود انتخاب کنند تا در مواقع حساس رأی خود را داشته باشند و حضور جریان اقلیت در کمیسیون تعیین کننده نباشد. این مسئله اعتراض برخی را برانگیخت و بنابراین به من رجوع کرده و خواستند آن را حل کنم. هنگام میانجی‌گری وقتی از آنان خواستم تجدیدنظر کنند، یکی از آنها به من گفت، ما به تشخیص خودمان در این قضیه عمل می‌کنیم و داورمان هم خداست. من جواب دادم خوب، آقای جنتی پدر بزرگ توست و آیت‌الله هم هست. او هم که همین را می‌گوید که من به تشخیص خودم عمل می‌کنم. تو فکر می‌کنی او هم دارد جهنم را برای خودش می‌خرد؟ اصلاً و ابداً، من و تو، تو و من و نفر سوم باید به قانون عمل کنیم. تشخیص خودمان و قضاوت با خدا چیست؟ این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟ طرف می‌گوید من در دوره قبلی مجلس عضو کمیسیون بودم بوده‌ام، برای چه مرا رد کرده‌اید و فلانی را آورده‌اید که اصلاً سابقه حضور در مجلس را ندارد. بر این اساس فقهای شورای نگهبان که همگی روحانی و سالخورده و نماز شب هم می‌خوانند، پس چرا اعتراض می‌کنید که براساس سلیقه خود افراد را رد صلاحیت می‌کنند و نه با معیار قانون و از نظر خودشان به وظیفه عمل کرده‌اند که ما با این نظرات شخصی و حذفی مخالفیم و معتقدیم این افراد نباید سلیقه خودشان را به قانون تحمیل کنند.

چشم‌انداز ایران: گفتید یک روحیه است که در ما نهادینه شده است. فکر می‌کنم مرحوم امام به این روحیه توجهی داشته و به دنبال یک راه‌حل بوده‌اند و چنان‌که در سال ۱۳۶۶ گفتند احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت دارد، این یک حرکت و نهضت جدیدی بود و یا در کتاب ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸ گفتند این رساله‌های آقایان با قرآن تفاوت دارد. یعنی از ابتدا که حرکت کردند نخست قرآن‌مداری و دوم احکام اجتماعی قرآن را مد نظر قرار دادند و بارها گفتند که این احکام اجتماعی قرآن ۱۷ برابر احکام فردی قرآن است و حتی بیشتر. ایشان همچنین معتقد بودند قانون‌اساسی رساله اجتماعیشان است و آن را امضا کردند. همان‌طور که علامه نائینی نیز گفته بودند قانون‌اساسی مشروطیت رساله اجتماعی من است و بعد در همین راستا بود که امام به شورای نگهبان نامه‌ای نوشتند که اگر

شما احکام اجتماعی را می‌دانستید این مسائل پیش نمی‌آمد و حتی آقای هاشمی رفسنجانی یک‌بار در خطبه نماز جمعه گفتند من دارم این را می‌گویم و امام هم دارند گوش می‌دهند که روح قرآن حاکمیت مستضعفین بر مستکبرین است و اشاره‌ای به آیه پنجم سوره قصص کردند: «و نريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين» برای استفاده از حکم ثانویه ابتدا باید آن را به باب اضطرار برد، یعنی در ردیف خوردن گوشت میت، خوک و شراب. آن‌گاه شرایط اضطرار را اثبات کرد و وقتی شرایط اضطراری از بین می‌رود باید به حکم اولیه یعنی مالکیت نامحدود بازگشت. امام برای جلوگیری از توهین به مستضعفین این مسئله را دور زده است، چرا که حاکمیت مستضعفین یعنی روح قرآن به‌عنوان حکم اولیه مطرح شده است. این نهضت امام پس از ایشان چه حد پیش رفته است؟

**حجت‌الاسلام کروبی:** امام در دو، سه سال آخر عمر خود حرکتی این چنین آغاز کرده بودند که متأسفانه اجل مهلت نداد. مطمئناً اگر ایشان چند سالی بیشتر در قید حیات بودند، این حرکت به جای خود می‌رسید. یکی از بزرگان که شخص صادق و مهمی است، تعریف می‌کرد یک وقتی خدمت امام بودم و بحث بر سر زمین و مسائل اراضی شهری و کشاورزی و مالیات بود، به ایشان گفته بود شما هم اکنون بعضی فرمایشات دارید که با بعضی از فتوهای شما در گذشته نمی‌خواند و اختلاف دارد. امام فرمودند: فلانی! اگر تقیه نمی‌کردم خیلی حرف‌های دیگر را نیز می‌زدم. سپس امام یک شوخی هم کرده و گفتند: خدا در قرآن هم تقیه کرده است. چنان‌که آیات مربوط به حرمت ربا را مرحله به مرحله آورده است. امام فقیهی روشنفکر بودند که چه‌بسا وقتی در نجف بودند به دلیل آن‌که هنوز حکومت اسلامی برایشان ملموس نبود، در رابطه با حکومت نظراتی داشتند، ولی وقتی انقلاب اسلامی رخ داد و سپس جمهوری اسلامی بنیان گذاشته شد، نظراتشان را به دلیل آن‌که درون کار قرار گرفتند و با مشکلات حکومت‌داری از نزدیک روبه‌رو شدند و موضوعات نیز عوض شد، اصلاح کردند. از این‌رو وقتی اصطلاحاً می‌گویند، حضرت امام گفتند: مجتهد ولو آن‌که تمامی دروس حوزوی را هم خوانده باشد، ولی مجتهد نیست، مگر آن‌که واقف به عنصر زمان و مکان باشد، بر این اساس هم باب اجتهاد باز و پویاست و در موارد متعددی بزرگان در فتوا تجدید نظر می‌کنند.

چشم‌انداز ایران: حالا فکر نمی‌کنید کل اصلاح‌طلبان، شما، آقای هاشمی، آقای خاتمی، روحانیون مبارز، روحانیت مبارز و... این نهضتی را که امام در سال ۱۳۶۶ شروع کردند ادامه نداده و بیشتر در مسائل سیاسی و روزمره گرفتار شدند و به اولویت احکام اجتماعی توجه چندان نکردند؟

**حجت‌الاسلام کروبی:** بله، حق با شماست این حرکت نه‌تنها ادامه نیافت که هیچ، بلکه کوتاهی صورت گرفت و تحفظ کردند و گاهی از زدن بعضی حرف‌ها ترسیدند و مقداری هم به‌دنبال حکومت و قدرت رفتند. افزون بر این، جریان مقابل هم فعال‌تر شد. شما ببینید ما خودمان از اصلاحات چه استفاده‌ای کردیم. حرف‌هایی زدیم که موجب شد آنها استفاده کرده و بچه‌های متدین و دینداری را که فراوان داریم، بی‌دینشان خطاب کنند. ما نیامدیم از اقبال و فرصتی که دوم خرداد در اختیار ما گذاشت، استفاده درست کنیم. آمدیم خیلی چیزها را نفی کردیم که به جریان مقابل سوژه داد تا جمع زیادی از اصلاح‌طلبان را بی‌دین و برگشته از افکار امام و جمهوری اسلامی معرفی کنند و پرونده‌های متعددی برای ما بسازند که هرگاه بخواهیم دفاعی کنیم یک برگ آن را در بیاورند در حالی که چنین نیست.

## قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام حسین انصاری راد)<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام انصاری راد، قبلاً نیز دو بار گردانندگان نشریه را برای گفت‌وگو به حضور پذیرفته‌اند، که حاصل گفت‌وگوی اول باعنوان «راهکار آینده، اتحاد و ائتلاف اصلاح‌طلبان» ( شماره ۳۴) و دیگری باعنوان «در کمیسیون اصل نود چه گذشت؟» ( شماره ۳۹) در نشریه چشم‌انداز ایران درج شد.

شخصیت آزاده ایشان بر کسی پوشیده نیست. آقای انصاری راد در دروس دینی سابق درخشانی داشته و در بحث‌های حکومت اسلامی در نجف مشارکت داشته‌اند، پیش از انقلاب نیز با رژیم شاهنشاهی مبارزه می‌کردند و در جریان پیروزی انقلاب اسلامی فعال بودند، پس از پیروزی هم عهده‌دار مسئولیت‌های انقلابی شدند. در نخستین دوره مجلس شورای اسلامی، نماینده مردم نیشابور در مجلس بودند و در مجلس ششم به ریاست کمیسیون اصل نود انتخاب شدند. از آنجا که ایشان با قانون‌اساسی و دیگر قوانین مصوب آشنایی کامل دارند، در آستانه انتخابات هشتمین دوره مجلس شورای اسلامی با ایشان پرسش‌هایمان را در میان گذاشته‌ایم. موضوع سؤالات «قانون‌اساسی و فهم فقهای شورای نگهبان» است.

\*\*\*

چشم‌انداز ایران: آقای انصاری راد! بار دیگر با روی گشاده‌ای که از منش و آزاداندیشی شما نشأت گرفته، ما را پذیرا شدید. سؤالات را هم پیشتر خدمت‌تان

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۴۷، دی و بهمن ماه ۱۳۸۶.

تقدیم کرده‌ایم.<sup>۱</sup> امیدواریم ما و خوانندگان نشریه را از دانش و تجربیات خود بهره‌مند کنید.

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** بسم‌الله الرحمن الرحیم. فکر می‌کنم ابتدا باید موقعیت شورای نگهبان و وظایف آن در قانون اساسی مشخص شود و بعد عملکرد آن، ولو به‌طور اجمال - ظرف این سه دهه - مطالعه و بررسی شود تا بتوانیم ارزیابی درستی از مسئله داشته باشیم. این بررسی موقعیت شورای نگهبان، قانون اساسی و بعد فهم آن را مشخص خواهد کرد.

اما بجاست به‌عنوان مقدمه مطلب کوتاهی گفته شود و آن این‌که اگر قانون اساسی نباشد، چه خواهیم داشت و چه می‌شود؟ زیرا برخی از مشاهیر، چنان‌که شما مطرح کردید برای قانون اساسی نقش عمده‌ای قائل نیستند و قانون اساسی را طوری در چارچوب اجتهاد شخصی و فهم خود قرار می‌دهند که چیزی از آن باقی نمی‌ماند و برخی صریحاً اعتبار قانون اساسی را ناشی از تأیید ولی فقیه می‌دانند. آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید، ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات مجلس رضایت ولی فقیه است. اعتبار انتخابات ریاست جمهوری به رضایت اوست. مصلحت دیده که در این شرایط مردم رأی بدهند، اما حقیقت آن است که آنها پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند که ما این فرد را می‌خواهیم. اما الامر الیکم، شما باید نصب کنید نخواستی نصب نکن. آیت‌الله مصباح یزدی در ادامه می‌گوید، اگر امام قانون اساسی را امضا نکرده بود حتی اگر تمام مردم هم رأی می‌دادند هیچ اعتبار شرعی و قانونی نداشت (سرمایه، ۱۳۸۴/۱۰/۱۱) و هم ایشان می‌فرمایند، اصالت جمهوریت و هدف قرارداد جمهوری در کنار اسلام تفکری است شرک‌آمیز. جمهوری که همه چیزش و اختیارش در دست مردم باشد و تابع آرا و هوس‌های مردم، نوعی شرک است؛ بحمدالله از این شرک مبرا هستیم (پرتو سخن، ۱۳۷۹/۱۲/۱۷). آقای مصباح اعتبار رأی مردم را یک تفکر غربی و ناشی از غربزدگی معرفی می‌کند و می‌گوید متأسفانه کسانی در اثر ضعف ایمان یا معرفت و تحت تأثیر فرهنگ لیبرال دموکراسی می‌خواهند این بحث را نیز به نظام‌های غربی برگردانند و بگویند (اعتبار) ولی فقیه هم به رأی مردم است. (پرتو سخن، یادنامه نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، ص ۲۵) این‌که آقای مصباح نظر

<sup>۱</sup>. پرسش‌ها عیناً در گفت‌وگو با آقای موسوی تبریزی و آقای کروی مطرح شده است.



خود را باصراحت بیان کرده‌اند قابل احترام است، اما حقیقت این است که قانون‌اساسی مهمترین دستاورد انقلاب سال ۱۳۵۷ و محصول اهتمام و تلاش بنیانگذار جمهوری اسلامی است و با همه ناهماهنگی‌هایی که در آن وجود دارد و نیازمند اصلاح است، رسمیت جمهوری اسلامی و همه مسئولان را به رأی مردم و انتخاب می‌داند و در آن تصریح شده است که کشور براساس آرای عمومی است و اگر آن‌چنان‌که آقای مصباح می‌فرمایند، قانون‌اساسی اعتباری نداشته باشد و فقط ما باشیم و حوزه‌های علمیه و فتاوا و نظریات فقهی، همان اختلافاتی رخ خواهد داد که در حوزه‌ها وجود دارد و مسئله حکومت و حاکمیت از نظر روحانیت و فقها دچار اختلاف و بن‌بست خواهد شد و خود مسئله ولایت‌فقیه همان‌طور که مشهود است مسئله‌ای اختلافی است و فقهای مشهوری مانند امام، مرحوم آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله منتظری ولایت‌فقیه را قبول دارند و بزرگانی از فقها که از بنیانگذاران فقه و اجتهاد به صورت کنونی آن هستند، مانند شیخ انصاری، آخوند خراسانی، مرحوم نائینی، آیت‌الله سیدمحسن حکیم، آیت‌الله خویی و برخی از بزرگترین مراجع کنونی، ولایت‌فقیه را قبول ندارند و در نتیجه مسئله «حکومت و حاکمیت» دچار مناقشه و اختلافی خواهد شد و به‌جایی نخواهد رسید و به لحاظ فقهی و در بین فقها، مانند پیش از انقلاب، بلا تکلیف خواهد ماند. این همان وضعی است که در آغاز مشروطیت، منشأ فجایع و مصائب بزرگی شد. البته بنیانگذار جمهوری اسلامی با رهبری انقلاب و حضور یکپارچه ملت و اعتبار تاریخی انقلاب و رهبری قدرتمند این اختلافات را در مرحله‌ای در سطح ناپدید کرد و امکان داد قانون‌اساسی به صورت کنونی و تحت نظر شخص ایشان و مساعدت بخشی از روحانیت و کارشناسان دیگر تنظیم و تصویب شود و بالاخره جمهوری اسلامی ایران در چارچوب قانون‌اساسی شکل یافت. یکبار در زمان حیات امام اصلاح شد و اکنون نیز نیازمند اصلاح است. مطلبی که بسیار مهم و غیرقابل اغماض است، این است که نفی اعتبار قانون‌اساسی به‌وسیله آقای مصباح، دقیقاً نفی و انکار جمهوری اسلامی و در تضاد کامل با نظر و اقدام و تلاش بنیانگذار جمهوری اسلامی است. اگر قرار است حکومت اسلامی وجود داشته باشد و اگر حکومت دینی امری ممکن و مقدور و مؤثر است، چارچوب اصلی آن در شرایط کنونی و در حوزه نظریات فقهی موجود همین قانون‌اساسی است و یکی از مهمترین کارهایی که در جامعه و تاریخ معاصر و پس از انقلاب

صورت گرفته، همین قانون اساسی است که پیش روی ماست. صرف‌نظر از ساختار قدرت و نقشی که در مدیریت کنونی ایفا می‌کند، در قانون اساسی که حق حاکمیت ملت را حقی الهی و شرعی می‌شناسد و تصریح می‌کند که هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند و نیز این‌که همه مسئولان باید با انتخاب مردم تعیین شوند و بدون انتخاب مردم هیچ مسئولی (در مقام اثبات) مشروعیتی ندارد. می‌توان ناهماهنگی‌ها و تناقضات موجود و یا موهوم در قانون اساسی را به‌وسیله این اصل - که تقدم ذاتی بر سایر اصول دارد - حل و فصل کرد، بنابراین انتخاب و رأی مردم، کلید حل و فصل تمام ناهماهنگی‌ها، تعارض‌ها و استفاده‌های نادرستی است که ممکن است از برخی از اصول قانون اساسی انجام بگیرد. این مطلب را باید با تأکید بگویم که ولایت فقیه همچنان‌که در قانون اساسی آمده است در مقام ثبوت، هر شکلی داشته باشد در مقام اثبات و با مدعیان بسیار هم از نظر عقلی و هم از نظر شرعی هیچ راهی برای تعیین و تعیین جز رأی و انتخاب ندارد. ولی فقیه را باید مردم، بی‌واسطه و یا با واسطه بشناسند و اعتماد و انتخاب کنند تا تعیین یابد و رسمیت و مشروعیت اثباتی پیدا کند. اشتباه بزرگی است اگر کسی فکر کند ولی فقیه با اختیارات خاص حکومتی به همان آسانی و صورتی معین و مشخص می‌شود که پیش از انقلاب مرجع تقلید و فتوا مشخص و معین می‌گردید. در مورد مرجع تقلید و فتوا تعدد مراجع مشکلی ایجاد نمی‌کند. در صورتی که ولی فقیه مسئول، جز یک نفر از ده‌ها مدعی امکان ندارد و در نهایت وقتی انتخاب به‌دست مردم است شرایط آن نیز ضرورتاً با نظر و رأی مردم باید باشد.

چشم‌انداز ایران: در تأیید صحبت‌های شما، نقل شده از مرحوم بازرگان پرسیدند، شما با این‌که یکی - دو اصل قانون اساسی را قبول نداشتید، چرا به قانون اساسی رأی دادید؟ ایشان می‌گوید، آن قدر موانع بر سر راه قانون بود که من بین یک دوراهی بودم که اساساً قانونی داشته باشیم یا نه؟ من به نفس وجود قانون رأی دادم. مرحوم امام با آن عظمت و کاریزما، حکم دادند هواداران‌شان به قانون رأی دهند.

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** البته ایشان به قانون اساسی رأی دادند و سازماندهی خبرگان تحت نظارت ایشان انجام گرفت و هر قانونی که در مجلس خبرگان تصویب می‌شد تحت نظر ایشان بود و مسلماً نمی‌توانست یکسره برخلاف نظر ایشان باشد. دو - سه بار هم قانون‌اساسی به رأی مردم گذاشته شد و امام نیز به آن رأی دادند. بی‌تردید امام چارچوب اداره کشور را به صورت مشروع، همان قانون‌اساسی می‌دانستند و در موردی که برخی نمایندگان از عدول از قانون‌اساسی به ایشان گله می‌کنند ایشان می‌فرمایند مطلب شما کاملاً درست است. ان‌شاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون‌اساسی حرکت کنیم. (۱۳۶۷/۹/۷)

**چشم‌انداز ایران:** بنا بر نظر آیت‌الله مصباح که می‌فرمایند امام بر هر قانونی اشراف داشت، تک‌تک آن قوانین مشروعیت داشته، چون زیر نظر ولی‌فقیه بوده است، یعنی حتی از نظر ایشان هم تک‌تک موارد باید مشروعیت داشته باشد.

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** به هر روی ایشان اعتبار قانون‌اساسی را ناشی از رأی ولی‌فقیه می‌داند و اعتبار ذاتی برای آن قائل نیست و آرای مردم را در مشروعیت مؤثر نمی‌داند. این بسیار مهم است که ایشان اکثریت آرا و جمهوریت را به صراحت شرک می‌داند و می‌گوید، الحمدلله از این شرک منزه هستیم. البته توضیح می‌دهد شرکی که موجب نجاست شود نیست. بحث من این است که اگر قانون‌اساسی آن‌طور باشد که آقای مصباح می‌گویند، چیزی جز فضای پر اختلاف نداریم و این که امام در دوران انقلاب و با شرایطی که در کشور پیش آمد - انقلاب و امام از یک اعتبار تاریخی برخوردار شد - زمینه برای تنظیم قانون‌اساسی پیش آمد یک حالت استثنایی است و صرف‌نظر از این شرایط اگر مطلب‌به‌حوزه‌های علمیه برگردد با اختلافاتی که وجود دارد ما در زمینه تشکیل حکومت دچار بن‌بست خواهیم شد و هیچ راهی برای برون‌رفت از اختلاف در جریان اداره سیاسی کشور آن‌گونه که در حوزه‌های علمیه است نخواهیم داشت و این نفی همه‌چیز خواهد بود.

**چشم‌انداز ایران:** نوعی ملوک‌الطوایفی به وجود می‌آید.

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** البته چون فقها خارج از سیاست و دایره قدرت بودند و حکومت و قدرت در اختیار دیگران بود، در عرصه مسائل شخصی و عبادیات و مسائل غیرمربوط به حکومت، مشکلی پیش نمی‌آمد فتوا داده و به آن عمل می‌شد و از نفوذ و احترام ویژه نیز برخوردار بود. اما در زمینه حکومت راه باز و طریقت روشنی که بشود جامعه در چارچوب آن مدیریت شود، وجود نداشت.

**چشم‌انداز ایران: شورای‌نگهبان چه موقعیت و اختیاراتی دارد و چگونه از این اختیارات در این سه دهه استفاده شده است و عملاً شورای‌نگهبان چه نقشی ایفا کرده است؟**

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** حقیقت این است که شورای‌نگهبان در قانون اساسی از موقعیت بسیار مهمی برخوردار است. در اصل ۹۳ قانون اساسی می‌گوید قانونی بودن مجلس شورای اسلامی با اهمیت عظیمی که دارد وابسته به شورای‌نگهبان است. یکی از وظایف و نقش‌های سه‌گانه‌ای که شورای‌نگهبان در قانون اساسی دارد این است که مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به نظر شورای‌نگهبان برسد و شورای‌نگهبان آن را مغایر با موازین اسلامی و قانون اساسی تشخیص ندهد تا رسمیت پیدا کند. این وظیفه اولیه و مهم شورای‌نگهبان است.

**چشم‌انداز ایران: مگر موازین اسلامی در خود قانون اساسی نیامده و این همه مراجع و مجتهدان جامع‌الشرایط روی تک‌تک آن بحث نکرده‌اند؟ پس نباید چیزی خلاف موازین اسلامی در قانون اساسی باشد.**

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** اصل چهار قانون اساسی می‌گوید، کلیه مقررات و قوانین... باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای‌نگهبان است. در این مورد آنچه فعلاً می‌توان گفت این است که اصل انطباق قانون اساسی با موازین اسلام که به تصویب خبرگان و ملت رسیده است و امام آن را تأیید فرموده و مردم به آن مکرر رأی داده‌اند مورد سؤال قرار نگرفته است. آنچه از سوی شورای‌نگهبان می‌تواند قابل تقیید و تخصیص قرار گیرد، اطلاق و عموم اصول قانون اساسی است و البته کم چیزی نیست و برای تقیید و تخصیص، نیاز به دلیل و استناد معتبر و قابل دفاع دارد و مهمتر و دقیق‌تر،

شناخت موضوع و بستر و شرایط حکم است که نیازمند معرفتی جامع، همه‌جانبه و در ابعاد مختلف است. فقط برای نمونه، امر به معروف و نهی از منکر در اصل هشتم قانون اساسی وظیفه‌ای همگانی شناخته شده است که از یک سو کسی که امر به معروف می‌نماید باید از دانش کافی به حکم شرعی و قانونی، مصلحت و مفسده برخوردار باشد و از سوی دیگر باید مورد امر به معروف و موضوع آن شناخته شده باشد که هم در موارد فردی و شخصی و هم در موارد و مسائل اجتماعی و سیاسی نیازمند به شناخت ابعاد مختلف، معادلات و شرایط خاص است. امروزه حتی امر به معروف و نهی از منکر نسبت به فرزند خود انسان از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است و هیچ قابل مقایسه با گذشته و حتی بیست سال قبل نیست. فرزندی که در برابر پدر و مادر مؤدب می‌نشست و از کشیدن سیگار و حتی حرف زدن و دخالت خودداری می‌کرد و منتظر اشاره پدر و مادر بود، با فرزند امروز که اطلاعات بسیار دارد و از رسانه‌های داخل و خارج استفاده می‌کند و انگیزه‌های فراوان بشری در او زنده و بیدار و طالب و تشنه رسیدن به مقاصد است و خود را رها و آزاد احساس می‌کند، بسیار متفاوت است؛ بدون شناخت و توجه به شخصیت روحی و آگاهی‌های فردی و همه ابعاد امکان تأثیر امر به معروف و نهی از منکر هرگز وجود ندارد و چه بسا اثر معکوس داشته باشد. این درحالی است که امر به معروف و نهی از منکر مشروط به تأثیر مثبت است و این موضوع در مسائل اجتماعی و سیاسی کنونی از پیچیدگی‌های بیشتری برخوردار است. در هر حال تقیید اطلاعات و تخصیص عموماًت قانون اساسی نیازمند فقهای آگاه به مقتضیات زمان و مکان و مسائل روز است که خود از شرایط فقهای شورای نگهبان در متن قانون اساسی است. با این حال در زمان حیات امام و در اوایل کار، اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان به صورتی درآمد که امام طی نامه‌ای به رئیس مجلس شورای اسلامی، رأی دوسوم مجلس را کافی دانسته و برای رسمیت و قابل اجرا بودن قانون نیاز به شورای نگهبان را منتفی دانستند.

در نهایت برای رفع اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان و در مواردی که شورای نگهبان مصوبه مجلس را خلاف موازین شرع و قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند، در اصل ۱۱۲ قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام پیش‌بینی شده است و مجمع می‌تواند براساس تشخیص مصلحت، نظر شورای نگهبان را نقض نماید و

قانون مصوبه مجلس در این صورت برخلاف نظر فقهی و قانونی شورای نگهبان رسمی و قابل اجرا و بلکه لازم‌الاجراست. بنابراین مجلس شورای اسلامی حق دارد در تمام زمینه‌ها قوانین را تصویب و در صورت مخالفت شورای نگهبان آن را به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع دهد تا داوری نهایی به عهده مجمع باشد. این اصل از متهورانه‌ترین نظریات اجتهادی بنیانگذار جمهوری اسلامی است که در بازنگری بر اصول قانون اساسی افزوده شده است و اگر مجمع به مقتضای مناسبت حکم و موضوع که اساس آن مصلحت و تشخیص آن است، کارشناسان مختلف را در بخش‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اداری به‌درستی در مجمع فراهم سازد، می‌تواند بیش از آنچه امروز از آن تصور می‌شود گره‌گشا باشد. به یقین، مقصود از کارشناسی بخش‌های مختلف، کارشناسان برجسته و حرفه‌ای و نخبگان درجه اول و شایسته است که بتوانند معضلات و مسائل پیچیده کنونی بشر را به‌درستی در ابعاد گوناگون بدانند و به‌درستی مصالح را در بخش‌ها تشخیص دهند و با گره‌گشایی راه را برای پیشرفت باز نموده و موانع را برطرف سازند، که شأن مجمع تشخیص مصلحت نیز جز این نبوده است. کارشناسانی که حکم اولی شرعی و اصلی از اصول قانون اساسی را براساس مصلحت اهم باید کنار بگذارند، نباید از کارشناسان معمول و عادی باشند تا چه رسد به کسانی که اساساً حرفه آنها قضاوتی این چنین پراهمیت را ایجاب نمی‌نماید. قانونی که مجمع تشخیص براساس فهم و پیش از مصلحت تصویب نمود (طبق قانون اساسی) و اگرچه برخلاف نظر فقهی و قانونی شورای نگهبان، حکمی شرعی و قانونی و مطابق اسلام و لازم‌الاجراست. این فتوای امام که در قانون اساسی به صورت اصل ۱۱۲ و باعنوان تشخیص مصلحت آمده است مبنای آن، تشخیص ضرورت‌ها و شرایط خاص و درحقیقت به تشخیص موضوع جدید برمی‌گردد که در نامه اولیه ایشان به مجلس و کفایت اکثریت مجلس در لازم‌الاجرا شدن مصوبات مورد اختلاف نیز به آن اشاره شده است و در فتوای ایشان در مورد بازی با شطرنج نیز این موضوع بازگو گردیده است. بازی با شطرنج یک روز قمار بوده و اکنون یک تمرین فکری و ذهنی است و حکم دیگری را ایجاب می‌کند.

چشم‌انداز ایران: یعنی هر جا موضوع تغییر می‌کند حکم هم تغییر می‌کند؟

**حجت الاسلام انصاری راد:** این از بدیهیات است که وقتی موضوع تغییر کرد، حکم نیز تغییر می‌کند. واجب است یک فرد سالم روزه بگیرد، همین فرد اگر مریض شود و روزه برای او ضرر داشته باشد، روزه گرفتن او حرام است. یا دوایی در حال عادی حرام باشد، ولی اگر اضطرار و ضرورتی پیش آید و نیاز به مصرف آن شد، واجب می‌شود.

حکم شرعی می‌تواند بدون تغییر موضوع هم تغییر کند و آن در جایی است که امر دایر بین اهم و مهم باشد. یکی از موارد و موضوعاتی که فقها معمولاً برای دَوْران امر بین اهم و مهم ذکر می‌کنند، آنجاست که امر دایر است بین نماز، روزه، حج و نجات جان انسان. در این مورد همه فقها بدون تردید نجات جان انسان را واجب اهم دانسته و باید با ترک نماز به نجات جان انسان پرداخته شود. فقها در حاشیه این مسئله، مسئله دیگری را با دقت و باریکبینی خاصی متعرض می‌شوند و آن این است که اگر مکلف به تکلیف اولی یعنی نجات جان انسان اقدام نکرد و نماز خواند و روزه گرفت و حج به‌جا آورد، آیا نمازش و یا عبادت دیگری که در عرض تکلیف اهم انجام داده است و بخصوص از آن جهت که قصد قربت در آن باید محقق باشد درست است یا نه؟ و در نهایت و با زحمت و به عنوان ترتب آن را تصحیح می‌نمایند. مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی، مدرس و فقیه مشهور در مشهد در هنگام تدریس این مسئله داستانی نقل می‌کرد، که در ایام تبعید در کنار رودخانه‌ای مردی داشت غرق می‌شد و گفتند فقط یک زن شناگر هست که می‌تواند او را نجات دهد که مستلزم تماس غیرمجاز است و من به خانمی که مسئله را مطرح کرد و از من تکلیف خود را پرسید که باید او را نجات دهم، دستور دادم که اقدام کند و به نجات انسان غریق پردازد و چنین کرد و غریق را نجات داد.

مسئله تعارض بین اهم و مهم در عین این‌که حکم شرع است، حکم عقل نیز هست و در یک دایره و عرصه گسترده و وسیع قابل تطبیق و عمل است. امروز این نکته گفته می‌شود ۱۱ میلیون نفر در کشور زیر خط فقرند و رقمی کمتر از زیر خط شدید فقرند که معنای آن این است که برای ضروریات حیاتشان معطل‌اند و از این آمار رسمی که بگذاریم امروز در بیمارستان‌ها و خارج از بیمارستان‌ها بیمارانی هستند که برای معالجه مشکل دارند و در بسیاری موارد به خاطر عدم امکان و نبود هزینه باید تن به مرگ بدهند و یا حتی بیمارانی هستند که در داخل معالجه

نمی‌شوند و نجات آنان مستلزم معالجه در خارج از کشور است. آیا با این وضعیت هزینه‌های تشریفاتی و فوق‌العاده و حتی هزینه‌های مستحب و زیارت‌های مستحب و حتی زیارت واجب چه می‌شود و تکلیف چیست؟ مسئله از نظر فقهی و شرعی روشن است. اما به آن نمی‌توان پرداخت و حتی فکر آن نیز در عرصه اجتماعی، معمول و متعارف نیست. فقط برخی مسلمانان روشن‌ضمیر و متعبد وجود دارند که با توجه به مسئله، خود را مسئول می‌دانند و به صورتی سنگین و سخت به وظیفه عمل می‌کنند. اما این مسئله وقتی سیاسی می‌شود و از نگاه سیاست‌مورد تحلیل قرار می‌گیرد و قدرتمندان بخواهند از آن بهره‌برداری کنند. در مواردی به صورت فاجعه درمی‌آید، که جای بحث و تحلیل آن، وسعت و فرصت دیگری را می‌طلبد، فقط اشاره می‌کنم که تشخیص اهم و مهم در عرصه جامعه و موضوعات اجتماعی و حقوق بشر هم از نظر شرعی و دینی و هم به لحاظ اجتماعی و صرفاً مصالح جامعه بشری نیازمند فهم و درک درست و جامع و امروزی از مسائل دارد و بخصوص هر تازه‌وارد به مسائل دینی و اسلامی نمی‌تواند مدعی تشخیص و اعمال قاعده از پیش خود شده و اقداماتی خلاف شرع را با قاعده اهم و مهم توجیه نماید.

چشم‌انداز ایران: گویا امام آن شکل معرفتی را در فقه جاری دیده بودند. ایشان خطاب به فقهای محترم شورای نگهبان می‌گفتند شما اگر احکام اجتماعی قرآن را بر احکام فردی اولویت می‌دادید مشکل پیدا نمی‌شد و نیازی به مجمع تشخیص مصلحت نبود که ارگانی بر ارگان‌ها اضافه و هزینه‌ای بر هزینه‌ها اضافه شود. ایشان بارها می‌گفتند احکام اجتماعی ۱۷ برابر احکام فردی است. حتی در کتاب «ولایت فقیه» خود می‌گفتند رساله‌های این آقایان با قرآن تفاوت دارد. می‌خواهم بپرسم آیا این راه را که باز کردند ادامه یافت؟ به نظر می‌رسد حتی آنهایی که به امام خیلی نزدیک هستند بیشتر راه سیاست و قدرت را طی کرده‌اند تا این راه را، تا جایی که احکام فردی و فرعی بر احکام اجتماعی و قانون‌اساسی اولویت پیدا می‌کند. حالا برخی آقایان دست روی احکام فردی گذاشته و آنها را عمده می‌کنند آیا این تشخیص درست است؟

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: اینجا دو مسئله است: ۱- استنباط تشخیص احکام شرع از منابع اصلی آن: عقل، کتاب، سنت و اجماع.



۲- تطبیق احکام بر موضوعات و در هر دو موضوع هم استنباط احکام از منابع و هم تطبیق احکام بر منابع نیازمند شناخت درست و صحیح و جامع از زمان و مکان هستیم. همان چیزی که بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در اجتهاد لازم و ضروری می‌دانند. حقیقت این است که خطابات و احکام و تشریفات اسلام خطاب به انسان است و انسان امروز مانند گذشته مخاطب تشریفات و خطابات الهی است و اگر بخواهد معنای درست آیات الهی و سیره پیامبر و سنت آن حضرت و ائمه معصومین(ع) را بفهمد و بر موضوعات اصلی آن تطبیق کند، باید فرهنگ، شعور، هویت و ماهیت انسان امروز و نیازهای او را به درستی فهمیده و دریافت کرده باشد. انسان امروز از خود و حقوقی که دارد، دریافتی دارد که با گذشته متفاوت است. معادلات اجتماعی و معادلات قدرت در چارچوب یک کشور، منطقه، دنیا و مجموعه جهان با گذشته متفاوت است. شیوه‌های شناخت جرم و جلوگیری از آن و نوع جرایم امروز با گذشته متفاوت است و با این عینک به انسان نگاه کردن و جامعه را دیدن و در پی تشخیص احکام الهی بودن و تطبیق این احکام بر اوضاع و شرایط امروز با گذشته متفاوت است. بنابراین با عینک ۱۴۰۰ سال پیش، متون دینی را نگاه کردن و متن جامعه کنونی را مانند جامعه ۱۴۰۰ سال پیش دیدن بی‌تردید دور افتادن از فهم درست متون دینی و اشتباه در تطبیق احکام با موضوعات است. بنابراین انسان امروز متون دینی را با شعور و فرهنگ کنونی نگاه می‌کند و در مقام تطبیق احکام نیز واقعیت‌های موجود امروز را در نظر می‌گیرد و در این صورت همه برداشت و استنباط جدید هماهنگ با شعور انسان امروز است و هم موضوعات احکام، یکسره آن چیزی است که وجود دارد. در بسیاری از موارد غیر از موضوعات احکام در گذشته است. در مسئله ذیل اظهار نظر قطعی و فتوا به صحت آنچه بانک‌ها انجام می‌دهند وجود ندارد، بلکه توضیحی برای تأمل و تصمیم است. ربا در قرآن مجید و متون دیگر دینی یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده است. قرآن کریم می‌گوید: «فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم رئوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون» (بقره: ۲۷۹) اگر از ربا دست برنمی‌دارید پس جنگ با خدا و پیامبر خدا را اعلام کنید و اگر توبه کردید پس اصل سرمایه‌هایتان از آن شماست که ستمی نکرده‌اید و ستم نشده‌اید. ربا با این بیان قرآن مجید، ستمی بزرگ است به طبقه نیازمند جامعه، از سوی کسانی که بیش از نیاز خود دارند. ادامه ربا ثروت بادآورده و بی‌زحمت رباخواران ثروتمند را

به ضرر نیازمندان بیمار و گرفتار افزایش می‌دهد و باری کمرشکن بر پشت نیازمندان جامعه می‌گذارد که از تأمین نیازهای ضروری و اولیه خود عاجزند و نتیجه استثمار فرساینده و در حقیقت به بردگی کشیدن نیازمندانی است که خونی برای رمق بخشیدن به خود و خانواده و فرزندان خود ندارند و افزون بر آن، پول و ثروت را از عرصه تولید و فعالیت اقتصادی خارج می‌سازد و طبقه‌ای انگل‌وار، خون نداشته جامعه را می‌مکد. آیات قرآن مجید دقیقاً ناظر به دو طبقه رباگیرنده (وام دهنده) و ربادهنده (قرض‌گیرنده) است. اما امروزه در بانک‌ها سرمایه و پول‌های خرد کسانی جمع و انباشته می‌گردد که قادر به فعالیت‌های اقتصادی در بیرون از عرصه جامعه نیستند. طبقه ضعیف بازنشستگان پیرمردان و پیرزنان و هم افراد ضعیفی که قدرت استفاده از پول خود را ندارند و نیز خرده پول‌هایی که امکان سرمایه‌گذاری مستقل آنها وجود ندارد. اما طبقه وام‌گیرنده اصلی که از بیشترین پول انباشت شده بانک‌ها استفاده می‌کنند، صنعتگران و کارخانه‌داران و بازرگانان بزرگ و نیز دولت‌ها و مقاطعه‌کاران می‌باشند که وام‌های میلیاردی دریافت می‌کنند و کارخانه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی بزرگ راه می‌اندازند و از بهره عظیمی که از وام‌ها دریافت می‌کنند، مختصری نیز به صاحبان خرده پول‌ها پرداخت می‌شود. چنان‌که دیده می‌شود این دو طبقه وام‌گیرنده و طبقه‌ای که پول آنها به‌عنوان وام پرداخت می‌شود یکسره معکوس دو طبقه‌ای است که آیات قرآن مجید ناظر به آن است. در اینجا وام‌گیرنده به‌هیچ‌وجه مظلوم نیست و طبقه ضعیفی که خرده پول‌هایش به‌عنوان وام پرداخت می‌شود هرگز ظلمی روانداشته و ظالم محسوب نمی‌شود. از سوی دیگر پولی که آیات قرآن ناظر به آن می‌باشد طلا و نقره است که فرسایش و تورمی ندارد. اما پول کاغذی در حقیقت حواله‌ای برای دریافت کالا است که در معرض فرسایش و تورم و حتی نابودی است. اگر بانک مرکزی در اختیار دولت صاحب اختیار باشد دولت در این وضعیت می‌تواند اسکناس چاپ کند و هر زمان که بخواهد با چاپ اسکناس ارزش آن را که به منزله حواله کالا است کاهش دهد. نکته دیگری که در شرایط کنونی وجود دارد این است که خرده پول‌های در بانک، صنایع، کشاورزی، تجارت و بخش‌های مختلف اقتصادی را تغذیه می‌کند و در کار تولید و جریان اقتصاد کشور نقش اساسی ایفا می‌نماید و در حقیقت این خرده پول‌های انباشت شده در بانک، شریان‌های اقتصادی کشور را آبیاری می‌نماید و بهره مختصری نیز به صاحبان خرده پول‌ها

واصل می‌گردد. به نظر می‌رسد با این توضیح آنچه امروز در بانک‌ها اتفاق می‌افتد یکسره و از جهات مختلف با آنچه قرآن و متون دینی ناظر به آن هستند متفاوت است و می‌توان گفت که موضوع تحریم ربا که ظلم است در این جریان اقتصادی محقق نیست. این نکته نیز مغفول نیست که فقرایی نیازمند به وام وجود دارند که باید برای آنها حساب خاص و بانک مخصوص ایجاد کرد و به آنها قرض‌الحسنه پرداخت و حساب آنها را از صنعتگران و بازرگانان و دیگر سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران جدا کرد. بانک‌هایی زیر نظر بانک مرکزی اما خاص قرض‌الحسنه، زیرا پول در کل باید به وسیله بانک مرکزی که مسئول حفظ ثروت ملی و مردم است کنترل و به صورت علمی اداره شود. بانک، امروز در حقیقت یک مرکز نیرو و انرژی است که سراسر کشور را باید تغذیه کند و کل کشور و همه طبقات از آن انرژی و نیرو بگیرند و فایده آن به تمام طبقات کشور برسد. بانک قلب اقتصاد کشور و منبع تغذیه صنعت، بازرگانی، کشاورزی و همه بخش‌های اقتصادی است. به همین دلیل بانک مرکزی باید از دولت مستقل باشد و به حفظ اقتصاد و ارزش پول ملی و کاغذی بپردازد. هیچ‌کس و بخصوص دولت حق ندارد بانک مرکزی را به اراده و خواست و نیازهای خود بچرخاند و سیاست‌های پولی را در خدمت خود قرار دهد. بنابراین نرخ بهره بانک‌ها باید در خدمت تمام ملت و کشور باشد و منافع همه را تأمین کند. پس نتیجه این است که بانک اساساً موضوع دیگر و بهره آن بسیار با ربای محرم که قطعاً از کبائر است متفاوت می‌باشد. تأکید می‌کنم بانک‌ها حق ندارند به میل خود بهره بدهند و بهره بگیرند. باید بهره‌دادن و بهره‌گرفتن در چارچوب یک سیستم اقتصاد علمی و در جهت منفعت عمومی باشد و این یک مسئله دقیق علمی است که امروزه متخصصان و کارشناسان زبده و ورزیده خود را می‌طلبند. امروز آن اقتصاد بسیط و ساده گذشته وجود ندارد، اکنون اقتصاد و فهم پدیده‌های مربوط به آن به صورت معما در آمده است. همچنان تحقیق و فهم آن نیازمند ادامه کاوش و تحقیق است و هر روز فصلی تازه و جریانی تازه در اقتصاد پدید می‌آید و دانشمندان مربوط نکاتی جدید از آن دریافت می‌کنند و گاه به جایزه نوبل دست می‌یابند.

در آغاز انقلاب یکی از بزرگان کشور به وزیر دارایی وقت نهیب زد که چرا ربا همچنان ادامه دارد و چرا ربا در حکومت و جمهوری اسلامی تعطیل نمی‌شود؟ اما بدیهی بود حذف بهره مستلزم تعطیل بانک بوده و تعطیلی بانک به معنای قطع

جریان خون در شریان‌های کشور محسوب می‌شد و چنین چیزی امکان نداشت. در مجلس اول نیز قانون بانک بدون ربا بررسی و تصویب شد. اما در واقع و عمل چیزی را عوض نکرد و تا امروز همچنان مسئله حل واقعی و قانع‌کننده نیافته است. این نکته را ناگفته نگذارم که قرآن مجید درباره ثروت، اقتصاد، گنج، انفاق، اسراف و مصرف تعلیمات و رهنمودهای حکیمانه، جاوید و مؤثری دارد که فوق تئوری‌ها و سیستم‌های علمی اقتصاد است. این تئوری‌ها که هرگز کسی و کشوری از آن بی‌نیاز نیست کار بشر است و آن تعلیمات کار خدا و پیامبر که هیچ امری جانشین آن نخواهد شد و این دو می‌توانند با هم ارتباط داشته باشند. توضیحی که عرض شد این بود که موضوع ربای محرم و آنچه بانک به صورت اصولی امروز انجام می‌دهد متفاوت است و می‌توان آن را با دقت بررسی کرد. اگر واقعاً برسیم به این‌که موضوع بانکداری جدید از آنچه قرآن مجید با شدیدترین صورت آن را تحریم فرموده و موضوعی جدی است می‌توان به نظر جدید و استنباط جدید دست یافت.

چشم‌انداز ایران: حال برگردیم به موضوع اصلی. اگر فهم شورای نگهبان به همین شکل که ادامه داشته ادامه هم پیدا کند و درکی که از اسلام، فقه و موازین اسلامی دارند رو در روی جمهوریت و آرای مردم قرار بگیرد، جمهوریت هم یک رکن است باید دید واقعاً وظیفه مردم چیست؟ آیا راهکار این است که تحولات سال ۱۳۶۶ را ادامه دهند. احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت داشته باشد و قانون‌اساسی هم از مقوله حکم اجتماعی باشد، یعنی این را تشریح و تقویت و آموزش دهند، راهکار شما چیست؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** بنده اعتقاد دارم در خود قانون‌اساسی راه‌حل وجود دارد، زیرا رسمیت جمهوری اسلامی و رسمیت مسئولان جمهوری اسلامی در قانون‌اساسی متکی بر رأی مردم است و اداره کشور طبق قانون‌اساسی با آرای عمومی است. اصل اول قانون‌اساسی تصریح می‌کند که حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران براساس اعتقاد دیرینه‌اش... با اکثریت ۹۸/۲ درصد تمامی کسانی که حق رأی داشتند به آن رأی مثبت دادند. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران با صراحتی کم‌نظیر می‌گوید: «اسلام به ما اجازه نداده است دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم، ملت ما هر طور رأی دادند ما هم از

آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تبرک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل کنیم.» (صحیفه امام، جلد ۱۲، صفحه ۳۴)

امام با شدیدترین لحن از کسانی که برای رأی مردم اعتبار قائل نیستند، انتقاد می‌کند: «انتخابات مال همه مردم است، مردم سرنوشت خودشان دست خودشان است... گفته‌اند که دخالت در انتخابات دخالت در سیاست است و این حق مجتهدان است... آحاد ملت سرنوشت زندگی‌شان در دنیا و آخرت منوط به این انتخابات است. این‌طور نیست که انتخابات را باید چند تا مجتهد عمل کنند. این، معنا دارد که مثلاً یک دویست مجتهد در قم داشتیم و یک صد مجتهد در جاهای دیگر داشتیم اینها همه بیایند انتخابات کنند دیگر مردم بروند کنار، این یک توطئه است... آن وقت شیطنت این بود که سیاست از مذهب خارج است... این مطلب شکست‌خورده حالا می‌گویند که سیاست حق مجتهدین است، یعنی در امور سیاسی در ایران پانصد نفر دخالت کنند باقی بروند سراغ کارشان... و چند نفر پیرمرد ملا بیایند دخالت کنند این از آن توطئه سابق بدتر است برای آن‌که آن یک عده علما را کنار می‌گذاشت، این تمام ملت را می‌خواهد کنار بگذارد... این می‌خواهد مجتهد را با دست همین ملت از بین ببرد.» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، انتخابات از نگاه امام خمینی، دفتر اول، ص ۶۸، ۱۳۶۲/۱۲/۹)

راه‌حل تمام مسائل و مشکلات، پذیرفتن حق شرعی مردم در انتخابات آزاد و برگزارکردن انتخابات آزاد در همه موارد است. هیچ عدالتی از قرارگرفتن قدرت در جای خودش با انتخابات آزاد مردم نیست و تمام عدالت‌ها ناشی از این عدالت و تحت‌تأثیر آن است و هیچ ظلمی بالاتر از تصاحب حق انتخابات آزاد مردم نیست و همه ستم‌هانشی از این ستم است.

چشم‌انداز ایران: گفته می‌شود علت این‌که در قانون اساسی ثمره انقلاب در سال ۱۳۵۷ ماده‌ای برای تجدیدنظر نبود این بود که قانون‌دانان یک کار جامعه‌شناسی کرده بودند که در همه جای دنیا وقتی در قانون اساسی تجدیدنظر می‌شود نسبت به قانون ثمره انقلاب تعدیل منفی خواهد بود، یعنی اگر از مشروطیت تا انقلاب را بنگرید می‌بینید مصوبات زیادی گذرانده شده و مجالس مؤسسان همگی به ضرر روح قانون بوده و به همین دلیل تجدیدنظر را در آن تعبیه نکرده بودند. حال با

معادلات جدید تجدیدنظر در قانون اساسی آیا به نفع روح قانون است یا نفع عوارضی که رخ داده است؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** تصور بنده این است که مشکلاتی که در عمل و واقعیت اجتماعی وجود دارد همه آنها ناشی از ناهماهنگی در قانون اساسی نیست، بلکه بخش عمده مشکلات از ساختار قدرت است و اگر قدرت در چارچوب قانون اساسی عمل کند و می‌کند و با توجه به این که کشور باید براساس آرای عمومی اداره شود و مسئولان نیز باید برآیند انتخابات آزاد باشند، سیاست و اداره کشور به این صورت نبود.

**چشم‌انداز ایران:** همان‌طور که شیطان قسم خورده است همه را گمراه کند آنهایی هم که «نازکی کار و کلفتی پول» دارند قسم خورده‌اند هیچ قانونی را برنتابند، حال آیا فکر می‌کنید با وجود این افراد تجدیدنظر در قانون مفید است؟

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** وقتی قانون اساسی متکی بر آرای عمومی است و قدرت و حاکمیت در چارچوب قانون اساسی شکل می‌گیرد و مسئولان این کشور برآیند اراده مردم هستند و این اراده و انتخاب مردم است که نقش‌آفرین است و به مسئولان اعتبار و مشروعیت می‌دهد. طبیعی است که مدیریت باید در حال تغییر و جریان باشد. امکان ندارد انتخاب مردم ظرف ده‌ها سال بر یک محور باشد و تحول نیابد. تجربه نشان داده است آنجا که انتخاب مردم نقش ایفا می‌کند مدیریت در حال تغییر است و قدرت حاکم ثابت نیست و مشکل اساسی در انتخابات و نقش کامل و کافی آن است که فقط وابسته به انتخابات آزاد است. در عین حال قانون اساسی قانون بشری است و نمی‌تواند بی‌عیب باشد و انسان همواره در حال تحول، تکامل و تجربه است و لازمه آن توجه به مشکلات و عیوب کار گذشته است که لزوماً باید اصلاح شود. در تجربه گذشته این ۳۰ سال کاملاً بن‌بست وجود داشت که در زمان حیات امام با فرمان ایشان در یک مرحله و با تشکیل مجمع تشخیص و اصلاح قانون اساسی در یک مرحله راه برون رفت از بن‌بست اختلاف در نظر گرفته شد و قانون اساسی در این جهت اصلاح گردید. اکنون نیز در کار تفسیر قانون اساسی و نظارت بر انتخابات اصل ۹۹ و نیز در اصل ۲۳ قانون اساسی که تصریح می‌کند هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد که از مهمترین تحولات قانونی به‌شمار می‌آید و از اصل

۸۶ که می‌گوید نمی‌توان نمایندگان را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا آرایی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد، اختلاف و تعارض در شدیدترین صورت آن وجود دارد، زیرا افراد به خاطر عقیده و نمایندگان به خاطر اظهارنظر برخلاف صراحت قانون اساسی تعقیب یا مجازات می‌شوند، که به هر حال باید این تعارض پایان یابد و به روشنی تکلیف همگان در قانون اساسی روشن شود. البته این اصلاح در همان چارچوب قانون اساسی و با استفاده از کارشناسان مختلف و حرفه‌ای در تمام زمینه‌ها باید انجام بگیرد. روشن است که در شرایط کنونی اصلاح قانون اساسی نیازمند اراده و تصمیم مقامات عالی رتبه جمهوری اسلامی است.

چشم‌انداز ایران: در مورد همین نهاد مجمع تشخیص مصلحت در مورد تأیید صلاحیت‌ها هم می‌گویند از چهار منبع تحقیق کنند و اگر اینها مخالفتی نکردند صلاحیت تأیید شود، ولی حالا شورای محترم نگهبان مسئله‌ای به نام احراز هویت هم مطرح می‌کند.

حجت‌الاسلام انصاری‌راد: در مورد این موضوع توضیح خواهم داد. اما باید عرض کنم که در قانون اساسی باید ابهامات رفع شود و اختیارات مقامات در قانون اساسی به صورتی غیرقابل مناقشه روشن شود، گرچه اگر ما باشیم و قوانین و ضوابط استنباط در چارچوب ضوابط قانون اساسی معنا و تفسیر شود این ابهامات در این حدود موجود نخواهد بود. یکی از موارد اختلاف در مورد قانون اساسی اصل ۱۱۰ است که عیناً در آن چنین آمده است:

وظایف و اختیارات رهبری:

- ۱- تعیین سیاست‌هایی کلی نظام پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام
  - ۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام
  - ۳- فرمان همه‌پرسی
  - ۴- فرماندهی کل نیروهای مسلح
  - ۵- اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها
  - ۶- نصب و عزل و قبول استعفا
- ۱۱... عفو یا تخفیف مجازات محکومین...

چنان‌که ظاهر این اصل نشان می‌دهد در این اصل مجموعه اختیارات رهبری احصا گردیده و در مقام بیان و احصا نیز بوده است و طبق موازین و ضوابط استنباط این اصل اختیارات مطلق را برای رهبری اگر فرضاً چنین اطلاقی وجود داشته باشد تقیید می‌کند و در حقیقت آن اطلاقات با این قیود تفسیر و معنا می‌شود اما عده‌ای این اختیارات را، کمترین حدود اختیارات رهبری می‌شمارند و به کلمه ولایت مطلقه فقیه و خارج از آن به استنباط خاصی که از ولایت فقیه در فقه دارند استناد می‌کنند. سخن این است که این اختلاف از هر جهت و به هر دلیل باشد شرایط مدیریت کشور را دچار ابهام می‌نماید بخصوص در حوزه‌ای که بسیاری از فقها ولایت فقیه را قبول ندارند و بسیاری از حقوقدانان و کارشناسان و سیاستمداران که اساساً فرض ولایت فقیه را با حاکمیت ملی در تناقض و تضاد محاسبه می‌کنند. بنابراین باید مسئله به صورت اساسی روشن شود و موضوعاتی از ابهام خارج شده و تکلیف همگان از نظر قانون اساسی روشن باشد.

چشم‌انداز ایران: آیت‌الله مصباح یزدی می‌گویند اصل ۱۱۰ باید به اصل ۵۷ ارجاع شود و این کار باید در تجدیدنظر انجام گیرد که ولایت فقیه اختیارات نامحدودی پیدا کند. این را، در پیش‌خطبه‌های نماز جمعه تهران گفتند.

**حجت‌الاسلام انصاری‌راد:** پاسخ این مطلب داده شده و اصل ۵۷ نیز خود ابهام دارد و اصل ۱۱۰ چنان‌که گفته شد طبق ضوابط پذیرفته شده در علم اصول ابهام آن را رفع می‌نماید و اطلاق آن را اگر اطلاقی فرضاً در زمینه‌ای باشد تقیید می‌کند. آنچه در این اصل آمده است این است که قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه زیر نظر ولایت فقیه و طبق اصول آینده قانون اساسی حکومت می‌نمایند و اگر ما باشیم این اصل بیش از نظارت ولایت فقیه بر قوای ثلاثه چیز بیشتری از این اصل استفاده نمی‌شود. در عین حال و از هر ناحیه هرگونه ابهامی به مدیریت کشور کمک نمی‌کند و به هر روی همه ابهامات و مسائل مورد اختلاف باید طبق قانون و به‌وسیله اصلاح قانون اساسی رفع شود.

یکی از اختیارات شورای نگهبان تفسیر قانون اساسی است و چنان‌که ملاحظه شد، با این اختلافاتی که وجود دارد باید نهادی معتبر و متکی بر کارشناسی حرفه‌ای و قابل اعتماد برای تفسیر قانون اساسی در موارد اختلاف وجود داشته باشد که این مسئولیت برعهده شورای نگهبان نهاده شده است. بر این اساس در اصل ۹۸ چنین



آمده است: «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود...»

این وظیفه تفسیر قانون اساسی به هیچ‌وجه به این معنا نیست که شورای نگهبان به هر صورتی که بخواهد می‌تواند اصول قانون اساسی را معنا کند. مطلق را مقید و مقید را مطلق و لغات را قلب سازد و برای واژه‌ها معانی خاص خودش را وضع کند، بلکه شورای نگهبان آنجا که مفهوم و معنای یک اصل ابهام دارد و مسئولان درباره معنای قانون و اصل قانون اساسی اختلاف پیدا می‌کنند، طبق ضوابط معین و مورد قبول که در منطق فهم قانون برای کارشناسان مشخص است و علم اصول فقه برای فقهای متصدی آن می‌باشد و صرفاً برای فهم متون تأسیس شده است، حق دارد به تفسیر اصول قانون اساسی بپردازد. تفسیر شورای نگهبان در این چارچوب و با رعایت ضوابط فهم قانون، حجت و رافع اختلاف و قانع‌کننده خواهد بود. بنابراین این‌که شورای نگهبان حق نظارت را در اصل ۹۹ قانون اساسی به نظارت استصوابی تفسیر نموده است و بر این اساس خود را متولی انتخابات و دخیل در اجرای انتخابات قرار داده است، بی‌تردید برخلاف قانون و ضوابط استنباط مقبول فقهاست، زیرا نظارت در تمام کتاب‌های لغت عبارت است از عمل ناظر و مقام ناظر و قید استصواب در هیچ لغتی در محتوا و مفهوم نظارت وجود ندارد و هیچ قرینه‌ای نیز در قانون اساسی برای قید استصواب در نظارت نیامده است، بلکه قرائنی در قانون اساسی برخلاف آن وجود دارد و خود شورای نگهبان نیز نظارت را در قانون اساسی جز در مورد نظارت شورای نگهبان به همان معنای لغوی و مطلق نظارت معنا کرده است. یکی از موارد نظارت که بسیار گسترده‌تر از نظارت شورای نگهبان است نظارت قوه قضاییه بر حسن اجرای قانون است (اصل ۱۵۶، بند ۳ از وظایف قوه قضاییه) که براساس آن در اصل ۱۷۴ سازمان بازرسی کل کشور زیر نظر قوه قضاییه تشکیل می‌شود و نتیجه نظارت قوه قضاییه هر چه باشد باید به دادگاه ارجاع داده شده و دادگاه به آن رسیدگی و حکم صادر نماید و نیز نظارت بر سازمان صدا و سیماست که تاکنون این نظارت با قید استصواب همراه نبوده و کسی نیز مدعی نظارت استصوابی نسبت به آن نشده است. آیا یک بام و دو هوا از این واضح‌تر هم ممکن است؟ قابل توجه است که تا امام در قید حیات بود نظارت استصوابی مطرح نبود و بعد از مرحوم امام پدید آمد و این شکل مسلط را در سرنوشت انتخابات پیدا کرد و تقیه دقیق و قاطع بنیانگذار جمهوری اسلامی

در آزادی انتخابات و حق انتخاب مردم و اقدامات و سخنان ایشان هیچ جای تردید نمی‌گذارد که دخالت شورای نگهبان به‌عنوان نظارت استصوابی با نظر ایشان کاملاً در تضاد است. شورای نگهبان چنان‌که مذاکرات مجلس خبرگان نشان می‌دهد از آن جهت به‌عنوان ناظر تعیین شد که انتخابات از تأثیر نفوذ وزارت کشور و دولت و قدرت‌های محلی خارج شده و امکان دخالت در آزادی انتخابات و مخدوش شدن نزاهت آن منتفی شود. شورای نگهبان دقیقاً به‌عنوان یک نهاد بی‌طرف در انتخابات در نظر گرفته شده است. نهادی که وابسته به هیچ جناح سیاسی نیست و جز آزادی انتخابات و اجرای قانون هیچ غرض و مقصد دیگری ندارد. آقای سبحانی عضو مجلس خبرگان قانون‌اساسی می‌گوید: «در این مورد خواسته شده که نظارت بر این قسمت صرفاً در اختیار دولت یا رئیس‌جمهور قبلی نباشد، بلکه یک مقام مقننه‌ای یعنی مقامی که دور از مسائل اجرایی و دور از حب و بغض‌هایی است که در اجرا پیدا می‌شود. او هم بر این قسمت نظارت کند، برای این‌که این مقام مشخص شود. در مطالعات پیشین به این نتیجه رسیدیم که مناسب‌ترین آن همین شورای نگهبان است.» در ذیل همین بحث نایب رئیس مجلس خبرگان (مرحوم بهشتی) می‌فرماید: «در این‌که مجری دستگاه دولت است بحثی نیست. شورای نگهبان هم که نمی‌تواند مستقیماً دستوری به دستگاه اجرایی بدهد.» (صورت مشروح و مذاکرات مجلس، ج ۲، ص ۶-۹۶۵) چنان‌که دیده می‌شود نوع نظارت استصوابی که سرنوشت انتخابات به‌دست شورای نگهبان قرار داشته باشد و دستورات شورای نگهبان مستقیم لازم‌الاجرا باشد به صورت روشن و بدیهی از نظر قانونگذار منتفی است و یکسره با نظر قانونگذار در تضاد است و خلاف آن چیزی است که اکنون شورای نگهبان اعمال می‌کند. شورای نگهبان برخلاف نقشی که بر اعمال در نظر گرفته شده است و باید دور از حب، بغض، موضع‌گیری جناحی و سیاسی و اجرایی باشد، خود به صورت یک حزب و با موضع‌گیری‌های خاص جناحی به موضوع انتخابات می‌پردازد و سرنوشت انتخابات را به صورت دلخواه رقم می‌زند. شورای نگهبان در انتخابات مجلس هفتم حدود چهار هزار نفر از داوطلبان را که تقریباً همه از یک جناح بودند رد صلاحیت کرد و عرصه را برای جناح مقابل یکسره باز نمود. این داوطلبان هشتاد نفر از نمایندگان مجلس ششم بودند. صدها نفر از مدیران و نمایندگان ادوار گذشته و بسیاری از آنها از زندان رفته‌های پیش از انقلاب که تمام عمر خود را یا در مبارزه و یا در اداره و خدمت

به جمهوری اسلامی صرف کرده‌اند و در بین آنها از نجیب‌ترین، پرهیزکارترین، رنج‌کشیده‌ترین و فاضل‌ترین شخصیت‌های کشور وجود داشت. بسیاری از آنها از خانواده شهدا و برخی از معلولان جنگ بودند. در بین آنها استاد دانشگاه و روحانیون تحصیل کرده و معتبر بسیار وجود داشت و این همه از یک جناح بودند. آیا این است نقش نهادی که باید دور از حب و بغض و تمایلات جناحی و سیاسی و فقط براساس قانون نظارت کند و طبق گفته صریح قانونگذار که امری مسلم و مفروغ برای همه اعضای خبرگان بوده است، نباید دستور بدهد و حق دستور ندارد، فقط باید نظارت کنند که قانون اجرا شده است. یا نه؟ در انتخابات مجلس هفتم این شورا ۱۴۹۴ نفر از داوطلبان را به‌عنوان عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و جمهوری اسلامی و به استناد بند یک ماده ۲۸ قانون انتخابات و ۱۱۰۱ نفر به استناد عدم وفاداری به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت فقیه بند ۳ ماده ۲۸ و ۵۰۶ نفر را به‌عنوان سوء شهرت در حوزه انتخابیه و به استناد بند ۵ ماده ۲۸ و ۳۱۶ نفر را به‌دلیل وابستگی تشکیلاتی و هواداری احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های غیرقانونی بودن آنها که از سوی مقامات صالحه اعلام شده، رد صلاحیت کرده است. بند ۳ ماده ۳۰، ۸۳۰ نفر به دلیل عدم احراز صلاحیت و بدون استناد به هیچ بندی از قانون، رد صلاحیت کرده است. صرف‌نظر از ابعاد قانونی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و دینی اقدام خطرناک شورای نگهبان که نیاز به یک بررسی مفصل و دقیق دارد این رد صلاحیت‌ها برخلاف صریح قانون انتخابات است که شورای نگهبان ملزم و موظف است که طبق آن عمل کند و هیچ حقی برای نقض آن و به هیچ بهانه و اسمی ندارد. متن قانون انتخابات مصوب ۱۳۷۸/۸/۲۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام که پیشتر در بیستم مهرماه ۱۳۷۸ در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده بود چنین است: ماده واحده - به موجب این قانون کلیه مراجع بررسی‌کننده صلاحیت داوطلبان در انتخابات مختلف (به‌استثنای انتخابات خبرگان رهبری که مطابق اصل ۱۰۸ قانون اساسی خواهد بود) موظفند صرفاً براساس مواد قانونی و براساس دلایل و مدارک معتبر که توسط مراکز مسئول قانونی به مراجع اجرایی و نظارتی ارسال شده است به بررسی صلاحیت داوطلبان بپردازند و چنانچه صلاحیت داوطلبی را رد کردند باید علت رد صلاحیت را به شرح زیر با ذکر مواد قانونی مورد استناد و دلایل مربوط به داوطلب ابلاغ نمایند:

۱- مستندات قانونی باید به صورت کتبی به داوطلب اعلام گردد.

۲- در صورت درخواست داوطلب باید دلایل و مدارک رد صلاحیت نیز توسط مرجع رسیدگی‌کننده به ترتیب زیر به اطلاع وی رسانده شود.

الف - در کلیه موارد به استثنای بندهای (ب)، (ج)، و (د) دلایل و مدارک کتباً به اطلاع وی می‌رسد.

ب - در موردی که مدارک با عفت عمومی و یا هتک حیثیت اشخاص مرتبط می‌شود چنانچه شخص داوطلب در معرض هتک باشد دلایل و مدارک حضور به اطلاع وی می‌رسد و در صورتی که پس از اطلاع حضوری فی‌المجلس به‌طور کتبی تقاضا کند دلایل و مدارک مربوط کتباً ابلاغ می‌شود.

ج - چنانچه ذکر دلایل و مدارک علاوه بر هتک حیثیت داوطلب متضمن هتک فرد یا افراد دیگر باشد، دلایل و مدارک فقط حضوری به اطلاع داوطلب می‌رسد.

د- در مورد مربوط به امنیت ملی اعلام و دلایل و مدارک و نحوه اعلام آنها به داوطلب به تشخیص کمیسیون با عضویت رئیس ستاد فرماندهی کل قوا و وزیر اطلاعات و وزیر کشور خواهد بود.

چنان‌که صریح این قانون است رسیدگی به صلاحیت و رد و تأیید آنها باید:

۱- صرفاً براساس مواد قانونی و براساس دلایل و مدارک معتبر که توسط مراکز مسئول قانونی به مراجع اجرایی و نظارتی ارسال شده است انجام بگیرد. این مراکز مسئول قانونی عبارت است از دادگستری، نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات و ثبت احوال و اینها نیز باید دلایل و مدارک معتبر ارائه دهند و هیچ مدرکی جز از این چهار مرجع قابل پذیرش و رسیدگی نیست. استناد به هر قدرتی غیر از این مدارک معتبر قانونی خارج از قانون انتخابات است.

۲- در صورت درخواست داوطلب باید دلایل و مدارک رد صلاحیت توسط مرجع رسیدگی‌کننده کتباً به اطلاع داوطلب رسانده شود. اما شورای نگهبان با این صراحت قانون که هیچ راهی قانونی برای عدول از آن با تصویب مجمع تشخیص برای شورای نگهبان وجود ندارد آن را کنار گذاشته و نقض کرده است و با تشکیل بازرسانی به نقل رسانه‌ها به عدد سیصد هزار نفر و استقرار آنها در حوزه‌های انتخابیه و شهرستان‌ها به جمع‌آوری اطلاعات از کوچه، خیابان، ادارات، همسایه‌ها و افواه عموم پرداخته و براساس این اطلاعات اقدام به رسیدگی به صلاحیت‌ها و رد حدود چهار هزار نفر از داوطلبان نموده است و به نامه داوطلبان و تقاضای ارسال مدارک و اسناد و حتی اعلام رسمی آنها پاسخ نداده است.

بسیار قابل توجه است، نهادی که به عنوان یک نهاد بی غرض و دور از سیاست و جناح خاص و کار اجرا برای نظارت بر اجرای قانون انتخابات تعیین شده است و در اساس هم فقط مسئولیت آن شناخت و فهم قانون و حفظ و رعایت قانون است، در برابر یک قانون صریح بدین صورت اقدام می نماید. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در برابر اتهام یک نفر از نمایندگان مجلس به وسیله یکی از اعضای شورای نگهبان نامه ای به شورای نگهبان مرقوم فرموده اند که بخشی از آن از این قرار است: «این که دیگر روشن است که روی منبر و یا هر کجا حرام است به مسلمانی نسبت کمونیستی داد، بر فرض که ایشان بگویند من نسبت ندارم ولی این را که معترفند که گفته اند می گویند آقای سلامتی کمونیست است آیا این توهین و گناه بزرگ از شخصی که عضو شورای نگهبان است آن هم به مسلمانی که نماینده مردم تهران است شرعاً چه صورتی دارد. مادامی که شما این گونه عمل می کنید باز هم توقع دارید جوانان انقلابی تند احترام شما را بگیرند؟»

راستی اگر امام حیات می داشت و ملاحظه می کرد ۱۴۹۶ نفر از نمایندگان مجلس، مدیران، مسئولان، زندان رفته ها، معلولین جنگ و خانواده شهدا به عنوان عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی رد صلاحیت شده اند. چه واکنشی نشان می داد؟

من با تواضع و احترام به مسئولان عالی رتبه نظام و مشایخ معظم عرض می کنم این رد صلاحیت ها با ضرورت احکام شرع و مصالح اسلام، کشور، ملت، مصلحت جمهوری اسلامی و مصلحت روحانیت هیچ سازگار نیست و هیچ دلیل شرعی، عقلی و مصلحتی آن را ایجاب نمی کند و حداقل کار عمل به نص قانون انتخابات است و در این صورت مردم از انتخابات استقبال خواهند کرد و مجلسی که تشکیل شده قطعاً به حیثیت جمهوری اسلامی و اعتبار آن خواهد افزود و بی شک به استحکام و تثبیت نظام کمک خواهد کرد. کسانی که به نام حفظ دین و رعایت احکام دینی و با نقض قانون و رد صلاحیت صدها نفر مسلمان و اتهام آنان به کفر، فسق و دروغ به دلیل «احراز نکردیم» که اصلاً در قانون انتخابات چنین عنوانی و ملاکی برای رد صلاحیت وجود ندارد. در پی تشکیل مجلسی مطابق سلیقه و برداشت خود هستند، هیچ خدمتی به دیانت و اسلام نمی کنند بلکه متأسفانه به اسلام ضربه می زنند و اعتماد مردم را به نظام و روحانیت مخدوش می سازند.

## قانون اساسی و دیدگاه‌های امام خمینی (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام علی‌اکبر محتشمی‌پور)<sup>۱</sup>

چشم‌انداز ایران: ۲۹ سال از انقلاب می‌گذرد و در ابتدای انقلاب مرحوم امام تأکید زیادی روی تصویب قانون اساسی داشتند، این قانون مشروعیت داشت. چند مرجع دینی و ۴۵ مجتهد جامع‌الشرایط آن را تصویب کردند و بسیاری از نواندیشان و قومیت‌های مختلف نیز آن را توجیه کردند. از سویی هم خیرگان و هم خود قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شد و حتی تجدیدنظر قانون اساسی هم به تصویب مردم رسید. همچنین به‌عنوان یک سند وفاق ملی، هم مشروعیت و هم قانونیت دارد. مرحوم امام هم در آخرین نامه به وکلای مجلس تأکید زیادی روی اجرای قانون اساسی داشتند. اینک سال‌ها می‌گذرد و می‌بینیم هر چند هیچ انقلابی به اندازه ایران کادر نداشت، هیچ انقلابی هم به اندازه ایران حذف نیرو نداشته است. امروز این حذف نیروها به جایی رسیده که حتی روی اسلامیت یاران نزدیک امام شبهه وارد می‌کنند. در ظاهر همه قانون اساسی را قبول دارند، اما می‌گویند فهم قانون انحصاراً با شورای نگهبان است و تک تک مواد آن مشروط به اصل چهارم است. اصل چهارم مشروط به موازین اسلام و موازین اسلام نیز مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. در عمل، گویی قانون اساسی مستقلاً که تک‌تک بندهای آن مشروعیت و مقبولیت داشته باشد نداریم. این دیدگاه نه با قانون اساسی بویژه مقدمه آن تطبیق می‌کند و نه با دیدگاه‌های مرحوم امام و نه با نظر مردم، چرا که مردم از انتخابات زمستان ۱۳۷۴ اصفهان به بعد همواره با رأی خود دیدگاه‌های شورای نگهبان را برنافتند.

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۴۸، اسفند ۱۳۸۶ و فروردین ماه ۱۳۸۷.

شما در انقلاب بوده و پیش از آن نیز با امام در نجف و پاریس بوده‌اید، همچنین مدتی سفیر ایران در سوریه، نماینده مجلس و وزیر کشور بوده و در مسائل لبنان و فلسطین فعال بوده‌اید؛ با توجه به این رخدادهای و تجربیات خودتان، ممکن است راه‌های برون‌رفت از این وضعیتی که در آن قانون، اصل گرفته نمی‌شود را توضیح دهید؟

**حجت‌الاسلام محتشمی‌پور:** من نمی‌دانم این پیش‌فرض‌هایی که شما به‌عنوان پرسش مطرح کردید برای نمونه این موضوع که تمام قانون مشروط به اصل چهارم و اصل چهارم مشروط به موازین اسلامی و موازین اسلامی نیز مشروط به فهم شورای نگهبان است، از زبان چه کسی جاری شده است؟

**چشم‌انداز ایران:** از زبان آیت‌الله یزدی در خطبه‌های نماز جمعه تهران شنیده شده است.

**حجت‌الاسلام محتشمی‌پور:** اگر هم چنین چیزی گفته باشند این نظر ایشان است. نخست اصول قانون‌اساسی خود مرجعی برای تصویب قوانین جاری و به‌عنوان ملاک سیستم‌های مختلف قانونگذاری کشوری هستند که نمی‌توان از آنها تخطی کرد. اما محور اصول قانون‌اساسی اصل چهارم قانون‌اساسی است که تأکید بر اسلامیت دارد. اصل چهارم، همه قانون‌اساسی و اصول آن را مشروط نکرده، بلکه تصویب قوانین جاری را به اصول اسلام مشروط کرده است.

نمی‌توان به بهانه وجود اصل دیگری در قانون‌اساسی، قانونی تصویب کرد که با اسلام مغایرت داشته باشد، برای نمونه وقتی اصل ۹۹ قانون‌اساسی می‌گوید نظارت بر قوانین مختلف بر عهده شورای نگهبان است، نمی‌توان این‌گونه اطلاق کرد که حتی اگر نظارتی مغایر اسلام و مغایر ماهیت نظارت و ورود به حیطة اجرا - مانند استصوابی - بود، باید تصویب شود. به نظر من این قانون عادی که نظارت شورای نگهبان را استصوابی می‌داند مخالف اصل چهارم و حتی اصل ۹۹ قانون‌اساسی است. قانونگذار نمی‌تواند قانون عادی مغایر با موازین اسلام و اصول قانون‌اساسی وضع کند. اسلام هیچ‌گاه اختیار را از مکلفان سلب نکرده است. انسان‌ها همه مسئول و مکلفند و زیربنای تکلیف، اراده و اختیار است.

مردم در انتخابات آزادند و حق دارند هرکسی را می‌خواهند انتخاب کنند. کسی حق سلب اختیار از مردم را ندارد، بنابراین نظارت استصوابی سلب رأی و اختیار

مردم است و معنای آن این است که اگر تمام مردم به چیزی رأی دهند، شورای نگهبان قدرت و تو دارد و این مغایر شرع است. منظور از اصل چهارم این است و نه مشروط ساختن اصول دیگر به این اصل. ازسوی دیگر شورای نگهبان جزئی از قوه مقننه است و هیچ نوع شأن اجرایی ندارد و به بهانه نظارت استصوابی نمی‌تواند رأساً صلاحیت کاندیداها را که وظیفه هیئت‌های اجرایی انتخابات است مورد بررسی قرار دهد.

دوم این که فهم شورای نگهبان ملاک اسلام نیست. در قوانین جاری و اساسی نخست باید دانست که تمام اصول قانون اساسی شفاف و روشن است و فهم آنها فهم عرفی است. اما در صورتی که در موضوعی تفاسیر متفاوتی از قانون اساسی شد شورای نگهبان نقش تفسیر قانون را برعهده دارد، اما نه تفسیر به رأی و سلیقه‌ای. در این راستا شورای نگهبان باید مذاکرات خبرگان قانون اساسی را در مورد اصل یادشده بررسی کرده و با در نظر گرفتن فضا و منظور قانونگذار از تصویب آن اصل، نظر خود را بگوید. دیگر این که چون قوانین و مقرراتی که در مجلس تصویب می‌شود، باید منطبق بر شرع مقدس و مخالف آن نباشد. (می‌دانیم که علما فتاوی متفاوتی در موضوعات مشابه دارند، از این رو نمی‌توان اختلاف فتاوا را وارد یک قانون کرد) باید مرجعی باشد که براساس نظر شرعی او قوانین را در مطابقت با شرع قرار داد. در زمان حضرت امام، ملاک، فتاوی حضرت امام بود و فقهای شورای نگهبان فتوای ایشان را می‌گرفتند. در حال حاضر تصور من این است که فتوای مقام رهبری را ملاک نظر قرار می‌دهند. اگر ملاک، دیدگاه شورای نگهبان باشد این خلاف است، چرا که آنها نه مرجع تقلید شرعی مردمند و نه مرجع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. آنها تنها همچون یک همزه وصل، نقش رابط دارند و قرار نیست نظر خودشان را ملاک قرار دهند. قانون اساسی از این نگاه مورد وثوق و وفاق ملی است که رأی مردم را در پس خود دارد. این مردمند که رهبر، قانون، قانونگذار و مجری را انتخاب می‌کنند و شورای نگهبان در تطبیق قوانین با اسلام باید نظر مراجع دینی، مردم و رهبر آنان را در نظر بگیرد. همه ارکان نظام به مردم برمی‌گردد و همین مردم برای شورای نگهبان شأن رابطه‌ای در نظر گرفته‌اند، یعنی اعلام این که آیا قوانین با شرع مغایرت دارد یا نه؟ شورای نگهبان هیچ‌گونه شأن اجرایی در امر انتخابات مجلس شورای اسلامی ندارد و اصل ۹۹ قانون اساسی تنها شأن نظارت بر انتخابات را به‌عهده آن گذاشته است. اگر مواردی شورای نگهبان از



این حیطة خارج شود این خلاف می‌شود. در برخی موارد شورای نگهبان این مرز را شکسته است، برای نمونه تصویب نظارت استصوابی در مجلس پنجم خلاف شرع بود که شورای نگهبان به نفع خود آن را تأیید کرد. در انتخابات مجلس سوم که بنده وزیر کشور بودم نیز مواردی بود که شورای نگهبان تخطی داشت و من به‌عنوان مجری قانون در برابر آنها مقاومت کردم و اجازه این تخطی را ندادم.

**چشم‌انداز ایران: اگر ممکن است این مورد را دقیق‌تر توضیح دهید.**

**حجت‌الاسلام محتشمی‌پور:** در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس دوم جلساتی را با شورای نگهبان داشتیم. در آن جلسات احساس کردم شورای نگهبان برخلاف قوانین موجود برای خود اختیارات و مسئولیت‌های بیشتری قائل است و می‌خواهند که ما هم بپذیریم. من در آن جلسات توضیحاتی لازم را به آنها دادم، اما فایده‌ای نداشت. ما در آن مرحله تلاشمان را برای صیانت از آرای مردم و قانون‌اساسی کردیم و چون خیلی انتخابات حساسی نبود و تعداد بسیار کمی نماینده باید انتخاب می‌شد، سعی کردیم برای انتخابات مجلس سوم آماده شویم. پیش از انتخابات مجلس سوم، خدمت حضرت امام رسیدم و پرسیدم وزارت کشور باید نظر شورای نگهبان را عمل کند یا قانون را؟ امام فرمودند قانون باید در کشور اجرا شود. من گفتم مواردی بود که اختلاف بین دستگاه‌های مختلف حکومتی و شورای نگهبان بود، معمولاً شما نظر شورای نگهبان را تأیید کرده‌اید. اگر بناست ما به قانون عمل کنیم و وقتی بین شورای نگهبان و وزارت کشور اختلاف شد آیا حضرت‌عالی باز هم مثل دیگر تعارضات شورای نگهبان و نهادهای حکومتی، شورای نگهبان را تأیید می‌کنید؟ ایشان فرمودند خیر، هرکس به قانون عمل کند مورد تأیید است. خیال من راحت شد که امام طرفدار اجرای قانون است. در طول انتخابات اختلاف‌هایی با شورای نگهبان به‌وجود آمد برای نمونه، این شورا قصد داشت غیرمستقیم و براساس نظارت استصوابی عمل کند. طبق قانون آن زمان هیئت‌های اجرایی باید پرونده داوطلبان را مطالعه می‌کردند و براساس نظر چهار مرجع - نیروی انتظامی، دستگاه قضایی، ثبت احوال و وزارت اطلاعات - آنها را بررسی کنند. حال هر یک از این مراجع به منظور خاصی توسط قانونگذار به‌عنوان مرجع تعیین شده‌اند. برای نمونه ثبت احوال می‌تواند در مورد احوال شخصیه از جمله سن افراد نظر دهد که مطمئن باشیم شناسنامه‌های ارائه شده صحیح است و فرد مورد نظر شرایط سنی

مورد نظر قانون را دارد یا به‌طور نمونه ملیت فرد را ثبت احوال بررسی می‌کند که آیا فرد مورد نظر ایرانی است یا نه؟ دستگاه قضایی میزان محکومیت افراد را در صورت وجود اعلام می‌کند و ما بررسی می‌کنیم آیا با آنچه قانون در مورد میزان محکومیت گفته همخوانی دارد یا نه؟! وزارت اطلاعات از نگاه پیشینه‌ای همچون ساواکی بودن، گروهک‌های محارب بودن، در دستگاه پهلوی بودن و... پرونده را بررسی می‌کند. حتی این مراجع حق این‌که بگویند کسی صلاحیت دارد یا نه را ندارند، بلکه فقط باید مستندات خود را اعلام کنند. در آن زمان ابتدا وزارت اطلاعات در پاسخ به استعلام ما می‌گفت که فرد مورد نظر فاقد یا دارای صلاحیت است. من طی نامه‌ای به وزیر اطلاعات وقت تذکر دادم که ما باید صلاحیت را تشخیص دهیم و طبق قانون شما فقط باید مستندات خود را در جواب استعلام ما اعلام کنید. در نهایت آنها روش خود را تغییر دادند. شورای نگهبان نیز نخست این‌که حق ندارد قبل از هیئت‌های اجرایی صلاحیت‌ها را بررسی و نظر دهد. دوم این‌که باید مرجع تظلم رد صلاحیت‌شدگان وزارت کشور باشد، نه این‌که به بررسی صلاحیت همه بپردازد! صرفاً پرونده کسانی به شورای نگهبان باید فرستاده شود که صلاحیتشان در هیئت‌های اجرایی رد شده باشد. یعنی تنها می‌تواند رد صلاحیت هیئت اجرایی را براساس مستندات رد و یا تأیید کند. در آن زمان کسانی مانند آقای رضوی تبریزی از حوزه انتخابیه تهران بودند که صلاحیتشان تأیید شده بود، اما شورای نگهبان اعلام کرده بود آنها صلاحیت ندارند. در مورد آقای رضوی ما اعلام کردیم این خلاف قانون است و مقاومت کردیم و ایشان در انتخابات شرکت کرد. اما در حوزه انتخابیه نیشابور آقای مهندس اکبرزاده - از دانشجویان پیرو خط امام - در انتخابات شرکت کردند و صلاحیتشان تأیید شد. شورای نگهبان دخالت کرد و گفت صلاحیت ایشان مردود است. نامه‌ای از سوی رئیس هیئت نظارت مرکزی، آیت‌الله امامی کاشانی به حوزه نیشابور فرستاده شد که از نظر شورای نگهبان آقای اکبرزاده حق شرکت در انتخابات ندارند. این نامه در آن حوزه و در کل شهر پخش شد. فرماندار از من پرسید که چه کار کنند؟ من گفتم شورای نگهبان حق دخالت ندارد و اسم ایشان را اعلام کردیم و اتفاقاً رأی اول نیشابور را آوردند. پس از انتخابات باید اعتبارنامه توسط هیئت‌اجرایی و هیئت نظارت امضا شود. فرماندار اطلاع داد که هیئت نظارت نیشابور اعتبارنامه ایشان را امضا نمی‌کنند. من گفتم هیئت اجرایی امضا کند و بفرستد تا پیگیری کنیم. ما

پرونده آقای اکبرزاده را با اعتبارنامه فاقد امضای هیئت نظارت برای مجلس فرستادیم. در مجلس نمایندگان به اتفاق، اعتبارنامه ایشان را تأیید کردند و ایشان چهارسال بدون امضای شورای نگهبان پای اعتبارنامه‌شان، نماینده مجلس بودند. در تهران موارد اختلاف به حدی زیاد شد که شورای نگهبان می‌خواست انتخابات را ابطال کند. از این‌رو قرار شد در مورد اختلاف نظرهای شورای نگهبان و وزارت کشور با حضور نماینده امام، شورایی متشکل از ۵ نفر - دو نفر از وزارت کشور، دو نفر از شورای نگهبان و آقای محمدعلی انصاری نماینده امام - تشکیل شد که انتخابات تهران را بررسی کردند و گزارشی مبنی بر سلامت انتخابات به امام ارائه دادند. شورای نگهبان دسته‌جمعی برای استعفا نزد امام رفتند. امام دلیل این کار را خواستند و آنها اختلاف‌های خودشان با وزارت کشور را مطرح کردند، امام فرمودند: «یک مورد تخلف وزارت کشور از قانون را بگویند تا من برخورد کنم. شما دو نفر نماینده داشتید. آنها هم آمدند و به صحت انتخابات شهادت دادند.» امام در اینجا نیز قانون را تأیید کردند. ایشان همیشه تأکید داشتند که من عقد اخوت با کسی نبسته‌ام و مهم تعهد به قانون است. با کمال تأسف باید بگویم باوجود تمام این مسائل، عضو فقهای شورای نگهبان که مسئول هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات بود حاضر نشد با امضای خودش صحت انتخابات تهران را اعلام کند و اعلام با امضای قائم‌مقام ایشان صورت گرفت. مواردی هم بود که شورای نگهبان فکر می‌کرد توانسته است از وزارت کشور تخلف قانونی بگیرد، برای نمونه مرحله دوم انتخابات همان سال مصادف با روز قدس قرار بود برگزار شود. مرحله اول ۲۱ فروردین بود و مرحله دوم ۱۷ یا ۱۸ اردیبهشت می‌شد. این دلیلی برای شورای نگهبان شد که خدمت امام اعلام کردند وزارت کشور برخلاف قانون عمل کرده، چرا که طبق قانون، اعلام روز برگزاری انتخابات باید به‌وسیله وزارت کشور و با هماهنگی شورای نگهبان باشد. مرحوم حاج‌احمدآقا خمینی با من تماس گرفته و گفتند امام می‌فرمایند شما به چه مجوزی بدون هماهنگی با شورای نگهبان روز قدس را روز برگزاری مرحله دوم انتخابات اعلام کرده‌اید؟ من گفتم با آنها هماهنگی شده است! ایشان فرمودند مدارک خود را بفرستید، چرا که شورای نگهبان ادعا می‌کند هماهنگی نشده است. حدود شش ماه پیش از انتخابات نامه‌ای برای شورای نگهبان نوشته بودم و روز ۲۱ فروردین را به‌عنوان روز انتخابات اعلام کرده بودم. همچنین طی نامه دیگری روز قدس را پیشنهاد کرده

بودم که شورای نگهبان با هر دو موافقت کرده بود. بر این اساس، نامه‌ها را خدمت امام فرستادم. وقتی ظاهراً آیت‌الله جنتی خدمت امام رسیده بودند، امام نامه را به ایشان نشان می‌دهند که موجب شرمندگی آنان می‌شود. به نظر من این یک برگ زرین نظام و انقلاب است که هر چند شورای نگهبان و رای هر سه قوه و ناظر بر آنهاست و از اهمیت بالایی برخوردار است، اما امام طبق قانون با آنها برخورد می‌کرد و از وزارت کشور که جزئی از دستگاه اجرایی بود حمایت کرد. اینها اهمیتی بود که امام برای اجرای قانون قائل بود.

چشم‌انداز ایران: بسیاری از اعضای شورای نگهبان نیروهای معتقد، مؤمن و صادق بودند، اما می‌بینم در چنین جایی نظرشان مخالف امام بود! به نظر شما این اختلاف بیشتر ایدئولوژیک بود یا تشکیلاتی؟

حجت‌الاسلام محتشمی‌پور: اصولاً کسانی که در حوزه‌های علمیه و محیط‌های صرفاً آکادمیک کار می‌کنند، در صحنه اجرا دچار مشکل می‌شوند، برای نمونه اگر یک دانشمند و استاد را در محیط کار، کارخانه و یا کارگاه ببرند ممکن است به اندازه یک تکنسین کارایی نداشته باشد! هر چند این تکنسین فرمول را از استاد آموخته اما در عرصه عمل صلاحیت بیشتری دارد.

چشم‌انداز ایران: یعنی اصول در عمل دچار موانع می‌شود؟

حجت‌الاسلام محتشمی‌پور: بله، در میان آقایان علما با وجود بیش از هزار سال سابقه حوزه‌های علمیه، شاید به‌ندرت بتوان کسی چون امام را یافت که در هر سه مرحله رهبری فکری، رهبری انقلابی و رهبری تأسیس حکومت موفق باشد. رهبران انقلاب‌های مختلف معمولاً این‌گونه نیستند، یعنی همزمان هم رهبری فکر، هم رهبری حرکت و هم رهبری نظام را نمی‌توانند داشته باشند. اگر قرار بود مارکس افکار خودش را پیاده کند معلوم نبود بتواند. او تنها در حوزه فکر به‌عنوان یک ایدئولوگ مطرح بود و نیاز به یک رهبر مجری و فرماندهی عملیات انقلاب و یک رهبر پس از انقلاب برای تأسیس رژیم بر مبنای نظریات مارکس وجود دارد. در طول تاریخ بشریت کسانی توانستند این سه عنصر را همزمان داشته باشند که دارای مقام‌های معنوی خاص بودند؛ از جمله پیامبران اولوالعزم که هم رسالت داشتند و هم رهبر ضدظلم بودند و هم رهبری پس از رفع ظلم. برای ایجاد

حکومت توحیدی، پیامبر اسلام هم رسالت داشتند، هم رهبری عملیات محو نظام جاهلیت را و هم رهبری تأسیس حکومت اسلامی را به عهده داشتند. امام هم این‌گونه بودند و این در ادوار اخیر بی‌نظیر است. حال در میان فقهای شورای نگهبان ممکن است برخی اندیشه‌های امام را قبول داشتند، اما دلیل نمی‌شود که در عمل نیز همه این‌گونه باشند و بیشتر در چارچوب حوزه‌های قم و نجف بودند. در حوزه‌های علمیه در یک چارچوب خاصی فکر می‌کنند و نمی‌توانند حصارها را بشکنند. احکام اولیه و ثانویه در اسلام و فقه شیعه وجود دارد، اما کسی که با جسارت حکم اولیه‌ای را برای اصل بزرگتری که روح قرآن و مصلحت اسلام و مسلمین باشد تعطیل کند نیاز به احاطه بر تمام قواعد مسائل شرعی و دنیوی، داخلی و خارج، سیاسی، اجتماعی و در یک کلام شناخت زمان و مکان دارد. هرکسی چنین جسارتی ندارد. این کار نیاز به فهمی ماورای آموزش‌های علمی و حوزوی دارد. آقایان کمتر فهم ماورای حوزه و به تعبیر دقیق فهم و درک حکومتی از تعالیم اسلامی داشتند و این امام بود که چنین فهمی داشت. می‌گفت اگر می‌خواهید ببینید قانونی با اسلام تطبیق دارد یا نه، باید مصلحت اسلام و مسلمین را هم در نظر بگیرید. اسلام برای ایجاد حکومتی براساس عقلانیت آمده، عقلی که متفاوت با مبانی و مباحث مدرسه، کلاس و آموزش‌های حوزوی است. البته اینها نشان‌دهنده غرض یا گرایش‌های سیاسی در میان آن علما نیست. این تنها نوعی محدودیت اندیشه است. پس از این‌که امام بحث جنگ فقر و غنا را مطرح کردند، از سوی برخی فقهای شورای نگهبان مخالفت شد و گفتند حضرت خدیجه(س) بزرگترین ثروتمند قبیله خود بود. جنگ فقر و غنا یعنی چه؟

**چشم‌انداز ایران: مبانی تشخیص مصلحت چه بود؟ مرحوم امام از کجا این مجمع را به وجود آورد؟**

**حجت‌الاسلام محتشمی‌پور:** حکومت باید براساس شرایط زمان و مکان و مصالح عامه مسلمین تصمیم‌گیری کند و آنچه که به مصلحت اسلام و مسلمین است مدنظر قرار دهد. حال اگر مؤسسان اصلی نظام، خود بتوانند تشخیص مصلحت دهند، نیازی به این مجمع جدید تشخیص مصلحت نمی‌بود. اواخر عمر شریف حضرت امام، وزیران و دولت‌نامه‌هایی برای امام نوشتند و می‌پرسیدند. امام روش آموزشی خاصی در برخورد با اینها داشت و براساس مصالح نظام، اسلام و مسلمین

نظر خود را می‌گفت و به شورای نگهبان ابلاغ می‌شد. این نظرات عموماً در قالب فکری شورای نگهبان نمی‌گنجید. اما شورای نگهبان درس نمی‌گرفت، فکر می‌کردند تمام مسائل اجرایی روز در همان کتاب‌های فقهی رایج در حوزه پیدا می‌شود! وقتی امام دید اینها از ذهنیت و پوسته خود خارج نمی‌شوند و اندیشه حکومتی ندارند و آن را درک نمی‌کنند، ناچار به تأسیس مجمع تشخیص مصلحت همت گماشت تا اسلام حکومتی را در قالب موازین پیاده کنند.

**چشم‌انداز ایران: در مورد دیدگاه امام نسبت به قانون‌اساسی بیشتر توضیح دهید.**

**حجت‌الاسلام محتشمی‌پور:** در نجف که پای درس‌های ایشان می‌رفتیم در تمام مسائلی که منافع فرد و جامعه به تعارض می‌رسید، امام مصالح جامعه را ترجیح می‌داد و از این‌رو در مورد نظام حکومتی هم همین‌گونه بود. امام در پاسخ به‌نامه مهندس میرحسین موسوی و یا یکی از وزیران ایشان یادآور می‌شوند که وقتی دولت و حکومت برای مردم خدماتی ارائه می‌دهد که در تعارض با حقوق فرد واقع شده، باید منافع جامعه تأمین شود و فرد نیز راضی شود. اگر بر سر احداث یک جاده، خانه کسی یا حتی مسجدی واقع باشد، چون جاده منافع جامعه است، اولویت دارد، البته موجبات رضایت فرد هم باید فراهم شود، یعنی جبران خسارت شود. اما عدم رضایت فرد نمی‌تواند مانع کار شود. امام در مورد قیمت‌گذاری اجناس برخلاف نظر بسیاری از علما آن را حق دولت دانست. برخی علما می‌گفتند فرد بر مال خود احاطه دارد و دولت حق قیمت‌نهادن روی مال افراد را ندارد. اما امام فرمودند که دولت حق قیمت‌گذاری دارد و البته باید عادلانه باشد، چرا که مصالح جامعه بر فرد اولی است. فرد از دید امام اجازه ندارد به هر شیوه‌ای که خواست با مال خود رفتار کند؛ حق احتکار ندارد، حق گرانفروشی ندارد و...؛ این از احکامی است که از تفکر امام برمی‌آید و با تفکر بسیاری از علمای سنتی مغایر بود.

**چشم‌انداز ایران: مهندس موسوی در جایی گفتند اول انقلاب برخی علما مدعی بودند درآمد نفت نباید وارد خزانه دولت شود، چرا که دولت مالکیت مجازی دارد و مالکیت حقیقی تنها از آن فرد است. مهندس موسوی از امام استفتا می‌کند**

و ایشان می‌گویند دولت مالکیت حقیقی دارد و پول نفت باید وارد خزانه دولت شود.

**حجت‌الاسلام محتشمی‌پور:** نظر مراجع در مورد مالکیت متفاوت است، برای نمونه مرحوم آیت‌الله بروجردی دولت را مالک نمی‌دانست، از این رو کارمندان دولت که مقلد آقای بروجردی بودند برای تصرف در حقوقشان از ایشان اجازه می‌گرفتند، چرا که دولت مالک نبود و حق نداشت چیزی به کسی بدهد، درحالی‌که حضرت امام تمام دولت‌های دنیا را مالک می‌دانست. زمانی که فرانسه بودم دانشجویان با دستکاری تلفن عمومی با تمام دنیا صحبت می‌کردند و پول پرداخت نمی‌کردند، امام فرمودند این کار حرام است، زیرا دولت مالک است و شما باید برای استفاده از خدمات دولت پول بدهید، اگر غیر از این باشد دزدی است!

**چشم‌انداز ایران:** به نظر می‌رسد این دیدگاه با حکومت عرفی سنخیت دارد! آیا دولت مدنظر امام، عرفی بود؟

**حجت‌الاسلام محتشمی‌پور:** از دید امام، اسلام در زمینه‌های مختلف مسائل جدیدی ابداع نکرده، بلکه بیشتر احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام با توجه به عرفیات بوده‌اند، برای نمونه بیع و شراعی در جوامع مختلف همان‌گونه بوده که در اسلام با دیدگاه امام آمده است. امام می‌گفتند در گذشته کسی جلوی مغازه‌اش جنسی می‌گذاشت و مشتری با توجه به قیمت، آن را می‌خرید و اگر حتی صاحب مال نبود، پول را داخل دخل می‌گذاشت و جنس را می‌برد. یا اگر به حمام می‌رفت موقع خروج، پول حمام را داخل دخل می‌انداخت؛ این عرف بود، نه صیغه خرید و فروش خوانده می‌شد و نه کار خاصی صورت می‌گرفت. این بیع معاطاتی است و از قدیم تا به حال بوده است. اسلام هم آن را تأیید کرده و در اسلام، بیع و شراعی معاطاتی داریم. در حکومت هم همین‌گونه عرفی است. حکومت اسلامی قرار نیست مناسبات ماورایی ایجاد کند. بیشتر احکام اسلام برگرفته از عقل است. «کل ما حکم به‌العقل، حکم به‌الشرع» موضوع حسن و قبح عقلی یکی از مبانی مورد استناد است.

مسائل اجتماعی همگی عرفی‌اند. اجتهاد در اسلام براساس چهار منبأست: ۱- قرآن ۲- سنت ۳- اجماع ۴- عقل، که دو مورد اخیر به عرف برمی‌گردد. بر این اساس

می‌توان گفت بیشتر احکام اسلام - مگر احکام فردی مانند روزه، نماز و... - عرفی است، حتی در مورد احکام فردی مانند حج و... پیش از اسلام هم بوده‌اند و اسلام به این عرفیات صحنه گذاشته و آنها را جهت داده است.

**چشم‌انداز ایران: آیا چنین دیدگاهی پیشینه‌ای در علمای اسلامی هم دارد؟**  
**حجت‌الاسلام محتشمی پور:** آری، در کتاب‌های قدما و متأخرین از علمای شیعه به این اندیشه‌ها برخورد می‌کنیم، از جمله یکی از علمای بزرگ مرحوم آیت‌الله نائینی است که کتاب مستقلی در این زمینه نوشته است، اما هیچ‌گاه به عرصه اجرا نرسیده بود. این امام بود که هم به‌عنوان یک تئوریسین طراحی کرد و خود، فرماندهی عملیات انقلاب را به عهده گرفت و بعد به اجرا پرداخت. امام خود مجری اندیشه‌اش شد و برای اجرای آن قیام کرد.

**چشم‌انداز ایران: براساس گفته شما با وجود این که قرار است فقهای شورای نگهبان به فتوای مقام رهبری عمل کنند، اما گاهی این‌گونه به نظر نمی‌رسد، برای نمونه در انتخابات مجلس هفتم مقام رهبری گفتند که صلاحیت ۸۰ نفر نماینده مجلس ششم تأیید شود، اما دیدیم که نشد!**  
**حجت‌الاسلام محتشمی پور:** بحث نظرات فقهی با نظرات سیاسی متفاوت است. در مسائل سیاسی و اجتماعی آنها مدعی‌اند، قانون حق نظارت استصوابی را به آنها داده و باید براساس قانون عمل کنند و آنها حرف مقام رهبری را توصیه قلمداد کردند و گفتند رهبری نگفته است به قانون عمل نکنیم، بلکه توصیه کرده است.

**چشم‌انداز ایران: با توجه به آنچه از حکومت اسلامی از دید امام گفتید می‌توانید وجه تمایز حکومت اسلامی از دیگر حکومت‌های عرفی را توضیح دهید؟**  
**حجت‌الاسلام محتشمی پور:** حکومت اسلامی در نهایت مبانی خود را از قرآن و سنت می‌گیرد که این مبانی در قرآن، سنت و فتاوی مراجع آمده است، اما وقتی قرار است اجرایی شود محدود می‌شود، برای نمونه در مورد مالیات اسلامی یک قانون کلی است که با عرف مطابقت داده شده و اجرا می‌شود، اما احکام عرفی متفاوت است و در هر جا یک شکل دارد. نمی‌توان برای آن مبانی خاصی در نظر گرفت. اسلام براساس حسن و قبح عقلی و در نظر گرفتن عرف، قوانینی ابلاغ



کرده است. اینها برای مسلمانان ملاک است و باید به عنوان چارچوب عرف هر منطقه‌ای مورد توجه قرار گیرد.

### چشم‌انداز ایران: این مبانی متفاوت چیست؟

**حجت‌الاسلام محتشمی پور:** در فرانسه از امام پرسیدند جمهوری اسلامی چیست؟ آیا با جمهوری‌های دیگر متفاوت است؟ امام فرمودند: مثل جمهوری شماس، مثل همه جمهوری‌ها. حکومت از نظر اسلام برآمده از نظر مردم است. محتوای این جمهوریت و حکومت چون مردم مسلمانند، احکام اسلام است و روح اسلام در قوانین جاری است، برای نمونه ربا در اسلام حرام است، پس در تعیین سیستم اقتصادی تأثیر می‌گذارد.

چشم‌انداز ایران: با تشکر از وقتی که به ما و خوانندگان نشریه دادید.

## قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان (گفت‌وگو با آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی)<sup>۱</sup>

توضیح: آیت‌الله اسدالله بیات در سال ۱۳۲۰ در شهرستان زنجان متولد شد. ایشان پیش از پیروزی انقلاب به تدریس در حوزه‌های علمیه پرداخت، پس از آن و تا پیش از عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی، مدیریت بنیاد مستضعفان را برعهده داشتند. همچنین به مدت سه دوره نماینده مجلس شورای اسلامی بودند. از مشاغل دیگر ایشان می‌توان به عضویت در شورای شهر، قضاوت، اشتغال در دفتر تبلیغات اسلامی قم، عضو شورای فرهنگ عمومی و عضو شورای بررسی کتاب‌های درسی مدارس اشاره کرد. آیت‌الله اسدالله بیات دارای تألیفات و ترجمه‌هایی نیز می‌باشند، از جمله؛ خودسازی، آفات انقلاب، روش برداشت صحیح از قرآن، معرفت‌الله، توحید، شناخت امام و امت از دیدگاه قرآن و سنت، نظام اقتصادی اسلام، سلسله مقاله‌هایی درباره جاودانگی راه امام و... همچنین ایشان از فقهای صاحب رساله و از اساتید برجسته حوزه علمیه قم نیز هستند.

\*\*\*

چشم‌انداز ایران: همان‌طور که می‌دانید قانون اساسی که ثمره انقلاب شکوهمند توحیدی، اسلامی و مردمی بود، گام به گام در معرض فهم‌ها و تفسیرهای مختلف است، برای نمونه یکی از فقهای شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه گفتند که تک‌تک مواد قانون اساسی، مشروط به اصل چهار قانون اساسی است و اصل چهارم مشروط به موازین اسلامی است و موازین اسلامی هم مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. آیا این فهم مبتنی بر قانون اساسی و فقه سیاسی -

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۴۹، اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۸۷

اجتماعی است یا مبتنی بر فقه فردی و فرعی پیش از انقلاب است؟ در عمل این شائبه به وجود آمده که آیا ما قانون اساسی مستقلی داریم یا هر چه هست فهم فقهای محترم شورای نگهبان است؟ اگر فهم آنها آموزش‌های حوزوی است که مراجع، ارشدتر از آنها هستند، به نظر شما چه باید کرد؟ چرا که کم‌کم فهم و تفسیر از خود اصل جلو زده و اولویت می‌یابد. گویا اصلی وجود ندارد و تک‌تک مواد قانون اساسی به امضای مراجع و ۴۵ مجتهد جامع‌الشرایط نرسیده و سه بار رأی مردم پای آن نبوده است. گویا آنهایی که به این قانون رأی داده‌اند، قانون را نمی‌فهمند.

آیت‌الله بیات زنجانی: من پرسش شما را این‌گونه تبیین می‌کنم که به اعتقاد برخی، قانون اساسی مشروط به اصل چهار است و این اصل روی موازین اسلامی تأکید دارد و ملاک اسلامیت و عدم اسلامیت، همان تفسیر، فهم و تشخیص شورای نگهبان است و در نتیجه قانونیت قانون اساسی، با فهم و تشخیص شورای نگهبان است.

برای روشن شدن پاسخ این پرسش، من با مثالی توضیح خودم را آغاز می‌کنم؛ ما بحثی در اصول داریم که این‌گونه مطرح است؛ اگر کسی بیاید بگوید «کل خبری کاذب»، به این معنی که همه چیزهایی که من می‌گویم، دروغ است، اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا دروغ و کذب بودن همه چیزهایی که این طرف می‌گوید، شامل خود همین جمله هم می‌شود یا خیر؟

اگر شامل همین جمله بشود از صدق خود همین جمله، کذبش نتیجه خواهد شد، برای اینکه اگر همین جمله هم جزو آن اصل کلی محسوب شود، دروغ است و در نتیجه خود آن جمله هم دروغ می‌شود. اگر هم صادق نشود باز دروغ است، برای این‌که در اصل آن جمله، گفته همه و این همه، شامل همان اصل هم می‌شود و بنابراین اصطلاحاً مستلزم دوری باطل است. با توجه به پرسش مطرح شده، شورای نگهبان ادعایش این است که قانونیت و مشروعیت قانون اساسی از من است در حالی که شورای نگهبان، مشروعیت و قانونیتش نشأت گرفته از خود قانون اساسی است. اگر مشروعیت و قانونیت قانون اساسی، از شورای نگهبان باشد که دور باطل است، چراکه شورای نگهبان، نهادی در درون قانون اساسی است و اگر هم از قانون اساسی نشأت نگرفته باشد، که اصل ادعا خلاف واقع است. یک بحث دیگری هم اینجا مطرح است که شورای نگهبان عنوانی حقوقی است. اگر بگویید

نظر فقیهان حجت است، نظر فقیهان، که شورا نیست و ربطی به قانون اساسی ندارد. وقتی گفته می‌شود شورای نگهبان، این عنوان یک قرارداد حقوقی آن هم در درون قانون اساسی است. معنای این حرف این است که شورای نگهبان مشروعیت نظرشان از همین قانون اساسی است. بنابراین، اگر قانون اساسی لغو شود، شورای نگهبان هم لغو خواهد شد، یعنی دقیقاً همان مثالی می‌شود که عرض کردم. تمام حرف من این است که مشروعیت نهادهای مدنی و قانونی با قانون اساسی است، مشروعیت قانون اساسی با رأی مردم است و رأی مردم هم حجیتش بالذات است. من با آقایان بحث حقوقی و فلسفی داشتم و دارم و این بحث‌های بین ما، مربوط به الان نیست و از ۲۰ سال پیش، آغاز شده است.

چشم‌انداز ایران: ممکن است درباره این که رأی مردم، حجیتش بالذات است توضیح دهید.

آیت‌الله بیات زنجانی: این سخن از مصادیق این قانون کلی است که در مباحث فلسفی از آن استفاده می‌شود و آن قانون این است که: «کلما بالعرض لابد ان ینتهی الی بالذات»، یعنی هر امر عارضی باید به یک بالذات برگردد. برای این که اگر این چنین نباشد، یا دور لازم می‌آید یا تسلسل که هر دو، باطل است. برای روشن شدن این موضوع، از یک مثال استفاده می‌کنم. مثلاً ساختمانی تاریک است، فرض می‌کنیم این ساختمان خاموش، روشن می‌شود و این روشن شدن، نیاز به علتی دارد و قاعدتاً علت روشن شدن ساختمان، یک عامل روشنایی است که مثلاً چراغ است و اگر کسی پرسد، چرا ساختمان روشن است، می‌گوییم که مثلاً لامپی روشن است، اما این پرسش صحیح نیست که بپرسیم، چرا لامپ روشن است. برای این که روشنایی چراغ برای خودش است. با توجه به این مثال، من معتقدم آزادی برای بشر ذاتی است، یعنی بشر ذاتاً آزاد خلق شده است و از این رو ما آزادی را از قبیل حقوق، قوانین و قراردادهای اجتماعی و همه اعطائیات از قبل قانون نمی‌دانیم، بلکه آزادی را مقوم ذات بشر می‌دانیم که با خود او خلق شده است. بنابراین وقتی بشر آزاد است، معنای آن این است که رأیش، هم برای خودش و هم برای دیگران، حجت و قابل استناد است. با توجه به تمام این مسائل است که چه با نگاه فلسفی و چه با نگاه حقوقی به جریان بنگریم، فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر خود قانون اساسی باشد؛ برای اینکه قانون اساسی متکی به رأی مردم است و رأی مردم

هم حجیتش، بالذات است اما حجیت رأی شورای نگهبان، مستند به خود قانون اساسی است. پس اگر گفته شود نهاد شورای نگهبان، بازوی قانون اساسی است، در پاسخ یادآوری می‌کنیم که نهاد شورای نگهبان لازم است، ولی نقش بازو را ندارد.

**چشم‌انداز ایران: بازو، نماد نگهبانی است.**

**آیت‌الله بیات زنجانی:** شورای نگهبان بازو نیست، شاهد جریان هم این است که نمایندگان در مجلس جنبه قانونیت دارند، ولی شورای نگهبان در مصوبات قانونی مجلس نقش دارد و به این مصوبات اعتبار می‌دهد، اما وقتی نمایندگان مجلس دو بار از مسیر انتخاب عبور می‌کنند - یکبار موقع انتخاب توسط مردم و یکبار موقع تصویب اعتبار نامه - در این سیر ملاحظه می‌کنیم شورای نگهبان حق اظهار نظر ندارد. شیوه قانون این‌گونه است که نمایندگان مجلس می‌توانند در مورد صحت انتخابات، شیوه اجرای قانون و حتی نحوه عملکرد شورای نگهبان، اظهار نظر کنند و با نظر خودشان، شخصیت حقوقی مجلس را شکل دهند.

**چشم‌انداز ایران: یعنی شورای نگهبان هم عنوان حقوقی دارند؟**

**آیت‌الله بیات زنجانی:** بله، جایگاه آنها معنای حقوقی دارد، چراکه یک تشکیلات یا یک نهاد حقوقی آمده، به اینها اعتبار حقوقی داده و این نهاد چیزی جز قانون اساسی نیست.

**چشم‌انداز ایران: بنابراین این نهاد اعتبار حقوقی دارد؟**

**آیت‌الله بیات زنجانی:** بله، به همین دلیل است که اگر مصوبه‌ای به تأیید شورای نگهبان برسد، قانونی است و اگر نرسد قانونی نیست. اما آیا شورای نگهبان این حق را دارد چیزی بگوید که مغایر قانون اساسی باشد؟ برای این‌که مردم این اعتبار را به قانون اساسی داده‌اند و قانون اساسی این اعتبار را به شورای نگهبان داده است. ما می‌گوییم خبر واحد حجت است، چرا که بنای عقلا بر آن است. بنای عقلا چرا حجت است؟ برای این‌که ذاتاً حجت است. واقعاً این‌که امر عقلا برای شما حجت است، این دلیل نمی‌خواهد. ما می‌گوییم خبر واحد حجت است، چرا که به سیره عقلاست و نمی‌گوییم که خدا گفته من بنای عقلا را حجت می‌دانم

چراکه خداوند خودش خالق عقل و عقلاست و امکان ندارد خلاف عقل عقلا، دستوری صادر فرماید. اصلاً خدا کارش عقلایی است و هر جا گفته نه، ماقبول داریم. پس پاسخ پرسش اول به نظر من بسیار روشن است. روش شورای نگهبان مانند رئیس‌جمهور است. رئیس‌جمهور عنوانی حقوقی است و تعریف دارد و عیناً مثل قوه قضاییه و مجلس است. مجلس کلمه حقوقی است که تعریف، لوازم، تبعات و ملزومات خود را دارد، بنابراین اگر در قانون اساسی، شورای نگهبان ملحوظ نشده بود این شورا مشروعیت نداشت. از این رو فهم شورای نگهبان در تفسیر است. وقتی می‌گوییم تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است، حقی است که قانون اساسی به شورای نگهبان داده است و این به خاطر آن است که تسلسلی پیش نیاید. به عبارت دیگر برای حل و فصل حقوق اجتماعی است. اگر در جامعه شکایتی بود به قوه قضاییه می‌رود و اگر قوه قضاییه درست عمل کند، تسلسل در جامعه معنایی ندارد و باید بحث در جایی تمام شود. گفته شده است تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان و تفسیر قوانین عادی با مجلس است. بنابراین مشروعیت واقعی و حقوقی شورای نگهبان به قانون اساسی برمی‌گردد و قانون اساسی میثاق ملی است که به اراده ملی برمی‌گردد و اراده ملی، یعنی اراده عقلا. مادامی که خدای عالم اراده عقلا را نفی و در اصطلاح ردع نفرموده است، خود به خود حجت است. به همین دلیل هم ما می‌گوییم مبنای شریعت اسلام و نظام جمهوری اسلامی به رأی مردم است. از جمله مسائلی که به هیچ‌وجه قابل بازنگری نیست، اتکای جمهوری اسلامی به آرای مردم است. این موضوع، قابل بازنگری نیست.

چشم‌انداز ایران: این مسئله در خود قانون اساسی اول نبود؟  
آیت‌الله بیات زنجانی: خیر، در بازنگری اضافه شد.

چشم‌انداز ایران: این اصل چندم است؟  
آیت‌الله بیات زنجانی: در اصل ۱۷۷ قانون اساسی.

چشم‌انداز ایران: در عمل می‌بینیم اکنون بین خود قانون‌اساسی و فهم قانون‌اساسی تضادی پیش می‌آید، حال انسان باید کدام را در نظر بگیرد؟ اگر فهم اینها مبتنی بر آموزش‌های حوزوی است، مراجع ارشد هستند...

آیت‌الله بیات زنجانی: من در اینجا دو - سه نکته دیگر را می‌خواهم اشاره کنم. قهراً در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که وقتی بنا شد نظر شورای نگهبان بر قانون‌اساسی مطرح شود، پس باید دید قانون‌اساسی چه وظایفی برای این تشکیلات برشمرده است؟ من حتی در رابطه با اصل ۱۱۰ هم چنین نظری دارم، چون یکی از اختلاف‌هایی که با شورای نگهبان است این است که می‌گویند اختیارات رهبری فوق است که در این اصل آمده است.

چشم‌انداز ایران: آیت‌الله مصباح یزدی هم در پیش‌خطبه‌های نماز جمعه تهران گفتند اصل ۱۱۰ باید به اصل ۵۷ که ولایت مطلقه است ارجاع شود. بدین معنا که دیگر اختیارات ولی فقیه محدود نباشد.

آیت‌الله بیات زنجانی: من در بازنگری پاسخ این را داده‌ام و اکنون هم به‌طور مبنایی می‌گویم ما بحثی در علم‌الاصول داریم که در آنجا می‌گویند یک‌بار قانونگذار در مقام بیان است، پس به‌گونه‌ای برداشت می‌شود. یک‌بار در مقام سکوت است، به‌گونه دیگر برداشت می‌شود. یک‌بار در مقام تفصیل است، در آن زمان هم به‌گونه‌ای دیگر برداشت می‌شود. در اصل ۱۱۰ قانون‌اساسی، قانونگذار وظایف را برشمرده، چون در مقام استقصا بوده و چیز دیگری اضافه نکرده است، معلوم می‌شود که آنها درصدد نفی اختیارات دیگر بوده‌اند. این اصل است که آخوند در کفایه و شیخ در رسائل دارد، امام در بسیاری از اصول خود دارند و آقایان خویی و حکیم هم دارند، یعنی اینها حرف من نیست، حرف تمام بزرگانی است که در علم اصول صاحب نظر هستند.

مقدمه دیگر عبارت از این است که قانون‌اساسی گاهی مبنای مشروعیت خود را از امضای ولی فقیه می‌گیرد، مانند تمام قوانینی که رهبر به عنوان منشأ و مؤسس انقلاب - که در اصطلاح کاریزما تعبیر می‌شود - دستور تأسیس خبرگان قانون‌اساسی را می‌دهد، چراکه قانون‌اساسی محصول و فرزند اوست و مسائلی از این دست و زمانی هم قانون‌اساسی مبنای مشروعیت می‌شود و این دو کاملاً با هم متفاوتند و بی‌توجهی و غفلت نسبت به تفاوت این دو مورد، باعث سوء برداشت

می‌شود؛ با توجه به این دو مورد است که ما می‌گوییم قانون اساسی خودش مبنای مشروعیت است. من در بازنگری هم این را گفته‌ام که میان تمام رهبران انقلاب‌ها - که خود مؤسس انقلابند - با رهبران بعد از آنها تفاوت‌هایی وجود دارد، از این رو میان امام خمینی با رهبری‌های بعدی نیز، تفاوت است. فرق آن این است که قانون اساسی مولود امام خمینی است، اما رهبری‌های بعد از امام، مولود خود قانون اساسی. یعنی اگر قانون اساسی لغو شود، هیچ دلیلی وجود ندارد که شخص منتخب از سوی خبرگان، ولی فقیه باشند. باید به این موضوع توجه کرد، پیش از این که قانون اساسی به این شکل دربیاید، مردم، رهبری امام خمینی را امضا کرده و پذیرفته بودند، چراکه مردم اختیار دارند؛ مثل این است که من به منزل شما بیایم و شما هم با میل و رغبت غذا می‌آورید، پس من هم حق استفاده از آن غذا را دارم. وقتی من با آزادی، رهبری را انتخاب کردم، این کافی است. اما در اینجا قانون اساسی، خبرگان را معرفی کرده، مردم به خبرگان رأی دادند و خبرگان هم کسی را معرفی کرده‌اند. پس اگر قانون اساسی لغو شود، آن شخص هم، متزلزل می‌شود و همه از جمله خبرگان و رأی مردم هم متزلزل خواهد شد.

مورد سومی که آقایان باید به آن توجه کنند، اصل حاکم و محکوم است و آن در جایی است که یک اصل با اصل دیگر نوعی اصطکاک و تعارض داشته باشد، ولو اصطکاک در مقام جعل. مثلاً در منابع روایی داریم که «اذا شککت فابن علی الاكثر» هرکجا شک کردید بنا را بر اکثر بگذارید. در جای دیگر هم گفته «لاشک لکثیر شک»، کسی که زیاد شک کند، شکش اعتباری ندارد. خوب، این دو را چگونه باید جمع کرد؟ انسانی که شک دارد آیا نمازش دو رکعت است یا سه رکعت اما کثیرالشک است، چگونه باید عمل کند؟ حدیث دوم می‌گوید که شک اعتباری ندارد درحالی که حدیث اول می‌گوید بنا را بر اکثر بگذارید. در اصول گفته شده است، در مقام جمع، دومی در اولی تصرف کرده و بر آن حاکم می‌شود. پرسش اینجاست که ولایت فقیه چگونه ولایتی است؟ در واقع ولایت فقیه، با تصریح خود امام، ولایتی جعلی - قراردادی و اعتباری است، مانند حضانتی که مادر بر بچه دارد، پس می‌توان آن را امری عقلایی قرار داد. امر عقلایی، تابع محدوده قرارداد است. صاحبان قرارداد در اندیشه‌های سیاسی می‌گویند، این حرف، مبنا دارد و این مبنا درست است. حرف ما در شریعت اسلام این است که می‌گوییم ضیق ولایت و اختیارات فرد به محدوده قانون برمی‌گردد. این



قانون اساسی محدوده اختیارات ولی فقیه را این چند موردی می‌داند که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است. به همین دلیل در بازنگری یکی از پیشنهادات این بود که اختیار انحلال مجلس هم به اختیارات مذکور اضافه شود که با آن مخالفت شد؛ معنای این مخالفت، این است که اختیارات، منحصر به آن مسائلی است که قانونگذار در مقام بیان آن بوده است. پس معلوم می‌شود که این اختیارات مطابق قانون، هم قابل توسعه و هم قابل تضییق است، نتیجتاً قانون اساسی می‌تواند دایره ولایت را محدود یا وسیع کند. بیان آن آقای که اشاره کردید، اعتبار قانونی ندارد.

چشم‌انداز ایران: اما اصل ۵۷ قانون اساسی، بحث ولایت مطلقه فقیه را مطرح می‌کند.

آیت‌الله بیات زنجانی: برای آن هم توضیح دارم. پس با بیانی که من گفتم به نظر من اصل حاکم و محکوم نیست و هیچ اصطکاکی بین اینها نیست که اسلام حاکم بر همه چیز است و درست که مشروعیت نظام با ولایت فقیه است، اما چه کسی گفته هرچه ولایت فقیه بگوید اسلام است. خود امام خمینی که بانی ولایت فقیه است می‌گوید رسول اکرم (ص) هم تابع قانون است که همان قانون خداست تا چه رسد به ولی فقیه. بنابراین اگر منظور از مطلقه، فوق قانون باشد، با نظر امام و با مبانی فقهی، همخوانی ندارد. به همین دلیل امام بارها و بارها فرمودند: ولی فقیه بر فقهای دیگر، ولایت ندارد.

چشم‌انداز ایران: آیت‌الله منتظری هم از ولایت عامه نام بردند.

آیت‌الله بیات زنجانی: این ولایت عامه دقیقاً در برابر ولایتی مانند پدر است که از آن به ولایت خاصه تعبیر می‌کنند. به نظر می‌رسد مراد از ولایت مطلقه، همان ولایت عامه است، از این رو ما در بازنگری مفصل بحث کردیم و گفتیم این ولایت به معنای فوق قانون نیست. ذیلی که در اصل ۵۷ آمده پیشنهاد حجت الاسلام عبدالله نوری است و ما به این پیشنهاد رأی دادیم و آن این مطلب است که قوای سه‌گانه کشور هرکدام به طور مستقل زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت اداره می‌شوند، که طبق اصول قانون اساسی مورد بررسی است و معنای این جمله این است که مطلقه به این معناست که در یک دایره وسیع‌تر است و معنی نامحدود نمی‌دهد و در واقع در مقابل خاصه است.

پس مطلقه با این قید آمده است و در کادر قانون اساسی است. مطلقه‌ای که در اینجا می‌گوییم درست در مقابل تفسیری بود که بعضی از فقهای وقت شورای نگهبان داشتند، اختلاف ایشان با امام هم سر این موضوع بود، چرا که امام معتقد بود ولایت مطلقه و ولی امر می‌تواند با توجه به مصالح کلی و از باب ارجحیت اهم بر مهم، در رابطه با مصالح کلی از بعضی احکام فرعی هم صرف‌نظر کند. این اختیارات، شکلی عقلایی دارد که همه رهبران در بسیاری از کشورها دارند. معنای این حرف عبارت از این است که در مقام تزامم اگر یک مصلحت عمومی، تعارض با مصلحت فردی داشته باشد چه باید کرد و تشخیص آن با چه کسی است. امام در ضرورت‌ها گفتند: تشخیص ضرورت با مجلس است، ولی اصل تشخیص مصلحت با فقیه جامع‌الشرایط است.

چشم‌انداز ایران: منظور شما همان اکثریت نسبی و بعد دو سوم مجلس بود، که شورای نگهبان با آن مخالفت کرد؟

آیت‌الله بیات زنجانی: بله، امام در عین حال فرمود از این پس دیگر شورای نگهبان حق دخالت ندارد. به همین دلیل امام در آنجا اختیارات شورای نگهبان را هم محدود کرد. پس معنای ولایت مطلقه این است که ولایت ولی فقیه در محدوده احکام فرعی نیست. این بحثی است که همه فقها دارند. مگر در مقام ضرورت نمی‌گوییم اگر روزه مضر باشد باید آن را هم خورد؟ این اصل مسلم فقهی است، اما ولایت مطلقه فقیه به معنای فوق قانون بودن نیست. شاهد آن هم ذیل اصل ۵۷ است.

چشم‌انداز ایران: برداشت من از آنچه شما گفتید این است که یکی از مؤلفه‌های ولایت مطلقه، ولایت و اولویت احکام اجتماعی بر احکام فردی است. این قانون اساسی خودش شامل احکام اجتماعی است و اداره امور مملکت را می‌گوید، پس اولویت بر احکام فردی دارد. این که امام هم گفتند رساله اجتماعی من است و در آخرین نامه خود به نماینده‌های مجلس گفتند که دو مورد در شرایط جنگ از قانون اساسی عدول شد و باید از این پس همگی تابع قانون اساسی باشیم؛ آیا برداشت من درست است؟

آیت‌الله بیات زنجانی: بله، صحبت شما کاملاً درست است. آن نامه هم با امضای ما، شش نفر از نمایندگان مجلس بود و در آن نامه این گله را کردیم و البته بعدها تعداد دیگری هم به امضا کنندگان اضافه شدند.

### چشم‌انداز ایران: ممکن است این شش نفر را نام ببرید؟

آیت‌الله بیات زنجانی: من، آقایان هاشمیان، منتجب‌نیا، مجید انصاری، سیدهادی خامنه‌ای و مرحوم فخرالدین حجازی. امام در پاسخ نامه ما فرمود: فرزندان من! شما درست می‌گویید و من این تصمیمات را به خاطر ضرورت جنگ می‌گرفتم و از این پس هم هیچ‌کس چنین کاری نمی‌کند. تعبیر ما در نامه این بود، این شیوه‌ای که در برابر قانون اساسی گرفته‌اید، موجب می‌شود از این پس سنگ روی سنگ بند نشود. امام فرمود تذکر شما به‌جاست و از این پس این کارها نمی‌شود. این نشانه بزرگواری ایشان است. من معتقدم حکومت چه اسلامی و چه غربی، خود لوازم خودش را دارد. ولایت به معنایی که امام می‌گوید، همه رهبران دنیا دارند و جدید نیست. پس ما نمی‌توانیم به صرف یک رساله عملی، کشور را اداره کنیم. آیت‌الله جوادی آملی یک‌بار به کمیسیون قضایی آمده و گفتند ما با نهج‌البلاغه انقلاب کردیم و با توضیح‌المسائل می‌خواهیم آن را اداره کنیم، که شدنی نیست.

بنابراین وقتی حجت‌الاسلام نوری، آن پیشنهاد را داد و رأی هم آورد، بنا بر دادن اختیارات بی حد و حصر به ولی‌فقیه نبود، با اینکه یکی از آقایان شورای نگهبان پس از رأی آوردن این اصل، در آن موقع گفتند عیبی ندارد، بیاورید، چون در نهایت ما باید تفسیر کنیم و البته من هم جواب دادم تفسیر «من عندی» که نمی‌شود.

بنابراین به نظر من این‌گونه است که در اصول قانون اساسی اصطکاک نیست، درگیری من با بزرگواران این است که نگاه آنها، نگاه حکومتی نیست. ای‌کاش نگاه آنان مانند نگاه امام بود.

### چشم‌انداز ایران: گاهی ولایت مطلقه‌ای که به آن استناد می‌کنند بیشتر به استبداد نزدیک است تا تعریف واقعی و فقهی مطلقه.

آیت‌الله بیات زنجانی: ما در بازنگری تعمداً آن قید را آوردیم. تمام بحث من این است که ولایت فقیه یک ولایت قراردادی است و این، عین عبارت امام در

ولایت‌فقیه و در رساله اجتهاد و تقلید ایشان است، که «ولاشک ان ولایت الفقیه من الامور الاعتباریه العقلائیه کولایه الاب لاولاده» و تمام اختلاف بین مرحوم امام و مرحوم نائینی نیز در همین جاست. امام حکومت را به معنای حکم اولی، واجب می‌داند، مرحوم آقای نائینی به‌عنوان حکم ثانوی، چون او نمی‌توانست باور کند ولایت اعتباری است. او فکر می‌کرد همان ولایت امام است، امامتی که از سوی خداست.

چشم‌انداز ایران: گفته می‌شود ایشان معتقد بودند امامت شیعه دو مؤلفه دارد؛ یکی «عصمت» و دیگری «علم» و مجموعه نمایندگانی که از عصمت و علم برخوردار باشند و توسط مردم انتخاب شوند، جای امام معصوم غایب را پر می‌کنند. آیت‌الله بیات زنجانی: من در دوجا هم آورده‌ام که چرا آقای نائینی از این مقدمات به مشروطه می‌رسند و چرا امام خمینی به جمهوری اسلامی. آن بیت‌الغزل و راز در کجاست. یکی از آنها این است که امام ولایت را یک امر قراردادی می‌داند. ای کاش آقای عبدالله نوری در ذیل آن قانون (اصل ۵۷) را مستند به این اصل فقهی می‌کردند و آن این است که چرا حضرت امام اصرار دارند که اعتباری است و چرا می‌گویند اگر ولی‌فقیه عدالت را رعایت نکند خود به خود معزول است، یعنی معزول است و نیازی به عزل ندارد. این عین عبارت حضرت امام است. من کتابی به‌طور مشترک با دکتر جمشیدی نوشتم به نام «اندیشه سیاسی امام خمینی» که کتاب درسی هم شده است. در آنجا من این مسئله را به‌طور کامل باز کرده‌ام که چرا امام روی این قضیه اصرار دارد. اگر این مطلب جا بیفتد دیگر آن بحث‌ها پیش نمی‌آید. این ولایت، ولایتی تکوینی نیست و گرنه صلاحیت را همه فقها دارند و جالب است که امام به صراحت می‌گوید، ولی‌فقیه هیچ ولایتی بر فقهای دیگر ندارد.

یکی از مقلدان امام از ایشان پرسیده بود؛ اگر به این برسم که از آقای خوئی تقلید کنم چگونه می‌شود؟ امام گفته بودند اگر به این رسیده‌ای، حرام است که از من تقلید کنی.

چشم‌انداز ایران: بین قانون‌اساسی و فهم فقها، فهم فقها اجرا می‌شود و مملکت به آن سمت می‌رود. در گفت‌وگو با آقای محتشمی‌پور (نشریه چشم‌انداز ایران،

شماره ۴۸)، ایشان می‌گفت طبق قانون اساسی، هرکس سرنوشت خود را رقم می‌زند، آزاد است و رأی هم متعلق به اوست، پس نظارت استصوابی با روح قانون نمی‌خواند. ایشان می‌گفت این نظارت، قانونی نیست، ولی در عمل اجرا می‌شود؛ حال مردم باید چه کنند و تکلیفشان چیست؟

آیت‌الله بیات زنجانی: من گفت‌وگوی مفصلی با روزنامه اعتماد ملی (۲۴ و ۲۶ دی‌ماه ۱۳۸۶) پیرامون نظارت استصوابی داشتم که چاپ شد، اما اینجا مسئله را کمی فنی‌تر مطرح می‌کنم. این‌که مردم باید چه کنند، به نظر من نخبگان جامعه ما، هم دانشگاهیان و هم حوزویان به وظایف خود، خوب عمل نمی‌کنند. من در مورد چرایی این موضوع چند مثال می‌زنم؛ در رابطه با خبرگان، ۲۰ سال پیش دو ایراد گرفتم. ای‌کاش در مورد این دو ایراد وقتی آقایان احساس کردند که حرف من درست است، حمایت می‌کردند. من آن زمان گفتم این نوع تأیید صلاحیت اعضای خبرگان توسط شورای نگهبان یک دور باطل است. این را در نطق پیش از دستور در مجلس هم گفتم. حال چرا دور است، این بسیار روشن است، چون از یک‌سو مقام رهبری، شورای نگهبان را نصب می‌کند، از سوی دیگر شورای نگهبان، صلاحیت اعضای خبرگان را تأیید می‌کند و در نهایت خبرگان هم مقام رهبری را انتخاب می‌کنند.

یک اشکال دیگر، غیرحقوقی بودن این نوع تأیید صلاحیت است. در کجای عالم، تأیید رقیب را به عهده رقیب می‌گذارند. برای نمونه فقهای شورای نگهبان باید صلاحیت کاندیداها (خبرگان) را در تهران تأیید کنند، درحالی‌که غالب این فقها خودشان از تهران کاندیدا هستند. این کار زیر سؤال است. این همان بحثی است که در قانون اساسی کردیم و گفتیم چرا قانون اساسی حجت است؟ چون از رأی مردم است و رأی مردم حجت است. اما راهکارها باز نمی‌شود و اطلاع‌رسانی حقوقی به مردم داده نمی‌شود. اکنون در دانشگاه‌ها وقتی حقوق اساسی را تبیین می‌کنند، این‌گونه بازگو نمی‌شود. تنها گاهی برخی از اساتید حرف‌های شجاعانه‌ای می‌زنند. درحالی‌که در دانشگاه‌ها، قانون اساسی باید باز شود. قانون اساسی حرف‌های زیادی برای بحث و گفتن دارد البته به‌تازگی برخی از دوستان به من پیشنهاد کرده‌اند که درس خارج قانون اساسی دایر کنم.

من بارها گفته‌ام نظارت استصوابی در دو جای فقه مطرح است؛ یکی در باب وقف و دیگری وصیت. در باب وقف از این جهت است که واقف چیزی را وقف

می‌کند و نظرش این است که درست عمل شود، پس متولی را نصب می‌کند و برای این که خاطر جمع شود، یک ناظر هم برای متولی می‌گذارد. وصیت‌کننده هم برای این که اطمینان یابد به وصیتش درست عمل می‌شود، کسی را وصی معرفی می‌کند و بعد، ناظری هم برای وصی معین می‌کند. سپس در آنجا حدود اختیارات خود را مشخص می‌کند. حال آیا وصی باید با اطلاع او عمل کند یا باید نظر او را هم کسب کند؟ معنای استطلاعی و استصوابی، یعنی همین که در جای خودش گفته شده است. من گفتم در قانون اساسی، نظارت آمده است. علاوه بر این در اصل ۶۲ قانون اساسی به صراحت آمده است که صلاحیت کاندیداها و شرایط آنها و شرایط رأی‌دهندگان و شیوه انتخابات، طبق قانون معین می‌شود. پس اصلاً شورای نگهبان حق ندارد بگوید چه کسی صالح است و چه کسی صالح نیست. شورای نگهبان تنها حق دارد بگوید وزارت کشور در اینجا قانون را خوب فهمیده یا نه و درست اجرا کرده یا نکرده. شورای نگهبان تنها ناظر بر کار وزارت کشور است. شما از ابتدای «جواهر» تا انتهای آن را بررسی کنید، ببینید در کجای آن واژه صلاحیت آمده است.

**چشم‌انداز ایران: اختیارات شورای نگهبان در تجدیدنظر در چه مواردی زیاد شد؟**  
**آیت‌الله بیات زنجانی:** هیچ اختیار جدیدی در تجدید نظر به شورای نگهبان، اضافه نشد.

**چشم‌انداز ایران: ممکن است کسانی را که در بازنگری قانون اساسی شرکت داشتند، نام ببرید؟**  
**آیت‌الله بیات زنجانی:** من، آقایان عمید زنجانی، نجفقلی حبیبی، حسین هاشمیان و سیدهادی خامنه‌ای از مجلس بودیم. تعدادی را هم مانند رهبری کنونی آیت‌الله خامنه‌ای، آقایان هاشمی، مهندس موسوی، مهدوی کنی، کروبی، عبدالله نوری، موسوی خوئینی‌ها، مرحوم آقای مشکینی، دکتر حسن حبیبی، سید حسن طاهری، مؤمن، جنتی، امامی کاشانی و... را امام تعیین کردند که در کل ۲۴ نفر شدیم. دو نوع خبرگان بود، یکی خبرگان قانون اساسی بود که من در آن زمان نبودم. بازنگری هم بود که مبنای آن نامه‌ای بود که ۱۵۰ نفر از مجلس نوشتند و مواردی را معین کردند؛ این موارد یکی در مورد قید مرجعیت بود و دیگری در مورد

شورای عالی قضایی و در مورد شورای امنیت و اختیارات صداوسیما هم بود. (که در این مورد آخری، به نظر من قانون اساسی اول، بسیار بهتر از امروز بود.) مهندس موسوی، پیشنهادی داشتند که افسوس به آن عمل نشد. پیشنهاد ایشان این بود که ما یک رسانه عمومی ملی هم تصویب کنیم.

من نسبت رهبری با خبرگان را نسبت دولت با مجلس می دانم. اکنون نگاه من این گونه است که اگر نگاه یک آخوند و فقیه به مسائل اسلامی، نگاه حکومتی نباشد این فرد در فهم قانون اساسی، دچار مشکل می شود و در شورای نگهبان و هر جای دیگر باشد، آسیب زیادی خواهد زد.

چشم انداز ایران: در روزنامه‌ها منعکس شد، یک بار خود آقای امامی کاشانی گفتند؛ ما صبح در شورای نگهبان می نشینیم و می گوئیم قانون کار خلاف اسلام است، بعد از ظهر در تشخیص مصلحت نظام می گوئیم موافق مصلحت است. پس مردم این گونه نتیجه می گیرند که مصلحت مستضعفین با این برداشت از اسلام همخوانی ندارد.

آیت الله بیات زنجانی: آخر چرا باید این گونه باشد، امام فرمودند؛ ثانویه و اولیه هر دو اسلام است و همین باعث شد من ۴۷ مقاله با عنوان حدود اختیارات دولت اسلامی نگاشتم.

چشم انداز ایران: با وجود مشغله تدریس، رسیدگی و پاسخگویی به مقلدان، از فرصتی که در اختیار نشریه چشم انداز ایران قرار دادید، تشکر می کنیم.

## جایگاه قانون اساسی در اسلام و دیدگاه علما و کارشناسان<sup>۱</sup>

همان‌گونه که می‌دانید در رابطه با «قانون‌اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان»، در نشریه چشم‌انداز ایران گفت‌وگوهایی با آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی (شماره ۴۶)، حجت‌الاسلام کروبی و حجت‌الاسلام انصاری راد (شماره ۴۷) و حجت‌الاسلام محتشمی‌پور (شماره ۴۸) به چاپ رسیده است. در این شماره نیز افزون بر آن، «به جایگاه قانون‌اساسی در اسلام» پرداخته شده است که از نظر خوانندگان می‌گذرد.

انقلاب شکوهمند توحیدی اسلامی و مردمی ملت ایران در بهمن ۱۳۵۷ به ثمر رسید. مرحوم امام خمینی، رهبر این انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی سعی بلیغی داشتند تا قانون‌اساسی جمهوری اسلامی هر چه زودتر تدوین و به آرای عمومی ملت برای تصویب نهایی گذارده شود.

با این‌که مجلس خبرگان قانون‌اساسی، ثمره انتخابات طبیعی و دموکراتیک بود و ملت ایران با بسیج فوق‌العاده در این انتخابات شرکت کردند با وجود این مرحوم امام اصرار داشتند که ثمره این تلاش ارزشمند و اندیشه‌ورزی سازمان‌یافته برای تصویب نهایی به رأی مردم گذاشته شود.<sup>(۱)</sup>

در جریان تدوین قانون‌اساسی با این‌که ۴۵ مجتهد جامع‌الشرایط و چند مرجع تقلید، بنیانگذار جمهوری اسلامی و اندیشمندان و روشنفکران زیادی این سند را امضا کردند و مشروعیت مذهبی و عرفی یافت، ولی در جریان تدوین قانون اساسی و تشکیل اولین مجلس شورای ملی (بعدها اسلامی) از سوی برخی از علمای دینی زمزمه‌هایی به گوش می‌رسید که «نیازی به قانون اساسی نداریم»، «مگر حلال

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۵۰، تیر و مرداد ماه ۱۳۸۷.



و حرام محمدی تا ابد حلال و حرام نیستند»، «مگر این احکام مدون و موجود نیست» و...

از آنجا که امام خمینی همزمان، رهبر انقلاب، مرجع سنتی، رهبر قانونی و همچنین مردمی و کاریزما بودند، این دسته از علما یارای مخالفت و مقاومت در برابر انقلاب به رهبری ایشان را نداشتند. از این رو این حرکت شکل دیگری یافت؛ متوسل شدن به احکام اولیه و حتی مقاومت در برابر تصویب قوانین از طریق احکام ثانویه و... تا این که در سال ۱۳۶۶ مرحوم امام، ولایت مطلقه یا عامه را مطرح کردند که با تکیه به روح قرآن، حاکمیت مستضعفین بر مستکبرین (۲) سیر احکام اولیه - ثانویه رایج در رساله‌ها و آموزش‌های جاری را دور زده و حاکمیت و اولویت احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی و فرعی مندرج در رساله‌ها و فقه مصطلح را مطرح کردند. به نظر می‌رسد شاید در این راستا بود که جایگاهی برای قانون اساسی و قانونگرایی در اسلام تبیین نمودند.

وقتی قانونگرایی تثبیت و به عبارتی قانون اساسی سه بار به رأی مردم گذاشته شد، این دسته از علما مطرح کردند که بالاخره تفسیر قانون اساسی با فقهاست، آن هم براساس آموزش‌های رایج فقهی مصطلح که مراجع تقلید در این راستا نسبت به آنها مقام علمی بالاتری دارند. در ادامه مطرح کردند که تک تک مواد قانون اساسی مشروط است به اصل چهار قانون اساسی (۳) و اصل چهار هم مشروط است به موازین اسلامی، موازین اسلامی هم مشروط است به فهم فقهای شورای نگهبان.

با در نظر گرفتن مقدمات یادشده، پرسش‌هایی از برخی علما و کارشناسان شده که پاسخ‌های آیت‌الله‌العظمی حسینعلی منتظری، آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی، حجت‌الاسلام و المسلمین حسین انصاری راد و آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی برای آگاهی افکار عمومی در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. باشد که گامی در جهت احیای قانون اساسی ثمره انقلاب برداشته شود.

۱- جایگاه قانون اساسی و قانونگرایی (با توجه به نمونه قانون اساسی انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی) در اسلام چیست؟

۲- آیا می‌توان قانون اساسی را در ردیف احکام اجتماعی قرآن - که بر احکام فردی اولویت دارد - تلقی کرد؟

۳- آیا تفسیر قانون اساسی توسط فقهای شورای نگهبان بایستی روش، چارچوب و آیین نامه‌ای داشته باشد یا نه، یعنی وفادار به متن قانون اساسی باشد که

مشروعیت هم دارد و یا این‌که باید به موازین فقهی و اجتهاد مصطلح ارجاع داده شود؟

لطف‌الله میثمی

\*\*\*

### دیدگاه آیت‌الله‌العظمی منتظری درباره قانون اساسی

جناب مستطاب آقای مهندس میثمی دام توفیقه؛ ضمن تقدیر از توجه و پیگیری شما نسبت به مسائل مهم و کلیدی کشور یادآور می‌شوم: اینجانب نسبت به نقاط قابل تأمل در قانون اساسی مواردی را قبلاً متذکر شده‌ام که در کتاب "دیدگاهها" وجود دارد و نکات گفتنی دیگری هست که فعلاً مجال بیان آنها نیست، اما به طور اجمال نسبت به پرسش‌های کنونی شما چند نکته را متذکر می‌شوم:

۱- اصل قانونگذاری و قانونگرایی در جامعه در راستای حفظ نظم آن و استیفای حقوق، از بدیهیات عقل عملی و زیرمجموعه‌های حسن عدالت است، که شرایع الهی نسبت به آن حکم تأسیسی و مولوی و خارج از چارچوب فهم همگانی عاقلان ندارند، ولی به لحاظ اینکه از نظر عقل و عقلایی باید تشریح و تدوین هر قانونی مبتنی بر مصالح و مفاسد باشد و از دیدگاه ادیان آسمانی - که به هدف سوق دادن انسان از فرس طبیعت و عالم ماده به عرش برین ماوراء طبیعت و گشودن دریچه‌های عالم معنا، از سوی حق تعالی فرو فرستاده شده‌اند - مصالح و مفاسدی که باید ملاک تشریح قوانین باشند منحصر به اموری که زندگی دنیوی انسان را تأمین کند نیست، بلکه باید با توجه به هدف اصلی شرایع وحیانی و تحقق و تأمین نیازهای مادی و معنوی و دنیا و آخرت مورد نظر و سنجش و کشف قرار گیرند و چنین نظر و سنجشی دیدی تیزبین و فراتر از افق انسان مادی می‌خواهد. براین اساس تنظیم قانون و تشریح و گرایش عملی و اجرایی به آن باید برپایه قوانین شرع و عدم مخالفت با آن صورت پذیرد و در موارد تعارض با آن، جانب شریعت اتخاذ گردد مگر در مواردی خاص که با دید کارشناسان دینی و امور جامعه، مصلحتی برتر وجود داشته باشد. در این قبیل موارد که در حقیقت از موارد تراحم ملاکات احکام اولی و ثانوی دینی می‌باشد با توجه به احکام ثانوی دینی که ناظر به موارد اضطرارند، ترجیح با جانب مصلحت اهم و برتر است و بنابراین، اصل قانونگذاری و قانونگرایی امری عقلایی، بلکه براساس پذیرش حسن

عقلی عدل، امری عقلی و برون دینی است ولی کیفیت تنظیم و مفاد و اجرای آن در جامعه دینی امری درون دینی است که باید برپایه قواعد شرع تحقق یابد.

۲- قبول احکام ثانوی مستلزم ولایت مطلقه فقیه نمی‌باشد، زیرا تمام فقهای که ولایت مطلقه فقیه یا اصل ولایت فقیه را هم قبول ندارند قائل به احکام اولیه و ثانویه هستند، منتها بحث در تشخیص موارد احکام ثانویه است که طبعاً در احکام فردی به عهده خود مکلف است و در احکام اجتماعی که به حاکمیت مربوط است به عهده اهل خبره مورد قبول حاکمیت و مردم می‌باشد.

۳- اکثر اصول قانون اساسی یا قوانین عادی، نخست، مستلزم و به معنای تغییر حلال و حرام دین نیست تا خیال شود با «حلال محمد حلال الی یوم‌القیامه و حرامه حرام الی یوم‌القیامه» منافات دارد، زیرا قانونگذاران در قوانین یادشده، درصد تشریح احکام یا استنباط آنها نبوده‌اند، بلکه درصد تشخیص و تنقیح موضوعات احکام بوده‌اند، آن هم موضوعاتی که تعیین آنها و بیان حدود و شرایط و موانع آنها، با شارع نیست و نیز درصد احراز عناوین اولی و ثانوی موضوعات احکام و کیفیت اجرای احکام اولی و ثانوی بوده‌اند. بنابراین این‌گونه امور برعهده شارع مقدس نمی‌باشد و کاملاً عرفی و عقلایی خواهد بود.

دوم؛ اصل چهارم قانون اساسی، به مناسبت حکم و موضوع مربوط به آن اصولی است که در ارتباط با احکام شرع باشد؛ بنابراین اصولی که به چگونگی انتخاب مدیران جامعه یا نحوه اداره جامعه و یا احراز و اجرای احکام شرع مربوط است، موضوعاً از این اصل خارج می‌باشند.

سوم؛ ارائه برداشتی از اصل چهارم که موجب بی‌اثر شدن قانون اساسی گردد، نه مقصود تدوین کنندگان قانون اساسی بوده و نه اکثریت مردمی که به آن رأی مثبت دادند چنین برداشتی داشته‌اند. در هر صورت چون قانون اساسی مربوط به مدیریت کلان جامعه و تصرف در شئون مختلف آن می‌باشد، اکنون که نزدیک به سه دهه از تصویب آن می‌گذرد و ترکیب جمعیت به‌طور غالب تغییر کرده، قانون اساسی کشور باید مورد رضایت اکثریت مردم حاضر قرار گیرد.

۴- شما می‌دانید مبنای فقهی اینجانب در مورد ولایت فقیه با مبنای فقهی مشهور و مرحوم امام در کتب فقهی ایشان تفاوت دارد. ایشان ولایت فقیه را از باب نصب

می‌دانستند و طبعاً لوازم خاص خودش را خواهد داشت، ولی اینجانب ادله نصب را از نظر ثبوت و اثبات، خدشه‌پذیر می‌دانم و در جلد اول کتاب «ولایه الفقیه» هم به تفصیل متعرض آن شده‌ام. بنابر نظریه نخب، مشروعیت ولایت «فقیه جامع‌الشرایط» موقوف به انتخاب صحیح او توسط مردم و بیعت آنان با او می‌باشد و قهراً مردم که یک طرف عقد بیعت هستند حق دارند ضمن بیعت و انتخاب، مدت ولایت را محدود و نیز شرایطی را که خلاف شرع نباشد و مصلحت می‌بینند، در آن مقرر نمایند. فقیه منتخب نیز شرعاً باید مطابق شرایط مندرج در بیعت عمل نماید. مطابق نظریه نخبگان، همان‌گونه که اصل نصب به ولایت از نظر دلیل خدشه‌پذیر است، به طریق اولی دلیل ولایت مطلقه فقیه - به معنای رایج و معمول کنونی - نیز خدشه‌پذیر می‌باشد و به همین جهت اینجانب در همه‌پرسی بازنگری قانون اساسی که ولایت مطلقه را به آن اضافه نمودند شرکت نکردم و به آن رأی ندادم. بنابراین اساس همان‌گونه که مشروعیت ولایت فقیه جامع‌الشرایط موقوف به رأی مردم است، مشروعیت اجرایی قانون اساسی - که ضوابط کلی مدیریت کشور را معین می‌کند - نیز بستگی به آرای مردم دارد، زیرا اعمال قانون اساسی در کشور نوعی تصرف در مقدرات مردم و ایجاد محدودیت برای سلطه آن نسبت به نفوس و اموال و کشورشان است.

تصرف در سلطه دیگران بدون اجازه شارع مقدس و رضایت آنان جایز نیست. البته عدم مخالفت هر یک از اصول قانون اساسی با اسلام، توسط خبرگان قانون اساسی که بسیاری از آنان از مجتهدان و اسلام‌شناسان متعهد بوده‌اند تضمین شده و جای تردید نیست. ضمناً از یک نکته غفلت نشود؛ چون اصل حاکمیت برای کشور ضرورت دارد - زیرا حفظ حدود و ثغور و ایجاد نظم و امنیت اجتماعی و احداث مؤسسات عام‌المنفعه، توقف بر وجود حاکمیت مقتدر و عادلانه دارد - پس اگر فرضاً مردم به هر دلیل برای تعیین حاکم اقدام نکردند و از سوی دیگر شخص فقیه عادل و یا مؤمن عادل از باب حسبه، دعوت به تشکیل حکومت صالح نمود بر مردم واجب است دعوت او را اجابت نمایند و حق ندارند بی‌تفاوت باقی بمانند.

۵- تفسیر اصول قانون اساسی - چنانچه نیاز به تفسیر داشته باشند - هر چند مطابق اصل ۹۸ به عهده شورای نگهبان است، اما تفسیر هر متنی ضابطه و قاعده‌ای دارد و مهمترین ضابطه و قاعده این است که نباید مخالف نصّ و ظاهر آن متن و فهم

اهل لسان از کلمات و لغات و اصطلاحات مندرج در متن باشد، چنان‌که نباید مخالف اراده و نظرات قانونگذار و هدف او از تدوین قانون باشد؛ وگرنه موجب نقض غرض خواهد بود و اگر گفته شود فقهای شورای نگهبان چون منصوب ولایت مطلقه فقیه هستند حق دارند قانون اساسی را مطابق مصلحت زمان تفسیر کنند، باید گفت لازمه این تصور، بطلان قانون اساسی به کلی و عدم نیاز به آن، و صوری بودن آن است، در صورتی که مردم هرگز چنین نظری نداشتند و آن را به عنوان میثاق انقلاب تلقی کردند. نظر مرحوم امام نیز چنین نبود؛ ایشان هم در تدوین قانون اساسی و هم در عمل به آن کاملاً جدی بودند و هرگز آن را صوری و ظاهری نمی‌دانستند. بنابراین هر تفسیری که مخالف نص یا ظاهر قانون اساسی و نیز روح آن باشد شرعاً و قانوناً اعتباری ندارد.

۶- به نظر می‌رسد یکی از علل نگرانی‌ای که در مورد تفسیرهای خاص شورای نگهبان وجود دارد - که عوارض آن از جمله در انتخابات مختلف و اعمال نظارت استصوابی در چند سال گذشته ظاهر شده - یکدست بودن فقهای شورای نگهبان از نظر دیدگاه فقهی و سیاسی است. به یقین اگر اعضای شورای نگهبان از نظر فقهی و سیاسی یکدست نبودند، علاوه بر اینکه تضارب آرا و افکار بهتر صورت می‌گرفت مشکلات مربوطه نیز به وجود نمی‌آمد و چه بسا مرحوم امام هم تشکیل شورای مصلحت را لازم نمی‌دیدند.

در شرایط و با ساختار کنونی قانون اساسی و صرف نظر از نکات یادشده، علاج موقت همین است که ترکیب فقهای شورای نگهبان از حالت یکدست بودن و تمایل داشتن به جناح خاص خارج شود؛ تا هم در اثر تضارب آرا و افکار مختلف نتایج مطلوب‌تری به دست آید و هم پشتوانه مردمی بیشتری داشته باشد و عملاً بسیاری از این بدبینی‌ها و فاصله‌ها از بین برود. البته تمایل داشتن اعضای شورای نگهبان به جناحی خاص اگر موجب تضییع حقوق انسان‌ها نشود، نافی عدالت آنان نیست، ولی عوارض منفی آن برای مدیریت کشور و حفظ حقوق تمام جناح‌های سیاسی علاقه‌مند به نظام جمهوری اسلامی قابل انکار نمی‌باشد.

ان شاء الله موفق باشید.

والسلام علیکم ورحمه الله (۱۳۸۷/۳/۱۱)

حسینعلی منتظری

## آیت‌الله بیات زنجانی:

### پشتوانه قانون‌های اساسی، عهد و میثاق ملی و مردمی

بسم الله الرحمن الرحيم. قانون اساسی، به این دلیل که میثاق عام و ملی کشور و ملت به‌شمار می‌رود، مادامی‌که حذف آن از طرف همان ملت، اعلام نشده باشد و یا خود قانون و حتی اصولی از آن به‌صورت صریح و یا ضمنی، نقض و نسخ نشده باشد، دارای اعتبار و سندیت و قابل احتجاج بر له و یا علیه، می‌باشد و این یک امر عقلایی و اجتماعی است و از طرفی، مادامی‌که از سوی شارع مقدس به‌صورت عام و یا خاص، ردع و منع نشده باشد، از وجاهت قانونی و شرعی نیز، برخوردار است. بنابراین، پشتوانه قانون‌های اساسی، عهد و میثاق‌های ملی و مردمی است. اسلام نیز به عنوان دین خاتم، تمامی عهود و میثاق‌های اجتماعی و عقلایی را، به‌دلیل عقلایی‌بودنشان امضا کرده و با عموماًمانند آوفا بالعقود که حکم صریح قرآنی است و المومنون عند شروطهم که حکم صریح نبوی است بر این نکته تأکید ورزیده است و البته در هر دوی این موارد، با کمال شفافیت و صراحت، وفا به تعهدات و شروط را، امری لازم و واجب دانسته و آن را از لوازم ایمان و اعتقاد به خدای منان، معرفی کرده است. با این تحلیل، قانون اساسی‌های مورد امضای عموم مردم و رأی آنان، از مصادیق عقود و تعهدات و شروط عقلایی اند و مطابق این دو دستور قرآنی و روایی، تخلف از آن دو جایز نیست مگر آنکه قانون اساسی، جزء امور عقلایی محسوب نشود مانند اینکه در آن، حقوق مردم رعایت نشود و بگوید رأی مردم اعتبار ندارد و یا اینکه مثلاً در یک کشور اسلامی، از مسیر اسلام نبوی و علوی منحرف و متضمن ظلم، فساد و نقض احکام صریح اسلام و قرآن، باشد.

در مورد قانون اساسی مشروطه که در پرسش آمده است باید به این مطلب اشاره کرد که در این قانون، از اصل پنجم متمم استفاده شده و مطابق آن اصل، حضور پنج فقیه عادل و جامع شرایط پیش‌بینی شده و در آن، فقیهان بوده‌اند که مسئولیت کنترل قوانین مصوب مجلس را به‌عهده داشته‌اند تا قوانینی که مطابقت با شرع ندارند، به تصویب نرسد. باید این موضوع مورد توجه قرار گیرد که شرع ملحوظ در قانون مشروطه، مجموعه‌ای از احکام عناوین اولیه و احکام عناوین ثانویه بوده است، بنابراین قانون اساسی مشروطه، با توجه به اصل متمم، به‌طور قطع از مصادیق عقود و تعهدات عقلایی و شرعی محسوب و وفای به آن، بر همگان حتی

فقیهان جامع‌الشرایط، فرض و واجب و مخالفت با آن، امری منکر و گناه محسوب می‌شود.

قانون‌اساسی جمهوری اسلامی را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد؛ مهمترین بخش آن، ترکیبی از اصول مسلمة اسلامی و اعتقادی و احکام غیر قابل‌خداشه قرآنی است و اگر کسی، وفادار به این مجموعه اصول نباشد مانند این است که به اصل اسلامیت، یا اصل ضرورت امامت، یا اصل رعایت عدالت، یا اصل آزادی و مسئولیت‌پذیری انسان، یا اصل توانایی اسلام به حل معضلات اجتماعی مستحدث و دیگر ضروریات اسلام وفادار نیست.

بخش دیگر قانون اساسی مربوط به تبیین ضوابط و شرایط پذیرش مسئولیت‌هاست که می‌توان برای نمونه به مسائلی همچون ویژگی‌های تصدی رهبری، ریاست‌جمهوری، ریاست قوه قضاییه، شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان، شرایط ایجابی و سلبی برای تصدی مسئولیت‌ها و مواردی این چنین اشاره کرد که مبتنی بر یک سلسله منابع قرآنی و روایی است که مورد تسلیم تمامی کسانی است که با منابع تشریح ارتباط داشته و این ضوابط و ملاکات را از آنها به‌دست آورده‌اند. بنابراین از آنها نیز نمی‌توان عدول کرد و نسبت به آنها، بی‌تفاوت ماند.

بخش بعدی مربوط به اصولی است که جزء امور عرفی و اجتماعی و در واقع امضایی محسوب می‌شوند، مثلاً می‌توان از این نمونه قوانین به شیوه اداره و کیفیت اجرا، شکل نهادها و سازمان‌های مسئول تقنین و اجرا و قضا اشاره کرد، که مسائل این چنینی در اسلام، به‌صورت سازمانی خاص و یا تشکیلات چارچوب‌دار مخصوص، دیده نشده است و بنابراین اگر هر نوع تشکیلات و نهاد و یا سازمان‌های متکفل اجرای احکام اسلامی در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد شود که روح و محتوای اسلامی را حفظ کند و از آن عدول نکرده و انحراف حاصل نکند، از امور امضایی شرع محسوب شده و تخلف از آن حرام شمرده می‌شود. این نکته دارای اهمیت است که مجموعه این بخش‌های سه‌گانه، به‌صورت عام مجموعی (یک مجموعه به هم مرتبط و پیوسته)، دیده شده است به‌طوری‌که نادیده‌گرفتن و یا بی‌تفاوتی به هر کدام از این بخش‌ها، مجموعه را خدشه دار و دچار آسیب می‌سازد.

اما در مورد پرسش مربوط به پایبند بودن فقهای شورای نگهبان به قانون‌اساسی نیز باید تأکید کنم که این شورا هم، در همین چارچوب قرار می‌گیرد و طبق نص

قانون اساسی این وظایف را به عهده دارد: اول: اظهار نظر در مورد مصوبات مجلس، دوم: تفسیر قانون اساسی که از طریق قانون عادی و در آیین‌نامه داخلی شرایط و ویژگی‌های آن، بیان شده است. سوم: نظارت بر انتخابات و همه‌پرسی‌ها، این سه مورد، وظایف اصلی شورای نگهبان است. در واقع، وظیفه این شورا، نگهبانی از متن و در موارد مورد نیاز، تفسیر و کشف مرادات الفاظ و عبارات مندرج در قانون اساسی است، طبعاً در اینجا استنباطات فقهی و اجتهادات فردی و حوزوی آقایان موضوعیت ندارد بلکه مهم این است که شورای نگهبان در اینجا، نقش طریقتی و اماریت ایفا می‌کنند و الا مفسر و شارح، محسوب نمی‌شوند و به همین جهت، تفسیر قانون اساسی تنها بر عهده فقیهان قرار نگرفته است و حقوقدانان نیز کاملاً در آن دخالت دارند، به همین جهت، نسبت قانون اساسی و الزامات آن بر بقیه قوانین و الزامات آنها مانند نسبت اصل دین بر فروع آن است و به همین جهت، اگر مصوبه‌ای بر خلاف قانون اساسی باشد باطل بوده و اثر قانونی ندارد.

\*\*\*

### حجت‌الاسلام والمسلمین انصاری‌راد:

#### قانون اساسی، یک اجتهاد معتبر فقهی و شرعی

۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی در مجلس خبرگان منتخب مردم با حضور چهره‌های برجسته روحانی که اکثریت مجلس را تشکیل می‌دادند و گروهی از فعالان سیاسی و در جوی پرشور و انقلابی با ریاست آیت‌الله منتظری، نقش مؤثر مرحوم دکتر بهشتی و زیر نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان رهبر انقلاب و یک مرجع تقلید مورد بحث و رسیدگی قرار گرفت و تصویب شد و بنابراین قانون اساسی یک اجتهاد معتبر فقهی و شرعی است.

۲- این قانون گرچه یک اجتهاد و فتواست و در ذات خود منهای رأی مردم و به صورت محدود و برای مقلدان، حجت شرعی است اما برای این‌که چارچوب اداره کشور قرار گیرد و تبعیت از آن برای تمام ملت الزام‌آور باشد نمی‌تواند متکی و مبتنی بر فتوای یک فقیه و گروهی از فقها باشد، بلکه باید به‌عنوان یک میثاق ملی و قرارداد اجتماعی مورد پذیرش و قبول قاطبه ملت قرار گیرد و تمام ملت تبعیت از آن را پذیرفته و به آن تعهد نمایند تا برای تمام ملت الزام‌آور باشد. در کشور بخش عظیمی از مردم را برادران سنی و اقلیت‌های مذهبی و غیرمذهبی و متشرعان



شیعه‌ای تشکیل می‌دهند که ولایت‌فقیه را که یکی از مهمترین اصول قانون‌اساسی است قبول ندارند. بسیاری از فقها به ولایت‌فقیه فتوا نمی‌دهند و آن را حکمی شرعی نمی‌شناسند و بخش عظیمی از مردم مقلد همین فقها هستند.

۳- بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به همین دلیل و به درستی و هوشمندی از آغاز ورود به ایران در مشروعیت نظام براساس رأی مردم تکیه کردند و در انتصاب مرحوم بازرگان فرمودند: بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران نسبت به رهبری جنبش، شما را مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب انجام رفراندوم و رجوع به آرای عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبان مردم جهت تصویب قانون‌اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت طبق قانون‌اساسی جدید بپردازند. (حکم انتصاب دولت موقت ۱۳۵۷/۱۱/۱۵)

۴- بر این اساس مجلس خبرگان از عده‌ای فقها، کارشناسان و فعالان سیاسی از بین ملت و از مذاهب و عقاید مختلف تشکیل شد و قانون‌اساسی مورد تصویب قرار گرفت و در عین حال به رفراندوم گذاشته شد و اکثریت به آن رأی دادند و در اصل یک قانون‌اساسی جمهوری اسلامی برای مشروعیت و رسمیت نظام به رأی اکثریت ۹۸/۲ درصد کسانی که حق رأی داشتند و به آن رأی مثبت داده‌اند استفاده شده است.

در قانون‌اساسی مشروعیت اصل نظام، نهادها و شخصیت‌ها وابسته و منوط به انتخاب و رأی مردم است و حتی شخص رهبر نیز رسمیت و مشروعیت را پس از رأی و انتخاب مردم پیدا می‌کند، زیرا ولایت‌فقیه در مقام ثبوت هر صورتی داشته باشد (با نصب و یا شرط ولایت فقاهاست) در مقام اثبات و واقع تعیین و تعیین آن از بین مدعیان بسیار که همواره وجود دارد صرفاً وابسته به تشخیص، شناخت و اعتماد و انتخاب است چه مستقیم از سوی مردم چنان‌که در مرجعیت فتوا در طول تاریخ انجام گرفته است و به‌وسیله خبرگان منتخب مردم چنان‌که در قانون‌اساسی وجود دارد برخلاف طرح برخی از ساده‌انگاران، انتخاب ولی‌فقیه با اختیارات فوق‌العاده در قانون‌اساسی با آن صورت که در مورد مرجعیت در فتوا انجام می‌گردید، قابل انجام نیست. در مرجعیت فتوا، از هر جهت، تعارض تقریباً منتفی

است، اما در ولایت و حکومت که جز یک نفر نمی‌تواند قائم به آن باشد و مدعیان بسیار، تعارضی است که جز با رفراندوم و آرای عمومی قابل حل نمی‌باشد. در اصل ۵۶ قانون اساسی آمده است: خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

در اصل یادشده حق انتخاب نظام اجتماعی و سیاسی و حق انتخاب همه شخصیت‌های رسمی حتی شرعی و الهی برای مردم شناخته شده است و بنابراین جمهوریت و حاکمیت جامعه و جمهور نه تنها آن‌چنان‌که برخی مدعی هستند شرک نیست، بلکه حکمی از احکام الهی، اسلامی و جزئی از اسلام و فرعی از فروع دین است و نفی حاکمیت مردم و جمهوریت طبق صریح این اصل که مورد وفاق و فتوای بسیاری از فقها و شخص بنیانگذار جمهوری اسلامی است، نفی حکمی از احکام الهی و اسلامی و تعطیل جمهوریت، تعطیل اصلی از اصول الهی و اسلامی است.

بنابراین هرگونه سیاست در تعارض با اراده و خواست مردم، از ناحیه هرکس باشد و در هر درجه‌ای از مقام سیاسی برخلاف شرع و نافی رسمیت و قانونی بودن، اقدام‌کننده است. این‌که کسی تصور کند اقدام در جهت خلاف اراده مردم براساس مصلحت امکان قانونی دارد تناقضی آشکار است و به معنای این است که اراده و رأی مردم خود، خودش را نفی کند.

توضیح روشن‌تر این است که اگر مشروعیت نظام، نهادها، شخصیت‌ها و قوانین ناشی از رأی و انتخاب باشد، پس نسبت انتخاب و رأی مردم با نهادها و مسئولان و سیاست‌های آنان نسبت علت و معلول است و معلول هرگز نمی‌تواند در تعارض با علت قرار گیرد و علت را نفی کند معلول همواره متأخر از علت و پرتو و فرع علت و وابسته به آن است.

۵- یکی از مشاهیر می‌گوید: اصالت جمهوریت و هدف قراردادن جمهوری در کنار اسلام تفکری است شرک‌آمیز. جمهوری‌ای که همه چیزش و اختیارش در دست مردم باشد و تابع آرا و هوس‌های مردم، به هر حال اینهایی که فکر می‌کنند در کنار اسلام هدف دیگری مطرح است این نوعی شرک است که بحمدالله از این شرک مبرا هستیم. (پرتو ۱۳۷۹/۱۲/۱۷) و می‌گوید: ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات

مجلس رضایت ولی فقیه است. او دستور می‌دهد رأی بدهید چه کسی رئیس‌جمهور باشد. انتخابات ریاست جمهوری اعتبارش به رضایت اوست. مصلحت دیده که در این شرایط مردم رأی بدهند، اما حقیقت آن است که آنها پیشنهاد می‌کنند ما این فرد را می‌خواهیم، اما الامر الیکم، شما باید نصب کنید نخواستی نصب نکن. به نظر ما تمام مقرراتی که در کشور اسلامی ایران اجرا می‌شود اعتبارش به امر ولایت فقیه و امضای اوست. اگر بدانیم در یک مورد راضی نیست، هیچ اعتباری ندارد. وی با اشاره به قانون اساسی می‌گوید: اگر آن را امضا نکرده بود حتی اگر تمام مردم هم رأی می‌دادند هیچ اعتبار شرعی و قانونی نداشت. (سرمايه ۱۱/۱۰/۱۳۸۴)

این سخنان، نخست برخلاف قانون اساسی و انکار و نفی نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان یک سیستم و نظام اداره اجتماعی است که قانون اساسی تجسم و چارچوب آن را مشخص می‌سازد. دوم، برخلاف تصریحات و اقدامات اساسی و مسلم بنیانگذار جمهوری اسلامی است. سوم، اگر رأی و انتخاب مردم مساوی هوس‌های مردم باشد (به تعبیر گوینده) و اعتبار نداشته باشد انتخاب ولی فقیه به‌وسیله مردم نیز اعتباری نخواهد داشت و در این صورت چگونه ولی فقیه در مقام اثبات تعیین پیدا می‌کند؟ تعیین و تعیین ولی فقیه هیچ راهی جز شناخت و انتخاب مردم ندارد. چهارم، همچنان‌که خداوند شخص انسان را مسئول حاکمیت بر خویش شناخته و تصمیمات شخص نسبت به خودش و شرایط زندگی شخصی مشروع است و منافاتی با توجیه ندارد، جمهور مردم نیز از نظر شرع و با خواست الهی مسئول سرنوشت خویش شناخته شده است و تصمیمات جمهور درباره سرنوشت و زندگی اجتماعی مشروع است و هیچ منافاتی با توجیه ندارد و توهم این تضاد و تعارض از متفکر دانا، موجه به شمار نمی‌آید و حاکمیت شخص به سرنوشت شخصی و حاکمیت جامعه و جمهور بر سرنوشت اجتماعی هیچ تفاوتی ندارد و هر دو با اراده الهی است. نکته ظریف دیگری که بجاست مغفول قرار نگیرد این است که همچنان‌که یک فرد مسلمان واجب است با وجود شرایط تکلیف و وظایف شرعی را انجام دهد و با نقض برخی از احکام و وظایف از مسلمانی خارج نمی‌شود. جمهور و جامعه اسلامی نیز موظف است با وجود شرایط و وظایف اجتماعی و تکالیف شرعی را انجام دهد و اگر انجام ندهد از مسلمانی خارج نمی‌شود، گرچه در هر دو حالت معصیت شده است.

اما پرسش دوم که از قانون اساسی در ردیف احکام اجتماعی قرآن است و بر احکام فردی اولویت دارد بدین صورت قابل توضیح است که قانون اساسی به‌عنوان یک اجتهاد شرعی و به‌عنوان یک میثاق ملی، مادر دیگر قوانین و پایه و محور دیگر قوانین است و مقررات دیگر اجتماعی از فروع و شاخه‌های قانون اساسی به حساب می‌آیند و طبیعی است که از هر نظر قانون اساسی بر دیگر قوانین مقدم می‌باشد.

۶- پرسش سوم که آیا تفسیر قانون اساسی به‌وسیله شورای نگهبان باید روش و آیین‌نامه داشته باشد یا نه؟ پاسخ بدیهی و روشن است که تفسیر قانون در موارد اختلاف و ابهام جز کشف مراد و مقصود قانونگذار و بیان چیزی نیست و مفسر قانون موظف است با تمام قوانین و شواهدی که در خود قانون آمده است و نیز مراجعه به مذاکرات قانونگذاران در هنگام بحث، رسیدگی و تصویب قانون به کشف حقیقت و واقعیت مراد قانونگذار بپردازند. در حقیقت مسئولیت تفسیر قانون اساسی یک امانت است از سوی قانونگذار و هم از سوی کسانی که قانون برای آنها وضع شده و هرگونه سهل‌انگاری در تفسیر قانون و عدم دقت در قرائن، شواهد و موازین برای فهم درست قانون، رعایت نکردن امانت در تفسیر است. غیر از قرائن موجود در اصول قانون اساسی و مذاکرات قانونگذاران برای فهم درست مراد و مقصود قانونگذار و بخصوص در متون دینی فقهی علم اصول را تأسیس کرده‌اند که قوانین و آیین‌نامه‌ای برای تعیین مراد و مقصود از متون دینی، مقرر کرده و اکنون در حد متکاملی از دقت و ظرافت قرار دارد. این آیین‌نامه بر ارتکازات عرفی و موازین عقلی برای فهم متون استوار است و عدول از آن نقض موازین عقلی و از ارتکازات عرفی است که قانونگذار در آن چارچوب درصدد بیان مقصود و مراد خویش است. وظیفه تفسیر قانون اساسی برای شورای نگهبان به هیچ‌وجه به این معنا نیست که شورای نگهبان به هر صورتی که بخواهد می‌تواند اصول قانون اساسی را معنا کند مطلق مقید و عام را خاص و مقید را مطلق و خاص را عام و لغات را قلب سازد و برای واژه‌ها معانی خاص خودش را وضع کند و یا به ظاهر مفاد قانون بدون قرینه بی‌اعتنا باشد، اما شورای نگهبان در طول تقریباً سه دهه گذشته از تشکیل مجلس شورای اسلامی در مقام مفسر قانون اساسی از توفیق شایسته در جلب اعتماد کارشناسان برخوردار نشده است و در حیات بنیانگذار

جمهوری اسلامی ایران در مواردی از ایشان تذکر دریافت نموده و در مواردی از دخالت شورای نگهبان جلوگیری شده است. رئیس مجلس وقت آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید ما امروز از حضرت امام پرسیدیم که آیا تشخیص این ضرورت (در مورد زمین شهری) با مجلس است یا با شورای نگهبان؟ امام فرمودند که تشخیص ضرورت با مجلس است، البته با نظر خبرگان، شورای نگهبان هم در این جهت دخالتی نباید بکند؛ فکر می‌کنم با این صراحتی که امام فرمودند ما دیگر مشکلی نخواهیم داشت. (مصاحبه‌ها، ۱۳۶۰/۱۲/۱۴، ص ۳۱۶)

و در نهایت برای خروج از بن‌بست‌ها و عبور از سد شورای نگهبان برای حل مسائل کشور در بازرسی قانون‌اساسی به‌وسیله مؤسس جمهوری اسلامی در اصل یک‌صد و دوازدهم قانون‌اساسی مجمع تشخیص مصلحت نظام تشکیل شد تا برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون‌اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند، خود براساس مصلحت تصمیم بگیرد.

و این اصل از متهورانه‌ترین فتاوی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و از مهمترین اصولی است که می‌تواند تمام مسائل را حل نماید و همه بن‌بست‌ها را در نظام جمهوری اسلامی بشکند. مناسبت حکم و موضوع ایجاب می‌کند که حرفه‌ای‌ترین کارشناسان اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی در آن حضور داشته باشند تا مجمع قادر شود شأن خود را در تشخیص مصالح کشور ادا نماید، اما تشخیص مصلحت نظام تیغ دو دم است؛ اگر معیار کارشناسی و علمی نداشته باشد و براساس مسئولیت انجام نپذیرد امری خطرناک و ویرانگر خواهد بود و امکان دارد بدون معیار و به اسم مصلحت اقدامات نادرستی آلوده به اغراض انجام گردد.

۷- یکی از موارد تفسیر قانون‌اساسی به‌وسیله شورای نگهبان موضوع نظارت بر انتخابات در اصل ۹۹ است که شورای نگهبان نظارت را به معنای نظارت استصوابی تفسیر نموده و بر این اساس سرنوشت انتخابات را به دست گرفته و بخصوص در دوره هفتم و هشتم انتخابات مجلس شورای اسلامی تقریباً تمام داوطلبان از یک جناح را از ورود به عرصه انتخابات محروم ساخته است. در این مورد تقریباً همه کارشناسان قانون در یک‌سو و شورای نگهبان در سوی دیگر قرار دارد و در این موضوع از نظر علمی و نظری و هم به لحاظ عملی و اتفاقاتی که در انتخابات

افتاده سخن بسیار طولانی است، اما چند نکته را مختصر یادآوری می‌کنم تا مسئولیت مفسر قانون روشن شود:

۱- نظارت در تمام کتاب‌های لغت به معنای نظرکردن و نگرستن آمده و قید استصواب در هیچ کتاب لغتی در محتوا و مفهوم نظارت وجود ندارد و هیچ قرینه و علامتی در قانون اساسی و در جای دیگر برای قید استصواب در نظارت نیامده است و اگر قانونگذار نقش شورای نگهبان را بیش از نظارت مطلق می‌دانست و مقصود می‌بود قطعاً باید این قید را بیان می‌کرد، زیرا قانونگذار متوجه مفهوم و قیود نظارت بوده و در مقام بیان مقصود نیز بوده است.

۲- در قانون اساسی نظارت یک مفهوم و معنای محوری است. نظارت رهبر، نظارت مجلس، نظارت مردم و بخصوص لغت نظارت نیز عیناً در مواردی آمده است و مسئولیت آن به عهده نهاد خاصی بیان شده است از جمله نظارت بر صداوسیما که به وسیله شورایی مرکب از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و رئیس قوه قضاییه و رئیس‌جمهور است که هیچ‌گاه این نظارت به معنای نظارت استصوابی معنا نشده و ادعایی نیز در این مورد وجود ندارد. مورد دیگر نظارت گسترده و مهم قوه قضاییه بر حسن جریان قانون است که سازمان بازرسی کل کشور در اصل یکصد و هفتاد و چهارم برای اعمال آن نظارت پیش‌بینی شده است و شورای نگهبان این نظارت را استصوابی ندانسته و قانون مصوب مورد تأیید شورای نگهبان می‌گوید: در صورتی که گزارش بازرسی حاکی از سوءجریان مالی یا اداری باشد رئیس سازمان یک نسخه از آن را با دلایل و مدارک برای تعقیب و مجازات مرتکب، مستقیماً به مرجع قضایی صالح و مراجع اداری و انضباطی مربوطه منعکس و تا حصول به نتیجه نهایی پیگیری خواهد کرد. (مجموعه قوانین حقوقی، ص ۳۰۰) جای این پرسش وجود دارد که نظارت قوه قضاییه بر حسن جریان قانون و نظارت شورای نگهبان بر حسن جریان قانون انتخابات چه تفاوتی دارد و چرا نظارت در مورد اصل ۹۹ نظارت استصوابی و نظارت در اصل ۱۷۴ همان نظارت مطلق است؟

۳- بهترین قرینه برای فهم معنای قانون و مقصود قانونگذار مراجعه به مذاکرات خود قانونگذاران می‌باشد؛ در این جهت نایب رئیس وقت مجلس خبرگان، مرحوم دکتر بهشتی می‌گوید: چون انتخابات به وسیله عموم ملت و مستقیم است خواسته شد که نظارت بر این قسمت صرفاً در اختیار دولت نباشد، بلکه

یک مقام مقننه‌ای دور از مسائل اجرایی و دور از حب و بغض‌ها که در اجرا پیدا می‌شود به این قسمت نظارت کند و به این نتیجه رسیدیم که مناسب‌ترین آن همین شورای نگهبان است. مرحوم بهشتی در پاسخ یکی از خبرگان از حدود اختیارات شورای نگهبان می‌گوید: نظارت است و مجری مسلماً دولت است و در این بحثی نیست. شورای نگهبان هم نمی‌تواند مستقیماً دستوری به دستگاه اجرایی بدهد. (صورت مشروح مذاکرات، ج ۲، ص ۶ - ۹۶۵)

بدیهی است هرگونه ابهامی اگر در مفهوم نظارت باشد که نیست، با این بیان قانونگذار رفع می‌شود و شورای نگهبان تنها نظارت می‌کند و حق دستور ندارد و اگر تخلفی مشاهده نماید باید به مراجع مسئول گزارش کند، آن‌چنان که قوه قضاییه و سازمان بازرسی در مقام نظارت انجام می‌دهد.

بنابراین تفسیر هر قانون و بخصوص قانون اساسی باید متکی باشد بر فهم لغات از کتاب‌های لغت و موارد استعمال و گفت‌وگوها و مذاکرات قانونگذاران و موازینی که کارشناسان قانون و بخصوص علمای علم اصول برای فهم درست قانون بر آن موازین تکیه دارند و همه آن چیزی که در کشف مراد و مقصود قانونگذار می‌تواند مؤثر باشد و عدول از این موازین که خارج از مقصود و مراد قانونگذار باشد رعایت نکردن امانت در فهم و بیان هدف و مقصود قانونگذار است که مسئولیت آن به عهده مفسر قانون گذاشته شده است.

\*\*\*

### آیت‌الله موسوی تبریزی: اصول قانون اساسی خلاف شرع نیست

در مورد پرسش‌هایی که مطرح شده پاسخ‌های زیر تقدیم می‌شود:

۱- با توجه به اینکه در ابتدا قانون اساسی را نمایندگان خبرگان قانون اساسی و با ولایتی که از سوی مردم داشته تصویب نموده‌اند و سپس دوباره اکثریت بسیار بالایی از مردم به آن رأی مثبت داده‌اند، به‌عنوان یک منشور مورد در معاهده میان مردم و مسئولین و مدیران مملکت باید مورد عمل قرار گیرد و به حکم آیه شریفه «اوفوا بالعقود» وجوب شرعی دارد و تخلف از آن حرام است و با توجه به اینکه عده زیادی از مجتهدان در تصویب آن دخیل بوده‌اند و بسیاری از مراجع بزرگ و مرجع عالیقدر شیعه رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره) به کلیت قانون اساسی رأی داده‌اند، هرگز نمی‌شود ادعا کرد که بعضی از اصول آن خلاف شرع است اگرچه ممکن است به‌نظر بعضی خلاف شرع باشد، ولی بر اساس اصل چهار قانون،

نمی‌توان گفت که خلاف شرع است، چرا که با توجه به رأی مجتهدان و مراجع نامبرده اصول آن حتماً برخلاف موازین اسلامی نیست و گر نه امکان نداشت آنان رأی مثبت بدهند و طبق اصل ۴، ۹۱، ۹۴ و ۹۶ قانون اساسی، شورای نگهبان صرفاً مکلف به تشخیص مغایرت قوانین با موازین اسلامی است.

۲- بیشتر اصول قانون اساسی و قوانین عادی کشورها از جمله نظام جمهوری اسلامی ایران مربوط به عرفیات و مسائل عمومی جامعه است که در اسلام حکم خاصی برای آنها معین نشده است و به عهده خود مردم گذاشته شده است و در اصطلاح «منطقه فراغ» گفته می‌شود، از این رو تصویب قانون در آن منطقه به عهده مردم است که به وسیله نمایندگان مردم به تصویب می‌رسد و به عنوان یک معاهده میان مردم شرعاً باید مورد عمل قرار گیرد و لذا امام (ره) بارها فرموده‌اند قوانین مجلس پس از تأیید شورای نگهبان که طبق قانون اساسی باید عدم مغایرت مصوبات با اسلام را تشخیص دهند مثل احکام شرع واجب الاتباع و تخلف از آن حرام است.

۳- طبق اصل ۹۸ قانون اساسی: تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است و پُر واضح است که تفسیر در جایی است که کلامی یا واژه‌ای در دلالت به یک معنی صریح نباشد و یا ظهور عرفی در یک معنایی نداشته باشد که عامه مردم و یا لاقول حقوقدانان و فرهیختگان جامعه، در تفسیر آن دچار چندگانگی بشوند، که در این صورت تفسیر به عهده شورای نگهبان است که باید با نظر سه چهارم شورای نگهبان، یعنی ۹ نفر از آنان تفسیر شود، ولی در جایی که جمله یا کلمه‌ای در معنایی صریح یا ظاهر باشد نباید تفسیر برخلاف نصّ یا ظاهر بشود و اگر تفسیر خلاف ظاهر شد حجیت و قانونیت ندارد.

ضمناً مسئله تفسیر که در اصل ۹۸ مطرح است صرفاً برای رفع شبهه در معنای اصل یا جملات است و تطبیق معانی با شرع و اجتهاد خاص افراد اعم از مصطلح و غیر مصطلح مد نظر نیست.



## پی‌نوشت‌ها:

۱- امام در پیامی به خبرگان قانون اساسی تأکید دارند که نخست، قانون اساسی و دیگر قوانین صدرصد براساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم برخلاف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری و آرای اکثریت قریب به اتفاق ملت است.

می‌توان نتیجه گرفت که تک‌تک مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی از نظر امام، تعدادی از مراجع و فقها مشروعیت داشته و مغایر با موازین اسلام نیست.

دوم، قانون از صراحت و روشنی مفاهیم برخوردار باشد به نحوی که امکان تفسیر و تأویل غلط در مسیر هوس‌های دیکتاتورها و خودپرستان تاریخ در آن نباشد.

سوم، قانون، حقوق و مصالح تمام قشرهای ملت را حفظ و حمایت نماید و دور از تبعیض‌های ناروا باشد و... (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، ص ۵)

## ۲- قصص: ۵

۳- اصل چهار قانون اساسی: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است.



بخش سوم: مقالات و یادداشت‌ها



## نفت و قانون اساسی ایران<sup>۱</sup>

نشریه مید

به نظر می‌رسد برخی از سیاستمداران ایرانی، قانون اساسی را مانعی بر سر راه سرمایه‌گذاران خارجی بخصوص در بخش نفت و گاز می‌بینند. به همین منظور، اصلاح قانون اساسی و گنجاندن اصلی که مالکیت مستقیم شرکتهای خارجی را بلامانع بداند، در دستور کار آنها قرار دارد. آخرین پیشنهاد در این زمینه، طرح ششم ژوئیه (پانزدهم تیرماه ۷۸) متعلق به مرتضی زرین گل عضو کمیسیون نفت مجلس ایران می‌باشد. آنها معتقدند که قراردادهای موسوم به بیع متقابل، انگیزه کافی برای سرمایه‌گذاران نفتی ایجاد نمی‌کند و اگر راه برای مالکیت مستقیم شرکتهای خارجی بر منابع نفت و گاز هموار شود، میزان سرمایه‌گذاریها افزایش پیدا خواهد کرد.

مرتضی زرین گل در مصاحبه با روزنامه ایران نیوز چاپ تهران، به این نکته صراحتاً اشاره نمود که مالکیت مستقیم منابع توسط شرکتهای خارجی، در مناطق ظاهراً کم اهمیت تری چون کردستان، ایجاد انگیزه خواهد کرد و اگر منع قانون اساسی از پیش پای شرکتهای خارجی برداشته شود، تکنولوژی و سرمایه آنها به مناطق کمتر توسعه یافته ایران راه پیدا خواهد کرد.

اظهارنظرهای برخی از سیاستمداران ایرانی که بعضاً در مجلس هم حضور دارند، نشان می‌دهد که تغییر قانون اساسی را صرفاً به منظور پشتیبانی از بخش نفت و گاز پیشنهاد نمی‌کنند. آنها بر این عقیده اند که سایر حوزه‌ها چون بخش بانکی، مناطق آزاد و... به این تغییر و تحول در قانون اساسی نیاز دارند.

"مید ژوئیه ۱۹۹۹"

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۲، مهر و آبان‌ماه ۱۳۷۸.

برخی لغو تعطیلی ۲۹ اسفند سالروز ملی شدن صنعت نفت توسط مجلس را حرکتی نمادین در دادن پیام به شرکتهای نفتی می‌دانند، تا بدینگونه موانع روانی تغییر و تحول قانون اساسی از سر راه برداشته شود. به نظر می‌رسد در شرایطی که برخی جناحها دولت خاتمی را درگیر ماجراهای زنجیره ای می‌کنند، خود مشغول تصمیم‌گیریهای بزرگی در عرصه استراتژیک می‌باشند.

## اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی<sup>۱</sup>

ناصر کاتوزیان

اشاره: نظر به جایگاه و اهمیت راهبردی قانون اساسی و چگونگی تفسیر اصول آن، نشریه چشم‌انداز ایران در فرصت‌های گوناگون به این موضوع پرداخته است؛ از جمله گفت‌وگوهای اختصاصی با دکتر ناصر کاتوزیان، آقای مهدی هادوی (نخستین دادستان تهران) و آیت‌الله منتظری پیرامون «جایگاه قانونی مجمع تشخیص مصلحت نظام» در شماره‌های ۷ و ۲۳ نشریه. این مقاله نیز با هدف‌های یادشده، به نقل از نشریه حقوق اساسی، تقدیم خوانندگان می‌گردد.

\*\*\*

### صلاحیت تفسیر؛ لازمه اجرای حکم

اصول منطقی حاکم بر تغییر قانون اساسی را به دو شکل می‌توان مطرح کرد: یکی به صورت واردشدن در اصول منطقی تفسیر از حیث الفاظ و اصول عملیه، چنان‌که در علم اصول مطرح است... اما این بحث قدیمی است و علاوه بر این، درددهای ما را هم بیان نمی‌کند. بنابراین، ما از اینجا آغاز می‌کنیم که تفسیر چیست؟ بعضی‌ها تصور می‌کنند که تفسیر به معنای تأویل و منحرف‌کردن است، اما این تصور اشتباه است و این‌گونه نیست، تفسیر یعنی تعیین معنای یک متن و قلمرو آن در مقام اجرا.

بعضی مسائل و قضایا روشن هستند و تنها باید مصداق اجرایی آن را معین کرد، مثلاً مجازات قتل عمد اعدام است یا ۱۸ سال، سن رشد است که در این موارد کبرای قیاس روشن است. چنان‌که در این مثال‌ها معانی قتل عمد مجازات، اعدام، سن رشد و ۱۸ سال مشخص است و تنها باید صغرای قیاس را یافت.

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۳۴، آبان و آذر ۱۳۸۴. این مقاله برگرفته از منبع زیر می‌باشد: نشریه حقوق اساسی، زمستان ۱۳۸۳، شماره ۳.

در غالب موارد، مفهوم نامعین و مبهم است. اما، ما در کبرای قیاس مشکل داریم و برای مفهوم شدن آن به احتجاج فکری و تأمل فکری نیازمندیم. مثلاً قانون می‌گوید: "تصرف، اماره مالکیت است." آیا تصرف فقط مادی است یا معنوی؟ آیا اماره تصرف محدود به جایی است که سابقه ملکیت معلوم نباشد یا در جایی که معلوم هست هم مدخلیت دارد؟

پس در این موارد باید کبرای قیاس مشخص شود و بعد به وضع صغرا پردازیم. جرم سیاسی مصداقی از این گروه این‌چنینی است که باید ببینیم جرم سیاسی یا جرم مطبوعاتی چیست؟ محاکم دادگستری کدامند؟ آیا دادگاه‌های انقلاب هم جزوی از محاکم دادگستری هستند؟... بعد از روشن شدن کبرای قیاس نوبت به صغرا می‌رسد، یعنی معین کنیم شخصی که جرم سیاسی منتسب به اوست آیا مرتکب جرم شده است یا خیر؟

با دقت بیشتر درمی‌یابیم که در مطالبی هم که در ابتدا گفته شد و کبرای قیاس در آنها روشن است، نیازمند تفسیر هستیم. مثلاً کسی که در قتل عمد قصد نتیجه نداشته است، ولی آلتی به کار برده که عموماً برای قتل به کار می‌رود یا شخصی که به دلیل بی‌مبالاتی آدم کشته آیا مجازات این افراد اعدام است؟ در این موارد چه باید کرد؟

بنابراین باید گفت در همه موارد اجرا، بالملازمه تفسیر انجام می‌شود و هرکسی که مجری قانون است، حق تفسیر دارد. شورای نگهبان تنها به سبب وظیفه‌ای که به عهده دارد این کار را می‌کند و قانون اساسی گل زرینی نیست که تنها بر سینه شورا زده شده باشد. پس چون اجرای هر قانون باید مسبوق به تفسیر آن قانون باشد، هر مجری می‌تواند تفسیر قانون کند؛ منتها هرچه این تفسیر وسیع‌تر و عام‌تر باشد اهمیت آن بیشتر است و شورای نگهبان هم به سبب وظیفه خاصش حق تفسیر یافته و این حق خاصیت نوعی پیدا کرده است، اما از این حق تفسیر برای شورای نگهبان افاده حصر نمی‌شود.

### اهمیت تفسیر قانون اساسی و اصول مستخرج از آن

قانون اساسی دارای اهمیت خاصی است. به همین خاطر باید تفسیر آن هم در مقایسه با تفسیر دیگر قوانین وجوه تمایزی داشته باشد. لذا شایسته است که اهمیت‌های خاص قانون اساسی را نسبت به دیگر قوانین در اصولی چند باز نماییم. این مطلب در شش محور گفتنی است:



۱- قانون اساسی تنظیم‌کننده روابط قوای سه‌گانه است. همچنین قانون اساسی مبین ارتباط حقوق و آزادی‌های مردم و تشکیل یک جامعه مدنی است. این مسئله بسیار مهم است، بخصوص در ارتباط با حقوق و آزادی‌های مردم، دولت‌ها که به‌طور معمول بعد از انقلاب‌ها برای جلب حمایت مردم، ندای حق و آزادی سر می‌دهند، مردم و حقوق ملت را در قانون اساسی به رسمیت می‌شناسند. ولی، بعد از استقرار و اخذ قدرت به‌طور کامل در جست‌وجوی راهی برای بازگشت به عقب و محدودکردن حقوقی که شناخته شده است می‌افتند. یکی از ابزارهایی که می‌تواند حقوق و آزادی‌های از دست رفته را دوباره در اختیار حکومت نهد، تفسیر قانون اساسی است که می‌تواند اساساً معنای قانون اساسی را عوض کند. یکی از دردهای ما این است که گاهی به‌نام تفسیر قانون اساسی محتوای آن تغییر می‌یابد و به این سبب بدعت در قانون اساسی بسیار مهم و شایسته توجه ویژه است. چرا که بدعت می‌تواند آن حقوق و آزادی‌ها را بگیرد و قانون اساسی را از راه اصلی خود خارج کند و متأسفانه باید این حقیقت را گفت که بسیاری از تفاسیری که شورای نگهبان تا به حال از قانون اساسی کرده است با انگیزه‌ای سیاسی بوده و این خارج کردن قانون اساسی از مسیر حقیقی آن است.

۲- قوانین دیگر قابلیت تغییر را به آسانی دارند، پس چندان احتیاجی به تفسیر آن نیست. اما قانون اساسی یک قانون ثابت است که تغییر آن بسیار دشوار است. بنابراین وقتی قانون ثابت شد، تطبیق آن با نیازهای جدید جامعه باید با تفسیر ایجاد شود و این موضوع نقش تفسیر را بسیار زیاد می‌کند. ممکن است در قانون عادی هم به‌نام تفسیر، بدعت دیگری گذاشته شود، اما توجه داریم که در مورد قانون عادی، خود قانونگذار است که تفسیر می‌کند و اگر بدعت گذاشته شود، مانند آن است که قانونگذار قانونی جدید وضع کرده است، اما در مقام تفسیر قانون اساسی، هیئتی دیگر است که می‌بایست از بدعت‌گذاری در تفسیر قانون اساسی جلوگیری کند. به همین جهت در مورد قانون اساسی، مفسر نباید مصلحت‌گرا باشد و تحمیل سلیقه فردی کند، چون بسیار گران تمام می‌شود. بلکه باید با کمال احتیاط، مقصود نویسندگان قانون اساسی را دریافته و آنها را بیان کند.

### شناخت هدف تفسیر

شناخت هیچ ماهیتی جز از راه شناخت هدف آن ممکن نیست. حکیمان آزادیخواه در سده‌های پیشین، قرارداد و فرضی را مبنای حکومت می‌ساختند تا از آن مرزی برای قدرت بسازند. امروز قانون‌اساسی که گاه به آن "میثاق ملی" یا "پیمان میان دولت و مردم" می‌گویند، نماد منطقی و خارجی همان قرارداد اجتماعی است. روزگاری مردم آزاد بودند. اما زور و عدم امنیت حاکم بود. این وضعیت، آنها را رنج می‌داد، پس برای ایجاد امنیت، بخشی از حقوق و آزادی‌های خود را به دولت اعطا کردند تا امنیت بیابند.

قانون‌اساسی نمود خارجی این قرارداد است. این قانون، پایه ضمانتی است برای حفظ حقوق و آزادی‌های مردم در برابر دولت، نه ضامن حفظ قدرت دولت در برابر مردم؛ چون مردم برای حفظ و استیفای حقوق و آزادی‌های خود در برابر دولت به قانون نیاز دارند.

برای این‌که بدانیم قانون‌اساسی چیست، باید هدف ایجاد آن را بشناسیم و حکمت وضع آن را تمیز دهیم. پس هر جا با ابهامی در قانون مواجهیم باید اصل را به طرفی بدهیم که حق و آزادی مردم در آنجا تأمین می‌شود؛ چون عمده قانون‌اساسی، اجرای حقوق و آزادی‌های مردم است. علمای اصول باید ببخشند که ما اصل تازه‌ای علاوه بر اصول چهارگانه ذکر می‌کنیم، اما آنها نیز خود گفته‌اند که این اصول استقرایی‌اند و ما نیز در اینجا اصل دیگری استقرا می‌کنیم و آن "اصل تقدم حفظ حقوق و آزادی‌های ملت است"، مگر خلاف آن ثابت شود. در یک کلام، اصل حمایت از حق مردم در مقابل قدرت است. بنابراین، شورای نگهبان در واقع شورای حفظ حقوق و آزادی‌های ملی است نه حفظ قدرت. ولی، آیا مثالی را به یاد دارید که شورا، قانونی را بدین‌عنوان به مجلس بازگردانده باشد. درحالی‌که قوانین این چنینی کم نیست؟

### اصول کلی مادی

در تفسیر قانون‌اساسی باید به قواعد مهم و الهام‌بخشی که در مقدمه یا فصول دیگر قانون‌اساسی آمده و به حقوق مردم اشاره شده توجه کرد. مقدمه قانون‌اساسی ادبیات نیست، از اصولی است که باید در تفسیر به آن توجه کرد.

حاکمیت الهی در لسان حکما برای این که نمود عینی و زمینی پیدا کند به دو نحو قابل انتقال است: ۱- به فرد ۲- به مردم. قانون اساسی ما نوع دوم را برگزیده است. حاکمیت از آن خداست و هم او این حاکمیت را به انسان واگذار کرده است. قانون اساسی مجموعه‌ای به هم پیوسته است. اگر اصلی را بدون اصول کلی تفسیر کنیم به بیراهه می‌رویم. باید به این اصول کلی دقت کرد، نباید از کلیات و اصول کلی که سایه بر سر دیگر عبارات و اصول قانون اساسی دارند غافل شد.

### حمل الفاظ بر معانی عرفی

ماده ۲۲۴ قانون مدنی می‌گوید: "الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه." این ماده ویژه قرارداد نیست، در تفسیر هم به کار می‌آید. می‌توان این قاعده را به عنوان یک قاعده کلی و معقول در نظر گرفت و در همه جا از آن استفاده کرد. نباید با الفاظ بازی کرد و قانون اساسی را از معبر اصلی خود خارج کرد. به عنوان مثال وقتی قانون اساسی حکم می‌کند که جرم سیاسی در دادگاه دادگستری باید با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود، دخالت هیئت منصفه یک مطلب متعارف است و در تمام دنیا پذیرفته شده است. حضور هیئت منصفه یعنی حضور در رأی و در سیر دادرسی. این که می‌گویند هیئت منصفه به عنوان مشاور است، تحریف اصل از متعارف است: می‌دانیم همه جا می‌توان از مشاور استفاده کرد و احتیاج به قانون ندارد. می‌گویند: هیئت منصفه شرعی نیست! سوال من این است که کدام کار شما شرعی است؟ مگر در شرع دادستان داشته‌ایم؟ رئیس قوه قضاییه داشته‌ایم یا دیوان عدالت اداری داشته‌ایم؟

همچنین در مورد آزادی باید پذیرفت که واژه آزادی، اگر بی‌قید و اشاره به موضوع آن به کار رود، به خودی خود دارای ابهام است. چون وقتی می‌گوییم "آزادی" فوراً پرسیده می‌شود آزادی از چه چیز؟ عده‌ای از روشنفکران خواسته‌اند از آزادی مفهوم عرفانی آن را ارائه کنند و آن را رهایی از شهوات و حکومت عقل بر نفس تعریف می‌کنند. این تعریف در محل خود خوب است. اما در انقلاب آیا مقصود مردم ما این بود؟ و منظور از آزادی در شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" همین بود؟ مفهوم عرفی آزادی چنین بود که ما زندانی سیاسی نداشته باشیم، اگر

دانشجو خواست حرفی بزند با لسان آزاد بتواند حرفش را بزند و کسی متعرض او نشود. به‌طور خلاصه آزادی از استبداد و استعمار بود.

### اهمیت تشریفات در حقوق مردمی

آخرین اصل اهمیت تشریفات در تفسیر قانون اساسی است. در حقوق عمومی، هر حق باید از تشریفات خاص خود اعمال شود، اگرچه در حقوق خصوصی این تشریفات کمتر شده است، مثلاً در حقوق مدنی، تشریفات معامله زیاد بود و مالکیت با تسلیم تحقق می‌یافت. در اسلام عقد تملیکی پذیرفته شد و می‌گفتند عقد باید با ایجاب و قبول و به صیغه ماضی گفته شود، ولی امروز کسی چنین عقیده‌ای ندارد و منشأ الزام، اراده است نه صورت بیان آن (ماده ۱۰ ق.م.ا)، در مورد حقوق عمومی مطلب به شکل دیگری است.

در این نظام، با مجموعه‌ای از فرض‌ها و مجازها مواجه هستیم. دموکراسی و حکومت مردمی برپایه گروهی فرض‌هاست، مثلاً می‌گویند قانون نماینده اراده ملی است، ولی آیا واقعاً چنین است؟ آیا همه قانون‌های مصوب مجلس ناشی از اراده ملی است؟ در مورد نماینده‌ای که با برتری یک رأی به مجلس راه پیدا کرده و طرح او با برتری یک رأی به تصویب می‌رسد، چگونه می‌توان قانونی را که به تصویب او رسیده است، مظهر اراده ملی شمرد؟ ما این فرض را می‌کنیم چون تنها راه حل است. پس این فرض‌ها باید با تشریفات خاص خود همراه باشد تا بتوان به آن فرض‌ها استناد کرد. اما نتیجه این حرف چیست؟ این که اصل ۴ که شورای نگهبان را مرجع تشخیص عدم مغایرت قانون‌های عادی با قانون اساسی و شرع معرفی می‌کند، به این معنی نیست که هر جا قانونی دید آن را ابطال کند. بلکه باید با تشریفات که در قانون پیش‌بینی شده آن را اعمال کرد. از حق ملت که بالاتر نیست، به ملت هم که حقوق داده‌اند، ذیل آن گفته شده که این حقوق با تشریفات است که در قانون پیش‌بینی شده است. پس مطابق این تشریفات، شورای نگهبان می‌تواند قانون را به مجلس بازگرداند، اما حق ابطال آن را ندارد.

حاکمیت ملی میراث کسی نیست؛ خوان بی‌دریغ هم نیست که هرکس در حد صلاحیت خود مشت بیشتری از آن را به جیب بریزد. ما اگر می‌خواهیم زندگی عادی و طبیعی داشته باشیم و با صلح در کنار هم زندگی کنیم باید به نحو مطلوب و در محدوده قانون از این حاکمیت استفاده کنیم.

## موارد عدم اجرا و نقض قانون اساسی<sup>۱</sup>

تشکیل "هیئت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی" با شروع دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ در نوع خود اقدامی بی نظیر در طول حیات جمهوری اسلامی بود. این هیئت از کارشناسان خبره علم حقوق و فارغ از گرایش‌های سیاسی روز تشکیل شد و تلاش فراوانی در جهت وظایف محوله انجام داد. مجموعه مکاتبات و نظریات حقوقی این هیئت با عنوان "وظیفه دشوار نظارت بر اجرای قانون اساسی" (۱) در روزهای پایانی دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی، با تلاش دکتر حسین مهرپور - رئیس هیئت - انتشار یافت. هر چند به نظر می‌رسد این اقدام کمی دیر صورت گرفت اما قابل تقدیر است. از جمله بخش‌هایی که در این مجموعه نظر خواننده را به خود جلب می‌کند بخش مهم فهرست "موارد عدم اجرا و نقض قانون اساسی" است. چشم‌انداز ایران به منظور پاسداشت قانون اساسی و احیای آن به درج این بخش اقدام می‌کند تا راهبرد مطرح شده در نشریه، یعنی توجه و استفاده از ظرفیت‌های موجود قانون اساسی را پیگیری کند.

در ابتدای این بخش آمده است: "گزارش موارد عدم اجرا یا نقض قانون اساسی برای تقدیم به مجلس شورای اسلامی تهیه و در آذر ماه ۱۳۷۸ تقدیم رئیس جمهور شد. رئیس جمهور در اجرای ماده ۱۶ قانون تعیین حدود و وظایف و اختیارات ریاست جمهوری مصوب سال ۱۳۶۵، در روزهای پایانی سال ۱۳۷۸ گزارش مزبور را با حذف بند مربوط به دادگاه ویژه (روحانیت) و شورای عالی انقلاب فرهنگی به مجلس پنجم تقدیم کرد که جهت رسیدگی به کمیسیون اصل ۹۰ مجلس ارجاع شد و بعدها در مجلس ششم در جلسه غیرعلنی مجلس قرائت

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۳۶، اسفند ۸۴ و فروردین ماه ۱۳۸۵.

گردید. نسخه کامل گزارش نیز از سوی رئیس‌جمهور خدمت مقام معظم رهبری تقدیم گردید که چندی بعد ایشان پاسخی مرقوم فرمودند. گزارش، پیوست‌های مفصل که در واقع مستندات گزارش بودند نیز داشت که لزومی به درج آنها در این مجموعه دیده نشد.

### موارد عدم اجرای قانون اساسی

در این قسمت اصولی از قانون اساسی که هنوز به مرحله اجرا درنیامده یا به‌طور کامل و صحیح اجرا نشده است مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- اصل ۱۶۸ قانون اساسی: طبق اصل مزبور: "رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت‌منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیئت‌منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون براساس موازین اسلامی معین می‌کند."

اجرای این اصل در ارتباط با جرم سیاسی هنوز عملی نشده و موجبات اجرای آن فراهم نگردیده است. یعنی هنوز قانونی که جرم سیاسی را وفق موازین اسلامی تعریف کند و ترکیب هیئت‌منصفه و حدود اختیارات آن را تعیین نماید تصویب نشده است.

طبق اصل ۱۵۸ قانون اساسی، "تهیه لوایح قضایی به عهده قوه قضاییه است و طبعاً تصویب آن با مجلس شورای اسلامی است و تا این قانون تصویب نشود، اصل ۱۶۸ در این قسمت جامه عمل به خود نخواهد پوشید. رئیس‌جمهوری بارها بر لزوم اجرای این اصل تأکید نموده و هیئت نظارت و پیگیری نیز جلساتی را به بحث پیرامون این موضوع پرداخته است. وزارت کشور نیز با تشکیل جلساتی نظر صاحب‌نظران را جمع‌آوری نموده و کمیسیون حقوق بشر اسلامی نیز پیش‌نویس تهیه کرده است و سرانجام قوه قضاییه در سال جاری لایحه تعریف جرم سیاسی و تشکیل هیئت‌منصفه را تهیه و به هیئت دولت تقدیم داشته است، لایحه مزبور هم‌اکنون در کمیسیون لوایح هیئت دولت در حال بررسی است که جهت تصویب به مجلس تقدیم گردد.

۲- اصل ۸ قانون اساسی: اصل مزبور با الهام از حکم اسلامی و آیه شریفه: "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

المُنْكَر...» (توبه: ۷۱)، امر به معروف و نهی از منکر را یک وظیفه همگانی و متقابل برای دولت نسبت به مردم و مردم به مردم و مردم نسبت به دولت به رسمیت شناخته است. ذیل این اصل مقرر شده: «... شرایط، حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند.» برای این که اصل فوق به درستی اجرا شود قانون عادی برای تعیین شرایط، حدود و کیفیت اجرای آن لازم است که تاکنون چنین قانونی تصویب نشده است. البته تشکیلاتی به نام «ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر» فعالیت دارد ولی قانون مصوب مجلس که حدود و نحوه فعالیت آن را مشخص کند در دست نیست و این خود مشکلاتی را ایجاد می‌کند. به علاوه این تشکیلات عملاً و در واقع یک وجه از اصل ۸ که همان اقدامات دولت و حکومت باشد را انجام می‌دهد و اجرای دو وجه دیگر آن بخصوص امر به معروف و نهی از منکر مردم نسبت به دولت، برنامه اجرایی ندارد.

۳- اصل ۳۰ قانون اساسی: در این اصل، دولت موظف شده است، وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد. در بند ۳ اصل سوم نیز: آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه، در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی، از وظایف دولت شمرده شده است. اصل سی‌ام قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی را موظف نموده به گونه‌ای برنامه‌ریزی و عمل نماید که آموزش و پرورش رایگان تا سطح متوسطه برای همه فراهم باشد، پرواضح است که این اصل نتوانسته به خوبی به مرحله اجرا درآید، زیرا از یک سو مدارس دولتی به عناوین مختلف و جوهی را از اولیای دانش‌آموزان دریافت می‌دارند و از سوی دیگر با تعمیم و گسترش مدارس غیرانتفاعی و گرفتن شهریه‌های زیاد، زمینه عملی شدن اصل ۳۰ و بند ۳ اصل سوم از میان برداشته شده است.

طبعاً گرفتاری‌ها و مشکلات مالی دولت در این سال‌ها، مانع تحقق این اصل قانون اساسی بوده ولی مسئله مهم، این است که برنامه‌ریزی و اقدامات دولت باید به سمت و سوی باشد که حداقل، اجرای تدریجی و روزافزون این اصل را نشان دهد.

همین معنی در مورد وظیفه دولت به فراهم کردن تربیت بدنی رایگان برای همه طبق بند ۳ اصل سوم قانون اساسی وجود دارد، طبق پاسخی که ریاست محترم سازمان تربیت بدنی به استعلام هیئت داده است (نامه شماره ۴۳۹۹/م/۱، مورخ ۷۸/۶/۱۴، پیوست شماره ۱) ضمن ابراز تمایل و اشتیاق برای اجرای کامل این بند از قانون اساسی از عدم اجرای آن و وجود مشکلات مالی دولت و نبودن قانون مصوب مجلس در زمینه تسهیل اجرای آن سخن رفته است.

۴- اصل ۱۵ قانون اساسی: طبق اصل ۱۵، "زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است... ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است." اجرای صحیح این اصل درخصوص تدریس زبان‌های محلی و قومی در مدارس مشهود نیست. پاسخ وزارت آموزش و پرورش، به استعلام هیئت در مورد اجرای این اصل، حکایت از این دارد که اجرای این اصل نیاز به سیاست‌گذاری شورای عالی انقلاب فرهنگی دارد و با دستور رئیس‌جمهور، آقای وزیر فرهنگ و آموزش عالی، مسئول تهیه طرحی با مشارکت دستگاه‌های ذیربط شده است تا طرح مزبور در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح و تصمیم لازم اتخاذ گردد (نامه شماره ۷۸/۷/۱۰، آموزش و پرورش، پیوست شماره ۲) تا این تاریخ اطلاعی از تهیه این طرح و اتخاذ تصمیم نسبت به آن در دست نیست.

۵- اصل ۲۹ قانون اساسی: طبق اصل ۲۹ قانون اساسی برخورداری از تأمین اجتماعی، از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کارافتادگی، بی‌سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به‌صورت بیمه و غیره حقی است همگانی و دولت مکلف است این مهم را برای یکایک افراد کشور تحقق بخشد، در اصل ۲۱ قانون اساسی نیز از جمله حمایت‌هایی که دولت مکلف شده است در جهت تأمین حقوق زنان به عمل آورد طبق بند ۴، ایجاد بیمه خاص بیوه‌گان و زنان سالخورده و بی‌سرپرست می‌باشد.

با وجود تلاش‌هایی که سازمان تأمین اجتماعی و نهادهایی چون سازمان بهزیستی و هلال‌احمر به عمل آورده‌اند، هنوز مفاد این دو اصل به‌درستی اجرا نشده و تأمین‌های اجتماعی لازم برای آحاد ملت فراهم نشده است. طبق توضیحاتی که



سازمان تأمین اجتماعی به استعلام هیئت در این خصوص داده است حدود نیمی از جمعیت ایران بویژه روستاییان از پوشش حمایت‌هایی چون بازنشستگی، بیمه بیکاری، از کارافتادگی و حتی خدمات بیمه‌های درمانی برخوردار نیستند، (نامه شماره ۴۶۵۰/۱۳۰۰، مورخ ۷۸/۸/۲، سازمان تأمین اجتماعی، پیوست شماره ۳) طبق اعلام سازمان تأمین اجتماعی، پیش‌نویس: "طرح نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی"، تهیه شده که در صورت تصویب و اجرا گامی در تحقق اجرای اصول مزبور خواهد بود.

۶- اصل ۱۰۱ قانون اساسی: اصل ۱۰۶ قانون اساسی، تشکیل شورایی به نام شورای عالی استان‌ها را پیش‌بینی کرده که مرکب از نمایندگان شوراهای استان‌ها بوده و در طریق تهیه برنامه‌های عمرانی و رفاهی استان‌ها و جلوگیری از تبعیض و نظارت بر اجرای هماهنگ برنامه‌ها فعالیت می‌نماید. این شورا تاکنون تشکیل نشده است. لازم به یادآوری است اصل ۱۰۰ قانون اساسی درخصوص تشکیل شوراهای شهر، بخش، روستاها و... نیز با وجود تصویب قوانین مربوط به آن سال‌ها به تأخیر افتاد، در اوایل سال گذشته، هیئت نیز طی نامه‌ای به وزارت کشور نسبت به اجرای این اصل تذکر داد (نامه شماره ۱۸۶-۷۷/م، مورخ ۷۸/۶/۲۸، پیوست شماره ۴) خوشبختانه اواخر سال گذشته انتخابات شوراهای شهر و روستا در سراسر کشور برگزار شد و این شوراها تشکیل شدند، ولی هنوز قسمتی از اصل ۱۰۰ در مورد تشکیل شورای استان و اصل ۱۰۲ راجع به تشکیل شورای عالی استان‌ها جامه عمل به خود نپوشیده است.

### موارد نقض قانون اساسی

در این بخش به اصولی از قانون اساسی که به نظر می‌رسد در عمل و اجرا نقض شده و برخلاف مفاد آنها تشکیلاتی ایجاد یا رویه‌های عملی‌ای به وجود آمده است اشاره می‌شود؛ اصول مشروحه زیر از جمله اصولی است که به نظر می‌رسد در عمل، مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته‌اند.

۱- اصل ۱۵۹ قانون اساسی: طبق اصل ۱۵۹: "...تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است." به حکم اصل ۳۶ قانون اساسی: "حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد." قانون نیز به

موجب اصول ۵۸ و ۵۹ قانون اساسی از طریق مجلس شورای اسلامی یا همه‌پرسی صورت می‌گیرد.

با این وصف:

الف - تشکیل دادگاه ویژه روحانیت که به‌عنوان یک نهاد قضایی تشکیل شده و محاکمه و صدور حکم در مورد قشری از افراد جامعه را به عهده دارد نقض اصل ۱۵۹ و نیز اصل ۳۶ قانون اساسی محسوب می‌شود. تفصیل مطلب در مورد مغایرت دادگاه مزبور با قانون اساسی در پیوست این گزارش آمده است (پیوست شماره ۵).

ب - دادگاه‌های ویژه اصل ۴۹ قانون اساسی؛ به موجب اصل ۴۹ قانون اساسی: "دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه‌کاری‌ها و معاملات دولتی، فروش زمین‌های موات و مباحات اصلی، دایرکردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد، این حکم باید با رسیدگی و ثبوت شرعی به‌وسیله دولت اجرا شود." برای اجرای این اصل در سال ۱۳۶۳ قانونی به‌نام قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت و در آن مقرر شد که شعبه یا شعبی از دادگاه انقلاب در مرکز استان یا شهرستان برای رسیدگی به این امور اختصاص داده شود به‌طور طبیعی رسیدگی به این امر در دادگاه انقلاب تابع شرایط و مقررات مربوط به دادگاه‌های عمومی و انقلاب بوده و احکام صادره می‌توانست حسب مورد قابل اعتراض در دادگاه‌های تجدیدنظر استان و یا دیوان عالی کشور باشد، ولی وضع فعلی رسیدگی به این امر که در پی فرمان مورخ ۱۳۶۸/۲/۶ مقام معظم رهبری و سؤال و جواب‌هایی که از ایشان به عمل آمده، وجود دارد به نظر ناقض اصل ۱۵۹ قانون اساسی می‌آید؛ زیرا طبق فرمان مزبور حجت‌الاسلام آقای نیری مأمور شده‌اند که شعب ویژه‌ای از دادگاه‌های انقلاب یا افراد واجد شرایط و صلاحیت را برای رسیدگی به این امر و صدور حکم، تعیین نمایند و احکام صادره پس از تأیید شخص ایشان قطعی و لازم‌الاجرا خواهد بود. تفصیل بیشتر این موضوع در پیوست این گزارش تقدیم می‌گردد. (پیوست شماره ۶)

۲- اصل ۵۸ قانون اساسی: طبق اصل ۵۸، اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است و به موجب اصل ۵۹ در بعضی از مسائل بسیار مهم، ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. در قانون اساسی پیش‌بینی شده که کمیسیون‌های داخلی مجلس در موارد ضرورت و به صورت موقت و آزمایشی و دولت در یک مورد خاص یعنی تصویب اساسنامه سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی با ارجاع مجلس می‌توانند وضع قانون نمایند. (اصل ۸۵) مجلس خبرگان نیز مقررات مربوط به انتخابات خبرگان و آیین‌نامه داخلی خود را می‌تواند تصویب کند (اصل ۱۰۸) طبق بند ۸ اصل ۱۱۰ مقام رهبری نیز می‌تواند برای حل معضل نظام که از طرق قانونی قابل رفع نباشد از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام تصمیماتی بگیرد و به مرحله اجرا گذارد. در قانون اساسی به نهاد دیگری اختیار وضع قانون و تصمیماتی که حکم قانون را داشته باشد، داده نشده است. بر این اساس تصمیماتی که شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌گیرد و آنها را همانند قانون لازم‌الاجرا و لازم‌الاجرا می‌شمارد چنان‌که در مصوبه شورا منتشره در شماره ۱۵۴۰۰-۱۵/۱۰/۱۳۷۶ روزنامه رسمی آمده است (مجموعه قوانین سال ۱۳۷۶، ص ۱۳۰۰، پیوست شماره ۷) تجاوز به قلمرو قوه مقننه و ناقض اصول ۵۸ و ۵۹ قانون اساسی به‌شمار می‌رود.

۳- اصل ۲۲ قانون اساسی: مطابق اصل ۲۲: "حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند." حق حیات و حرمت مسکن و زندگی شخصی و خصوصی افراد از جمله حقوق اساسی است که امروزه در زمره اصلی‌ترین مصادیق حقوق بشر به‌شمار می‌آید و قانون اساسی نیز حفظ و حرمت آن را لازم شمرده و تعرض به آنها را تنها با مجوز قانون و در مواردی که در قانون ذکر شده مجاز دانسته است. متأسفانه شکایات مختلفی که در طول این مدت به هیئت واصل شده حاکی از عدم توجه به این اصل و نقض آن می‌باشد، بارزترین نمونه مستند آن وقوع قتل‌های معروف به قتل‌های زنجیره‌ای در سال گذشته و حمله به کوی دانشگاه و ضرب و شتم دانشجویان و تخریب وسایل و محل مسکونی آنها در ۱۸ تیرماه سال جاری است که به وسیله بدنه‌ای از دستگاه حکومت صورت گرفت و به صورت آشکار اصل ۲۲ قانون اساسی مخصوصاً در ارتباط با جان، مال، مسکن و حیثیت برخی از

اشخاص و شهروندان نقض شد. البته رئیس‌جمهور به حکم وظیفه موضوع اصل ۱۱۳ قانون اساسی، اقدامات ممکن از قبیل موضع‌گیری و محکوم‌کردن و اصرار بر رسیدگی و پیگیری موضوع و تشکیل کمیته‌های حقیقت‌یاب به عمل آورد و هم اینک قوه قضاییه باید رسیدگی دقیق و عادلانه خود را دنبال نماید و با قضاوت عادلانه خود گامی محکم در طریق جبران تبعات مربوط به نقض این اصل قانون اساسی و پیشگیری از وقوع حوادثی مشابه آن انجام دهد.

۴- اصل ۲۳ قانون اساسی: به موجب اصل ۲۳: "تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد." مطابق این اصل قانون اساسی، اولاً نباید در مقام کشف و به دست آوردن عقاید کسی برآمد، ثانیاً در صورت پی بردن به عقاید شخصی اعم از عقاید سیاسی و مذهبی نباید وی را مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد، مقتضای این اصل باید این باشد که اگر به صرف ابراز عقیده از سوی شخصی، نوع عقیده او معلوم شد، نباید از این جهت مورد تعرض و مؤاخذه قرار گیرد. البته نشر و تبلیغ عقیده می‌تواند حکم دیگری داشته باشد، از سوی دیگر، مقتضای اطلاق این اصل و عدم ذکر قید استثنایی مگر به حکم قانون، مبین این معنی است که حتی قانون نمی‌تواند تفتیش عقیده را مجاز و یا برای داشتن عقیده خاصی مجازات و تعرضاتی وضع کند. به نظر می‌رسد این اصل نیز در مواردی نقض شده و می‌شود، اولاً مواردی وجود دارد که شخص را به خاطر تغییر عقیده و ارتداد به استناد فتاوی معتبر به اعدام محکوم کرده‌اند. نمونه‌هایی از آن در دادگستری یزد و بابل موجود است و در مواردی افرادی به خاطر داشتن عقیده خاصی اموالشان مصادره شده، نمونه آن را در پرونده‌های دادگاه انقلاب و دادگاه اصل ۴۹ می‌توان دید. (پیوست شماره ۸)

ثانیاً طبق مصوبه مورخ ۱۳۶۹/۱۲/۱۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی به صرف احراز بهایی بودن شخصی، از ورود او به دانشگاه جلوگیری می‌شود و اگر وارد شده اخراج می‌شود. همچنین به صرف ابراز بهایی بودن از استخدام ممنوع است. (پیوست شماره ۹)

ثالثاً: گزارش‌ها و شکواییه‌های مختلف حکایت از این دارد که در مواقع استخدام و اشتغال و مصاحبه‌ها حتی در مورد کاندیداهای نمایندگی مجلس، سؤال‌های

گوناگونی از داوطلبان می‌شود که نوع عقیده و گرایش سیاسی آنها به دست آید که البته در حال حاضر مستند مکتوب آن در دست نیست.

۵- اصل ۲۸ قانون اساسی: به موجب اصل ۲۸: "هرکس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند..."  
در این اصل قانون اساسی، اصل بر آزادی انتخاب شغل برای هرکس بدون توجه به هرگونه تعلق و وابستگی او قرار داده شده است. محدودیت مربوط به انتخاب شغل در این اصل به سه مورد منحصر شده است، مخالفت با اسلام، مخالفت با مصالح عمومی و تعارض به حقوق دیگران. در برخی از موارد محدودیت‌ها و محرومیت‌های شغلی برای افراد ایجاد می‌شود که داخل در محدودیت‌های سه‌گانه فوق‌الذکر نیست و در نتیجه خلاف قانون اساسی می‌شود، به غیر از نمونه‌های عملی که طبق شکایات واصله از برخی فرق غیرمسلمان وجود دارد، مشاغلی که به طور مطلق احراز آن منوط به داشتن دین اسلام یا یکی از ادیان رسمی کشور است در این چارچوب قرار می‌گیرند و نمونه نهادینه آن ماده ۱۲ آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۰ قانون سازمان دامپزشکی کشور مصوب سال ۱۳۷۳ هیئت‌وزیران است که شرط صدور پروانه اشتغال به دامپزشکی را متدین بودن به یکی از ادیان رسمی کشور دانسته است. (پیوست ۱۰)

۶- اصل ۳۲ قانون اساسی: اصل ۳۲ بخش مهمی از روند صحیح دادرسی را در مورد متهمین بیان می‌کند. به موجب این اصل: "هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد، متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود."

پیدااست هدف از بیان مقررات و ضوابط مندرج در این اصل، این است که حتی‌الامکان بی‌جهت آزادی کسی محدود نشود و شخصی بدون ترتیبات قانونی دستگیر و زندانی نگردد و رسماً و صریحاً از اتهامات خود مطلع شود تا بتواند از خویشتن دفاع نماید؛ طی شکایات و اعلاماتی که به این هیئت رسیده ملاحظه

می‌شود مفاد این اصل در مواردی نقض می‌شود گاه افرادی مدت‌ها در بازداشتگاه نیروی انتظامی به سر می‌برند (پیوست شماره ۱۱) همچنین قرارهای تأمین نامتناسب با موضوع اتهام صادر می‌شود که شخص ناگزیر زندانی می‌گردد مانند قرارهای وثیقه سنگین چندمیلیون تومانی برای برخی ارباب مطبوعات که در این اواخر صادر شده و از سوی هیئت به فوه قضاییه نیز تذکر داده شده است (پیوست شماره ۱۲). بازداشت‌های انفرادی و ممنوع‌الملاقات برای مدت طولانی دو ماه و سه ماه که مخصوصاً در جریان رسیدگی به پرونده مدیران شهرداری تهران دیده شد و نیز در بازدید برخی از اعضای هیئت در سال گذشته از زندان توحید مشاهده و گزارش آن به ریاست محترم جمهوری داده شد، همه این ترتیبات به نوعی نقض اصل ۳۲ قانون اساسی به حساب می‌آید که باید نیروی انتظامی و دستگاه قضایی بذل توجه بیشتری به این موضوع بنمایند.

۷- اصول ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی: طبق اصل ۳۸ قانون اساسی: "هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است..."

و به حکم اصل ۳۹: "هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است."

شکایات و گزارشات متعددی حاکی از اعمال شکنجه و فشار جسمی و روانی برای گرفتن اقرار و یا دادن شهادت به هیئت واصل شده، برخی از افراد در هیئت حضور یافته و از ضرب و شتم و بدرفتاری و انواع توهین که به آنها رفته سخن گفتند، گوشه‌ای از این نوع رفتارها در جریان پرونده مدیران شهرداری تهران مشخص شد که براساس آن با خواست ریاست جمهوری پرونده به مرجع قضایی (سازمان قضایی نیروهای مسلح) ارجاع شد و رسیدگی قضایی صورت گرفت. در بعضی از موارد شکنجه و ضرب و شتم منجر به آسیب دیدگی شخص و گاهی منتهی به قتل شده و مواردی پرونده تشکیل و حکم محکومیتی نیز برای آمرین و مباشرین شکنجه صادر شده است، (نمونه دستورات و حکم صادره پیوست است، پیوست شماره ۱۳). در بسیاری از موارد هم یا شکنجه‌شدگان جرأت نکردند کتباً

شکایت خود را تقدیم دارند و یا نتوانستند صحت اظهارات خود را اثبات کنند ولی در مجموع از نحوه اظهارات آنها و از برخی نمونه‌های مسلم و ثابت شده قدر متیقنی از وجود آزار و بدرفتاری و شکنجه نسبت به متهمین به دست می‌آید. گفته می‌شود این اواخر و از سال گذشته به این طرف تغییر وضعی ایجاد شده و رفتارها بهبود یافته است. ولی مسئله نیاز به بررسی و پیگیری بیشتر دارد، حساسیت و توجه و نظارت درست قوه قضاییه و آموزش و افزایش مهارت علمی بازجویی و لغو پدیده معروف به گرفتن حکم تعزیر برای متهمان که در واقع گرفتن نوعی مجوز قانونی و شرعی برای شکنجه است، می‌تواند کمک مؤثری، به پایان‌دادن یا حداقل کم‌کردن این عمل زشت و ناقض قانون اساسی باشد.

۸- اصل ۱۶۸ قانون اساسی: ”به غیر از عدم اجرای اصل ۱۶۸ در قسمت مربوط به جرم سیاسی، آن قسمت از اصل ۱۶۸ نیز که مربوط به جرایم مطبوعاتی می‌شود، گاه در عمل نقض می‌گردد. با این که طبق اصل ۱۶۸ رسیدگی به جرایم مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد و عنوان محاکم دادگستری با توجه به سابقه، ظهور در داگاه‌های عمومی دادگستری دارد ولی در عمل دیده شد که دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت نیز در این زمینه مداخله نموده و به تعطیلی روزنامه یا لغو پروانه آن و یا تعیین مجازات برای مسئولین آن اقدام کرده‌اند که در موقع خود تذکراتی از سوی هیئت داده شده است. (پیوست شماره ۱۴)

#### پی‌نوشت:

(۱) وظیفه دشوار نظارت و اجرای قانون اساسی، دکتر حسین مهرپور، نشر ثالث، چاپ اول. ۱۳۸۴.

## احیای حاکمیت قانون<sup>۱</sup>

سخنرانی الگور (Al Gore) در تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۶ (۲۶ دی ماه ۱۳۸۴)

برگردان: چشم‌انداز ایران

اشاره: در جوامعی که قانون‌اساسی و قانون‌گرایی نهادینه شده است و اربابان زر و زور و تزویر، که اصولاً هیچ قانونی را بر نمی‌تابند، نمی‌توانند نسبت به قوانین، دشمنی آشکار خود را عیان سازند، به ترفند "ابزار - قانونی" متوسل می‌شوند و سرکوب‌های خود را از این راه توجیه می‌کنند.

در مقاله حاضر، آقای الگور، معاون رئیس‌جمهور کلینتون، این پدیده "ابزار-قانونی" را به دقت شکافته و با شهامتی قابل ستایش و با عبور از معادله ترس، فریاد برآورده است.

از همین رو، به‌منظور بهره‌برداری از این تجربه پرهزینه جهانی، به برگردان این مقاله همت گماشته‌ایم. باشد که در صدمین سال انقلاب مشروطیت، مردم کشورهای فارسی‌زبانی که قانون‌گرایی در آنها نهادینه شده است، با پاسداری از قانون‌اساسی و عبور از معادله ترس از بروز پدیده "ابزار-قانونی" جلوگیری نمایند.

\*\*\*

آقای بار که نماینده کنگره است و ما در طول سال‌ها در موارد متعددی با هم اختلاف نظر داشته‌ایم، ولی امروز ما هر دو با هزاران تن از هموطنانمان - از دموکرات یا جمهوری‌خواه- گرد هم آمده‌ایم تا نگرانی مشترک خود را نسبت به

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دوماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۳۷، اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۸۵. منبع:  
<http://www.libertycoalition.net/gore-speech>



این‌که قانون اساسی آمریکا در معرض خطر بزرگی است بیان کنیم. ما با وجود تفاوت‌های ایدئولوژیکی و سیاسی بر سر این نکته به شدت توافق داریم که ارزش‌های گران‌بهای آمریکا توسط ادعاهای بی‌سابقه دولت مبنی بر ضرورت گسترش نفس‌گیر قدرت اجرایی در معرض خطر جدی قرار گرفته است. درحالی‌که سال جدید را آغاز می‌کنیم، معلوم شده که شاخه اجرایی دولت در موارد بسیار به شنود مکالمه‌های شهروندان آمریکایی اقدام کرده و به‌طور بی‌شرمانه‌ای بدون توجه به قانون مسلمی که توسط کنگره به منظور جلوگیری از چنین سوء استفاده‌هایی تصویب شده، اظهار کرده که دارای حق یکجانبه برای ادامه این کار است.

بسیار ضروری است که احترام به حاکمیت قانون بار دیگر احیا شود. بنابر این، بسیاری از ما در تالار قانون اساسی حضور یافته‌ایم تا زنگ خطر را به صدا در بیاوریم و از هموطنان خود بخواهیم تا با کنار گذاشتن اختلافات حزبی، در تقاضای دفاع از قانون اساسی و حفظ آن به ما بپیوندند.

مناسب است که چنین درخواستی را در روزی انجام دهیم که ملت ما آن را برای گرامیداشت زندگی و میراث دکتر مارتین لوتر کینگ اختصاص داده است، دکتر مارتین لوتر کینگ، آمریکا را به چالشی کشید تا بتواند به ارزش‌های کهنمان حیات جدیدی ببخشد.

در این روز خاصی که به مارتین لوتر کینگ اختصاص دارد، به ویژه مهم است به خاطر بیاوریم که وی مکالمات خود وی در چند سال آخر زندگی‌اش به صورت غیر قانونی شنود می‌شد و او تنها یک نمونه از صدها هزار نفر آمریکایی بود که در طول این دوره ارتباطات خصوصیشان توسط دولت آمریکا مورد تجاوز قرار می‌گرفت.

اف بی آی به طور خصوصی کینگ را "خطرناک‌ترین و مؤثرترین رهبر سیاه پوست در کشور" خواند و عهد کرد که "او را از جایگاهش به زیر بکشد." دولت حتی تلاش کرد زندگی خانوادگی او را به هم بزند و او را با تهدید وادار به خودکشی کند. این تلاش‌ها ادامه پیدا کرد تا این‌که دکتر کینگ کشته شد. کشف این‌که اف بی آی به منظور نفوذ به فعالیت‌های درونی مجمع رهبری مسیحیان جنوبی و نیز آگاهی یافتن از خصوصی‌ترین جزئیات زندگی دکتر کینگ، یک رشته

عملیات گسترده و مستمر مراقبتی الکترونیکی را هدایت می‌کرد، کنگره را متقاعد کرد تا محدودیت‌هایی را در خصوص شنود اعمال کند.

نتیجه اقدام کنگره تصویب قانون اطلاعات و مراقبت خارجی ( Foreign Intelligence (and Surveillance Act) FISA) بود. این قانون صریحاً به منظور کسب اطمینان از این امر تصویب شد که برای انجام مراقبت اطلاعاتی خارجی نخست حکم تأییدیه یک قاضی بی طرف به منظور تأیید وجود دلایل کافی برای مراقبت اخذ می‌شود. من در دوره اول نمایندگی‌ام در کنگره به آن قانون رأی دادم و این سیستم تقریباً به مدت سی سال ثابت کرده است که ابزار عملی و گرانبهایی را برای تأمین سطح مناسبی از حفاظت شهروندان عادی در اختیار می‌گذارد و در عین حال اجازه تداوم مراقبت خارجی را می‌دهد.

با وجود این، درست یک ماه پیش، مردم آمریکا با خبر تکان دهنده‌ای از خواب بیدار شدند. خبر این بود که قوه مجریه با وجود این قانون تثبیت شده مدت چهار سال است که به صورت سری و گسترده‌ای از مکالمات تلفنی، ایمیل‌ها و دیگر ارتباطات اینترنتی در آمریکا شنود می‌کند. نیویورک تایمز گزارش داد که رئیس جمهور تصمیم گرفته تا این برنامه پر حجم شنود را بدون متوسل شدن به حکم تحقیق یا هر قانون جدید دیگری که چنین عملیات اطلاعاتی داخلی را مجاز می‌کند به اجرا بگذارد.

در طی دوره‌ای که هنوز این شنودها لو نرفته بود، رئیس جمهور بارها کوشیده بود تا به آمریکایی‌ها اطمینان بدهد که البته برای هرگونه جاسوسی دولت در مورد شهروندان آمریکایی، اجازه قضایی لازم است و این‌که البته این حفاظت قانونی هنوز جای خود باقی است.

اما به طور شگفت‌انگیزی بیانات آرامش بخش رئیس جمهور در نهایت دروغ از آب در آمد. به علاوه، به محض این‌که این برنامه شنود توسط مطبوعات افشا شد، رئیس جمهور بوش نه تنها آن گزارش‌ها را تأیید کرد، بلکه اظهار داشت که هیچ قصدی برای پایان دادن به این تجاوزات بی‌شمار به زندگی خصوصی مردم ندارد.

در حال حاضر، ما هنوز چیزهای بیشتری باید درباره کنترل‌های داخلی National Security Agency (NSA) یاد بگیریم. البته این نکته را می‌دانیم که از شنودهای فراگیر این نتیجه حاصل می‌شود که رئیس جمهور آمریکا به طور مکرر و مداوم قانون را نقض کرده است.

رئیس جمهوری که قانون را می‌شکند، تهدیدی برای ساختار دولت ماست. پدران ما که آمریکا را پایه گذاری کردند به صورت تزلزل‌ناپذیری به این نکته توجه داشتند که یک دولت مبتنی بر قانون را پایه گذاری می‌کنند، نه یک دولت مبتنی بر اشخاص. در حقیقت آنها متوجه این مطلب بودند که ساختار دولتی که آنها در قانون اساسی ما - نظام مبتنی بر توازن قوا - پایه گذاری کرده‌اند، با این هدف محوری طراحی شده است که دولت از طریق حاکمیت قانون حکومت می‌کند. چنانچه جان آدامز گفته است: "قوه مجریه هرگز نباید قدرت‌های مقننه و قضایی و هر دو را اعمال کند تا بدین وسیله دولت بر پایه قوانین حکومت کند نه افراد."

یک مقام اجرایی که مغرورانه این اجازه را به خودش می‌دهد که دستورات مصوب مشروع کنگره را نادیده گیرد یا فارغ از کنترل قضایی عمل کند به تهدید جدی‌ای تبدیل می‌شود که بنیانگذاران، درصدد خنثی کردن آن در قانون اساسی بودند. به عبارت دیگر، یک مقام اجرایی با قدرت همه جانبه یادآور پادشاهانی است که بنیانگذاران، خود را از آن رها کرده بودند. به قول جیمز مدیسون که می‌گوید: "تجمع همه قدرت‌ها، قانونگذاری، اجرایی و قضایی خواه در دست یک فرد، یا یک عده، یا بسیاری و خواه وراثتی باشد یا خود گماشته یا انتخابی، با انصاف تمام می‌توان گفت که همان حکومت استبدادی است." "توماس پین در رساله‌اش به نام "عقل سلیم" که جرعه انقلاب آمریکا را زد، حکومت جایگزین آمریکا را به اجمال توصیف کرده است. او در اینجا گفته است که ما تصمیم گرفته‌ایم مطمئن شویم که "قانون پادشاه است."

تبعیت هوشیارانه از حاکمیت قانون، دموکراسی و آمریکا را قوام می‌بخشد. این امر به وجود آورنده این اطمینان است که آنهایی که بر ما حکومت می‌کنند در چارچوب ساختار قانون اساسی مان عمل می‌کنند و به این معنی است که نهادهای دموکراتیک ما نقش ضروری خود را در شکل دادن به سیاست‌ها و تعیین کردن مسیر ملت ما بازی می‌کنند. به این معنی که در نهایت مردم این کشور خودشان مسیر خود را تعیین می‌کنند و نه اینکه دولتمردان اجرایی پشت پرده و بدون محدودیت عمل کنند.

حاکمیت قانون با مطمئن کردن این‌که تصمیمات از طریق فرایندهای حکومتی که برای اصلاح سیاست‌ها طراحی شده‌اند مورد امتحان و مطالعه قرار می‌گیرند و بازنگری و بررسی می‌شوند ما را قوی‌تر می‌سازد و آگاهی از اینکه تصمیمات مورد

بررسی قرار خواهند گرفت از دادن وعده‌های فوق طاقت جلوگیری می‌کند و مانع از یکپارچه شدن قدرت می‌شود.

تعهد به شفافیت، صداقت و پاسخگویی همچنین کمک می‌کند تا کشور ما از بسیاری از اشتباهات جدی اجتناب کند. برای مثال ما از اسناد محرمانه‌ای که اخیراً غیر محرمانه شده‌اند با خبر شدیم که قطعنامه خلیج تونکین که مجوز جنگ غم انگیز ویتنام را صادر کرد، در واقع بر اطلاعات غلط استوار بوده است. اکنون با گذشت ۳۸ سال باز هم شاهد هستیم که تصمیم کنگره برای صدور مجوز جنگ عراق بر اطلاعات غلط استوار بود. اگر حقیقت را می‌دانستیم و از این دو اشتباه مهلک در تاریخ خود اجتناب می‌کردیم، اکنون آمریکا وضعیت بسیار بهتری داشت. پیروی از حاکمیت قانون ما را ایمن‌تر می‌سازد، نه آسیب پذیرتر.

رئیس جمهور و من روی یک چیز توافق داریم؛ تهدید تروریسم بسیار واقعی است. ساده بگویم، شکی نیست که ما همچنان با چالش‌های جدیدی در دوره پس از حمله ۱۱ سپتامبر مواجه هستیم و این که ما باید در حفاظت هموطنانمان از آسیب‌ها هشیاری دائمی داشته باشیم.

اختلاف ما [با بوش] در اینجاست که می‌گویند مجبوریم قانون را بشکنیم یا به منظور حمایت آمریکایی‌ها در برابر تروریسم، نظام حکومتی خود را قربانی کنیم. در حقیقت انجام چنین کارهایی ما را ضعیف‌تر و آسیب پذیرتر می‌کند. حاکمیت قانون هرگاه که مورد تجاوز قرار گیرد، به خطر می‌افتد. بی‌قانونی نیز اگر متوقف نشود، هر چه بیشتر رشد می‌کند. هر چه قدرت قوه مجریه افزایش یابد، ایفای وظایف قوای دیگر دشوارتر می‌گردد. وقتی قوه مجریه خارج از وظیفه مقرر قانونی خود عمل کند و قادر به کنترل دستیابی به اطلاعاتی باشد که فعالیت‌های او را در معرض عموم قرار می‌دهد، نظارت و کنترل دیگر قوا بر آن هر چه بیشتر دشوار می‌شود. وقتی اقتدار (این دو قوه) از بین رفت، خود دموکراسی تهدید می‌شود و ما دولت اشخاص می‌شویم نه دولت قوانین.

اطرافیان رئیس جمهور حرف‌هایی در مورد قوانین آمریکا گفته‌اند. دادستان کل آشکارا تأیید کرده است که "نوع مراقبتی" که اکنون می‌دانیم آنها انجام داده‌اند نیاز به دستور دادگاه دارد، مگر این که از سوی قانون مجاز شده باشد. قانون تجسس اطلاعاتی خارجی آشکارا آنچه را که NSA در حال انجام آن بوده است مجاز نمی‌شمارد و هیچ کس نه در داخل دولت و نه در بیرون آن ادعای چنین چیزی را

ندارد. به‌طور شگفت‌انگیزی دولت در عوض ادعا می‌کند زمانی که کنگره به نفع استفاده از زور علیه کسانی که در ۱۱ سپتامبر به ما حمله کردند، رأی داد، تجسس به صورت تلویحی مجاز شمرده شد.

این بحث به‌هیچ‌وجه باورکردنی نیست، زیرا بدون گذر از ظرافت‌های قانونی، این استدلال با شماری حقایق خجالت‌آوری روبه‌روست. نخست، اعتراف دیگری از سوی دادستان مبنی بر این‌که: او تصدیق می‌کند که دولت می‌دانست که قانون فعلی پروژه NSA را منع کرده و نیز می‌دانست که آنها با بعضی از اعضای کنگره درباره تغییر قانون مشورت کرده‌اند. آقای گونزالس اظهار می‌کند که به آنها گفته شده بود که این کار احتمالاً ممکن نخواهد بود. به این ترتیب، اکنون آنها چگونه استدلال می‌کنند که اختیار استفاده از نیروی نظامی به گونه‌ای تلویحی مجوز تجسس را نیز صادر کرده است؟ دوم، وقتی که این صدور اختیار مورد بحث قرار می‌گرفت، دولت در واقع در صدد برآمد تا زبانی در آن به کار برده شود که اجازه استفاده از نیروی نظامی در داخل را نیز صادر کند، ولی کنگره با آن موافقت نکرد. سناتور تد استیونز و نماینده مجلس جیم مک‌گاورن به همراه دیگران، در طی بحث صدور اختیار اظهاراتی کردند که مضمون آن آشکارا کاربرد این اختیار در امور داخلی را رد می‌کرد.

هنگام تصویب (Actorization for the Use of Military Force) AUMF، وقتی که رئیس‌جمهور بوش نتوانست کنگره را به دادن تمام اختیارات مورد نظرش متقاعد کند، به هر طریق ممکن، به‌طور مخفیانه این قدرت را به‌دست آورد، گویی صدور مجوز از سوی کنگره یک زحمت بی‌فایده است. چنان‌که قاضی فرانکفورتر زمانی نوشت: "چنین آشکارا اقتدار قانونی را از یک مرجع دریغ داشتن صرفاً به معنی بی‌احترامی به اراده آشکار کنگره در یک مورد خاص نیست، بلکه به معنی بی‌احترامی به تمام فرایند قانون‌گذاری و تقسیم قانونی اقتدار میان رئیس‌جمهور و کنگره است."

همین بی‌حرمتی به قانون اساسی آمریکاست که جمهوری ما را به مرز یک قانون شکنی خطرناک در بنیان قانون اساسی رسانده است. همچنین بی‌احترامی نهفته در این تخطی‌های گسترده و آشکار از قانون، بخشی از الگوی بزرگ‌تر لایقیدی آشکار به قانون اساسی است که میلیون‌ها آمریکایی را در هر دو حزب سیاسی به شدت به زحمت می‌اندازد.

برای مثال، رئیس جمهور همچنین اظهار کرده است که او پیشاپیش دارای یک قدرت ذاتی ناشناخته‌ای برای دستگیری و زندانی کردن هر شهروند آمریکایی است که وی به تنهایی او را تهدیدی برای ملت‌مان تلقی می‌کند و این‌که، شخص زندانی شده بدون توجه به تابعیت آمریکایی او، هیچ حقی برای گفت‌وگو با یک وکیل را ندارد هر چند بخواهد اعتراض کند که رئیس جمهور یا منصوبانش مرتکب اشتباه شده و فردی را به جای دیگری زندانی کرده‌اند. رئیس جمهور ادعا می‌کند که می‌تواند شهروندان آمریکایی را برای مدت نامحدودی بدون در اختیار داشتن حکم دستگیری زندانی کند، بی‌آن‌که به آنها متذکر شود که اتهامشان چیست و یا زندانی شدن آنها را به اطلاع خانواده‌هایشان برساند.

در همین حال، شاخه اجرایی ادعا کرده است که دارای یک اقتدار ناشناخته قبلی است که به او اجازه می‌دهد با زندانیان تحت اختیار خودش بدرفتاری کند. این بدرفتاری به شیوه‌هایی صورت می‌گیرد که آشکارا شکنجه محسوب می‌شود و از الگویی پیروی می‌کند که اکنون در مراکز آمریکایی واقع در چندین کشور در سراسر جهان ثبت شده است.

بنابر گزارش‌ها، بیش از ۱۰۰ نفر از این زندانیان زیر شکنجه بازجویان قوه مجریه جان خود را از دست داده‌اند و تعداد بیشتری نیز شکنجه و تحقیر شده‌اند. در زندان بدنام ابوغریب، بازجویانی که الگوی شکنجه را ثبت کرده‌اند، تخمین زده‌اند که بیش از ۹۰ درصد قربانیان از هر اتهامی مبرا بوده‌اند.

این اعمال قدرت شرم‌آور، یک سری اصولی را که ملت ما از زمان ژنرال جورج واشینگتن رعایت کرده است زیر پا می‌گذارد. جورج واشینگتن این اصول را برای اولین بار در طی جنگ انقلابی ما صریحاً اعلام کرد و از آن زمان تاکنون تمام رؤسای جمهور آن را رعایت کرده‌اند. این‌گونه اعمال، نه تنها تخطی از قوانین منع شکنجه کشورمان است، بلکه تجاوز به قرارداد ژنو و عهدنامه‌های بین‌المللی علیه شکنجه نیز می‌باشد.

رئیس جمهور همچنین ادعا کرده است که او مجوز آدم ربایی در کشورهای خارجی و تحویل آنها برای زندانی شدن و بازجویی توسط رژیم‌های استبدادی به نمایندگی از کشور ما را دارد؛ رژیم‌هایی که به خاطر وحشیانه بودن فنون شکنجه شان رسوا هستند. برخی از هم‌پیمانان سستی ما از این اعمال جدید از جانب ملت ما تکان خورده‌اند. سفیر انگلیس در ازبکستان - یکی از کشورهای که در زمینه

شکنجه در زندان‌هایش بدنام‌ترین است - در گزارش‌های خود شکایتی را درباره بی‌احساسی و قساوت رفتارهای جدید آمریکا خطاب به وزارت کشور دولت متبوع خود ثبت کرده و نوشته است: "این قبیل اقدامات بی فایده است. ما داریم نفس خود را برای کف روی آب می‌فروشیم. در واقع، این کار مسلماً زیان‌بخش است."

آیا واقعاً این درست است که مطابق قانون اساسی ما هر رئیس جمهوری از چنین اختیاراتی برخوردار است؟ اگر جواب "آری" است، پس طبق نظریه‌ای که این گونه اعمال با توسل به آن صورت می‌گیرد، آیا هیچ کاری هست که بتوان گفت انجام آن ممنوع است؟

اگر رئیس‌جمهور برای شنود، زندانی کردن شهروندان از جانب خود، آدم‌ربایی و شکنجه، دارای اختیار ذاتی است، پس او چه کارهایی را نمی‌تواند انجام دهد؟ رئیس دانشکده حقوق دانشگاه ییل، هارولد گُه، بعد از تجزیه و تحلیل ادعاهای شاخه اجرایی در خصوص این قدرت‌های سابقاً نامأنوس چنین گفته است: اگر رئیس‌جمهور قدرتی در حد قدرت یک فرمانده کل قوا برای ارتکاب شکنجه دارد، در این صورت او قدرت ارتکاب قتل عام، تجویز برده داری، ترویج تبعیض نژادی و تجویز اعدام بدون محاکمه را نیز خواهد داشت.

این حقیقت عمیقاً آزار دهنده است که تدابیر امنیتی عادی ما تاکنون در محدود کردن این گسترش بی‌سابقه قدرت اجرایی شکست خورده است. این ناکامی تا حدودی به خاطر این واقعیت است که شاخه اجرایی از یک راهبرد جزمی ایجاد ابهام، به تأخیر انداختن و دریغ کردن اطلاعات پیروی کرده است، امری که در ظاهر ثمربخش به نظر می‌رسد، ولی در واقع چنین نیست و بر عکس نوعی تبلیغ به منظور بی‌ثمر گذاشتن تلاش‌های شاخه‌های قانونگذاری و قضایی برای احیای توازن قانون اساسی ماست. برای مثال، رئیس‌جمهور بعد از وانمود کردن پشتیبانی از طرح قانونی توقف ادامه شکنجه که توسط جان مک کین حمایت می‌شد، در هنگام امضای لایحه اعلام کرد که حق رعایت نکردن آن را برای خود محفوظ می‌داند.

به طرز مشابه، شاخه اجرایی ادعا کرده که می‌تواند شهروندان آمریکایی را به صورت یکجانبه و بدون دادن حق دسترسی به تجدیدنظر در هر دادگاهی زندانی کند. دیوان عالی کشور مخالفت کرد، ولی رئیس‌جمهور اقدام به یک سری

مانورهای حقوقی کرد که به منظور جلوگیری دادگاه از افزودن محتویات معنادار به حقوق شهروندانش طراحی شده بود.

یک حقوق‌دان محافظه‌کار متخصص در دایره چهارم دادگاه تجدیدنظر (The fourth Circuit Court of Appeals) نوشت که به نظر می‌رسد رفتار شاخه اجرایی با یک چنین موردی مستلزم "ترک ناگهانی اصل کاهش قابل توجه اعتبار دولت در پیش دادگاه‌هاست."

در نتیجه ادعای بی‌سابقه شاخه اجرایی مبنی بر حق برخورداری از قدرت یکجانبه، اکنون طرح قانون اساسی ما در معرض خطر عظیم قرار گرفته است. خطراتی که اکنون دموکراسی نمایندگی آمریکا را تهدید می‌کند، بسیار بیشتر از آن چیزی است که تاکنون اعلام و به رسمیت شناخته شده است. این ادعاها باید رد شود و تعادل قدرت جمهوری ما به صورت سالمی احیا شود. در غیر این صورت، طبیعت بنیادی دموکراسی ما ممکن است دستخوش تغییرات ریشه‌ای شود.

برای بیش از دو قرن است که آزادی‌های آمریکا تا اندازه‌ای به وسیله تصمیم عاقلانه بنیانگذاران ما برای تفکیک قدرت متمرکز دولت ما به سه شاخه متوازن و برابر با یکدیگر که هر کدام به توازن دو قوه دیگر کمک می‌کند، حفظ شده است. در موارد متعددی، تعامل پویا در میان هر سه شاخه به برخوردها و موانع موقتی منجر شده است. این امر وضعیتی را ایجاد می‌کند که به صورت مطلق بحران قانونی نامیده می‌شود. این بحران‌ها اغلب خطرناک بوده و شرایط نامطمئنی را برای جمهوری ما ایجاد کرده است. اما تاکنون در هر یک از این گونه موارد، با تجدید توافق مشترکمان برای زندگی تحت حاکمیت قانون، راه حلی برای خروج از بحران پیدا کرده‌ایم.

در طول تاریخ جایگزین اصلی دموکراسی، نظامی بوده است که در آن تمامی قدرت در دستان یک مرد قوی متمرکز بوده است، یا در دست گروه کوچکی که آن قدرت را با یکدیگر ولی بدون رضایت آشکار حکومت‌شوندگان اعمال می‌کرده‌اند. با این همه، تنها در شورش علیه چنین رژیم‌هایی بود که آمریکا تأسیس شد. وقتی که لینکلن در زمان بزرگ‌ترین بحران ما اعلام کرد که پرسش نهایی که در جنگ داخلی درباره آن تصمیم گرفته می‌شود این است که "آیا آن ملت، یا هر ملتی که چنین درکی از آن وجود دارد و چنین عزمی کرده است، می‌تواند مدت زمان زیادی دوام یابد"، او نه تنها ملت ما را نجات می‌داد، بلکه همچنین این



حقیقت را به رسمیت می‌شناخت که دموکراسی‌ها در تاریخ نادر بوده‌اند و وقتی آنها شکست می‌خورند، چنان‌که آنتی‌ها و جمهوری خواهان رومی که الگوی مهم مؤسسان کشور ما بوده‌اند شکست خوردند، در این صورت آنچه به جای آنها سر بر می‌آورد، رژیم دیگری مبتنی بر قدرت یک ابرمرد است.

البته در مقاطع دیگری از تاریخ آمریکا نیز اتفاق افتاده است که شاخه اجرایی مدعی قدرت‌های جدیدی بوده، ولی بعدها این امر زیاده روی و خطا تلقی شده است. دومین رئیس جمهور ما، جان آدامز، قوانین ننگینی را تحت عنوان قوانین بیگانگان و آشوب به تصویب رساند و کوشید تا منتقدان و مخالفان سیاسی را خاموش و زندانی کند. وقتی که جانشین او، توماس جفرسون این سوء استفاده‌ها را حذف کرد، چنین گفت: "[اصول اساسی دولت ما] صورت فلکی را می‌سازند که مسیری را پیش از ما طی کرده و گام‌های ما را در طی عصر انقلاب و اصلاح هدایت کرده است... اگر در لحظات خطا یا خطر از راه آنها منحرف می‌شویم، بی‌درنگ باید بکوشیم تا بار دیگر رد پای ایشان را بگیریم و تنها راهی که ما را به سوی صلح، آزادی و امنیت هدایت می‌کند باز یابیم."

بزرگ‌ترین رئیس جمهور ما، آبراهام لینکلن در زمان جنگ داخلی قانون منع توقیف متهمان بدون حکم دادگاه را معلق کرد. برخی از بدترین سوءاستفاده‌هایی که پیش از سوء استفاده‌های دولت فعلی صورت گرفت، اقدامات ننگین Red Scare و Palmer Raids بود که توسط رئیس جمهور ویلسون در طی و بعد از جنگ جهانی اول انجام شد. بازداشت آمریکایی‌های ژاپنی تبار در طی جنگ جهانی دوم نیز نقطه سیاهی را دال بر نادیده گرفتن احترام به حقوق فردی توسط قوه مجریه ثبت کرد. همچنین، در طی جنگ ویتنام، برنامه ننگین COINTELPRO [اسم مستعار FBI که در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۵۶ علیه گروه‌های درون آمریکا انجام می‌گرفت] بخش جدایی‌ناپذیری از سوءاستفاده‌هایی بود که دکتر کینگ و هزاران شخص دیگر آن را تجربه کردند. اما در هر یک از این موارد به محض اینکه درگیری و آشفتگی کاهش می‌یافت، کشور بار دیگر تعادل خود را باز می‌یافت و درس‌های آموخته در طی یک چرخه تکراری افراط و پشیمانی را هضم و جذب می‌کرد.

اکنون دلایل نگران‌کننده‌ای وجود دارد، مبنی بر این‌که این بار ممکن است شرایط فرق کند و چرخه درس آموزی تکرار نشود. یک دلیل این است که در طول

چندین دهه شاهد انباشت آرام و مداوم قدرت ریاست جمهوری بوده‌ایم. در شرایط جهانی مملو از تسلیحات اتمی و تنش‌های جنگ سرد، کنگره و مردم آمریکا شاهد گسترش روزافزون حوزه‌های اقدامات ریاست‌جمهوری در زمینه انجام فعالیت‌های جاسوسی و ضد جاسوسی و به کارگیری نیروهای نظامی ما در صحنه جهانی بوده است. هر گاه که از نیروی نظامی به‌عنوان ابزاری در خدمت سیاست خارجی یا در پاسخ به تقاضاهای انسانی استفاده شده، تقریباً همیشه این کار نتیجه اقدامات و رهبری ریاست جمهوری بوده است. چنان‌که قاضی فرانکفورت نوشت: "رشد پیوسته قدرت خطرناک یک شبه صورت نمی‌گیرد، بلکه به آرامی از نیرویی زایشی ناشی می‌شود که خود حاصل بی‌اعتنایی خارج از کنترل نسبت به محدودیت‌هایی است که حتی در مورد بی‌غرضانه‌ترین حالت اعمال اقتدار نیز وجود دارد."

دلیل دومی که باعث می‌شود باور کنیم که شاید در حال تجربه یک امر جدیدی هستیم این است که از سوی دولت به ما گفته شده، حالت آماده باشی که تلاش می‌شود کشور در آن قرار گیرد قرار است "در طول باقیمانده عمر ما دوام یابد." بنابر این به ما می‌گویند شرایط تهدید ملی که بهانه توجیه ادعای بیجای قدرت توسط رؤسای جمهور دیگر بوده است، تقریباً تا ابد دوام خواهد یافت.

دلیل سوم این‌که، ما باید آگاه باشیم که در فناوری‌های شنود و مراقبت، پیشرفت‌های بسیاری صورت گرفته و آنها را قادر ساخته است تا حجم عظیمی از اطلاعات را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل کنند و آن را برای مقاصد اطلاعاتی به کار گیرند. این امر ضمن این‌که قدرت بالقوه این فناوری‌ها محسوب می‌شود، ولی در عین حال آسیب‌پذیری حوزه خصوصی و آزادی شمار عظیمی از مردم بی‌گناه را به طرز قابل توجهی افزایش می‌دهد. این فناوری‌ها قادرند به صورت ظریف و عمیقی توازن قدرت میان دستگاه دولتی و آزادی فردی را تغییر دهند.

امیدوارم سوءتفاهم نشود، یعنی تهدید افزایش حملات تروریستی کاملاً واقعی است و تلاش‌های یکپارچه آنها برای دستیابی به سلاح‌های تخریب جمعی این ضرورت عینی را ایجاد می‌کند که قدرت شاخه اجرایی با سرعت و چابکی کامل اعمال شود. به علاوه، در حقیقت قانون اساسی یک قدرت همیشگی را به رئیس جمهور اعطا کرده است تا بتواند به منظور حفاظت از ملت در برابر تهدیدهای ناگهانی و فوری به اقدام یکجانبه دست بزند، ولی تعریف دقیق و به زبان حقوقی

اینکه استفاده از این قدرت چه موقع مناسب است و چه موقع نامناسب، ناممکن بوده است.

اما از وجود چنین قدرت همیشگی نباید به منظور توجیه چنگ زدن به یک قدرت یکپارچه و زیاده از حدی که به مدت سال‌ها دوام یابد استفاده کرد، زیرا این قدرت موجب ایجاد عدم تعادل جدی در روابط میان قوه مجریه با دو شاخه دیگر حکومت می‌شود. دلیل آخری نیز برای نگرانی از این‌که ما احتمالاً در حال تجربه چیزی بیش از تکرار یک چرخه افراط و پشیمانی هستیم وجود دارد. دولت کنونی در دوره تفوق یک نظریه حقوقی به قدرت رسیده است که قصد دارد ما را متقاعد سازد که این تمرکز بیش از حد اختیارات ریاست جمهوری دقیقاً همان چیزی است که هدف قانون اساسی ما بوده است.

این نظریه حقوقی را طرفدارانش نظریه قوه مجریه یکدست و یکپارچه (unitary executive) می‌نامند، ولی در واقع دقیق‌تر این است که آن را قوه مجریه یکجانبه (unilateral executive) بنامیم. این نظریه ممکن است که قدرت رئیس‌جمهور را تا حدی بسط دهد که حد و مرز قانون اساسی که تنظیم‌کنندگان آن ترسیم کرده و در اختیار ما گذاشته اند چنان پاک شود که دیگر قابل تشخیص نباشد. طبق این نظریه، اختیارات رئیس‌جمهور را هنگامی که او در مقام "فرمانده کل قوا" است یا هنگامی که در مورد سیاست خارجی تصمیم می‌گیرد، نمی‌توان از سوی قوه قضایی مورد بازبینی قرار داد یا توسط کنگره کنترل کرد. از فحواي اقدامات رئیس‌جمهور بوش می‌توان استفاده حداکثری از این نظریه را استنباط کرد، زیرا او همواره بر نقش خود به عنوان فرمانده کل قوا تأکید می‌کند، بارها به آن متوسل می‌شود و آن را با وظایف داخلی و خارجی خود ترکیب می‌کند. وقتی به این تفکر این نکته را نیز بیفزاییم که ما وارد یک وضعیت دائمی جنگ شده‌ایم، پیامدهای ضمنی این نظریه تا دوردست‌ترین نقطه قابل تصور در آینده بسط می‌یابد.

این تلاش برای تغییر طرح دقیقاً متوازن قانون اساسی و تبدیل آن به یک ساختار غیر متعادل و تحت سیطره یک شاخه اجرایی بسیار قدرتمند در کنار یک کنگره و شاخه قضایی تابع، به صورت طنزآمیزی با تلاش همین دولت برای تغییر سیاست خارجی آمریکا از سیاستی که عمدتاً بر اقتدار اخلاقی آمریکا استوار بوده به سیاست مبتنی بر یک تلاش انحرافی و متناقض برای تحکیم تفوق خود در جهان، همراه شده است. به نظر می‌رسد مخرج مشترک این تلاش‌ها بر یک گزینه متمایل

به ارباب و کنترل استوار است. تلاش برای خاموش کردن نظرات مخالف در درون شاخه اجرایی، سانسور اطلاعاتی که ممکن است با اهداف ایدئولوژیکی اعلام شده آن سازگاری نداشته باشد و نیز تقاضای همناوی تمامی کارمندان شاخه اجرایی از ویژگی‌های مشخص همین الگوست.

برای مثال، تحلیلگران سیا که قویاً با این ادعای کاخ سفید که اسامه بن لادن با صدام حسین ارتباط داشته است مخالف بودند، در محیط کار خویش تحت فشار قرار گرفتند و نسبت به از دست دادن ارتقای شغلی و افزایش حقوق خود بیمناک شدند. به صورت طنز آمیزی، این همان چیزی است که در دهه ۱۹۶۰ برای آن دسته از کارمندان اف بی آی اتفاق افتاد که با نظر جی ادگار هوور مبنی بر ارتباط نزدیک دکتر لوترکینگ با کمونیست‌ها مخالفت کرده بودند. رئیس بخش اطلاعات داخلی اف بی آی گفت که تلاش او برای گفتن حقیقت درباره بی‌گناهی دکتر لوترکینگ از اتهام وارده به انزوا و تحت فشار قرار گرفتن او و همکارانش انجامید. "آشکار بود که ما یا باید روش خود را عوض می‌کردیم و یا باید همگی راهی خیابان می‌شدیم... همکارانم و من درباره چگونگی خروج از مشکل بحث و گفت‌وگو کردیم. داشتن مشکل با آقای هوور یک موضوع جدی بود. این افراد می‌خواستند خانه بخرند، خانه رهن کنند و کودکان خود را به مدرسه بفرستند. آنها اندیشناک انتقال اجباری و از دست دادن ارزش خانه‌های خود بودند، چنان‌که همیشه چنین اتفاقی می‌افتاد... بنا بر این آنها خواستار نوشتن یادداشت دیگری شدند تا ما را از وضعیت دشواری که در آن قرار گرفته بودیم خارج کند."

تدوین کنندگان قانون اساسی نیز متوجه این وضعیت دشوار بودند و چنان‌که الکساندر همپلتون آن را توصیف کرده است: "اعمال قدرت بر معیشت یک شخص به معنی اعمال قدرت بر اراده اوست." (فدرالیست، شماره ۷۳)

اتفاقی که به زودی افتاد این بود که دیگر اختلاف نظری در درون اف بی آی وجود نداشت. بدین‌سان اتهام نادرست درون اف بی آی، به یک نظر همگانی تبدیل شد. درست به همین طریق بود که سیای تحت رهبری جورج تنت سرانجام در تأیید یک نظر آشکارا غلط مبنی بر این‌که میان القاعده و حکومت عراق ارتباط وجود دارد، متفق‌القول شد.

به گفته جورج اورول: "ما همگی قادریم چیزهایی را که می‌دانیم نادرست‌اند باور کنیم و سپس وقتی در نهایت متوجه خطای خود شدیم، بی‌شرمانه حقایق را به‌گونه‌ای می‌پیچانیم که نشان دهد ما درست فکر می‌کردیم. از نظر ذهنی، ادامه این روند برای یک زمان نامحدود ممکن است، تنها اشکال کار این است که یک باور غلط دیر یا زود با واقعیت سرسخت برخورد می‌کند و این معمولاً در یک میدان نبرد صورت می‌گیرد." هرگاه که قدرت فارغ از کنترل و پاسخگویی باشد، تقریباً به صورت گریزناپذیری به اشتباهات و سوءاستفاده‌ها می‌انجامد. در غیاب پاسخگویی سخت‌گیرانه، بی‌کفایتی رشد می‌کند و بی‌صدافتی تشویق می‌شود و قدر می‌بیند.

برای مثال، هفته گذشته معاون رئیس جمهور، دیک چنی، تلاش کرد تا از شنود دولت از شهروندان آمریکایی دفاع کند، جایی که گفت اگر دولت این برنامه را پیش از ۱۱ سپتامبر به اجرا گذاشته بود، آنها می‌توانستند اسامی برخی از هواپیماربایان را پیدا کنند. جای تأسف اینجاست که او ظاهراً هنوز نمی‌داند که در واقع بسیار قبل از ۱۱ سپتامبر نام حداقل دونفر از هواپیماربایان را در اختیار داشت و اطلاعاتی در دست داشت که می‌توانست به آسانی به تشخیص هویت بیشتر هواپیماربایان دیگر منجر شود. اما با این وجود، به خاطر بی‌کفایتی در به کارگیری این اطلاعات، هرگز از آن در جهت حفاظت از مردم آمریکا استفاده نشد.

در اغلب موارد، مسئله این بوده است که شاخه اجرایی خواسته است با توسل به قدرت کنترل نشده به اشتباهات خود پاسخ دهد زیرا در چنین مواردی به صورت واکنشی تقاضای قدرت بیشتری کرده است. اغلب خود این تقاضا برای طفره رفتن از پاسخگویی برای اشتباهات قبلی ناشی از اعمال قدرت مورد استفاده قرار گرفته است.

گذشته از این، اگر الگوی رفتاری را که توسط دولت فعلی در پیش گرفته شده به چالش نکشیم، در این صورت این الگو می‌تواند به جزء همیشگی نظام آمریکا تبدیل شود. بسیاری از محافظه کاران اشاره کرده‌اند که اعطای قدرت بدون نظارت به رئیس جمهور کنونی به این معناست که رئیس جمهور آتی نیز از این قدرت بدون نظارت برخوردار خواهند بود و رئیس جمهور بعدی ممکن است کسی باشد که شما نتوانید به ارزش‌ها و عقایدش اعتماد کنید. همچنین دلیل این که چرا باید جمهور یخواهان و نیز دموکرات‌ها باید از آنچه این رئیس جمهور انجام داده است نگران باشند، همین مطلب است. اگر تلاش رئیس جمهور کنونی برای بسط بیش

از حد قدرت اجرایی به پرسش کشیده نشود، در این صورت طرح توازن قوای قانونی ما به هم خواهد خورد و رئیس جمهور آتی یا هر رئیس جمهوری در آینده قادر خواهد بود که به نام امنیت ملی، آزادی‌های ما را به‌گونه‌ای محدود کند که تدوین‌کنندگان قانون هرگز آن را ممکن نمی‌دانستند.

همین انگیزه بسط قدرت و تثبیت تفوق در مورد رابطه‌ی بین این دولت و دادگاه‌ها و کنگره نیز صادق است. در نظامی که به درستی عمل می‌کند، شاخه قضایی به مثابه داور قانونی عمل می‌کند تا اطمینان حاصل شود که شاخه‌های حکومت حوزه‌های قدرت مربوطه‌ی خود را رعایت کرده‌اند، آزادی‌های شهروندان را پاس داشته‌اند و به حاکمیت قانون پایبند بوده‌اند. متأسفانه، شاخه اجرایی یکجانبه‌گرا سخت کوشیده است تا توانایی مخالفت شاخه قضایی را خنثی کند و این کار را از طریق دور نگه داشتن بحث‌های جدل برانگیز از دسترس قوه قضایی - به خصوص بحث‌هایی که توانایی دولت را در توقیف افراد در خارج از روال قانونی را به چالش می‌کشند - انجام داده است. دولت برای این منظور قضاتی را منصوب می‌کند که به اعمال قدرت آن به دیده احترام خواهند نگریست و نیز از تهاجماتی که به استقلال قوه سوم صورت می‌گیرد حمایت می‌کند.

تصمیم رئیس جمهور به نادیده گرفتن FISA بی حرمتی مستقیم به قدرت قضاتی بود که در آن دادگاه نشسته بودند. کنگره دادگاه FISA را دقیقاً به منظور کنترل قدرت شاخه اجرایی در امر شنود بر پا کرده بود. اما کاری که رئیس جمهور برای حصول اطمینان از خنثی کردن وظیفه مهارکننده دادگاه نسبت به قدرت اجرایی کرد، به‌سادگی این بود که امور را به آن دادگاه ارجاع نداد و به آن اجازه اطلاع از این‌که در واقع دارد آن را دور می‌زند نداد.

قرار ملاقات‌های قضایی از سوی رئیس جمهور آشکارا به صورتی تنظیم می‌شود که دادگاه نتواند به‌عنوان یک عامل کنترلی مؤثر بر روی قدرت اجرایی عمل کند. همان‌گونه که ما همگی آگاهی داریم، قاضی البتو مدت‌هاست از وجود یک شاخه اجرایی قدرتمند حمایت می‌کند - او از حامیان قوه مجریه به اصطلاح یکپارچه است، همان چیزی که درست‌تر است آن را قوه مجریه یکجانبه‌گرا بنامیم. خواه شما از تنفیذ او حمایت کنید یا نه - و من نمی‌کنم - ما همگی باید بپذیریم که او به نفع مقابله مؤثر با بسط قدرت اجرایی رأی نخواهد داد. به طرز مشابه - رابرتس

رئیس دیوان عالی کشور- تمکین خود در برابر گسترش قدرت اجرایی را با حمایت از تسلیم قوه قضایی در برابر قانون‌گذاری شاخه اجرایی نشان داده است. همچنین دولت از تهاجم به استقلال قضایی که عمدتاً در کنگره صورت گرفته، حمایت کرده است. از جمله این تهاجمات تهدیدی است که از سوی اکثریت جمهوریخواه در سنا مبنی بر تغییر دائمی قوانین به منظور الغای حق اقلیت در وارد شدن به بحث تفصیلی در خصوص نامزدهای قضایی رئیس‌جمهور صورت گرفت. این تهاجمات حتی به تلاش‌های قانونگذاران به محدود کردن قلمرو اختیارات دادگاه‌ها در خصوص موضوعات متنوعی از ضرورت ارائه حکم دادگاه برای بازداشت افراد گرفته تا الزام وفاداری نیز کشیده شده است. کوتاه سخن، دولت نگاه تحقیرآمیز خود به نقش قضایی را بروز داده و در هر فرصتی کوشیده است تا از نظارت قضایی بر اقداماتش طفره رود.

اما جدی‌ترین آسیب‌ها به شاخه قانونگذاری وارد آمده است. در سال‌های اخیر کاهش شدید قدرت و خودگردانی کنگره تقریباً به همان میزان تلاش‌های شاخه اجرایی برای گسترش شدید قدرت خود تکان دهنده بوده است. من در سال ۱۹۷۶ به نمایندگی کنگره انتخاب شدم و ۸ سال در مجلس نمایندگان و ۸ سال در سنا خدمت کردم و در سنا به مدت ۸ سال کرسی نایب رئیسی داشتم. در جوانی به یمن اینکه فرزند یک سناتور بودم از نزدیک کنگره را مشاهده کردم. پدرم در سال ۱۹۳۸، ده سال پیش از تولد من، به نمایندگی کنگره انتخاب شد و در سال ۱۹۷۱ کنگره را ترک کرد.

کنگره‌ای که ما امروز داریم در مقایسه با کنگره‌ای که پدرم در آن خدمت می‌کرد، زمین تا آسمان فرق کرده است. امروز در کنگره تعداد زیادی سناتور و نماینده برجسته خدمت می‌کنند. بسیار مایه مباهات من است که برخی از آنها در همین سالن حضور دارند. اما شاخه قانونگذاری دولت تحت رهبری کنونی به گونه‌ای عمل می‌کند که گویی کاملاً تابع شاخه اجرایی شده است.

گذشته از این، شمار زیادی از اعضای مجلس نمایندگان و سنا در حال حاضر احساس می‌کنند که ناگزیر باید بخش اعظم وقت خود را نه در بحث‌های متفکرانه درباره مسائل، بلکه در گرد آوردن پول برای خرید ۳۰ ثانیه از آگهی‌های تلویزیونی صرف کنند.

دو یا سه نسل اخیر اعضای کنگره به کلی از ماهیت چیزی به نام جلسات "استماع گزارش‌های مربوط به اشتباهات و کوتاهی‌ها" بی‌خبر بوده‌اند. در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، در چنین جلساتی که من و همکارانم در آن شرکت می‌کردیم، شاخه اجرایی در معرض سخت‌ترین بازخواست‌ها قرار می‌گرفت بی‌آن‌که توجه شود که کدام حزب بر اریکه قدرت نشسته است. ولی امروز چنین روالی در کنگره به کلی ناشناخته است.

اکنون نقش کمیسیون‌های واگذاری اختیارات تنزل کرده و اهمیت خود را از دست داده است. ۱۳ مورد لایحه تخصیص بودجه همچنان بلا تکلیف باقی مانده و تصویب نشده‌اند. همه چیز در یک اقدام بسیار حجیم و واحد قلبه شده است به طوری که حتی در دسترس اعضای کنگره قرار نمی‌گیرد تا بتوانند آن را پیش از رأی دادن مطالعه کنند.

محروم کردن اعضای حزب اقلیت از کمیسیون‌های مشورتی، به روال عادی تبدیل شده است و هنگام بررسی حزبی در مورد وضع قوانین، اجازه اعمال اصلاحیه داده نمی‌شود.

اکنون در سنای آمریکا که همواره به عنوان "بزرگترین نهاد شورایی در جهان" بر خود می‌بالید، یک بحث با معنا به ندرت صورت می‌گیرد. حتی در شرف رأی گیری سرنوشت ساز برای تجویز حمله به عراق، سناتور رابرت بیرد به طرز یاد ماندنی پرسید: "چرا این سالن خالی است؟"

در مجلس نمایندگان، شمار افرادی که هر دو سال یک بار با یک مبارزه انتخاباتی واقعاً رقابتی مواجه هستند، نوعاً به کمتر از یک دوجین از میان ۴۳۵ نفر بالغ می‌شود.

در این میان تعداد زیادی از نمایندگان فعلی به این باور رسیده‌اند که کلید دسترسی مداوم به پول برای انتخاب مجدد این است که در صف حمایت از کسانی بایستند که پول لازم را در اختیارشان قرار می‌دهند؛ و در مورد حزب اکثریت، کل این روند عمدتاً توسط رئیس جمهور حاکم و سازمان سیاسی او کنترل می‌شود.

بنابر این تمایل کنگره برای به چالش کشیدن دولت وقتی بیشتر محدود می‌شود که یک حزب واحد، کنترل هم کنگره و هم شاخه اجرایی را در دست داشته باشد.



شاخه اجرایی بارها خواستار همراهی کنگره شده است و کنگره نیز اغلب تمایل خود را برای همدستی با شاخه اجرایی به بهای فروگذار کردن قدرت خویش نشان داده است.

برای مثال به نقش کنگره در "نظارت" بر این تلاش عظیم چهار ساله برای شنود که آشکارا تجاوز از منشور حقوق شهروندان محسوب می‌شد نگاه کنید. رئیس جمهور می‌گوید که کنگره را در جریان گذاشته بود، اما مقصود واقعی او این است که او با رئیس کنگره و عضو عالی‌رتبه کمیته‌های اطلاعاتی مجلسین سنا و نمایندگان و رهبران برجسته آنها صحبت کرده است. این گروه کوچک نیز به نوبه خود ادعا کردند که حقایق کامل در اختیارشان قرار نگرفته است، هر چند که دست‌کم یکی از رهبران کمیته اطلاعاتی نامه‌ای را دال بر ابراز نگرانی به دست خط خود و خطاب به معاون رئیس جمهور دیک چنی نوشت و نسخه‌ای از آن را در گاو صندوق خود قرار داد.

اگرچه من به خاطر وضعیت دست و پا چلفتی که این مردان و زنان در آن قرار گرفته بودند همدردی می‌کنم، ولی نمی‌توانم با ائتلاف آزادی موافق نباشم، جایی که می‌گوید که دموکرات‌ها و جمهوریخواهان در کنگره باید هر دو به صورت یکسان تقصیر اجتناب از اقدام برای اعتراض کردن و تلاش برای جلوگیری از آنچه که آن را یک برنامه کاملاً غیر قانونی می‌دانستند به عهده گیرند.

گذشته از این، در کلیت کنگره - مجلس نمایندگان و سنا هر دو - نقش برجسته پول در روند انتخاب مجدد به همراه نقش کاملاً کاهش یافته سنجش و بحث مبتنی بر عقل و استدلال، جو مساعدی را برای فساد نهادینه شده فراگیر به وجود آورده است. رسوایی آبراموف تنها نوک یک کوه یخ بزرگی است که یکپارچگی کلیت شاخه تقنینی حکومت را تهدید می‌کند. این وضعیت رقت بار شاخه قانونگذاری ماست که علت عمده شکست نظام توازن قوایی مورد مباهات ما را در جلوگیری از دست‌اندازی خطرناک شاخه اجرایی ما که اکنون نظام آمریکا را با خطر تحول ریشه‌ای مواجه کرده است توضیح می‌دهد.

امروز من از اعضای دموکرات و جمهوریخواه کنگره تقاضا می‌کنم که به سوگند درستکاری خود عمل کنید و از قانون اساسی دفاع نمایید. این وضعیت باری به هر جهت را متوقف کنید و از این پس به‌مثابه شاخه مستقل و برابر حکومت عمل کنید، همان چیزی که از شما انتظار می‌رود.

اما هنوز بازیگر قانونی دیگری نیز هست که باید نبضش را گرفته و نقش او بررسی شود تا بتوانیم عدم تعادل خطرناکی را که به خاطر تلاش‌های شاخه اجرایی به منظور تسلط بر نظام قانونی‌مان به وجود آمده است درک کنیم. ما مردم - صفت عام - هنوز کلید بقای دموکراسی آمریکا هستیم. به تعبیر لینکلن، ما باید نقش شهروندی خود را در اجازه دادن به خرابی و تنزل تکان دهنده دموکراسی‌مان و نه جلوگیری کردن از آن، مورد بازبینی قرار دهیم. توماس جفرسون گفته است: "شهروندی مبتنی بر آگاهی، تنها مخزن واقعی اراده عمومی است."

نقطه عزیمت انقلابی‌ای که فکر تأسیس آمریکا بر آن استوار بود، عبارت از این باور شجاعانه بود که مردم می‌توانند بر خودشان حکومت کنند و اقتدار نهایی در حکومت بر خود را مسئولانه اعمال کنند. این بینش ناگزیر از اصل بنیادینی ناشی می‌شود که توسط جان لاک - فیلسوف عصر روشنگری - به روشنی بیان شده است: "تمامی قدرت عادلانه از رضایت حکومت شوندگان ناشی می‌شود."

نظام مبتنی بر قانون اساسی ما که با دقت و ظرافت از توازن برخوردار شده است یعنی همان نظامی که اکنون در معرض چنین خطری قرار دارد، با مشارکت کامل و گسترده کل جمعیت بنیان نهاده شد. در آن زمان، نشریات طرفدار دولت فدرال را مقاله‌های پر خواننده روزنامه‌ها تشکیل می‌داد و این مقالات تنها یکی از ۲۴ مجموعه مقالاتی بودند که بازار پر جنب و جوش افکار را مملو کرده بودند؛ بازاری که در آن کشاورزان و مغازه داران با صدای بلند بحث‌های مهم را قرائت می‌کردند. در واقع پس از آن‌که کنوانسیون تمام سعی خود را به کار بست، این بار مردم بودند که در ایالت‌های مختلف از تأیید نتیجه کار اجتناب کردند تا این‌که با پافشاری آنها منشور حقوق شهروندی در درون سند مربوطه گنجانده شد و برای تصویب ارسال گردید.

اکنون بار دیگر باز "ما مردم هستیم" که باید توانایی قبلی خود را باز یابیم تا بتوانیم نقش یکپارچه‌ای را در نجات قانون اساسی خود ایفا کنیم.

حال در اینجا هم جای نگرانی هست هم جای امیدآوری زیاد. اکنون مدت‌هاست که عصر رساله‌های چاپی و مقالات سیاسی به سر آمده و جای آنها را تلویزیون گرفته است - وسیله‌ای که با تمام قوای دافعه و جاذبه خود، بیشتر در جهت سرگرم سازی و بازاریابی عمل می‌کند تا در جهت اطلاع رسانی و آموزش.

ندای به یاد ماندنی لینکلن در زمان جنگ داخلی را اکنون می‌توان به روشی جدید در مورد وضعیت غامض ما نیز به کار بست. آنجا که گفت: "ما باید نخست خود را رها کنیم و آنگاه قادر خواهیم بود که کشورمان را نجات دهیم."

اکنون از زمانی که بیشتر آمریکایی‌ها تلویزیون را به عنوان منبع اصلی کسب اطلاعات انتخاب کردند، چهل سال می‌گذرد. سلطه این رسانه چنان گسترش یافته است که اکنون عملاً تمامی پیام‌رسانی مهم سیاسی در محدوده پخش سی‌تانبه‌ای آگهی‌های تبلیغاتی تلویزیون صورت می‌گیرد.

از سوی دیگر، اقتصاد سیاسی مورد حمایت این آگهی‌های تلویزیونی گران قیمت و کوتاه به همان اندازه با سیاست پر جنب و جوش نسل اول آمریکا تفاوت دارد که سیاست آن زمان با فئودالیسم تفاوت داشت، یعنی نظامی که بر جهل توده‌های مردم در قرون تاریک استوار بود.

امروز نقش محدود افکار نو در نظام سیاسی آمریکا مشوق تلاش‌های شاخه اجرایی حکومت برای کنترل جریان اطلاعات به عنوان ابزاری برای کنترل نتیجه تصمیمات مهمی شده که ابتکار آن هنوز در دست مردم است.

دولت کنونی با تمام توان می‌کوشد تا سری بودن عملیات خود را تداوم بخشد. روشن است که وقتی دیگر شاخه‌های حکومت از وقوع سوء استفاده از قدرت بی اطلاع باشند در نتیجه نخواهند توانست از آن جلوگیری کنند. برای مثال، وقتی دولت می‌کوشید تا کنگره را برای تصویب برنامه بیمه مزایای داریوی برای سالمندان متقاعد کند، افراد بسیاری در مجلسین سنا و نمایندگان نگرانی‌هایی را در مورد هزینه‌ها و طرح این برنامه مطرح کردند. اما دولت به‌جای این‌که بر اساس اطلاعات آماری واقعی وارد یک بحث باز شود، آمار و اطلاعات را مخفی نگهداشت و کنگره را از شنیدن اظهارات کارشناس اصلی دولت باز داشت. این کارشناس پیش از اقدام به رأی‌گیری اطلاعاتی را گردآوری کرده بود که نشان می‌داد برآوردهای واقعی هزینه‌ها بسیار بیشتر از ارقامی است که توسط رئیس جمهور به کنگره ارائه شده است. درنهایت کنگره به خاطر این‌که از دسترسی به اطلاعات محروم شده بود و ارقام نادرست دریافتی را باور کرده بود، برنامه را تصویب کرد. جای تأسف است که اکنون کل این اقدام در سراسر کشور با شکست مواجه شده است و دولت تنها در آخر هفته جاری بود که از شرکت‌های بزرگ بیمه درخواست کرد تا داوطلبانه این برنامه را بازخرید کنند.

یک نمونه دیگر این‌که، هشدارهای علمی در مورد پیامدهای فاجعه بار گرم شدن بی‌قاعده کره زمین از سوی یک گماشته سیاسی در کاخ سفید که فاقد هر گونه آموزش علمی بود سانسور گردید و اکنون نیز به عمده‌ترین کارشناسان علمی متخصص در حوزه‌ی گرم شدن زمین در ناسا دستور داده شده است که از امر گفت‌وگو با خانواده مطبوعات خودداری کنند و در مورد هر کسی که از این امر امتناع ورزد گزارش دقیق تهیه کنند تا شاخه اجرایی بتواند بحث‌های او در مورد گرم شدن زمین را تحت نظارت و کنترل در آورد.

یکی از راه‌های دیگری که دولت کوشیده است از آن طریق جریان اطلاعات را کنترل کند این است که پیوسته به زبان و سیاست‌های ترس متوسل می‌شود تا بتواند بحث‌ها را کوتاه کند و برنامه خود را بدون در نظر گرفتن شواهد یا علاقه مردم پیش برد. به گفته رئیس جمهور اسبق آیزنهاور: "آنهایی که به مثابه مدافعان آزادی عمل می‌کنند مورد سرکوب و سوء ظن قرار می‌گیرند و بیم آن دارند که به دکترینی اعتراف کنند که با آمریکا بیگانه است."

"ترس" منطقی و استدلال را کنار می‌زند. ترس باعث بسته شدن سیاست گفتمان و باز شدن درهای سیاست تخریب می‌شود. قاضی برندیس زمانی چنین نوشت: "مردان از ترس زنان جادوگر، زنان را می‌سوزاندند."

بنیانگذاران کشور ما با تهدیدهای شومی روبه‌رو بودند. اگر آنان در تلاش‌های خود شکست می‌خوردند، در آن صورت به عنوان خیانتکار حلق آویز می‌شدند. در واقع موجودیت کشور ما به خطر افتاده بود. با وجود این، آنها علی‌رغم این خطرات بر تثبیت منشور حقوق شهروندی پافشاری کردند.

آیا امروز کنگره ما بیشتر از پیشینیانشان در خطرند، همان کسانی که ناظر رژه ارتش انگلیس در عمارت کنگره بودند؟ آیا جهان اکنون بیشتر در خطر است یا زمانی که ما با یک دشمن ایدئولوژیک روبرو بودیم که ده‌ها هزار موشک را به سوی ما نشانه رفته بود و در یک آن می‌توانست کل کشورمان را نیست و نابود کند؟ آیا آمریکا اکنون بیشتر در خطر است یا زمانی که با تهاجم فاشیسم جهانی روبه‌رو بودیم، اما پدران ما جنگیدند و همزمان در دو جنگ جهانی پیروز شدند؟

اگر حرکات ما به این معنی باشد که دلایل موجه ما برای ترسیدن بیش از کسانی است که پیش از ما آمدند و برای خاطر ما این همه فداکاری کردند، بی‌تعارف این

یک توهین به آنهاست. اما آنها مؤمنانه از آزادی‌های ما حمایت کردند و اکنون وظیفه ماست که به همان‌سان عمل کنیم.

ما به عنوان مردم آمریکا وظیفه داریم که نه تنها از حق زندگی شهروندانمان بلکه همچنین از حق آزادی و حق کسب شادمانی آنها نیز دفاع کنیم. بنابراین در شرایط کنونی ما بسیار حیاتی است که در جهت حفاظت قانون اساسی مان در برابر خطر کنونی، گام‌هایی فوری برداریم، خطری که با زیاده‌طلبی متجاوزانه شاخه اجرایی و باور آشکار رئیس جمهور مبنی بر این‌که او نیازی به زندگی تحت حاکمیت قانون را ندارد متوجه قانون اساسی ما شده است. من از سخنان باب بار حمایت می‌کنم، آنجا که گفت: "رئیس جمهور مردم را به مبارزه طلبیده است تا اقدامی در این باره نکنند. امیدوارم که آنها به خاطر قانون اساسی چنین خواهند کرد."

باید حقوقدان ویژه‌ای از سوی رئیس دیوان عالی گماشته شود تا تعارض منافع آشکاری را که او را از تحقیق کردن درباره تخطی‌های آشکار رئیس جمهور از قانون باز می‌دارد، حل کند. ما به تازگی آشکارا نشان داده‌ایم که انجام تحقیقات مستقل توسط یک حقوقدان ویژه و امانتدار، چگونه می‌تواند به بازسازی اعتماد نسبت به نظام قضائی ما کمک کند. چنان‌که از اظهارات دیگران بر می‌آید، پاتریک فیتزجرالد در خصوص تعقیب ادعاهای دال بر این‌که شاخه اجرایی قوانین دیگر را زیر پا گذاشته، نه از خود ترس نشان داده است و نه علاقه.

اعضای جمهوریخواه و دموکرات کنگره، هر دو باید از تقاضای دو حزبی ائتلاف آزادی برای گماشتن یک حقوقدان ویژه برای تعقیب مسائل جنایی که در خصوص شنود بدون مجوز آمریکایی‌ها توسط رئیس جمهور مطرح شده است حمایت کنند.

دوم این‌که، باید بی‌درنگ در خصوص آن دسته از اعضای شاخه اجرایی که شواهد دال بر تخطی از قوانین را گزارش می‌دهند - خصوصاً در مواردی که به سوءاستفاده قوه مجریه در حوزه‌های حساس امنیت ملی مربوط می‌شود - تدابیر حمایتی خاصی اتخاذ شود.

سوم این‌که، هر دو مجلس کنگره باید جلساتی فراگیر - و نه صرفاً سطحی - را برای شنیدن این ادعاهای جلدی در مورد رفتار خلاف از سوی رئیس جمهور تشکیل دهند و ایشان باید شواهد را تا هر سرانجامی که می‌رساند دنبال کنند.

چهارم این‌که، به هیچ وجه نباید با اختیارات گسترده جدیدی که شاخه اجرایی در طرح خود مبنی بر بسط و گسترش قانون حمایت از میهن (Patriot Act) تقاضا کرده است موافقت صورت گیرد، مگر این‌که تضمین‌های کافی و عملی برای حمایت از قانون اساسی و حقوق مردم آمریکا در برابر انواع سوء استفاده‌هایی که نمونه‌هایی از آن اخیراً آشکار شده است وجود داشته باشد.

پنجم این‌که، باید از ادامه فعالیت شرکت‌های مخابراتی که دسترسی دولت به اطلاعات خصوصی مربوط به ارتباطات تلفنی آمریکایی‌ها را بدون مجوز مناسب ممکن کرده است جلوگیری شود و از همدستی آنها در این تجاوز آشکارا غیر قانونی به حوزه خصوصی شهروندان آمریکایی ممانعت به عمل آید. آزادی ارتباطات یکی از پیش نیازهای ضروری برای احیای سلامتی دموکراسی ما به شمار می‌آید. همچنین حمایت از آزادی اینترنت در برابر تعدی حکومت یا تلاش‌های مجموعه‌های رسانه‌ای بزرگ برای به کنترل در آوردن آن، از اهمیت خاصی برخوردار است. آینده دموکراسی ما به آن بستگی دارد.

گفتم که در کنار این نگرانی‌ها، جای امیدواری نیز هست. امروز که من در اینجا ایستاده‌ام، سرشار از این خوش‌بینی هستم که آمریکا در آستانه یک عصر طلایی قرار دارد، عصری که در آن سرزندگی دموکراسی ما بار دیگر تثبیت خواهد شد و بیش از هر زمان دیگری به جنبش خواهد آمد. در واقع من این را در همین سالن احساس می‌کنم.

به گفته دکتر لوترکینگ: "شاید هم اکنون روح جدیدی در میان ما نضج می‌گیرد. اگر واقعاً چنین است، بگذارید ما نیز در پی حرکت آن گام برداریم و دعا کنیم که وجود درونی ما نسبت به هدایت این روح حساس باشد، زیرا ما به یافتن یک برون‌رفت شفاف از تاریکی‌ای که به نظر می‌رسد از نزدیک ما را احاطه کرده است نیازی شدید داریم."

## قانون اساسی، راهبرد مشروعیت دولت شهر نبوی<sup>۱</sup>

احمد اسلامی

توضیح: دکتر احمد اسلامی متولد سال ۱۳۳۳ از بیدگل کاشان و دانش‌آموخته حوزه می‌باشد. از سال ۱۳۵۴ برای ادامه تحصیل در سطوح عالی و خارج به قم عزیمت کرده است. سطح عالی فقه و اصول را به ترتیب نزد آیت‌الله‌العظمی صانعی و آیت‌الله سیدعلی محقق داماد گذرانده و سپس در درس خارج اصول آیت‌الله فاضل لنکرانی و درس خارج فقه آیت‌الله‌العظمی منتظری شرکت کرده، با بازگشایی دانشگاه‌ها پس از انقلاب فرهنگی به‌عنوان مدرس وارد دانشگاه شد و در دانشگاه‌های کاشان و اصفهان در حوزه علوم انسانی مشغول تدریس بوده که تاکنون نیز ادامه یافته است.

\*\*\*

جنش فرازمندگرای اسلام که با بعثت محمدبن عبدالله - به‌عنوان آخرین فرستاده خدا - آغاز و در بستری از فراز و نشیب، پا گرفته و روند سامان‌یافته پیدا کرد، در پاره نخست از زندگانی خود - چنان‌که روشن است - دو دوره را آزمون کرده و به تجربه گذارده است: الف: دوره مکی یا دوره تکوین ملت، ب: دوره مدنی یا دوره تأسیس دولت

پیامبر اسلام پس از آن‌که در مکه جنبشی اعتقادی - اخلاقی پدید آورد و از رهگذر تربیت منظومه‌ای از افراد، پیش‌نیاز پایه‌گذاری نهاد ملت - دولت را فراهم ساخت در دوره دوم زندگی پس از بعثت، یعنی دوره مدنی برپایه بیعت گروهی از مردم یثرب، دست‌اندرکار تأسیس نهاد دولت شد. در این راستا با توجه به روند ورود

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دوماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۵۴، اسفند ۱۳۸۷ و فروردین ماه ۱۳۸۸.

اسلام به یثرب و ویژگی‌های این شهر از یک سو و نیز با توجه به استراتژی دوره مدنی و چالش‌های پیش رو از سوی دیگر، تدابیری اندیشیده و به اجرا گذارد. شماری از پایه‌ای‌ترین راهبردهای ساخت دولت در ماه‌های نخست حضور در یثرب، به این قرار است:

- ۱- تأسیس یک مرکزیت با تکیه بر راهبرد ساخت مسجدالنبی
  - ۲- تعمیق وحدت دینی با تکیه بر راهبرد عقد اخوت
  - ۳- تحکیم وحدت ملی با تکیه بر راهبرد تدوین قانون اساسی
  - ۴- تأمین امنیت مرزی با تکیه بر راهبرد عقد پیمان‌نامه‌های سیاسی - نظامی
  - ۵- تشکیل سازمان دفاعی با تکیه بر راهبرد رزمایش و مانورهای نظامی
- اما از این میان، آنچه در کانون توجه این نوشتار جای دارد و به آن پرداخته خواهد شد، راهبرد ساختارگرایانه تدوین «قانون اساسی» در آستانه دولت سازی در یثرب است، زیرا در میان همه آن سازوکارها، تنها راهبردی که به مثابه «سند چشم‌انداز» می‌تواند «شناسه» سوگیری مدنیت جنبش اسلامی پیامبر در آن زمان و زمین باشد، راهبرد تدوین منشور سیاسی و قانون اساسی است.

روشن سازی این نکته نیازمند آشنایی بهتر و بیشتر با تاریخ - جغرافیایی عمومی یثرب است. برابر اسناد تاریخی، هنگامی که پیامبر پس از بیعت مردم و با آهنگ پایه‌گذاری یک واحد سیاسی به یثرب در آمد و در آنجا پناه گرفت و آرام گزید، افزون بر چالش «نبود یک مرکزیت» و جبهه نسبتاً گسترده دشمن، با دو چالش بزرگ دیگر نیز روبه‌رو بود؛ دو چالشی که دست‌کم وحدت همگانی و تمامیت سرزمینی را دچار تنش و تشنج کرده و امنیت ملی را ناپایدار و بلکه ناشدنی می‌ساخت.

این دو چالش عبارتند از: ۱- ساختار سیاسی - اجتماعی و بافت نیروی انسانی یثرب، ۲- پندار و رفتار جاهلی ته‌نشین شده در گوشه گوشه دل و دماغ مردم و حتی نومسلمان‌ها.

یثرب آن زمان شهری تک‌ساختی و یکپارچه نیست، هویت‌های گوناگون و پراکنده‌ای در آن زندگی کرده و به شهر ساختار ویژه و پیچیده‌ای داده‌اند. بومیان یثرب، عمدتاً نوادگان مهاجران یمنی (عربستان جنوبی) هستند. اینان که در چشم‌انداز تاریخی از پیشینه تمدنی نسبتاً روشنی برخوردارند، بر کیش و آیین



دوگانه‌پرستی (شرک) زندگی می‌کنند. البته رفته‌رفته پاره‌ای از اینان به کیش‌های آسمانی گراییده و پیوسته‌اند و به اصطلاحی مسیحی و یا یهودی شده‌اند و به‌تازگی طی سال‌های دهه سوم قرن هفتم میلادی، گروه قابل توجهی مسلمان شده‌اند که در ساختار «مدینه‌النبی» گروه «انصار» را تشکیل می‌دهند. افزون بر این اقلیت‌ها احتمالاً شریعتمداران دیگری نیز در یثرب زندگی می‌کنند که در ادبیات وحیانی و تاریخی از آنان به‌عنوان «صائبین» یاد شده است.

در کنار بومیان، دیگرانی هستند که از مکه کوچ کرده و از عربستان شمالی هستند. اینان که از تیره عرب عدنانی به‌شمار رفته و نیز عموماً پیشینهٔ مشرکانه دارند، در این سال‌های اخیر، در این ده - دوازده سال به پیامبر گراییده و مسلمان شده‌اند و پس از رویداد بیعت عقبه دوم (بیعه‌الحرب، بیعتی که شمار زیادی از مسلمانان یثرب در موسم حج سال ۱۳ بعثت در محل عقبه منی با پیامبر بستند) به دستور پیامبر و در شرایط کاملاً اضطراری راهی یثرب شدند و در این شهر آرام گزیدند و به همین سبب این دسته از مسلمانان در ساختار «مدینه‌النبی» گروه «مهاجران» را تشکیل می‌دهند. بدیهی است این دسته گرچه مسلمانند و با گروه «انصار» در کیش و آیین برادر و برابرند، اما تفاوت‌های تاریخی، اقلیمی، ملی و فرهنگی فراوانی دارند و همین‌هاست که می‌تواند چونان «گسل» در هنگامه ظهور و بروز لرزه‌های سیاسی - اجتماعی، زلزله‌زا و گسست‌آفرین باشد.

افزون بر اینها، در حاشیه شهر، مهاجران دیگری زندگی می‌کنند که از دیرباز و با انگیزه‌های سیاسی، از منطقه بیت‌المقدس کوچیده و اینجا را آوردگاه مقاصد سیاسی - اقتصادی خویش قرار داده و سکنی گزیده‌اند. این دسته از مهاجران فلسطینی که در کیش و آیین بر شریعت موسی پیامبر و یهودی هستند در سه طایفه با نام‌های بنی‌قینقاع، بنی‌نظیر و بنی‌قریظه از هم متمایز می‌شوند.

این دسته از یهودیان، باوجود این‌که در حاشیه شهر زندگی می‌کنند، اما با توجه به آن انگیزه و انگیزه، به‌تدریج از طریق احداث تأسیسات زراعی و پایگاه‌های دفاعی و نظامی به شکل نیروی مسلط بر شهر درآمده و در نتیجه زراعت و سیاست شهر را در دست گرفته و قطب قدرتمند حاکم بر یثرب شده‌اند.

اینها و ده‌ها عنصر دیگر و از جمله رسوبات فکر جاهلی در زوایای ذهن و زبان مردم، عامل پراکندگی و فراوانی هویت‌های انسانی و اجتماعی شهر شده و به این

شهر ساختار ویژه و پیچیده‌ای داده است. «قبیله» مهمترین و اصلی‌ترین واحد انسانی است که ساختار اجتماعی شهر را تعریف می‌کند و چنین است که شهر روی خط گسل قرار گرفته و زلزله‌خیز شده است.

روشن است که نگارگری یک نظام واحد سیاسی و پایه‌گذاری یک دولت در شهری این چنین زلزله‌خیز ممکن نیست مگر به شرط ایجاد یک هویت واحد اجتماعی که در آن همه افراد - فارغ از هویت‌های نژادی، قومی، قبیله‌ای و مذهبی - به‌مثابه یک «شهروند» در پرتو «نظم حقوقی کلیت‌گرا» زندگی یافته و از «هنجارهای موفقیت» برخوردار باشند. به نظر می‌رسد پیامبر در آن موقعیت چنین کرد، یعنی در شهری آن‌چنان زلزله‌خیز دست‌اندرکار ابتکار عملی برای ایجاد یک هویت واحد اجتماعی و سیاسی شد.

برابر گزارش تاریخ‌نگاران، پیامبر در ماه‌های نخست حضورش در یثرب با توجه به خطر گسل‌ها و گسست‌ها و به‌منظور تحکیم وحدت ملی - افزون بر تعمیق وحدت دینی - در یک اقدام نوین سیاسی، اجتماعی، دست‌اندرکار تدوین و تصویب منشوری راهبردی شد. این منشور که دارای ماهیت حقوقی و قضایی است، نزد محمد رسول‌الله از جایگاه و پایگاه بلند و بالایی برخوردار بوده است. به گواهی این که طی آن، هشت بار بر مبنابودن این «صحیفه» و لزوم حرمت و رعایت آن - در قالب‌های تعبیری مختلف - تأکید و تکرار شده است و این گویای آن است که وی به‌نام «قانون» به استقبال از «مدینه‌النبی» و معماری آن برخاسته و این نیز گزارشگر آن است که در نگاه و نگرش ایشان، نهاد قانون و حقوق از زیرساخت‌های اصلی و اساسی معماری شهر و شهروندی است.

افزون بر آن، آغاز و انجام این منشور (= صحیفه) باعنوان «کتاب» برنشته و ثبت شده است و این نکته نیز آن خوانش را گواهی کرده و نشان می‌دهد که آنچه در این متن آمده از نوع «بیانیه» نبوده و بلکه از نوع «قرارداد دوجانبه» و به‌مثابه «میثاقی» میان پیامبر و مجموعه مردم ساکن در یثرب و کسانی که به حکم عرف حقوقی آن روز، تابعیت یثربی‌ها را داشته و یا می‌پذیرند یک دستورالعمل و لازم‌الاجرا بوده است، چنان‌که در سرآغاز این «صحیفه» آمده است: «هذا کتاب محمد النبی (رسول‌الله) بین المؤمنین و المسلمین من قریش و (اهل) یثرب و من تبعهم فلحق بهم و جاهد معهم...» (ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۹)

نکته درخور درنگ آن است که پیامبر به موجب ماده ۳۹ این منشور، یثرب را برای کسانی که این میثاق را پذیرفته و گردن نهاده‌اند «حرم» نامیده و چنین مصوب کرده است که: «و ان یثرب حرام جوفها لاهل هذه الصحیفه...» (همان، ۱۱۲)

مفهوم «حرم» با توجه به کارکردش در ادبیات دیوانی آن روز، دارای بار سیاسی - افزون بر بار فقهی - و نشانگر آن است که ابتکار عمل پیامبر مبنی بر تدوین و تصویب این منشور، آغازی است برای ایجاد یک دولت شهر. بویژه آن‌که در ماده ۲ منشور آمده است که: «انهم امه واحده من دون الناس = مجموعه کسانی که این میثاق را پذیرفته و در چتر حمایتی آن درآمده و بدین سان نظم و انتظام دولت شهر یثرب را گردن نهاده‌اند، به مثابه «امت واحدی» - در برابر دیگران - هستند.» (همان، ۱۱۹)

بررسی واژه‌های کلیدی «کتاب»، «صحیفه»، «امت» و «حرم» در این منشور و ارزیابی محتوایی مواد پنجاه‌گانه آن (حمیدالله: ۱۳۶۶، ص ۲۲-۲۱) گویای آن است که بانی و معمار نوین یثرب، اندیشه‌ای به غایت ساخت‌گرایانه داشته و به همین جهت - در پی بیعت عقبه دوم - بر آن شده است تا در آن زمان و زمین، دولت شهری را سامان داده و پایه‌گذاری کند و چنین است که «یثرب» تغییر نام داده و عنوان «مدینه» به خود می‌گیرد. «مدینه» در برابر واژه‌های مشابه و مرادفی مانند «بلد» و «بلده» به شهری گفته می‌شود که: الف: دارای مرزهای تعریف‌شده‌ای به مثابه «حرم» باشد. ب: مردم در آن امن و امان یافته و آرام گیرند.

ج: در آنجا روابط و مناسبات افراد با یکدیگر براساس مهربانی، همسازی، همزیستی و دانایی استوار باشد.

به نوشته «اقرب‌الموارد» وقتی گفته می‌شود: «تمدن الرجل = فلانی متمدن شده است» یعنی اخلاق مدنی به خود گرفته و از رذیلت کینه‌توزی و خشونت، گسستگی، عداوت، نادانی و جهالت گذر کرده و پیراسته شده است و به فضیلت مهربانی، عطوفت، همسازی، رفاقت، دانایی و معرفت درآمده و آراسته شده است. (اقرب‌الموارد، واژه مدینه) و این اجمالاً برابر همان مفهومی است که در ساختار گفتمانی جامعه‌شناختی عصر مدرنیته به عنوان «شهری‌گری و شهروندی» تعبیر می‌شود.

«مدینه‌النبی» (دولت شهرنبوی)

- ۱- یک واحد سیاسی برخوردار از یک روح اجتماعی (امت) است. (ماده ۲)
  - ۲- که در آن هویت و اراده مستقل همه افراد به رسمیت شناخته شده و از حقوق برابر و آزادی‌های مدنی و مذهبی برخوردارند و در واقع هر فرد یک «شهروند مقتدر» است. (مواد ۱۵، ۱۷، ۲۵ و نیز بنگرید به مواد ۲۶، ۳۵، ۴۵ و ۴۶)
  - ۳- و بر این پایه، شهروندان در قالب اتحادیه‌ها و فدراسیون‌ها تشکل یافته و در چرخه گروه‌های اجتماعی و نهادهای مدنی در اداره جامعه مشارکت کرده و فعال می‌شوند. (مواد ۱، ۳، ۲۵، ۴، ۱۲، ۳۷، ۴۴ و ۴۵)
  - ۴- و نیز همه شهروندان - فارغ از هویت‌های قومی، قبیله‌ای، ملی و مذهبی - بر پایه منافع مشترک ملی و مصالح عمومی، هویت اجتماعی واحدی پیدا کرده و انسجام یافته‌اند. (مواد ۲، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۳۷ تا ۳۹، ۴۴ و ۴۵)
  - ۵- و بی آن‌که آزادی‌های فردی و مدنی محدود و مسدود بشود، اما برپایه بیعت عمومی و میثاق مدنی، نهاد دولت شکل گرفته و در ساختار آن قدرت مرکزی تعریف شده که به اقتضای آن زمان و زمین - باوجود این‌که پیامبر در امور داخلی و اجتماعی دخالت نمی‌کند - اما داور، فرماندهی و دیپلماسی خارجی را برای خود محفوظ می‌داند. (مواد ۱، ۲۳، ۳۶ و ۴۲)
  - ۶- به این ترتیب، در دولت شهرنبوی، نهادهای اجتماعی و روابط انسانی برپایه آزادی و عدالت، برادری، برابری، مشارکت، همسازی، همزیستی و نیز تأمین اجتماعی نظام یافته و ساختارسازی می‌شوند (بیشتر مواد منشور)
  - ۷- ولی آنچه در این میان مهم است و در دولت شهرنبوی به‌مثابه عامل ساختارساز، نقش محوری داشته و در واقع درون‌مایه اقدام‌های ابتکاری و اصلاحی پیامبر در راستای نهادینه‌سازی نظم و بنیادگذاری نظام به‌شمار می‌رود، عنصر «قانون» است. در زیر موادی از آن منشور یاد شده - که گویای قانون‌محوری دولت شهرنبوی است - را بازخوانی می‌کنیم تا جایگاه و پایگاه بلند آن در نگاه و نگرش پیامبر بهتر روشن و آشکار شود.
- ماده ۱: این نوشته، پیمان‌نامه‌ای از محمد پیامبر است تا به‌مثابه میثاقی در میان مؤمنان (مسلمانان یثرب) و مسلمانان قبیله قریش (مهاجران مکی) و (دیگر مردم) یثرب و کسانی که پیرو آنان شوند و به آنان بپیوندند و با ایشان (در راه خدا) پیکار کنند، مبنا قرار گیرد.

ماده ۲: چرا که امضاکنندگان و متعهدان به این منشور، در برابر دیگران یک «امت» هستند.

ماده ۲۲: برای هیچ مؤمنی که این منشور را گردن نهاده و به خدا و روز رستاخیز باور دارد، روا نیست که ماجراجوی هنجارشکنی (آدم‌کشی) را یاری داده و پناه دهد....

ماده ۳۷: .. بر یهودیان و مسلمانان بایسته است تا یکپارچه متعهدان به این منشور را در برابر ستیزه‌گران یاری دهند.

ماده ۳۹: .. یترب برای متعهدان این منشور چون «حرم» است و (جان، مال و شخصیت) هرکس در آن محترم است.

ماده ۴۲: هرگاه بین متعهدان به این منشور ستیزی و یا کشمکش تباهی‌زا رخ داده و پیش آید، داور رسول خداست، چه آن‌که خشنودی خدا در این منشور است و اراده او بر پاسداشت آن است.

ماده ۴۶: یهود طایفه اوس - خود و آزادشدگانشان - دارای همان حقوق و تعهداتی هستند که امضاکنندگان این منشور از آن برخوردارند، البته به شرط روابط نیکو با امضاکنندگان این منشور و (نیز البته) باید نیکوکاری (پایداری بر این منشور) باشد، نه تجاوزگری و پیمان‌شکنی، چه آن‌که خدا گواه راستینی بر این پیمان‌نامه و میثاق است و آن را پاس می‌دارد.

ماده ۴۷: و البته این منشور نباید چتر ایمنی ستمگر و یا تبهکاری قرار گیرد. شهروندان مدنی - چه در سفر و چه در حضر- دارای حرمت و حقوق شهروندی هستند و مصونیت دارند، مگر آن‌که ستمگر و یا تبهکار باشند.

\*\*\*

بررسی و کاوشگری این منشور و بویژه مواد هشت‌گانه آن، اندیشه ساخت‌گرایانه و راهبردی پیامبر را در ساماندهی و سازمان‌بخشی جامعه و اداره آن نشان می‌دهد. مواد ۱ و ۲ گویای آن است که بن‌مایه پایه‌ریزی یک واحد سیاسی و درون‌مایه اصلاحات ساختاری و آنچه به‌مثابه ستون فقرات به جامعه، قوام و بر مناسبات و روابط انسانی و اجتماعی افراد، نظام می‌بخشد و عامل پدیداری «امت» می‌شود، قانون‌اساسی به‌عنوان میثاق ملی است.

ماده ۲۲ اهمیت و حرمت قانون‌اساسی را در نگرش رسول‌الله نشان می‌دهد، چرا که تعهد به آن همپای ایمان به خدا و روز رستاخیز دانسته و برشمرده شده است.

ماده ۳۷ گویای آن است که نماد روح اجتماعی و هویت جمعی که همبستگی و یکپارچگی می‌آورد و همه شهروندان را در برابر دیگران نسبت به یکدیگر متعهد و مسئول می‌کند و در واقع مرز خودی و غیرخودی به‌شمار می‌رود، قانون اساسی است.

ماده ۳۹ یترب را حرم دانسته و شهروندان آن را محترم می‌داند، چنان‌که در ماده ۴۷ نیز بر حرمت شهروندان مدنی - چه در سفر و چه در حضر - تأکید شده. بدیهی است که «حرم» دارای مرزهای جغرافیایی است و پیامبر نیز یترب را مرزبندی کرد (حمیدالله، ۱۳۷۴، ص ۱۱۲)، چنان‌که حرم خدا (شهر مکه) هم دارای مرزهای جغرافیایی تعریف شده است، اما آنچه درون‌مایه حرم و عاملی است برای حرمت شهروندان، تعهد و التزام نسبت به قانون اساسی است.

ماده ۴۲ پیش‌بینی کرده است که میان متعهدان به این منشور - و در واقع میان خودی‌ها - ممکن است ستیز و کشمکشی رخ دهد، بدیهی است که چنین پدیده و رخدادی امنیت و وحدت‌ملی را به‌طور جدی آسیب‌پذیر کرده و افزون بر آن حرمت قانون را خدشه‌دار می‌کند و به‌تدریج هنجارشکنی را رومی‌دارد و اگر چنین پدیده‌ای روند و روال گردد و فرهنگ شود، جامعه و نظام با خطر فروپاشی روبه‌رو می‌شود. اینجاست که به اقتضای ساختار حکومت و دولت در آن عصر و مصر - پیامبر مشخصاً مسئولیت داوری را گردن نهاده و می‌پذیرد تا از رهگذر درمان این ستیزندگی و پیشگیری از پس‌لرزه‌های آن، ضمن آن‌که جامعه و نظام از خطر درهم‌ریختگی و فروپاشی مصون می‌ماند، منزلت و حرمت قانون هم بیمه شده و خدشه‌دار گشته و نشکند، چه آن‌که در زیر این ماده تأکید شده که «خشنودی خدا در این منشور است و اراده او بر پاسداشت آن است.» چنان‌که در زیر ماده ۴۶ نیز بر این نکته پافشاری شده و گزاره‌ای به این بیان آمده است: «... خداوند گواه راستین این میثاق است و آن را پاس می‌دارد...»

ماده ۴۶ قانون تابعیت شهروندی را تعریف کرده و با تکیه بر نکته‌ای که در بالا آمد، شرط برخوردارگی از امتیازات و حقوق شهروندی را برای تابعان، یعنی کسانی که تابعیت شهروندان یترب را پذیرفته‌اند، نیک‌رفتاری با امضاکنندگان و متعهدان به این منشور می‌داند.

ماده ۴۷ تأکیدی دوجانبه دارد، هم بر حق حرمت و مصونیت شهروندان و هم بر حق حرمت قانون و به این ملاحظه تأکید می‌کند که قانون نباید چتر ایمنی ستمگر و یا تبه‌کاری قرار گیرد.

درنگ و دقت در این کنش ابتکاری و اصلاحی، یعنی تدوین و تصویب منشور سیاسی و میثاق ملی و ارزیابی مواد آن و بویژه مواد بازبینی شده هشت‌گانه‌ای که در بالا آمد، گویای آن است که در نگاه و نگرش پیامبر، میثاق ملی و قانون‌اساسی، سند مشروعیت نظام و راهبرد اداره جامعه است، چه آن‌که وی گرچه فرستاده خدا و دارای شریعت و کتاب آسمانی است، اما باوجود آن، در آستانه ساماندهی نخستین تجربه دولت شهر، دست‌اندرکار تدوین قانون‌اساسی و تصویب آن می‌شود و این به آن معناست که ارتقای مجتمع بشری به نام بلند معنویت و اخلاق «عمود» می‌خواهد و عمود آن «قانون» است.

#### منابع:

- ۱- ابن هشام، ۱۴۰۱ ه.ق. سیره‌النبی، تحقیق: محمد محی‌الدین عبدالحمید، بی‌جا، دارالفکر.
- ۲- حمیدالله، محمد، ۱۳۶۶ ه.ش. اولین قانون‌اساسی مکتوب در جهان، ترجمه سیدغلامرضا سعیدی، تهران، مؤسسه انتشارات بعثت، چاپ دوم آذر ۱۳۶۶.
- ۳- حمیدالله، محمد، ۱۳۷۴ ه.ش. نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد و اسناد صدر اسلام، ترجمه دکتر سیدمحمد حسینی، تهران، سروش، چاپ اول ۱۳۷۴.

## قانون اساسی ایران و اصل براءت<sup>۱</sup>

دکتر منصور رحم‌دل<sup>۲</sup>

یک طرف دعوی عمومی و در واقع طرف اصلی آن فردی است که به نمایندگی از سوی کل جامعه اقدام به تعقیب متهم به عنوان طرف دوم دعوی مزبور می‌کند. طرف اصلی دعوی عمومی، حسب طبیعت نمایندگی‌اش از تمامی امکانات لازم برای تعقیب و در نهایت به مجازات رساندن متهم برخوردار است و برای این منظور قوای قهریه لازم را برای احضار، جلب متهم و به اجرا گذاشتن مجازات در مورد وی در اختیار دارد، ولی متهم در مقابل تمامی امکاناتی که دادستان از آن برخوردار است، فقط از یک امکان برخوردار است و این امکان به اصل براءت تعبیر می‌شود که قانون اساسی ایران در اصل ۳۷ خود به آن تصریح کرده است. افزون بر اصل مزبور، اصول دیگری نیز در ارتباط با اصل براءت در قانون اساسی وجود دارند. در این مقاله مفهوم، مبانی و آثار اصل مزبور و کیفیت حمایت از آن در حقوق ایران و بویژه قانون اساسی مورد بررسی قرار گرفته است.

تحقق دادرسی عادلانه (Fair Trial) مستلزم رعایت پاره‌ای تشریفات خاص است و برای این که دادرسی عادلانه تلقی شود لازم است اصول متضمن رعایت حقوق دفاعی متهم از یک سو و اصول متضمن رعایت حقوق دفاعی شاکی از دیگر سو رعایت شود. رعایت حقوق دفاعی متهم رکن اصلی دادرسی عادلانه می‌باشد. اولین رکن این حق نیز پذیرش فرض براءت، هم در مرحله تقنینی و هم در مرحله اثباتی

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۶۰، اسفندماه ۱۳۸۸ و اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۹.

<sup>۲</sup> استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران



(قضایی)، است و از شرایط اساسی پذیرش فرض برائت پذیرش قاعده تکلیف مدعی به اثبات ادعا (البینه علی المدعی) است.

### اصل برائت در اسناد بین‌المللی

اصل برائت از جایگاه ممتازی در حقوق کشورهای مختلف و نیز اسناد بین‌المللی برخوردار است، ولی برخلاف حقوق ایران که در آن به اصل برائت اشاره شده و اصل ۳۷ قانون اساسی به آن تصریح کرده است، در حقوق کشورهای غربی به جای اصل برائت، فرض برائت مورد توجه قرار گرفته است. مبنای فرض برائت اوضاع و احوال است و به این اعتبار هر جا که اوضاع و احوال خلاف فرض مزبور وجود داشته باشد فرض برائت جای خود را به فرض مجرمیت می‌دهد.

بخش ۱۱ منشور حقوق و آزادی‌های کانادا در این مورد اعلام می‌دارد: «هر متهمی حق دارد که بیگناه فرض شود مگر این که تقصیر او مطابق قانون در یک دادرسی عادلانه و علنی و به وسیله یک دادگاه مستقل و بی‌طرف به اثبات برسد».

ماده ۹ اعلامیه حقوق بشر و شهروندی که دارای ارزش قانون اساسی است مقرر می‌دارد: «هر متهمی بیگناه فرض می‌شود مگر این که تقصیر وی اعلام شود (۱) و ماده اول قانون آیین دادرسی کیفری این کشور می‌گوید: «هر شخص مظنون یا تحت تعقیب بیگناه فرض می‌شود مگر این که مجرمیتش اثبات شود».

اگرچه قانون اساسی ایالات متحده آمریکا صراحتاً به فرض برائت اشاره نمی‌کند، ولی می‌توان آن را به نحو گسترده‌ای از اصلاحیه‌های پنجم، ششم و چهاردهم قانون اساسی آمریکا استنباط کرد. (ویکی‌پدیا)

ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در این مورد بیان می‌دارد: «هر شخصی که متهم به ارتکاب یک جرم کیفری می‌شود حق دارد که بیگناه فرض شود مگر این که تقصیرش، مطابق قانون در یک دادگاه علنی که در آن تمامی تضمینات لازم برای دفاع پیش‌بینی شده باشد، ثابت شود».

بند ۲ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز مقرر می‌دارد: «هر شخصی که متهم به ارتکاب یک جرم کیفری می‌شود حق دارد که بیگناه فرض شود مگر این که گناهکاری‌اش اثبات شود».

بند ۲ ماده ۶ کنوانسیون مربوط به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی شورای اروپا نیز در این مورد مقرر می‌دارد: «هر شخصی که متهم به ارتکاب یک جرم کیفری

می‌شود بیگناه فرض می‌شود مگر این‌که تقصیرش مطابق قانون به اثبات برسد. این کنوانسیون به‌عنوان عهدنامه پذیرفته شده و برای تمامی اعضای شورای اروپا و از جمله کشورهای عضو اتحادیه اروپا لازم‌الاجراست. ماده ۸ کنوانسیون امریکایی حقوق بشر نیز مقرر می‌دارد: «هر شخصی که متهم به ارتکاب جرم مهمی (Serious Crime)

شود حق دارد تا زمانی که گناهکاریش طبق قانون اثبات نشده است بیگناه فرض شود.» بند ۱ ماده ۷ منشور آفریقایی حقوق بشر نیز مقرر می‌دارد «هر فردی حق دارد که بیگناه فرض شود مگر این‌که گناهکاریش به‌موجب قانون توسط دادگاه صالح اثبات شود.» با این کیفیت تردیدی در پذیرش جهانی اصل برائت وجود ندارد.

ولی به نظر می‌رسد، در حقوق ایران نمی‌توان همانند حقوق غرب به راحتی از اصل برائت عدول کرد. تنها در صورتی می‌توان از اصل برائت چشم پوشید که دلیل قانع‌کننده‌ای که برای قاضی ایجاد قناعت وجدانی کند وجود داشته باشد وگرنه قاضی مکلف است به حکم اصل ۳۷ قانون اساسی، قرار منع تعقیب یا حکم برائت صادر کند. البته نباید تصور کرد که منظور از دلیل، دلیلی است که کاملاً ایجاد یقین کند، چون قاضی باید قناعت وجدانی حاصل کند که اصطلاحاً از آن به ظن متاخم به یقین تعبیر می‌شود. پس به اعتبار هرگونه تردیدی نمی‌توان اصل برائت را جاری کرد، چون همیشه ممکن است تردیدی به نفع متهم وجود داشته باشد، ولی تنها تردیدی به نفع متهم تعبیر می‌شود که قابل اعتنا باشد و نمی‌توان به اعتبار تردیدهای غیرقابل اعتنا اصل برائت را جاری کرد و به این ترتیب زمینه رهایی مجرم از زیر بار مسئولیت کیفری را فراهم نمود.

«به عبارت دیگر کافی است دلایل ارائه شده از سوی متهم ایجاد شک و تردید در ضمیر قضات کند، یعنی متهم تکلیف ندارد که آن‌قدر دلیل بر بیگناهی خود ارائه دهد که موجب علم و اقناع وجدان قاضی شود؛ همین‌قدر کافی است که وی در اذهان قضات نسبت به گناهکاری خود ایجاد شک و تردید کند. در این صورت قضات مکلفند شک یادشده را به سود وی تعبیر و متهم را از اتهام وارده تبرئه کنند و حال آن‌که مقام تعقیب موظف است آن‌قدر دلیل بر گناهکاری متهم (یعنی نفی اصل برائت) ارائه دهد که به اقناع وجدان قضات دال بر بزهکاری متهم شود.» (۲)

### اصل براءت در قانون اساسی ایران

افزون بر اصل ۳۷ قانون اساسی که به روشنی به اصل براءت اشاره کرده است، اصول دیگری از قانون اساسی نیز به این اصل یا آثار آن اشاره کرده‌اند. اصل ۳۶ که متضمن اصل قانونی بودن جرم و مجازات و دادرسی است، بیانی دیگر از اصل براءت است، چون همان‌گونه که گفته شد، هرگاه در جرم بودن یا نبودن عمل دچار تردید شویم باید مبنا را بر جرم نبودن عمل بگذاریم و این یکی از شقوق اصل براءت است که در قالب اصل قانونی بودن جرم و مجازات بیان می‌شود.

طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی نیز «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.» از این اصل نیز می‌توان اصل براءت را استنباط کرد. چون دادگاه در مقام صدور حکم محکومیت قصد کنارگذاشتن اصل براءت را دارد باید دلایلی معارض اصل براءت ارائه شود تا بتوان برخلاف اصل براءت متهم را محکوم کرد، وگرنه با فقدان دلایل توجیهی عدول از اصل براءت، باید بر مبنای اصل مزبور حکم به براءت افراد صادر کرد و به این اعتبار می‌توان احکام براءت را از نوع اعلامی تلقی کرد نه انشایی. چون خالق وضعیت جدیدی نیست، بلکه وضعیت موجود را اعلام می‌کند. برعکس احکام محکومیت را باید از نوع انشایی تلقی کرد، از این نظر که برخلاف اصل براءت، وضعیت جدیدی را ایجاد می‌کنند.

در اصل ۲۲ قانون اساسی نیز به براءت افراد از هرگونه تعرض تصریح شده است. امتیاز این اصل آن است که تصریحی به براءت تمامی افراد (نه تنها متهمان) از هرگونه اشتغال ذمه اعم از کیفری و مدنی دارد. به این اعتبار، افراد جامعه در تمامی شئون اجتماعی خود در برخورد با افراد دیگر، اعم از مأموران دولتی یا غیردولتی و حتی افراد عادی، بری تلقی می‌شوند و هیچ‌کس نمی‌تواند متعرض آنان شود.

البته نباید از بخش اخیر اصل ۲۲ قانون اساسی (مگر در مواردی که قانون تجویز کند) استنباط کرد که قانونگذار اساسی به قانونگذار عادی اجازه عدول از اصل براءت و رجوع به اصل مجرمیت را داده است. منظور بخش اخیر اصل ۲۲ آن است که در صورتی که افراد برخلاف قانون مرتکب عمل مجرمانه شوند می‌توان مصونیت آنان را نادیده گرفت. به عبارت دیگر، مصونیت افراد به حکم قانون تا

زمانی است که مرتکب عمل خلاف قانون نشده باشند و به محض ارتکاب عمل خلاف قانون و اثبات آن در مرجع صالح، مصونیت آنان مخدوش می‌شود.

اصل ۲۵ قانون اساسی نیز به مصونیت ارتباطات تلفنی و نامه‌ای افراد تصریح و تلویحاً به اصل براءت اشاره کرده است. وجه ارتباط این اصل با اصل براءت آن است که افراد در پناه اصل براءت از حمایت قانونی در مورد ارتباطات خود برخوردارند و گرنه با فرض مجرمیت آنان همه ارتباطات آن تحت کنترل قرار می‌گرفت. به عبارت دیگر، اگر مقنن فرض براءت را قبول نداشت مقرر می‌داشت تمامی ارتباطات افراد برای کشف جرایم احتمالی تحت کنترل قرار می‌گرفت، ولی با پذیرش اصل براءت به افراد جامعه این اطمینان خاطر را داد که جز در موارد مقرر در قانون که تفصیل آن در قانون آیین دادرسی کیفری ذکر شده بازرسی ارتباطات آنان ممنوع است.

به نظر می‌رسد اصل ۳۲ قانون اساسی ارتباط تنگاتنگی با اصل براءت داشته باشد. چه، حسب این اصل «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر به مدت ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم شود. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.» وجه ارتباط نزدیک این اصل با اصل براءت آن است که چون افراد مبرا از هرگونه اتهامی محسوب می‌شوند و اصل و قاعده بر آن است که مرتکب جرمی نشده‌اند مگر این‌که با دلایل در مرجع قضایی صالح اتهام منتسبه اثبات شود، از این‌رو نمی‌توان افراد را بدون مجوز قانونی بازداشت کرد و حتی اگر با مجوز قانونی دستور بازداشت کسی صادر شده باشد، باید حقوق وی در اسرع وقت رعایت شود. البته باید توجه داشت که در مرحله تحقیقات مقدماتی که هنوز اتهام شخص اثبات نشده بازداشت افراد، مخالف اصل براءت تلقی می‌شود، ولی عملاً در این مرحله امکان رعایت کامل اصل براءت وجود ندارد و باید آن را استثنایی بر اصل کلی که به مقتضای ضرورت چاره‌ای جز آن نیست تلقی کرد، ولی باید توجه داشت که تا حد امکان باید از توسل به استثنا اجتناب نمود.

با توجه به این‌که یکی از آثار اصل براءت عدم الزام افراد به اقرار علیه خود و عدم الزام آنان به پاسخگویی به پرسش‌های مطروحه علیه خود است (حق سکوت)،

قانون اساسی در اصل ۳۸ خود به این مهم توجه کرده و مقرر داشته است «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت، اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازت می‌شود» و در ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی برای متخلفان از اصل ۳۸ مجازات تعیین شده است.

### نتیجه گیری

قانون اساسی ایران به تبعیت از فقه اسلامی که در آن به اصل اباحه به‌عنوان مبنای جواز اعمال تصریح و تأکید شده و نیز به تأسی از کنوانسیون‌ها و مقررات بین‌المللی اصل برائت را مورد توجه قرار داده است. گفته شد که هرچند در فقه اسلامی از اصل برائت یاد شده، ولی نباید آن را با اصل برائت به معنای مصطلح در حقوق مرادف دانست. پیش‌بینی این اصل در قانون اساسی ایران، صرف‌نظر از این‌که مبنای پذیرش آن فقه یا حقوق خارجی باشد، از نقاط قوت قانون اساسی به‌شمار می‌رود و باید آن را نشانه اهمیتی تلقی کرد که قانونگذار اساسی ایران به اصل برائت داشته است.

امروزه اصل برائت از حقوق اساسی افراد به‌شمار می‌رود. اساسی‌بودن این حق از آنجا ناشی می‌شود که اولین و اصلی‌ترین حامی افراد در مقابل دستگاه حاکمه تلقی می‌شود. متهم در پناه آن از احضار بدون دلیل ممنوع است. (۳) از حق سکوت، از حق داشتن وکیل، از ممنوعیت شکنجه برای اخذ اقرار، از استثنایی‌بودن موارد سلب آزادی قبل از اثبات اتهام، از حق رسیدگی توسط قاضی و دادگاه صالح و... برخوردارست. این حقوق که مبتنی بر پذیرش اصل اولیه برائت است در قانون اساسی ایران مورد توجه قرار گرفته‌اند و کیفیات آن را قوانین عادی تعیین می‌کنند. قوانین عادی در برخی موارد برای عدم رعایت این حقوق ضمانت اجرای کیفری و در برخی موارد ضمانت اجرای اداری یا انتظامی تعیین کرده‌اند و طبیعی است که به حکم قواعد عام حقوقی هرکسی برخلاف قانون، خسارتی به کسی وارد کند مسئول جبران خسارات وارده خواهد بود، بنابراین ضمانت اجرای مدنی نیز می‌تواند وجود داشته باشد. ولی نباید تصور کرد که اصل برائت به نحو مندرج در قانون اساسی و حمایت‌های مندرج در قوانین عادی، متهم را به‌طور کامل تحت حمایت خود قرار می‌دهند. تحولاتی که در طول زمان در مورد نحوه ارتکاب

جرایم ایجاد شده و در برخی موارد اثبات خلاف اصل براءت را برای دادستان سخت یا غیرممکن ساخته است، قانونگذار عادی را ناچار از عدول از اصل براءت در برخی موارد نموده است. این‌که موارد مزبور خلاف اصل براءت تلقی می‌شوند یا نه از حوصله این مقاله خارج است و باید در فرصتی دیگر به آن پرداخت.

#### پی‌نوشت:

۱. منظور اعلام طی حکم دادگاه است.
۲. دکتر محمد آشوری، عدالت کیفری (مجموعه مقالات)، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶، ص ۱۵۱.
۳. طبق ماده ۱۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ «قاضی نباید کسی را احضار یا جلب کند، مگر این‌که دلایل کافی برای احضار یا جلب موجود باشد.» نباید تصور کرد که منظور قانونگذار از عبارت «دلیل» در این ماده دلیل مستوجب محکومیت است، بلکه همان‌گونه که خود ماده تصریح دارد وجود دلیل بر احضار است. اگر عبارت «دلیل» را حمل بر وجود دلیل محکومیت بدانیم، صرف‌نظر از این‌که برخلاف منظور صریح قانونگذار عمل کرده‌ایم نتیجه این خواهد بود که انتظار داشته باشیم هرکسی که احضار می‌شود الزاماً باید مجرم شناخته شود، بنابراین نباید به‌گونه‌ای عمل شود که به بهانه اصل براءت، حقوق شاکی نیز نادیده گرفته شود و نظم عمومی جامعه لطمه بخورد، این استنباط را مواد دیگری (مواد ۶۵ و ۷۰) از قانون مزبور تأیید می‌نمایند.

## جایگاه قانون اساسی در اسلام<sup>۱</sup>

درباره قانون اساسی و قانونگرایی ابهامات زیادی وجود دارد و گاهی افراد متدین موضعی اتخاذ می‌کنند که گویا با جریان راست افراطی مبتنی بر نازکی کار و ضخامت پول، هم‌موضع می‌شوند. این نوشته بر آن است که صف نیروهای مذهبی صادق را از اربابان زر، زور و تزویر، که اساساً هیچ قانونی را در هیچ شرایطی بر نمی‌تابند جدا کند.

چه در جریان انقلاب مشروطیت و چه در جریان انقلاب اسلامی، مراجع تقلید، مجتهدین جامع‌الشرایط، فضلا و اندیشمندان و نواندیشان دینی زیادی بودند که با وجود وفاداری به اسلام، به ضرورت تدوین قانون اساسی رسیدند.

نهضت ملی ایران که به قانون ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت غاصب نفت انگلیس و ایران و بسط آزادی‌ها انجامید به تعبیر دکتر مصدق در واقع چیزی جز احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت نبود. در این نهضت چهار تن از مراجع عظام در تأیید ملی شدن نفت فتوا دادند. اهمیت پذیرش قانون اساسی در این بود که مراجع و علما قبول داشتند پس از تدوین قانون اساسی، مواد آن به رأی مردم گذاشته شود، در واقع آنها از یکسو قانون اساسی را برآمده از دین می‌دانستند و از سوی دیگر آن را به رأی مردم می‌گذاشتند. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز درحقیقت سه بار به رأی مردم گذاشته شده است؛ بار اول مردم، اعضای خبرگان قانون اساسی را با رأی خود انتخاب کردند. بار دوم نیز پس از تصویب قانون اساسی با توصیه و اصرار مرحوم امام خمینی قانون اساسی مصوب خبرگان در سال ۱۳۵۸ به رأی مردم گذاشته شد و مرحوم امام آن را دموکراسی دو آتشه

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۶۲، تیر و مرداد ماه ۱۳۸۹.

دانستند، چرا که برخی معتقد بودند چون مردم اعضای خبرگان را با رأی خود انتخاب کردند نیازی نیست که قانون اساسی به تصویب ملت رسیده و مردم دوباره به آن رأی دهند.

در نهایت برای سومین بار قانون اساسی پس از تجدیدنظر در سال ۱۳۶۸ نیز به رأی مردم گذاشته شد. چه در قانون اساسی انقلاب مشروطیت و چه در قانون اساسی جمهوری اسلامی تک تک مواد قانون اساسی ضمن این که از مشروعیت برخوردار بود مردم نیز با رأی خود بر آن صحنه گذاشتند و آن را قبول کرده و قابل اجرا دانستند.

همان‌طور که علامه نائینی، قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطیت را رساله اجتماعی خود تلقی می‌کرد شنیده‌ایم که مرحوم امام نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی را رساله اجتماعی خود می‌دانست. ایشان اجتهاد مصطلح را کافی ندانسته و فلسفه عملی اسلام را همین قانون اساسی جمهوری اسلامی اعلام کردند. مرحوم نائینی دو ویژگی برای امامت و مرجعیت قائل بود: نخست تقوا و دوم علم و کارشناسی. ایشان معتقد بود پارلمانی که شامل نمایندگان منتخب مردم با این دو ویژگی یعنی تقوا و قدرت علمی و کارشناسی باشد قادر است خلأ ناشی از غیبت امام عصر (عج) را پر کند. مرحوم امام در همین راستا ابتدا سعی کردند از طریق احکام ثانویه قوانینی به نفع عامه مردم بویژه مستضعفین دهقان و کارگر وضع کنند و حتی اعلام کردند اگر دو سوم نمایندگان مجلس شورای اسلامی، لایحه‌ای تصویب کردند جنبه قانونی داشته و شورای نگهبان آن را اعلام خواهد کرد، ولی وقتی این راه با موانع و مخالفت‌های فقهی و فقها روبه‌رو شد ایشان با طرح ولایت عامه و مطلقه مطرح کردند که احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی و فرعی اولویت دارد و راه را برای تقویت قانون اساسی و تبیین فقهی آن باز کرد و با استناد به روح قرآن و آیه ۵ سوره قصص (۱) - که روند جهت‌دار تاریخ را حاکمیت مستضعفین می‌داند - فقه مصطلح موجود را در راستای قرآن تعالی داده و از این رهگذر بود که قانون کار و قوانین مترقی دیگری تصویب شد.

دکتر سیدجواد طباطبایی به این مضمون معتقد است که روشنفکری ایران از انقلاب مشروطیت شروع شد و هنر مرحوم علامه نائینی و علمای مشروطیت در این بود که توانستند دین و فقه را به صورت قانون و حقوق درآورند و به رأی مردم



بگذارند تا از این رهگذر، تمامی ایرانیان با دیدگاه‌های مختلف آن را پذیرا شوند و سند وفاق ملی و میثاق مشترک شود.

این پرسش همیشه مطرح بوده که جایگاه واقعی قانون‌اساسی کجاست. برخی معتقدند قانون ما قرآن است و از آنجا که قرآن کتابی جاودانه است، بنابراین نیازی به قانون‌اساسی موقت و محدودی که مصالح یک دوران و یا یکی دو نسل را در نظر بگیرد نداریم. برخی هم به آموزش‌های جاری در حوزه‌های علمیه استناد کرده و می‌گویند با وجود رساله‌های عملیه و نظام حرام و حلال فقه موجود چه نیازی به نظام دیگری به نام قانون‌اساسی داریم؟ این گروه حتی پس از تدوین قانون‌اساسی و تشکیل مجلس شورای اسلامی برای تذکر دادن به منظور مدیریت مجلس، به جای استناد به آیین‌نامه مجلس - حتی پس از ۳۰ سال که از عمر مجلس می‌گذرد - به حلال و حرام استناد می‌کنند که گویی انقلابی رخ نداده و قانون‌اساسی تدوین نشده و تک‌تک مواد آن مشروعیت ندارد، به همین دلیل است که پی‌بردن به جایگاه قانون‌اساسی در دین ضرورت بیشتری پیدا می‌کند. در پاسخ به این پرسش، برخی از فقها معتقدند جایگاه قانون‌اساسی مواردی است که در متن دین نیامده و به اصطلاح «نص» آیه مشخص و معینی ندارد. این مقوله را برخی از علما، حوزه «مالانص فیه» دانسته و شهید باقر صدر آن را منطقه الفراغ می‌دانست. (۲)

برخی نیز «قرارداد اجتماعی» از نوع ژان ژاک روسو را مطرح می‌کنند، قانون‌اساسی را صرفاً برگرفته از رأی مردم دانسته و دین و عوامل فرهنگی دیگر را تحدیدکننده و محدودیت‌ساز می‌دانند که به تنگ‌نظری و حذف نیروها خواهد انجامید، بویژه که می‌گویند برخورداری از این روش ما را از جنگ ادیان رهانیده و هزینه‌های اجتماعی را کاهش می‌دهد.

آیا در جامعه‌ای چون ایران که اکثریت قریب به اتفاق شهروندان آن مسلمان بوده و اسلام را دین راهنمای عمل دنیایشان می‌دانند و نظام حلال، حرام، مستحب و مکروه جا افتاده است، می‌توان بسان قرارداد اجتماعی عمل کرد؟ نمونه آن پیش‌نویس قانون‌اساسی است که تنها صفت رئیس‌جمهور ایرانی و مسلمان بودن قید شده بود و به زن و مرد یا شیعه و سنی توجهی نشده بود، به همین علت برخی از مراجع قصد داشتند به‌منظور اعتراض به این مسئله به تهران بیایند که در این

صورت با چالش‌های به وجود آمده، استقلال مملکت مخدوش می‌شد و طبیعی بود در پی آن پروسه آزادی‌ها نیز مشخص شود. ایران نشان داده استقلال و آزادی دوقلوی ناگسستنی است و به بهانه آزادی نمی‌توان استقلال را نادیده گرفت و به بهانه استقلال هم نمی‌توان آزادی‌ها را پایمال کرد. (۳)

تقسیم ایران به شمال و جنوب در سال ۱۹۰۷ و در پی انقلاب مشروطیت سال‌ها پروسه آزادی و پیشرفت مملکت ما را نه تنها متوقف کرد، بلکه عقب انداخت. شهید مدرس یکی از ویژگی‌های انقلاب مشروطیت را این می‌دانست که انقلاب مشروطیت کادرها و رهبرانی تربیت کرد که توانستند پس از تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷ استقلال ایران را بازیابی کنند، که در پی آن آزادی‌ها به تدریج گسترش یافت. (۴) شاید توجه به این عوامل بود که برای حفظ پیوند آزادی و استقلال، واژه رجال سیاسی برای صفت رئیس‌جمهور انتخاب شد تا با استفاده از فرهنگ قرآن، کلمه رجال مرد و زن را شامل شود.

نمونه دیگر این که تولد پیامبر اکرم به نقل از کلینی و تاریخ‌نگاران دیگر به جای ۱۷ ربیع‌الاول، ۱۲ ربیع‌الاول است. امام این پیشنهاد را زودرس دانسته و از ۱۲ تا ۱۷ ربیع‌الاول را هفته وحدت نامیدند، اما چندی بعد اصلی‌ترین تضاد برای ایران و منطقه را تضاد بین اسلام امریکایی و اسلام محمدی اعلام کردند و بدین‌سان می‌رفت که با آهنگی خاص چالش‌ها و تضادهای تمامی مذاهب و فرقه‌های اسلامی کمرنگ و بی‌رنگ شود که متأسفانه کار جدی روی تعمیق و گسترش این تضاد انجام نشد و حتی به تدریج پروسه معکوسی در حال طی شدن است.

با توجه به موارد بالا دیدگاهی که معتقد به حذف واژه مذهب از قانون اساسی است باید به پیامد و چالش‌هایی که به مخدوش شدن آزادی و پیشرفت می‌انجامد، توجه کند. (۵) آیا آنهایی که جایگاه قانون اساسی را در فقدان نص، آیه و یا متن دینی توجه دارند می‌دانند اگر در مواردی «نص و آیه‌ای» باشد دیگر نباید آرای مردم را در نظر گرفت؟ در اینجا به اصطلاح گفته می‌شود دین، دموکراسی بردار نیست. در این باره در مقاله «نص، شورا و عنصر زمان» (۶) نشان داده شده که نص و متن قرآن نیز در مقام اجرا باید از پروسه عقلانیت و شوری عبور کند، یعنی باید به توان تاریخی هر ملتی توجه داشت، چرا که هدف انبیا استکمال عقل و خردورزی (۷) و

به گفته مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن، هدف از اجرای احکام، رشد عقول است. چون در ذات دین زور، اجبار و اکراه نیست، (۸) شاید به همین دلیل باشد که بنیانگذاران و علمای مشروطه، قانون اساسی برآمده از دین را به رأی مردم می‌گذاشتند تا به وسع و توانایی مردم توجه شود.

برخی جایگاه قانون اساسی در دین را معادل باب عقود، قراردادهای و پیمان‌هایی می‌دانند که در بین مردم رایج بوده و مورد تأیید خداوند در قرآن است.

اگر به قانون اساسی مدینه که طراحی آن با محمد (ص) بود (۹) نگاهی داشته باشیم، می‌بینیم در این قانون اساسی به جز صفت رحمان و رحیم خداوند - که حتی این دو صفت را بت پرستان نیز برای خدا قائل بودند - به هیچ وجه صبغه ظاهری اسلامی ندارد، بلکه پیامبر اکرم (ص) با شیوه نگرش توحیدی برگرفته از استدلال و منطق وحی، تمامی عشایر و قبایل جدا از هم و همچنین بت پرستان، مسیحیان، یهودیان، مهاجر و انصار را در یک جامعه مدنی گرد هم آوردند و بدین گونه یثرب مدینه نام گرفت؛ با همین بینش توحیدی است که در اصل ۵۶ قانون اساسی (۱۰) آمده گرچه خدای خالق حاکم نیز هست، ولی با این وجود مردم باید سرنوشت خود را خود رقم بزنند.

به نظر می‌رسد متدولوژی و شیوه نگرش محمد (ص) نسبت به تدوین قانون اساسی مدینه می‌تواند به خوبی جایگاه قانون اساسی را در اسلام نشان دهد؛ قانونی که به محتوای توحیدی آن بیش از شکل پرداخته شده بود.

با همین روش و شیوه نگرش، به صلح حدیبیه باید نگرست که حتی مشرکان حاضر نشدند صفت رسول الله در کنار نام محمد (ص) بیاید و گفتند اگر محمد از سوی خدا آمده بود که اساساً با او سر جنگ نداشتیم. (۱۱) بدین سان صلحنامه حدیبیه با طراحی محمد (ص) و یارانش، بدون واژه رسول الله یا هر صبغه اسلامی دیگری اما با محتوای اسلامی و نگرش توحیدی امضا می‌شود و اعتبار پیدا می‌کند و هزینه‌های اجتماعی جنگ را به صفر می‌رساند؛ صلحی که تعادلی موفقیت‌آمیز بین نیروها ایجاد می‌کند و مورد تأیید خداوند نیز قرار می‌گیرد.

این پرسش مطرح است که با وجود کتاب بهینه و جاودانه‌ای چون قرآن، چرا حضرت علی به بیان خطبه‌های نهج البلاغه می‌پردازد (۱۲) و چرا صلحنامه صفین را امضا می‌کند و یا امام حسن با وجود قرآن به امضای صلحنامه‌ای با معاویه می‌نشیند که در واقع قانون اساسی معتبر آن زمان بود؟ پس از ۲۰ سال که از این

قانون اساسی می‌گذشت به دنبال زیر پا گذاشتن آن از سوی معاویه و همچنین یزید و اعلام سلطنت موروثی، امام حسین قیام کرد، قیام او تنها عدم بیعت با یزید بود و حتی با او اعلام جنگ نیز نکرد (این برش از تاریخ در سرمقاله «از صلح تا قیام» به اجمال توضیح داده شد). (۱۳) در کنار قرآن، دعای عرفه امام حسین و خطبه‌های ایشان در روز عاشورا چه جایگاهی دارد؟

از آنجا که از یک سو عنصر زور و اجبار در ذات دین نیست و همزمان عنصر زمان و تکامل (۱۴) در متن دین وجود دارد، از این رو اسلام این دینامیزم را دارد که در بستر زمان به خط‌مشی‌ها و قانون‌اساسی‌های مختلف تبدیل شود. از آنجا که بی‌خدایی و بی‌دینی در متن قرآن و رفتار پیامبران به رسمیت شناخته نشده و همه انسان‌ها حقیقت‌طلب و خداجویند (۱۵) و دین خود را در راستای حقیقت و برای آن خالص می‌کنند، بنابراین مزیت دین این است که همه اقشار و نیروها و دیدگاه‌های مختلف را می‌تواند پیرامون قانون اساسی بدون حذف نیرویی گردآورده و در مرحله نظری خودی و غیرخودی را برنتابد و دموکراسی را تعمیق و گسترش دهد. (۱۶)

#### پی‌نوشت:

- ۱- قصص: ۵، برآیم آنانی را که ضعیف نگه‌داشته شده‌اند منت گذاریم و آنان را پیشوا گردانیم و آنان را وارثان روی زمین کنیم.
- ۲- حوزه یا حوزه‌هایی که در متن قرآن درباره آن صحبت مشخصی نشده و باید به کمک روح قرآن و جهت کلی آن با آن موارد برخورد کرده و همچنین است منطقه‌الفراغ.
- ۳- قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل نهم: در جمهوری اسلامی ایران آزادی، استقلال، وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع و قوانین و مقررات، سلب کند.
- ۴- چشم‌انداز ایران، سرمقاله شماره ۲۲، نهضتی برای دفاع و آزادی، لطف‌الله میثمی.
- ۵- همان.
- ۶- چشم‌انداز ایران شماره ۱۸.

۷- علی(ع). همچنین حضرت علی(ع)، نهج البلاغه، هدف انبیا را «لیسیروا دفائن العقول» می‌داند.

۸- بقره: ۲۵۶.

۹- دایره‌المعارف بریتانیکا معتقد است قانون اساسی مدینه توسط محمد(ص) نخستین قانون اساسی تاریخ بوده است.

۱۰- اصل ۵۶ قانون اساسی: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.

۱۱- آنچه مسلم است مشرکین و بت پرستان مکه، خالقیت خدا را قبول داشتند و در قرآن ۴ آیه به این مضمون داریم که اگر از آنها پرسند چه کسی آسمان و زمین را خلق کرد، در پاسخ گویند خداوند. اصل مسلم دیگر نیز این است که آن نفس وحی را قبول داشتند ولی ابهام آنها این بود که آیا این وحی از سوی خدا به محمد رسیده است؟

۱۲- برخی از اهل سنت، شیعیان را متهم می‌کنند که دو قرآن دارند: یکی قرآن و دیگری نهج البلاغه، در حالی که نهج البلاغه ترجمان قرآن در زمان علی(ع) در بستر زمان خود بود.

۱۳- چشم‌انداز ایران شماره ۵۹، سرمقاله، لطف‌الله میثمی.

۱۴- چشم‌انداز ایران، دموکراسی دینی، قید یا امتیاز، شماره ۳۹؛ زمان در متن دین، شماره ۴۰؛ تأویل‌بافی کج‌دلانه و تأویل، شماره ۴۱؛ راسخان در علم و تأویل مکتبی، شماره ۴۴ و ۴۵؛ کج‌دلان، کج‌اندیشان و قانون اساسی شماره ۴۶. گفتنی است که کتاب زمان در متن دین برای کسب مجوز به وزارت ارشاد داده شده است.

۱۵- در کتاب «مبنا - وجود» خدا را نه می‌توان اثبات کرد، نه می‌توان در آن شک کرد و نه می‌توان انکار و یا تعریف کرد، بلکه خدا را در گزاره اثبات، انکار، شک و تعریف می‌توان دریافت. تفسیر الحمد امام خمینی: همه انسان‌ها خداجویند، حتی کارتر و دزد سرگردنه.

۱۶- کتاب توحید و تفرقه ریشه‌یابی قرآنی انحرافات، لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه، چشم‌انداز ایران، شماره ۳۹، دموکراسی دینی قید یا امتیاز، گفت‌وگو از لطف‌الله میثمی.

## مطلق‌اندیشی در فرایند قانون‌اساسی<sup>۱</sup>

این روزها یکی از نیازهای جدی، ملی و اسلامی جامعه ما، بالابردن سعه‌صدر و آستانه تحمل یکدیگر و ایجاد فضا و بستری برای گفت‌وگو و تبادل نظر است؛ گفت‌وگویی درون‌وطنی و در سطح ملی، گفت‌وگویی درون‌جناحی، درون‌گروهی، و حتی درون‌خانه‌هایمان. امروز شاهدیم جوانان کمتر با سالمندان به گفت‌وگو می‌نشینند، فرزندان علاقه‌ای به تبادل نظر با مادران و پدران نشان نمی‌دهند، جناح‌های سیاسی موجودیت یکدیگر را تاب نمی‌آورند، حتی درون یک جناح سیاسی طیف‌های مختلف از گفت‌وگو، همدلی و هماهنگی با هم ابا دارند و برخی صاحب‌نظران از شکاف نسل‌ها سخن می‌گویند و نگران‌اند.

در چنین شرایطی قانون‌اساسی به‌عنوان یک محور و میثاق ملی که بیشترین اجماع مردمی روی آن است می‌تواند نقش مهمی ایفا کند، اما با این وجود برخی تنگ‌نظرانه یکی از اصول قانون‌اساسی را به‌عنوان یک امر مقدس و معیار حق و باطل معرفی کرده و مجال گفت‌وگو و اظهارنظر به دیگری و غیر خود را نمی‌دهند. این هموطنان برداشت خود از اصل ولایت‌مطلقه فقیه را ملاک مسلمانی گرفته و چنان از آن سخن می‌گویند که گویی هرکس نگاهی دیگری به آن داشته باشد کافرست. به گمان آنان اگر کسی از ولایت‌فقیه بدون قید مطلقه آن سخن گوید، گویی از دایره انقلاب و اسلام خارج شده است. آنان از یاد برده‌اند که در قانون‌اساسی اول (مصوب ۱۳۵۸) اصل ولایت‌فقیه قید مطلقه نداشت و مدت ده‌سال اول انقلاب همان قانون‌اساسی برکشور حاکم بود و به‌عنوان میثاق ملی و اسلامی مورد تأیید رهبر فقید انقلاب و تمامی مسئولان، علما و روحانیون بود. آیا می‌توان گفت در آن ده‌سال همه بیراهه رفته‌اند؟ آیا می‌توان گفت آنها بویی از اسلام نبرده بودند؟

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۶۶، اسفند و فروردین ماه ۱۳۸۹

دفاع تنگ‌نظرانه این هموطنان از اصل ولایت‌مطلقه فقیه دو پیامد دارد :

- ۱- موجب بستن فضای گفت‌وگو و اظهارنظر دیگران می‌شود، هرکس را به دلیل داشتن دیدگاهی متفاوت طرد کرده و جامعه، نظام و انقلاب را از نظرات مفید و بهتر محروم می‌کنند که طبعاً ضربه این روند، بی‌صدا اما کاری خواهد بود.
- ۲- با دفاع بد از این اصل، بزرگترین لطمه را به همین اصل می‌زنند. به قول مرحوم شریعتی برخی برای اینکه یک اصل و حق را بکوبند، به جای رد آن، از آن بد دفاع می‌کنند.

تبعیت و التزام به قانون اساسی مقوله‌ای است قابل قبول همه و اما این به آن معنی نیست که اظهارنظر درباره مفاد قانون اساسی از جمله اصل مذکور ممنوعیت قانونی داشته یا گناه باشد. طبق مفاد همان قانون اساسی اظهار نظر و حتی نقد قوانین، مقوله‌ای نه تنها آزاد بلکه برای ارتقای قوانین لازم است. ضمن اینکه فرد منتقد خود باید ملتزم به قانون باشد.

### روند تصویب قانون اساسی

این دوستان اگر نگاهی عالمانه به واقعیت تاریخی و فرایند انقلاب پس از پیروزی داشته باشند از این تنگ‌نظری و نگاه متصلبانه دست برخواهند داشت. شاید آنها توجه ندارند که نه تنها در قانون اساسی اول، ولایت فقیه، شرط مطلقه نداشت، بلکه پیش از آن که پیش‌نویس قانون اساسی به دستور امام خمینی (ره) تهیه شود اساساً هیچ اشاره‌ای به ولایت فقیه نشده بود. با این وجود امام خمینی با بیان یکی دو نکته اصلاحی کلیت آن را تأیید کرده و آن را برای بررسی به شورای انقلاب و دولت موقت ارجاع دادند.

امام خمینی در حکمی که چهارم خرداد ۱۳۵۸ در این مورد به دولت موقت داده‌اند چنین می‌گویند: "طرح قانون اساسی را که شورای طرح‌های انقلاب مشغول تدوین و تکمیل آن هستند با سرعت تکمیل و به تصویب شورای انقلاب رسانده و هر چه زودتر در اختیار افکار عمومی بگذارید تا همه صاحب‌نظران و تمامی اقشار ملت در مدت محدودی که تعیین می‌نمایید پیشنهادها و نظرات خود درباره آن را ابراز نمایند و بنابر تصمیمی که با تبادل نظر با شورای انقلاب و دولت گرفته شده ترتیبی دهند تا مردم هر استان و هریک از اقلیت‌های مذهبی، نمایندگان صاحب‌نظر خود را به تعدادی که شورای انقلاب و دولت تعیین می‌کنند انتخاب کنند و مجلس متشکل

از نمایندگان مردم با توجه به همه پیشنهاد‌های مفیدی که رسیده است مواد قانون اساسی را به صورت نهایی بررسی و تنظیم نمایند و... پس از آن که این قانون اساسی در جمع نمایندگان صاحب‌نظر مردم مورد بررسی نهایی قرار گرفت به رأی گذارده شود و طی یک همه‌پرسی نهایی همه آحاد ملت قبول یا رد خود را مستقیم درباره آن ابراز نمایند..."<sup>(۱)</sup>

قابل توجه است که ایشان در همین حکم هیچ توصیه‌ای به گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی نکردند، درحالی‌که توصیه کردند: "کلیه حقوق، آزادی‌ها و فرصت‌های رشد و تعالی و استقلال این ملت بر مبنای موازین اسلام که ضامن حقوق همه افراد است... پیش‌بینی گردد."<sup>(۲)</sup>

۲۴ خرداد ۱۳۵۸ که همگان متن پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده به دستور امام را در کیهان خواندند هیچ نشانه‌ای از اصل ولایت فقیه در آن نیفتند. هیچ‌کس از جمله امام خمینی یا روحانیون شورای انقلاب و مسئولان نظام نگفتند که این قانون اساسی غیراسلامی است یا هرکس آن را قبول نداشته باشد کافر، بی‌دین، منافق و یا حتی سکولار است. همه‌جا سخن از برقراری حکومت اسلامی بود. بیشترین تأکید و اصرار امام خمینی بر زودتر بررسی شدن و نهایی شدن آن قانون اساسی بود. چندبار ایشان بر لزوم سرعت عمل و پرهیز از وقت‌کشی تأکید کردند. آیا می‌توان گفت هیچ‌یک از مسئولان و رهبران انقلاب، اسلام را نفهمیده بودند که از ولایت مطلقه فقیه سخن نگفتند؟

اختلاف نظر عمده بر سر چگونگی تصویب این قانون بود. در شورای انقلاب دو نظریه شکل گرفت: دسته‌ای بر این تأکید داشتند که نیازی به تشکیل مجلس بررسی قانون اساسی نیست و با تصویب دولت و شورای انقلاب و امام، همین قانون از طریق فرماندوم به رأی مردم گذاشته شده و تصویب نهایی شود. آنان نگران این بودند که اولاً تشکیل مجلس مؤسسان به درازا کشیده و تصویب قانون اساسی به تعویق افتد و ثانیاً با ورود افراد متفرقه متن تهیه شده تغییر اساسی کرده و دگرگون شود. در مقابل عده‌ای دیگر با استدلال‌های خود بر لزوم تشکیل مجلس مؤسسان برای بررسی نهایی قانون اساسی پافشاری می‌کردند.

آیات عظام بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی و آقایان میرحسین موسوی، صادق قطب‌زاده و به قولی علاوه بر آنها طالقانی، باهنر، مهدوی‌کنی، مهندس سبحانی و مهندس کتیرایی نیز از جمله طرفداران نظریه اول بودند. در مقابل عده‌ای دیگر



از جمله مهندس بازرگان، دکتر سحابی، بنی‌صدر، موسوی اردبیلی و دکتر یزدی مخالف آن نظر و موافق تشکیل مجلس مؤسسان برای بررسی قانون اساسی بودند. (۳)

بحث و گفت‌وگو پیرامون این دو نظر میان اعضای شورای انقلاب مدتی ادامه یافت، هر گروه برای نظر خود استدلال‌هایی داشت و ملاحظات را مطرح می‌کرد. سرانجام اعضای شورای انقلاب و دولت در قم به دیدار امام خمینی رفته و دو نظر و استدلال‌های طرفین را برای ایشان تشریح کردند. گفته شده ابتدا نظر دسته اول یعنی فراندوم مستقیم را تأیید کردند، سپس بحث ادامه یافت و سرانجام به پیشنهاد آیت‌الله طالقانی تشکیل مجلس خبرگان به جای مؤسسان طرح و مورد قبول همه واقع شد. (۴)

حال باید پرسید اگر نظر امام و روحانیون شورای انقلاب همان زمان از سوی دیگران پذیرفته شده و همان پیش‌نویس به رأی عمومی گذاشته می‌شد و قانون اساسی جمهوری اسلامی بدون اصل ولایت فقیه به تصویب می‌رسید ما حکومت غیراسلامی داشتیم؟ آیا می‌شود به آن نوع حکومت برچسب غیراسلامی، ضددینی، سکولار و... چسباند؟ این دوستان از آنجا که برداشت خود را مقدس شمرده و به آن مطلقیت بخشیده‌اند نیازی به تأمل در این مسائل و واقعات تاریخی ندیده‌اند، درحالی‌که باید با سعه‌صدر بیشتری به این مسائل نظری نگریست و دامنه اسلام را آن‌قدر محدود و مشروط به برداشت‌های شخصی خود نکرد.

### قانون اساسی اول و دوم

متن پیش‌نویس قانون اساسی در مجلس خبرگان به بحث گذاشته شد. اصل ولایت فقیه توسط فقیه عالی‌قدری پیشنهاد و تبیین فقهی شد که به هیچ‌وجه مورد تأیید و قبول امروز مسئولان نیست. دفاع فقهی ایشان از این اصل از دلایل اصلی تصویب این اصل بود. با این حال در قانون اساسی اول که به تصویب همگان رسید شرط ولایت فقیه، داشتن پذیرش عامه یعنی رأی اکثریت مردم قید شده بود، به عبارتی از میان فقهای دارای شرایط تنها کسی می‌توانست ولایت پیدا کند که از سوی عامه مردم انتخاب شده باشد و نظر بر این بود که ولی فقیه در شرایطی می‌تواند نظارت کند که پذیرش عامه داشته باشد و مردم توصیه‌های او را بپذیرند

و اگر پذیرش عامه نباشد طبعاً نظارت، به دیکتاتوری می‌انجامد، آیا می‌توان گفت این تعبیر از ولایت‌فقیه غیراسلامی است؟

نکته دیگر اینکه در سال ۱۳۶۸ بعد از ده سال بنا به برخی ملاحظات اجرایی، در قانون اساسی تجدیدنظر شد و لفظ مطلقه در این مقطع به ولایت‌فقیه ضمیمه گردید، اما نکته جالب اینکه کسانی که در کمیسیون‌های مربوط به شورای تغییر قانون اساسی شرکت داشتند و مفاد قانون اساسی اول را بررسی کرده و تغییراتی در آن دادند اغلب از کسانی هستند که امروز از نظر حاکمیت موجود مورد تأیید نبوده و با برداشت آنان از اصل ولایت‌فقیه همراه نیستند.

اصل ولایت مطلقه فقیه که مرحوم امام در سال ۱۳۶۶ مطرح کردند دو مؤلفه داشت که بسیاری از مفسران قانون به این دو مؤلفه استناد نکرده و سعی دارند مطلقه را طوری تفسیر کنند که اختیارات ولی‌فقیه نامحدود است و حدی را نمی‌توان تصور کرد، در حالی که واژه مطلقه در برابر مقیده و اصطلاحی فقهی بود که اگر در گذشته اختیارات ولی‌فقیه محدود به سه مورد پول‌های سرگردان، قیمومیت صغار و سرپرستی آدم‌های مهجور بود، حال دیگر مقید به سه مورد نبوده و مطلق است، یعنی شامل مواردی چون جنگ، صلح، عمران، آبادی و دفاع و... می‌شود.

مؤلفه دیگر این بود که احکام اجتماعی قرآن هفده برابر احکام فرعی و فردی است و اجتهاد مصطلح کافی نیست. با احکام اجتماعی قرآن است که می‌توان پشتوانه‌ای برای قانون اساسی داشت و آخرین نامه امام به نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز در تأیید و تحکیم قانون اساسی بود. به کمک این اصل بود که قانون کار و قوانین مشابه، پشتوانه فقهی و قانونی پیدا کرد.

توضیح این‌که بررسی فرایند قانون اساسی را باید حتی از قانون اساسی انقلاب مشروطیت شروع کرد. مرحوم آیت‌الله طالقانی در سخنرانی خود در شب‌های قدر سال ۱۳۵۸ در سعدآباد - با توجه به تجربیاتی که از متن آن عبور کرده بودند مانند تجربه نهضت ملی، نهضت مقاومت ملی، فداییان اسلام، جبهه ملی دوم، نهضت آزادی ایران، مجاهدین خلق و زندان‌ها و شکنجه‌های مختلفی که تحمل کردند و آخرین آن تجربه انقلاب اسلامی و مجلس خبرگان قانون اساسی بود - گفتند و پیشنهاد کردند که اگر چند تغییر در قانون اساسی انقلاب مشروطیت بدسیم می‌توانیم آن را به قانون اساسی جمهوری اسلامی تبدیل کنیم و وقت اصلی را روی پیشبرد انقلاب بگذاریم. نظر مرحوم طالقانی این بود که بالاخره قانون اساسی

انقلاب مشروطیت نیز توسط علمای اسلام امضا شده بود و عموم علما حتی تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، قانون اساسی را قبول داشتند. مرحوم طالقانی از آنجا که به طور مستمر مبارزات ضدسلطنتی داشت، زیر و بم قانون اساسی مشروطیت را می‌دانست. در آن قانون حقوق ملت بسیار بارز و چشمگیر بود و در مهم‌ترین اصلی که حقوق سلطنت را بیان می‌کرد آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌گردد.» طبیعی است که سلطنت‌طلبان دوآتشه باید به این اصل وفادار می‌ماندند، درحالی که در سال ۱۳۵۷ سیل خروشان ملت و دریای توده‌ها پذیرای رهبری آیت‌الله خمینی بودند و براساس همین اصل که در قانون اساسی انقلاب مشروطیت آمده بود حکومت می‌توانست از سوی مردم به مرحوم امام واگذار شود بدون این که سلطنت‌طلبان بتوانند هویتی احراز کنند و پشت سر قانون اساسی انقلاب مشروطیت سنگر بگیرند، البته هم‌اکنون نیز براساس همان قانون نمی‌توانند ادعایی داشته باشند.

در مبارزات ضدسلطنت بویژه پس از دادگاه سران نهضت آزادی در سال ۱۳۴۳ و محکومیت سران، ظلمی به قانون اساسی مشروطیت شد و آن این بود که به جای این که قانون اساسی به عنوان سنگر مبارزات و سکوی پرشی علیه سلطنت شود خود قانون اساسی به چالش کشیده شد و هزینه‌های اجتماعی بسیاری به جوانان ملت تحمیل شد. بنابراین درسی که امروز می‌توانیم از قانون اساسی بگیریم این است که به فرایند آن در بستر زمان توجه داشته و از مطلق‌اندیشی پرهیز کنیم.

حال انصافاً آیا این‌گونه مقدس‌شمردن مسائلی که در تجربه بشری خود آنها را تغییر می‌دهیم، کاری الهی و انقلابی است؟ آیا این خود باعث برانگیختن واکنش‌های غیراصولی و غیرمنطقی نمی‌شود؟ آیا این رویه باعث نمی‌شود برخی ناآگاهانه سایر اعتقادات را نیز با همین ماجرا قیاس کرده و نسبت به آنها تردید روا دارند؟

#### پی‌نوشت:

- ۱- صحیفه نور، جلد ششم، ص ۲۶۸.
- ۲- همان.
- ۳- داودعلی بابایی، بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟، انتشارات امیدفردا، جلد اول، صص ۲۲۹-۲۲۸.
- ۴- همان، ص ۲۳۰.

## وفاداری به قانون اساسی<sup>۱</sup>

عده‌ای می‌گویند مهندس موسوی به‌هیچ‌وجه به بخش خصوصی باور نداشت و سعی دارند با دیدگاه امروزی خود آن را محکوم کنند. این نوشته بر آن است تا ارزیابی نسبتاً دقیقی در این باره انجام دهد.

در قانون اساسی ثمره انقلاب به ترتیب اولویت، بخش دولتی، تعاونی و خصوصی آمده است. به نظر می‌رسد میرحسین موسوی به قانون اساسی وفادار ماند و اولویت‌های قانونی که مراجع و روشنفکران و اقوام، آن را امضا کردند و دو بار به رأی مردم گذاشته شده بود را رعایت کرد.

ابتدای انقلاب مدیران بخش دولتی انسان‌هایی وفادار به انقلاب و از طبقات مستضعف بودند و کارایی مناسب بدون فساد داشتند. بخش دولتی با مدیران طرفدار قانون همه امکانات خود را در خدمت دفاع مقدس قرار دادند و در واقع پشت جبهه جنگ بودند، یک نمونه آن قایق‌های تیزرو و توپ‌دار بود که بالای جان میلیتاریست‌های امریکایی، انگلیسی و مرتجعین منطقه بود و صدها نمونه دیگر. بخش تعاونی نیز به تدریج عینیت پیدا کرد و به هویتی تبدیل شد، که ناشی از وفاداری مهندس موسوی به قانون اساسی و اولویت‌بندی‌های آن بود.

تجار واردکننده کلان کالا از سه مقوله مهم نگران بودند: نخست این که بخش دولتی در اولویت اول قانون اساسی و همچنین نخست‌وزیر دوران جنگ است، دوم این که بخش تعاونی با اجرای قانون، به آلترناتیوی برای شبکه توزیع بازار سنتی تبدیل می‌شد و سوم این که به دلیل موشک‌باران بنادر صادراتی نفت و پالایشگاه‌ها

---

<sup>۱</sup>. منتشر شده در دو ماهنامه «چشم‌انداز ایران»، شماره ۶۹، شهریور و مهر ۱۳۹۰.

و همچنین ادامه جنگ، ارزی برای واردات نداشتیم تا با آن ارز، واردکنندگان کلان بتوانند جنس وارد کنند.

ملی کردن تجارت خارجی، بانک‌ها و صنایع وابسته از مصوبات شورای انقلاب و دولت موقت بود و نه دولت‌های رجایی یا موسوی.

مخالفت‌هایی که با قانون اساسی و دولت وفادار به قانون و بخش دولتی و تعاونی می شد ناشی از مخالفت‌های علمی و مدیریتی نبود، بلکه ناشی از مخالفت ایدئولوژی سنتی و فقه مصطلح آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه بود، برای نمونه براساس این آموزش‌ها دولت یک مقوله مجازی تلقی می شد و اصولاً نمی توانست مالک باشد و تنها مالکیت فردی بود که حقیقی تلقی می شد. کسانی که دم از فقه مصطلح و رایج می زدند معتقد بودند قانون اساسی که براساس منافع ملی تدوین شده، هیچ ضرورتی ندارد و نظام حلال و حرام حوزوی کافی و پاسخگوست؛ نظامی که حکم اولیه اش مالکیت فردی و نامحدود است و اگر بخواهد گامی برای محرومین برداشته شود باید آن را به باب اضطرار ببرند که آن هم موقت و مشروط و براساس حکم ثانویه و در شأن مستضعفین نبود.

مهندس سحابی نخستین رئیس سازمان صنایع ملی رسماً اعتراف کرد که صنعی شدن ایران در زمان نخست‌وزیری مهندس موسوی عملی شد و ملت ایران مروهون تلاش‌های دوران اوست.

اگر مخالفتی با بخش دولتی می شد عمدتاً ایدئولوژیک بود نه این که براساس مولد و مبارز بودن و کارایی و دستاورد مدیریتی باشد، برای نمونه در دوران نخست‌وزیری خانم تاچر در انگلیس خواستند تحولی در صنایع ایجاد کنند، گروهی کارشناس برای این کار مأموریت یافتند، این گروه براساس ملاک و معیارهای مدیریتی و تولید و بهره‌وری بیشتر و بهتر، برخی از صنایع را در همان فاز دولتی نگه داشتند، برخی را خصوصی کردند، سهام برخی از صنایع را به کارگران آن صنعت واگذار کردند و سهام برخی دیگر از صنایع را به مدیران و مهندسان دادند. اینها همه براساس مدیریت علمی و در نظر گرفتن منافع ملی انگلستان انجام شد. آنچه در ایران بود عمدتاً براساس ایدئولوژی فقه مصطلح بود که به نظر بنیانگذار انقلاب کافی نبود، گرچه صناعی که به دست دولت اداره می شد از مدیریت ایده‌آل برخوردار نبود و بیشتر روی اعتماد بر مدیر تکیه داشت، ولی می شد به گونه‌ای دیگر با آنها برخورد کرد نه براساس ایدئولوژی فلج‌کننده‌ای

که اصولاً قانون اساسی و قانونگرایی را قبول نداشت. حال کار کشتی به گل نشسته صنایع ما به دست همان ایدئولوژی یادشده افتاده است. گذشته از تحولات، تطورات و شرایط توفانی ایران طی سی سال گذشته، یک مقوله ثابت به چشم می‌خورد و آن این که مهندس موسوی در سال‌های نخست‌وزیری به قانون اساسی جمهوری اسلامی و اولویت‌های آن وفادار ماند و حالا نیز اصلی‌ترین شعارش اجرای بدون تنازل قانون اساسی است. این را می‌گویند اصولگرایی واقعی که خواهان حقوق و آزادی‌های مصرح ملت در قانون اساسی است، که در عین وفادارماندن به اصل قانون اساسی اصلاح‌طلبی واقعی نیز است.